اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المتفرد بالقدم والبقاء المتوحد بالعظمة والكبرياء الحاکم بما یرید والفاعل
لما یشاء مکمل الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل والامثل فی درجات المحبة والولاء
رافع درجات السعداء والشهداء وعوضهم من الحیوة القلیلة الفانیة والنعمة الدا
نیة حیوة باقیة ونعمة دائمة بلا فناء ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا
بل احیاء والصلوة والسلام علی اشرف اهل الابتلاء وافضل سکان الارض والسماء
محمد سید الانبیاء وخاتم الاولیاء وعلی اهل بیته الذین جلت مناقبهم عن العدد
وعلت مراتبهم ان یقاس بها احد ملوک الدارین ورؤساء العالمین والمبعوثین
للقیام بالقسط فی ابتداء الوجود الی یوم الجزاء ولعنة الله علی اعدائهم لعنة متصلة
ما دامت الارض والسماء اما بعد چنین گوید اقل خلیقه حسن بن محمد علی الیزدی
اصلا والحایری مسکنا ومدفنا انشاء الله چون توسل بائمه طاهرین که عروة الوثقی الهی وحبل
الممدود بینه وبین خلقه میباشد اعظم وسایل است بسوی خدا واز این است که هر کس بیک نحوی بایشان
وسیله جو میشد ونظر بمقتضای مودت لازمه بایشان هر کس در مقام اخلاص وبنده گی بیک طریق اظهار
اخلاص مینماید وچون حفظ اثار واخبار سعادت دثار اهل بیت اخیار که حفظ شعار اسلام وایمان است
مرغوب بلکه از هر سنتی مطلوب است لهذا علماء اخیار در جمیع اعصار وامصار در اینمقام برآمده بتحریر
رسایل وکتب وطوامیر وصحف پرداخته اند وچون ذکر احوال سید الشهدا علیه السلام وحفظ اخبار متعلقه
بان سر کرده سالکان طریق رضا علاوه بر فواید متعلق بر فواید بیشمار بود بجهة حفظ بخصوص کتب ورسایل
موضوع شده وچون در میان خلق لا سیما در میان عجم باعتبار اعراض از کتب علما بعضی ز زکاوت

بی اصل واقاصیص واضحه در این باب اشتهار یافته در مجالس ومحافل ذکر میکنند لهذا در نظر داشت که
رساله در این باب معمول دارد که اقرب بسلیق بوده اخبار معتبره که در دست بوده وبمرور دهور از هر جا جمع
بوده مرتب نموده تا معلوم شود که بذکر اخبار معتبره در این باب غنائی ز زکاوت عامیانه حاصل میباشد
وچون عزم مؤکد شد باصرار بعضی از اخیار از احدقا وشروع شده زمانها بدید باعتبار عوائق زمان
اتمام ان در معرض تعویق افتاده بود تا در این اوان که حوادث عظیمه در این بلد وخلد بنیاد عارض شد
که تشویش عظیم از تلف جان ومال داشت لهذا در نظر گرفت که اگر رو در کار لطیف از مهالک وصدمات
نجات وبه این امر اشتغال در آن با تمام رساند چون از برکت انجناب نجات شد خواست بعهد خود
وفا نماید با شکرانه این نعمت بعمل آید شاید بسبب مغفرت گناهان وموجب نجات از مهالک
آخرت نیز بوده باشد واگر چه این کتاب بحیث اللامنزلة سنگ خشکیده وعظام نخرة الذاکر است که
منتفع بشوند از آن تشنگان وادی مهجوری وگرسنگان مخمصه ناصبوری ومرجو از مکارم اخلاق
ناظرین انکه زلات از القلم اصلاح اصلاح نموده قابل معذرت ومقبل عثرت او بوده تا
در زمره واذا مروا باللغو مروا کراما محشور بوده باشد وسعی نموده آن را بمبهج الاحزان
وموقد النیران فی قلوب اهل الایمان وان مشتمل میباشد بمقدمه وچهار روضه مجلس اما مقدمه
پس در ان چند مطلب است مطلب اول در بیان اداب تعزیه وماتم داری وان اموری چند
میباشد اول گریستن وجزع نمودن ومهموم ومغموم بودن واه کشیدن واظهار حزن وکابه
نمودن بلکه این نفس تعزیه وماتم داری است نه از اداب آن وچون بعضی از علماء از اداب
شمرده ما نیز شمردیم واین است حقیقت انچه که مطلوب در این باب سزاوار است زیاده
نمودن تباکی وگریه بخود بستن با آنکه مانند گریه کنندگان صدا را ظاهر کند وسر را به انداز
واظهار اندوه نماید اگر چه گریه نکند واین امر سزاوار است بسیار بسیار وسعادت است حضور در مجلس تعزیه
وترک گریه وتباکی باشد واستحباب این امور بجهة اخبار کثیره است که از خانواده عصمت رسیده
دوم وسیم وچهارم پوشیدن جامه نظیف از نجاسات وگشودن سینه خصوص بند گریبان که ادخل
در اظهار ماتم داری است وکشف رأس از علین وساقین چنانچه از روایت عبدالله بن سنان مستفاد
میشود واگر چه این روایات در بیان اداب زیارت است لیکن بعد از ذکر این اداب

میفرماید که هیئة اصحاب المصائب و برهنه کردن پا و سر را نیز بعضی از علما ذکر کرده اند و بعید نیست استحبابش
بجهة دخول آن در عموم اظهار اندوه و مصیبت و شباهت اصحاب مصیبت با اینکه راه رفتن با پای برهنه در
زیارات وارد شده و ظاهر آن اظهار تذلل و تخشع است و این مقام نیز مقام آنست پنجم و ششم
و هفتم ترک خضاب و حنا و شانه کردن و سرمه کشیدن است چنانچه بعضی از علما ذکر کرده اند بجهة اخبار
کثیره و سزاوارست ترک روغن مالیدن نیز بجهة قول صادق علیه السلام ما اختضبت منّا امرأة
ولا ادّهنت ولا اکتحلت ولا رجّلت حتی اتانا رأس عبید الله بن زیاد و بلکه چنانچه
در بعضی اخبار است که و لا رئی فی دار هاشمی دخان خمس حجج دود از خانه بنی هاشم
بلند نشد پنج سال و از این استفاده میشود که سزاوارست ترک طبخ اطعمهٔ لذیذه یا مطلق بجهة یکی مثل
آن که ضرورت مقتضی آنست بلکه از مجموع این اخبار استفاده میشود رجحان ترک مطلق زینت و ترک
مطلق لذائذ با آنکه چنین میباشند اهل مصیبت و تامل نیست در استحباب و رجحان اظهار مصیبت و
سلوک مسلک اهل مصیبت و بودن بر هیئت ایشان و امّا آنچه متعارف گردیده در میان عوام
از تزیین مجالس بلکه تزیین خود بلبس لباسهای فاخره در ایام محرم شک اکثر افعال ایشان منافی طریقه
اهل شرع میباشد یا اگر مقصود از تزیین بعضی از مجالس که اجتماع خلق بوده باشد بجهة تعزیه شاید
ضرری نداشته باشد لیکن کسی که بجهة زینت به مجلس برود بجهت تعزیه رفته و امّا استحباب پوشیدن
لباس سیاه و سیاه پوش کردن منابر و مجالس بخصوص دلیلی بر آن نیافته ام بلکه پوشیدن سیاه بغیر از
عمامه و چکمه و عبا را نصوص دلالت بر کراهت آن میکنند و لکن از آنجا که مستفاد است از اخبار
مصائب الائمه که خالی از اجر نیست اگر چه مشوب خالی از اشکال نیست ممکن منع شود شمول ادلّه
نا بر صورت مزبوره را و امّا خراشیدن رو و طپانچه بر رو زدن و بریدن مو را در غیر این مقام
علما حرام میدانند حتی آنکه شیخ در مبسوط دعوای اجماع بر آن میکنند و اخبار نیز بر منع این امور
وارد شده مثل روایت خالد بن سدیر از حضرت صادق علیه السلام که فرمود لا شیء فی لطم
الخدود سوی الاستغفار و در جواز دریدن جامه بر میت خلافست و ابن ادریس مطلق
حرام دانسته و دیگران بجهة پدر و مادر را استثنا کرده اند نظر بفعل عسکری ع نسبت به پدر بزرگوارش
و فعل فاطمیات بر حسین ع و در حدیث خالد بن سدیر حضرت صادق ع فرمود باکی نیست در دریدن

گریبان

گریبان زیرا که موسی در موت هارون گریبان جامه را درید پس فرمود پدر بر پسر و شوهر بر زن شق ثوب
نباید بکنند و مؤید آنچه مذکور شد میباشد آنچه در اخبار وارد شده است از آنکه جناب سید الشهدا
مکرر وصیت میفرمود که چون من کشته شوم جامه چاک مکنید و طپانچه بر رو مزنید و ویل و ثبور مگوئید
بلکه در اخبار منع دست بر زانو زدن رسیده است چنانچه موسی ابن بکیر از موسی بن جعفر ع روایت کرده است
دست بر زانو زدن در نوحه اجر را میبرد و لکن تحقیق این است که شمول ادلّه مر محل کلام را محل
کلام است بلکه ظاهر عدم شمول است پس عمومات و تاکیدات بر اظهار اندوه و مصیبت و جزع و فزع
و غیر ذلک خالی از معارض نمیباشد فلمثله یقل شق القلوب فضلا عن الجیوب شکافتن
دلها در مصیبت او کم است چه جای دریدن جامه و سنگ بر سینه زدن و در این مصیبت اندک است چه جای
دست بر زانو زدن و در حدیث وارد شده است که بنی هاشم بعد از شهادت امام حسین علیه السلام
جامهای موت پوشیدند و از گرما و سرما اصلا پروا نمیکردند و شب و روز قرار نمی یافتند بلکه دایم در ندبه
و نوحه بودند و در فکر طعام و شراب نبودند سید ساجدین ع بجهت ایشان طعام مهیا میفرمود و آنقدر گریه
کردند که اشک از دیده هاشان خشک شد ایامی چند از درد دست بر زانو میزدند و واویلا میگفتند
و طپانچه بر رو میزدند با آنکه ندبه و نوحه عرب لطم میباشد و تقریر امام کافی است در حکم بجواز بلکه
با آنچه وارد شده است از فعل فاطمیات بلی بریدن مو و خراشیدن رو اشکال وارد پس تیغ بر پیشانی
زدن و یا بدن را مجروح کردن چنانچه بعضی از عوام را دابست خالی از اشکال نیست و امّا اعضا را
زخم کردن و بدن [illegible] قفل زدن و امثال ذلک از قبیل [illegible] ایها مصیبت دارای [illegible] الست
که دل را لباس مصیبت پوشانیده باشد و از سوزش غم از که نهاد دودش اشک جاری شده و آه
سوزناک از سینه اش بر آید ازین رو اینکه شیطان را در هر جا که دستی باز است و هر عمل خیر را بیک
نهجی خراب و ضایع مینماید چنانکه ارکان اسلام را مثل صلوة و صوم و زکوة و غیر ذلک را چنان خراب
کرده که از صد نفر یکی بقواعد مقرره شرعیه آن را بعمل نمی آورند بحیثی که مصداق حدیث نبوی ص که زود باشد
بیاید زمانی که لا یبقی من الایمان الا اسمه و لا من الاسلام الا رسمه از ایمان باقی
نماند چیزی مگر اسم و از اسلام باقی نماند چیزی مگر رسم آن در اکثر بلاد نسبت باکثر اشخاص متحقق و این امر
عظیم که منافع آن لا تحصی و فواید آن غیر متناهی است نیز در آن چنان تصرف کرده که از اضایع کرده

بست با اشکال در این است که آیا استحباب این امور ثابت است در اعیاد و زمانی که زمان سرور اهل بیت
بوده مثل نهم ربیع الاول و غدیر و نظایر این زیرا که مطلوب در این ایام شادی و مسرت است و با این مطلوبیت
حزن و الم بی معنی است زیرا که سرور و حزن ضد یکدیگر میباشند و مطلوبیت هر دو از شخص واحد موجه است
پس مسئله نظیر اجتماع امر و نهی است و چون مطلوبیت مسرت در ایام مخصوصه خاص است سزاوار [illegible]
تخصیص ادله استحباب اندوه و حزن بغیر این مقام لکن ممکن است دفع اشکال با التزام امکان اجتماع
مسرت و اندوه است از جهتین مثل اجتماع خوف و امن از جهتین و بر فرض تسلیم عدم امکان اجتماع
در عدم جواز اجتماع امر استحبابی و نهی تنزیهی کلامی است زیرا که عمده دلیل بر عدم جواز اجتماع تکلیف
ما لا یطاق است و در این مقام موجود است بجهة رخصت ترک از هر دو جانب بلی اجتماع متضادین نیز
مانع میباشد از این لکن نظیر آن در شرع بسیار وارد شده است مثل صلوة در امکنه و ازمنه مکروهه
و تعرضی که بجهة فرار از آن میشود در اینجا نیز ممکن است در این باب آن از اینها هم که گذشته دلیل استحباب
اندوه بر سید الشهدا ع مثل قطعی است و استحباب مسرت در این ایام بخصوصها ظنی است بلکه ناشی از
تسامح در ادله سنن و ادله قطعیه بر تسامح مقدم است یقینا در بسیار ادله ظنیه نیز علی احتمال و محل تحقیق
مطالب اینجا نیست و کیف ما کان حکم بعدم استحباب تعزیه و گریه در این ایام چنانچه از بعضی مسموع
شده بعید است سیما با آنچه وارد شده است از قول سجاد ع فأیّ رجالاتٍ منکم یسرّون
بعد قتله ام ایّة عینٍ تحبس دمعها و تضنّ بانهمالها و قول صاحب الامر ع در زیارت مشهوره
فلأندبنّک صباحا و مساءً فلأبکینّ لک بدل الدموع دما و قول منادی که از آسمان ندا کرد
در وقت شهید کردن آنحضرت علیه السلام الیوم نزل البلاء علی هذه الامة فلا یرون
فرحا حتی یقوم قائمکم و یشفی صدورکم الی غیر ذلک بلکه از اینها معلوم می شود که این
مسرت و شادیها بیجا است و چه نکو می گوید سید مرتضی علم الهدی شعر ان یوم الطف یوم کان
للدین عصیبا لم یدع للقلب منی للمسرات نصیبا لعن الله رجالا اترعوا الدنیا
عضوبا سلموا عجزا فلما قدروا شنوا حروبا طلبوا اوطار بدر عندنا ظلما
و حوبا یعنی روزی که مصیبت کربلا و فاجعه کربلا در آن واقع شد روزی بود شدید بر دین پیغمبر ص
و از برای شادی در دلم نصیبی نگذاشت و جای شادی در آن نماند خدا لعنت کند کسی را که از روی نشاط

در مجلس تعزیت که برپا شود الله اکبر انواع معاصی در آن مرتکب میشود مانند غنا و ریا و کذب و فخر و نظر با اجانب
و امردان اسم از آن تعزیه می گذارند و حال آنکه بغیر از تعزیه همه چیز مشتمل میباشد و از آن اقامه شعار اسلام میدانند
و حال آنکه بغیر از تضییع احکام اسلام چیزی در آن نیست و چنان میدانند که تعظیم شعائر الله می کنند و بجهة
استخفاف شعائر الله چیزی در آن نیست بجهة نقلهای دروغ و اطوار نامناسب چیزی در آن نه با منبر وسیله اطفال
و جهال و فساق بر منابر بالا میروند و حال آنکه اعاظم علما را شرم می آید بر منبر بالا روند و بجای پیغمبر و نواب
او متمکن شوند تا بحدی که جمعی او را صنعت کرده و ایام عاشورا و صفر را ایام تجارت خود کرده اند و چنان
اشخاص متوجه این شغل عظیم میباشند و افعالی چند از ایشان صادر میشود که شخصی را ناخوش می آید که
تعزیه خوان بگویند او را با آنکه خدمتکار سید الشهدا ع و ذکر تعزیه او فخری عظیم میباشد باری اگر مردم بجهة
ریا می کنند تو بجهة خدا بکن و اگر مردم از او وسیله دنیا قرار داده اند تو از او وسیله آخرت گردان و
اگر مردم در ضمن آن معصیت می کنند تو او را خالص از معصیت گردان نه از اصل ترک نمائی و در حدیث است
که شخصی عرض کرد بخدمت صادق ع که خوشم نمی آید رفتن بزیارت امام حسین ع زیرا که همه کس میروند
و زنان و اطفال میروند و بجهة شهرت میباشد آن زیارت حضرت سر بزیر انداخت زمانی پس سر
برداشت فرمود اگر مردم بجهة شهرت بزیارت میروند تو بجهة خدا برو و از ترک مکن و اما اظهار
اندوه و مصیبت و اقامه عزا در سایر ایام و اوقات مستحب است یا مخصوص با ایام محرم و نحو آن از ایام
مصیبت است ندیدم کسی را از علما که متعرض شود از او ولکن اطلاق ادله مقتضی عموم است و گریستن
سید ساجدین در مدت عمر و بر پا داشتن بنی هاشم تا پنج سال دایما عزای آنحضرت را موید عموم اند بوده
و چنانچه ظاهر میشود از سیره ائمه طاهرین نیز این امر اختصاص بزمانی از ازمان نداشت هرگاه یکی از شعرا
میرفت در مجلس ایشان میفرمودند بخوان و میخواندند و میگریستند و در حدیث است که نبود روزی که مذکور شود
امام حسین ع در نزد حضرت صادق ع مگر آنکه در آن روز و در آن شب کسی او را شاد نمی دید و از ابن
بن یعقوب روایت شده است که حضرت صادق ع فرمودند که پدرم فرمود یا جعفر وقف کن
از مال من فلان قدر برای بجهة ندبه و نوحه کنندگان تا ندبه و نوحه کنند بر من در منی تا ده سال در ایام
منی شهید میفرمایند که مراد از این فقره ناس است بر فضل این و مقصود اظهار این امر است تا مردم اقتدا
کنند بآن و بدانند که اهل بیت را این طریقه بوده تا دیگران نیز بایشان اقتدا کنند و اشکالی در این

بر

انتقام در دنیا کردند و در زمان عجز خود تسلیم کردند و منقاد شدند و چون قدرت یافتند لشکرهای هلاک و
بلا را بر اهل دین فرستادند و اهل دین را برطرف کردند و طلب کردند خونهای کفار را که در بدر و حد
کشته شده بودند و وجه دیگر از برای بقاء استحباب این امر در این ایام عظمی و بزرگی این بلیه است که بر همه
شادیها غالب می‌آید زیرا که معلوم است که اگر بزرگی را در هر چند او رخ دهد اعداها اعظم از دیگری باشد
مثلا اگر فرزندی عزا کرده است و لیکن پسر رشیدی از او برده البته مراعات مصیبت او کردن اولی می‌نماید
پس اگر فرض شود وقوع ایام عاشورا در یکی از این عیدها پس مراعات مصیبت اولی میباشد چنانچه محرم
و نوروز اتفاق افتاده و همه کس مراعات عاشورا را کرده اند مطلب سوم آنکه مدار اکثر بعضی از علما را عقیده
این است که ذکر اخبار ضعیفه در مقام تعزیه و ذکر مناقب و فضایل ائمه علیه السلام و معجزات ایشان
مجوز است بجهة تسامح در ادله سنن بجهة آنچه رسیده است بطریق معتبره و صحیحه که کسی را برسد باو ثوابی
بر عملی و آن را بجا آورد بجهة طلب آن ثواب باو میرسد اگرچه در واقع چنانچه باو رسیده نباشد
و بگمان فقیر این سخن درست نیست بلکه توهم است زیرا که اگر شک شود که تعزیه یا ذکر مناقب مثلا
مستحب است یا نه و دلیل ضعیف بر استحباب آن اقامه شود مقتضی جواز تسامح حکم باستحباب آن میشود
و کلام در این مقام نیست بلکه کلام در این است که این منقبت غیر معلومه که در حدیث است که حدیث
ضعیف است آیا منقبت است و در صاحب منقبت ثابت است تا ذکر شود و ثواب در آن عاید گردد
و در کیفیت مصیبت واقع است تا مذکور شود و اعتقاد صحت آن کرده بر آن گریند پس اینها مقام اثبات
موضوع است نه حکم و این مقام مقام علم است نه محل تسامح و این واضح است و تحقیق آنست که در این مقام
اخبار ضعیفه و صحیحه یک باشند و مقام عمل نیست مقام اعتقاد است و علم معتبر است پس اخبار صحیحه نیز تا علم
باو اینکه علم از آن مستفاد نشود اعتقاد نمی‌توان کرد زیرا که تعبد چیزی را اعتقاد و وقوع نتوان کرد و تکرر در این باب
تعبدیه و این و خبر آن ندارد و لیکن جواز نقل اخبار ظنیه در این باب معتبر است بلکه موجب ثواب میباشد
از جهت ثبوت استحباب ذکر اهل بیت و استحباب اقامه عزا و گریانیدن و گریستن و ذکر وقایع
ایشان و شبهه نیست که بعد از ذکر حکایات و اخبار و اصل در این موضوعات میشود و صادق
میباشد که ذکر فضیلت اهل بیت کرده ذکر یا نبیه و همین کافی است در حصول مطلوب بلی شبهه در است
این است که با عدم معلومیت امر چگونه نقل میکنند که چنین باشد و چنین گفت و چنین کرد مثلا و حال آنکه

و حال آنکه بسا است که خلاف واقع میباشد و لیکن این اشکال وارد است نیز در صورتی که اخبار صحیحه باشند زیرا که
صحت موجب علم نیست و در ظنیت همه شریکند لیکن رفع شبهه میشود بانکه ضرر ندارد و بجهة حصول تعارف
چنانچه دأب علما نیز میباشد چنانچه در مراسیل از اخبار و غیرها میگویند مثلا قال الصادق ع و حال آنکه معلوم نیست
بر ایشان صدور قول مذکور از جناب حضرت پس در این مقام نیز از این باب میباشد و ضرر ندارد و بنا علی
اخبار ضعیفه و صحیحه مساوی میباشند بلی اگر مظنه کذب خبر باشد در جواز نقل بدون نسبت برای وی محل شبهه
عظیم میباشد بلکه با شک نیز خالی از شبهه نیست بنا بر این نقل از علما بلکه از کتب تواریخ و غیرها ضرر ندارد و
مادامیکه اعتمادی بر آن باشد و آثار کذب و وضع بر آن لایح نباشد بلکه در این مقامات اگر اکتفا باخبار
صحیحه بلکه مطلق اخبار نشود چیزی بدست نمی‌آید و لهذا می‌بینی که اجلهٔ علما را که اقتصار بر اخبار معتبره نمی‌کنند
بلکه کلمات علما و مورخین را نیز نقل می‌نمایند و با وجود همه اینها چیزی چند از جمال تعزیه خوانها مسموع میشود
که بگوش نخورده بلکه شان که هرگاه سخن تازه مذکور شود خوب است و از سود عاقبتش نمی‌اندیشند و حضرت
میفرماید دروغ گو بر من بسیار شده کسی که بر من دروغ گوید جایگاه خود را در آتش مهیا داند و نقل بالمعنی را
اگرچه جایز میدانند لیکن با شرایط مقرره مذکوره که بسا دا چیزی را زیاد یا کم کرده اند و کمال احتیاط را در این
لازم دانسته اند چه جای آنکه حکایات بی‌مأخذ را نقل کنند یا اخبار را اسرد یا درهم شکنند یا انقدر
شاخ و برگ بر آن افزایند و اوضاع از او برهم زنند که خدا داند و در مثل سایر آنچه متعارف ایشان
گردیده باشد مانند تغنی و بسا زمانی و اما آنچه متعارف شده است از اخذ اجرت بر این عمل هرگاه
عمل موافق شرع انور بوده باشد اجرت بر آن بحسب قواعد حرام نباید باشد زیرا که اجیر شدن
در صلوة و صوم و حج و زیارت و تلاوت را جایز دانسته مستلزم تجویز این نیز میباشد لیکن اجرت را
معین نکرده زیاده بر اجرت المثل تسلط ندارد و اگر آن عمل را اجرتا باشد بحسب عادت و از حضرت
صادق ع روایت شده که فرمودند لا بأس بکسب النائحة اذا قالت صدقا یعنی باکی نیست
بکسب زن نوحه گر اگر در نوحه گری خود راست گو باشد و در حدیث دیگر ابو بصیر از آنحضرت روایت
کرده است که فرمود لا بأس باجر النائحة اجرت گرفتن زنان نوحه گر را باکی نیست لیکن حنان
بن سدیر روایت کرده است از حضرت صادق ع که فرمود و لا تشارط و تقبل کلما
اعطیت یعنی شرط نکند از اینکه فلان مقدار را بگیرم و هر چه قبول کنند آنچه باو دهند و بنا بر این
اجرت گرفتن با شرط کردن آن در ابتدا که فلان مبلغ را بگیرم حرام میباشد و در جواز نوحه

بر سایر مردگان واقفه اجرت بر آن خلافست در میان علما شیخ طوسی و ابن حمزه از علماء ما حرام دانسته اند و شیخ
او علمای اجماع کرده است و اخبار بر منع نیز وارد شده حتی آنکه وارد شده که پیغمبر لعن کرد زن نوحه
و کسی را که نوحه او را گوش بدهد و در حدیث دیگر از پیغمبر وارد شده است که فرمودند که اگر زن نوحه گر
بی توبه از دنیا برود در روز قیامت محشور می شود و حال آنکه پوشیده باشد سربالی از قطران ولیکن ظاهرا
جمهور علما جایز میدانند نوحه خوانی را چند خبر که دلالت بر جواز دارند و اما اخبار مانعه را حمل بر باطل نموده اند
والعلم عند الله و عند رسوله و الائمة الکرام صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین من الآن الی یوم الدین

مجلس اول در بیان بیرون رفتن سید الشهداء از مدینه نبوی که معظمه شرفها الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل محبته فی قلوب اولیائه حتی ترکوا ما سواه شوقا الیه و سقاهم من
رحیق مودته حتی هجروا دیارهم اسفا علیه و اولههم بجماله حتی اختاروا فراق الصدیق
و تحملوا اعباء الطریق طلبا للزلفی لدیه و تیمهم فی عشقه حتی لم یبالوا با مطار السهام و
الاسنة لمن لم یشعر بجانبیه و الصلوة و السلام علی اول مهاجر هاجر من دیاره لهواه
و افضل سالک سلک سبل رضاه و اقرب الخلق الی ربه و سیده و مولاه سیدنا و نبینا
محمد بن عبد الله ص و علی اهل بیته افضل السالکین الی الله و اشرف المهاجرین عند الله
سیما علی ولده و حبیب قلبه و فلذة کبده الذی هاجر مع اولاده و عشیرته و اخرج
عن حرم الله مع اخوانه و قبیلته و جاهد فی الله مع انصاره و احبته و قتل لوجه
الله مع اعوانه و خاصته الغریب الوحید و الاسیر الشهید الذی احاط به کلاب
اهل الدنیا و سباع اراذل الوری فجعل یفر بعیاله من بلد الی اخری و من دار الی
دار اخری حتی اناخوا علیه و احاطوا بجانبیه ففعلوا به من القتل و الغارات
و سبی النساء و البنات ما کلت الالسن عن تقریره و عجزت الایدی عن تحریره فو الله
ان هذا الامر تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال له هدا
فوا حسرتاه علی تلک الاجسام المرملة بالدماء و الافواه الیابسة من الظماء و وا
لهفاه علی تلک الجثة المجدلة فی الفلوات و الاعضاء البارزات العاریات و یا
تاسفی علی تلک الذراری الموتورات و النسوة المأسورات و یا حزنی علی

علی الایدی المغلولات و الاعناق المکبلات فالویل للعصاة الفساق کیف سلکت
بهم الدنیا طریق الردی و اخارت بابصارهم من منار الهدی فاتخذوها ربا و اتخذ
هم عبیدا افلعبت بهم و لعبوا بها و نسوا ما وراءها رویدا سیعلم الظلام فسیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی کتابه المبین و
کلامه المستبین اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر الذین
اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله و لولا دفع الله الناس بعضهم
ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا و لینصرن
الله من ینصره ان الله لقوی عزیز مراد از ظاهر آیه شریفه بدانکه باشد که ماذون شدند بقتال با
اعدا حق جماعتی که بر ایشان ظلم کردند و ایشان را از دیار خود بیرون کردند بدون جرم و تقصیری مگر آنکه میگفتند
ربنا الله خدای ما معبود بحق است و بیزاریم از شرک و بت پرستی و بیار بی شرو اگر نه این بود که خدا دفع میفرماید
عذاب خود را از بندگان حق و اشرار و ظالمان بواسطه اخیار و نیکان ایشان هرآینه عذاب نازل میشد بجری
که معابد و مساجدی که محل ذکر الهی است خراب و سرنگون میگردید هرآینه یاری خواهد کرد خدا هر که او را یاری
کند بدرستی او را رسول صاحب توانائی و عزت و چنانچه از بعضی تفاسیر و اخبار معتبره بر می آید آنست که
قبل از نزول این آیه حضرت رسول ص مامور بقتال کفار نبودند و همیشه کفار در اذیت مسلمین بودند
و اهانت مینمودند تا آنکه جبرئیل آمد و این آیه را آورد و بعضی از اکابر از حضرت است و در کتاب شریف کافی
از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمودند که نزلت فی علی و حمزة و جعفر و جرت فی الحسین
نزول این آیه شریفه در شان علی ع و جعفر و حمزه بود که ایشان را از دیار خود که مکه باشد از روی ظلم و
ستم بیرون کردند و ایشان را تقصیری نبود مگر آنکه ترک طریقه مشرکان کرده و طریق توحید را سلوک مینمودند
پس ایشان در دار هجرت و محل عزت ماندند و در راه خدا جهاد کردند تا آنکه بسعادت شهادت
فایز شدند هم چنانچه وارد شده است که در جنگ احد چون حمزه را شهید کردند با بسیاری از
انصار و مهاجرین چون مسلمین بمدینه برگشتند در خانهای مسلمین صدای نوحه زنان بلند شد که بر کشتگان
خود نوحه میکردند چون حمزه غریب بود و کسی نبود که عزاش برپا نماید در خانه اش صدای بلند نشد پیغمبر ص
چون اینحالت را دیدند متاثر و محزون گردیدند اما عمی حمزة فلا بواکی له هیهنا اما عم حمزه

در اینجا غریب است و عزادار و گریه کننده ندارد و چون مهاجرین و انصار آن حضرت را محزون دیدند
زنان خود را گفتند اول بروید بر حمزه ندبه و نوحه کنید و بعد بر کشتگان خود نوحه و ندبه کنید از روز دیگر
اول صدای شیون در خانهٔ حمزه بلند و بر پا شد حضرت فرمود کیست که بر عم حمزه غریب ندبه کند گفتند زنان
انصار اند حضرت فرمود خدا از ایشان راضی و از اولاد ایشان راضی باد پس حضرت صادق ع فرمود
وجرت فی الحسین بعد از وقت شهادت جناب سید الشهدا ع و بعد از آن مصیبت حمزه از یاد مردم رفت
اگر چه در شان ایشان نازل شد لکن جاری شد در حق امام حسین ع و مصداق آن درباره آن آواره
از دیار و وطن خود بظهور رسید که او را بی گناه از وطن خود در بدر کردند و در غربت اسیر نمودند و آخر الامر
بدون اذن الهی با ایشان جنگ و مقاتله نمودند تا آنکه بجرم و تقصیر او را کشتند و تقصیری نبود او را مگر آنکه طریقه جد
بزرگوار خویش گرفته و دست از بدعت و اطاعت جبت و طاغوت برداشته بود و مردم را بسوی ولایت
که اعظم شرایط توحید است هدایت میفرمود و بغیر از قول ربانیه چیزی دیگر نمیگفت این بود که وارد شده است
که آن شهید مظلوم در روز عاشورا بآن قوم بیحیا میفرمودند خبر دهید مرا هل تطلبونی بقتیل قتلته او بقضاء
او جراحة او بمال استهلکته ام علی سنة غیرتها ام علی شریعة بدلتها خبر دهید مرا که آیا
مرا گرفته اید بجهت حقی که کسی را بناحق کشته که میخواهید مرا بعوض او بکشید یا جراحت و قصاص از من
مطالبه مینمائید آیا مال کسی را بناحق خورده ام که از من مواخذه میکنید آیا بدعتی در دین خدا اظهار کرده ام و آیا
سنت پیغمبر را تغییر داده ام یا شریعت او را تحریف نموده ام آن جماعت بیدین بعوض جواب ساکت شدند و بغیر
این نحو کلمات میفرمودند از برای اتمام حجت بر آن جماعت بیحمیت اما قلوب قاسیه که از طینتهای خبیثه لعینه
بهم رسیده چه تاثیر نمود و موعظه و نصیحت چگونه ایشان را میتوان نرم نمود فانها کالحجارة او اشد
قسوة وان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار وان منها لما یشقق فیخرج منه الماء
پس جاری شد آیهٔ شریفه در حق امام حسین ع بکمال ظهور رسانید و لولا دفع الله الناس بعضهم
ببعض لهدمت صوامع وبیع وصلوات ومساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا ق
ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز و اگر نه این بود که خدا دفع میکرد عذاب خود را
از خلق بواسطه بقیه ذریه طیبه هر آینه عذاب الهی نازل میشد بنحوی که زمین با اهلش سرنگون میکرد و صومعه و معابد
و مساجد را منهدم و سرنگون و خراب مینمود آیا جای این بود که عذاب الهی نازل شود و عالم را سرنگون نماید

نماید در جایی که غیرت الهی موجب این بشود که بجهت پی کردن ناقه و بچه شتری عذاب نازل نماید و هزاران هزار
از روزگار بر اندازد آیا جای این نبود که بواسطه کشتن فرزند عزیز پیغمبر ص آتش عذاب نازل نماید آیا ناقه صالح عزیز
تر بود در پیش خدا از سید الشهدا ع که شتران را در دنیا هزار هزار در اطراف عالم می کشند با آنکه چون خدا او را
یعنی ناقه را آیتی از آیات خود قرار داده بود و سفارش فرموده بود که او را اذیت ننمایند چون او را کشتند
از آن جهت خدا در غضب شد و زمین بلرزه در آمد تا آنکه آن جماعت هلاک شدند پس مثل سید الشهدا
که هر صفتی از صفاتش آیتی از آیات خدا بود و هر سر مویش عزیزتر بود در پیش خدا از هزار هزار ناقه
صالح که او را بجرم و تقصیر بکشند و پاره پاره کنند و طفل او را و فرزند عزیزش که هر سر مویش
مقابل صد هزار هزار بچه ناقه صالح بود او را با بابا تا بکشند آیا نبایست که زمین بلرزد و کوهها سرنگون گردد
و پاره پاره شود و همه عالم خراب گردد با آنکه ناقه صالح در کاری نکردند و ظلم ننمودند بی آب مثل آنکه او حق
قرار داده شده بود و حق شربی در برایش وضع کرده بود بکشتن الهی راضی نشدند و حق او را با او دادند و بکشتند
پس او را پی کردند و اما امام حسین ع را حق شربی که از برای همه کس بود از او منع نمودند و او را تشنه در کنار
ذبح نمودند و بدنش را پاره پاره و قطعه قطعه کردند آیا جای این نبود که جبرئیل امین هم چنانکه در کشتن ناقه
صالح صیحه زد و فریاد برکشید بنحوی که گوشها را پاره پاره نمود و همه مردند در کشتن مخدوم خود امام حسین ع
نیز بکشید و صیحه زند که عالم زیر و زبر گردد نظم فیا سماء جرت هذه الامور علی قتل الحسین
فموری بعده مورا ای آسمان این ظلمها و ستمها که جاری شد بر مثل امام حسین ع که با لب تشنه
کشته شد و اهل حرم او اسیر گردیدند پس بتزلزل و اضطراب در آ و عالم را سرنگون نما و انت یا ارض
فمیدی بعده قطعا و یا جبال علی وجه الثری سیری و تو ای کره عرض بعد از امام حسین ع بایست
که پاره پاره شوی و ای کوهها بایست که پاره پاره شوید و از تزلزل و اضطراب بایست که بر جای خود
قرار نگیرید و یا میاه ان ساقی الحوض صحبه عطشی قضت بجنبها من بعده غوری
آه آه فرزند ساقی کوثر و سقای روز محشر را با لب خشکیده و جگر تفیده شهید کردند پس چرا ابحار خشکیها
خشک نشد و دریاها فرو نرفت و چرا بارش از ابر رحمت فرو میریزد یا خیل یا خیل من بعد الحسین
فلو شدت علیک سروج للمعادین بعد از افتادن سرخیل شجاعان عالم و سردار میدان
بنی آدم از اسب و بعد از خالی شدن زین از بهترین سواران معرکه شجاعت دیگر تاز معرکه مبارزت چرا

اسبها زین ولجام می شدند امید وارم که سواری بواران بر اسبهای باران مبارک و میمون نبوده باشد أَیْنَ
الرَّسُولُ عَنِ الشِّبْلِ الْحُسَيْنِ وَقَدْ أَمْسىٰ مَزارًا لِقُطّانِ الْبَيْداءِ فَبِرُهُ آیا کجا بود پیغمبر خدا که ببیند فرزند
عزیز خود را که اورا تنها در بیابان انداخته اند دیگر اورا زیارت نمیکنند و بر نزد او نروند مگر جانوران و وحشیان
صحرا و جانوران کوه و بیابانها نظم أَیْنَ الرَّسُولُ وَجُثْمانُ الْحُسَيْنِ بِرَمْلٍ كَمُصْحَفٍ قَدْ نُوعِلَ فِي الْأَكْمامِ
مَهْجُورًا کجا بود رسول خدا که ملاحظه کند بدن شریف حسین را که مانند ورق مصحف بر زمین افتاده
که بعوض سطرهای آن سطرهای زخمهای شمشیر و خنجر در کنار یکدیگر بر صفحهٔ آن بدن شریف قرار گرفته و اورا مثل قرآنی که در دست
کفار افتاده باشد متروک و مهجور گذارده اند أَیْنَ الرَّسُولُ عَنِ الرَّأْسِ الْكَرِيمِ عَلىٰ رَأْسِ السِّنانِ
يَحْكِي بَدْرَ دُجىً مَحْجُوبِ کجا بود حبیب خدا که نظر نماید سر فرزند دلبسته خود را که همیشه بسینه می چسبانید که آن
بنیزه زده اند و مانند ماه تابان آن تیره روزان اورا بهر طرف میگردانند آه آه أَیْنَ الرَّسُولُ وَثَغْرٌ
كانَ يَرْشِفُهُ تَدُقُّهُ بِقَضِيبٍ كَفُّ مَخْمُورٍ کجا بود رسول خدا شافع روز جزا تا ببیند آن لب و دندان را
که همیشه می بوسید و می مکید پسر معاویه شرابخوار با دست خبیث خود چوب بر آن میزند پدر و مادرم فدای لب و دندان
او آیا لب و دندانت چه تقصیر داشت مگر اینکه بوسه گاه پیغمبر و مشغول بذکر خداوند اکبر بود أَیْنَ الرَّسُولُ
وَمُهْرُ السِّبْطِ مُنْقَلِبٌ يَغْدُو وَيَسْرَحُ إِلَى الْفُسْطاطِ مَكْسُوبِ آیا کجا بود پیغمبر خدا که ببیند اسب
پسر صاحب خود را با زین سرنگون و روی بخون آغشته بهر طرف میدود و فریاد میزند و خبر مرگ صاحبش بخیمهای
میدهد آیا کجا بود پیغمبر رسول الله که بشنود نوحه یتیمان و گریه خواهران و ناله زنانش را که مثل ستاره ها از هر طرف
متفرق شده اند و ایشان را بر شتران بدرفتار سوار کرده اند خَطْبٌ تَزَلْزَلَ مِنْهُ الدِّينُ وَاضْطَرَبَتْ
قَواعِدُ الْمَجْدِ فِي الْأَعْرافِ وَالطُّورِ بحق قسم بدین مصیبت است که در ارکان دین الهی از آن تزلزل
در آمد و بنای اساس خانه مجد و بزرگی که پروردگار مجید در اعراف و طور آن را مؤسس نموده با پایه از جهت
بقر آخر الزمان ثبت کرده اند باضطراب درآمد نزدیک شد که منهدم گردد خَطْبٌ تَضَعْضَعَ مِنْهُ
الْعَرْشُ أَوِ انْطَمَسَتْ مَعالِمُ الرُّشْدِ فِي الْأَحْقافِ وَالنُّوبِ حادثه است این حادثه
که عرش الهی را بآن عظمت بتزلزل در آورد و آثار هدایت و نشانهای رشد و دلالت که پروردگار
عالم قرار داده محو و منطمس گردید خَطْبٌ أَقامَ عَمُودَ الشِّرْكِ مُنْتَصِبًا وَشَدَّ أَعْضادَ
أَهْلِ الْبَغْيِ وَالزُّورِ مصیبتی بود در این مصیبت که بواسطه آن آثار توحید خدا برطرف شد عمود

وعمود شرک و بت پرستی بلند گردید و بازوهای کفر قوی شد اگر چه حق تعالی عذاب نازل نفرمود و عالم را
سرنگون ننمود لیکن آنچه در آخرت مهیا فرموده بجهت ظالمان کفایت میکند ایشان را پس با انتقامی تن
الهی در داود وکرده حکیم على الاطلاق را موافق حکمت واست و بدرستیکه کسی تعجیل در عقوبت مینماید که
خوف فوت داشته باشد و خدا همیشه در کمینگاه ستمکاران است که مجال گریز از برای ایشان نگذاشته
طبرسی در احتجاج بسند خود روایت کرده است که روزی سید ساجدین ع ذکر میفرمود احوال جماعتی از
بنی اسرائیل را که خدا ایشان را مسخ نمود و از بی نوعیت ایشان انداخت و بصورت میمون گردانید
بجهة مخالفت ایشان امر الهی را که نهی فرموده بود از صید نمودن ماهی در روز شنبه و روز عید ایشان بود
بجهة حرمت آن روز چون بآخر آن قصه رسید فرمود إِنَّ اللهَ مَسَخَ أُولئِكَ الْقَوْمَ لِاصْطِيادِ
السَّمَكِ فَكَيْفَ تَرىٰ عِنْدَ اللهِ يَكُونُ حالُ مَنْ قَتَلَ أَوْلادَ رَسُولِهِ وَهَتَكَ حَرِيمَهُ خدا مسخ فرمود
آن جماعت را بجهة صید نمودن ماهی پس چگونه می بینید حال گروهی که کشتند اولاد پیغمبر او را و حرمت
او را ضایع کردند و پرده حریم او را دریدند پس یکی عرض نمود یا ابن رسول الله ما این حدیث را
از شما شنیدیم و در میان خلق نقل کردیم و یکی از ناصبیان و دشمنان خاندان نبوت گفت اگر
کشتن حسین ع از روی باطل بود پس کشتن او از صید ماهی عظیمتر بود پس چرا خدا غضب نفرمود بر کشندگان
او هم چنانکه غضب کرد بر کسانی که صید ماهی کردند در یوم السبت حضرت فرمود بگو در جواب آن
ناصبی که ابلیس لعین معصیتش بزرگتر بود از معصیت جماعتی که باغوای او کافر شدند پس چرا
خدا غضب فرمود ایشان را مثل قوم لوط و اصحاب فرعون و ابلیس را هلاک نفرمود و حال آنکه
او اولی بود بهلاکت از آن جماعت و مهلت داد او را با آن معاصی و مرتکب بجنایاتی که از او سر میزند
نیست این مگر آنکه پروردگار عالم حکیم است و تدبیر او مقرون به حکمت میباشد هر که را مهلت میدهد
در آن تدبیر است و هر که را هلاک مینماید در آن حکمتی است فَكَذلِكَ هؤُلاءِ الصّائِدُونَ فِي السَّبْتِ
وَهؤُلاءِ الْقاتِلُونَ لِلْحُسَيْنِ ع يَفْعَلُ الْفَرِيقَيْنِ ما يَعْلَمُ أَنَّهُ أَوْلىٰ بِالصَّوابِ وَالْحِكْمَةِ
پس همچنین است هلاک نمودن صید کنندگان ماهی را و مهلت دادن کشندگان امام حسین را آنچه
کرده در حق ایشان است موافق ثواب و حکمت لا يُسْئَلُ عَمّا يَفْعَلُ وَعِبادُهُ يُسْئَلُونَ پس اولا
آنکه بحث بر حکیم على الاطلاق روا نیست و ثانیا آنکه خود فرموده وَلَوْلا دَفْعُ اللهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ

علی بعض لهدمت صوامع وبیع وصلوات ومساجد یذکر فیها اسم الله
کثیرا اگر دفع نمیکرد بعضی از اشرار را بواسطه ابرار هر آینه عذاب نازل میشد و معابد و مساجد را سرنگون
میکرد اگرچه این حکم کلی است لیکن گذشت که جناب صادق ع فرموده‌اند در حق امام حسین ع جاری شده پس اگر
نبود بقیه ذریه طاهره او بجهت وجود حجت الهی که محل فیوضات الهی و سبب نزول رحمت و برکت ما
فیهاست هر آینه عالم سرنگون شده بود و همه دنیا و ما فیها زیر و زبر شده زیرا که امر سهل نبود کشتن
جگرگوشه پیغمبر مختار و اسیر کردن دختران فاطمه زهرا را هرگاه خدا بجهت صید ماهی چند بر حضرت او جماعتی را
مسخ نماید و بر ایشان صاعقه از آسمان فرو فرستد و باتش دنیا و آخرت بسوزد پس چه گمان داری در
کسانی که حجت و خلیفه او را و زینت کبریائی و عظمت او را ماهی وار در دریای خون غرق نمایند و او را
بیگناه از آب منع نمایند و هرگاه گروه عظیمی را هلاک کند بجهت هتک حرمت روز عیدی که خدا از احترامت
داشته باشد و از روز صید هتک آن را نهی فرموده باشد پس چه خواهد بود حال گروهی که هتک حرمت عید امام
و سید ایام را که روز جمعه بود بمنزله سبت بنی اسرائیل بود ضایع نموده و در چنین روزی در بهترین ساعات
آنکه وقت زوال باشد که خدا مردم را خوانده است بسوی ذکر خدا و احترام پیغمبر خود که باطن و ذکر الله است
و تحصیل قرب خود و مناجات خود و گوش دادن بوعظ و نصایح خود حرمت آن روز را ضایع کنند
و پرده حرمت پیغمبر او را دریدند و مرتکب چنین امری که قلم از تحریرش و زبان از تقریرش عاجز است
بشوند و در روز جمعه که یوم السبت مسلمانان است از ضایع نمایند و لهو و لعب بودن نهنگ بکار
معارف الهی و اشرف مخلوقات از راه تا جای حرمت نمایند و اینکه در بعضی از اخبار وارد شده است
که المقتول یوم السبت و اینکه آن حضرت را در روز شنبه شهید کردند همانا تأویلش همین است که
ذکر شد که شهادت او در روز جمعه که یوم السبت مسلمین است واقع شد اگرچه جمعی از علمای ظاهر
اخبار عمل نموده اند و قایل شده اند که شهادت آن حضرت در روز شنبه بوده مثل شیخ مفید در ارشاد
و غیر آن و لیکن مخالف است با اخبار کثیره و اشهر آنکه این امر در روز جمعه بوده و باین قایل شده اند
بسیاری از علما پس هلاکت آن جماعت اولی بود اما خدا عذاب نفرمود بواسطه حجت خود که در میان خلق بود
نظم ولولا شموس منه ما طلعت شمس ولا کان سهل ولا حزن ولم یدر فلک کلا
ولا سکنت ارض بل اضطربت ارض بها سکنوا بل اگر نه این بود از برکت آفتابهای فلک

فلک عصمت و طهارت و ماههای برج هدایت و امامت از اولاد آن عالی تبار سالار سالکان سعادت
و پیش رو کاروان شهادت هر آینه هرگز آفتاب طلوع و غروب نمیکرد و افلاک گردش نمی‌نمود
و زمین قرار نمیگرفت و سهل و جبل بر طرف میگردید لو لم یرد ربنا اظهار حجته من صلبه ما اتسقا
الدهر والزمن اگر نه این بود که خدا میخواست که اظهار نماید حجت خود را و بیرون آورد خلفاء خود را
از صلب طاهر او هر آینه زمان و روزگار استقامت نمی یافت فما عطل الکون اذ کانت قلائده
منه هذه علی فعل الشقی مرتبوا عالم سرنگون نشد و کون معطل نگردید بجهت آنکه گوهرهای نفیسه
و جوهرهای ثمینه از اولاد طاهره او قلاده روزگار و نظام لیل و نهار بودند که بواسطه تقوی و مهارت
بر عبادت خدا مقصود از ایجاد ماسوا حاصل میگردید فلیبک المجد اهلیه کذا و کذا فلیعظم
الخطب او فلتکثر المحن پس سزاوار است که مجد و بزرگی ندبه و نوحه نمایند بر اهل خود و باید عظیم
شود مصیبت خلق و بزرگ شود محنت و بلاها بر مردم وکیف لا وارض الشاذات من مضر
اضحت تسود علیها اعبد عفق چگونه چنین نباشد و حال آنکه می‌بینم که بزرگان و سادات خلق را
بزرگی می نمایند بر ایشان ارازل خلق و بندگان کنند بنده تعفق والله ما جار جور الظالمین
علی ابناء احمد الا معشر فتنوا اغنی الالی غصبوا میراث حیدرة اخی النبی
رسول الله والختن بخدا قسم که جرات ننمود و این ارازل را بظلم اهل بیت رسالت مگر جماعتی
که غصب کردند ارث برادر و داماد رسول الله را که بر او ظلم کردند بر بسط امر خدا صبر کردند و دیگران
را آن جرات نبودند هم اسسوه و شادوه امیة اذا اخفادهم خطرت فی الظلف
والظعن ایشان اساس ظلم را چیدند و جهان این بنا را نهادند و بنی امیه از تقویت کرده با تمام
رسانیدند ازرا در زمین کربلا نفسی فداء نفوس فیه سائلة علی القنا نهبت اجسادها اللدن
روح و جان من فدای آن نفوس قدسیه و ارواح زکیه باد که در زمین کربلا جسدهای ایشان را بنیزات
نیزه ما دادند نفوس اشرف خلق الله من بهم سادت مشاعر بیت الله والرکن افدی
هناک حسینا وهم یقتحم الهیجاء یسطو القلب قلبه البدن روح و جان من بلکه جانهای اهل عالمیان
بفدای امام حسین مظلوم باد که در آن دشت غربت در میان آن گروه بی حمیت گرفتار و چون شیر
خشمناک در دریای حرب غوطه ور گردیده بود افدیه والبرحین صوب الدما اغدا انجرا

علی وجهه خیل العدی سفن روح من فدای آنجانها در حالتی که از کثرت آن اشرار خونریزی از آن لطایف
عذار روی آن داشت بمنزله دریای خونی که جلها و اسبهای ایشان مانند کشتی بر آن جاری بودند ما حاد
عن تلقی القوم کثرتهم والاسد هل صدها عن قصدها الغنم کثرت و زیادتی اگرچه
در نزدش با شکوه بود اما چنانکه کثرت وحشیان را در پیش علمی نباشد آری والله شیر را هم نسبت
با آن مظهر قهر الهی و محل سطوت خدایی اگر باشارت قهر او بآن کرده بلکه همه مخلوقات را که در عالم بود بقهر او
هر آینه همه را از صفحهٔ روزگار بدار البوار میفرستاد باری بمقتضای حکمت ربانیه و بقوت ظاهریه بشریه
و بسطوت و شجاعت جسمانیه با آن طایفه طاغیه جدال نمود حتی اذا اشتاقت دار البقاء لها
واشتاقها سادة فی عدنیها عدنوها اینکه این ظلمت کدهٔ دنیا را قابل بدن انوار قدسیه خود
ندید و دلش از زندگی دنیا سیر شده و اشتیاق عالم بقا بر او زیاده شده و جد و پدر و مادر نیز از اشتیاق وی
بیتاب شدند فاضت الی القدس نفس منه طاهرة ما شانها فی الوغا خوف ولا
حرج پس نفس زکیه اش از تنگنای بدن پرواز بعالم قدس نمود بلکه احکام دین الله اذ
کبت اعلامه اسفا والفرض والسنن پس بسبب کشتن او علمهای دین الهی سرنگون
گردیده و فرض و سنن شریعت مندرس گردیده احکام دین مبین عزادار آن امام مبین گردید پس باید
دانست که اگرچه حق تعالی از برکت وجود مسعود زمین را ساکن نگردانیده و آسمان زیر و زبر نفرمود
اما زمین و آسمان در مصیبت جگرگوشهٔ خیر الزمان برخود لرزیدند و آسمان بجای اشک خون بارید
و زمین چشمهای آب و خون از چشمهایش جاری شد چنانچه در اخبار کثیره مختلف و مؤلف وارد شده
است از آنجمله ابن قولویه در کامل الزیاره از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمودند که
بدرستی که گریست آسمان و زمین در مصیبت امام حسین ع و سرخ رنگ شدند و هرگز بر کسی نگریستند
مگر بر یحیی بن زکریا و امام حسین ع و ابن شهر آشوب از فقره زردیه روایت کرده است که گفت
لما قتل الحسین امطرت السماء دما وحبابنا وجرارنا صارت مملوة دما چون امام حسین ع
را شهید کردند و داغ مصیبت آتش ابر دل آسمان و زمین گذاردند آسمان خون بارید و ظرفهای ما حتی
سبوهای ما مملو از خون گردیدند و ایضا قولویه روایت کرده است از احمد بن عبدالله از غردی از اهل
بیت المقدس که گفت بخدا قسم که ما اهل بیت المقدس اسمیتم مطلع شدیم بر شهادت امام حسین ع

امام حسین ع در بین آن روز که آن حضرت را شهید کردند راوی گفت که چگونه مطلع شدید و حال آنکه مسافت
بعیده فاصله بود میان شما و مقتل آن حضرت گفت ما رفعنا حجرا ولا مدرا ولا صخرا الا
ورأینا تحته دما یغلی یعنی هیچ سنگ و کلوخی را بر نداشتیم از اطراف بیت المقدس مگر آنکه دیدیم
که از زیرش خون تازه میجوشید و دیوارها مانند خون بسته سرخ شده بود و تا سه روز خون تازه از آسمان
میبارید و در دل شب منادی را شنیدیم که ندا میکرد و این شعرها را میخواند شعر اترجو امة قتلت حسینا
شفاعة جده یوم الحساب اما امید مدار از گروهی که کشتند امام حسین ع را شفاعت جدش را
در روز حساب معاذ الله ما نلتم یقینا شفاعة احمد وابی تراب معاذالله نخواهد بود هرگز رسیدن
شما بشفاعت احمد مختار و حیدر کرار فقتلتم خیر من رکب المطایا وخیر الشیب طرا و
الشباب چگونه میشود شفاعت جد و پدر او شما را و حال آنکه کشتید بهترین سواران معرکه شجاعت
و خوشترین پیران و جوانان اهل عالم را همه پیران و جوانان عالم بفدای یک سر موی او باد و میگویند
که آفتاب تا سه روز منکسف بود و جهان ظلمانی و سیاه بود بنحوی که در روز ستاره ها ظاهر بود بعد از
چند روز خبر رسید که در آن اوان ظهور آن امور غریبه آن غریب دیار بلا و اسیر گروه اعدا را در کربلای
پر بلا شهید کرده اند و از جمعی از مشایخ عامه مثل شارح وجیز و صاحب طبقات نقل شده که سرخی
که در آسمان بهم میرسد در وقت طلوع و غروب آفتاب از وقتی بهم رسید که خورشید فلک امامت
و ماه برج حضرت رسالت امام حسین ع را شهید کردند و از آن روز تا حال باقی مانده و پیش از آن
کسی ندیده بود و گفته ما رفع حجر ولا مدر فی الدنیا الا و تحته دم عبیط سنگی را از روی
زمین بر نداشتند در همه دنیا مگر آنکه از زیرش خون تازه دیدند و از آسمان قطرات خون بر زمین
میریخت و آن خون بر هر جامه ای می نشست اثر آتش بر طرف نمیگردید هر چند آن جامه را میشستند
تا آنکه پاره پاره می شد پس اگر آسمان هنوز در مصیبت فرزند پیغمبر عزادار و صبح و شام از دیده خود اشک
بارد و در هر شبانه روز اطرافش آثار سرخی و خون ظاهر شود چرا دامان آستانش در مصیبت ایشان
خون نشود و چرا اشک خونین از دیده های جاری نگردد و چرا آه حسرت از سینه نکشند بحیات
آنکه مصیبت امام حسین ع مثل سایر مصیبتها کهنه شده و داغش از سینه ها برطرف گردیده حاشا
والله تا قیامت برطرف نخواهد شد و از خاطرها محو نخواهد گردید باهم کس شاد نشده و بر بسته

شد بلیهٔ امام حسین علیه السلام آسمان گرد شهادت کرد تا شهید امام حسین علیه السلام بود که زینت دنیا بود و از دل
خلق و بنیاد رست او را انبوه انسند بر چیند تا آنکه او را بدترین احوال کشته نیدانم و از دیده های
دوستانش خون بیرون و دو چه جگرهای شیعیانش کباب می شود چرا آنکه دلها سخت تر از سنگ و کلوخ است
یا آنکه تامل نمی کنند اری تامل نمی کنند چنانکه در حکمتهای الهی بابت آسمان و زمین بر پا بوده تا غرض
در ایجاد خلق عالم بعمل آید همچنین از این جهت باید که خیال در نظر نماید و در دلها تاثیر کند تا خلق از عیش
باز مانند و الا چه معنی داشت که بهترین خلق و واسطه نزول رحمتها و برکتها و فیضها و کرامتها را از خلق
شهید کنند و جماعتی گر اهل کرب و بلا اسباب نبوت و ولایت اسیر کشته و جماعتی با عیال اش دائم
با و خطاب نمایند در مصیبت ایشان بیقرار باشند و خون بند و شاه مانند و استراحت کنند آه چه قصه است
دلی که در این مصیبت نسوزد و چه دور از رحمت است دیده که در این بلیه اشک حسرت نریزد و اگر در این
مصیبت دلها بدرد نیاید پس در کدام بدرد در آید و اگر در این بلیه اشک حسرت نریزد پس در کدام
بلیه خواهد ریخت اگر بیدا است چه مصیبت است و چه رسید با اهل آسمان و زمین هر آینه خود را هلاک
میکردند ابن قولویه از عروة بن زبیر روایت کرده است که در وقتی که ابوذر غفاری را با مر عثمان
این است خلیفه ثالث از مدینه طیبه اخراج میکردند مسلمانان بجهت دلداری با بوذر میگفتند یا ابا
ذر ابشر فان هذا فی الله قلیل؛ ای ابوذر دلخوش دار که این ظلمها که بر تو میکنند چون در راه
خدا است سهل است ابوذر فرمود و ما ایسر ذالک و لکن کیف انتم اذا قتل
الحسین بن علی قتلاً؛ ای جماعت این بسیار سهل است و بلیه عظیم است و لیکن چون خواهد بود حال
شما در وقتی که امام حسین را از روی ظلم و ستم شهید کنند والله لا یکون فی الاسلام اعظم
قتلاً بعد قتل الخلیفة؛ بخدا قسم که در اسلام مصیبتی عظیمتر از مصیبت او نخواهد بود بعد از مصیبت خلیفه
که مراد از امیر المؤمنین علیه السلام است و بسبب این امر عظیم خدا سیف انتقام و شمشیر غضب خود را برای است
میشوند خواهد کشید و از غلاف بر نخواهد آورد هرگز در ایشان بخواهد که انتقام خواهد فرستاد که کسی را
که انتقام کشد از ایشان از ذریه طیبه او و اگر میدانستید که چه میرسد در مصیبت آن حضرت باهل دریاها
و کوهها و دشتها و بیابانها هر آینه بسیار میگریستید بخدا قسم که روح از بدنهای شما مفارقت
میکرد و آسمانی نیست که چون روح مقدس بآن عروج نماید و بآن بگذرد که از ملک بفزع

بفزع و جزع در می آیند که تا قیامت بر خود بیلرزند و هیچ ابری نیست که بگذرد با رعد و برق مگر آنکه
لعنت میکند بر کشنده او، والله لعاشورا وان لها فی جبهة المجد جرحاً غیر مندمل
ای دادا از روز مصیبت عاشورا که بجهت آن جراحتی که در پیشانی مجد و بزرگی واقع شده که هرگز مندمل نخواهد
بود و سر بهم نخواهد آورد و زیرا که بزرگ اهل مجد و بزرگی را کشتند و او را ذلیل نمودند مصیبت
بکت السبع الشداد لها دماً و رزء عظیم غیر محتمل مصیبتی است که آسمانها بجای اشک و آب
خون باریدند و بلیه عظیم است که تاب تحمل آن نمی توان آورد لهفی له عافر ملقی بلا کفن
سوی السوافی ولا لحد ولا غسل؛ ای حسرت و اندوه بر آن مظلوم که بدن شریفش را از زین
انداختند و او را بی جامه و کفن واگذاشتند تا آنکه غبار بر بدن باد ها و دشت بجای کفن
بر بدنش بباد مترب الخد داع النحر معفر الجبین؛ نحر قضی ظامی الی الرشد؛ آه آه صورت
شریفش که بوسه گاه جد بزرگوارش بود بخاک مالیدند و از مثل شتر قربانی نحر کردند و پیشانیش را
که دایم در سجود معبود خاک آلود نمودند و آن بحر فیض و کرامت را با لب تشنه شهید کردند و آ
قلبت زینب الکبری وقد سفرت بین العداة التی لم تشتمل؛ حسری و ادمعها تتری و مقلتها
عبری و انفسها حری من التثکل؛ آه از آن حالت که خواهر آن مظلوم زینب خاتون از خیمه بیرون آمد
و حال آنکه لباس ذلت و خواری و جامه مصیبت و سوگواری و عزای برادر خود پوشیده با اشکهای
ریزان و چشم خون فشان و نفس سوزان تشکو الی جدها فعل الطغاة بهم بعد مع فوق بادی
النحر منتهل؛ با آن مصیبت شکایت دل پر ملال بجد بزرگوارش رسول ذو الجلال میکرد و میگفت
قل یا جداه افتکت فینا علوج بنی امیة و بغایا عابدی وثن؛ ای جد والا تبار گروههای بنی امیه و
بت پرستان در کمین گاه ما بودند تا بعد از تو بنگاه ما را هلاک و بر طرف نمودند یا جد هل جائک
الناعی بقتل اخی؛ و هل عرفت بما لاقیت من وهل؛ ای جد بزرگوار آیا کسی خبر مرگ برادرم را
بتو داد و آیا میدانی که چه مصیبتها بمن رسید یا جد هذا اخی عار تکفنه؛ الریاح فی
نسجها من مطرف سمل؛ ای جد بزرگوار اینک بدن برادرم امام حسین است که او را عاری و برهنه
نموده اند و بادها بر بدنش تار و پود گرد و غبار جامه و کفن میبافت یا جد هذا اخی ظام و قد
صدرت عن صدره البیض بعد العل و النهل؛ ای جد بزرگوار برادرم را با لب تشنه کشته اند

کو لبش را از آب فرات ترکنند و حال آنکه شمشیرهای کوفیان از خون شسته و بدن او سیراب گردیدند
وَاَقْبَلَتْ تَرْشُقُ الثَّغْرَ الشَّرِيفَ وَهَلْ يُدَافِعُ الْقَدَرَ الْمَحْتُومَ بِالْقَبْلِ نَقُولُ وَالسِّبْطُ تَغْشَاهُ
الْمَنُونُ وَفِي فُؤَادِهَا شُعَلٌ نَاهِيكَ مِنْ شُعَلٍ پس خود را بر سر نعش برادر رسانید و او را با جگر سوخته
و با آتش دلی که داشت می‌گفت اَخِي اَخِي مَنْ يَرُدُّ الضَّيْمَ عَنْ حَرَمِ الْهَادِي النَّبِيِّ فَقَدْ اَمْسَتْ
بِغَيْرِ وَلِيٍّ ای برادر ای برادر کیست که بعد از تو وا ماندگان ترا از جسم نماید و زنان ترا و دختران پیغمبر را پناه
باشد اَخِي اَخِي قَدْ كَسَانِي الدَّهْرُ ثَوْبَ اَسًى يَحُولُ صُنْعُ اللَّيَالِي وَهُوَ لَمْ يَحُلِ ای برادر ای برادر
روزگار در مصیبت تو جامهٔ سیاهی بر من پوشانید که هرگز این جامهٔ اندوه از برم کنده و رنگ سیاهی آن از دلم
زایل نگردد اگرچه سیاهی شبها برطرف گردد اَخِي اَخِي هَذِهِ رُوحِي لَكَ بَدَلٌ اِنْ كَانَ يَقْنَعُ صَرْفُ
الدَّهْرِ بِالْبَدَلِ ای برادر ای برادر این جان عزیز را قربان تو می‌نمایم و خود را فدای تو می‌کردم اگر میتوان
که مصیبت روزگار را بدل دفع می‌گردانید از خود اَخِي اَخِي كُنْتَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ اِلَى الطَّرِيقِ
الَّتِي يُنْجِي مِنَ الزَّلَلِ ای برادر ای برادر تو نوری بودی که در ظلمتهای دنیا از روی تو گم شدگان وادی
ضلالت راه هدایت و طریق سعادت را می‌جستند اَخِي اَخِي اَظْلَمَتْ مِنْ بَعْدِكُمْ طُرُقُ الْهُدَى
وَمَنَابِعُ الْمَعَالِي وَهُوَ خَلَلٌ ای برادر ای برادر بعد از برطرف شدن نور تو راههای هدایت گم شد
و منزل بزرگی و سعادت خالی ماند ای دانسته بعد از امام حسین ع راه هدایت تاریک و ظلمانی گردید و طریق
هدایت و سعادت گم شد و مساجد و معابد خراب گردید و محارب و منابر برهم خورد و آثار زهد و تقوی
مندرس گردید و دنیا از علم و هدایت مفلس شد چگونه تصور توان نمود کسی را که خدا او را برگزیده بجهت هدایت خلق
و حجت خود گردانید بر بندگان خود و در شبستان ضلالت او را راه نمای گمشدگان گردانید که از نور هدایت
او راه راست جویند او را بدترین خلق بدترین احوال بکشند و همه عالم را بدین سبب گذارند و از فیوضات الهی
محروم نمایند و با این احوال دوستانش نعشش و زندگی کنند و بفرح و شادی مشغول باشند مگر نشنیده‌اند مظلومی
نور دیدهٔ سید ابرار و محرومی جگر گوشهٔ فاطمهٔ زهرا را و همه دکاری خامس آل عبا را یا شنیده‌اند تجاهل
می‌نمایند یا عزیز تر از امام حسین ع دارند که زینت آسمان و گوشوارهٔ عرش خدا است و باب نجات امت
و سبب نزول رحمت و برکت است اگر عزیز تر باشد کی خدا خلق کرده باشد یا آنکه چنگ بحبل المتین ولایت او زده‌اند
عبادتش بغیر از حسرت و وبال از برای او چیزی دیگر نخواهد بود یا مگر مظلوم‌تر از امام حسین ع کسی دارند که دل

که دل ایشان برادر می‌سوزد در جای که امام حسین ع را حیوانات و وحوش و طیور نشوند و سنگ و کلوخ از دیده خونبار
شوند نباید دوستانش غافل باشند و در مصیبت ایشان ساکت شوند و در بلیه ایشان اشک حسرت از
دیده نبارند بخدا قسم این حالتی نیست مگر از جهه کمی معرفت بحق ایشان و غفلت و فرو رفتن در شهوات
نفس و فکر دنیا و هم و غم دنیا و اندوه معیشت دارد و تصور آنچه شد بر آنحضرت توان کرد و خود را ضبط توان نمود
شنیده آید که وارد شده است از ابو بصیر که گفت در خدمت حضرت صادق ع بودم که داخل شد
بر آن حضرت یکی از فرزندان آن حضرت چون نظر بر آن کرد او را در بغل کشیدند و بوسیدند و فرمودند
که حقیر کند خدا کسی را که شما را حقیر نموده و انتقام کشد از کسی که بر روی شما را کشت و در گذارد کسی را که شما را
در گذاشت و لعنت کند جماعتی را که شما را کشتند و خداوند ولی و حافظ و ناصر شما باد بدرستی که طول کشید
گریه زنان و گریه انبیا و صدیقین و ملائکه و شهدا بر شما پس آن حضرت بگریه در آمد و فرمود ای ابو بصیر مَا لُطِفَتْ
اِلَى وَلَكِنَّ الْحُسَيْنَ اَتَانِي مَا لَا اَمْلِكُهُ بِمَا اَتَى اِلَى اَبِيهِمْ وَاِلَيْهِمْ هرگاه نظر کنم بیکی از اولاد
امام حسین ع می‌شکافد و حالتی بمن رو می‌دهد که خود را ضبط نمی‌توانم نمود بجهت ظلم و ستمی که بپدر بزرگوار او کرده
شد و در حدیث دیگر وارد شده است که نبود روزی که مذکور شود امام حسین در نزد آن حضرت مگر آنکه
آن حضرت محزون می‌شد و دیگر در آن روز و در آن شب کسی آن حضرت را شاد و خندان نمی‌دید اگر خواهی
بحجاز مظلومی آنحضرت شنیده باشی بشنو و ببین که چگونه آن حضرت را از وطن خود دور کردند و او را
در غربت مبتلا گردانیدند و دست ایشان را از حق خود کوتاه کردند و او را از حرم جد بزرگوارش بیرون
نمودند و چگونه عرصه را بر او تنگ کردند که دلش از زندگی سیر شده مرگ خود را راضی گردید شیخ مفید
و سید جلیل القدر سید بن طاوس و ابن شهرآشوب و غیر ایشان از علمای اعلام حکایت جانسوز بیرون
رفتن سید انام و گوشوارهٔ عرش ملک علام را از مدینهٔ طیبه قریب باین مضمون بیان کرده‌اند
که بعد از آنکه فارون این امت معویه بن ابی سفیان باسفل درک نیران انتقال نمود و صفحهٔ روزگار
از کثافت وجود پلید او پاک گردید نطفهٔ حرام او که فرزند ناپاکش یزید پلید ملعون در تعزیه آن بد کار استوار
یافت از انجام شجرهٔ ملعونهٔ شقاوت ثمره را اجر کفر و طغیان ثمر بخشید و نطفهٔ خبیثهٔ ظلم و عدوان از او خورده
و زاری اثر ظاهر شد و از آنجا که هر حقی در مقابل او باطلی است و هر موسی را در برابر او فرعونی است که او را
اذیت می‌نماید شقاوت اثر در صدد از بیت ظلم و قتل جگر گوشهٔ پیغمبر صلعم و نوباوهٔ حیدر صفدر برآمد

نامه بر سر عم خود ولید بن عتبه و بروایت صدوق عتبه بن ابی سفیان نوشت که بیعت مرا از امام
حسین بن علی و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر و بروایت ابن شهر آشوب و عبد الرحمن بن ابی بکر
بگیر بیعت شدید و عنیف بگیر و اگر ابا کنند سر ایشان را بریده بفرست چون نامه باو رسید خواست
که بیعت بگیرد او را ممکن نشد چون آن حضرت دید که دست از او برنمیدارند آهنگ سفر نمود و در
تهیه اسباب سفر برآمده جلاء وطن را بمجاورت حرم جد خود اختیار نمود و شب از خروج
بچند شب بجهت وداع بر سر روضه جد والا مقام خود رفته و چون نزدیک روضه شریف رسید
بروایت صدوق نوری از قبر منور ساطع گردید چون این را مشاهده فرمود مراجعت نمود و شب
دیگر نیز باز بجهت وداع بر سر آن قبر مبارک رفت و چند رکعت نماز گذارد و بعد شروع بمناجات
نموده عرض کرد اللّهُمَّ هٰذا قَبْرُ نَبِيِّكَ وَأَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَقَدْ حَضَرَنِي مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتَ
خداوندا این قبر پیغمبر تست و من فرزند دختر اویم و مرا امری پیش آمده و بلیه روی نموده که تو میدانی الها
خداوندا من نیک را دوست میدارم و بدی را بد دارم و سؤال میکنم از تو بحق این قبر مبارک و بحق کسی که در آن خوابیده
که اختیار فرما بجهت من چیزی را که رضا و خوشنودی تو و رسول تو در آنست پس شروع کرد بگریه و گریه بسیاری کرد
تا نزدیک صبح پس سر مبارک را بر قبر گذارده او را خواب ربود در عالم خواب دید که جد بزرگوارش با
گروهی از ملائکه که از راست و چپ و پیش او را احاطه کرده اند پیش آمد تا آنکه آن حضرت را بسینه شریف
چسبانید و میان دو چشمش را بوسید و فرمود حبیبی یَا حُسَیْنُ کَأَنِّي أَرَاكَ عَنْ قَرِیبٍ مُرَمَّلاً بِدِمَائِكَ
مَذْبُوحًا بِأَرْضِ کَرْبٍ وَبَلَاءٍ بَیْنَ عِصَابَةٍ مِنْ أُمَّتِي وَأَنْتَ مَعَ ذٰلِكَ عَطْشَانٌ لَا تُسْقَی وَ
ظَمْآنٌ لَا تُرْوَی ای حبیب دل افگار و ای نور دیده خونبار چنین گویا میبینم درین نزدیکیها که ترا ذبح کرده
باشند و بدنت بخون رنگین کرده باشند و جسد ترا بخون آلوده کرده باشند و در زمین کربلا در میان
گروه از امت میشوم من و در آنحالت تشنه بوده باشی و شربت آبی بتو نمیدهند و با لب تشنه و جگر خسته
ترا ذبح کنند و با این حال امید شفاعت از من داشته باشند خدا نرساند بایشان شفاعت مرا ای حبیبی
یَا حُسَیْنُ إِنَّ أَبَاكَ وَأُمَّكَ وَأَخَاكَ قَدِمُوا عَلَیَّ وَهُمْ مُشْتَاقُونَ إِلَیْكَ ای نور دیده و ای حبیب
دل لخت رسیده پدر و مادر و برادرت نزد من آمده اند و همه مشتاق لقای روی تو اند وَإِنَّ
لَكَ فِي الْجِنَانِ لَدَرَجَاتٍ لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ ای نور دیده از برای تو منازلی چند مقرر

گردانیده که به آن نمی رسی مگر بکشته شدن و جان باختن در آنحال آن حضرت نظر خود را بر جد بزرگوار انداخت
و عرض کرد یَا جَدَّاهُ لَا حَاجَةَ لِي فِي الرُّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا فَخُذْنِي إِلَيْكَ وَأَدْخِلْنِي مَعَكَ فِي قَبْرِكَ ای جد
بزرگوار مرا حاجت به برگشتن بدنیا نیست پس مرا بگیر و با خود ببر در زیر خاک و الهی دنیا مرا خلاص کن
حضرت رسول فرمود ترا چاره نیست از برگشتن بدنیا تا شربت شهادت بچشی و بدرجه رفیعه سعادت
برسی و آنچه مقدر فرموده و مهیا نموده از برای تو دریابی پس آن حضرت از خواب بیدار شد و مضطرب و هراسان
بخانه سعادت فرمود اهل خود را و اقربای خود را از اولاد عبد المطلب جمع نموده خواب خود را و خبر شهادت
و غریبی و مظلومی خود و اهل خود را بجهت اهل بیت نقل کرده اهل بیت از استماع این واقعه هایله و شنیدن این خبر
محنت اثر را محموم و مغموم شده شروع بگریه و ناله کردند از خانه و اولاد آن امام صدای گریه و نوحه بلند
گردید و در آن روز در مغرب و مشرق عالم کسی نبود ماکرا از اهل بیت رسالت بود و احدی گریه اش
از ایشان بیشتر بود آن حضرت مهیای سفر شدند و اسباب سفر را ترتیب دادند و در میان شب
بجهت وداع مادر خود بسر تربت طاهره مادر خود فاطمه رفتند و در بعضی از کتب مذکور است که سلام کرد
بر مادر خود و گفت اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ يَا أُمَّاهُ حسین تست که بوداع تو آمده است و این آخر زیارت است
ناگاه از قبر مبارک فاطمه زهرا آوازی آمد عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا مَظْلُومَ الْأُمِّ وَيَا شَهِيدَ الْأُمِّ وَيَا غَرِيبَ
الْأُمِّ پس بحدی گریه بر آن حضرت مستولی شد که دیگر قدرت بر تکلم نداشت پس بر سر قبر برادر بزرگوار
خویش رفته آن حضرت وداع نمود و چون صبح شد بمنزل خود برگشت و امر نمود بخدام خود که
کجاوه ها را بار کنند و خواتین عصمت و طهارت را در محملها و کجاوه ها سوار کنند ناگاه
محمد بن حنفیه برادر آن حضرت مطلع شد که آنحضرت اراده کوچ دارند برخواست که نزد برادر
با جان برابر آمده عرض کرد یَا أَخِي أَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ عَنِ الْخَلْقِ وَأَعَزُّهُمْ عَلَيَّ ای برادر
تو بهترین خلق بسوی من و عزیزترین خلق نزد من ای نور دیده محنت هذا امروز سخنی است بتو بگویم
اراده کدام دیار داری و قصد کدام مکان فرموده و دست از روضه جد خود برمیداری بکجا میروی و قبرهای
خود را بکه میسپاری و شیعیان خود را بکه بعد از رفتن میگذاری ای برادر میترسم در میان قومی روی که با تو مخالفت
نمایند و جان شیرین و اهل بیت تو که بهترین جانهاست در معرض تلف برآید حضرت فرمود پس
بکجا روم و چه چاره سازم که لابد از این بلا و باید بروم عرض کرد که پس برو بسوی مکه و پناه بخانه خدا بر

اگر دوست از بر دا شد در آنجا و اگر نشستند بجا باش وان تكن الأخرى خرجت إلى بلاد
اليمن فإنهم أنصار جدك وأبيك وهم أرأف الناس وأرقهم قلوباً وأوسعهم بلاداً
واگر دوست از تو بر نمی‌گشتند برو بسوی یمن زیراکه اهل آنجا یاوران جد و پدر تواند و مردم رئوف
و مهربانی دارند و دلهای ایشان نازکتر بر ضعیفی تو رحم خواهند نمود و ترا پناه خواهند داد و بلاد ایشان
وسیع و دور از ایشانست و بودن شما در آن بلاد بر ایشان دشوار نیست وإن اطمأنت بك الدار
وإلا لحقت بالرمال وشعوب الجبال و اگر خواستی در آن بلاد بمانی و دوست از تو بر نگشتند
برو بسوی بیابانها و کوهها و دره‌ها و شعب کوهها پنهان باش و از نظر دشمنان بر عراق مردود خود
عرب کوفیان منفک حضرت فرمود یا أخي والله لو لم يكن في الدنيا ملجأ ولا مأوى
لما بايعت يزيد بن معاوية ای برادر بخدا قسم که اگر در دنیا پناهی نیابم و ماوائی نیابم و در بیابانها
و کوهها نیز خواهم زیست با پسر سویه بیعت نخواهم کرد پس محمد گریه بسیار کرد و آن حضرت نیز گریه
در آمد و قطع شد سخن در مابین ایشان پس حضرت دوات و کاغذ طلبید و وصیت نامه نوشت و به
برادر خود داد و نامه به بنی هاشم نوشت باین مضمون که هر که با من ملحق شود البته کشته خواهد شد
و هر که تخلف نماید فتح و فیروزی نخواهد یافت و بشخصی داد که به بنی هاشم رساند پس امر فرمود
که زنان و دختران به محملها و کجاوه‌ها سوار نمایند و ذوالجناح را طلبیده پا در رکاب سعادت انتساب
نهاده سوار شد ابن قولویه در کامل الزیاره روایت کرده باین مضمون که چون آن قدوه ناس و پناه
عام و خاص از مدینه خواستند بیرون روند زنان بنی هاشم و طایفه بنی عبدالمطلب از هر جانب رو
بسوی آن اشرف اولاد بنی طالب که اشتند روانه شدند و از هر جانب صدای گریه و ناله برکشیدند
و مثل پروانه بدور آن شمع شبستان حیرت می‌گشتند و مانند بنات النعش بدور آن قطب فلک
هدایت بگردیدند و از هر طرف مانند ابر بهار در فراق آن برگزیده آفاق زار زار می‌گریستند و
بنجوشیدند آن پناه درماندگان و دستگیر بینوایان چون آن حالت را در آن دلسوختگان مشاهده
فرمود در میان ایشان آمده فرمود أنشدكن الله أن تبدين هذا الأمر معصية لله ولرسوله
شما را قسم میدهم بخدا که عنان صبر و قرار را از دست مدهید و این امر را اظهار مکنید که مسلک
معصیت خدا و رسول او را سلوک نمایید و بقضای خدا راضی شوید و با مر رسول خدا تن در دهید

واسه ان محنت روکان دلسوخته عرض کردند فلن نستبقي النياحة والبكاء فهو عندنا كيوم
مات فيه رسول الله وعلي وفاطمة ورقية وزينب وأم كلثوم ای بحجه فراق چون نوحه
گریه و نوحه نکنم پس بحجه کدام مصیبت گریه و نوحه کنم امروز مثل روزیست که جدم از دنیا رفته و مثل روزیست
که پدر عالیمقدارت کشته شده و مانند روزیست که مادرت از دنیا رفته و مثل روزیست که دختران جدم
از عالم رفتند پس خدا جانهای ما را فدای تو کند ای حبیب ابرار و ای یادگار اخیار ناگاه یکی از عمه‌های آن حضرت
پیش آمد عرض کرد که ای نور دیده عم از جنیان شهادت میدهم که شنیدم که جنیان بر تو نوحه میکردند
و پیش از شهادت تو عزای ترا برپا داشته و میگفتند فإن قتيل الطف من آل هاشم أذل
رقاباً من قريش فذلت حبيب رسول الله لم يك فاحشاً أبانت مصيبتك الأنوف
فجلت: بدرستی که شهید طف کربلا از آل هاشم گردنهای قریش را ذلیل کردانید پس بعد از او
همه قریش ذلیل گردیدند و دوست خلف رسول خدا بود که هرگز پیرامون امر قبیحی نگردید مصیبت او
بزرگ بباشد بنحوی که دماغهای دوستانش را بخاک مذلت مالید پس این شعر را خواندند شعر ابكوا
حسيناً سيداً ولقتله شاب الشعر ولقتله زلزلتم ولقتله انكسف القمر گریه کنید
در مصیبت حسین ع که بجهت کشتن او موها سفید شده و جوانان پیر شدند و زمین بزلزله در آمد و ستاره‌ها
تاریک گردید واحمرت آفاق السماء من العشية والصبح وتغبرت شمس البلاد بهم
وأظلمت الكواكب از جهت مصیبت او اطراف آسمانها خونبار و سرخ شدند در هر صبح و شام
و آفتاب متغیر شد و عالم تاریک گردید ذاك ابن فاطمة المصاب به الخلائق والبشر
أورثنا ذلة به جدع الأنوف مع غزير آه آن کشته مظلوم فرزندیست که همه خلایق را مصیبت
زده کرد و ما را ذلیل گردانید شیخ مفید روایت کرده از حضرت صادق ع که در آن وقت گروهی
چند از ملائکه نزد آن حضرت آمدند و در دست شان حربه‌ها چند و سوار بر اسبهای نجیب بهشت بودند
سلام کرده عرض کردند که ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر خدا او بند جلیل در مواطن بسیاری
ما را بمددکاری جدت بزرگوارت فرستاده و اکنون ما را بمددکاری تو فرستاده حضرت فرمودند که وعده‌گاه
ما در بقعه ایست که در آن شهید کنند مرا و قریب در آن خواهد بود که آن را کربلا گویند عرض کردند ای حجت
امر کن اطاعت کنیم ایا از کسی می‌ترسی که با تو همراهی کنیم فرمود ایشان را بر من تسلطی نیست تا بجای خود نرسم

پس گروهی از جنیان بخدمت آن سید مظلومان آمده عرض کردند که ای آقای ما ما شیعیان و یاوران توایم هر حکم
داری بفرما اگر امر کنی همه دشمنان ترا هلاک کنیم و تو در جای خود باشی هر آینه بکنیم فرمود خدا شما را جزای
خیر دهد آیا نخوانده اید کتاب خدا را که بر جدم نازل شده که میفرماید أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ ا
لْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ و ایضا میفرماید لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَا
جِعِهِمْ و اگر من در جای خود بمانم بچه امتحان کرده میشوند این خلق و در رحمت خدا و که در میان قبر من دفن
خواهد کردید و حال آنکه خدا آنرا از برای من اختیار فرموده در روز دحو الارض و آن مکان را محل
دل بستن شیعیان من قرار داده که دلهای ایشان بآن مایل خواهد بود و امان ایشان باشد
در دنیا و آخرت و بر نزد من بیایید در روز شنبه که عاشورا است که در آخر آن روز شهید میشوم
و برادران و خویشان مرا شهید کرده باشند و سر مرا به نیزه زنند و بسوی یزید برند ایشان عرض
کردند یا ابن رسول الله و اگر نه این بود که اطاعت تو واجب است هر آینه میکشتیم دشمنان ترا
پیش از آنکه بتو رسند فرمود که بخدا قسم که قدرت ما بیش از شما است ولیکن باید حجت خدا بر خلق
تمام بشود ناگاه ام سلمه زوجه محترمه رسول خدا پیش آمده عرض کرد ای فرزند مرا محزون مگردان
برفتن بسوی عراق بدرستی که شنیدم از جد بزرگوارت که میفرمود يُقْتَلُ وَلَدِيَ الْحُسَيْنُ فِي أَرْضِ
الْعِرَاقِ وَفِي أَرْضٍ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَا کشته میشود فرزند مظلومم حسین در عراق در زمینی که آنرا کربلا
گویند حضرت فرمود ای مادر بخدا قسم که من میدانم که لامحاله کشته میشوم و مرا چاره از کشته شدن
نیست و بخدا قسم که میدانم مرا در چه روز میکشند و میدانم که مرا که میکشد و در کجا میکشند و میدانم
که از اهل بیت و اقربا و اصحاب من کی کشته میشوند ای مادر اگر خواهی بنمایم بتو محل قبر خود را پس
اشاره فرمود بجانب کربلا زمینها پست شد تا نمود باو محل دفن و خوابیدن خود را و لشکرگاه خود
پس ام سلمه بگریه در آمد و گریست گریه شدیدی حضرت فرمود یا اماه قَدْ شَاءَ اللّٰهُ أَنْ يَرَانِي
مَقْتُولًا مَذْبُوحًا ظُلْمًا وَعُدْوَانًا ای مادر خدا چنین مقرر فرموده که مرا شهید کنند و مرا ذبح
نمایند از روی ظلم و عدوان وَقَدْ شَاءَ أَنْ يَرَىٰ حَرَمِي وَرَهْطِي وَنِسَائِي مُشَرَّدِينَ
وَأَطْفَالِي مَظْلُومِينَ مَذْبُوحِينَ مَأْسُورِينَ مُقَيَّدِينَ وَهُمْ يَسْتَغِيثُونَ فَلَا يَجِدُونَ
نَاصِرًا وَلَا مُعِينًا و مقدر فرموده که زنان و حرم محترم و دختران مرا دربدر و اسیر نمایند و اطفال

و اطفال مرا ذبح نمایند مظلوم و اسیر و دستگیر نمایند و در غل و زنجیر و بند نمایند بنحوی که هرچه استغاثه کنند یاوری نیابند
و معینی نبینند و در روایت دیگر پس ام سلمه گفت که در نزد من خاکی است که جد بزرگوارت بمن داده
و در شیشه حفظ کرده ام حضرت قبضه از تربت طاهره خود را گرفتند و در شیشه گذاشتند باو دادند و فرمودند این را
بگذار با آن شیشه جدم بتو داده پس چون ببینی هر دو خون از آن شیشه میریزد پس بدانکه مرا کشته اند پس حضرت
او را وداع نموده روانه مکه معظمه گردیدند و بر روایت شیخ مفید دو روز از ماه رجب مانده در شب یکشنبه در میان
شب از مدینه بیرون رفتند و در سیم شعبان وارد مکه شدند و بر روایت ابن طاوس در سیم شعبان بیرون
رفتند و در وقت بیرون رفتن این آیه را میخواندند که حق تعالی در باب گریختن موسی ع از قوم خود بیان میفرماید
که فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و راه بزرگ را گرفته متوجه مکه گردید
چون وارد مکه شد این آیه را خواندند وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي
سَوَاءَ السَّبِيلِ و بقیه از شعبان و رمضان و شوال و ذی القعده و هشت روز از ذی الحجه در آنجا مکث فرمود
و در روز هشتم بسوی کوفه روان شد از خوف ظالمان علی لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظَّالِمِينَ مجلس دوم در
بیان بیرون رفتن سید الشهدا از مکه بسوی عراق است اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي عَظَّمَ شَعَائِرَ الْإِسْلَامِ وَأَ
كْرَمَنَا بِالْإِرْشَادِ إِلَى الْحِلِّ وَالْحَرَامِ وَتَفَضَّلَ عَلَيْنَا بِالتَّوْكِيتِ إِلَى الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَجَعَلَ لَنَا
حَرَمًا آمِنًا حِصْنًا لِلْأَنَامِ وَكَهْفًا لِصُرُوفِ الْأَيَّامِ وَالصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنْ تَشَرَّفَ
بِهِ الْبَيْتُ وَالْحَطِيمُ وَاسْتَقَامَ بِهِ الرُّكْنُ وَالْمَقَامُ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الَّذِينَ هُمْ حَقَائِقُ الْبَيْتِ الْحَرَامِ
وَبَوَاطِنُ الْحَجِّ وَالْإِحْرَامِ خُصُوصًا عَلَىٰ مَنْ بَذَلَ مُهْجَتَهُ سَعْيًا إِلَىٰ رِضَاءِ رَبِّهِ وَمَوْلَاهُ فَفَدَىٰ
أَهْلَهُ وَأَوْلَادَهُ حِفْظًا لِمَشَاعِرِ الْإِسْلَامِ كَمَا هُوَ أَقْصَىٰ مُنَاهُ الَّذِي أَنْ عَجَوْهُ مِنَ الْأَهْلِ
وَالْأَوْطَانِ وَضَيَّقُوا عَلَيْهِ الزَّمَانَ وَالْمَكَانَ فَقَتَلُوهُ وَأَصْحَابَهُ كَالْأَضَاحِي وَنَصَبُوا
رَأْسَهُ عَلَى الرِّمَاحِ الْعَوَالِي وَسَبَوْا نِسَائَهُ كَالْإِمَاءِ وَالذَّرَارِي وَدَارُوا بِهِنَّ فِي الْقِفَارِ
وَالْبَرَارِي نَهَبُوا أَمْوَالَهُ وَأَيْتَمُوا أَطْفَالَهُ وَأَسَرُوا عِيَالَهُ وَكَسَرُوا ظَهْرَهُ وَرَضُّوا صَدْرَهُ
وَنَحَرُوا نَحْرَهُ قَتِيلِ الْأَدْعِيَاءِ وَأَسِيرِ الْمِحْنَةِ وَالْبَلَاءِ مَسْلُوبِ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ الْمُخَضَّبِ
الشَّيْبِ مِنَ الدِّمَاءِ الْمَذْبُوحِ بِسَيْفِ الْجَفَاءِ مِنَ الْقَفَاءِ صَاحِبِ الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ وَ
الشِّلْوِ الْمَوْضُوعِ وَالسِّنِّ الْمَقْرُوعِ وَالْحَقِّ الْمَمْنُوعِ الشَّهِيدِ الْعَطْشَانِ الْبَعِيدِ مِنَ الْأَوْطَانِ

المذبوح بالسیف والعطشان المدفون بلا غسل و اکفان المختلف الیه النسور والعقبان
قلیل الاعوان شدید الاشجان الواله الحیران القتیل بظهر کوفان المعفر الخدین
المترب الجبینین المقطوع الودجین الشهید الظمآن لدی النهرین ملاذ الخائفین و
شفیع الثقلین سیدنا ابی عبد الله الحسین و لعنة الله علی قاتلیه و ظالمیه الذین
قتلوا القبلة الاسلام و هدموا قواعد البیت الحرام و خربوا قوائم و نکسوا منار
الحج و الاحرام و معالم الحلال و الحرام فعلیهم لعنة مفصلة ما اتصل اللیالی
و الایام الی یوم القیام و بعد فقد قال الله عز و جل فی کتابه العزیز لا تقتلوا
الصید و انتم حرم و من قتله منکم متعمدا فجزاء الی آخر الآیه بدانکه پروردگار
عالم به حکمتهای بالغه خود بعضی از امکنه را برگزیده فجزائه الی الآخر بدانکه پروردگار و آن را مخصوص بمزید
الکرام و احترام خود فرموده و بندگان خود را باحترام آن امر فرموده از آنجمله مکه معظمه است که آن را
حرم خود گردانیده و احترام آن را لازم کرده چنانکه پادشاهان ظاهری را بلا تشبیه مکان خاص و خلوتگاه
که از او حرم خود و محل خلوت خود کرده‌اند و همچنانکه پروردگار عالم برگزیده و حرم خود کرده
آن مکه معظمه و اطراف اوست و از جهة آن احکام بسیار مقرر فرموده بعضی از آن احکام را در کتاب
خود بیان فرموده چنانکه در این آیه شریفه در ظاهر معنیش این است که ای گروه مؤمنان مکشید
صید را در حالتی که محرمید پس هر که بکشد عمدا پس جزا بدهد مثل آنچه را کشته پس اگر آهو کشته
گوسفندی را باید بکشد و بکذا که حکم می‌کنند باین صاحب عدل از شما در حالتی که این هدی است
که رساننده بکعبه است یا باید کفاره بدهد با طعام مسکین را و یا بعادل آن روزه بگیرد این عقوبت
بجهة این است که جزای وبال و غلط کردار او را بسر زده و عفو می‌کند خدا دفعه اول را و کسی عود نماید
باین عمل شنیع پس خدا انتقام می‌کشد از او و خدا غالب است بر او و صاحب انتقام است
بدانکه حق تعالی حرم خود را حرمتش را لازم دانسته و کسی را که بآن پناه برد او را پناه داده و در امان
خود قرار داده و بجهة لقطه آن و شجره و نبات آن و صید آن احکامی چند مقرر فرموده و آن
احکام بسیار است و در اخبار و کتب علمای ابرار مذکور است اما فضل حرم و کعبه امری است که مذکور است
چنانچه حق تعالی می‌فرماید که ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و حضرت

که حضرت باقر ع در ذیل این آیه فرموده اند فاول بقعة خلقت من الارض الکعبة ثم مدت
الارض منها و از حضرت صادق ع روایت شده که از پدر خود روایت کرده اند که موضع
کعبه قطعه از زمین است سفید و نورانی مثل نور آفتاب و ماه و چون فرزند آدم برادر را کشت سیاه شد
چون آدم بر زمین آمد خدا زمین را از برای او مرتفع کردانید تا همه را او دید تا رسید که این
از برای کیست گفت خداوند این زمین نورانی چیست گفت حرم من است در زمین و بر تو قرار دادم
که هر روز هفت مرتبه از او طواف نمائی و در حدیث است که بهترین زمینها در نزد خدا مکه است و خاکی
بهتر از خاک آن نیست در نزد خدا و سنگی در نزد خدا بهتر از سنگ آن نیست و درختی بهتر از درخت
آن نیست و کوهی بهتر از کوه آن نیست و در حدیث است که کسی نسبت بدی بآن نکرد مگر اینکه خدا
او را عقوبت کرد و تبع که مشرق و مغرب را مسخر کرد روزی قصد کرد که مردان اهل مکه را بکشد
و زنان ایشان را اسیر کند و کعبه را خراب نماید و بجهة این قصد چشمهای او کور شد و دیده های
برویش فرو ریخت سبب از او پرسیدند گفتند بجهة قصدی که باین خانه محترم کردی زیرا که
اهل این بلاد مردم خدا و این خانه خانه خداست و ساکنان آن ذریه ابراهیم خلیل الله اند
گفت راست گفتید چاره آن چیست گفتند از سر قصد که کرده برگرد چون برگردید چشمهایش
بجای اول باز آمد پس جماعتی را که او را از قصد اول باز داشته بودند کشت پس آمد بسوی خانه محترم
و آن را پوشانید و هر روز طعام نمودی و هر روز صد شتر کشته تا از برای حیوانات آن بیابان
و کوهها طعام فرستاد و کیفیت قتل اصحاب فیل مشهور و در قرآن مجید مذکور است و حجاج
بجهة خراب کردن کعبه هلاک شد و بجهة اینکه قصد او خرابی آن نبود بلکه مقصودش عبد الله بن
زبیر را که پناه بآن برده بود بگیرد و چون خدا خواست که ظاهر شود که او را پناه نداده مهلت
داد او را تا بر سر او خراب کردند چنین روایت شده و بالجمله احترام آن مقرر است
حتی آنکه هر که پناه باو برد در امان است هم چنانکه حق تعالی میفرماید و من دخله کان
آمنا حتی آنکه وارد شده که هر وحشی و طیری که داخل حرم شود در امان است پس نباید آن را
رم داد و نباید اذیت نمود درخت از آن نباید بکنند و گیاه از آن نباید چید هم چنانکه از
حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که کل شیء ینبت فی الحرم فهو حرام

عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ إِلَّا مَا أَنْبَتَّهُ أَنْتَ أَوْ غَرَسْتَهُ هر چیزی که روییده بود در حرم بر هیچ کس حرامست
که آنرا بجز آنکه خود کاشته و غرس نموده باشد حتی اگر نمو نموده درختی که اصل آن در بیرون
حرم است اگر شاخ آن در حرم باشد و دار و شده که برد اثنین لقطه آن حرامست که بگیرند کسی که در طلب
صاحبش فریاد زند و اما صید آن پس بکار در حرمت آن کتاب و سنت ناطقه بان بلکه از
نمالی بان و اشاره بان و سبب شدن باز آن نیز تصریح کرده اند بان و دعوای اجماع بان شده
و این است کلام بعضی از علما که يَحْرُمُ عَلَى الْمُحْرِمِ صَيْدُ الْبَرِّ صِيَادَةً وَأَكْلاً وَدَلَالَةً وَإِ
شَارَةً وَتَسْبِيبًا وَلَوْ بِإِعَارَةِ سِلَاحٍ وَنَحْوِهِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ الْمُسْتَفِيضَةِ
وَالْإِجْمَاعِ و از برای کسی که صید را بکشد یا اذیت کند یا بکند درختی از حرم را کفاره چند قرار
داده شده است که تفصیل آن در محلش مذکور است و کفاره صید را چنانچه بعضی تصریح کرده اند
در وقتی است که از روی خطا باشد و اما اگر از روی عمد باشد در دفعه اول کفاره میباید بدهد
که چرا در حرم محترم الهی مرتکب نهی الهی شده و هتک حرمت نموده و اگر ملتفت نشده باز عود نمود
فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ خدا انتقام میکشد از او و دیگر کفاره چاره آن معصیت نمی نماید چون این را
دانستی بدان که خدا را حرمی است حقیقی و معنوی که بمنزله روح این حرم ظاهر است و بمثابه لب این
ظاهر است و ان حرم را نیز کعبه و مسجدی و صیدی و کبوتری و درختی و لقطه ایست و احترام آن بیشتر
و حرمت آن عظیم تر است و کشتن صید آن قبیح تر و کندن درخت آن و شکستن شاخ آن شنیع
تر است و اخذ لقطه آن فضیح تر و آن حرم محمد بن عبد الله ص و اهل بیت او است که این حرم را
بلکه جمیع عالم را بطفیل وجود او ایجاد فرموده و خدا جمیع ذرات کاینات را امر بتعظیم او و آل
او نموده و هر کس و هر چیز که بمرتبه رسیده از ایشان رسیده هر زمینی که اول تعظیم ایشان نمود و اقرار
ببزرگی ایشان آب و علفش شیرین شد و اگر قبول ولایت ایشان ننمود شور و تلخ شد
آب و علفش چنانچه از امیر المؤمنین ع روایت شده که عرض نمود ولایت را بر زمینها
پس هر بقعه که ایمان بولایت و امامت من آورد حق تعالی آنرا طیب و نیکو و
پاکیزه گردانید و گیاه و ثمر آن را شیرین گردانید و هر زمینی که انکار نمود امامت و ولایت مرا
از آن شوره زار و گیاه و ثمره آن را تلخ و حنظل گردانید و آب آن را شور گردانید و در حدیث دیگر

دیگر است که اول زمینی که قبول ولایت کرد که بود خدا از آن حرم خود گردانید و بعد از آن مدینه بود که خدا
مزین گردانید به پیغمبر و محل قبر آن سرور شد و بعد از آن کوفه بود و خدا از آن برگزید و حرم شاه ابن ابیطالب
و محل قبر او گردانیده و آن حرم را کعبه ایست که شاه اولیا باشد چنانچه تشبیه کرده اند و آهوانه چند است
که حسن و حسین علیهما السلام و ذریه طیبه ایشان باشند و کبوتران چند است که آن ذریه علیه ایشان باشند
و نباتات و شجری است که آن مخصوصان از شیعیان ایشان باشند و لقطه ایست که آن اموال
و حقوق ایشان باشند و خدا امر بمحافظت ایشان فرموده پس آنکه اشقیای امت حرم خدا را ضایع
کردند و آنرا خراب نمودند و صیدهای آنرا کشتند و کبوتران آنرا پر شکستند و درختهای آنرا از بیخ
کندند و لقطه آنرا که مال و اموال ایشان بود بغارت بردند آه صیدی را که امام حسین ع بوده باشد
بناحق کشتند و باین قناعت نکرده عود نمودند و دیگری از حرم ظاهری که پناه در وسط آن بوده ا
بستند و او را به بدترین احوال ذبح کردند و اموالش را غارت نمودند آری بکوه حرمت داشتند
حرم خدا را و کسانی را که داخل در حرم او شده بودند و پناه بخانه او آورده بودند و داخل در بیت
و قرب و درگاه او شده بودند اطراف ایشان را گرفتند و ایشان را در حرم خدا کشته باشند پس بناچار
از حرم گریخته که مبادا حرمت حرم ضایع بشود آخر الامر دست از ایشان برنداشته تا ایشان را در حرم
دیگر که کربلا باشد شهید نمودند و اما نزادهای عالیمقدار که کبوتران حرم الهی بودند دست و پا شکسته
و ایشان را در خون خود غلطانیدند و شیعیان و اصحاب ایشان را که بمنزله درختها و گیاهای آن حرم بودند
شاخ شکسته و از جا کندند و همه را سر بریدند و اموال ایشان را که بمنزله لقطه آن حرم محترم بودند همه را
غارت کردند و در میان خود شان قسمت نمودند و خیمهای ایشان را که سرادق عزت و جلالت
بودند و ملائکه مقرب پاسبانی آنها می کردند باتش ظلم و ستم سوختند و زنان ایشان را که هر یک
بانوی حجله کرامت و پرده نشین سرادق عزت بودند از پرده ها بیرون کشیدند و مثل بندگان و کنیزان
در اطراف بلاد گردانیدند نظم قُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَانْظُرْ مَا جَرَى فِي كَرْبَلَا لِبَنِيكَ مِنْ خُصَمَائِهَا
یا رسول الله برخیز و از پرده بیرون آی و نظر نما اولاد خود را که در کربلا بایشان چه گذشت و از اشقیای
بنی امیه بر ایشان چه رسید فَلَقَدْ غَدَا أَطْعَمَ الرَّدَى بِيَدِ الْعِدَى قَتْلَى وَأَسْرَى فِي السِّبَا
كَأَنَّمَا بِهَا تحقیق که شهیدان بلا گاه و جاهای بلا گشتند از دست اهل ظلم و جفا پس بعضی از ایشان

کشته در اطراف بیابان افتاده‌اند و بعضی مانند کنیزان اسیر شده‌اند هذا الحسین بها علی عفر الثری
فی حلة حمراء بنسیج دمائها ای یک ریحانهٔ قلب تو و میوهٔ دل تو امام حسین است که او را بر زمین
انداخته‌اند و عریان و برهنه کرده‌اند او را اگر از جامه پر خرده تار بود و آن از خونهای زخمهای بدن نازنین
مقطوع راس هشمت اضلاعه عریان من اثوابه بقرابها آه آه سر مقدس او را
که همیشه بر سینه می‌چسبانیدی آه از بدن او جدا کردند استخوانهای پهلوی او را بعد از آن کوفته و درهم شکسته‌اند
و جامهای او را از تن او کنده‌اند حیکت له قمصان ترب اعز من مور ابیاج الفلاة و هوائها
یا رسول الله بعوض جامهای او بادهای بیابان از برای پوشیدن بدن شریفش جامها چند از خاک و غبار
بافته‌اند هذا الذی قد کنت تلثم نحره امسی نحیرا من حد و خبائها زین همان حسین است
که همیشه گلویش را می‌بوسیدی که حالا از تیزی شمشیرها و نیزه‌های دشمنان شد سرو بانا گلویش را بریده‌اند
و او را نحر کرده‌اند من بعد هجرک یا رسول الله قد القی مجانی فی ثری رمضائها او را همیشه
در بغل خود پرورش دادی چون او را از تو دور کردند و سکان بعد تو بر روی ریگهای تفیده بیابان ا
انداخته‌اند هذه وجثته الشریفة قد غدت للصافنات تجول فی اعضائها زین همه
بلطف که با نهار حسی نشده‌اند تا اینکه بدن شریف او را پامال اسبان خود نمودند و نساؤه تسبی
کما تسبی الاماء و تقاد فی الاغلال من اسرائها با نهایت رحمی نشده‌اند تا اینکه زنان او را مثل کنیزان
اسیر کردند و دو دست بندگان را در غل و زنجیر و بند کردند یا قوم ما ذنب الصغار لیتن لوا بهم
القفار و تعلقوا باذائها ای گروه اشرار و ای قوم نابکار اگر بگمان شما مردان ایشان گنه‌کار
بودند طفلهای ایشان چه گناه داشتند که ایشان را خوار و حقیر و برهنه نمودید یا ویلکم ما یشف
غل صدورکم قتل الموالی الیوم من کبرائها وای بر شما آیا شفا یافت سوزش سینه‌های شما
و فرو نشانید بغضها و کینهای شما را کشتن بزرگان ایشان که بزرگان عالمیان بودند که طفلهای ایشان نیز
مثل بزرگان ایشان کشتید و اسیر کردید آیا بگمانت اینکه این فعل شما نیز مثل سایر افعال قبیحه
در این قبیح نیز مثل سایر اعمال قبیحه بود یا اینکه این ظلم نیز مثل ظلمهای عالمیان بود نه والله مثل این ظلم ظلم
واقع و بلیه عظیم‌تر از این بلیه نبود اگر سنگ و خشتی را که عمارت کرده باشند خداوند جلیل آن را
ایقد ... دستکه زاده باشد و تعظیم و احترام او را لازم کرده باشد و استخفاف او را موجب کفر

و زندقه گردانیده باشد دیگری را پناه باو برد و پناه داده باشد و اذیت جایز نداشته باشد بلا اکراه
و اکتاف او را محترم داند بجوریکه جانوران از او اذیت روا نداشته باشد و گیاه و علف او را کندن
روا نداشته باشد پس آیا حرمت او با در نفوذ دیگر رتبه خواهد بود و مرتبه اصفیای درگه مقام خواهد بود
و کسانیکه آسمان و زمین و عرش و کرسی و دنیا و آخرت را بطفیل وجود ایشان خلق کرده‌اند مرتبه
ایشان چه خواهد بود و اگر احترام حرم ظاهری این قدر عظیم باشد پس احترام حرم و قعر محمد و آل محمد
اند که بجهت ایشان این حرم را حرمت داده چه خواهد بود مستمع باش تا بعضی از مناقب و فضایل ایشان را
بشنوی تا موجب زیاده تو بصیرت و معرفت گردد دیلمی ابن عبد العزیز دیلمی بسند خود روایت کرده
از حضرت رسول خدا در شب معراج چون مرا با آسمان بردند و صوامع ملکوت را بمن نمودند چون بسدرة
المنتهی رسیدم جبرئیل مرا وداع کرد و ایستاد من گفتم آیا در مثل این مکان از من جدا میشوی گفت من این
مقام بیان وزن نمی‌توانم نمود که بالهایم میسوزد پس مرا فرو بردند در عوالم نور آنقدر که خدا خواست پس وحی شد
بسوی من یا محمد انی اطلعت فی الارض اطلاعة فاخترتک منها فجعلتک نبیا یا محمد من
مطلع شدم بر زمین پس اختیار کردم ترا از اهل زمین و ترا پس نبی خود گردانیدم پس مطلع شدم بر زمین
مرتبه دوم پس اختیار کردم علی را و از آن پس او را وصی تو و وارث علم تو و امام تو بعد از تو گردانیدم
و بیرون می‌آورم از صلب شما تو ذریه را که طاهر اند از خباثث و امامان حسنه که معصومند و خزینه‌های
علم منند فلولاکم ما خلقت الدنیا و الاخرة و لا الجنة و لا النار پس اگر شما نبودید
خلق نمی‌کردم دنیا و آخرت را و نه بهشت و دوزخ را و از ابن مسعود روایت شده که گفت روزی
داخل شدم بر رسول خدا و عرض کردم یا رسول الله ارنی الحق حتی انظر الیه حق را بمن بنما تا نظر
کنم بسوی آن و ببینم بچشم خود حق را حضرت فرمود یا ابن مسعود داخل شو در پس این پرده پس داخل
شدم دیدم علی بن ابیطالب را که در رکوع بود و مشغول بنماز بود و بعد از هر نمازی میگفت اللهم
بحرمة محمد عبدک و رسولک اغفر للعاصین من شیعتی صدا دیدم از حق فرستاده
محمد ترا تو کنه می‌دهم که گناهان اهل شیعیان او را بیامرزی میگوید که من بیرون آمدم تا
رسول خدا را خبر دهم از آنچه دیده‌ام دیدم که آن حضرت نیز در رکوع و سجود بود و دعا میکرد و در دعای
خود میگفت اللهم بحرمة علی بن ابیطالب اغفر للخاطئین من امتی خداوندا

بحرمت علی بن ابیطالب را قسم میدهم که گناهان است مرا بیامرزی ابن مسعود میگوید چون این دیدم
مرا دهشتی و حیرتی روی داد بنحوی که بیهوش شدم و بعد از هوش افتادم جناب پیغمبر سر خود را بلند کرده
فرمود یا ابن مسعود اکفر بعد ایمان آیا کافر میشوی بعد از آنکه ایمان آورده باشی عرض کردم معاذ الله
یا رسول الله ولیکن دیدم علی بن ابیطالب را که ترا شفیع کرد در دعای خود و خدا را بتو سوگند داد
و ترا دیدم که خدا را میخوانی باو و در دعا خدا را باو سوگند میدهی ندانستم کدام یک در نزد خدا فضیلت بیش
جناب پیغمبر فرمودند که خداوند عالم خلق کرد مرا و علی و حسن و حسین را پیش از همه خلایق بهزار سال
در هنگامیکه نه تسبیحی بود و نه تقدیسی پس نور مقدس مرا بشکافت و خلق کرد از آن آسمانها و زمینها و
بخدا قسم که من افضلم از آسمانها و زمینها پس نور علی را بشکافت و خلق کرد از آن عرش و کرسی را
و علی اجل من العرش والکرسی و علی بلند مرتبه است از عرش و کرسی و پس نور مقدس حسن را
بشکافت و آفرید از آن لوح و قلم را پس نور مبارک حسین را بشکافت و خلق کرد از آن بهشت و حور العین
و ولدان را و حسین افضل از ایشان است پس همه عالم از مشارق و مغارب تاریک و ظلمانی ماند
ملائکه شکوه کردند از ظلمت و تاریکی بسوی خداوند عالم و گفتند اللهم بحرمة هذه الاشباح
التی خلقتهم الا ما فرجت لنا من هذه الظلمة خداوندا بحرمت این اشباح مقدسه
که ما را ازین ظلمت و تاریکی فرج ده پس حق تعالی خلق کرد روحی را و در او معلق کرد نوری دیگر
و از آن نور آفرید که آن روح روشن و نورانی گردید پس خلق کرد بقدرت کامله خود از آن زهرا را
پس عالم از مشارق و مغارب روشن و نورانی گردید و از اینجاست که او را زهرا نامیدند یعنی روشنی
دهنده و نور بخشنده یا ابن مسعود چون قیامت شود حق تعالی بمن و علی خطاب کند که ادخلا
الجنة من شئتما و ادخلا النار من شئتما داخل کنید به بهشت هر که را خواهید و داخل
کنید در جهنم هر که را خواهید و این است مراد آنکه در قرآن میفرماید والقیا فی جهنم کل کفار
عنید کافر کسی است که نبوت مرا انکار کند و عنید کسی است که دشمن دارد علی را و اهل بیت
و شیعیان او را و ایضا روایت کرده است سلار در ارشاد القلوب بسند خود از ابوذر غفاری که گفت
شنیدم از رسول خدا که فرمودند که افتخار کرد با من جبرئیل و گفت که من بهتر از توام بجهة
آنکه منم حاجب هشت ملک و حاملان عرش پروردگارند و منم رساننده صدر و منم مقرب‌ترین ملائکه

بگو بسوی خدا جبرئیل گفت من بهترم و شرف من زیاد تر از تست زیرا که منم امین الهی بر وحی او و منم رسول او بسوی
پیغمبران او و منم صاحب خسوف و کسوف که هرگاه قومی را خدا خواهد بر زمین فرو بردن زمین را می‌شکافم
و اگر خواهد قومی را بعذاب آسمان هلاک نماید من بر ایشان سنگ فرو میبارم و هلاک میکنم امتی را
مگر آنکه ایشان را بدست من هلاک نموده پس مخاصمه را بسوی حکیم و پادشاه علیم بردند وحی رسید بر ایشان
که اسکتا فوعزتی و جلالی لقد خلقت من هو خیر منکما ساکت شوید بعزت و جلال
خودم که آفریده ام کسی را که بهتر از شما است و قدر و مرتبه شما در پایه جلال و رفعت او کوچک و حقیر است
ایشان عرض کردند که آیا میشود که از ما بهتر خلقی را از کتم عدم بعرصه وجود بیاوری و حال آنکه ما را از نور خلق
فرمودی وحی رسید که بلی و به حجاب قدرت فرمان رسید که پرده از نظر ایشان بردار تا قصه رو جلال
مصاحبان ما را ببینند و بمرتبه خود بنالند پرده برداشته شده و دیدند بر ساق عرش عظمت الهی
نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله وعلی والحسن والحسین و در بعضی از نسخ که بعد از
علی فاطمه بوده چون ایشان جلال آن مظهر کمال و جلال را دیدند در اسامی شریفه ایشان با اسم
ذو الجلال مقرون و با شعشعه اسمای ایشان نقوش عظمت الهی مزین گردیده سر خجالت به پیش انداخته
بلندی مقام خودشان را فراموش نمودند جبرئیل امین دست بدامان ایشان زده بدرگاه کبریایی
عرضه داشت که یا رب انی اسئلک بحقهم علیک الا جعلتنی خادمهم خداوندا حالا
که ایشان را این مقام داده و هر مرتبه بلندی در نزد مرتبه ایشان حقیر است ترا سوال میکنم بحق ایشان
و مرا خادم ایشان گردان وحی الهی رسید که قد جعلت چون دست بدامان ایشان زدی
و ایشان را شفیع خود گردانیدی پس مسئلت ترا اجابت نمودم و این مرتبه عظیم را بتو ارزانی داشتم
پس حضرت فرمودند که جبرئیل از ما اهل بیت است و خادم ما میباشد آری چون خادم ایشان بود
ایشان را خدمت مینمود و در سختیهای دنیا ایشان را اعانت مینمود مکرر در خانه فاطمه زهرا آن حضرت را
خدمت مینمود و فرزندان او را خدمت میکرد چنانکه شنیده حدیثی که ام ایمن روایت میکند که روزی
رفتم بزیارت مولات و سیده خود فاطمه زهرا و آن روز روز گرمی بود در تابستان بود چون بدر
خانه او رسیدم دیدم در بسته از شکاف در نگاه کردم دیدم فاطمه بخواب رفته و در نزد او آسیای دستی
میگردد و طعام خورد میکند و کسی را ندیدم که آن را بگرداند و گهواره حسین میجنبید بی آنکه کسی او را بجنباند

و دیدم دستی در تسبیح بکردانید ننگ بدست فاطمه و تسبیح خدا میکند متعجب شده بنزد رسول خدا رفتم
و گفتم یا رَسُولَ اللهِ اِنّی رَأیتُ عَجَباً مَا رَأیتُ مِثلَهُ اَبَداً امر عجبی دیده ام که مثل آن هرگز ندیده
بودم فرمود چه دیدی قصه را عرض کردم فرمود ای ام ایمن بدانکه فاطمه روزه بود و تعب کشیده بود و گرسنه بود
و هوا گرم بود خدا او را عالم حیران خواب را بر و مستولی نمود تا بخواب رفت پس خدا ملکی را موکل کرد که
تا بجهت قوت عیال او آسیا کرداند و ملکی را موکل نمود که گهوارهٔ فرزندانش را بجنباند تا او را از خواب
بیدار نکنند و ملکی را فرستاد که تسبیح با نزدیک دست او دو ثواب آن بجهت او باشد زیرا که فاطمه سست
نمیشود از ذکر خدا عرض کرد یا رسول الله خبر ده مرا که کی بود که آسیا را می کردانید و که بود که گهوارهٔ حسین را
میجنبانید و که بود که تسبیح میکرد حضرت تبسم فرمودند و فرمود آسیا کننده جبرئیل و گهواره جنبان
میکائیل و تسبیح کن اسرافیل بود و در حدیث دیگر وارد شده که روزی جبرئیل بزمین می آمد که خاتون قیامت
در خواب رفته و امام حسین ع در گهواره میگریید جبرئیل در نفر گهوارهٔ آن حضرت نشست و او را میجنبانید و برویش
مهر با که طفل را بخواب میکنند چیزی میخواند و وارد شده که این شعرها بود که میخواند اِنَّ فِی الجَنَّةِ نَهراً مِن
لَبَنٍ لِعَلِیٍّ وَحُسَینٍ وَحَسَن کُلُّ مَن کانَ مُحِبّاً لَهُم یَدخُلُ الجَنَّةَ مِن غَیرِ حَزَنٍ پیوسته میخواند و دا د
تسلی میداد تا آنکه فاطمه بیدار شد و بعضی گفته جبرئیل این بود که خدا حسن فرموده در بهشت نهری از شیر
بخصوص بعلی و فرزندانش حسن و حسین هر که چنگ زند در دامن محبت ایشان بی جنگ داخل بهشت خواهد شد
و از نیکان پاک سرشت خواهد بود چون فاطمه بیدار شد کیفیت را بخدمت پدر بزرگوار عرضه داشت
فرمودند آن جبرئیل بود که تسلی میداد حسین مرا که شیعیان شنوا شند در گهواره گریه او را بشنوند
آیا چه خواهد بود حال گروهی که ناله های مظلومی او را می شنیدند و اشکهای خونین او را میدیدند و آههای
سرد او را می شنیدند و میدیدند که استغاثه میکند و میگوید که اَلا رَاحِمٌ لِوَجهِ اللهِ یَرحَمُنا
اَلا رَؤُوفٌ بِنا رَاجٍ یُؤاسِینا آیا رحم کننده است که از برای خدا بر ما رحم نماید آیا رقیق دلی
است که بجهت امید شفاعت جد با بر ما مواسات نماید آیا جبرئیل که خدمتگارش بود در گهواره او را
تسلی میداد کی بود که در یاری مخدوم خود بکوشد و بیک صیحه همه را هلاک نماید و زمین را سرنگون کند
آری اگرچه مامور نبود و عذاب آن جماعت را بقیامت انداخت اما دلش در مصیبت مخدومش ریش
و سینه اش مجروح و مقروح گردید و اشک خونین از دیدهایش ریزان شد و در حین گریان حیران

حیران بود که شنیده حدیثی را که ابن قولویه از حضرت صادق ع روایت کرده اند که چون امام حسین
مظلوم را شهید کردند در جو نگاه یکی را دیدند که فریاد میزند و میخروشید با و گفتند که ترا چه رسیده
و چرا میخروشی گفت چگونه نخروشم و حال آنکه می بینم رسول خدا را گاهی ایستاده بزمین نگاه میکند
و گاهی نظر بجوب شما و کردار شما می نماید و میترسم که نفرین کند اهل زمین را همه هلاک شوند و من نیز
هلاک شوم بجهت جوشش آمدن دریای آتش غضب یک دیگر گفتند این دیوانه است بعضی گفته شده
و گفتند چه کردیم با جود که کشتیم بجهت فرزند زنا کاری بهترین جوانان اهل بهشت را راوی گوید عرض
عرض کردم فدایت شوم این فریاد کننده که بود فرمود مَا نَراهُ اِلّا جَبرَئیلَ نمی بینم او را مگر جبرئیل
اَمَا اَنَّهُ لَو اُذِنَ فِیهِم لَصَاحَ صَیحَةً یَخطَفُ مِنهَا اَروَاحُهُم مِن اَبدَانِهِم بدانکه
اگر اذن داده می شد صیحه میزد که روح همه را از بدن بیرون میرفت و باتش ملحق میشد لیکن ایشان را
مهلت داد تا معصیت ایشان زیاد شود تا عذاب ایشان شدیدتر گردد شعر یَا نَکبَةً لَبِسَ الدِّینُ ا
القَوِیمُ لَهَا سُودَ الحِدادِ وَ غَاضَ العِلمُ وَالعَمَلُ آه از مصیبتی که دین مبین را لباس مصیبت پوشانید
و چشمهای علم و عمل را فرو نشانید وَ قَرحَةٌ اَورَثَت فِی قَلبِ فَاطِمَةٍ زَهراءَ عَظماً وَجُرحاً
لَیسَ یَندَمِلُ آه از قرحه که دل فاطمه را مجروح گردانید بجراحتی که به شدنی نیست و مصیبت عظیم در
دلش گذاشت که بر طرف شدنی نیست وَ آحَسرَتَا عَلَی ثَاوٍ جَرِیحٍ جُثَّتا تَسفِی عَلی جِسمِهِ ا
لنَّکباءُ وَالقَبَلُ آه از حسرت و اندوه بران مجروح که او را با بدن چاک چاک بر روی خاک انداخته
بودند و بادها از هر جانب بر بدن شریفش میوزید و آحَسرَتَا عَارٍ تُسحَبُ لَقَد عَلَیهِ بِالطَّفِّ
مِن سَابِحِ القَبا حُلَلُ آه از حسرت بران عریانی که او را برهنه بر زمین انداخته بودند و بادها جامه کفن
از خاکهای خاک و غبار بر بدن شریف او پوشانیده بود مُلقیً ثَلاثاً بِلا غُسلٍ وَلا کَفَنٍ تُربُ الفَلا
وَ الرِّیحُ ما کَفَّانُ وَالغُسلُ سه روز او را بی غسل و کفن انداخته بودند از خونهای بدنش او را غسل دادند
و خاکهای بیابان بجای کفن بر او پوشیده شد عَضَّ جَبینِهِ وَمِنهُ الرَّأسُ مُنقَطِعٌ تَسیلُهُ مِن
لَظَی الخَطِّیِّ مُعتَدِلُ جسم او را با آن خاک انداخته بودند و سرش را جدا کرده بر سر نیزه بلند
کرده بودند آه یَسرِی بِنِسوَتِهِ اَسرَی بِلا وِطَاءٍ فَوقَ المَطِیِّ وَلَم یَضرِب لَهَا کُلَلُ
اسیر کردند زنان او را و بر شتران سوار کردند بی جهاز و در اطراف بلاد گردانیدند مصیبته

مثل سبی الترک قد سلبت منها القلائد والاساور والحجل مثل آنان و نوحه کنی آه
ایشان را اسیر کردند مثل اسیران کفار و ایشان را برهنه نمودند و قلاده ها و دستبندها و خلخالهای
ایشان را ربودند سواجعا کحمام الایک نادبة تنهد من شجوهن الفج والجبل همه نالان و
نوحه کنان مانند کبوتران ناله که دل سنگ را آب و کوه را از جا بکند و زینب بنت ذاک
النبی حاسرة لها علی خدها ندب و مرتجل یا شمس ایامی ویا قمری تقول اذا اکفهر علی
الحادثات المجلل و در این میانه زینب مظلومه ندبه و نوحه میکرد و میگفت ای روشنی روزگار من و ای ماه
شبهای تار من و ای پشت و پناه من در بلاها و حوادث روزگار یا غایبا لیس یرجی عوده ابدا
ولا به بعد هذا الفضل یتصل ای غایبی که امید بازگشتن از تو نیست و بعد از این جدائی دیگر
بتو نخواهم رسید ویا طریحا لا دواء له کیف الدواء ومنه الراس منفصل ای مجروح
افتاده که زخمهایت مرهم پذیر نیست و امید به شدن در تو نیست آه چگونه امید به شدن داشته
باشم و حال آنکه سر منور ترا بریده اند ظننت انک کهفی استجیر به عن الزمان فخان الظن
فلا امل ای جان خواهر گمانم این بود که تو پشت و پناه من خواهی شد در نوائب زمان آخر امیدم قطع
ترا شهید کردند و مرا بی پناه گذاشتند یا ام قومی الی البیت غدا ودمه تعلو وحش
الفلاء منه تنتهل ای مادر برخیز از قبر و ببین که شیر بیشه شجاعت و مهتاب فلک عترت و نواده
حضرت رسالت را بر زمین انداخته اند و خون او چنان بر روی زمین جاری شده که مانند نهری که و
وحشیان از او سیراب شوند اما بناتک یا اماه قد حملنا اسری واما بنوک العز قد قتل
ای مادر دختران ترا اسیر کردند و بر شتران سوار نمودند و پسران ترا همه را کشتند عزیزی عجب مصیبت عظمی
است و عجب بلیه شدیدی است این بلیه از مصیبت فرزند یکی دیگر است و مصیبت فرزند زمزم و
صفا است و مصیبت فرزند رکن و مقام و مشعر و حرام است عظیم تر از گناه ریختن خون ناحق بعد از شرک
معصیتی نیست و آنقدر آیات و اخبار تخویف در عذاب وارد شده و تاکید که در عظیمی این معصیت
شده در باب هیچ معصیتی نشده حتی آنکه جناب رب العزه فرموده ومن قتل نفسا فکانما قتل الناس
جمیعا و جناب پیغمبر فرموده لو ان اهل السموات واهل الارض اجتمعوا فشرکوا
فی دم امرء مسلم ورضوا به لکبهم الله علی مناخرهم فی النار یعنی اگر اهل آسمان و زمین

و زمین شرکت نمایند در خون مسلمانی و راضی باشند خدا همه ایشان را برو در جهنم اندازد و اگر این همه بجهة
کشتن یک مسلمان باشد پس چه قدر عظیم خواهد بود وزر و وبال کشتن مثل سید الشهدا که امام همه مسلمانان
و بهتری همه مومنان و آقای همه شیعیان و لنگر زمین و آسمان و مقصود از آفرینش جهانیانست نظم
معارف فی الرزایا عارفون بهم هادون الغیر جهال مجاهیل وراحتاهما الدهر من فیاض
جودهم مملوتان وما للقبض تعطیل ایشان خدا شناسان و هدایت کنندگان و شناخته
شدگان در مصائب دیگران کیستند و چیستند جاهلی چند که کفهای دست روزگار از وسعت جود ایشانست
که مملو است و بخشش بی کینه این مال و منال و ثروت میدهد با آن جاه و دولت میدهد و اگر نه او را
چیزی نبود که بخشش نماید از این قوام دهر و وجود دهر و بقای دهر از شماست بکم فتح الله وبکم یختم
خدا افتتاح بشما فرموده و به قدرت او اول کسی را که خلعت وجود پوشانید شما بودید و نقاش
ازل اول نقشی که در این کارخانه کشید تصویر پیکر شما بود بلکه هر فیض و بخششی که از فیاض مطلق میرسد
افتتاح از شما است و بشما قایم است تا بشما اختتام میشود وبکم ینزل الغیث بواسطه وجود
شما است که قطرات بارش ابر رحمت میبارد وبکم یمسک السماء ان تقع علی الارض
بواسطه شما است که آسمان بی ستون بر پا ایستاده و بر زمین نمی افتد و عالم خراب نمیشود از حضرت
رسول صلعم روایت کرده است در [illegible] که فرمودند نحن اهل البیت لا یقاس بنا احد
ما اهل بیت را نمیتوان قیاس کرد احدی را با ما که ما هستیم که خدا دشمن داشته است کسی را که دشمن
داشته است ما را و کسی را دوست دارد که ما را دوست دارد و اقتدا کند بما و قبول کند از ما آنچه را خدا با وحی
کرده و تسلیم نموده و اطاعت کند خدا را در حق ما دوست داشته است خدا او را از این و آنکه کسی را با ما
قیاس نتوان کرد چگونه میتوان که همه طفیل شما بودند و همه محتاج شما بودند و هستند سماعه ابن
مهران روایت میکند از ابوالحسن بن جعفر که فرمود ای سماعه اگر ترا حاجتی باشد بگو اللهم انی
اسئلک بحق محمد و علی فان لهما شأنا من الشأن وقدرا من القدر فبحق
ذلک الشأن وذلک القدر ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا
محل کلام آنکه خدا را به قدر و منزلت محمد و علی قسم بده تا خدا حاجت ترا برآورد فانه اذا کان
یوم القیمة لم یبق ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مومن امتحن الله قلبه بالایمان

الا وهو محتاج الیهما فی یوم القیمة زیرا که در روز حشر هیچ ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه مؤمنی
نیست مگر محتاجند به محمد و علی ع زیرا که چگونه محتاج نباشند و حال آنکه مفاتیح جنت و نار در دست ایشان است
و حساب همه خلایق با ایشانست و داخل بهشت نمی شود مگر کسی که با او باشد برائتی از محبت محمد و آل محمد
و حرام است بر هر کس تا داخل شوند در آن محمد و آل او و شیعه او و در شیعیان ایشانند انبیا و مرسلین
پس ایشانند پادشاهان دنیا و آخرت از برای ایشان خلق شده و مال ایشانست و هر تصرفی که خواهند
در آن می کنند با پروردگار خود و کسی را در آن تصرف نیست مگر شیعیان ایشان که عبید و بندگان
ایشانند و بنده مطیع در این در ملک آقایش هر چه خواهد میکند اگر بر تو گران آید بعضی از آنچه گذشت گوش
کن تا ماخذ بعضی از آن را بشنوی روایت شده از مفضل بن عمر که گفت پرسیدم از حضرت صادق ع
از تفسیر آیه ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم دایم که کیست مراد از کسی که رجوع خلق
بسوی او است و حساب ایشان با او است فرمود هم نحن والله وهم الینا یرجعون و علینا
یعرضون و عن حبنا یسئلون ایشان مائیم که بخدا قسم همه خلق رجوع شان با ماست و بر ما عرض
میشوند و از دوستی ما پرسیده میشوند و شیخ صدوق در امالی خود روایت کرده که چون روز قیامت جمع
میکنند اولین و آخرین را پس میخوانند رسول اکرم ص و علی بن ابیطالب ع را پس جامه سبزی در بر
رسول خدا میکنند که از شرق تا بغرب از نور و ضیای آن جامه روشن شود پس از او در بر علی بن ابی طالب ع
میکنند پس ما را میخوانند و حساب خلایق را بما مفوض نمایند فنحن والله ندخل اهل الجنة
وندخل اهل النار بخدا قسم که ما اهل بهشت را داخل بهشت میکنیم و اهل جهنم را داخل جهنم
پس پیغمبران را میطلبند و به دو صف بر پا میایستند در نزد عرش الهی تا فارغ میشویم از حساب خلایق پس چون
اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم داخل شوند پروردگار عزت میفرستد علی ع را تا ایشان را
در منازل ایشان برده تزویج نماید ایشان را پس بخدا قسم که علی ع اهل بهشت را تزویج میکند نه غیر او و داخل
کرد اهل جهنم را داخل جهنم میکند و او است که در های بهشت و دوزخ را برایشان میبندد و از این رتبه محمد
و آل او را شناخته اید و بزرگی ایشان را فهمیده اید که از امثال این فقرات استیحاش نمائید
و جلالت قدر ایشان را یافته اید که از نسبت امر جزئی به ایشان استبعاد نمی نمائید آری ایشانند اسرار
الهی و انوار خدائی ایشانند شموس طالعة و اقمار نیرة و نجوم مضیئة ایشانند چشمهای

چشمهای علوم و معارف و خزینهای کمالات و عوارف ایشانند که یکی حیران است در ادراک مرتبهٔ
جلال و معرفت قدر و مقام ایشان عقول عقلا و فهم حکما و ادراک عرفا و علما قاصر است از تقریر قلیلی از کثیر
شأنی از شئون و نعتی از نعوت ایشان بیان او، و لسان فصحا و بلغا چگونه چنین نباشند و حال آنکه
صادق ع از آل محمد ع میفرماید ان الذی ظهر للملائکة المقربین من معرفة آل محمد قلیل
من کثیر لا یحصی آنچه ظاهر شده از برای ملائکه مقربین از اسرار معرفت آل محمد ع قلیلی از کثیری است
که احصای آن ممکن نبود پس اگر مقربین با آنکه از سکان صوامع ملکوت و متوطنان محال قدس و مجاوران
محافل انس اند در معرفت آل محمد ع قاصر و از ادراک حقیقت آن عاجز باشند پس فضول عقول را کی
مجال هوس و جواجیس هوا را کی مقام دسترس بوده باشد آیا ندیده کلام امیر المؤمنین ع را در خطبهٔ
شریفه چه گونه که در مقام بیان اوصاف معصوم امام میفرماید بعد از کلام طویلی ظاهره امر لا یملک وباطنه
غیب لا یدرک واحد دهره وخلیفة الله وولی امره الی آخره که از وقت آن است
که برسد بمعرفت ما یا زهره این دارد که قوه نظر رسیده برود ما یا تواند دید که راست ما یا ادراک منزلت ما
حارت الالباب والعقول وتاهت الاوهام فیما اقول عقلها حیران و وهمها سرگردانست
در آنچه گویم و در همان خطبه میفرماید هل یعرف او یوصف او یعلم او یفهم شأن من هو نقطة
الموجودات وقطب الدائرات وسر الکائنات وشعاع جلال الکبریاء اجل مقام
آل محمد عن وصف الواصفین ونعت الناعتین وان یقاس بهم احد من العالمین
آیا چگونه شناخته میشود یا دانسته میشود شأن و مرتبه کسی که نقطه موجودات و قطب دایرات و سر کاینات
و شعاع کبریا است بلند تر است مقام آل محمد ع از وصف وصف کنندگان و مدح مدح کنندگان لا
یوجد له مثیل ولا یقوم له بدیل فمن ذا ایبلغ معرفتنا او ینال درجتنا او یشهد
کرامتنا او یدرک منزلتنا فما آیة الله الکبری منهم فهم آیة من دونها کل آیة وما نعمة
الا وهم اولیائهم فهم نعمة منها انت کل نعمة پس اگر بحقیقت سلام خدا همه اهل آسمان و زمین را
عذاب کنند آیا بجهة کسی که قلیلی از فضایلش را شنیده چه خواهد کرد و آیا چه قدر عظیم خواهد بود و آیا کشتن او
با آن نحو که کسی را آن نحو کشته اند چه قدر عظیم خواهد بود مگر عبث است که حضرت صادق ع میفرماید به
زراره ابن اعین که آسمان چهل صباح گریست بر امام حسین ع بخون و زمین چهل صباح گریست بسیاهی و آفتاب

چهل روز گریست بکسوف و سرخ گردید کوه‌ها پاره پاره شدند و از هم پاشیدند و دریاها بجوش آمدند چنانکه چهل روز
گریستند وما اختضبت منا امرأة ولا ادهنت ولا اكتحلت ولا رجلت حتى أتانا
رأس عبيد الله بن زياد زنی از قبیله ما خضاب نکرد و روغن نمالید و سرمه و موی خود را شانه نزد
تا سر پر زیاد را آوردند بجهة ما وما زلنا في عبرة بعده و نه این است که بهمین تنفر و الم را داشته
بلکه ما بعد از آن مصیبت همیشه در گریه و ناله میباشیم و جدم هرگاه یاد می کرد او را می گریست آن قدر که ریش
مبارکش مملو از آب دیده اش میشد که هر کس گریه او را می شنید دلش برای او می سوخت و از گریه
او بگریه در می آمد بدرستی که ملائکه در نزد قبر مبارک او نشسته در مصیبت او چنان میگریند که هر چه در هوا
و آسمان میباشند از ملائکه در گریه ایشان بگریه در می آیند گریه از دیده عجب نیست که گریست آسمان و زمین
و آفتاب و ماهتاب بلی عجب است که آسمان چرا پاره پاره نشده و زمین سرنگون نگردید و عالم ویران
نشد آیا هنوز آفتاب طلوع و غروب می کنند و ماه روشنی میدهد و ستارگان نور میدهند آیا جان
بر پاست و حال آنکه جان جهانیان را بیجان دلگیر آسمان و زمین را در خاک و خون غلطان نمودند
و کشتی نجات عصاة را در مرقد خون بلا غرق نمودند و زورق حیات کاینات را بی رونق نمودند شمس
فلک امامت را از ظلم جفا منکسف کردند بدر فلک عصمت را از ضرب تیغ و سنان در خاک و خون
منخسف گردانیدند عزیز خدا و رسول را ذلیل کردند و پرورده سینه بتول را در خاک هلاک انداختند
نو باوه بستان علی مرتضی را از باد خزان شکستند شکوفه حسن لا فتی را پژمرده نمودند سرو خیابان اهل ابی را
با ارّه جفا قطع نمودند آه بدر شیعیان را کشتند آقای مؤمنان را شهید کردند پناه درماندگان را
بی پناه گذاشتند يا ارض ما ولى يا جبال تزلزلي وتشعب بتصدع لا تنشعب
ای زمین بقرار شو و پاره پاره شوید ای کوهها و متزلزل گردید يا سحب خفي يا بحار تغيضي
فلمثل هذا الخطب ما لك تغيضت ای ابر از بارش رحمت خشک شو ای دریاها چرا آبهای شما
فرو نرفت زیرا که از برای امام حسین هم بعید رو داده که سزاوار بود که آبهای شما فرو رود و خشک
بماند بل يا سماء تزعزعي واستعري فلمثل هذا الرزء دمعك يهضب
بلکه ای آسمان تو هم مضطرب شو و اشک بریز از برای این مصیبت مانند اشک بریزی قتيل
بن أحمد والوصي فيا له من فادح منه الفؤاد يتعجب کشته فرزند پیغمبر

پیغمبر و جگر گوشه حیدر را پس دادار مصیبتی که مصیبتهای عالم در آن محو گشته هتك وسفك للذمام
وللتقي طاء وعقائل تسبى وتلك تسلب یک مصیبت نبود بلکه مصیبتی بود که مشتمل بر انواع مصیبتها
بود زیرا که یک طرف حرمها ریختند و یکطرف بردها را بردند و یک طرف زنان مخدره را اسیر کردند
بکجاوه و حریمان پرده نشین را برهنه کردند لهفي له بالترب عار بالعراء يكسون نسج
الغبار يا لاذيب ای اندوه و حسرت بر آن مظلوم که او را عریان بر زمین انداخته بودند و بادهای
غبار آلود از غبار خود او را می پوشانیدند لهفي له رهن البنات مفردا تدعوه من فرط
المصيبت زینب آه از حالتی که او را تنها بر زمین انداخته بودند و زینب خاتون با دل سوزان و چشم
گریان در بدن گریان نوحه می کرد و می گفت أأخي طيب العيش بعدك لم يكن يحلوا ولا
ماء المشارب يعذب ای جان برادر بعد از تو زندگی دنیا بر ما تلخ و ناگوار است و آب
خوشگوار بر مذاقها ناگوار أأخي بعدك لا بقيت وقلما نفس عليك من التحسر تذهب
ای برادر بعد از تو امید دارم که زنده نمانم و تلف شدن نفوس بعد از تو قلیل است از حسرت
و اندوه من كنت نورا في البرية للهدى فدهاه من ليل الفلا له غيهب نوری بودی
از برای هدایت گم شدگان وادی ضلالت را ظلمات کفر و ضلالت ارباب ضلال نور ترا فرو
نشانیدند و عالمیان را در ظلمات کفر و جهل گذاردند قد كنت بين الناس كعبة انعم
يسعى لها المضطر والمستوهب قبله حاجات و کعبه نعمات بودی که از هر جانب بیچارگان
و حاجتمندان رو بتو داشتند قد كنت حصنا في البلاد وملجأ يجي المخوف به و
ينجي المذنب تب پناه بیکسان و ملجأ درماندگان بودی و حمایت می نمودی بترسانیدگان
و نجات میبخشیدی گناهکاران را يا راكبا من فوق ظهر نجيبة اهبط مني الاحب
لعينك يشرب راقع الحسين الى البتول وقف على قبر الرسول وقل ودمعك
يسكب ای قاصد بیکسان وای پیک درماندگان چون بمدینه رسی از ناقه خود فرود آ و خبر کشتن
حسین را بمادرش برسان و برو بر سر قبر رسول خدا با دیده گریان با ایست و بگو احمد المختار ان
امتك هدموا بنيتك عامدين وخربوا ای سرور مختار امت تو خانه ترا خراب کردند
و قواعد دین ترا بر هم زدند و تقصد و بالقتل الك بعدما تركوا ابنتهم اضحى بجانب

وبغضب میراث اهل بیت را کرفتند و اموال ایشان را غصب کردند و بان راضی نشده که اهتمام بقصد
کشتن ایشان اجتماع نمودند أَمْسَى حَسَنُكَ يَا رَسُولَ اللهِ فِي: وَطِئَ الْخُيُولِ عَلَى الثَّرَى تَتَقَلَّبُ:
آه حسینت در زیر دست و پای اسبان انداخته شد که بهر جانب میکردید و استخوانهایش میشود و بدر
و مادر شیعیان بغداد بی‌نظیر میشت بود یا ابا عبدالله وَبَنَاتُكَ الْخَفِرَاتُ أَضْحَتْ بَعْدَهُ: وَالْقَرِيبُ
الْعَنِيفِ تُعَذَّبُ آه آه دختران بیکس ترا بدر زور برهنه کردند و طپانچه ستم میزدند وَالْقُفْلُ
زَيْنُ الْعَابِدِينَ تَقُودُهُ: الْفُجَّارُ فِي ثِقَلِ الْحَدِيدِ وَتُسْحَبُ: زین العابدین بیمار که با وکار ابرار
به بندهای آهن کرده اند أَمُحَمَّدُ الْمُخْتَارُ لَوْ عَايَنْتَهُمْ: لَرَأَيْتَ أَمْرًا لِلشَّبَابِ تُشَيِّبُ:
ای جد والا مقام اکر بخبر ایشان را خواهی دید بعضی از جوانان را پیر کنند آه آه میدانم پستان او بدان
او چگونه شادی میکنند و چگونه میخندند و در مجلس عیش و طرب مینشینند و بچه رو طعامهای لذیذ
میخورند و بچه عذر جامهای فاخر میپوشند تعجب است ای برادر که خون نمی آید از دیده شیعیان
و آه سوزناک نمیکشند و لباس ماتم نمیپوشند بخدا قسم اکر تمام عمر در همه دنیا ماتم او را بر پا دارند
هنوز کم است بلکه عالمی از این عالم وسیع تر و عمری دراز تر از عمرها و با طول تر باید که داد مصیبت توان داد
ای برادر این مصیبت مرا بکو و غایت نمودی و ماتمش را بکو بر پا نمودی سکان صوامع ملکوت
بکو بر پا داشتند مصیبت او را و نعره میزدند که اکر اهل زمین یکی از آنها را میشنیدند همه مدهوش شدند
اکر تو خوب عزا پس بر پا نمودی جنیان بکو بر پا داشتند اکر تو نیک نکردی شیر و وحشیان و مرغان
بکو خود شنیدند و اکر ترا حیف آید از آب نکر چشم آسمان و زمین بجای آب خون از دیده
روان کردند ابن بابویه بسند خود از مفضل بن عمر که او از حضرت صادق ع روایت کرده که
روزی امام حسین ع داخل شد به برادر بزرکوار خود امام حسن ع چون نظرش به برادر خود افتاد کریه
در آمد حضرت فرمود يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ مَا يُبْكِيكَ چه چیز سبب کریه تو شد امام حسین ع فرمود
آنچه بمن میکنند این است که زهری در خفا بمن میدهند که بجهة آن شهید شوم وَلَكِنْ لَا يَوْمَ كَيَوْ
مِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ لکن روزی مثل روز مصیبت تو نیست که جمع میشوند در آن روز سی هزار نفر
که ادعا میکنند که از امت جد ما باشند و اسلام را بر خود می بندند فَيَجْتَمِعُونَ عَلَى قَتْلِكَ وَسَفْكِ
دَمِكَ وَهَتْكِ حُرْمَتِكَ وَسَبْيِ ذَرَارِيكَ وَنِسَائِكَ وَانْتِهَابِ ثَقَلِكَ پس ای قوم روسیاه

روسیاه اجتماع کنند بر کشتن تو و ریختن خون مبارک تو و هتک حرمت تو و اسیر کردن زنان تو و غارت کردن
اموال تو پس در آن وقت لعنت نازل میشود بر بنی امیه و آسمان خون و خاکستر میبارد وَيَبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ
حَتَّى الْوُحُوشُ فِي الْفَلَوَاتِ وَالْحِيتَانُ فِي الْبِحَارِ دیکر بند بر تو همه چیز حتی وحشیان صحرا و ماهیان دریا
پس عجب مصیبت عظمی این مصیبت که دل سنک را و چوب را خون کرد چشم آسمان و زمین را خونبار کرد
چه قسی و سخت است دلی که در این مصیبت نسوزد و چه دور از رحمت است دیده که در این بلیه کریه نکرد و خوش
نموده اید وعده های ائمه دین را فراموش کرده اید روز بازپسین باز شنیده اید طریقه ائمه طاهرین را چکونه
در این مصیبت اظهار اندوه و غم میکردند در ایام ماتمش لوای ماتم بر پا میداشتند شیخ کشی روایت
میکند از زید شحام که کفت با جمعی از اهل کوفه در خدمت حضرت صادق ع بودیم که داخل شد جعفر
ابن عفان طائی پس او را نزدیک خود خواند و در پیش خود نشاند فرمود یا جعفر عرض کرد لَبَّيْكَ
جَعَلَنِيَ اللهُ فِدَاكَ فرمود بَلَغَنِي أَنَّكَ تَقُولُ الشِّعْرَ فِي الْحُسَيْنِ وَتُجِيدُ شنیده ام شعر
در مرثیه جدم امام حسین ع میکوئی نیک میکوئی عرض کرد بلی فدایت شوم حضرت فرمود بخوان شعری چند
شروع کرد بخواندن و حضرت شروع کرد بکریستن و کسانیکه بودند در خدمت حضرت بودند نیز کریستند و آنحضرت
آنقدر کریست که آب دیده مبارکش بر محاسن شریفش جاری شد پس فرمود یا جعفر وَاللهِ لَقَدْ شَهِدَتْكَ
مَلَائِكَةُ اللهِ الْمُقَرَّبُونَ هٰهُنَا لِيَسْمَعُونَ قَوْلَكَ فِي الْحُسَيْنِ ع بخدا قسم که حاضر شدند ملائکه مقربین
در این مجلس بجهة آنکه بشنوند مرثیه ترا بر حسین و بتحقیق که کریستند همچنانکه ما کریستیم و زیاده از ما
کریستند و بتحقیق که خدا واجب کردانید بر تو بهشت را در این ساعت ترا و ترا آمرزید پس فرمود
يَا جَعْفَرُ أَلَا أَزِيدُكَ آیا زیاد کنم عرض کرد بلی ای سید من فرمود نیست کسی که شعر خواند در مرثیه
امام حسین ع پس بکرید و بکریاند مکر واجب کرداند خدا بهشت را و بیامرزد او را و از این قبیل نه
از ابی هرون مکفوف روایت کرده که حضرت صادق ع در حدیث طویلی کفت کسی که نزد او ذکر شود
در نزد او امام حسین ع پس بیرون آید از چشمش اشک بقدر پر مکس ثواب او بر خدا است وَلَمْ
يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ و بغیر از بهشت راضی نمیشود برای او و با بجلو ثواب مصیبت رسید کالش
عظیم و مزد ایشان جلیل است پس اکر امید ثواب داری اشک بریز در بلیه اولیای او اکر خواهی مجلس
از وقایع آنحضرت که خالی از اعراف و کذاف و دروغ بوده باشد بشنوی بشنو تا ملاحظه نمائی

کوچ براو رو داد و بیابد که چگونه عهد را شکسته برادر او را از حرم خدا و رسول بیرون کردند و
با جنیسا زنبود آنچه واقع شد بر ایشان شیخ مفید در ارشاد خود روایت کرده که سید الشهدا چون
از مدینه بعزم مکه بیرون رفت در سیم شعبان بود که وارد مکه گردید و دیگران که در مکه بودند بنزد
آن حضرت تردد می کردند و عبد الله زبیر نیز در مکه بود و بنزد آن حضرت تردد می کرد ولکن ثقیل ترین مردم
بر او آن حضرت بود زیرا که میدانست که تا آن حضرت در مکه است کسی با او بیعت نکند و چون
امتناع پسر زبیر از بیعت پسر معویه و فرار ایشان از مدینه بجانب مکه بسمع اهل کوفه رسید بزرگان
و اعیان ایشان که سلیمان بن صرد خزاعی که از اکابر و دانا دلیر اجتماع کردند و در هلاک معویه یاد دادند
و حمد کردند خدا را پس سلیمان گفت که معویه بمرگ و هلاک شد و امام حسین علیه السلام بیعت خود را نکرده و با ایشان نازش
نموده و بمکه رفته و شما شیعیان او و پدر او بید اگر میدانید که او را یاری میکنید و در برابر او جهاد
میکنید بنویسید باو و او را طلب کنید و اگر گمان سستی در خود به بینید فلا تغروا الرجل من نفسه
پس این مرد را گول نزنید و فریب مدهید ایشان گفتند با دشمن او جنگ خواهیم کرد و جانهای خود را در
برابر او فدا خواهیم نمود گفت پس بنویسید پس نامه نوشتند باین مضمون بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه ایست بسوی حسین بن علی علیه السلام از سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبة و رفاعة بن شداد بجلی و حبیب بن
مظاهر و سایر شیعیان او و از اهل کوفه سلام علیکم حمد میکنیم خداوندیرا که هلاک کرد و شکست داد دشمن
جبار معاند ترا که بی رضای امت بر ایشان والی شده بود و اموال ایشان را بناحق تصرف مینمود و نیکان
ایشان را کشت و اشرار ایشان را واگذاشت و مال خدا را بجباران و اغنیا قسمت میکرد فبعدا له کما بعدت
ثمود بدرستی که ما را امامی نیست پس بجانب این بلاد قدم رنجه فرما که شاید بواسطه تو خدا ما را بر حق در ایستی
جمع نماید و نعمان بن بشیر که از جانب پسر معویه حاکم است بجمعه و عید او حاضر نمیشویم و با او تردد نداریم
و چون بیابیم که عنان عزیمت را باین بلاد منعطف فرموده اید او را از شهر بیرون خواهیم نمود و نامه را
بعبد الله بن مسمع همدانی و عبد الله بن وال دادند و امر کردند که بسرعت تمام بخدمت آن والا
مقام رسانید ایشان بسرعت رفته تا دهم ماه مبارک رمضان بمکه رسیدند نامه را بحضرت آن بزرگوار
دادند پس از رفتن آن دو نفر اهل کوفه دو روز صبر کردند پس قیس بن مسهر صیداوی و عبد الله بن شداد
ارحبی و عمارة بن عبد سلولی را فرستادند و قریب بصد و پنجاه نامه با ایشان که از یکنفر و دو نفر یا

با سه نفر نوشته بودند پس دو روز دیگر صبر کردند تا هانی بن هانی و سعید بن عبد الله حنفی را فرستادند و نامه نوشته
باینها دادند که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست بسوی امام حسین بن علی علیه السلام از شیعیان او اما بعد
فَحَیَّهَلْ فَإِنَّ النَّاسَ مُنْتَظِرُونَ لَکَ لَا رَأْیَ لَهُمْ غَیْرُکَ اَلْعَجَلَ اَلْعَجَلَ ثُمَّ اَلْعَجَلَ اَلْعَجَلَ
شتاب کن که مردم همه منتظر قدوم شریف است و بغیر از تو رای ندارند تعجیل کن تعجیل پس تعجیل تعجیل
تعجیل سید بن طاوس میگوید که با وجود این نامها که پی در پی میرسید آن حضرت از رفتن ابا مینمود
و جواب قاصدها نمیداد تا اینکه در یک روز ششصد نامه بجانب آن حضرت رسید و در دفعات
نامهای بسیار بآن سلاله ابرار رسید تا اینکه دوازده هزار نامه بآنحضرت رسید شیخ مفید میگوید که
پس جمعی از بزرگان کوفه مثل شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن حارث و عروة بن قیس و
عمرو بن حجاج و محمد بن عمر تیمی نامه نوشتند باین مضمون فَقَدْ اِخْضَرَّتِ الْجَنَّاتُ وَ أَیْنَعَتِ
الثِّمَارُ فَإِذَا شِئْتَ فَاَقْبِلْ عَلَی جُنْدٍ لَکَ مُجَنَّدَةٍ صحراها سبز شده و میوه ها رسیده اگر باین
صوب تشریف آوری لشکرهای تو مهیا و آراسته میباشد والسلام آه از شیعیان اکثر این اشخاص
و این نامها را نوشته کسانی بودند که در زمین کربلا با آن مظلوم جنگ کردند و او را با این نامها از جای
خود کندند و بدیار آن اشرار رسیده شمشیرها کشیده و با گرزها و نیزه ها بجنگ او بیرون رفتند
اکثر ایشان که نامه نوشته از رؤسای لشکر پسر سعد بود و یکی از ایشان عمرو بن حجاج و آن بدبخت
در روز عاشورا پسر سعد او را در میمنه لشکر خود قرار داده و بروایت ابن شهرآشوب او با اعور
سلمی سرکرده چهار هزار نفر بودند که بر سر آب فرات موکل بودند که اصحاب سید الشهدا را
از آب منع مینمودند و در وقتیکه حضرت عباس بطلب آب رفت او را گرفتند تا او را
شهید کردند و در وقتی که سید الشهدا علیه السلام بمیدان رفت و بجانب فرات روانه شد با آن حضرت
مقاتله نمودند همین ملعون بود که چون نافع بن هلال از اصحاب سید الشهدا بمیدان رفت و مردانگی
عظیم از او ظاهر شد این ملعون فریاد زد که ای احمقها آیا میدانید با که مقاتله میکنید شما با سواران
دلیر و شجاعان روزگار جنگ میکنید اگر یک یک مبارزت خواهید کرد با این قلت عدد همه شما را
میکشند پس باید همه حمله نمایید که اگر با سنگ هم باشد تا او را بکشید این رای را پسر سعد پسندید
و گفت دیگر کسی بمبارزت بیرون نرود و همان عروة بن قیس که در روز عاشورا سرکرده [illegible]

لشکر پسر سعد بود و همین شبث بن ربعی بود که سرکرده پیادگان بود که با آن حضرت جنگ می‌کردند و او
تیر باران و سنگ باران می‌نمودند آری این تیر و نیزه‌ها و شمشیرها میوه‌های ایشان بود که رسیده بود
که برای تحفه آن غریب آورده بودند و این لشکرها بود که از برای یاری او مهیا کرده بودند نظم یا امة
بائت بقتل هداتها: اتمن الی مثل الهداة هداک: ای بدترین امتها که کشته هوا و هوس
کننده خود را آیا که راهنمای بود باین امت این عمل را بئس الجزاء لاحمد فی آله: و بنیه
یوم الطف کان جزاک: بد مراعات کردید پیغمبر خدا را و بد جزا دادید فرزند او را در زمین کربلا
شیخ مفید می‌گوید که آخر قاصد هانی بن هانی و سعید بن عبدالله بودند حضرت نامه نوشته بایشان داد
باین مضمون که هانی و سعید نامه‌های شما را آوردند و آخر رسولان شما بودند و بتحقیق یافتم مقصود شما را
که امامی و پیشوائی ندارید و اینکه من برادر و پسر عم و محل اعتماد خود را از اهل بیت خود مسلم بن عقیل را
بسوی شما فرستادم اگر او مرا اعلام نمود باجتماع شما چنانچه نامهای شما با آن ناطق بوده پس من در
عنقریب بسوی شما خواهم آمد والسلام پس آن حضرت مسلم بن عقیل را طلبیده او را بتکلیف سفر کوفه
فرمود و او را با قیس بن مسهر صیداوی و عمارة بن عبدالله و عبدالرحمن بن عبدالله ازدی روانه کوفه
فرمود و نامه باعیان کوفه نوشت و ایشان را بنصرت خود تکلیف فرمود و چند روز دیگر در مکه توقف
فرمودند تا اینکه در هشتم ذی الحجه در روز ترویه از مکه بیرون شدند مؤلف گوید که رفتن آن حضرت
از مکه زیاده بر آنچه شنیدی از نامه‌های پیاپی و قاصدهای بی حد اکراه عظیمی بر در خانه آن حضرت
از قاصدین جمع شده بودند از اشقیای بنی امیه در قصد کشتن آن حضرت برآمده و بجبر از مکه حضرت را
بیرون آورده و ناچار ملجأ شده رو بسوی عراق گذاشت چنانچه وارد شده که در آن سال
یزید بن معاویه عمر بن سعد بن ابی العاص را امیر حاج کرده با لشکر عظیم روانه مکه نمود و با او سفارش
نمود که اگر توانند در پنهانی و الا بمکر و حیله او را شهید نمایند و علاوه بآن سی نفر از شیاطین بنی امیه را
فرستاد که بهر نحو که باشد و در هر جا که باشد آن حضرت را شهید نمایند حضرت چون مطلع شدند بر این
امور یافتند که اگر در مکه باشند حرمت حرم را ضایع خواهند نمود و او را در حرم الهی شهید خواهند کرد
لهذا با اینکه محرم شده بود باحرام حج عدول بعمره مفرده کرده در روز ترویه از مکه بیرون رفتند
زرارة بن صالح روایت کرده که سه روز قبل از خروج آن حضرت از مکه با شخصی دیگر بخدمت

بخدمت آن حضرت رسیدیم و با او گفتیم که اهل کوفه دلهای ایشان با تو و شمشیرهای ایشان بر تو است و بسیار
بدحال است رفتن شما بکوفه آن حضرت بدست مبارک اشاره باسمان نمود دیدیم درهای آسمان گشوده
گردید آنقدر از ملائکه نازل شدند که عدد ایشان را کسی نمیداند مگر خدا پس فرمود اگر بر طرف شدن
اجر و وثوق بمقامات عالیه و تقارب اشیاء نبود هر آینه باین لشکر مقاتله می‌کردم لکن یقین میدانم
که در آنجا خواهد بود محل کشته شدن من و اصحاب من و کسی از اصحاب نجات نمی‌یابد مگر علی پسر
فرزندم و چون خبر رسید بمحمد بن حنفیه که برادرت از مکه بیرون می‌رود بسوی عراق مشغول بوضو بود و طشتی
در پیش او گذارده بود که با آن وضو ساخت بگریه درآمد و گریست بنحوی که صدای اشک چکیدنش
که در میان آب میریخت شنیده میشد مثل باریدن در آب میریزد نماز مغرب را کرده نزد برادر
خود رفت و عرض کرد یا اخی ان اهل الکوفة قد عرفت غدرهم و مکرهم بابیک و اخیک
من قبل ای جان برادر اهل کوفه را میشناسی و میدانی که بپدرت و برادرت چگونه غدر و مکر کردند
و ایشان را یاری نکردند میترسم که ترا نیز مثل پدر و برادرت یاری نکنند و ترا واگذارند و اگر رای
بستری در مکه بمانی که عزیز و محترم باشی فرمود میترسم که یزید بن معاویه مرا بکشد در حرم مکه محمد
گفت ای برادر پس برو بسوی یمن یا در اطراف بیابانها و بسوی عراق مرو حضرت فرمودند یا اخی
لو کنت فی جحر هامة من هوام الارض لاستخرجونی حتی یقتلونی ای برادر اگر در سوراخ
جانوری از جانوران زمین داخل شوم و پنهان شوم از سوراخ بنی امیه مرا بیرون آورند و شهید کنند
پس حضرت فرمود باشد تا تأملی در آنچه گفتی بکنم و چون وقت سحر شد عازم بر کوچ کردن شدند
و امر ببار کردن فرمودند خبر بمحمد بن حنفیه رسید بر خواسته بخدمت آمد و زمام ناقه برادر را گرفت و گفت
ایا نفرمودی که تأملی فرمائی در آنچه عرض کردم فرمود بلی عرض کردم پس چگونه چه زود روانه گردیدی
بدون تأمل فرمود ای برادر چون تو از من جدا شدی بخواب رفتم و دیدم جد بزرگوار خود را که مرا در
بغل گرفت و میان چشمهای مرا بوسید و فرمود یا حسین یا قرة عینی اخرج الی العراق فان
الله عز و جل قد شاء ان یراک قتیلا مخضبا بدمائک ای نور دیده از حرمین بیرون رو بسوی
عراق که خدا مقرر فرموده که ترا در آنجا شهید و بدنت را بخون رنگین کنند محمد بگریه درآمد و عرض
کرد ای برادر اگر تو دل بکشتن داده و از برای کشته شدن میروی پس بردن زنان چه معنی دارد حضرت

فرمود یا اخی قد قال جدی ایضا ان الله قد شاء ان یراهن سبایا مهتکات فی اسر الذل
ای برادر جدّم خبر داده است که ایشان باید اسیر شوند و پرده عورت ایشان دریده شود و نامحرم بیننده ام
و زنان حرم این سخن شنوند بیکبار بگریه درآمدند با شدت تمام و با یکدیگر وداع کردند ابن طاوس روایت کرده
که چون حضرت اراده فرمودند که از مکه بیرون آید خطبه خواندند و بعضی عبارات و مضامین که فرموده این بود
الحمد لله و ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله خط الموت
علی ابن آدم مخط القلادة علی جید الفتاة یعنی که خط مرگ را بر گردن فرزند آدم ایشان
مانند قلاده دختران زیور گردن گشته و ما اولهنی الی لقاء اسلافی اشتیاق یعقوب
الی یوسف و خیر لی مصرع انا لاقیه و مشتاق گردیده و شتاب شده ام بخدمت آبا و اجداد مثل
اشتیاق یعقوب بیوسف و از برای من محلی گشته شدن اختیار کرده اند که بآن خواهم رسید کانی باوصالی
تقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا و گویا من می بینم که در این زودی اعضای
پاره پاره می شود در صحرای کربلا و چاره نیست از دریافتن روزیکه مقدر شده برای این پس ما اهل
بیت بقضاء الهی رضا داده ایم و در بلا صبر مینمائیم تا عطا نماید با بهترین عطاهای صبرکنندگان و نزدیکی
آن اعضای پاره پاره شده مجتمع خواهد گردید و در حظیره قدس در نزد حضرت رسالت و حق تعالی
دیده او را روشن خواهد کرد و وعده های خود را بعمل خواهد آورد و هر که آرزوی شهادت داشته باشد
و شوق جان باختن در راه ما داشته باشد با ما کوچ نماید که فردا صبح روانه ایم پس عبد الله بن عباس به نزد
آن زبده ناس آمده عرض کرد یابن رسول الله این سفر عراق را ترک کن و مبالغه بسیار نمود حضرت فرمود
یابن عباس جدّ بزرگوارم مرا امر کرده است و در آن سری است که بعد از این بظهور خواهد رسید و مرا دفعه
در پیش است و مکرر از پدر و جدّ خود شنیده ام باید آن بظهور رسد از بسکه مبالغه کرد بنا را باستخاره
گذاردند چون آنحضرت قرآن را گشود آمد که کل نفس ذائقة الموت حضرت چون آیه را دید فرمود
انا لله و انا الیه راجعون صدق الله و صدق رسول الله یابن عباس دیگر مبالغه مکن که چاره از رفتن نیست
ابن عباس ساکت شده و آنحضرت را وداع کرده گریان و سینه بر آورده بیرون رفت پس
آنحضرت امر فرمود تا کجاوه ها را بار کردند و بارها را بر شتران بستند از مکه بیرون آمدند و در و دیوار
مکه و سنگ و کلوخ از فراق جان جهانیان بگریستند و مکان حرم و حطاط بیت الله از فراق آن نور دیده

نور دیده عالمیان بنوحه و شیون درآمدند و ارکان بیت و معالم آن از مفارقت آن ماه مکه و حرم بنالیدند
شعر لقد دمعت عیون البیت حزنا ؛ لفقد فتی قلوب العارفینا ؛ از چشمهای خانه حرم
محترم اشک حسرت جاری گردید بجهت مفقود بودن نهال دلهای عارفان و طاف طائفون
طواف ثکلی ؛ و قد لبسوا السواد ملتفینا ؛ و ساکنان بیت الله الحرام و مجاوران رکن
و مقام در فراق آن امام سیاه پوش گردیدند و مانند زنان بچه مرده اشکبار بدور آن والا
مقام میگردیدند که حرم اعظم الهی بود و طواف میکردند و کانت تلبیا لهم دنائم ؛ لیبسط کان
حنین الناسکینا ؛ و گریه و ندبه و نوحه در فراق او می کردند قد اغتموا بنوح فی مقام
حزین یفطر الحجر المتینا ؛ و غم و حزن داشتند و نوحه بجا آوردند و دل حجر الاسود را از این قصه
آب نمودند فقدنا الیوم ریحانا و روحا ؛ و مرجانا و زیتونا و تینا ؛ و گویا می گفتند
که گم کرده ایم روح و ریحان و زیتون و تین و مرجان را فقدنا هیهنا قمرا منیرا ؛ و
بنت القرد البلد الامینا ؛ فقدنا هیهنا کیف الایامی ؛ و سور المجتمعین و
طور سینینا ؛ شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده است از فرزدق که گفت با مادرم بحج میرفتیم
در سال شصتم از هجرت چون داخل شدیم دیدیم امام حسین علیه السلام از مکه بیرون میرود پس آمدم و سلام
کردم و گفتم بابی انت و امی یابن رسول الله ما اعجلک عن الحج ؛ پدرم و مادرم فدایت گردد
چه باعث شده ترا که تعجیل در آمدی و حج را بجا نیاوردی فرمود لو لم اعجل لاخذت اگر
تعجیل نمیکردم مرا می گرفتند و اسیری می کردند از دست دشمنان گریختم و فرمودند تو کیستی گفتم مردی از
عرب و پیش از این از من نام و نشان مرا نپرسید فرمود چه خبر داری از مردم گفتم دانائی را سوال کردی
که دلهای مردم با تست لیکن شمشیرهای ایشان با بنی امیه و قضای الهی آنچه شده است خواهد شد و آنچه
خدا بخواهد میکند حضرت فرمود راست گفتی امر با خداست پس بعد از کلام چند راحله خود را راندند
و رفتند و عبد الله بن جعفر پسران خود را که عون و محمد باشند فرستاد و عریضه بآن حضرت نوشته بایشان
داد و در آن عریضه اظهار ترک آن سفر و اصرار کرده بوده که تعجیل نفرمایید تا من بخدمت شما برسم
و خود رفت بنزد عمرو بن سعید بن العاص و از او خواهش نمود که بنویسد نامه بآن حضرت که مشعر
بر امان ایشان دلنگی و احسان بوده باشد قبول کرده نامه را گرفته با یحیی بن سعید عقب آن

کاروان ابتلا روانه شدند چون بکوفت آن حضرت رسیدند نامهٔ عمر را بآن حضرت دادند و او
از وفا و مبالغه بسیار بر ترک آن سفر و مراجعت ایشان کرده بود حضرت فرمودند جدم مرا امر کرده
در خواب و بآنچه فرموده روانم عرض کردند آن خواب چیست فرمود بکسی نگفته ام و نخواهم گفت تا خدا را
ملاقات نمایم چون ایشان مایوس شدند عبدالله پسرهای خود را امر کرد که باید در خدمت حضرت بروید
و با دشمنان او جهاد نمایید و خود با یحیی بن سعید بمکه برگردید پس حضرت تشریف بردند تا بمنزلی
که از آن تنعیم میگفتند و از آنجا کوچ کرده بذات عرق تشریف بردند بشیر بن غالب را دیدند که از عراق
می آید پرسیدند که چه خبر داری از اهل عراق گفت دلهای ایشان با تست و شمشیرهای ایشان با بنی امیه
فرمود راست میگوید إن الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و از آنجا کوچ کرده رفتند تا بثعلبیه رسیدند
قریب بظهر هوا گرم بود سر مبارک را گذارده بخواب رفت چون بیدار شد فرمود که در خواب دیدم
هاتفی میگفت أنتم تسرعون والمنایا تسرع بکم إلی الجنة شما سرعت میکنید در طی
منازل و مرگ در عقب شما سرعت میرود تا شما را بدار السرور جنت برساند فرزند آن حضرت
عرض کرد یا أبتا ألسنا علی الحق آیا ما بر حق نیستیم و در راه حق سلوک نمیکنیم حضرت فرمود
قسم بخدائیکه بازگشت همه باوست عرض کرد فإذن لا نبالی بالموت پس باکی نداریم از مرگ
و خوفی از زوال دنیا چون نداریم آری شما را باک از مرگ نبود و بخلوت خانه انس و عشرت فانی
قدس مشتاقید اما داغ بر دل شیعیان خود گذارد که هرگز برطرف نمیشود شعر لا أری
حزنکم ینسی ولا رزءکم وإن طال المدی یصب و اندوه شما هرگز فراموش نمیشود و دلها
از بلیه شما تسلی نمییابد اگرچه زمان طولانی گردد قد مضی الدهر و یمضی بعدکم لا الجوی
باخ ولا الدمع رقی رفت روزگار گذشت و بعد از این نیز روزگارها میگذرد و دلها از غم
شما آرام نگیرد و اشک دیدهها باز نایستد لو رسول الله یحیی بعدکم قعد الیوم
علیکم للعزاء اگر رسول خدا زنده میشد بعد از شما در مجلس عزای شما مینشست حضرت شب را
در آنجا ماندند چون صبح شد مردی از اهل کوفه که او را ابو هرة الاسدی میگفتند آمد بخدمت
آن حضرت عرض کرد یا ابن رسول الله ما الذی أخرجک من حرم الله و حرم جدک محمد
چه باعث شد از حرم خدا و حرم رسول خدا بیرون آمدی حضرت فرمود ویحک یا أبا هرة

أبا هرة إن بنی أمیة أخذوا مالی فصبرت و شتموا عرضی فصبرت و طلبوا دمی فهربت ای ابوهره
بنی امیه مال مرا گرفتند و ستم را حال گذاردند صبر کردم و عرض مرا بردند و بپدر و مادرم دشنام دادند
و ست کردند صبر کردم باز دست از من برنداشتند که خون مرا بریزند گریختم بخدا قسم که این گروه ظالم
مرا میکشند و خدا لباس ذلت بر ایشان خواهد پوشانید و شمشیر قاطعی بر ایشان مسلط خواهد کرد
تا ذلیلتر از قوم سبا باشند که زنی بر ایشان مسلط بود و حکم میکرد در خون و مال ایشان پس از آنجا
نیز کوچ فرمودند چون بقصر بنی مقاتل رسیدند عمرو بن قیس میگوید با پسر عمم در آنجا بودیم رفتیم که بخدمت
آنحضرت سلام کردیم پسر عمم عرض کرد یا ابن رسول الله رنگی که بمحاسن تو است رنگ خضاب است
یا رنگ خود محاسن شریف تا فرمودند رنگ است ما بنی هاشم زود پیر میشویم پس ملتفت ما شده فرمود
جئتما لنصرتی آیا شما آمده اید که مرا یاری کنید من گفتم مرد پیرم با عیال بسیار دارم و قرض بسیار
و اموال مردم در دست دارم و نمیدانم امر بکجا منتهی خواهد شد ناخوش دارم که اموال مردم بر طرف شود
و پسر عمم نیز مثل این عذر آورد چون بوی سعادت از ایشان نیامد آن حضرت بخواست ایشان را
بشقاوت سرمدی و عذاب الیم ابدی مبتلا شوند فرمودند فانطلقا فلا تسمعان واعیة
ولا تریا سوادا پس بروید و بهمراه ما نیایید تا ناله بیکسی ما را بشنوید و غریبی و درماندگی و
سیاهی ما نه بینید بدرستی که هر که ناله ما را بشنود و سواد ما را به بیند و جواب نگویند و ما را یاری
نکنند خدا او را در آتش جهنم اندازد و خدا لعنت کند گروهی را که ناله غریبی ترا شنیدند و ترا
جواب ندادند و خدا عذاب کند جماعتی را که بیکسی شما را دیدند بر شما رحم نکردند شعر فلیت
أحمد والکرار والده ینشق بالطف أن شخصاهما الغراب کاش حاضر بودند
جد عالیمقدار و پدر والاتبارش لینظر إلی الرمضاء و نفسه بسنان الأسیاف تنتهب
کاش بودند و میدیدند که بروی خاک گرم افتاده و از هر طرف شمشیرهای کوفیان بر بدن شریفش
میرسید ولیت یکشف من وجه البتول له براقع القبر لو یکشفها الکرب کاش
مادرش فاطمه از قبر بیرون میآمد و بجانب زیر و رویش نظر میکرد لینظر العین فیها فی محاسنه
ولا سیتر جف والقنا یعتب تا به بیند که نیزهای دشمنان بر بدنش آمده و مرگ
و بدنش را سوراخ سوراخ مینماید و شمشیرهای ایشان جسم او را چاک چاک مینمایند و شیخ علیه الرحمه

میگوید که چون توجه آن زبدهٔ آفاق بسمت عراق بسمع اثر کردهٔ اهل کفر و نفاق پسر زیاد لعین رسید
حصین بن نمیر سکونی را با جمعیت بسیار فرستاد و ما بین قادسیه تا خفان و در سمت دیگر از قادسیه
تا قطقطانیه سوار بار را بر اهل ارا گرفتند و چون مسلم بن عقیل بکوفه رفت ابتدا امر اجتماع مردم را
مشاهده نمود عریضه بخدمت آن حضرت نوشت و اهل کوفه نیز نوشته بودند که صد هزار نفر از یاران
تو مهیا است البته تعجیل نما و بطلوع آفتاب جمال را باین محال تاخیر مینداز و دیدهای منتظران را
روشن ساز در راه مگذار و این امر هفده روز قبل از شهادت مسلم بود و آن حضرت را خبر از شهادت
او نبود و حال آنکه او را بعد از آن روزیکه آن حضرت از مکه بیرون آمدند شهید کرده بودند
و او در روز ترویه که آن حضرت بیرون رفت از مکه خروج کرد و در روز عرفه شهید شد پس آنحضرت
که بحاجر رسیدند نامه باهل کوفه نوشتند باین مضمون نامه پسر عمم مسلم بمن رسید و اجتماع شما و حسن رأی
شما را یافتم و شما را دعا کردم اینک بجانب شما روان شدم در روز سه‌شنبه هشتم ذی الحجه
پس شما در امر خود اهتمام نمایید و آماده باشید در این روزها خواهم رسید نامه را بعبدالله بن
یقطر دادند که برادر رضاعی آن حضرت بود و بروایتی بقیس بن مسهر صیداوی دادند و بکوفه
فرستادند چون بقادسیه رسید حصین بن نمیر او را گرفت چون او دید سوار ایشان را کاغذ را
بیرون آورد پاره پاره کرد او را بنزد ابن زیاد فرستادند ابن طاوس میگوید چون او بنزد
ابن زیاد بردند پرسید تو کیستی گفت از شیعیان علی بن ابیطالب ع ابن زیاد گفت چرا نامه را پاره
کردی گفت بجهة آنکه تو ندانی چه در آن نوشته گفت نامه از که بود و بنزد که بود گفت از
امام حسین بن علی بود بسوی جماعتی از اهل کوفه که اسم ایشانرا نمیدانم آن بدبخت در غضب شد
گفت بخدا قسم دست از تو بر نمیدارم مگر اسم ایشانرا بگویی یا بر منبر روی و حسین و پدر و برادر او را
لعن کنی یا آنکه ترا پاره پاره کنم آن سعادتمند گفت اسمهای ایشانرا نمیدانم اما لعن را میکنم
پس بر منبر رفت و حمد کرده صلوات بر فخر کائنات فرستاده بسیار طلب رحمت کرد بجهة امیر
المؤمنین ع و بر اولاد آن بزرگوار پس لعن کرد عبیدالله را و پدر ملعونش را لعن کرد بر بنی امیه
یک یک و تا آخر عتاة و ظالمان ایشانرا شمرد پس گفت ای گروه مرا فرستاده حسین بن علی بسوی شما
و او را در فلان موضع گذاشتم پس بشتابید بسوی او و بروایت مفید او را گرفته بر بالای قصر بردند

بردند با دستهای بسته او را سرنگون کردند استخوانهایش خورد شده و هنوز رمقی داشت ملعونی سرش را
برید پس آن حضرت قطع منازل میفرمود و پسر زیاد چنان راهها را سد کرده بود که از واقصه تا راه
شام و از آنجا تا راه بصره کسی را نمیگذاشتند داخل شده و بیرون رود حضرت در بین راه ببعضی
از اعراب رسید از آنها استفسار امور نمودند گفتند نمیدانیم غیر آنکه لا نستطیع ان نلج
ولا ان نخرج یعنی مگر اینکه نمیتوانیم داخل شویم یا بیرون آییم صاحب مناقب گوید چون وارد ثعلبیه
شدند و نزول اجلال فرمودند یک شب و روز آنجا ماندند صبح خواهر آن حضرت زینب خاتون
بنزد برادر بزرگوار آمد عرض کرد آیا خبر ندهم بتو چیزی را که دوش شنیدم فرمود بگو گفت شب
بجهة حاجتی بیرون آمدم صدای هاتفی را شنیدم میگفت الا یا عین فاحتفلی بجهد :
فمن یبکی علی الشهداء بعدی یعنی ای چشم گریه کن و جهد کن در گریستن که خواهد گریست بر این
شهیدان بعد از من علی قوم تسوقهم المنایا بمقدار الی انجاز وعد ای چشم گریه کن
بر آن قومی که مرگ میبرد ایشانرا تا موضعی با پیمان خود وفا نمایند حضرت فرمود ای
خواهر آنچه قضا شده خواهد شد ابن قولویه روایت کرده که چون آنحضرت بعقبة البطن
بالا رفتند باصحاب خود فرمودند ما ارانی الا مقتولا نمی‌بینم خود را مگر کشتگان
عرض کردند سبب از آن چه باشد فرمودند بجهة خوابیکه دیده ام بر این دلالت دارد
عرض کردند چه خواب دیده فرمودند رأیت کلابا تنهشنی اشدها علی کلب
ابقع در خواب دیدم سگهای چند بر من حمله آوردند مرا میدریدند و از همه بدتر سگ ابلق
بود و بیشتر حمله میکرد و دو نفر از قبیله بنی اسد عبدالله و منذر نام میگویند از حج فارغ
شدیم و بسرعت در عقب آن حضرت آمدیم که بآن حضرت برسیم در منزل ثعلبیه شتر سواری را دیدیم در
کنار راه و آن حضرت او را دیدند وایستادند که با او سخن کنند او راه خود گرفت چون آمد
بکنار رفت آن حضرت رفتند تا بنزد آمد رفتیم گفتیم کیستی گفت از بنی اسد گفتیم ما نیز
اسدی میباشیم پرسیدیم چه خبر از مردم کوفه داری گفت بلی خبر دارم بیرون نیامدم مگر آنکه مسلم بن و هانی
بن عروه را کشته دیدم رأیتهما یجران بارجلهما فی السوق که پاهای ایشانرا دیدم گرفته بودند
و در بازارهای کوفه میکشیدند پس برگشتیم و بآن حضرت ملحق شدیم در منزل ثعلبیه رسیدند چون

نزد ما آمدند نزد آنحضرت رفته سلام کردیم و عرض نمودیم که آن سواره را در راه دیدند فرمودند بلی
میخواستم از او سوال کنم پس ما گفتیم که از او سوال کردیم و او مرد صادقی است و در قبیلهٔ ما است خبر داد ما را
که مسلم و هانی را کشته اند و ایشان را در بازارها کشیدند چون این خبر را شنید مکرر میفرمود انّا لله و انّا
الیه راجعون رحمة الله علیهما ما عرض کردیم ترا بخدا قسم میدهیم که از اینجا برگرد و خود و اهل بیت خود را
در مهلکه مینداز در کوفه یاوری و شیعه ای نیست ترا بلکه میترسیم با تو ایشان متفق شوند و تیغها از دشمنی
رسانند پس حضرت نظر به پسران و برادران مسلم کرده ایشان را دلداری نمود و در مراجعت با ایشان
مشورت فرمود ایشان عرض کردند ما دست از خدمت تو بر نداریم تا طلب خون مسلم از ایشان نکنیم
یا شربتی را که او چشیده ما نیز بچشیم پس آن حضرت فرمود لاخَیْرَ فی العَیْشِ بَعْدَ هٰؤُلاءِ بعد از این
امور زندگانی را خیری نیست ما دانستیم در آن حضرت دل بر قتل نهاده و تن بکشتن در داده آن
آورده اند که مسلم را دختری بود صغیره که بسیار او را دوست میداشت آن حضرت آن طفل را
طلبیدند و دست محبّت بر سر و روی او میکشیدند و باو ملاطفت میفرمودند آن طفل عرض
کرد یا ابن رسول الله با من ملاطفتی میفرمائی که مناسب حال یتیمانست مگر پدرم را شهید کردند حضرت طاقت
تحمّل نیاورده بی اختیار گریان شد سیلاب اشک از دیدهای شریفش فرو ریخت و فرمود غم
مخور که من بجای پدر تو میباشم و خواهرم بجای مادرت و دخترانم بجای خواهرانت و فرزندانم بجای
برادرانت آن طفل بی اختیار ناله اش بسیار از سینهٔ پر درد بر می آورد و اشک از دیده میریخت
از گریهٔ آن طفل صدای گریه از مخدّرات سراپردهٔ عصمت و پردگیان سرادق طهارت بلند
گردید و شیون و شورش در میان زنان و دختران [illegible] که حاضران همه بگریه در آمدند پسران مسلم
عمامه ها را از سر برداشتند و ناله و ابتاه و واسلماه را باوج فلک رسانیدند و بروایت ابن
طاوس خبر مسلم در زباله بآن حضرت رسید از آنجا کوچ کردند که فرزدق شاعر بخدمت آنحضرت رسید
عرض کرد یا ابْنَ رَسُولِ اللهِ کَیْفَ تَرْکَنُ اِلی اَهْلِ الْکُوفَةِ وَ هُمُ الَّذینَ قَتَلُوا ابْنَ عَمِّکَ
مُسْلِمَ بْنَ عَقیلٍ چگونه اعتماد میکنی بر اهل کوفه و حال آنکه ایشان کشتند پسر عم تو مسلم بن عقیل را
و یاوران او گردیدند که مرگ خود را از خدا طلبید و با برادرت بی وفائی کردند حضرت اشک
از دیده های مبارک ریخت فرمود رحم الله مُسْلِماً خدا رحمت کند مسلم را که بروح و رحمت الهی

الهی واصل شد فَقَضی نَحْبَهُ وَ بَقِیَ ما عَلَیْنا آنچه باو بود بجا آورد و باقی است آنچه بر ما است
پس چند شعر خواندند که دلالت بر نا امیدی و یأس از دنیای فانی مینمود و بروایت مفید در زباله
خبر قتل عبدالله بن یقطر را بآنحضرت دادند آن حضرت اصحاب و همراهان خود را طلبیده
فرمودند خبر وحشت اثر کشتن مسلم و هانی و عبدالله بن یقطر بما رسیده معلوم است که شیعیان ما
دست از یاری ما برداشته اند من شما را مخیّر کردم هر که از شما خواهد برگردد بر شما حرجی نیست چون
دنیا پرستان که بخدمت آن قبلهٔ عالمیان آمده بودند و یا در این راه ملحق شده بودند به
طمع آنکه آن حضرت در کوفه امیر خواهد بود و بجهت آن دنیای ایشان معمور میشود چون دیدند که بجز
ناکامی خیری نیست و بغیر از کشته شدن راهی در پیش نیست مقامات عالیات جنان را در نظر
نیاوردند و مراتب رضای خداوند رحمان را اشتباه نمودند گذشتند تا روز است جان برهم جگر
گوشگان پیغمبر را تنها گذاشتند امانت خدا و رسول را ضایع کرده فَتَفَرَّقَ النّاسُ فَاَخَذُوا
یَمیناً وَ شِمالاً آن گروه بی شرم متفرق شدند و از چپ و راست بدر رفتند نمیدانم در آن حال
بر احوال آن برگزیدهٔ ذوالجلال چه میرسید و آن زنان در مانده و دختران بیکس که بی یاوری خود را
و بیکسی خود را مشاهده میدیدند چه برایشان میرسید آری پیمودن این راه کار هر کس نیست و
رسیدن این باده شغل هر کس نمیباشد بلی معدودی چند که پاک طینت ایشان و زیادتی یقین
و معرفت ایشان را بترک دنیا کرده و در روز اول در خدمت آن حضرت بودند باقی ماندند
بلا گویان گفتند لا خَیْرَ بَعْدَکَ فی الحَیاةِ الدُّنْیا وَ نَحْوُ فی ظِلِّ الکَرامَةِ وَ النَّدامَةِ
تَلْعَبُ الاَکْفانُ یَوْمَ لا تَکُونُ وَ لا خَلَتْ مِنْکَ الدِّیارُ وَ لا الْقِفارُ و بسبب بعد از تو
زندگانی دنیا را چه میکنیم و سلامتی دنیا را نمیخواهیم باشد روزیکه تو در آن نباشی و دنیا بی تو باد که بلاد
از وجود شریف تو خالی باشد پس گذشتند تا از بطن عقبه گذشتند شیخی از بنی عکرمه که او را عمرو بن
لوذان میگفتند بخدمت آن سید انس و جان آمده عرض کرد کجا میروی فرمودند بکوفه گفت ترا
بخدا قسم میدهم که برگرد و فَوَاللهِ ما تَقْدِمُ اِلّا عَلَی الاَسِنَّةِ وَ حَدِّ السُّیُوفِ بخدا قسم که نمیروی
مگر بسوی نیزه های مخالفان و تیزی شمشیرهای دشمنان و این گروه شرار که بطلب تو فرستاده اند اگر یاری
میکنند خوب والا این حال صلاح نمیدانم رفتن ترا حضرت فرمود ای بنده خدا آنچه میگوئی من هم میدانم

لیکن اطاعت امر الهی بر من واجب است پس فرمود وَاللّٰهِ لا یَدَعُونی حَتّی یَستَخرِجُوا هذِهِ العَلَقَةَ
مِن جَوفی بخدا قسم این گروه دست از من بر نمی دارند تا این دل خون شده ام را از حلقوم بیرون نکشند
چون چنین کنند بر ایشان مسلط شود کسی که ایشان را ذلیل گرداند بخور که ذلیل تر از امة اشتهار باشند
دلهای شیعیان بقدار دل پر حوصله باد وَاِنّی جَفنٍ عَلَیکُم غَیرُ مُنهَمِلٍ: وَاِنّی قَلبٍ
عَلَیکُم غَیرُ مُنفَطِرٍ: کدام چشم است که دیده های گریان تر را یاد کند و گریه و گدام دل است
که دل پر خون تر را یاد کند و از غصه کباب نشود و نشکافد یاد واقعة الطف قد اخفرت
ما تراجوی فی کُلِّ قَلبٍ مِنَ الاَشجانِ مَشجُونٍ از واقعه کربلا آتش در دلها افروخته که
هرگز خاموش نمی شود مرویست که جاسوس پسر زیاد خبر آمدن آنحضرت را باو رسانید آن ولد
الزنا مرد مرا بوعد و وعید و نوید بحرب آن امام نجیبه میخواند حر بن یزید را با لشکر کرد که هزار
سوار بودند باستقبال آن بزرگوار فرستاد که هر جا که باو برسی در زمین بی آب و علف او را فرود
آورده و مرا اعلام کن تا امری تازه از من بتو برسد آنمزوره صحرا را فروگرفته بودند و در ملک آن
شهر المطلب عارفان میشناختند چون آن حضرت از بطن عقبه بمنزل شراف تشریف آوردند
دو مشک امر کردند تا اصحاب بسیار آب [illegible] شدند تا نصف روز راه رفتند که ناگاه یکی
از اصحاب گفت الله اکبر حضرت فرمودند الله اکبر است چرا تکبیر گفتی گفت درخت خرما نمایان
شد بعضی از همراهان گفتند بخدا قسم که در این مکان نخل نمی باشد حضرت فرمود پس چه دیده
گفتند وَاللّٰهِ ما نَراهُ اِلّا اَسِنَّةَ الرِّماحِ وَاٰذانَ الخَیلِ بخدا قسم که این سرهای
نیزه های دشمنان و گوشهای اسبان مخالف است چون او را دیدند حضرت فرمود که اصحاب
از راه میل نمایند تا خود را بدو چشم رسانند و در حوالی آن فرود آیند که اگر امر بمقاتله انجامد
آن پناه ایشان باشد چون اصحاب آن حضرت میل کردند حر نیز میل نمود تا آنکه اول اصحاب
آن حضرت وارد آن مکان شده حضرت فرمود خیمه ها را زدند که در اثنا لشکر حر وارد شده
در برابر ایشان صف کشیدند چون هوا گرم بود و آثار تشنگی از ایشان مشاهده شد حضرت امر
فرمود که ایشان را آب دهید و اسبهای ایشان را آب دهید و کم کم آب دهید که چون بسیار تشنگی
خورده اند مبادا ضرر کند پس طشتها و ظرفها پر آب کردند و همه را تا آخر سیراب کردند و حیوانات

و حیوانات ایشان را سیراب میکردند علی بن طعان محاربی گفت من در لشکر حر بودم و بعقب افتاده بودم
آخر از همه آمدم چون امام حسین ع اثر تشنگی من و اسبم را دید فرمود یا ابن الاخ این شتر آب را بخوابان
خوابانیدم شتر را و سر چک را گشودم و شروع کردم بخوردن و چون وقوف نداشتم آب از دهن
چک میریخت حضرت فرمود دهن چک را بر گردان من ندانستم آن بزرگوار خود تشریف
آورده دهن چک را بر گردانیده و از او درست بنحو متعارف کرده تا خود را سیراب کردانیدم
آن امام حسین ع که ایشان را آب داد و از زحمت تشنگی خلاص نمود و ایشان بعوض آن شمشیرهای آبدار
بر بدن آن زدند و او را با لب تشنه شهید کردند و او اسبهای ایشان را سیراب کردانید
و ایشان طفل شیرخواره او را آب ندادند بلکه بعوض آب پیکان تیر در حلقش زدند ایشان
بدون آنکه آب از او طلب نمایند ایشان را سیراب کردند و او هر چند ناله و استغاثه کرد و بجهت
گفت اِسقُونی شَربَةً مِنَ الماءِ فَقَد تَفَتَّتَت کَبِدی مِنَ الظَّمَاءِ و اخویک شربت
آب بمن برسانید که جگرم از تشنگی کباب شد ایشان بجز تیر و سنان و ناسزا و دشنام جوابی
ندادند امام حسین ع در بیابان بی آب و آبادی ایشان را آب داد و در منزلیکه آب بریده است
از برای آنکه در روز گرم انگره خونخوار تشنه مانند و ایشان در منزل کنار نهر فرات شربت آبی
با لب خشک ندادند وَمِنَ العَجائِبِ اَنَّ عَذبَ فُراتِها: تَجری مُسَلسَلَةً وَلَن یَتَقَلَّدا:
وَلاهُم قَلبَ الشَّیطانِ بِجَوِّهِ: وَاَبُوهُ یَسقِی النّاسَ سَلسَبِیلَةً غَدا: از عجائب
روزگار اینست که آب فرات تا آن وقت [illegible] که نهرهای آن مملو و شورش گران ندارد
شربتی از آن بسبط بعرصه ندادند جگر تشنه او را کشتند و از عجائب روزگار آنکه پدرش
در قیامت ساقی کوثر و سلسبیل باشد و هر کس از دست او سیراب میشوند و فرزندش بجرعه
آب ندادند تا از دست پدرش جامهای مالامال بگیرند فَتَلُوهُ فِی البَیداءِ ظَمآنَ الحَشا:
وَالماءُ تَنهَلُهُ الذِّئابُ تَمَرُّدا: کشته او را در بیابان با لب تشنه و حال آنکه گرگان وادی
ضلالت و سگان وادی شقاوت سیراب بودند و بالجمله حر با آن حضرت بود تا وقت ظهر داخل شد
حضرت فرمودند بحجاج بن مسروق که اذان بگوید چون اذان گفت حضرت بیرون آمدند با ازار
و نعلین و روی خود را با آن قوم کرده فرمودند ایها الناس بسوی شما نیامدم مگر آنکه نامها و قاصدهای شما

و سنوابها در شما نرسیده که ما را امامی نیست و چنان یافتم که شما طالب هدایت هستید پس بسوی شما
آمدم حال اگر بر مواثیق خود هستید عهدی با من ببندید که تا من از شما مطمئن گردم و اگر ناخوش دارید آمدن
من بسوی شما را برمی‌گردم بسوی مکانی که از آن آمدم ایشان همه ساکت شدند حضرت فرمود تا اقامه گفتند
و بحر فرمود خواهی با اصحاب نماز کنی گفت نه با تو نماز می‌کنیم پس در عقب آنحضرت صف کشیدند نماز ظهر را
کردند و حر بمکان خود برگشت خیمه بجهة او زده بودند داخل خیمه شده با پانصد نفر از اصحاب خود و باقی
عنان اسبها را گرفته در سایه اسبها نشستند و حضرت نیز بخیمه تشریف بردند و چون وقت عصر شد
امر فرمود که مهیای رفتن بشوید و منادی عصر ندا کرد و نماز عصر را نیز گذاردند بعد از سلام روی مبارک را بآن
لشکر کرده فرمودند ای قوم ما اهل بیت پیغمبریم و اولی بولایت شما ازین گروه که دعوی ریاست بر شما بنا حق
ایشان نیست می‌کنند و بجور و عدوان سلوک می‌کنند و اگر راضی نمی‌شوید و کاره‌اید آمدن ما را و رای شما
برگشته از آنچه نامه‌ها نوشته بودید برمی‌گردم حر گفت بخدا قسم که نمیدانم این نامه‌ها که ذکر میفرمائید چیست
و خبری از آنها ندارم پس حضرت با عقبة بن سمعان گفت که أخرج الخرجین الذین فیهما
کتبهم بیاور خرجین پر از آن نامه‌ها چون آوردند مملو از نامه بود در پیش روی او ریخت حر گفت
ما از اینها خبر نداریم من مأمورم دست از تو بر ندارم تا ترا به نزد عبیدالله زیاد برم حضرت باصحاب خود
فرمود که بار کنید چون بار کردند فرمود برگردید خواستند که برگردند حر مانع شد حضرت فرمود
ثکلتك امك ما ترید بادرت بمنازعت تو نشسته از ما چه میخواهی گفت اگر غیر از تو از عرب نام
مادرم میبرد البته جوابش میدادم ولیکن والله ما لی الی ذکر امك الا باحسن ما اقدر علیه
ولکن در حق مادر تو بغیر تکریم و تعظیم چیزی نمی‌توانم گفت باز حر چون کلام فیمابین بسیار گذشت
حر گفت من مأمور بقتل تو نیستم ولیکن مأمورم که ترا رها نکنم تا ترا بکوفه ببرم اگر نمیخواهی پیش من راهی
بگیر که نه بکوفه رود و نه بمدینه تا به ابن زیاد بنویسم شاید که خدا مرا خلاص کند از اینکه مبتلا شوم
باینکه چیزی از من نسبت بشما برسد لهذا آنحضرت پیش روی لشکریان هادی طریق و قافله سالار کاروان
رنج و عنا فرمودند که از راه قادسیه که بکوفه میرفت کج کرده میل بطرف چپ راه کردند
و حر نیز با آنحضرت می‌آمد و از راه خیرخواهی بخدمت آنحضرت و الاحمقت عرض میکرد که یا حسین
انی اذکرك الله فی نفسك فانی اشهد لئن قاتلت لتقتلن یا امام حسین [illegible]

التماس میکنم از تو یاد آوری میکنم ترا که ترک مقاتله کنی که اگر مقاتله کنی البته کشته شوی حضرت فرمودند
أفبالموت تخوفنی آیا بمرگ میترسانی مرا اگر از شما بهمین میگذرد که مرا بکشید مگر نشنیده‌ای شخصی
از قبیله اوس میخواست یاری رسول خدا نماید پسر عمش او را میترسانید که بکجا میروی کشته خواهی شد
او در جواب این شعرها خواند نظم سأمضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا و جاهد
مسلما وواسی الرجال الصالحین بنفسه وفارق مثبورا و باعد مجرما یعنی عزم کرده‌ام
و بر عزم خود باقیم و مردن ننگ و عاری نیست بر مرد هرگاه نیت او حق باشد و جهاد کند در حالتی که
تسلیم امر الهی کرده باشد و مواسات نماید با مردان صالح فان عشت لم اندم و ان
مت لم ألم کفی بك ذلا ان تعیش و ترغما پس اگر زنده شوم پشیمان نیستم و اگر کشته
شوم کسی ملامتم نمیکند و مذلتی بدتر ازین نیست که آدم زنده که کشند و دماغش بخاک مالیده بود
و بعضی از علما قبل ازین این شعر را نیز ذکر کرده‌اند أقدم نفسی لا ارید بقاءها لتلقی خمیسا
فی الوغی و عرمرما نفس خود را پیش میفرستم و دست از زندگی خود میشویم نمیخواهم زندگانی
خود را تا هر روز در لشکرهای گران مبتلا باشد حضرت یکی از اصحاب خود را که راه را از بیراهه
بلد بود پیش انداخته و خود و اصحاب خود در عقب او میرفتند و حر از ایشان کناره کرده در پی ایشان
رفتند تا بقصر بنی مقاتل رسیدند و در آنجا نزول اجلال فرمودند دیدند که خیمه در آنجا زده‌اند فرمود از
کیست گفتند عبیدالله بن حر جعفی فرمود او را بخوانید چون رسول آنحضرت بنزد او آمد آن بی سعادت
گفت بخدا که از کوفه بیرون نیامدم مگر آنکه ناخوش داشتم که حسین داخل کوفه شود و من در کوفه باشم
بخدا قسم نمیخواهم که او مرا ببیند و نه من او را چون رسول برگشت آنجناب بجهة اتمام حجت خود بخیمه
او تشریف بردند و سلام کرده نشستند پس او را بیاری خود خواندند او کلام اول را اعاده نموده گفت
دست از من بردار فرمودند اگر یاری ما نمیکنی از خدا بترس از اینکه با کسانی باشی که با ما جنگ میکنند
فوالله لا یسمع واعیتنا احد ثم لم ینصرنا الا هلك بخدا قسم که نیست کسی که ناله مظلومی
ما را بشنود و یاری نکند مگر اینکه هلاک میشود گفت اما این هرگز نخواهد بود پس حضرت برخاسته
بمنزل خود تشریف بردند و در آخر شب امر کرد تا آب برداشتند و از آن منزل کوچ کردند
و تا صبح راه رفتند چون صبح شد فرود آمدند و نماز کرده سوار شدند و بچپ راه میرفتند که از [illegible]

دلشکر او جدا شوند ایشان دست برنداشته و هرگاه می‌آمدند ایشان را از کنار کوفه بیرون داده
امتناع می‌فرمودند پس راه رفتند تا به نینوا رسیدند ناگاه سواره را دیدند از کوفه می‌آید همه
ایستادند تا ببینند او چه خبر دارد چون پیش آمد بر حر و اصحابش سلام کرد و بآن حضرت
سلام نکرد نامه بحر داد که پسر زیاد باو نوشته بود أما بعد فجعجع بالحسین حین یبلغک
کتابی هذا و یقدم علیک رسولی و لا تنزله إلا بالعراء علی غیر ماء چه هر جا نامه
من بتو رسد حبس کن حسین را و نگذار او را فرود آید مگر در بیابان بی آب و علف و امر کرده‌ام
رسول خود را که همراه تو باشد تا جواب نامه مرا بیاورد که انفاذ امر من نمودی پس حر مضمون
نامه را باصحاب آن جناب رسانید و نامه را بر ایشان خواند پس حر خواست ایشان را در بیابان
فرود آورد حضرت فرمود بگذار یا در نینوا و یا در غاضریه یا شفیه که مزرع زار چند بودند دران
جا فرود آییم حر گفت بخدا قسم که نمی‌توانم زیرا که این مرد را که فرستاده جاسوس او است
و خبر خواهد برد از خود و عیال می‌ترسم زهیر بن قین عرض کرد یابن رسول الله بخدا قسم که امر هم
می‌آید از این شدیدتر خواهد شد بگذار تا با ایشان جنگ بکنیم و این آسانتر است از مقاتله لشکرهای
عظیم که بعد از این بر سر ما خواهند آمد حضرت فرمود که من ابتدا بقتال نخواهم کرد و صاحب مصاف
گویند که آن حضرت جمع کردند اهل بیت خود را و فرزندان و برادران خود را و نظر بر ایشان
کردند و ساعتی گریستند و گفتند اللهم إنا عترة نبیک محمد و قد أخرجنا و
طردنا و أزعجنا عن حرم جدنا و تعدت علینا بنو أمیة خداوندا
ما عترت پیغمبر توایم و بنی امیه بر ما ظلم کردند و ما را راندند و از حرم محترم جد خود برکندند
خداوندا حق ما را بستان و ما را یاری ده بر ستمکاران پس فرمودند که این زمین
زمین کربلا است گفتند بلی بر روایتی چون اسم کربلا شنیدند چشمهای مبارکش پر از
اشک شد و گریست و گفت اللهم إنی أعوذ بک من الکرب والبلاء
پس فرمودند اینجا موضع کرب و بلاء ههنا مناخ رکابنا و محط رحالنا
و مقتل رجالنا و مسفک دمائنا اینجاست محل اندوه و بلا است اینجا است محط
خوابیدن شترهای ما و اینجاست محط کشتن بارهای ما و اینجا است محل کشته شدن مردان ما

مردان ما و محل ریختن خونهای ما فیها یراق دمی فیها تربة حرمی حشرت علیهم ثوب الذل
سربال این زمینی است که در آن خون بسیار ریزند و مردم او لیکن اسیری نمایند فیها تقتل الأطفال
و تذبح أطفالی و تستعبد الأحرار انزال این است که در آن مردان شجاعان ما را
می‌کشند و اطفال ما را ذبح می‌کنند و اهل بیت ما را که آزادگانند به بندگی و کنیزی می‌گیرند :
حطوا الرحال بها یا قوم وانفرجوا : عنی فما لی عنها قط ترحال : بارها را فرود آورید و
خیمه‌ها را برپا کنید و هر کدام که خواهید بر گردید که این منزل آخر منزل من و دار اقامه من است که از این
منزل کوچ نخواهم کرد و جای در این دیار بلا و محنت رنج و عنا خواهم شد پس بارها را فرود آوردند
و امر فرمود که سرادق عزت و جلالت و خیام عصمت و طهارت را برپا کردند آن صحرا بیابان را
رشک جنان نموده بخیم خیام جلال فرمودند نظم هی خیمة جبرئیل یخدم أهلها : والروح
والأملاک خدمه قنبر : آن خیمه خیمه بود که جبرئیل و روح و سایر ملائکه مقربین شان غلامان
خادم و پاسبان آن بودند هی خیمة خضعت لها خیم الملوک کتبع و قیصر : خیمه بود
که خیام سلاطین با اقتدار بلکه سلاطین با جاه و جلال در نظر آن خاک رو خاضع بودند هی خیمة
أبواب بطاف فتحها : بصریر أصاحت بک المستر : خیمه که در وقت گشودن ابواب آن
و بهم نمودن اساس آن آوازی از آن بر می‌آید مثل آواز گریه که بر صاحب خود بگریست هی
خیمة لو کان أحمد حاضرا : لبکی له مثل السحاب الممطر : خیمه که اگر در آن زمان پیغمبر
بود و در آن نظر بکردی مثل ابر بهار اشک از دیده ببارید هی خیمة بکی وقوع عمادها :
جزعا : عمود الدین فاتح خیبر : خیمه که شکستن عمودان و عمود دین آن را اشک
دیده‌های عمود دین امیر المؤمنین را اشکبار نمود پس حضرت پای شریف را از رکاب خالی کرده از اسب
فرود آمدند بعضی از ثقات ذکر کرده‌اند که ام کلثوم عرض کرد ای برادر این بادیه بسیار هولناک
است از آن خوفی عظیم بر دلم جا کرده حضرت فرمود که بدان خواهر که من در وقت عزیمت صفین
با پدرم وارد این زمین شدم پدرم فرود آمده سر در کنار برادرم گذارده ساعتی در خواب رفت
و من در بالین نشسته بودم ناگاه شورش در خواب بیدار شده و زار زار گریست برادرم سبب
از او پرسید فرمود در خواب دیدم که این صحرا دریایی بود پر از خون و حسین من در میان

آن دریا افتاده بود و دست و پا میزد و کسی بفریاد او نمیرسید پس رو بمن کرد و فرمود یا ابا عبد الله
کیف تکون اذا وقعت هذه الواقعة در چنین چگونه خواهی بود هرگاه ترا در این زمین چنین
واقعه رو دهد گفتم صبر میکنم و بغیر از صبر چاره ندارم الا لعنة الله علی الظالمین

مجلس سیم در بیان نامه نوشتن حر بابن زیاد و فرستادن عمر بن سعد را با چهار هزار نامرد بکربلا

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد
واهل بیته الطیبین الطاهرین اما بعد فقد قال الله تبارک وتعالی فی
کتابه المنزل علی نبیه المرسل من کان یرید العاجلة عجلنا له ما نشاء لمن
نرید ثم جعلنا الی سعیهم مشکورا ظاهرا معنی آیه شریفه این باشد که کسی که خواهش نماید دنیا را
و از اختیار کند بر آخرت آنچه را خواهیم از برای هر که خواهیم عطا میکنیم و در آخرت از برای او قرار میدهیم
جهنم را که در آنجا خواهد گرفت در حالی که مذموم و ممنوع است از رحمت الهی و کسی که اختیار آخرت نماید و با
ایمان سعی کند بجهة آن سعی ایشان ضایع نخواهد شد بلکه جزا داده میشود بقدر سعی خودشان از این آیه شریفه
و غیر آن معلوم میشود که کسی که اختیار دنیا کرد او را نصیبی در آخرت نیست بجز غضب الهی و عذاب غیر
متناهی و وجه اش ظاهر است زیرا که کسی او را مراد و مطلب خود گرفت او را فکری بجز فکر آن و ذکری بغیر از
ذکر آن نمی باشد و در این حال آخرت و اسباب آخرت را وسیله تحصیل دنیای خود قرار میدهد و از حضرت
رسول صلعم روایت شده است که فرمودند که فی طلب الدنیا اضرار بالآخرة وفی طلب الآخرة
اضرار بالدنیا طلب دنیا ضرر است بآخرت و طلب آخرت همچنانکه ضرر بدنیا است و در نشر و ثنا لکن
و از امیر المؤمنین عم روایت شده است که فرمودند الدنیا والآخرة عدوان متفاوتان
وسبیلان مختلفان فمن احب الدنیا وتولاها ابغض الآخرة وعاداها دنیا و آخرت
دشمن یک دیگر اند و دو راه مختلفند که از هر کدام بروی از دیگری دور افتی وهما بمنزلة المشرق والمغرب
وهما بعد ضرتان شد ایشان مثل شرق و غرب است که قرب بیکی بعد و دیگری را لازم دارد و مثل دو
زنند که در حباله یک زوج باشند که هر کدام را که راضی کنی دیگری را ناخوش کرده آری گول زده است
اهل دنیا را که نعمتهای عاجله اش و لذتهای زایله اش و زخارف باطله اش چون چشمهای باطنی کور
و گوشهای واقعی کر کرده و بغیر از آواز بسط دنیا و اهل آن چیزی نمیشنوند و بجز سرخی

سرخی و زردی دنیا چیزی نمی بینند و بجز از حلاوت دنیا لذتی نمیبرند بآن مغرور گردیده و لیکن ندانسته که
هنوز کامی از آن شیرین نکرده که هزار نیش زهرآلود در عقب آن رسیده و هنوز حلقومی نیالوده که هزار
تیر زهرآلود بر جگر اش فرود آمده بلکه راحتش مشوب با هزار محنت و عزتش مخلوط با هزار ذلت
این است که حضرت امیر المؤمنین فرمودند انما انتم فی هذه الدنیا غرض تنتضل فیه
المنایا مع کل جرعة شرق وفی کل اکلة غصص لا تنالون منها نعمة
الا بفراق اخری ولا یعمر معمر منکم من عمره الا بهدم آخر من اجله
شما در این دنیا نشانه تیر و بلاهای دنیا هستید بدرستی که با هر جرعه شربتی از آن شکستگی در گلو و با هر لقمه
گلوگرفتگی میباشد نعمتی نمیباشد که بعد از رفتن دیگر که راحت دهد با غصه فراق اول مخلوط و زمانی را
ادراک نمیکنید مگر آنکه زمانی از عمر اش از دستش رفته که خوشی این روز با الم فراق ایام گذشته
مربوط است اینها همه سهل است که چشم نگشوده باید رفت و هنوز که بساط آسایش نچیده که باید برچید
و هنوز یک خواب راحت نکرده که باید کوچ کرد و هنوز با تمام نرسانیده که باید خراب کرد نعیم الدنیا
تغر وتغیر وتمر دنیا ابتدا آرایش گل میزند و فریب میدهد چون فریب داد و ضرر رسانید دست
از آخرت کوتاه میکند پس میکند و دور میرود آری خیمه ایست بی عماد و سرای است بی اوتاد و بوستانی
بی نبات با درخت سرگردانی خاک است ظلمانی آتش است بیقرار سرابیست ناپایدار فالویل
کل الویل لمن باع نعیما دائم البقاء بکسرة تفنی وخرقة تبلی وای بر آنکه نعیم ابدی را فروشد
بپاره نانی که عنقریب فانی میشود و بپارچه کهنه ناقابلی که عنقریب مندرس گردد و اینها همه سهل است
اگر دنیا نیز بود از اختیار اش و روزی از روی میکرد و ساعتی کام شیرین میشد نه چنین که روزگار است بیقرار
عجلنا لمن نشاء و نرید که یعنی دنیا را خواسته بدر که خواستیم آنچه خواستیم میدهیم نه آنکه
هر که رو باین کرد آن نیز رو باو کند و در بعضی از احادیث قدسیه وارد شده است که یا ابن
آدم ان رضیت بما قسمت لک رحت قلبک وانت محمود عندی وان لم ترض بما
قسمت لک سلطت علیک حب الدنیا حتی ترکض فیها رکض الوحش فی البریة ثم
لا ینالک منها الا ما قدرت وانت مذموم عندی ای پسر آدم اگر راضی شدی بآنچه قسمت
کرده ام بجهة تو در راحت خواهی بود و در نزد من پسندیده خواهی و اگر نه بر تو مسلط میکنم محبت دنیا را

تا در عقب آن بدوی شل و بدن حیوان وحشی در صحرا و باز به او نخواهد رسید که آنچه مقدر شده است و با این
حال ناپسند و مذموم نمی باشی در نوشته از امیر المؤمنین ع روایت شده است که إنّ أخسر الناس
صفقةً و أخيبهم سعياً رجلٌ أخلق بدنه في طلب آماله و لم تساعده المقادير
على إرادته فخرج من الدنيا بحسرته و قدم على الآخرة بتبعته یعنی زیانکار
ترین خلق در قیامت کسی است که بدن خود را کهنه نماید در پی آرزوهای خود و مساعدت ننماید با او تقدیرات
الهی پس با دل پر حسرت از دنیا برود با بارهای معصیت وارد آخرت گردد که بسیاری از اشخاص که شب و
روز در پی تحصیل جاه و جلال و مال و منال می دوند و کام خود را از آمال خود شیرین نکرده‌اند و بسیار از اشخاص
که دین خود را به دنیا فروختند و از ثمار آمال روزگار بر نچیدند حکایات و قصص در این باب
بسیار است لیکن واضح‌تر از همه حکایت اشخاصی است که بجهت ریاست و بزرگی دنیا بجهت طمع درهم
و دینار دنیا را بر آخرت اختیار کردند و بجهت بیداد اراده و جگر گوشه احمد مختار بیرون رفتند
که بحمد الله هیچ یک بمراد خود نرسیدند در همین نیز به جزای خود رسیدند به پست ترین درکات نار ورود
کردند و بشدیدترین عذابها مبتلا شدند شیخ صدوق در عیون به سند معتبر روایت کرده از حضرت امام
رضا علیه السلام که آن حضرت از اجداد خود از رسول خدا ص روایت کرده‌اند که فرمود کشنده امام حسین ع
در تابوتی است از آتش که نصف عذاب جمیع اهل دنیا را با او می‌کشند و دستها و پاهایش را به زنجیرهای آتش
در آورده‌اند و او را سرنگون بجهنم در آورند و فرو برند تا قعر جهنم و له ريحٌ يتعوّذ أهل النار إلى
ربّهم من شدّة نتنه و او را بوی گندی می‌باشد که اهل آتش پناه بخدا برند از شدت عفونت
آن و هو فيها ذائق العذاب الأليم مع جميع من شايع على قتله و او با جمیع کسانی که یاری او کرده‌اند
در قتل آن حضرت مخلد خواهند بود و دردناکترین عذابها با ایشان خواهد رسید هر چند پوستهای ایشان بسوزد
پوستهای نو بر ایشان بروید تا بچشند عذاب را و ساعتی عذاب ایشان سست نمی‌شود و ابن بابویه روایت
کرده از رسول خدا ص که بعد از فوت هرون موسی عرض کرد یا رب إنّ أخي هرون مات فاغفر
له خداوندا برادرم هرون از دنیا رفت او را بیامرز وحی آمد بسوی او که یا موسی إن سألتني
في الأولين و الآخرين لأجبتك ما خلا قاتل حسين بن علي فإني أنتقم له من
قاتله ای موسی اگر شفاعت کنی اولین و آخرین را شفاعت تو رد نمی‌شود بغیر از قاتل حسین بن علی

بن علی که البته انتقام خواهم کشید از او و ایضا شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال روایت کرده است
که حضرت رسول خدا ص فرمودند إنّ في النار منزلةً لم يكن يستحقها أحد من الناس إلا بقتل
حسين بن علي و يحيى بن زكريا در جهنم منزلی است که هیچ صاحب مستحق آن نمی‌شود مگر کشنده امام حسین ع
و یحیی بن ذکریا و در حدیث دیگر فرمودند يجيء عليهم أشرار أمتي لو أن أحدهم شفع
له من في السماوات و الأرضين ما شفعوا فيه اشرار امت من بر ایشان خروج می‌کنند و اگر جمیع
اهل آسمانها و زمینها خواهند یکی از ایشان شفاعت نمایند شفاعت ایشان قبول نخواهد گردید
و ایشان مخلد در آتش خواهند شد و در تفسیر امام حسن عسکری ع مذکور است که چون این آیه نازل شد
و إذ أخذنا ميثاقكم لا تسفكون دماءكم و لا تخرجون أنفسكم من دياركم ثم
أقررتم و أنتم تشهدون که در مذمت جماعت یهود است که شکستند عهد الهی را و تکذیب
کردند پیغمبران را و کشتند اولیاء او را حضرت پیغمبر ص فرمود أفلا أنبئكم بمن يضاهيهم من يهود
هذه الأمة آیا شما را خبر دهم از جماعت یهود این امت که شبیه آن گروه یهود می‌باشند
عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند قوم من أمتي ينتحلون أنهم من أهل ملتي
يقتلون أفاضل ذريتي و أطايب أرومتي و يبدلون شريعتي و سنتي و
يقتلون ولدي الحسن و الحسين كما قتل أسلاف اليهود زكريا و يحيى
و ایشان جماعتی از امت من اند که دین مرا بر خود می‌بندند و می‌کشند بزرگان ذریه مرا
و پاکیزگان عترت مرا و تبدیل می‌کنند شریعت مرا و می‌کشند دو فرزند من حسن و حسین را چنانکه
اسلاف یهود کشتند ذکریا و یحیی را بدانید که این گروه را خدا لعنت کرد و پیش از قیامت بر انگیخته
می‌شود بر بقیه ذریه ایشان مهدی ما از اهل بیت من که ایشان را بسوزاند بآتش شمشیر دوستان
خود لعن کنند خدا کشندگان حسین را و دوستان و یاوران ایشان را و کسی که لعنت نکند
ایشان را بدون خوف و تقیه الا و صلى الله على الباكين على الحسين رحمةً و شفقةً
آگاه باشید که ملائکه صلوات میفرستند بر کسی که میگرید بر حسین از روی رحم و مهربانی و لعنت
می‌کنند دشمنان او را و سینه ایشان پر از خشم بر ایشان آگاه باشید که کسی که از ضعیفه
لعنت حسین ع شریک در قتل او می‌باشند و قاتلان او و یاوران ایشان و پیروان ایشان از دین

عذابی مهیا شده و هر شب که خدا امر فرماید که ملائکه مقربین ضبط نمایند اشکهائی که در مصیبت او ریخته شود
و ببرند بسوی خزینهای جنان و بیامیزند با آب حیوان چون چنین کنند پس زیاد میشود گوارائی آن
و ببرند بسوی هاویه و ممزوج می کنند بحمیم و غسلین و چرکهای جهنم جهت عذاب آن مهیا شده پس زیاد میشود
بر دشمنان آل محمد حرارت و عذاب آن هزار برابر بلکه کار نکردند و اندک مصیبتی را مرتکب شده
دل اهل زمین و آسمان را خراشیدند و چشم اهل عالم را گریان نمودند و پیغمبر خدا را مصیبت زده نمودند دل
علی المرتضی را بدرد آوردند پس از آنکه این خبر شنیدم ارکب شدند و دلها را کباب کردند ابن قولویه
بسند خود از حضرت باقر علیه السلام روایت میکند که هرگاه امام حسین عم نزد حضرت رسول صلعم می آمد او را
بجانب خود میکشید و با امیر المؤمنین صلعم میفرمود او را نگاه دار پس خود را بر روی او می انداخت و گلوی او میبوسید
و اشک از دیده میریخت او میگفت یا ابت لم تبکی ای پدر چرا گریه میکنی آن حضرت فرمود اقبل
موضع السیوف منک و ابکی ای جان پدر محل شمشیر دشمنان را میبوسم و میگریم عرض کرد یا ابت
و اقتل ای پدر آخر مرا میکشند فرمود آری والله و ابوک و اخوک و انت بلی بخدا پدر و برادرت
و تو همه کشته خواهید شد عرض نمود یا ابت فمصارعنا شتی قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود فرمود با عرض کرد
که زیارت خواهند نمود قبرهای ما را فرمود لا یزورنی و یزور اباک و اخاک و انت الا الصدیقون
مرا و پدر و برادرت را زیارت نمیکنند مگر صدیقان از امت من شیخ ابوجعفر بن نما روایت کرده
از ابن عباس که گفت چون مرض پیغمبر خدا شدت یافت و نزدیک شد وفات آنحضرت کائنات
در حالیکه نزدیک بود روح مقدسش از بدن منورش جدا گردد امام حسین را بسینه خود چسبانیده و عرق
جبین مبارکش بر روی او میریخت و میفرمود مالی و یزید لا بارک الله فیه اللهم العن یزید
مرا چه کار با یزید مبارک مباد بر او کشنده فرزندم خدا لعنت بر یزید باد پس زمانی طویل غش
کرد و چون بهوش آمد نور دیده خود را بوسید و اشک از دیده میبارید و میگفت اما ان
لی و لقاتلک مقاما بین یدی الله مرا با قاتل تو مقامیست در نزد خدا که با او مخاصمه میکنم
و در بعضی کتب معتبره روایت شده از ابن عباس که گفت داخل شدم برسول خدا امام حسن را
بر دوش چپ داشت و حسین را بر زانو و ایشان را میبوسید و میگفت خدا دوست دار کسیرا که ایشان را
دوست دارد و دشمن دار کسیرا که ایشان را دشمن دارد پس فرمود یا ابن عباس کانی اراه وقد

و قد خضبت شیبته من دمه یدعوا فلا یجاب و یستغیث فلا ینصر گویا می بینم او را
که ریش او را بخون خضاب کرده اند و هر چند میخواند کسی او را جواب نمیدهد و طلب یاری
میکند کسی یاریش نمیکند این را فرمود اشرار امتم از شفاعت من محروم باشند نظم
الله اکبر یا له من حادث : اضحی له المجد الرفیع مهدما : چه بزرگ و عظیم است آن مصیبتی
که بجهت آن اساس رفعت و بزرگی منهدم گردید : الله اکبر یا له من حادث : امسی له الافق
المنور مظلما : ای داد از مصیبتی که بجهت آن آفتاب علم و هدایت منکسف گردید و اطراف عالم ظلمانی
گرد : الله اکبر یا له من حادث : ابکی المشاعر و المقام و زمزما : آه از مصیبتی که مشاعر علوم
و مقامات بندگی و ارشاد دین گریستند : یا راکبا نحو المدینة قف بها : عند الرسول معزیا
متظلما : ای سواره که بمدینه روانه چون بمدینه رسیدی رو بحرم رسول تعزیه ده و بگو : و قل السلام علیک
یا خیر الوری : نسبا و اکرمهم و اشرف منتهی : اوصیت بالثقلین امتک التی :
لم تألها نصحا لها و تکرما : و بعد از سلام بگو که ای بهترین خلق از جهت حسب و نسب و شرف و صیت
و سفارش امت خود را در باب اهل بیت و فرزندان خود : ها قد اضاعت یا رسول الله ما
: ائتمنت به فیها و عهدا مبرما : یا رسول الله اینک امت ضایع کردند وصیت ترا و شکستند
عهد را : هذا الحسین بکربلاء عهدی به : شفتاه یبستان من حر الظما : اینک حسین ترا
در کربلا یافتم که لبهای مبارکش از تشنگی خشک شده بود : و الخیل ترکض فی الطراد بجسمه :
حتی قوت منه القوی و الاعظما : آه اینک حسین تست که اسبهای مخالف اعضای شریفش
و بدن لطیف و استخوانهای او را در هم شکسته : و بناتک الخفرات فی ایدی العدی :
خلفتهن منکشفات کالاماء : یا رسول الله دختران ترا لشکریان برهنه کرده و در دست
ظالمان دستگیر دیدم : ابرزن من بعد الستور حواسرا : سلب العدی منها الردی
و القناعا : و ایشان را از پرده های عصمت بیرون کردند و روبند و چادر از ایشان گرفتند و ایشان
برهنه گذاشتند : اخذت سبی حرقت خبا شتمة ابا ما کان اهلا ان تسب
و تشتما : یا رسول الله خیمهای ایشان را سوختند و ایشان را باسیری گرفتند و ناسزا بپدر ایشان
گفتند آه آه و حال آنکه پدر ایشان را بجهت تعظیم و تکریم سزاوار بود و سزاوار شیعیان تامل کنید در این

و تدبیر نماید که این اشقیا چگونه دنیا را بر آخرت اختیار کردند و بجهت محبت این دنیای دنیه غضب الهی را
بر خود لازم نمودند از ابن مسعود روایت است که روزی در مسجد پیغمبر در خدمت آن حضرت نشسته بودیم که
جمعی از قریش داخل شدند و با ایشان بود عمر بن سعد چون نظر رسول خدا بر ایشان افتاد و آن ملعون را دید
رنگ مبارکش متغیر شد عرض کردیم یا رسول الله شما را چه روداد فرمود ما اهل بیت خدا آ
خرت را بجهت ما اختیار فرموده اِنّی ذَکَرْتُ ما یَلْقی اَهْلُ بَیْتی مِنْ اُمَّتی مِنْ قَتْلٍ وَ ضَرْبٍ
وَ شَتْمٍ وَ تَطْرِیدٍ وَ تَشْرِیدٍ یاد کردم آنچه را با اهل بیت من برسد از امت من از کشتن و زدن
و ناسزا گفتن و راندن و متفرق نمودن هر یک را و رضوی شود که اهل بیت مرا از دیار خود کنند
و ایشان را متفرق می‌سازند و می‌کشند وَ اِنَّ اَوَّلَ رَأْسٍ یُحْمَلُ عَلی رَأْسِ رُمْحٍ فِی الْاِسْلامِ
رَأْسُ وَلَدِیَ الْحُسَیْنِ بدرستیکه اول سری که در اسلام بر سر نیزه زنند سر فرزند من حسین خواهد
بود خبر داده است مرا باین خبر جبرئیل از خداوند جلیل و در آنوقت امام حسین ع نیز حاضر بود چون این را
شنید عرض کرد یا جَدّاه مَنْ یَقْتُلُنی مِنْ اُمَّتِکَ ای جد که مرا خواهد کشت فرمود یَقْتُلُکَ اَشَرُّ
النّاسِ وَ اَشارَ اِلی عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بدترین خلق ترا میکشد و اشاره نمود بعمر بن سعد و منقول
است این بود هرگاه اصحاب پیغمبر او را میدیدند که بمسجد می‌آید میگفتند هذا قاتل الحسین
این است کشنده حسین آن ملعون بخدمت حضرت سید الشهدا عرض کرد که یا ابا عبدالله جماعتی از سفهای
قوم گمان میکنند که من ترا خواهم کشت حضرت فرمود وَ اللّهِ اِنَّهُمْ لَیْسُوا سُفَهاءَ ایشان
سفیه نیستند بلکه علما و حکمااند اَما اِنَّهُ سَتَقَرُّ عَیْنی اَلّا تَأْکُلَ مِنْ بُرِّ الْعِراقِ
مِنْ بَعْدِ قَتْلی اِلّا قَلیلاً ثُمَّ تُقْتَلُ عاجِلاً بدانکه دیده من روشن است بآنکه گندم عراق را
نخوری بعد از من مگر قلیلی و زود کشته خواهی شد و در روایت شیخ مفید گندم عراق نباشد
و در کشف الغمه و ارشاد از شیخ مفید روایت کرده از عبدالله بن شریک عامری که میگفت شنیدم
از اصحاب امیر المؤمنین ع که هرگاه عمر بن سعد از در مسجد داخل میشد میگفتند هذا قاتل
الحسین ع و این مدت طویل پیش از کشتن آن حضرت بود و شیخ ابن بابویه روایت کرده
از اصبغ بن نباته که گفت روزی امیر المؤمنین ع خطبه خواند و فرمود سَلُونی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونی
سوال کنید از من هر چه میخواهید پیش از آنکه من از میان شما بروم بخدا قسم که نمی‌پرسید از من

از من از خبرهای گذشته و آینده مگر آنکه شما را خبر دهم پس سعد بن ابی وقاص برخواست و گفت
یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ اَخْبِرْنی کَمْ فی رَأْسی وَ لِحْیَتی مِنْ شَعْرٍ خبر ده مرا که چند مو در سر من و ریش
من است حضرت فرمود بخدا قسم که خبر داد خلیل من رسول الله که تو این سوال از من خواهی کرد و موئی
که در سر و ریش تو است نیست مگر آنکه شیطانی در آن نشسته وَ اِنَّ فی بَیْتِکَ لَسَخْلاً یَقْتُلُ
الْحُسَیْنَ اِبْنی و در خانه تو بچه ملعونست که فرزند من حسین را خواهد کشت و در آنوقت عمر طفل
بود که در برابر آن ملعون راه میرفت و تازه براه افتاده بود و شیخ مفید و طبرسی نقل کرده اند
که حضرت امیر خطبه میخواند و فرمود سَلُونی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونی بخدا قسم نمی‌پرسید از من از گروهی
که گمراه کنند گروهی را یا هدایت کنند تا روز قیامت مگر آنچه شما را خبر دهم و شرح ایشان را
بگویم پس مردی برخواست و گفت مرا خبر ده که چند مو در سر و ریش من است فرمود خبر داد
حبیب من رسول خدا مرا بآنچه تو سوال کردی و خبر داد که بر هر موی از سرت ملکی است که ترا
لعنت میکنند و بر هر موی از ریش تو شیطانی است که ترا اغوا میکند و در خانه تو فرزندی است
از تو که فرزند دختر رسول خدا را میکشد و آیه و نشانه راستی این مصداق آنست که واقع خواهد شد
و صدق خواهد گردید و آنچه را سوال کردی اگر دشوار نبود بر تو برهان آن ترا خبر میدادم
لیکن دلیل آن همانست که گفتم از لعنت فرزند ملعون تو و فرزند مرا و سرور قلب من
حسین را میکشد و در آنوقت آن ملعون کودکی بود که در دست راه یافته بود و چون واقعه
سید الشهدا را شنید آن ملعون متوجه قتل آن حضرت شد شیخ فخر الدین طریحی نقل کرده
که آن کودک ملعون خولی بن یزید اصبحی بود که نیزه بر سینه مبارک آن حضرت زد که از
پشت اش بیرون آمد فَسَقَطَ الْحُسَیْنُ عَلی وَجْهِهِ وَ یَجُودُ فی دَمِهِ وَ یَشْتَکُوا اِلی رَبِّهِ
پس آن حضرت بر رو در افتاد و در خون خود غلطید و شکایت به پروردگار خود میکرد ای شیعه
اگر خواهی این ملعون را بشناسی این ملعون در روز عاشورا علمدار لشکر شقاوت اثر پسر زیاد بود
در آن معرکه جمعی از اصحاب و اقربای سید الشهدا را بدست خود کشت از آنجمله عثمان بن امیر المؤمنین
بود که بیست و یک سال از عمرش گذشته بود و در میان معرکه تیری بر جبین مبینش زد که از اسب
برگردید و ملعون دیگر سرش را جدا کرد و دیگر جعفر بن علی بود که با عباس از یک مادر بودند که

در بین قتال آن شقی تیری زد بر شقیقهٔ او و در زیر درگردید رخش پرواز نمود و اهلین ملعون بود که سر
مبارک فرزند پیغمبر و جگر گوشهٔ حیدر صفدر را از کربلا تا کوفه بر نیزه کرده و در شب از او در تنور خانه جا داده
و در بیرون کوفه در یک فرسخی آن که او را منزلی بود در اینجا و صبح بعد به برای پسر زیاد برد و بروایت
ابن طاوس و صاحب مناقب و محمد ابن ابی طالب و از بسی خبر بود که بجهة قتل سید شهدا کمر عداوت
بسته در وقتی که پسر سعد شجاعان لشکر را بجهة قتل آن مظلوم میخواند در حالی که آن مظلوم در زمین
افتاده بود و در خون خود غوطه ور بود و زبان در دهانش خشک بود و کثرت جراحات نمی کرد که اقدام
بر قتل آن بزرگوار کند بجهة تطمیع آن ملعون با پانزده نفر کمر قتل آن سرور را بسته با شمشیرهای
برهنه رو بآن مظلوم آورده شدند و هر یک براو ضربتی میزدند آن ملعون پیش رفته قدم نامردی
بمیان گذاشته که من میروم و کار او را میسازم و لیکن چون پیش رفت دستهایش بلرزه در آمد
و بر او ضعف مستولی شده شَلَّتْ يَمِينُكَ يَا شَقِيُّ وَشَلَّتِ الْيُسْرَىٰ وَأُبْعِدَتْ كَالْمَهِينِ
مِنْ عَدْوِي دستهایت شل باد و در زنجیر غضب باد ای شقی بدبخت و دور از رحمت خدا او را کش
شعر أَتَحُزُّ رَأْسَ الرَّأْسِ مِنْ رُؤَسَائِهَا صَدْرَ الصُّدُورِ وَهُوَ الرَّئِيسُ الْأَمْجَدُ
آیا میخواهی جدا نمائی سر رئیس رؤسای اهل اسلام را که نمی شناسی او را که صدر نشین بزم
صدر نشینان مجلس قرب و انیس بارگاه خاصان محفل انس است رَيْحَانَةُ الْمُخْتَارِ يَا قُرَّةَ
عَيْنِهِ إِنْسَانُ عَيْنِ الْمُرْتَضَىٰ وَالسَّيِّدِ : که میدانی که ریحانه احمد مختار و مردمک دیده حیدر
کرار است ؛ يَا رَاكِبًا يَطْوِي الْقِفَارَ مُجْمِعًا : طُولَ النَّهَارِ وَلَيْلُهُ لَا يُوقَدُ :
خُذْ مِنْ غَرِيبٍ فِي الْعِرَاقِ لِسَاكِنٍ : أَرْضِ الْحِجَازِ رِسَالَةً بِكَ تَنْفُذُ : ای قاصد
تیز رو بزودی خود را بمدینه رسان و پیغام غریب عراق را بکسانی زمین حجاز برسان
أَبْلِغْ قُرَيْشًا إِنَّ سَيِّدَهَا نُعِيَ : بِالطَّفِّ شِلْوًا جُثَّتُهُ لَا تُلْحَدُ : بگو بجماعت
قریش و بنی هاشم که بزرگ شما را در زمین کربلا بی سر رها انداخته اند و او را در قبر نسپردند
أَبْلِغْ قُرَيْشًا إِنَّهَا نُعِيَ عَطْشَانًا بِالظَّمَا يَتَوَقَّدُ : برسان بایشان که بزرگ
ایشان از زور تشنگی بالب تشنه و جگر خشکیده : أَبْلِغْ قُرَيْشًا إِنَّ سَيِّدَهَا عَلَىٰ : أ
ضَلَائِعِهِ تَطَأُ الْخُيُولُ وَتَطْرُدُ : بگو بقریش و بنی هاشم که بزرگ شما پامال ستم ستوران

ستوران و اسبان کردند و استخوانهای پهلویش خورد کردند أَبْلِغْ قُرَيْشًا إِنَّ رَحْلَ أَمِيرِهَا :
وَنِسَاءَهُ صَارَتْ مَغْنَمًا تَتَبَدَّدُ : بگو به بزرگان قریش و بنی هاشم که اساس و اسباب امیر شما را
بغنیمت بردند و زنان او را اسیری گرفتند أَبْلِغْ قُرَيْشًا إِنَّ رَأْسَ أَمِيرِهَا : تُهْدَىٰ لِقَتْلِ
الرِّسَالَةِ يَجْحَدُ : بگو بقریش و بنی هاشم که سر پادشاه شما را از برای حرامزادهٔ کافر بهدیه
بردند لِلَّهِ مَصْرَعُهُ الشَّنِيعُ وَدَرُّهُ : الْخَطْبُ الْفَظِيعُ مِثَالُهُ لَا يُوجَدُ : فَتَعْسًا
لِأُولَئِكَ الْكُفَّارِ الْأَشْرَارِ وَبُؤْسًا لِهَؤُلَاءِ الْفُجَّارِ لَقَدْ أَبْكَوْا عُيُونَ النَّبِيِّ
وَأَحْرَقُوا قَلْبَ الْوَصِيِّ الْكَرَّارِ فَوَيْلٌ لَهُمْ مَاذَا يَقُولُونَ حِينَ يُعْرَضُونَ وَمَاذَا
يُجِيبُونَ حِينَ يُسْأَلُونَ هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ
مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ نمیدانید این اشقیا چگونه داغی بر دل رسول
خدا گذاشتند و چگونه آشوبی در عالم برپا کردند کاری کردند که یهود و نصاری بر ایشان خندیدند و
لعنت کردند و ظلمی کردند که ظلمهای فرعون و نمرود را از یاد ببردند بجهت وعدهای دروغ شل
ابن زیاد با جگر گوشهای پیغمبر چه کردند و بجهة طمع دنیا با نور دیدگان حیدر کرار چها نمودند بلی
کسی را که بخت برگشت و خدا او را بخود واگذاشت و بیخ و ریشهٔ او از سرچشمهٔ شقاوت آبخورد
چنین میکند وارد شده است که روزی حضرت امیر عمر بن سعد را ملاقات کرده فرمودند
كَيْفَ تَكُونُ إِذَا أَقَمْتَ مَقَامًا تُخَيَّرُ مِنْهُ فِيهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَتَخْتَارُ النَّارَ
چگونه خواهی بود هرگاه بایستی در مقامی و مخیر شوی در میان بهشت و دوزخ پس اختیار کنی جهنم را گفت
معاذ الله که چنین باشد فرمودند سَيَكُونُ ذَٰلِكَ بِلَا شَكٍّ زود باشد که واقع شود این
بدون شک و در بعضی از کتب علما نقل شده که چون پسر زیاد خواست که کسی را سرکردهٔ لشکر
نماید بجهت حرب سید شهدا کسی قبول نکرد و عمر بن سعد را تکلیف کرد اول قبول نکرد و گفت
ایالت ری را که بتو داده ام رد نما گفت مرا مهلت ده مهلت گرفت بمنزل آمد و متردد بود
و با دوستان خود مشورت میکرد کسی صلاح او را ندید و نوکر او بود و مردی از اهل خیر که او را کامل
میگفتند و او کامل العقل بود و با پدر بخش عمر صدیق بود او را مضطرب دید گفت ترا
چه میشود گفت سرداری لشکر را بمن داده اند از برای حرب حسین بن علی اگرچه در فکرم باشم لکن کثرت

او و ایمان حبیب او نگوی مثل لقمه طعام است که از آنجوم یا شربت آب است که بنوشم و بعد از آن مملکت
ری را مالک باشم کامل گفت اف بر تو باد و بر دین تو آیا فراموش کردی و گمراه شدی آیا نمی‌دانی
تو ای حبیب که پیروی و با که جنگ می‌کنی بخدا قسم که اگر دنیا و ما فیها را بمن واده که یک قطره از خون محمد را
بکشم نخواهم و تو میخواهی فرزند پیغمبر را بکشی آیا جواب پیغمبر را فردا چه خواهی داد که نور دیده او را و میوه
دل او را کشته باشی و او در این روز امام و پیشوا است هم چنانکه جدش پیشوای خلق باشد و واجب الاطاعه
باشد و باب بهشت و دوزخ باشد پس هر چه میخواهی اختیار کن ولیکن شهادت میدهم
که اگر با او جنگ کنی یا او را شهید کنی و یا شریک و معین در کشتن او باشی زنده نخواهی بود بعد از او مگر زمانی
قلیل آن بدبخت گفت آیا مرا از مرگ میترسانی و من اگر از کشتن او فارغ شوم امیر هشتاد هزار کس خواهم شد
و ملک ری را خواهم داشت کامل گفت نقلی بجهت تو می‌کنم شاید اگر قبول کنی و گوش داری از این عهد
شنیع باز ایستی بدانکه با پدرت بشام میرفتیم من از قافله در افتادم و راه را گم کردم و در بیابان حیران
بودم که تشنگی بر من غلبه کرد و راه دیری بنظرم آمد بسوی آن میل کردم چون بدیر رسیدم در را کوبیدم
راهب بر بام آمد و گفت چه میخواهی گفتم تشنه‌ام گفت آیا تو از امت این پیغمبر نیستی که یکدیگر را می‌کشند
بجهت محبت دنیا و رغبت می‌کنند بمتاع دنیا گفتم من از امت مرحومه محمدم گفت شما بدترین امتها
استید و از شما در قیامت کم کسی است بخدا را کشته باشید و مغرق نموده باشید والی لاجد
فی کتابنا انکم تقتلون ابن بنت نبیکم و تسبون نسائه و تنهبون امواله
و خوانده‌ام من در کتابهای خود که شما فرزند زاده پیغمبر خود را می‌کشید و زنانش را اسیر می‌کنید و
اموالش را غارت می‌نمایید گفتم ای راهب با این عمل راضی کنیم گفت بلی و چون این عمل شنیع
و فعل قبیح از شما سر زند عجت السموات والارضون والبحار والجبال والبراری وا
لقفار والوحوش والاطیار باللعنة علی قاتله بناله در می‌آیند آسمانها و زمینها و دریاها
و کوهها و بیابانها و جنبندگان و مرغان و لعنت کنند کشنده او را پس قاتل او در دنیا زندگانی نکند
مگر قلیلی پس مردی برخواهد خاست که طلب خون او نماید و نگذارد کسی را که داخل در خون او شده پس راهب
گفت بگمانم در نزد قرابتی با قاتل آن بزرگوار است والله انی لو ادرکته لوقیته بنفسی
من حر السیوف بخدا قسم اگر من در آن زمان او را و بودم در خدمت آن جانان خود را نثار او

نثار وی کردم و او را از شمشیرهای دشمنان نگاه میداشتم گفتم ای راهب من پناه میبرم بخدا اگر از کشندگان
باشم که با فرزند رسول خدا جنگ کنم گفت اگر تو آن نمیکنی پس کیست که بتو نزدیک میباشد
و بدتر است از قاتل او و او راست عذاب نصف اهل آتش و عذاب او بدتر از عذاب فرعون و هامان
پس در را بر من بست و داخل دیر شد و آب بمن نداد کامل میگوید سوار شدم و ملحق گردیدم برفقای خود پدرت
سعد گفت بمن کجا رفتی کیفیت را بجهت او نقل کردم گفت راست میگوئی پس نقل کرد و گفت من نیز یک شب
در این دیر منزل کردم پس آن راهب نزد من آمد و گفت توئی کشنده فرزند پیغمبر پدرت سعد گفت
از کلام راهب ترسیدم مبادا پسرم این کار را مرتکب شود و شومی او بمن بسلا باشم پس فرار از نزد خود او را
کرد پس بپرهیز ای عمر که تو آن باشی که نصف عذاب جهنم بجهت تو باشد راوی نقل کرده که چون
خبر بگوش پسر زیاد رسید کامل را طلبید و زبان او را برید بگروزی با کمتر زنده بود و مرد رحمة الله
با عمر گویند عاقبت و نهایت شقاوت داشته باشد دنیا و آخرت را بر خود ضایع کرد اما
اما آخرت معلوم است پس در بعضی از کتب علما مذکور است که چون بمران و سرهای اهل بیت را
بنزد پسر زیاد بردند عمر سعد لعین نیز رفته و از خود راضی بود که خدمت نمایانی کرده و بطمع اینکه
البته چیزی خواهد رسید ابن زیاد گفت فرمان و عهد نامه را که نوشتم بجهت تو در حکومت ملک ری
و کشتن امام حسین بتو دادم بیاور گفت آن را گم کرده‌ام گفت لابد باید بیاوری در همین روز زود
الله جایزه از برای تو نیست زیرا که تو امثال کسی باشم که شرم داشتم از کشتن حسین هم و از عجوزه
های قریش خجالت میکشیدی و در ایام حرب در فکر عذر بودی آیا تو نبودی گوینده این شعر
فوالله ما ادری وانی لحائر افکر فی امری علی خطرین ااترک ملک الری
والری منیتی ام ارجع ماثوما بقتل حسین بخدا قسم نمیدانم حکم و در حیرتم و در
امر عظیم دل فکر میباشم آیا ملک ری را ترک کنم و حال آنکه آن آرزوی من است یا اگر
کشتن حسین را اختیار کنم و باین گناه عظیم مبتلا شوم و این کلام کسی است که خواهد عذر بیاورد و
از این کار شرم داشته باشد آن بدبخت گفت ای امیر حق صد متر اما در این باب کردم و اگر
پدرم سعد مرا این کار منع نمود بجا می‌آوردم حق او را ادا میکردم چنانچه حق ترا بجا آوردم پس
ابن زیاد او را فحش داد و گفت دروغ میگوئی برادر ابن زیاد عثمان گفت پسر سعد راست میگوید

کس از برای تو این کار می‌کرد که این شمر کرد و من راضی بودم که هرکه از آل من مبتلا شود و چیز او را محارکسند
تا قیامت و امام حسین فرزند فاطمه کشته نشود پس ابن سعد گفت ای پیر زیاد ای سگ زن فاحشه
او بدتر و بدبخت تر از من بر گشت گفت چرا گفت معصیت خدا کردم و اطاعت تو نمودم و فرزند
پیغمبر را کشتم و دشمنان پیغمبر را نصرت دادم رحم خود را قطع و با خصم خود یکی کردم فیا عظم
ذنبی وطول عملی وکروبی فی الدنیا والاخرة پس داد از بزرگی گناه و از طول آرزوها
و از حسرت و اندوه من در دنیا و آخرت پس غضبناک مهموم و مغموم برخاست و از مجلس بیرون رفت
و با خود نجوی گفت ذلک هو الخسران المبین آری والله شو فلعنة الله والاملاك
فاطبة علی ابن سعد وارباب الضلالات فاستبدلوا بعلی ابن هند الشقی
وبالحسین یزیدا وذا الغوثات پس لعنت خدا و ملائکه مقربین به پسر سعد و سایر گروه
ای ضلالت و شقاوت باد و چه قدر گمراه شدند که بجای علی پسر هند را اختیار نمودند
فما رعوا فاطما فی سفك مهجتها ولا راوا حرمة للفاطميات نه حرمت فاطمه را نگاه
داشتند در ریختن خون پاره پاره تنش و نه حرمت دختران فاطمه را نگاه داشتند در بی‌پروائی
و بی‌باکی بل اوقعوا الفتك فی ال النبی وما ابقوا علی الطفل وسبی الحليلات
غدر و مکر کردند با آل پیغمبر و ایشان را کشتند و از کشتن اطفال و اسیر کردن عیال او پروا نکردند
وابرزوا الحاسرات الغر من حجب مشتهرات علی ظهر الجمالات زنان مخدره علویه را
از پرده بیرون کشیدند و ایشان را بر شتر سوار کردند برهنه و رسوا کردند قتل واسر وسب
تشتیت ومس اذی موزعات علی النخب البريات گویا قتل و اسیری و دوری و آزار را
تقسیم خلق کردند که هریک نصیبی باشد فمنهم من تمس الارض جثته ومنهم خائف
نحو المنيات یکی را می‌بینی که بر زمین افتاده و روی او را بر خاک مالیده‌اند و دیگری را در دریای
غم و الم مبتلا کرده که از چهار جانب او را موج بلا در یافته فصاح هاتف اهل
البيت من وله هذا الحسين عرى بالرملات که ناگاه هاتف اهل بیت و خبر رسان
ایشان فریاد زد که این حسین را کشتند و برهنه کردند و بدنش را در روی ریگ بیابان انداختند
براس رمح سنان راسه اشرا والنور يسطع منه اي سطعات

سطعات این که سرش را بر نیزه زدند و نور از روی ساطع می‌باشد توزعزع العرش من هذا المصاب
اسی واظلم الجو مکسوف المنيرات آه عرش الهی متزلزل گردید و هوا تاریک شده آفتاب
نورانی منکسف و ظلمانی گردید چون مجملی از احوال این دردناک را شنیدی مستمع باش تا بعضی از
حکایات کوش زد کردم و تا باعث زیادتی بصیرت شود در حق ایشان صاحب مناقب روایت کرده
که چون سید شهدا وارد کربلا گردید خبر این خبر را بعبید الله نوشت آن ملعون نامه بآن حضرت نوشت
که اما بعد فقد بلغنی نزولك بكربلا وقد كتب الی امیر المؤمنین یزید ان لا توسد
الوثير ولا اشبع من الخبز او الحقك باللطيف الخبير او ترجع الی حكمی وحكم
یزید بن معاویة والسلام یعنی رسید خبر ورود تو بکربلا و یزید بمن نوشته که سر بالش استراحت
نگذارم و سیر نخورم مگر آنکه ترا بکشم یا آنکه بحکم من و یزید بیائی چون نامه بآن حضرت رسید و آنرا
خواندند حضرت فرمود رستگار نشوند گروهی که رضای مخلوق را بر رضای خدا اختیار کنند قاصد آن
ملعون جواب حضرت فرمودند از او جواب نیست بتحقیق که کلمه عذاب را مستحق میباشد چون خبر به پسر
زیاد رسید در غضب شد و مهیای حرب شد و عمر بن سعد را طلبید و تکلیف بحرب آن حضرت نمود
آن ملعون استغفار کرد و چون پیش از این حکومت ری را باو داده بودند مهلت خواست آخر
راضی شد شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده روز دیگر آن لعین با چهار هزار نفر روانه کربلا گردید چون وارد
شد عروة بن قیس را گفت برو نزد امام حسین ع و بپرس که چه میخواهی و بچه کار باین بلاد آمده
چون او از اشخاصی بود که نامه بآن حضرت نوشته بود شرم کرد و قبول نکرد و هرکه را می‌گفت
قبول نمیکرد و آخر قرة بن حنظله را طلبید و نزد آنحضرت فرستاد و چون آنحضرت او را دید
که می‌آید فرمود آیا کسی او را میشناسد حبیب بن مظاهر گفت آن قرة بن حنظلة بن تمیم است
و با ما نزدیک است و من او را صاحب اعتقاد و نیکوئی دانم و گمانم نبود که در جنگ حاضر شود پس آمد
و سلام کرد و تبلیغ رسالت کرد حضرت فرمود که اهل شهرهای شما نوشتند که آمدم که گفتند ما را
امامی نیست و اگر ناخوش دارند بر میگردم چون قره خواست برگردد حبیب باو گفت کجا میروی
یاری کن این مرد را که از برکت پدران او تائید کرد خدا ترا و بکرامت اسلام مشرف شدی گفت بر‌وم
خبر را برسانم پس رای خود را ببینم چون خبر را به پسر سعد رسانید به پسر زیاد نوشت که حضرت را

حسان بن فایدی کبدی در نفر پسر زیاد بودم که نامه پسر سعد رسید چون خواند گفت الآن
علقت فیه البنان یرجو النجاة ولات حین مناص حالا چنگالها و بند شده میخواهم
از دست ما خلاص شود هرگز خلاصی از برایش نخواهد بود و نامه به پسر سعد نوشت که نامه تو رسید بر مضمونش
اطلاع حاصل شد فاعرض علی الحسین ان یبایع یزید هو وجمیع اصحابه فاذا فعل
ذالک رأینا رأینا والسلام پس بر حسین عرض کن بیعت یزید را و بیعت از او و از جمیع
اصحابش بگیر چون بیعت کردند رای خود را به بینم آنچه خواهم با وی کنم نامه را فرستاد و بنا بر بعضی
از روایات معتبره نامه را انشان نداد و عرض این امر نکرد زیرا که میدانست که آن حضرت بیعت یزید
نخواهد کرد و پس ابن زیاد مردم را جمع کرد در مسجد جامع کوفه و خود بمنبر رفته مردم را بحرب سید الشهدا
دعوت نمود و حسن سلوک معاویه و یزید را بجهة مردم بیان کرد ایشان را بوعدهای کاذبه و بسط اموال
نوید داد و از منبر زیر آمده شروع به بسط مال نمود و آن قوم دنیاپرست بدین که چنین مشاهده نمودند دست
خود را از آخرت بالمره برداشته طریقه بیحیایی را و سلک بیوفایی را که سیرت مقرره ایشان بود سلوک
نمودند بقلیل از عطاهای شوم آن گروه شوم قناعت نمودند هر یک چند دیناری یا حبه درهمی گرفته نیزه و شمشیر
خود را آلوده ساختند بحرب نواده رسول خدا روکردند فاوّل من خرج شمر ذی الجوشن
فی اربعة الالاف اول کسی که بیرون رفت شمر بود با چهار هزار نفر و روانه کربلا گردید و لشکر
پسر سعد بانه هزار نفر روانه شدند زیرا که چهار هزار خودش داشت و ۵ هزار سوار با او مجموع نه هزار
گردید پس یزید بن رکاب کلبی با ۵ هزار کافر روانه کربلا شد پس حصین بن نمیر سکونی با چهار
هزار نفر اشرار روانه آنجا شد پس نصر بن فلان با ۵ هزار و یک دیگر از قبیله مازن با سه
هزار از آن کفار روانه حرب آن سید ابرار گردیدند در این مجموع بیست هزار نفر گردید
در روایت ابن بابویه عبدالله بن حصین تمیمی را نیز با هزار سوار و محمد بن اشعث را با هزار سوار
روانه نمود و محمد بن ابی طالب موسوی که از علمای ثقات است گوید فما زال یرسل
الیه بالعساکر حتی تکمّل عنده ثلثون الفا ما بین فارس وراجل پس این عسکر شقاوت
اثر اجتماع نمودند تا سی هزار سواره و پیاده جمع شدند در این قول فقیر و موافق بسیاری از
اخبار علما باشد و بر روایتی بیست ۵ هزار نفر بودند و محمد بن اسماعیل بخاری که امام سنت است می گوید

لشکر به چهل هزار نفر بوده اند و سید بن طاوس که از اعاظم علمای شیعه است صد هزار نفر ذکر کرده
و ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی صد و بیست ۵ هزار نفر ذکر کرده هشتاد هزار سواره و چهل ۵ هزار
پیاده ده هزار نفر از کرد بودند و ۵ هزار از خوارج هشت هزار نفر توشه بردار بودند پیاپی نعل بندی
می کردند و نیزه و شمشیر خود را تیز می نمودند و قصد کشتن سید و مولای شیعیان بیرون می رفتند فوج
فوج می آمدند و در برابر آن غریبان بیمعین دیار صف می کشیدند و دلهای مقدس آن بیکسان
در خوف و تشویش می انداختند بنا بر روایت شیخ مفید و بعضی دیگر در روز پنجشنبه که ۲ محرم
بود که آن حضرت وارد زمین کربلا گردیدند و در روز جمعه سیم محرم بود عمر بن سعد وارد شد
و لشکر پیاپی آمدند تا ششم محرم جمعیت ایشان جمع شده بود و سپه سالار لشکر عمر بن سعد بود
و حفص پسرش وزیر بود و شمر دو منصب داشت یکی آنکه سرکرده پیادگان بود دیگر آنکه نقیب لشکر
بود و سنان بن انس نخعی لشکر نویس بود خولی اصبحی و حرملة بن کاهل علمدار بود و ابو ایوب غنوی سرکرده
تیر اندازان و همین ملعون بود که تیر بر حلقوم آن حضرت زد و محمد بن اشعث ملعون که خواهر زاده
ابو بکر بود و پدرش شریک در خون امیر المؤمنین بود و خواهر ملعونه اش اسما زهر با امام حسن ع داد
خودش نیز بکشتن امام حسین ع آمده بود و سرکرده تیراندازان بود و همین ملعون بجهة شکرانه
کشتن سید شهدا در کوفه مسجدی ساخت که از مساجد اربعه ملعونه میباشد و عمرو بن صبیح
سرکرده سنگ اندازان بود منقذ بن مره عبدی که قاتل علی اکبر است قاصد فتح بود اینها همه
اجتماع کردند از برای کشتن جگرگوشه فاطمه زهرا و نواده علی مرتضی جان نثار همه شیعیان بفدای
مظلومیت گردد و ابی عبدالله چون عساکر کفر و شقاق مجتمع شدند ابن زیاد به پسر سعد نوشت
انی لم اجعل لک عذرا فی کثرة الخیل والرجال فانظر لا اصبح ولا امسی الا
خبرک عندی غدوة وعشیة من عذری از برای تو باقی نگذاشتم در بسیاری لشکر پس باید
در فکر و نظر باش و صبح و شام باید خبرت بنزد من باید شیخ مفید می گوید که در عقب آن نامه رسید
به پسر سعد که حل بین الحسین واصحابه وبین الماء ولا تدعهم یذوقوا منه قطرة
کما صنع بالتقی الزکی عثمان بن عفان علیه اللعنة والنیران حایل و مانع شو میان حسین
و اصحاب او و از آب و مگذار از آب قطره تناول نمایند همچنانکه عثمان بن عفان کردند

همان وقت عمر بن حجاج را با پانصد نفر سوار بر سر شریعه فرستاد که موکل باشند که کسی از اصحاب آن
حضرت آب بر ندارد و این سه روز قبل از شهادت آن حضرت که عبد الله بن حصین ازدی
ملعون فریاد زد که ای حسین آیا نمی‌بینید که آب فرات چگونه صاف و متلالا است بخدا قسم
شربتی از آن نخواهید چشید تا تشنه هلاک شوید آن حضرت او را نفرین کرد و گفت اللهم
اقتله عطشانا و لا تغفر له ابدا خدایا او را از تشنگی بکش و هرگز او را میامرز حمید بن مسلم
می‌گوید بخدا قسم او را دیدم که آب میخورد و آنقدر که شکمش بالا می‌آمد و قی میکرد و با فریاد میزد و
که العطش و باز آب میخورد آنقدر که قی میکرد و چنین بود تا از کثرت آب خوردن شکمش پاره شد
و بجهنم واصل گردید و بروایتی چون تشنگی بر آن بزرگواران زور آور شد حضرت تیشه طلبیده
در پشت خیمه شریفه چند قدم بر جانب قبله بر داشت زمین را کندند چشمه آبی پیدا شد همه خوردند
و بر داشتند و چشمه ناپدید شد خبر به ابن زیاد رسید نامه به پسر سعد نوشت که شنیده‌ام که
امام حسین چاه میکنند و آب میخورند باید کار را با ایشان تنگ بگیری و نگذاری دیگر ایشان را
که چاه بکنند و باید همه تشنه هلاک شوند پس آن ملعون کار را تنگ گرفت در آن حال شدت
چون تشنگی بر ایشان شدت کرد برادر خود عباس را با سی سوار و بیست پیاده فرستاد و شب
در اول شب از برای آب آوردن چون نزدیک فرات شدند عمرو بن حجاج گفت کیستید
هلال بن نافع بجلی گفت از بنی عمم تو ام از قبیله تو ام آمده‌ام آب بخورم گفت اشرب
هنیئا بخور گوارا باد بر تو هلال گفت ویحک کیف تامرنی ان اشرب و الحسین بن علی
و من معه یموتون عطشانا وای بر تو چگونه مرا رخصت میدهی در خوردن آب و امام حسین
و یارانش از تشنگی همه هلاک میشوند آن ملعون گفت راست میگویی لیکن مامورم باید کاری که باید
بجا آورم هلال صیحه زد بر اصحاب و یاران خود که داخل شوید و آب بردارید آن ملعون صیحه
زد که مانع شوید جنگ عظیم در پیوست جماعتی جنگ میکردند و جماعتی آب بر میداشتند تا مشکها
پر از آب کردند و کسی از اصحاب آن حضرت کشته نشد آب را به لشکرگاه آوردند آن حضرت و
و اصحابش تناول فرمودند و در این جهت بود که حضرت عباس را سقای اهل بیت نامیدند از شیعیان
در تتبع اخبار و کلمات علمای ابرار بر می‌آید که در این چند روز بغیر این دو دفعه دیگر آب با آن لب تشنگان

تشنگان داده نشد و جگر سوختگان در طلب آب رسید تا که در آن گرما تشنه به جوش آمده تشنه لب بوده
مقام شهادت رسیدند در زیر دم شمشیرهای اعدا از گروه کفار سیراب گردیدند نظم بنفسی شفاه ذابلات
من الظما و لم تحظ من ماء الفرات بقطرة جان و مالم بفدای لبهائیکه از شدت عطش خشکیده
و کبود شده بود و قطره از آب فرات بآن نرسید تا از دم شمشیر کوفیان آب خورد بنفسی عیونا
غائرات شواخصا الی الماء منها نظرة بعد نظرة جان و روح من بفدای آن چشمهای
شریفه که از شدت تشنگی بگودال افتاده بود و در کاسه سر از پیش فرو رفته بود و هر ساعت گشوده
میشد و بر آب فرات می‌افتاد و حسرتی از آن آب نچشیدند تا از دست ساخ کور شد سر از آب دیده
بنفسی وجوها فی التراب تعفرت بنفسی جسوما بالعراء تعرت جان و روح من
بفدای آن روهای منوره که بر خاک مالیده بودند و جانم بقربان آن بدنهای شریفه و جسدهای
لطیفه که برهنه بر زمین افتاده بودند بنفسی رؤسا مائلات علی القنا الی الشام
تهدی بارزات الاسنة و روح و جانم بفدای آن سرهای شریف که بر نیزه‌ها بلند کرده
بود و بشام بهدیه میبردند پس حضرت فرستادند نزد پسر سعد که میخواهم با تو سخنی چند بگویم
در این شب بیا در میان دو لشکر تا با هم تکلم کنیم در شب پسر سعد با بیست نفر از لشکر
جدا شده و آن حضرت نیز با بیست نفر بمیان میدان رفتند چون نزدیک بیکدیگر رسیدند
حضرت فرمودند اصحاب را عقب نمودند خود تنها با عباس و علی اکبر پیش رفتند و او نیز همراهان
را رد کرده با پسرش حفص و یک غلام باقی ماند چون بیکدیگر رسیدند حضرت فرمود ویلک
یا ابن سعد اما تتقی الله الذی الیه معادک اراک   و انا ابن من علمت
وای بر تو آیا از خدا نمی‌ترسی با من جنگ میکنی و میشناسی مرا و جد مرا میدانی ذر هؤلاء القوم
و کن معی فانه اقرب لک الی الله این جماعت را بگذار و مرا یاری کن که این موجب قرب
و عزت و شرف تو در نزد خداست آن ملعون گفت اخاف ان یهدم داری میترسم خانه
مرا خراب کنند حضرت فرمودند بنا میکنم خانه ترا گفت میترسم مزرعه مرا بگیرند فرمود من بهتر از آن
از اموال خودم در مدینه بتو میدهم و بروایتی از مال خودم بغیبغه را بتو میدهم و آن چشمه عظیم بود در حجاز
که معویه او را بهزار هزار اشرفی میخرید حضرت نفروختند پس گفت لی عیال و اخاف علیهم عیالم در کوفه

و از پسر زیاد بترسم پس ساکت شد حضرت دیدند که نه چنان شقاوت و خباثت در دل طغیان کرده در
دل شقاوت منزل او در موعظه و نصیحت را مجال خود و مدخلیت داشته باشد و قلب منکوس آن ناکس
نه چنان قسی و سخت شده که پند و وعظ و نصیحت در آن احتمال تاثیر باشد حب امارت و ریاست
چنان چشم و گوشش کور و کر کرده که قابل شنیدن ندای هدایت انتهای و در رویت طریق
حق و تحقیق نمی باشد و مضمون صدق مشحون إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ
يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ را متذکر شده او را نفرین کردند که خدا ترا بر فراشت بکشد و ترا آرزو
فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ لَا تَأْكُلَ مِنْ بُرِّ الْعِرَاقِ إِلَّا يَسِيرًا امیدوارم که گندم عراق بخوری
سیر آن ملعون از روی استهزا گفت إِنَّ فِي الشَّعِيرِ لَكِفَايَةً جو هم خوب است و معجزه آن
بزرگوار بود که او را مرضی عارض شد که نان گندم زهرمار نتوانست بکند که بدرک جهنم واصل گردید
چون آن بدبخت ملعون خود برگشت نامه به پسر زیاد نوشت که خدا آتش فتنه را خاموش نمود و امر
امت را باصلاح آورد و اینک حسین راضی شده که برگردد و بمکان خود رود و در گوشه‌ها نشیند
و مثل سایر مسلمین باشد در نفع و ضرر یا اگر بیاید و به یزید بیعت کند و آنچه یزید را رای باشد
عمل نماید و این از برای تو و امت بهتر و صلاح تر باشد چون پسر زیاد نامه را خواند گفت هَٰذَا
كِتَابُ نَاصِحٍ مُشْفِقٍ عَلَىٰ قَوْمِهِ این نامه کسی است که نصیحت نیکی نماید و خود ترسان باشد بر قوم
شمر مفسد ستمگر ملعون حاضر بود برخاسته گفت آیا این را از و قبول میکنی و حال در زمین تو آمده
و بجنگ تو مبتلا شده اگر با تو بیعت نکند و دست بدست تو ننهد و از چنگ تو بیرون رود
از عهده او بر نخواهی آمد پس باید بیعت بگیری تا او و اصحاب او را تحت فرمان خود بیاوری فَإِنْ
عَاقَبْتَ فَأَنْتَ أَوْلَىٰ بِالْعُقُوبَةِ وَإِنْ عَفَوْتَ كَانَ ذَٰلِكَ لَكَ پس اگر عقاب کردی
ایشان را تو سزاواری بعقاب کردن و اگر عفو کردی نیز با تو است آن لعین گفت نیکو رای است رای تو
باید بروی و تو این نامه را به پسر سعد برسانی بگو به آن که عرض کن بحسین و اصحاب او داخل شدن بحکم
مرا اگر قبول کردند ایشان را با ذلت و انقیاد بنزد من بفرست و الا با ایشان جنگ کن اگر
عمر ابا کرد مطیع او مباش و الا گردن او را بزن و سرش را به نزد من بفرست و تو امیر لشکر باش
و نامه بعمر نوشت که ترا نفرستادم که دفع شر از او کنی و سلامت جوئی و نامه از برای او عذرخواه

عذرخواه و شفیع او باشی انظر فَإِنْ نَزَلَ حُسَيْنٌ وَأَصْحَابُهُ عَلَىٰ حُكْمِي وَاسْتَسْلَمُوا فَابْعَثْ
بِهِمْ إِلَيَّ سِلْمًا نظر کن اگر حسین و اصحاب او بحکم من آمدند و تسلیم کردند ایشان را به نزد من بفرست
وَإِنْ أَبَوْا فَازْحَفْ إِلَيْهِمْ حَتَّىٰ تَقْتُلَهُمْ وَتُمَثِّلَ بِهِمْ فَإِنَّهُمْ لِذَٰلِكَ مُسْتَحِقُّونَ
و اگر قبول نکردند هجوم آور بر ایشان و جنگ کن تا همه ایشان را بکشی و دست و پا و دماغ ایشان را
بریده باشی بدرستی که ایشان مستحق این عقوبت هستند فَإِنْ قَتَلْتَ حُسَيْنًا فَأَوْطِئِ
الْخَيْلَ صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ فَإِنَّهُ عَاتٍ ظَلُومٌ و چون حسین را کشتی اسب بر پشت و سینه او بتاز
زیرا که او مرد ستمکاری است که از حد خود بیرون رفته لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ كَلَامِهِ نمیدانم
حسین بر که ظلم کرده بود و کرا بناحق کشته بود که او را ظالم و ستمکار گویند آیا چه کرده بود
که بایست بدن شریفش بزیر نعل اسب خورد شود آه آه آیا چه کرده بودند که اولاد رسالت مثله نمایند
دست و پا و گوش و بینی ببرند نظم صُدُورُ الْعُلَىٰ أَضْحَتْ بِعَرْصَةِ كَرْبَلَاءَ تَرُضُّ بِرَكْضِ
الْعَادِيَاتِ صُدُورُهَا صدرنشینان محفل عظمت و علو را در زمین کربلا بر زبان آمده تشنه
و سینه‌های ایشان را که مخزن علوم الهی بود پامال سم ستوران عیان کردند عطاشا تبل
التهم اوداميها وَمِنْ حَوْلِهَا عَذْبُ الْفُرَاتِ بُحُورُهَا ایشان را با جگرهای خشکیده
و گلوهای تشنه کشتند و آب بجز از دم پیکان تیرهای دشمنان بایشان نرسیده و حال آنکه در
نزدیک ایشان نهر فرات مملو از آب میگذشت بِنَفْسِي نُحُورًا دَامِيَاتٍ عَلَى الثَّرَىٰ
تَأَرَّجَ مِنْ جَارِي دِمَاهَا صَعِيدُهَا جان و روح من فدای آن گردنهای بریده که بر زمین
افتاده بود و از خون آنها زمین و بیابان رنگین گردیده بود بِنَفْسِي جُسُومًا تَرْكُضُ ا
لْخَيْلُ فَوْقَهَا كَأَنْ لَمْ يَطُلْ مِنْ فَوْقِهِنَّ قُعُودُهَا روح و جان من فدای آن بدنهای
که بروت و پای اسبها افتاده و لگدکوب چارپایان گردیده و حال آنکه بر آن اسبها
سوار و در راه خدا جهاد می کردند بِنَفْسِي رُؤُوسًا سَامِيَاتٍ عَلَى الْقَنَا كَمِثْلِ بُدُورٍ
وَأَعْيَتْهَا صُعُودُهَا مُخَضَّبَةٌ بِالدَّمِ مِنْهَا جِبَاهُهَا فَيَا طَالَمَا لِلَّهِ كَانَ سُجُودُهَا
جان و روح بفدای آن سرهای که بلند ماه تابان بر سنان کرده و پیشانیهای ایشان بخون
رنگین گردیده و حال آنکه آن پیشانیها همیشه در سجده‌های طولانی معبود بودند و بالجمله در آن نامه

آن لعین بدین تهدید و وعید با آن کافر عنید کرده بود چون نامه باو رسید بر مضمون آن مطلع گردید بر شمر گفت وای بر تو قبیح باد روی تو که تو کم ابن زیاد امر را فاسد کردی واگر نه امید بود مصالحه بخدا که امام حسین هرگز سر در نمی‌دهد و خود را ذلیل اسیر زیاد نمیکند آن ولدالزنا گفت هرا امیر خود را قیام مینمائی باید اگر نمیکنی امر لشکر را بمن ده اشقی گفت بتو وا نمیگذارم تو سر کرده پیادگان باش و امر کرد لشکر را که سوار شدند رو بسرادقات آن مخدوم اهل سموات روانه گردیدند و این در عصر پنجشنبه نهم محرم بود و در آنوقت سید الشهدا در برابر خیمه خود شمشیر خود را اصلاح میکردند که ساعتی ایشان را خواب ربوده و سر را بر زانو گذاشته در خواب رفته بود خواهرش زینب خاتون صدای پای اسبان لشکر را شنیده مضطرب شدند به نزد برادر آمده گفت یا اخی ما تسمع هذه الاصوات قد اقتربت ای برادر مگر نمی‌شنوی صدای دشمنان را و شیهه اسبان را که نزدیک رسیده اند آن حضرت از خواب بیدار شده سر برداشت و فرمود در خواب دیدم در این ساعت جد بزرگوارم را و پدر و مادر و برادرم را که بمن میگفتند یا حسین انک رایح الینا عن قریب ای جان تو درین نزدیکی بنزد ما خواهی آمد و از محنت آباد دنیا بفضای عشرت آشیان عقبی خواهی رسید و از مذلت دنیا خلاص خواهی شد چون خواهر دلسوخته این را شنید طپانچه بر صورت زد و بیتابی نمود و صیحه واویلاه برآورد حضرت فرمود مهلا لا تشمت القوم بنا یا اختی اسکتی رحمک الله ای خواهر دل آرام باش و دشمنان را بشماتت در میاور خدا ترا رحمت کند شیخ مفید گوید که برادر آن حضرت عباس پیش آمده عرض کرد یا اخی اتاک القوم ای برادر لشکر رسید حضرت فرمود سوار شو و برو و بپرس که چه میخواهند و بچه جهة رو باینجا آورده اند حضرت عباس با بیست سوار پیش آمده فرمود چه میخواهید از ما و چه در نظر دارید گفتند مأموریم بر شما عرض کنیم داخل شدن در حکم امیر را یا اینکه با شما مقاتله کنیم فرمود صبر کنید که برادرم را مطلع نمایم پس حضرت عباس برگشت و اشخاصی که با او بودند ایستاده آن قوم را نصیحت میکردند چون حضرت عباس اراده آن اشرار را بعرض برادر رسانید حضرت فرمود ان استطعت ان تؤخرهم الی غدوة وتدفعهم عنا العشیة لعلنا نصلی لربنا اللیلة وندعوه ونستغفره فهو یعلم انی احب الصلوة له وتلاوة کتابه وکثرة الدعاء والاستغفار ای برادر اگر بتوانی

اگر میتوانی ایشان را راضی کن که محاربه را بتاخیر اندازند تا فردا که امشب را دیگر مشغول دعا و استغفار بوده باشیم که خداوند جلیل میداند که من دوست میدارم نماز و تلاوت کلام الله را و دوست میدارم دعا و استغفار را پس حضرت عباس برگردید به نزد آن قوم روسیاه و گفت جگر گوشه پیغمبر یک شب دیگر از شما مهلت میخواهد و چنان میداند که امشب آخر عمر اوست و میخواهد وداع نماید عبادات و بندگی الهی را و در بعضی از کتب علما مذکور است که ابن سعد مضایقه در مهلت کرد که ناگاه لشکر تفاوت اثرش بخروش درآمدند گفتند که اگر کافر از شما مهلت میخواست میدادید اکنون این فرزند پیغمبر شما است یک شب مهلت از شما میخواهد از برای بندگی خدا مضایقه میکنید چون ابن سعد این حالت را مشاهده کرده از گروه نداهم گفتند که امشب دیگر حسین و اصحاب او را مهلت دادیم اگر اطاعت کردند ایشان را به نزد ابن زیاد میبریم والا دست از ایشان برنخواهیم داشت پس لشکر مخالف در همانجا فرود آمدند فانا لله وانا الیه راجعون

مجلس چهارم در بیان مقدمه شب عاشورا و جنگ متعلق به است

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد واهل بیته الطیبین الطاهرین وبعد فقد قال الله تبارک وتعالی فی کتابه الکریم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا ایها الذین امنوا کونوا انصار الله کما قال عیسی بن مریم الی آخر آیه وهو ظاهرین خطاب است الهی میفرماید که ای گروه مؤمنین باشید شما انصار و یاوران خدا چنانچه عیسی بن مریم گفت بحواریین خود که کیست از شما یاوران من بسوی خدا حواریون گفتند مائیم یاوران خدا پس طایفه از بنی اسرائیل ایمان آوردند و طایفه کافر شدند پس تایید کردیم مؤمنان را بر دشمن ایشان پس غالب شدند بر ایشان بدانکه خداوند جلیل چون غالب است بر هر چیزی و هرگز او را احتیاجی نیست و عجزی عارض نمیشود که محتاج باشد بنصرت ناصری و اعانت معینی بلکه هر موجودی در جنب جلال عظمت ایش خاضع و پست تر باشد و هر صاحب قوتی در جنب قوت و قدرتش ضعیف و حقیر می‌نماید و چگونه چنین نیست و حال آنکه اوست موجد هر ذیحیاتی و خالق هر صاحب قدرت و اوست بخشنده قدرت و قوت و مفیض هر خیر و برکت بذرات هر عالم و دوران دائم اگر خواهد موجودی نماید و اگر خواهد معدوم کند فلا قوة الا بالله له الحکم وله الامر

پس روز ایکه حق تعالی مؤمنان را انصار خود خوانده است و نسبت نصرت را بخود داده است
لابد است از در کتاب خلاف ظاهری و تجوزی پس مراد از نصرت نصرت کسانی است که اخص
دوستان او بوده‌اند یا نصرت دین و شریعت او است که اخص از هر چیز است نسبت با وی و مرجع همه
بسوی یکی است پس بمقتضای آیهٔ شریفه همه مؤمنان مأمورند بنصرت دین الهی و تأیید شریعت و ملت او
بلکه بر می‌آید از آیه که مقتضای ایمان و از لوازم آن است پس هر کس را بمقتضای دین لازم است سعی در نصرت
دین و اعلای کلمهٔ حق و استحکام بنای شریعت و دفع اذیت شیطان و فساد مفسدین بدست و زبان
و جان و در کمال کیفما کان و همین گروه را بلکه ایشان را در کتاب الهی بانصار الله تعبیر فرموده
و گاهی بحزب الله و گاهی بنصرت الله و هر یک از انبیا و اوصیا و علما و شهدا و صلحا بنحوی نصرت
دین الهی نموده‌اند و می‌نمایند و یکی بشمشیر و نیزه با دشمنان او که کمر عداوت با خدا و رسول او
بسته و در مقام تخریب بنیان شریعت او بر آمده قتال می‌کنند و دفع شر ایشان را از اسلام
می‌نماید و یکی بسنان زبان با دشمنان مجادله و مقاتله می‌نماید و بتیغ زبان و تیر بیان ایشان را
بر خاک انداخته و سر و روی ایشان را چاک نموده بر خاک هلاکت می‌اندازد و دیگری با مداد
قلم و بیان شبهات مخالفان را دفع بلکه گردن کشان را قطع می‌نماید و بالجمله هر کس
بنحوی در اعزاز دین و اعلای کلمة الله کوشش نموده و خود را در حزب الله داخل و جند الله
نموده‌اند تا هم اگر اهل دست و بازو نباشی و خود را در این طریقه سلوک نموده تاج افتخار
بر سر نهاده خود را از شرف این شرف گردان اگر بتوانی بشمشیر و نیزه با دشمنان ایشان
جهاد کن اگر کشته شوی شهیدی و اگر بکشی سعیدی و اگر نتوانی پس با سنان زبان و شمشیر بیان
دمار از روزگار کفار و اشرار بر آر و خود را در زمرهٔ علمای ابرار داخل دار تا در روز شمار رو سفید
باشی و اگر از این نیز محرومی نصرت نما و یاری کن ناصران دین الهی را بدست و زبان و آرزو
کن که کاش من از یاوران دین الهی بودم و سر را در راه حق میدادم تا از این نعمت
عظمی و عطیهٔ کبری محروم نبوده که همین آرزو با ایشان در ثواب شریک خواهی بود چنانچه
امام رضا علیه السلام بریان بن شبیب فرمودند که یا ابن شبیب ان سرک ان یکون
لک من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسین ع فقل متی ما ذکرته یا

لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما اگر بخواهی که از برای تو باشد ثواب شرکت با
حسین شهید شدند پس هرگاه یاد کنی آن حضرت را بگو ای کاش من هم با او بودم و جان خود را نثار
قدمش می‌کردم و برستگاری عظیم می‌رسیدم و در حدیث دیگر از پیغمبر صلعم وارد شده که کسی از نصرت
و یاری ما عاجز باشد پس در نماز لعن کند بر دشمنان ما برساند خدا آواز او را بجمیع ملائکه که از فرش تا عرش
جا دارند که ایشان مساعدت می‌نمایند او را در لعن کردن پس مضاعف می‌گردانند لعن او را و می‌گویند
اللهم صل علی عبدک هذا بقدر ما بذل ما فی وسعه ولو قدر علی اکثر من هذا لفعل
خداوندا صلوات و رحمت فرست بر این بنده است که آنچه در وسع او بود بجا آورد و اگر زیاده
قدرت داشت بجای آورد پس ندا از جانب الهی برسد که دعای شما را مستجاب کردم و رحمت
خود را بر روح او فرستادم و او را از برگزیدگان و نیکوکاران گردانیدم بدانکه اول کسی
که نصرت دین الهی نموده پیغمبر صلعم بود که سبقت گرفت بر همه مجاهدین و بدست و زبان و دل
و مال و جان در راه خدا جهاد کرد و از قوم خود اذیتها کشید و آزارها دید از منافقان و اصحاب
ظلمها کردند که احدی نکردند چنانچه در حدیث است که ما اوذی نبی مثل ما اوذیت
اذیت و ظلم که بر او کردند بهیچ پیغمبر نکردند و بر همه صبر کرد تا اینکه در همه مقامات بر همه ممکنات سبقت
گرفت و بعد از آن امیر المؤمنین بود که در همه عمر جانفشانی نمود و تیغ آتشبار دمار از روزگار کفار برآورد
خرمن وجود شان را از شعلهٔ شمشیر خونریز آتش زده و در نهاد اهل کفر و عناد برآورده و بتیشهٔ ستیزه مردانگی
اصل و بیخ شرک و کفر را از روزگار کنده اگر شمشیر او نبود عمود اسلام نصب نمی‌گردید و اگر
ضربتهای او نبود لوای ایمان بر پا نمی‌شد و بعد از آن فرزند سعادتمندش امام حسن ع بود که قدم در راه مردانگی
زد و لوای نصرت الهی را بر افراشت و بجان و مال مجاهده نمود و چون خود را بی‌معین دید وقت خود
بر نصرت دین الهی مقدم دید و با دشمن مدارا نمود و با منافقان سازگاری نمود زیرا که دیده است که اگر
با قتال مجاهده می‌کرد این معدود چند که حق پرست می‌باشند هلاک خواهند شد و دین الهی بالمره
معدوم خواهد گردید و بساط حق پرستی یک مرتبه برچیده خواهد شد و نام و نشان حق بر طرف خواهد
گردید و از اینجاست که در اخبار وارد شده که صلحی که آن حضرت با معویه کرد خیر است برای شیعیان از آنچه
آفتاب می‌تابد ولکن چون اهل حق و حق پرستان را ضعیف دیدند فرصت غنیمت شمرده در صدد

استحکام بنای کفر و طغیان و تشیید بنیان ارکان شیطانها درآمده مردم را بسیرت جاهلیت دعوت
نمودند و بر طریقه ضلالت وا داشتند بعضی بظلم و ستم و دست و پا بریدن و حبس و تازیانه زدن و بانواع
تخویف و وعید قتل و نهب و برخی بتطمیع سیم و زر و بعضی را بیم و بزرگی از دین بدر
کردند از پس احادیث موضوعه را بگوش مردم خواندند و مدایح بنی امیه و دیگران را مذکور نمودند
و افترا و دروغ با اهل حق بستند و دلهای خلق را از حق پرستی بری کرده محبت شیخین و بنی امیه
در سینهها رسوخ کرده و بکار آن عداوت اهل بیت در دلها ریشه کرد تا آنکه لعن و سب علی
و فاطمه را از لوازم شمردند و بعد از نمازها و خطبهها و اذان و غیر ذلک لعن میکردند حتی اگر
اگر فراموش میکردند قضا مینمودند چنانچه از علما نقل شده که خطیبی در مصر روزی فراموش کرد لعن
بر حضرت امیر را و بعد از فارغ شدن از نماز در بین راه بخاطرش گذشته قضا کرد و بجهة تبرک مسجدی
در آنجا بنا کرد و آن را مسجد ذکر اسم گذارد و بر یهود و نصاری سلام میکردند و اگر کسی را متهم بشیعه بودن
میکردند او را میکشتند معویه نوشت باطراف و عمال خود و سفارش کرد که هر جا شیعه را امان
ندهید یا کسی را که علی یا فاطمه یا حسن و یا حسین نام داشته باشد او را بکشید بلکه اگر کسی را متهم بشیعه کنید
او را بکشید تا آنکه چندین هزار هزار را بتهمت کشتند و هر کس که شعری در هجو علی و فاطمه میگفت
یا در مدح فلان و فلان یا بنی امیه میگفت او را جوایز عظیم میدادند و اگر حدیثی در مذمت ایشان
یا مدح دیگران نقل میکرد او را خلعتهای فاخره میداد و صاحب جلیلی میگردانیدند و در مکتب خانهها
بمعلمین سفارش مینمودند که طفلها را بعد از شبها تعلیم لعن و سب امیر المؤمنین را بیاموزند و باینجهة
ریشهها در این عقیده باطله سفید شد و طفلها باین طریقه باطل بار آمدند و طریقه حق پرستی مستور
گردید و شیوه خدا پرستی منقطع شد سواد ظلم و کفر و فسق عالم را گرفت و اساس و بنیان ضلالت
مستحکم گردید آثار پیغمبری بر طرف شد و اساس هدایت مندرس و منطمس شد کار بجائی رسید
که یهود و نصاری زبان طعن با اهل اسلام گشودند و کفار در کفر خود راضی شدند اهل اسلام را
از زلال ایمان دانستند و سعی و کوشش که سالهای سال پیغمبر خدا و اصحاب کرام او کردند در اضمحلال
طریقه کفر و جاهلیت نزدیک شد که ضایع و بیفایده گردد و مردانگیهائی که امیر المؤمنین علیه السلام
کردند در همه عمر قریب باین شد که بی ثمر گردد و چون امر باینجا رسید سید الشهدا اقدام نصرت

نصرت بنیاد مردانگی نهاد و علم افتخار در عرصه جوانمردی افراشت در نصرت دین الهی دست از جان و
مال و فرزند و عیال برداشت و سینه را سپر کرده از تیر و نیزه و شمشیر رو را نگردانیده و از گروه دشمن
بر چشم پروا نکرده جان شریف خود را در معرض بلا آورده شمشیرها و نیزههای دشمنان را بجان خرید
تا آنکه سرش را بریدند و عیالش را اسیر کردند و سرش را به نیزه زدند در صحرا و معموره گردانیدند و عیالش را برشتران
نشانیدند و در مجالس عام حضار نمودند تا همه کس مطلع شدند این هر چون امری بود که نمیتوانستند بر
کسی شبهه نمایند تا توجیه نمایند چنانچه اعمال شنیعه معویه را یا انکار میکردند یا شبهه کرده یا توجیه
مینمودند که مجتهد است و خطا بر مجتهد جایز است لکن کشتن جگر گوشه پیغمبر را که همیشه پیغمبر میفرمود حسین
منی و انا من حسین توجیه نمیتوانست کرد و در این عمل قبیح اشتباه نمیتوانست نمود و این را از قبیل
خطای مجتهد نمیتوانست شمرد زیرا که بر همه اهل اسلام و غیره معلوم بود که زنان و اطفال بیگناه را
تقصیری نمیباشد و همه مظلوم بودند بلکه مظلومیت سید الشهدا بر احدی مخفی نبود و چون این امر شنیع واقع
شد مردم متنبه شدند و در فکر افتادند که کشتن ریحانه پیغمبر بغیر چه و اگر تقصیری کرده بود کشتند چرا
بدن شریفش را پایمال کردند و سر منورش را در بلاد گردانیدند و عیال او را چرا اسیر کردند و
اطفال او را چرا تشهیر کردند و علاوه بر اینها آثار غریبه در عالم مشاهده شد که هرگز نشده بود
یکی آنکه از آسمان خون بارید و زمین را بیقرار دیدند و یک آفتاب و ماه را تاریک یافتند
و یک از هر طرف نوحه جنیان را شنیدند و یک گریه وحشیان را دیدند و بالجمله چنان عالم متغیر
شد که آثار غضب الهی را مشاهده نمودند لهذا از هر طرف با آن گروه لعین شوریدند و
دانستند که آنچه کرده اند و میکنند باطل بود که اگر باین طریقه باشند هلاک میشوند تا بیخ و ریشه
آن گروه را از جا کندند و بدعتهای ایشان را بر طرف کردند و اهل حق نفس کشیدند و از هر
گوشه سر بر آوردند و آثار علوم و معارف ظاهر شد و بعد از آنکه آن حضرت شریک در نصرت دین
خدا و تائید شریعت غرا اصحاب آن حضرت بودند زیرا که ایشان نیز دست از جان و مال و فرزند
و عیال برداشتند و در نصرت فرزند پیغمبر جانفشانی کردند و در برابر شمشیرها و نیزههای دشمنان
رو بر نگردانیدند چنانچه قطب راوندی بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده که جناب سید
الشهدا پیش از آنکه کشته شود با اصحاب خود فرمود که رسول خدا بمن فرمود که یا بنی انک

یشتاق الی العراق حسین منی و انا من حسین ای فرزند زود باشد که ترا بکشند بسوی عراق
و آن زمینی است که ابتلا شده‌اند در آن پیغمبران و اوصیای پیغمبران و انک تستشهد بها و یستشهد
معک جماعة من اصحابک لا یجدون الم مس الحدید و بدرستی که زود باشد که شهید
شوی در آن زمین و کشته شوند با تو گروهی از اصحاب تو که الم زخم شمشیر و نیزه را نمی‌یابند
و حرارت تیر و نیزه را نمی‌فهمند پس این آیه را خواندند که قلنا یا نار کونی بردا
و سلاما علی ابراهیم همچنانکه آتش بر ابراهیم سرد و سلامت گردید آتش حرب نیزه
بر تو و اصحاب تو سرد و سلامت گردد پس آن حضرت فرمود که بشارت باد شما را بخدا
قسم که اگر ایشان ما را بکشند پس ما وارد می‌شویم بر پیغمبر خدا آری والله جانفشانی کردند و در نصرت
فرزند پیغمبر خدا کوتاهی نکردند دست از زن و فرزند برداشتند و با آنکه ایشان را امان می‌دادند
بلکه جاه و مال میدادند خود را در دریای بلا انداختند و در میان هزاران هزار تیر و نیزه و شمشیر
افکندند و با آنکه میدانستند که کشته شدن چیزی است دست برنداشتند بلی این قسم
سعادت را بنام اشخاصی نوشته‌اند که دیده بصیرت شان بنور علم و یقین روشن بود و این خلعت را
بکسانی پوشانیدند که قلوب ایشان بایمان ممتحن بلکه مطمئن بود و اگرنه بسیار بودند که این
منزلت عظمی و مرتبه علیا از برای ایشان ممکن بود محبت دنیا ایشان را باز داشته و خسران در
دنیا را اختیار کردند شیخ مفید نقل کرده که جماعتی از قبیله بجیله و فزاره نقل کرده‌اند که ما با
زهیر بن قین بجلی از مکه برگشتیم و با حسین بن علی در منازل نزدیک بودیم و بهمراه ایشان طی منازل
می‌نمودیم و هرگاه آن حضرت در جایی نزول اجلال میفرمود ما در گوشه دیگر نازل میشدیم روزی
نشسته بودیم و مشغول بچیز خوردن بودیم که ناگاه شخصی از جانب آنجناب آمده و سلام کرد
بزهیر گفت که ابا عبد الله ترا خواسته ما متوحش شدیم و تشویش افتادیم بنحویکه لقمه‌ها از دست
ما می‌افتاد پس زن او که دیلم نام داشت گفت سبحان الله فرزند پیغمبر طلب تو میفرستد
و تو اجابت نمی‌کنی چون زهیر این را شنید برخاسته به نزد آن حضرت رفت و بعد از زمان
قلیلی برگشت شادمان با رنگ شکفته پس امر کرد که خیمه او را کندند و در میان خیمه‌های آن
حضرت و اصحاب آن حضرت زدند و اسباب و بارهای خود را نیز نقل نموده پس بزنش

بزنش گفت من عازم شدم بمصاحبت و نصرت امام حسین ع و جان خود را فدای او خواهم نمود نمیخواهم
بسبب من بتو مکروهی رسد برو بسوی اهل و قبیله خود آن زن برخاست و بگریه در آمد و گفت تو که خود را از برای
یاری پیغمبر بستی و مرا از خود جدا می‌کنی أسألك أن تذكرني في القيامة عند جد الحسين ع حاجت من بتو
این است که فردای قیامت در نزد پیغمبر مرا فراموش نکنی پس او را طلاق داده و اسباب و اموالش را داده به بعضی
از اعمامش سپرد که بوطنش برسانند این بزرگوار بود که در روز عاشورا در وقتی که خواسته نماز ظهر و عصر را بجا آورند
با سعید بن عبد الله حنفی در برابر سینه شهدا ایستادند و جان خود را نثار آن جان جهانیان و هزار شکران کردند
و هر تیر و نیزه که از جانب لعنا می‌آید بجان خود خریدند تا آن بزرگوار با اصحاب خود نماز را بطریق نماز خوف
ادا کردند از کثرت جراحات سید سعادت مند از پا در افتاد و بدرجه شهادت فایز گردید و اما زهیر
بعد از بجا آوردن چند نفر از بوسیدن زمین ادب در اجازه حرب نموده جانفشانی در رکاب آن سید
عرب و عجم رجز خوانان بمیدان بیرون رفت و می‌گفت نظم أنا زهير وأنا ابن القين أذودكم
بالسيف عن حسين إن حسينا أحد السبطين من عترة البر التقي بالبيت
نفسي قتيمت منم زهیر پسر قین که بشمشیر شما را دفع میکنم از حسین مولای خود بدرستی که حسین یکی از
فرزندان احمد مختار و از عترت طاهره اتقیای ابرار می‌باشد ای کاش روحم بدو قسمت شده بود
تا از دو طرف از او دفع دشمنان می‌کردم پس خود را بآن سپاه روسیاه زد و صد و بیست نفر را
کشت تا اینکه بر زمین انداختند و شهید گردانیدند حضرت با او خطاب کرده فرمود خدا ترا از رحمت
خود دور نکند ای زهیر و کشنده ترا لعنت کند همچنانچه جانیان را مسخ نموده بخنزیر و میمون کرده لعنت نمود
شعر یا جبال الدما ما لك وما كنت دريا قبل هذا إن الجبال تميل يا سيوفا هزت
بيثوم صدام فرماها من الخطوب فلول از اندوه و تاسف بر آن کوههای علم و بزرگی
و از جور زنان و جفای آن تیره روزان از پا در آمدند و حسرت بر آن شجاعان نامدار که مثل
شمشیر آتشبار بودند بجهة سوختن خرمن عمر کفار که از صدمات زمان خاموش گردیدند
يا غصونا من دوحة المجد بالطف عراها من الزمان ذبول درختهای
شجره مجد و بزرگی که از جفای روزگار در زمین کربلا پژمرده و خشک گردیدند یا بحارا
العلم بالطف غارت فبكاها التنزيل والتأويل ایشان بحار علوم و معارف بودند

که در زمین کربلا فرو رفتند و بر طرف شدند و ظاهر و باطن آیات اکبر گریه درآمدند فلهذا الاعراق ان
اظلم الشایع وطاد المعقول والمنقول پس عجب نیست که شیخ به نوحه تاریک و ظلمات کرده و علوم
معقول و منقول در حیرت افتاد ولتبکیهم عیون المعالی ولیس یفهم النجاح الاثیل ولتبکیهم
التلاوة والتذکر ویبکی التسبیح والتهلیل پس باید که گریه کنند بر ایشان دیده معالی و معالی
و مرثیه کنند بر ایشان لسان فخار و عوالی و باید گریه ذکر و تلاوت آیات و تسبیح و تهلیل و اذکار جمیع
و شعار پرستی و بیوم النزال تبکیهم الخیل و تبکی سمر والقنا و بیوم النوال تبکیهم الوفد
و یبکی المعروف والتفضل و سزاوار است که در میان جدال و قتال نیزه و تیر و حرب و شمشیر
گریه کنند که بهترین سواران معرکه شجاعت کشته شدند و در روز عطا و بخشش محتاجان گریه کنند که بهترین
جوانان مردان عرصه جود و کرم را شهید کردند بدانکه اصحاب کرام آن حضرت از بزرگان
و علما و زهاد و عرفا و عباد بودند و جمعی از ایشان از کبار صحابه امیر المؤمنین و امام حسن هم بودند
و بعضی از ایشان در خدمت امیر المؤمنین هم در جهاد با کفار و اشرار حاضر بلکه مردانگیها از ایشان
بظهور رسیده بود مثل آن اشخاص بودند که بطمع جاه و دست از یاری فرزند پیغمبر کوتاه نمایند و دیار را
بحقیقت نشناخته و از او قابل اختیار برخاری خدا نداشتند و اهالی ایشان ممتز بود از دولت امیر
المؤمنین و فرزندانش و شیرینی دنیا را بدون محبت ایشان تلخ میدانستند نشنیده که معویه ملعون
بعد از شهادت امیر المؤمنین خواست که دوستان آن حضرت را از دوستی آن حضرت بگرداند
هر کسی را هدیه میفرستاد و بهر کس تحفه میداد که بوسیله هدایا و تحف او مایل شوند باو ابو الاسود
دئلی را از انواع حلواها فرستاد و در میان آن شهد مزعفر بود چون او را بنزد ابو الاسود آوردند
او را دختری کوچک پنج شش ساله بود دید و پاره از آن شهد در دست گرفت و در دهان گذارد ابا
ابو الاسود گفت ای جان پدر بخور که این زهر است الطفل گفت ای پدر شهد مزعفر چگونه زهر
باشد گفت ای جان پدر میدانی که این را بهر چه فرستاده که ما را از محبت امیر المؤمنین
علیه السلام برگرداند آن دختر آن شهد را از حلق بیرون آورده از دهن بینداخت و گفت نظم
تبیع بالعسل المصفی یا ابن هند علیک ایماننا و دیننا معاذ الله لیس یکون هذا و مولا
لانا امیر المؤمنینا پدرش به فرستادن شهد میخواهد ما را از دین و ایمان برگرداند سعادت

معاذ الله غلط باشد این هرگز نخواهد بود که ما از مولای خود دست برداریم بنا دوستان چنین اند آب و گل ایشان
بولایت اهل بیت سرشته شده و اهل اصحاب سید الشهدا ترک جان و مال و فرزند و عیال کردند و دست
از جاه و مال و منال دنیا برداشته و دست از یاری آن حضرت بر نداشتند بلکه آرزو میکردند که کاش
ما را هزار مرتبه میکشتند و زنده میکردند تا هزار باره جان نثار قدم آن بزرگوار میکردیم گویا از روز اول
این صفت بقامت ایشان بریده بودند و این رقم بر ناصیه ایام ایشان نوشته بودند چنانچه روایت
شده که اصحاب امیر المؤمنین اصحاب آن حضرت را میشناختند و میدانستند که بشرف این سعادت
فایز خواهند شد بلکه ایشان خود نیز میدانستند و آنحضرت ایشان را خبر میداد چنانچه از حضرت صادق هم
روایت شده که سید الشهدا فرمود با اصحاب خود بعد از نماز صبح روز عاشورا اشهد الله قد اذن
فی قتلکم یا قوم شهادت میدهم و مقدر و منحتم شده است کشتن شما پس از خدا بترسید و صبر کنید
بلکه پیش از این وقایع میدانستند و منتظر آن بودند چنانچه شیخ کشی روایت کرده از فضیل بن زبیر
گفت میثم تمار در از اصحاب حبیب گذر بود بر اسبی سوار شده بود و میرفت که با حبیب بن
مظاهر و یک دیگر رسیدند در جاییکه مجلس نشسته بودند پس توقف کرده با یکدیگر مشغول صحبت بودند
حبیب فرمود میبینم که شیخ اصلع ضخیم البطن را که طبیخ خربزه بگشته و دار الرزق که او را در محبت اهل
بیت پیغمبر بردار زنند و شکم او را در بالای دار بدرند پس میثم گفت انی لاعرف رجلا احمر
له ضفیرتان یخرج لنصرة ابن بنت نبیه و یقتل و یجول رأسه فی الکوفة منهم میشناسم
مرد سرخ روئی را که بیرون میرود بجهت یاری فرزند دختر پیغمبر و او را میکشند و سر او را در کوفه میگردانند
پس از یکدیگر جدا شدند و اهل مجلس گفتند دروغ گوتر از این دو نفر ندیدیم هرگز هنوز اهل
مجلس بر نخاسته بودند که رشید هجری آمد و سوال کرد از ایشان پس اهل آن مجلس گفتند ایشان
از همدیگر جدا شدند و این چنین و چنین با یکدیگر گفتند رشید گفت رحم الله میثما فراموش
رحمت کند فراموش کرده بود که آن کسی که سر او را آورد عطای او را صد درهم زیاده از دیگران
خواهند داد آن جماعت گفتند این دروغگوتر از آن دو تا میباشد همان جماعت گفتند بخدا قسم
در زمان بسیاری نگذشت که دیدیم میثم تمار را در در خانه عمرو بن حریث بر دار زده بودند و حبیب
ابن مظاهر را با حسین بن علی کشته بودند و سر او را بکوفه آورده بودند و حبیب از ان اخیار

نفر بود که در روز عاشورا چنین در برابر کوههای آهن صبر کردند و روی بسوی نیزه‌ها بر افراشتند و رو
از شمشیرهای مخالفان نگردانیدند و آن جماعت ایشان را امان میدادند و وعده اموال بایشان میدادند
و ایشان ابا میکردند و میگفتند ما را چه عذر خواهد بود در نزد رسول خدا که فرزند او کشته شود و یکی
از ما زنده باشد با آن جماعت در دوستی خدا و رسول ثابت قدم بودند شربت ولایت را نوشیده
محبت ایشان نه مثل محبت دیگران بود که بمجرد دعوی اسم باشد و اگرنه در هر اوقات مدعی
محبت بسیاری باشد چون پای امتحان در میان آید وفاداران از قلیل باید دستی در قدم ظاهر شود
که اگر زهرش دهند نوش کند و اگر در بلایش اندازند نخروشد صد هزار جام بلا و ساغر عنا نوش کند
و ناله قطب راوندی از سید ساجدین روایت کرده است که با پدرم بودم در شب عاشورا در روز آن شب
او در گشته با اصحاب خود فرمود که شب شما را دریافت از اسپ خود فرود آیید و بلادت
بردن روید هر بشره این قوم مرا میخواهند چون مرا کشته بیابند شما را نمیخواهند و شما را از جان ایشان
در جواب گفتند وَاللهِ لَا يَكُونُ هٰذَا أَبَدًا الحمد لله که هرگز نخواهد شد که دست از تو
برداریم و خود را خلاص خواهیم فرمود که همه شما کشته میشوید و کسی از شما بیرون نمیرود ایشان گفتند
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ پس حمد کنیم خدا را که ما را بخصوص بشرف کشته
شدن با تو فرمود اگر چنین است پس سر بالا کنید و بر چنید و نظر کنید چون سر بالا کردند مقامات
قرب و درجات عالیات جنان را دیدند و آن حضرت مکان ایشان را نشان میداد و میفرمود
هٰذَا مَنْزِلُكَ يَا فُلَانُ و این بود که آن شوق سینه‌ها بر نیزه کرده بودند و روی بشمشیر کرده
تازه و تر بمقام خود رسند آری دوستان چنین اند کشته شدن را در راه محبوب شرف شان
دانند و جان خود را در راه محبوب خود دادن غایت مقصود دانند و در مقام سرایش گویند
لَوْ تَقَرَّضْنِي بِالْمَقَارِيضِ مَا ازْدَدْتُ إِلَّا حُبَّكَ و اشده که بمقام قرب نیز رسند الذی کلفتن
و کشتن ز بهر ... و منظر نظر رحمت و رضوان می شوند الا که شوق ز جان و حیرة و روزه
إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بلکه این وفاداران چنانچه
از این حدیث شریف دیگران مستفاد میشود جان دادن ایشان از زیاده ایمان و از فرط
محبت بود نه بطمع رضوان و ابتغاء حور و غلمان رضای رحمن و خوشنودی پیغمبر را منظور داشتند باغ

نه باغ جنان و روضه جنان لَيْسَ لِلْجَنَّةِ شُغْلٌ مَعَنَا وَلَا لِلنَّارِ سَبِيلٌ إِلَيْنَا لِأَنَّهُ لَيْسَ
فِي قَلْبِنَا إِلَّا السُّرُورُ بهشت ما را شوق نیست و آتش را با ما راهی ندارد و ما را شادی نیست
مگر خوشنودی خدا و نه رحمن آری و رضوان من الله اکبر که بود مثل ایشان قدم در عرصه محبت نهد
و کی بود دیگر که مانند ایشان ساغر محبت نوشد که بالمره از خود دست بردارد که شنیده
که عابس بن شبیب که یکی از سادات همدان بود چون بمیدان رفت چون شجاعت
مشهور بود ربیع بن تمیم او را بشناخت گفت کسی بجنگ او نرود که من او را میشناسم شیر
شیران و شجاع شجاعان است مردم ترسیدند کسی بیرون نرفت مدتی ایستاد و دید که کسی
بجنگ او نمی آید فریاد زد که الا رجل الا رجل آیا مردی هست آیا مردی هست ابن سعد گفت
سنگ باران کنید چون این را دید دست زد زره را از بدن برکند و خود را از سر بینداخت
و باش برهنه خود را بر چندین هزار زد و خود را در میان چندین هزار نیزه و شمشیر انداخت جماعتی را
از ایشان هلاک کرد و آخر او را کشتند و او را از پا در آوردند راوی گوید که سر او را دیدم
در دست جمعی و با هم نزاع داشتند این میگفت من او را کشتم و آن میگفت من کشتم تا
رفتند نزد ابن سعد آن ملعون گفت این را یک نفر نکشته کسی را از همدان نبود که او را
بکشد او را جماعتی بسیار کشتند نظم تُلْقِي الرِّمَاحَ بِنَحْرِهِ فَكَأَنَّمَا ؛ فِي قَلْبِهِ عُودٌ مِنَ الرَّيْحَانِ
وَيَرَى السُّيُوفَ وَصَوْتَ وَقْعِ حَدِيدِهَا ؛ بِمِرَاسِ تَحْلِيلِهَا عَلَيْهِ أَغَانِي ؛ نیزه‌های دشمنان را
بسینه بخریدند بنحوی که گویا طاقه ریحانی بود که بهدیه ایشان آورده بودند و شمشیرهای مخالفان را
بدیدند و بخریدارشان بودند که گویا بعروسی میروند و گویا برق شمشیرهای ایشان شمع و چراغی
داو و از قهقهه سلاح ساز و آوازیست که بجهت عروسی ایشان میکشند گوش کردند و جان
فدا مینمودند تا ساغر اجل نوشیدند و در خون خود غلطیدند و بر زمین افتادند آه آه نظم
فَكَمْ مِنْ أَكْبَادٍ وَقْدَةً بِالظَّمَاءِ ؛ وَأَحْشَاءٍ مُرْتَحِلَةٍ بِدِمَاءٍ ؛ بِنَفْسِي نُفُوسًا أُورِدَتْ
مَوَارِدَ الرَّدَى ؛ وَمَا بُرِّدَتْ بِالْمَاءِ كُبُودُهَا ؛ روح و جان من فدای آن نفوس قدسیه
که از ظلم ظالمان هلاک شدند و جگرهای ایشان بشربت آبی خنک نگردید مَلَابِسُهَا بَيْنَ
الْغَبْرَاءِ قَائِمٌ ؛ وَأَحْمَرُ قَانٍ قَدْ كَسَاهُ صَدِيدُهَا ؛ بعوض جامه و کفن جامه برایشان پوشیده

یکی جامهٔ غبار و خاک که بر زمین بادها بران بدنها پوشیده شد و دیگری جامهٔ خون که از جراحت
و زخمها زان بدنهای چاک پوشیده شد تجنّ علیه الناشرات ذیولها • وتحرسها
وحش الفلا واسودها • و بادها بران بدنها دارنگ شان میوزید و وحشیان صحرا پاسبان
ایشان بود • بنفسی نساء کانت الشمس تزدهی • لهن وجوها ثم تبدی خدودها •
جان و روح من فدای آن زنان مخدره که آفتاب روی ایشان را نمی دید و همیشه در پس پردهٔ
عصمت بودند پس از طپانچهٔ ظالمان و جور مخالفان صورتهای ایشان خون آلود گردید •
لهن مقام لیذ النیاط مقامع • واما قیود القوم فهی عقودها • آه آه تازیانهٔ ستمکاران
که بر سر و پشت ایشان میزدند بجای مقنعهٔ ایشان و دست بند زنجیری که بگردن و دست و پای
آن اسیران کرده بودند بمنزلهٔ قلاده و دست بند ایشان بود • فمن مبلغ بنت النبی
بناتها • تسبّ وتسبی ثم تبلی جلودها • کیست که خبر کند دختر پیغمبر را که دختران او را
اسیر کردند و ایشان را زدند و پدر ایشان را پست کردند • تجاذب اعداها التسوی
حواسرا • خرق لها من ظالمیها حقودها • کجاست فاطمهٔ زهرا تا ببیند دختران شان را
که دشمنان چادر و مقنعه را از سر ایشان میکشند و ایشان چنان مینالند که دل دشمنان بر ایشان
میسوزد • وان بنیها للسیوف ضیافة • علی رمحها فوق الرماح وفودها •
کجاست که خبر دهد دختر پیغمبر را که پسرهای او را شمشیرها ریزان قربانی کردند و بر روی خاک
خوابگاه ایشان را قرار دادند • وروس فوق الرماح مثالة • بایدی بنی صخر بن
حرب تمیدها • و سرهای ایشان بر نیزهای اولاد بنی امیه و حرب میباشد • وان
ابناها السجاد یقیاد طائعا • حقیرا اسیرا تخنقه قیودها • و فرزند او سید
السجاد زین العابدین را دربند کرده بحقارت میکشند و بدنش را مجروح کرده اند اگرچه آن سادات
مظلوم دست از جان برداشته لیکن بملک جاودان رسیدند و سعادت دو جهانی را
دریافتند و بعشرت خانهٔ قدس شتافتند خود را داخل در حزب الله و جند الله و انصار
الله نمودند و محسود و مغبوط همه شهیدان شدند و تا قیامت مخاطب مؤمنان بالیتنا کنا معکم
گردیدند وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء • اما گمان نکنی که هرکس پا دراین میدان

دراین میدان تواند گذارد یا دم از این سخن تواند زد و مدعی این معنی بسیار است اما فرد دعوی کاذب
شاهدی بران بست که بیکه در جستجوی این حدیث بگفتگو قانع شوند بر ساحل این بحر خشک لب خواهند
بود و چه بسیار بودند همراهان سلک محبت که بعد از استشمام رایحهٔ بلا که از لوازم محبت و ولا است
لیمیز الله الخبیث من الطیب هر یک راه بیوفایی پیش گرفته از عین وبال مستغرق شدند
چنانچه در تفسیر امام حسن عسکری ع از آن حضرت روایت شده که چون در معرض امتحان برآمدند
کسیکه با آن حضرت بودند آن حضرت بلشکر خود فرمودند که بیعت را از شما برداشتم شما
بقبایل خود و وطن خود برگردید زیرا که شما تاب مقاومت این گروه بسیار ندارید و ایشان را
مقصودی بغیر از من نیست قد غرونی والقوم فان الله یعیننی ولا تخلینی من حسن
نظره کما دایه فی اسلافنا الطیبین از اصحاب ایشان مرا میخواهند مرا با این قوم
بگذارید که خدا مرا یاری خواهد نمود و مرا از نظر رحمت خود محروم نخواهد کرد چنانچه همیشه آبا و اجداد
مرا یاری میکرد پس عسکر آن حضرت از او جدا شدند و متفرق گردیدند و اقربا و خویشان و
نزدیکان گفتند که باز از تو دست بر نمیداریم چون تو حزن ما است و مصیبت تو مصیبت ما است
بجهة التقرب بسوی ما هم بودن در خدمت تو پس آن حضرت فرمود چون بر خود قرار دادید
آنچه من بر خود قرار دادم پس بدانید که خداوند جلیل منازل عالیه را میبخشد به بندگان خود بجهة
تحمل شدن بلاهای روزگار اگرچه من و پدران و رفتگان من که من هم از ایشانم بخصوص فرموده
از کرامات و منزلت باعطا فرموده که متحمل شدن مکروهات دنیا برما سهل و آسان میباشد
لیکن از برای شما نیز بهره از آن کرامات میباشد واعلموا ان الدنیا حلوها ومرّها
حلم والانتباه فی الآخرة و بدانید که تلخ و شیرین دنیا بمنزلهٔ خواب و بیداری در آخرت
است و مؤید این حدیث است که از کتاب نور العین نقل شده از سکینه دختر امام حسین ع که
شب ماهتاب بود و در خیمه نشسته بودم که از پشت خیمه صدای گریه شنیدم از ترس اینکه مبادا که مطلع
شوند خواهران و سایر زنان بگه که مطلع نشدند پس از خیمه بیرون آمدم و دلم گواهی خیر نمیداد و در را
با برادران خود میزدم و می افتادم و برمیخاستم چون بیرون رفتم دیدم پدرم نشسته و اصحابش در
دور او میباشند پس شنیدم که پدرم میگفت بایشان که شما آمده اید با من بجهة اینکه چنان میدانید

که از بوی جماعتی میبردم که باز سعی میکنند بدل و زبان حال بعما بیه که شیطان برایشان غالب شده
و خدا را فراموش کرده اند وَالْآنَ لَمْ یَکُنْ مَقْصَدٌ سِوَی قَتْلِی وَقَتْلِ مَنْ یُجَاهِدُ
بَیْنَ یَدَیَّ وَسَبْیِ حَرَمِی بَعْدَ سَلْبِهِمْ حال بدانید که ایشان را مقصدی نیست مگر کشتن
من و یاوران من و اسیر کردن زنان من و غارت کردن اموال من و من میترسم که شما نیز
با دانید شرم میکشید بگرد خدعه در نزد ما اهل بیت حرامست پس هر کس کاره باشد در یاری
ما برگردد در این حال زیرا که شب پرده ایست دیگری نگیرد جز در دست دیگری ما را یاری کنند
بجان خود با ما خواهد بود در درجات عالیه جنان بتحقیق که جد بزرگوارم خبر داد که وَلَدِیَ
الْحُسَیْنُ یُقْتَلُ بِکَرْبَلَاءَ غَرِیبًا وَحِیدًا عَطْشَانًا فَمَنْ نَصَرَهُ فَقَدْ نَصَرَنِی وَنَصَرَ
وَلَدَهُ الْقَائِمَ فرزندم حسین در بیابان کربلا کشته شود غریب و بیکس و تشنه پس کسیکه
او را یاری کند بتحقیق مرا یاری کرده و فرزندش قائم را یاری کرده و اگر کسی بزبانش یاری کند
در حزب ما خواهد شد در جنت سکینه خاتون میگوید وَاللهِ مَا اَتَمَّ کَلَامَهُ اِلَّا
وَتَفَرَّقَ الْقَوْمُ مِنْ نَحْوِ عَشَرَةٍ وَعِشْرِینَ بخدا قسم که هنوز کلام آنجناب تمام نشده
بود که جماعتی از بیوفایان که بطمع دنیا با آن سید ما سرا همراهی داشتند طریق بیوفایی پیش
گرفته در وادی ضلالت منسلک شده دسته دسته در آن بیابان متفرق شدند و کسی با آن
غریب بیابان ابتلا نماند الا گروه قلیل که زیاده از هفتاد و کمتر از هشتاد بودند آه پدر بزرگوارا
دیدم که سر بزیر انداخته در حزن و اندوه بود چون این را دیدم گریه در گلویم گره گیر شد اما خود را
حفظ کردم و رو باسمان کرده گفتم اَللّٰهُمَّ اِنَّهُمْ خَذَلُونَا فَاخْذُلْهُمْ خدایا ایشان را
ذلیل کن که ما را یاری نکردند و دعای ایشان را اجابت منما و در زمین مسکنی بجهة ایشان
قرار مده و فقرا را بایشان مسلط گردان و از شفاعت جد ما ایشان را بی نصیب گردان
سکینه میگوید برگشتم بخیمه و اشک از دیدهایم میریخت عمه ام ام کلثوم مرا دید گفت ترا
چه میشود قصه را نزد برایش نقل کردم چون این را شنید نالید وَا جَدَّاهُ وَا عَلِیَّاهُ
وَا حَسَنَاهُ وَا حُسَیْنَاهُ وَا قِلَّةَ نَاصِرَاهُ برآورده و گفت نمیدانم چگونه از دست دشمنان خلاص
خواهیم شد کاش ایشان راضی میشدند که بعوض برادرم ما را هلاک میکردند زنان زناله و گریه او

دیگر به اوج شده شروع بگریه کردند صدای گریه از خیمه بلند شد پدرم شنید برخواست و بسوی خیمه آمد
و پا در دامن جان و اشک ریزان چون به خیمه آمد گفت این صدای گریه چیست عمه ام پیش آمده گفت
ای برادر ما را بمدینه برگردان فرمود چگونه میتوانم با این کثرت دشمنان گفت اَجِلَّ ذِکْرُهُمْ
مَحَلَّ جَدِّکَ وَاَبِیکَ وَاُمِّکَ وَاَخِیکَ جلالت جد و پدر و مادر خود را برایشان بیان کن
شاید را میشناسند فرمود ذَکَّرْتُهُمْ فَلَمْ یَذَّکَّرُوا وَوَعَظْتُهُمْ فَلَمْ یَتَّعِظُوا وَلَمْ
یَسْمَعُوا قَوْلِی گفتم ایشان گوش نکردند موعظه نمودم گوش بسخن من ندادند و ایشان را بجز کشتن
من چیزی در نظر ندارند وَلَابُدَّ اَنْ تَرَوْنِی عَلَی الثَّرَی جَدِلًا آه آه چاره نیست مگر اینکه مرا بر خاک
افتاده ببینید ولیکن شما را وصیت میکنم بتقوی و صبر و این را جدم خبر داده و خلف نمیشود وعده او
و شما را بکسی میسپارم که هرگاه پرده را ابدا دیگری او را نمیتواند پوشید و بروایت شیخ مفید و سید
بن طاوس چون شب نزدیک شد آن حضرت اصحاب کرام خود را جمع نموده ستة تا جدین بر فرمود
که من بیمار بودم لیکن خود را بنزدیکی ایشان رسانیدم تا بشنوم که آن درمانده وادی بلا و سرگردان
محنت رنج و عناد سردار اهل ابتلا با اصحاب خود چگونه طریق سخن مسلوک میفرمایند پس شنیدم که
پدر بزرگوارم افتتاح سخن را بحمد و ثنای ملک علام فرمودند و طریق شکرگذاری را پیموده فرمودند
اَمَّا بَعْدُ فَاِنِّی لَا اَعْلَمُ اَصْحَابًا اَوْفَی وَلَا خَیْرًا مِنْ اَصْحَابِی وَلَا اَهْلَ بَیْتٍ اَبَرَّ
وَاَوْصَلَ مِنْ اَهْلِ بَیْتِی فَجَزَاکُمُ اللهُ عَنِّی خَیْرًا بدرستی که من اصحاب بهتر و باوفاتر از اصحاب خود
نمیدانم پس خدا شما را جزای خیر دهد و آگاه باشید که یک روز دیگر زیاده از عمر ما نمانده من ایشان
شما را مرخص کردم و بیعت خود را از گردن شما برداشتم حرجی نیست اینک ظلمت شب عالم را گرفته
از غنیمت دانسته و هر یک بطرفی متفرق شوید وَلْیَاْخُذْ کُلُّ رَجُلٍ مِنْکُمْ بِیَدِ وَاحِدٍ مِنْ
مِنْ اَهْلِ بَیْتِی وَتَفَرَّقُوا فِی سَوَادِ هٰذَا اللَّیْلِ وَذَرُونِی وَهٰؤُلَاءِ الْقَوْمَ فَاِنَّهُمْ
لَا یُرِیدُونَ غَیْرِی و هر یک از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرید و در این ظلمت بروید
و مرا بگذارید با این گروه ستمکار که ایشان همه از برای کشتن من جمع شده اند غیر مرا نمیخواهند
پس برادران و فرزندان و برادرزاده گان و اولاد عبدالله بن جعفر که خواهرزاده آن حضرت
بودند زبان معذرت گشودند ابتدا عباس بسخن درآمده و دیگران متابعت او کردند بآن

جناب عرض نمودند لم نفعل ذلک لنبقی بعدک لا ارانا الله ذلک ابداً دست از یاری تو
برداریم که بعد از تو زنده باشیم خدا هرگز نخواهد که بعد از تو زنده باشیم زندگی دنیا چه بکار می آید پس آن
حضرت فرمود یا بنی عقیل حسبکم من القتل بمسلم بن عقیل فاذهبوا انتم فقد اذنت
لکم ای اولاد عقیل شهادت مسلم شما را بس است شما برگردید من شما را اذن میدهم پس ایشان
در جواب گفتند و بروایت ابن بابویه عبد الله پسر مسلم در جواب گفت آیا مردم چه می گویند
که ما بزرگ و آقای خود را که بهترین بنی اعمامند واگذاریم تیری با ایشان نینداختیم و نیزه و شمشیر بکار نبریم
و ندانیم که ایشان را چه بر سر آمد بخدا هرگز چنین نمی کنیم ولیکن جان خود را و مال و عیال خود را فدای تو خواهیم
کرد تا هرچه بر سر تو آید بر سر ما نیز بیاید فقبح الله العیش بعدک پس مسلم بن عوسجه برخاست و گفت
انحن نخلیک و ننصرف عنک وقد احاط بک هذا العدو آیا دست از تو برداریم و
برویم و ترا در میان این گروه خونخوار بگذاریم بخدا سوگند خدا مرا این حال نه بیند بخدا قسم دست
بر نمیدارم از تو تا نیزه خود را در سینه دشمنان تو فرو برم و تا قبضه شمشیر بدست من است با دشمنان
تو جنگ می کنم و اگر سلاحی نیابم هر آینه بخدا سوگند که با سنگ صحرا با ایشان جهاد خواهم کرد تا همراه تو
جان دهم تا بدانند که حفظ الغیب پیغمبر را ادا کردیم و از تو جدا نشوم تا جان را در برابر تو فدا کنم پس سعید بن عبد الله
حنفی برخاست و گفت هرگز از تو جدا نشویم و ترا وا نمی گذاریم تا خدا داند که وصیت پیغمبر را
محافظت کرده ایم اما والله لو علمت انی اقتل ثم احیا ثم احرق حیا ثم احیا ثم
اذری یفعل ذلک بی سبعین مرة ما فارقتک اگر بدانم کشته می شوم و زنده می شوم
پس مرا می سوزانند و خاکستر مرا بباد دهند تا هفتاد مرتبه از تو جدا نشوم فکیف و انما
هی قتلة واحدة پس چگونه دست بر میدارم و حال آنکه یک کشتن بیش نیست و بعد از آن
سعادتی است که منقضی نمیشود پس زهیر بن قین برخاست و گفت اگر دنیا همیشه از برای ما باقی باشد
کشته شدن در راه ترا بر بقای ابدی اختیار می کنیم چگونه دست از تو بداریم و حال آنکه
زندگی چند روز بیش نیست والله یا ابن رسول الله لوددت انی قتلت ثم نشرت
الف مرة وان الله یدفع بذلک القتل عنک وعن هؤلاء الفتیة
من اخوتک واهل بیتک بخدا قسم دوست میداشتم که کشته شوم و زنده شوم و باز

و باز کشته شوم و زنده شوم تا هزار بار و خدا دفع نماید باین از تو و از اهل بیت تو ظلم و قتل را پس بریر بن
حضیر همدانی برخاست و گفت یا ابن رسول الله خدا بر ما منت نهاده که در پیش روی تو جهاد کنیم و اعضای
ما پاره پاره شود تا جد بزرگوارت در قیامت شفیع ما باشد و بالجمله هریک از آن سعادتمندان بامثال
این سخنان صدق و دوستی خود را بیان فرمودند و بروایت ابن طاوس به محمد ابن بشیر حضرمی در آن حال
خبری رسیده بود که پسر او را در یکی از سرحدهای روم اسیر کرده اند و او اظهار رضا کرد و گفت نمیخواهم
که او را اسیر کنند و من زنده باشم سید شهدا این را شنیدند فرمودند خدا ترا رحمت کند بیعت را از
گردن تو برداشتم برو و فرزند خود را خلاص کن از دست کفار او در جواب آن سعادتمند گفت
اکلتنی السباع حیّاً ان فارقتک درندها مرا زنده پاره پاره کنند اگر دست از تو بردارم
پس آن حضرت پنج جامه از جامهای قیمتی باو دادند که هزار دینار ارزش داشت و فرمود که بده بپسر
خود بده که برادر خود را با آنها خلاص نماید و بچند روایت چون آن شب انس و جان قوت و ایمان
و یقین آن سعادتمندان را که از همه عالمیان ممتاز بودند مشاهده فرمود منازل ایشان را بایشان
نشان داد و شوق و ذوق ایشان بنوشیدن باده شهادت از جام سعادت زیاده گردید
بروایت شیخ مفید از سید الساجدین در آن شب امر فرمود که خیمهای حرم محترم را نزدیک یکدیگر
زنند و طنابهای آنها را از یک دیگر بدرون برند تا راه تردد مسدود گردد و در برابر آن خندق
حفر نموده از هیزم پر کنند و امر فرمودند فرزند مظلومش علی اکبر را که با چهل نفر رفته چند مشک آب
بیاورند آن والامقام با سی سوار و بیست پیاده رفتند و با نهایت خوف مشکی چند آب
آوردند حضرت فرمود از این آب بیاشامید که این آخر توشه شما است از دنیا و غسل کنید
و جامهای خود را بشوئید که کفن شما خواهد بود آه آه چه گویم آن جامهای را پوشیده بودند و
بجای کفن خود اختیار کرده بودند در روز عاشورا با آنکه از ضرب نیزه و شمشیر و ناوک تیر
پاره پاره شده بود و بخون و خاک آغشته شده بود آنها را از آن شهیدان مضایقه کردند
و از ایشان کندند آن ابدان لطیفه را و اجساد شریفه را عریان و برهنه بر روی خاک انداختند
تا از شدت حرارت آفتاب پژمرده گردیدند بابی الجسوم العاریات علی الثری
ما سترها الا مثار غبارها پدر و مادرم فدای آن بدنهای برهنه باد که بر زمین افتاده بوده

و سایر شهدا را آلوده بخاک و غبار بِأَبِي الْجُسُومَ الطَّاهِرَاتِ وَحِيدَةً مَا آنَسَهَا إِلَّا
وُحُوشُ قِفَارٍ پدر و مادرم بفدای آن بدنهای شریفه باد که آنها را ضایع گذارده بودند و انیسی
نبود ایشان را بغیر از وحشیان صحرا آه و در آن شب اصحاب آن حضرت همه در خیمهای خود مشغول بطاعت
بودند صدای عبادت و تلاوت از لشکر سعادت ظفر آن سرور بلند بود مثل صدای مگس عسل
گروهی از لشکر مخالف متنبه شدند که چگونه با این گروه جنگ می کنیم بروایت ابن طاوس
سی و دو نفر از لشکر مخالف به لشکر آن حضرت ملحق شدند و سعادت ملازمت آن حضرت را
اختیار کردند و آنحضرت بر خیمه خود رفته مستغرق دریای عبادت گردید گاهی در رکوع و سجود
و گاهی در مناجات با معبود و گاهی در تضرع و دعا و تلاوت و بگاه گاهی مشغول تهیه اسباب
حرب بود و گاهی در غمخواری اطفال و عیال اهل بیت آن حضرت در زنان و دختران
و خواهران در اضطراب و تشویش غم آلوده بودند گاهی بر غریبی و مظلومی آقای خود میگریستند و گاهی
در فکر حالت اسیری و دستگیری خود بودند شبی برایشان گذشت که بر کسی نگذشت نظم
مَا أَقْمَرَتْ لَيْلَةٌ طَارَتْ صَبِيحَتُهَا بُدُورُ آلِ رَسُولٍ فِي خَسَفٍ ماه نورانی نکرد
شبی را که در روز آن ماههای فلک عصمت و جلالت منخسف و بی نور شدند لَا أَشْرَقَتْ
شَمْسُ يَوْمٍ طَارَ فِي غَدِهِ شُمُوسُ آلِ نَبِيٍّ عَدْنَانٍ فِي كَسَفٍ هرگز روشن نشد آفتاب
روزی را که در صبح آن آفتابهای رفعت و جلالت از ضرب نیزه و شمشیر مخالفان بر زمین
افتاده منکسف و بی نور گردیدند سید ساجدین گوید در آن شب مرض بر من مستولی بود و عمه‌ام
زینب خاتون به پرستاری من مشغول بود و پدرم در خیمه دیگر بود و در نزد آن حضرت بود
غلامی از آزاد کردهای ابوذر و آن حضرت شمشیر خود را در دست داشت و اصلاح می‌نمود
و در مقام یأس و ناامیدی از دنیای غدار و شوق لقای پروردگار این اشعار را
میخواندند نظم يَا دَهْرُ أُفٍّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ
مِنْ صَاحِبٍ وَطَالِبٍ قَتِيلٍ وَالدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ وَإِنَّمَا الْأَمْرُ
إِلَى الْجَلِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلٍ ای روزگار ناپایدار اف باد بر تو که هرگز
وفا نکردی به هیچ دوست و یاری و چه بسیار صاحب یاری در هر شهری و دیاری که بقتل آوردی

آوری و از هیچ کس بدل راضی نشوی و بازگشت همه امور بسوی خداوند جلیل است و هر ذی حیاتی لابد از سلوک
طریقی که من از سلوک مینمایم و این اشعار را دو مرتبه یا سه مرتبه تکرار نمود تا یافتیم مراد آن بزرگوار را که
یقین کرده است بمرگ خود و از زندگانی دنیا مأیوس شده پس گریه بر من زور آورد و گلویم را
گره کرد و لکن خود را نگه داری میکردم که مبادا زنان و دختران بیتابی کنند و لکن دانستم که بلا
نازل شده اما عمه‌ام زینب خاتون این را شنید و بیتاب شد برجست و پا برهنه از اضطراب
جامه بر زمین میکشید تا بخیمه آن مظلوم رسید شیون برآورد و گفت وَا ثُكْلَاهُ لَيْتَ الْمَوْتَ
أَعْدَمَنِي الْيَوْمَ مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ وَأَبِي عَلِيٌّ وَأَخِي الْحَسَنُ يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِينَ ثِمَالَ الْبَا
قِينَ ای کاش مرده بودم و این حالت را در تو نمیدیدم پدر و مادرم و برادرم از دنیا رفته‌اند ای
یادگار رفتگان و پشت پناه بازماندگان آن حضرت نظر باو کرد و دیدهای حق بینش پر از
اشک شد و گفت يَا أُخْتَاهُ لَا يُذْهِبَنَّ حِلْمَكِ الشَّيْطَانُ ای خواهر نیک اختر حلم
و بردباری پیشه کن و شیطان را بر خود راه مده که از حصار حلم و صبر بیرون کند و در وادی
جزع و اضطراب اندازد لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَغَفَا وَنَامَ اگر مرا میگذاشتند خود را بمهلکه
نمی افکندم زینب خاتون گفت أَفَتَغْتَصِبُ نَفْسَكَ اغْتِصَابًا فَذَلِكَ أَقْرَحُ لِقَلْبِي
وَأَشَدُّ عَلَى نَفْسِي آیا بجبر و تعدی باین بلا مبتلا شده و از چاره از تو منقطع شده و لهذا
شربت ناگوار مرگ باید بنوشی این زن سخت تر و دل را از همه بیشتر مجروح میگرداند
پس طپانچه بر روی خود زد و مقنعه از سر برکشید و جامه صبر را چاک کرد و بیهوش بر زمین
افتاد و آن حضرت بر سر بالین آن ولوحهٔ وادی الم آمد و آبی بر رخسار او زد بهوش آمد
گفت يَا أُخْتَاهُ اتَّقِي اللَّهَ وَتَعَزَّيْ بِعَزَاءِ اللَّهِ وَاعْلَمِي أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يَمُو
تُونَ وَأَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَبْقَوْنَ ای خواهر نیک سیر از خدا بترس و بقضای خدا راضی
شو بدانکه اهل زمین همه شربت ناگوار مرگ را مینوشند و اهل آسمانها باقی نمیمانند
و بغیر ذات اقدس الهی همه چیز در معرض زوال و فنا است پدر و مادر و برادر همه از من
بهتر بودند شهید شدند و رسول خدا که اشرف خلایق بود از دنیا رفت و دور از این
قبیل موعظه بسیار فرمود و تسلی داد پس فرمود ای خواهر ترا قسم میدهم که چون مرا کشته

صورت خود را بخراشی و جامه چاک کنی و واویلا و واثبورا بگو و زین قبیل وصایا فرمود
پس او را آورد تا در نفوس نشانید و رفت بسوی اصحاب خود و ایشان را امر چند کرد
در رفت و در جامه خود نشست و از بعضی از اخبار مستفاد می‌شود که آنجناب در آن شب
چشمهای مبارکش بخواب نرفت بلکه پیوسته مشغول تضرع و دعا و نماز و استغفار و عبادت
خداوند جبار بود و همچنین اصحاب آن حضرت نیز خواب نکردند کاهی بطلوع آن حضرت
کاهی
و اهل بیت آن حضرت را می دیدند و راه چاره را مسدود می یافتند در غم و اندوه بودند و
شوق لقای پروردگار و ذوق مقامات ابرار را در نظر می آوردند بی آرام می شدند تا
در وقت سحر اثر کرده سالکان طریق حق پرستی را لحظه خواب ربود و آشفته از خواب بیدار شد
و گفت میدانید در خواب چه دیدم گفتند بیان فرما خواب خود را یا بن رسول الله فرمودند
رأيت كلابا قد شدت علي لتنهشني در خواب دیدم که سگان وادی ضلالت بر من
حمله کردند که مرا پاره پاره کنند و فيها كلب ابقع رأيته اشدها علي در آن میان
سگ ابلقی بود که از همه سخت تر بود و بجهت هلاک من از همه حریص تر بود و گمان دارم که از این
قوم اگر مرا شهید کند چنین باشد بعد از آن دیدم جد بزرگوارم احمد مختار را با فوجی از ارواح
مقدسه بنزد من آمدند و جد بزرگوارم بمن فرمودند یا بنی انت شهيد آل محمد و
قد استبشر بك اهل السماوات واهل الصفيح الاعلى فليكن افطارك عندي
الليلة عجل ولا تؤخر ای فرزند مظلوم من توئی شهید آل محمد اهل آسمانها و ساکنان
عالم بالا را بشارت آمدن روح مقدس تو داده و همه منتظر تو می باشند تعجیل کن تا افطار
امشب در نزد ما باشی و از شراب طهور افطار نمائی و از عطش و تشنگی وارهی ای نور دیده اینک
ملکی شیشه سبزی با خود آورده تا خون ترا که از نوک سنان و شمشیر منافقان بر زمین میریزد
ضبط نماید و بملاء اعلی برد و این است خواب من وقد حان الامر واقترب الرحيل
من هذه الدنيا لا شك في ذلك و کار من باخر رسید و زمان کوچ از این عاریت
سرا نزدیک گردیده و شکی در آن نمی باشد آه آه چون این حکایت را اصحاب و اهل
بیت آن حضرت شنیدند نمیدانم چه بایشان روی داد و چه حال بایشان عارض گردید آه

آه نظم الليلة الحشر لا بل ليل عاشورا ۞ النفخة الصور لا بل نفث مصدورا ۞
آیا این شب چه شب است که این آشوب و غوغا برپاست و این غلغله و ولوله برخاست نه شب
قیامت نیست بلکه شب عاشورا است که در روزش بدنهای مقربان آل الله را جسر می کنند و لشکر آسمان
و زمین را در زیر پا در می آورند و دختران فاطمه را برهنه می نمایند آیا این نفخ صور اسرافیل است
که در زلزله در عالم امکان و شورش در کن فکان انداخته نه نفخ صور نیست بلکه ناله های غریبان کربلا
و آههای اسیران بیخ و غاست که آسمان و زمین را متزلزل و عالمیان را مضطرب نموده ليلة
به خسفت بدر الهدى ۞ اسفا واصبح الدين فيه كاسف النور ۞ آن شب است که بدر
فلک هدایت منخسف و منزوی گشته و دین پیغمبر در آن تاریک و ظلمانی گردیده يوم به ذهبت ابناء
فاطمة للبغي ما بين مقتول وما سور ۞ آن شبی است که در روز آن اولاد فاطمه را بدو قسمت نمودند
بعضی را طعمه شمشیر آبدار و بعضی را مثل کنیزان اسیر کردند و بشتران سوار کردند فاي دمع عليهم غير منهمل
واي قلب عليهم غير مفطور ۞ نمیدانم کدام دیده است که برایشان نگرید و کدام دلست که از این
غصه نشکافد فانا لله وانا اليه راجعون مجلس پنجم در بیان عدد لشکر جناب امام حسین ع
و لشکر عمر بن سعد و جنگ نمودن بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة و
السلام على خير خلقه محمد واهل بيته الطيبين الطاهرين وبعد فقد قال الله تبارك
وتعالى في كتابه الكريم يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وآمنوا برسوله يؤتكم
كفلين من رحمته ويجعل لكم نورا تمشون به ويغفر لكم والله غفور رحيم جناب
اقدس الهی بمؤمنین خطاب نموده میفرماید ای گروهی که بخدا ایمان آورده اید تقوی و پرهیزکاری
از معاصی الهی را پیشه نمائید و ایمان آورید برسول او که عطا می نماید حظ و نصیب از رحمت
خود و قرار میدهد بجهت شما نوری که با آن راه راست را بیابید در ظلمات و میبخشد شما را و خدا
بخشنده و رحم کننده است کفل حظ اوفر و نصیب اعظم را گویند و دو نصیب بزرگ نعمت
دنیا و آخرت میتواند مراد بود و خلاصی از نیران و دخول در دار جنان نیز مراد میتواند بود
چنانچه بعضی از مفسرین تفسیر کرده اند و علی بن ابراهیم و کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده اند
که آن حضرت کفلین از رحمت را بحسنین ع تفسیر فرموده اند و نوری که با آن در ظلمات بجهت باش

راه نجات قرار داده با ئمه هدا تفسیر کرده اند و در روایت دیگر نور را بعلی ع تفسیر کرده اند آری ایشانند انوار مقدسه الهی عالم را بنور خود روشن نمودند و سبب نجات را از طرق ضلالت و شبهات امتیاز دادند طریق معرفت را واضح و شیوه بندگی و خدا پرستی را هویدا و لایح فرموده اند هر کس چراغ معرفتی روشن کرد از شعل معارف ایشان روشن کرد و هر کس لوای بندگی افراشت از بیانات آن سفینهای نجات بود ایشانند شموس فلک خلافت و بدور سماء هدایت و نجوم شبستان رسالت و مراکز دایره امامت و صلاح و فلاح است ایشانند لجج غامره ربانی و حجج قاطعه سبحانی عمود فسطاط علم و عرفان و باسط علم و ایقان ایشانند مصابیح انوار و مفاتیح اسرار معادن حکمت و مساکن برکت منازل تقوی و محافل هدی اعلام العباد و منار البلاد و مصابیح الظلام و مفاتیح الکلام دعایم الاسلام نهنگ دریای معرفت الهی و واقف اسرار کماهی الائمة من اله یهدون بالحق و به یعدلون از حضرت امام رضا ع روایت است در حدیث طویلی که میفرماید نَحْنُ نُورٌ لِمَنْ تَبِعَنَا وَهُدًى لِمَنِ اهْتَدَى بِنَا وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنَّا فَلَيْسَ مِنَ الْاِسْلَامِ فِي شَيْءٍ یعنی ماییم نور روشنی دهنده بجهت کسی که پیروی نماید ما را و راه نماینده ام برای کسی که هدایت یابد بما و کسی که از ما نیست نصیبی از اسلام ندارد و بِنَا فَتَحَ اللهُ وَبِنَا خَتَمَ وَبِنَا اَطْعَمَكُمْ عُشْبَ الْاَرْضِ وَبِنَا يُمْسِكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ اَنْ تَزُولَا وَبِنَا يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنَ السَّمَاءِ بما ابتدا کرد خدا و بما ختم مینماید و بواسطه ما گیاه از زمین میروید و ببرکت ما آسمان و زمین را نگاه میدارد و بجهت ما بارش از آسمان میباراند و بواسطه ما شما را در دریا از غرق نگاه میدارد و در صحرا از زمین فرو رفتن باز میدارد و بدوستی ما منتفع میشاید شما را در حیات و مرگ شما و در قبرهای شما و در نفخ برخواستن از قبر و در نزد صراط و میزان و در وقت داخل شدن در بهشت مَثَلُنَا فِي كِتَابِ اللهِ مَثَلُ الْمِشْكَوٰةِ فِي الْقِنْدِيلِ نُورٌ عَلَى نُورٍ یعنی که خدا ما را در قران تشبیه کرده بچراغ بسیار نور دهنده که در قندیل بوده باشد نور دهنده فَالْمِصْبَاحُ مُحَمَّدٌ ص وَنُورٌ عَلَى نُورٍ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ لِوِلَايَتِنَا یعنی الله هر که را خدا خواهد هدایت مینماید بنور ولایت ما و کسی ما را دوست دارد و امر او را که خدا او را مبعوث نماید با روی نورانی فَنَحْنُ النُّجَبَاءُ وَنَحْنُ النُّقَبَاءُ وَنَحْنُ النُّورُ وَالضِّيَاءُ و درین مقال است آنچه وارد شده در تفسیر آیه کریمه اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ اٰمَنُوا

اٰمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا اَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ اِلَى الظُّلُمَاتِ که ظلمات را تفسیر بولایت ائمه جور و نور را باسلام و ولای ائمه دین تفسیر شده و کلینی از ابا خالد کابلی روایت کرده که از حضرت باقر ع پرسیدم از تفسیر آیه فامنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا حضرت فرمودند ای ابو خالد بخدا قسم که نوری که خدا امر فرموده بایمان آوردن بان ائمه از آل محمد ع اند تا روز قیامت ایشانند بخدا قسم نوری که نازل شده ایشانند بخدا قسم نُورُ اللهِ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاللهِ يَا اَبَا خَالِدٍ لَنُورُ الْاِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ اَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ بخدا قسم که نور امام در دلهای مؤمنین روشن تر میباشد از آفتاب تابان بخدا قسم ایشان نورانی میکنند دلهای مؤمنین را و محجوب میگرداند نور ایشان را از هر که میخواهد بدانکه اطلاق نور بر انوار مقدسه من باب الحقیقت است چنانچه از این حدیث و کثیری از اخبار برمیآید و ذکر آنها موجب تطویل است زیرا که ایشانند انوار مقدسه الهی که مستتر بجلابیب ابدان شده اند و شعاع انوار ایشان در دلهای مؤمنین تابیده و اگر حجاب کنار شده شود خلایق متحیر میشوند از نور ایشان چنانکه ملائکه متحیر شدند در ابتدای امر چنانچه شیخ صدوق در اکمال الدین و علل الشرایع و عیون اخبار الرضا ع نقل کرده بسند خود از حضرت امام رضا ع که آن حضرت از آباء از امیر المؤمنین ع روایت کرده که آن حضرت از رسول خدا ص روایت کرده که آن حضرت فرمودند که خدا خلق نکرده خلقی را افضل از من و گرامی تر از من حضرت امیر فرمود که پرسیدم از آن حضرت که پس تو افضلی یا جبرئیل فرمودند یا علی خدا پیغمبران را بر ملائکه مقربین تفضیل داده و مرا بر همه انبیا فضیلت داده و فضیلت بعد از من از آن تست و با ائمه بعد از تو و ان الملائکة لخدامنا و خدام محبینا بدرستی که ملائکه خدام ما و دوستان ما میباشند یا علی حاملان عرش و ملائکه که در اطراف آن میباشند استغفار میکنند بجهت کسی که ولایت ما را قبول کرده اند یا علی اگر ما نبودیم هر آینه خلق نمیشد آدم و حوا و خلق نمیشد آسمان و زمین چگونه ما افضل از ملائکه نیستیم و حال آنکه ما سبقت گرفتیم ایشان را بمعرفت الهی و تسبیح و تهلیل و تقدیس او زیرا که اول چیزی که خدا خلق کرد ارواح ما بود پس ما ناطق شدیم بتوحید و تحمید الهی چون ملائکه ارواح ما را یک نور دیدند امر ما را عظیم شمردند پس ما تسبیح کردیم خدا را تا بدانند ملائکه که ما مخلوقی میباشیم و خالق عالم منزه است از صفات ما پس ایشان نیز تسبیح کردند

خدا را پس ملائکه عظمت شان ما را دیدند ما تهلیل کردیم معبود خود را تا بدانند که ما بنده و مخلوق خداییم
و خدا سزاوار پرستش است و نیست بجز او پس ایشان نیز اقرار کردند بیگانگی خدا پس چون بزرگی محل
ما را دیدند ما مشغول شدیم بتکبیر او تا بدانند که محل شان او بزرگتر از آنست که محل کسی باو تواند رسید پس چون
مشاهده کردند آنچه را خدا بما انعام کرده از وجوب اطاعت ما پس ما حمد کردیم خدا را تا بدانند آنچه سزاوار است
خدا از ما از حمد بر نعمتهای عظیمه او پس ایشان نیز حمد کردند پس بواسطه ما هدایت یافتند بسوی معرفت خدا و
تسبیح و تهلیل و تحمید او پس چون خدا آدم را خلق کرد ما را در صلب او قرار داد و امر فرمود ملائکه را که سجده
کنند آدم را بجهة تعظیم ما پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و چون بمعراج رفتم چون بآسمان رسیدم
جبرئیل اذان و اقامه گفت و بمن گفت پیش بایست که ترا مقتدا کنیم گفتم آیا بر تو مقدم شوم گفت بلی
زیرا که خدا پیغمبران را بر ملائکه زیادتی داده و ترا بر همه ایشان تفضیل داده پس مقدم شدم و نماز کردم
و لا فخر و فخر نیست در این چون بحجب نور رسیدم جبرئیل ایستاد و گفت پیش برو گفتم آیا در
چنین موضعی از من جدا میشوی گفت این منتهای مقام قرب منست اگر از آن تجاوز کنم پر بالم سوخته
میشود پس فرو بردند در نور آن قدر که خدا میخواست پس ندا از ملکوت آمد یا محمد عرض کردم
لبیک ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت ندا آمد که توئی بنده ما و منم پروردگار تو مرا
پرستش کن و بمن توکل کن بدرستیکه توئی نور در بندگان من و رسول و حجت من و بجهة تو و شیعیان تو
خلق کردم بهشت را و بجهة مخالفان تو خلق کردم آتش را و بجهة اوصیای تو قرار دادم کرامت خود را و بجهة
شیعیان ایشان لازم کردم بهشت خود را من عرض کردم خداوندا اوصیای من کیانند ندا آمد که
یا محمد اوصیائک المکتوبون علی ساق العرش اوصیای تو آنهایند که اسمای ایشان
در ساق عرش نوشته شده پس نظر کردم بر ساق عرش دوازده نور دیدم در هر نوری سطر
سبز اسم وصیی از اوصیای من در آن نوشته بود اول ایشان علی بن ابیطالب و آخر ایشان
مهدی ع من عرض کردم پروردگارا اینها اوصیای منند ندا آمد اینها اند اولیا و اصفیای من
و حجتهای من بعد از تو بر خلق و ایشان اوصیا و خلفای تو اند بعد از تو بعزت و جلالم که با
ایشان ظاهر میکنم دین خود را و بلند میکنم کلمه خود را و با آخر ایشان پاک گردانم زمین را
از دشمنان خود مؤلف گوید که از این حدیث و غیر آن دانسته میشود که ایشان نور و اقرب ملائکه

واقعی بشناسند که بلباس این صورت ملتبس باشند و ممکن است که مراد از اینکه حق تعالی فرموده
و یجعل لکم نورا تمشون به باعتبار این باشد که ایشان هادیان راه نجات و دلیلان طریق
خدا پرستی اند چنانچه بنور ظاهری از ظلمات ظاهری خلاص میشوند هم چنین بدلالات ایشان
از ظلمات و بقین نجات یافته بمقصود اصلی میرسند و این معنی خود ظاهر است زیرا که هر کس طریق
معرفت را شناخت از بیانات ایشان شناخت و هر کس که راه بسوی بندگی خدا یافت از اقوال
و افعال ایشان یافت چنانچه شیخ صدوق در توحید بسند خود روایت میکند از حضرت صادق
ع که میفرماید در حدیثی نحن العاملون بامره و الداعون الی سبیله بنا عرف الله و بنا
عبد الله نحن الادلاء علی الله و لولانا ما عبد الله مائیم عمل کنندگان بامر خدا مائیم
خوانندگان خلق بسوی خدا بما شناخته شد و بواسطه ما پرستش او کردند مائیم راه نمایان بسوی خدا و اگر ما
نبودیم کسی پرستش نمیکرد خدا را چنانچه از این حدیث و از احادیث دیگر ظاهر میشود هر کس که در عالم
اگر راهی بسوی معرفت الهی برد بواسطه ایشان بود چنانچه شیخ صدوق از جابر بن عبد الله روایت کرده
که گفت شنیدم از پیغمبر خدا فرمودند که خدا مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه را از نور خود خلق کرد
پس شیعیان ما را از نور ما خلق کرد پس ما تسبیح خدا کردیم پس ایشان نیز تسبیح خدا کردند پس ما
تقدیس کردیم خدا را پس ایشان نیز تقدیس کردند خدا را پس ما تهلیل و تمجید کردیم پس ایشان نیز
تهلیل و تمجید کردند پس ما اقرار بوحدانیت او کردیم و ایشان نیز کردند پس خلق فرمود خدا
آسمانها و زمین را و ملائکه را پس ملائکه صد سال مکث کردند و نمیشناختند تسبیح و تقدیس
و تمجید را پس ما تسبیح کردیم خدا را و شیعیان ما تسبیح کردند خدا را تسبیح کردند ملائکه
بجهة تسبیح ما و ما تسبیح و تقدیس و تمجید کردیم و شیعیان ما پس ملائکه نیز تقدیس و تمجید
کردند پس ما و شیعیان ما بیگانگی یاد کردیم خدا را پس ملائکه نیز بیگانگی خدا اقرار کردند
و ملائکه قبل از تسبیح و تقدیس ما و شیعیان ما تسبیح را نمیدانستند فنحن الموحدون
حین لا موحد غیرنا مائیم خدا را بیگانگی پرستش مینمودیم در حالتیکه بجز ما موحدی نبود
و اما اینکه حسنین ع گفتند رحمت و نصیب عظیم از کرامات الهی میباشند پس ظاهر است
زیرا که ایشانند سبب نزول رحمتهای الهی و ایشانند منبع کرامات و ایشانند وسیله

عظیم بود رحمت خدا چنانچه از ابن عباس روایت شده که پیغمبر خدا فرمود که حسنین مَن
اَحَبَّهُما کانَ مَعِی فی الجَنَّةِ وَمَن اَبغَضَهُما کانَ فی النّارِ یعنی هر که دوست دارد
ایشان را با من باشد در بهشت و هر که دشمن دارد ایشان را جایگاه او در آتش است بطریق
مخالفان از ابی هریره روایت شده که پیغمبر خدا بیرون آمد و حسن را بر دوش راست و حسین را
بر دوش چپ سوار کرده بود گاهی این را و گاهی آن را می بوسید تا بما رسید مردی پرسید که تو
ایشان را دوست میداری فرمودند مَن اَحَبَّهُما فَقَد اَحَبَّنی هر که ایشان را دوست دارد
مرا دوست داشته و از پیغمبر خدا روایت کرده اند که می فرمود بی اَنذَرتُم ثُمَّ بِعَلِیٍّ
اِهتَدَیتُم بواسطهٔ من ترسانیده شده اید از عذاب خدا و بواسطهٔ علی هدایت یافته اید
پس این آیه را خواندند که اِنَّما اَنتَ مُنذِرٌ وَ لِکُلِّ قَومٍ هادٍ پس فرمودند و بِا
لحَسَنِ اُعطِیتُمُ الاِحسانَ وَ بِالحُسَینِ تَسعَدُونَ وَ بِهِ تَشقَونَ
اَلا وَ اِنَّما ... بواسطهٔ حسین سعید میشوید بواسطهٔ حسین شقی میشوید بجهة حسین اَلا وَ اِ
نَّ الحُسَینَ بابٌ مِن اَبوابِ الجَنَّةِ مَن عاداهُ حَرَّمَ عَلَیهِ رائِحَةَ الجَنَّةِ آگاه
باشید که حسین دریست از درهای بهشت هر که او را دشمن دارد بوی بهشت بر او حرام باشد
ای والله امام حسین دریست از درهای بهشت بزرگ که اگر تامل کنی اکثر خلق از این
در داخل بهشت میشوند ببین هر روز چه قدر از خلق بجهة او مستحق بهشت میگردند یا بجهة
زیارت او یا بجهة گریه بر او یا بجهة اعانت زوار او یا بجهة اعانت بر گریه کنندگان
او یا بجهة محبت او یا بجهة امور دیگر که مرجعش بسوی اوست آری زیارت او را قدر
ندانسته و گریه بر او را مرتبه نشناخته مستمع باش تا فی الجمله قدر آن را بشنوی از حضرت
صادق هم روایت شده که چون شخص بزیارت سید الشهدا بیرون رود که اول قدمی
که بر میدارد خدا گناهان او را می آمرزد پس پیوسته او را تطهیر و تقدیس میکرداند
تا برسد بنزد ضریح آن حضرت پس حق تعالی با او ندا میفرماید که ای بنده سوال کن از
من تا عطا نمایم و دعا کن تا مستجاب کنم طلب نما تا عطا کنم و حاجتی نطلبی تا برآورم
و بر خدا لازم است که آنچه وعده فرموده عطا نماید و در کشف الغمه روایت شده که روزی

که روزی پیغمبر خدا نشسته بودند و حضرت فاطمه و حسنین در خدمت آن حضرت حاضر بودند
حضرت فرمودند یا اَهلَ بَیتی کَیفَ لی بِکُم اِذا کُنتُم صَرعی وَ قُبُورُکُم شَتّی یعنی
خاصان اهل بیت من چگونه خواهد بود بر من در زمانی که شما از دنیا رفته باشید و قبرهای شما
از یکدیگر دور افتاده باشد پس امام حسین هم که از همه کوچکتر بود عرض کرد یا جَدّی نَمُوتُ
مَوتاً اَو نُقتَلُ قَتلاً آیا بمرگ خود میمیریم یا ما را میکشند حضرت فرمودند یا بُنَیَّ
تُقتَلُ ظُلماً وَ عُدواناً وَ یُقتَلُ اَخُوکَ ظُلماً وَ عُدواناً وَ تُشَرَّدُ ذَراریکُم شَرقاً
وَ غَرباً ای فرزند ترا از روی ظلم و عدوان میکشند و برادرت را از روی ظلم و عدوان شهید
میکنند و اولاد شما را متفرق میسازند عرض کرد که ما را که شهید کرده هر قدر اشرار
خلق گفت آیا بعد از کشتن کسی ما را زیارت میکنند فرمود بلی گروهی از امت من زیارت
میکنند قبرهای شما را و گریه میکنند بر شما و ندبه میکنند بر مصیبت شما بجهة تکیه من پس
چون روز قیامت شود می آیم بموقف حساب و میگیرم بازوی یاری کرده را و ایشان را
از هولها و شدائد قیامت خلاص میکنم ابن قولویه بسند خود روایت میکند از محمد بن مسلم
و او از حضرت باقر که فرمود لَو یَعلَمُ النّاسُ ما فی زِیارَةِ الحُسَینِ مِنَ الفَضلِ
لَماتُوا شَوقاً وَ تَقَطَّعَت اَنفُسُهُم عَلَیهِم حَسَراتٍ اگر مردم میدانستند فضیلت زیارت
امام حسین ع را هر آینه میمردند از اشتیاق و از حسرت پاره پاره میشد بر ایشان جان
ایشان عرض کرد چه فضیلت دارد فرمود که هر که برود بزیارت او از روی اشتیاق نوشته
میشود از برای او ثواب هزار حج و عمره مقبوله و ثواب هزار شهید از شهدای بدر و ثواب
هزار روزه دار و هزار صدقه مقبوله و هزار بنده که در راه خدا آزاد کرده باشد و در آن سال
از هر آفتی محفوظ بوده باشد که آسانتر آنها شر شیطان باشد و موکل شود بر او ملک
کریم که او را از پیش جهة محافظت نماید و اگر در آن سال بمیرد ملائکه بجهة غسل و کفن او حاضر شوند
و او را مشایعت کنند تا بقبر باستغفار و قبر او را وسیع کنند تا مد بصر و او را از فشار
و هول نکیر ایمن گردانند و دری از بهشت بروی بگشایند و نامه اش را بدست راست دهند
و در قیامت او را نوری باشد که میان مشرق و مغرب را روشن کند و منادی ندا کند

که هر کس زوار الحسین شوقا الیه پس نماند کسی در آن روز مگر آنکه آرزو کند که کاش من
هم از زیارت کنندگان امام حسین ع بودمی و بسند معتبر از داود رقی روایت شده
که حضرت صادق ع فرمودند کسی که قبر امام حسین ع را زیارت کند در هر جمعه البته آمرزیده شود
و از دنیا نرود و حال آنکه حسرتی در دل او بوده باشد و در بهشت با امام حسین ع ساکن خواهد شد
پس فرمود ای داود کیست که نخواهد همسایگی امام حسین را در بهشت گفتم کسی که رستگار
نیست و دعبل بن محمد خزاعی میگوید چون از خدمت علی بن موسی ع از خراسان برگشتم وارد ری
شدم در شبی از شبها در حجره نشسته بودم و قصیده معروفه خود را میخواندم و در آن تامل
میکردم و تا ثلث از شب گذشته بود ناگاه دیدم کسی در را میکوبد گفتم کیست گفت برادر تو
در را گشودم شخص مهیبی داخل شد من از دیدن او بر خود لرزیدم و حالم متغیر شد بنحوی که چیزی نفهمیدم
پس در گوشه نشست و گفت مترس من برادر توام از جن شبی که تو متولد شده متولد شده ام
و با تو بزرگ شده ام آمده ام که حدیثی بجهة تو نقل کنم که باعث خوشحالی تو و زیادتی بصیرت
تو و قوت نفس تو شود دعبل گوید از این کلام بخود آمدم پس گفت ای دعبل بدانکه بغض و عداوت
من نسبت بعلی از همه کس بیشتر بود وقتی با جماعتی از متمردان و سرکشان جن بیرون رفتیم در شبی از
شبها گذشتیم بجماعتی که بزیارت قبر امام حسین ع میرفتند از عداوت خواستیم بایشان
اذیت برسانیم ناگاه دیدیم که ملکی چند برایشان موکلند که ایشان را از ما محافظت مینمایند
و ملائکه چند برایشان موکلند که ایشان را از جانوران زمین حفظ میکنند من چون این را دیدم
گویا در خواب بودم بیدار شدم یافتم که این از عنایت الهی است بایشان و دانستم که این
بجهة شرافت مکانی است که قصد کرده اند زیارت آنرا پس از عقیده خود برگشتم و توبه
کردم و با آن قوم بزیارت آن حضرت مشرف شدم و با ایشان معاودت کردم و بحج
رفتم در آن سال و زیارت قبر پیغمبر را کردم و گذشتم بمردی که جمعی او را احاطه کرده بودند
پرسیدم این کیست گفتند فرزند پیغمبر حضرت صادق ع پیش رفتم بر او سلام کردم فرمود
مرحبا بتو ای عراقی یاد داری شبی را که در کربلا گذشتی و آنچه را دیدی از کرامت خدا با اولیای
او گفتم الحمد لله که خدا دل مرا روشن کردانید بنور هدایت شما و مرا از رستگاران کردانید

کردانید که چنگ زده اند بشما ای پسر رسول الله مرا حدیثی بگو که تحفه باشد مرا بجهة قوم خود و اهل خود فرمود
با خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش که رسول خدا فرمود یا علی بهشت حرام است بر انبیا تا آنکه
من داخل بهشت شوم و حرام است بر جمیع اوصیا تا آنکه تو داخل شوی و حرام است بر جمیع امتان تا
امت من داخل شوند و حرام است بر امت من تا آنکه اقرار کنند بولایت تو و متدین شوند
بامامت تو یا علی بحق خدا قسم که داخل نمیشود در بهشت مگر کسی که چنگ زده باشد بتو بنسبی یا بسببی
میگوید که پس گفت یَا دِعْبِلُ خُذْ هَا فَلَنْ تَسْمَعَ مِثْلَهَا مِنْ مِثْلِی اَبَداً بگیر آنچه را گفتم
که مثل تو از مثل من دیگر آنرا نخواهد شنید پس گویا بر زمین فرو رفت و او را ندیدم ابن قولویه
روایت کرده است از حضرت صادق ع که فرمودند کسی که میخواهد در قیامت داخل در کرامت
الهی و شفاعت پیغمبر بوده باشد پس باید زیارت کند امام حسین ع را که با و فضل کرامت
الهی برسد و سوال نمیکنند او را از گناهی که در دنیا کرده اگرچه گناهش بعدد ریگ بیابان
و کوههای تهامه و کف دریا باشد بدرستی که امام حسین ع و اهل بیت و اصحاب او را
کشتند از روی ظلم و ستم در حالی که تشنه بودند عزیزان این است بعض از آنچه از برای زیارت او
مهیا کرده اند و حال آنکه ذکر فضایل آن خصائل نشود و حال آنکه حضرت صادق ع فرموده
اگر فضل زیارت او را بیان کنم هر آینه بالمره ترک کنند و کسی بکلی نمیرود و از این حدیث
و امثال آن معلوم میشود که بیان نشده است در اخبار غایت فضیلت آن بدانکه بیان شده
است که زیارتش در روز عرفه بمنزله هزار هزار حج است که با قائم آل محمد ع کرده باشد و هزار هزار
عمره که با رسول خدا ع کرده باشد و هزار هزار بنده که آزاد کرده باشد و هزار هزار شخصی را که
بار اسب بجهاد فرستاده باشد و او را در آسمان صدیق و در زمین کروبی نامند چه رحمتی
از این عظیمتر و چه مانند از این کاملتر باشد و این یک جهة رحمت است که بجهة آن بزرگوار
تجلی میرسد و حال آنکه جهات تشریفش بسیار و اسبابش بیشمار است گروهی را می آمرزند بجهة آنکه
بار او را زیارت کرده اند گروهی را بجهة آنکه تعمیر بارگاهش میکنند گروهی را بجهة آنکه اقامه
عزایش میکنند و گروهی را بجهة آنکه در مرثیه اش شعر انشا کرده و گروهی را بجهة آنکه مصیبت او را
میخوانند و گروهی را بجهة آنکه بر او میگریند و گروهی را بجهة آنکه بر او غمگین میشوند و گروهی را بجهة آنکه

عزاشرا برپا می‌کنند و گریه و زاری که آنگاه پناه بقبرش برده اند ای هرون مکفوف روایت
می‌کند که رفتم نزد حضرت صادق علیه السلام و گفتم بمن فرمود بخوان شعری چند برا شروع کردم
بخواندن فرمودند لا کما تنشدون و کما ... ترثیه عند قبره باین روش
بخوان بلکه بخوان بروشی که در نوحه قبر مبارکش میخوانند و برا و مرثیه می‌کنند بگوید شروع کردم
بقصیده و خواندم این شعر را که امرر علی جدث الحسین فقل لاعظمه الزکیة
دیدم گریه در آمد من ساکت شدم فرمود زدنی زدنی دیگر بخوان دیگر بخوان میگوید این شعر را
خواندم یا مریم قومی واندبی مولاک وعلی الحسین فاسعدی ببکاک ای مریم
برخیز و ندبه و نوحه کن بر مولای خود امام حسین ع و یاری کن مولای خود را در گریستن بر مصیبت او
و چون این شعر را خواندم آن حضرت بگریه در آمد و صدای نوحه و ندبه زنان در حرم محترم آن
حضرت بلند شد و چون ساکت شدند آن حضرت فرمود ای ابا هرون هر که شعری
بخواند و ده نفر را بگریاند در مصیبت امام حسین ع بهشت از برای اوست پس یک یک
کم کرد تا آنکه فرمود هر که شعری بخواند و یک نفر را بگریاند بهشت از برای اوست و هر که
او را یاد کند و گریه کند بهشت از برای اوست و از حضرت صادق ع روایت شده
که هر که مذکور شویم یا در نزد او پس اشک از چشمهایش بر آید خدا رویش بر آتش جهنم
حرام گرداند پس نیک تأمل کن در این امور تا بدانی مرتبه این شخص جلیل را در نفس پروردگار
در رفعت شان و منزلت او را در نزد خداوند جبار پس تأمل کن که بر چنین شخص چگونه ظلمها
و ستمها کردند جای این است و آنکه جگرها پاره پاره شود و دلها شکافته گردد
فواحر قلباه علی تلک الشمایل اللطیفة والابدان الروحانیة الشریفة التی کافورها
التراب ونعوشها القنا والنشاب وقبورها قلوب الاحباب وواسفاه للنواصی
المخضوبة بالدم والاحشاء المعصفرة بسیوف الکرب والهم وواحزناه علی تلک الرؤس
الشامیات مرفوعة علی الرماح والقنوات التی دارت بها القیعان والفلوات
وواغماه علی تلک النسوة البارزات والبنات الصابغات المعجرات لفقد الاخوة
والناعیات ارباب الحمیة والنجدات منادیات الجدود ولاطمات الخدود

الخدود سافرات الوجوه بالاکف والزنود فلا عمرت بعد خلو دیارهم المنازل
ولا جرع الماء بعد عطشهم فی الجداول شعر فکیف احمی بسبط البابل
من جدول وسبط احمد فی وغاء جراحه متجدل چگونه خوش دارم خوش دلی خود را
و حال آنکه سبط احمد مختار را کشته و بر زمین انداخته‌اند ام کیف انتشق ریحانا
وقد ترکت ریحانة المصطفی تنتاشها الاسل ایا چگونه بو بکنم گل و ریحان را و حال آنکه
ریحانه رسول الله را نیزه‌های کفار پاره پاره کردند ام کیفما اشرب ماء اغص به ولسبط
طاهر نسفیه الوردی الذبل چگونه آب خوشگوار را بیاشامم و بر غم گوارا باشد و حال آنکه
فرزند پیغمبر از شدت تشنگی احشایش خشک شده بود و مصائب و نوائب و هر جا مهای
هلاک با و پیوسته است ام کیف افرش فرشا و هو منجدل بجندل لی قد علک عبالنه
عنل آه چگونه بساطها را گسترده بر فرشهای زیبا تکیه دهم و حال آنکه سید عالمیان را
بر روی خاک و سنگ انداخته‌اند و چهار پایان که پیکر لطیف او را پامال کردند
ام کیف یعبق لی طیب وللنسوة تشعث تراعی بصحن الجعف الهزل چگونه بوی خوش
بکار برم و حال آنکه زنان و دختران او را سوار بر شتران لاغر کردند با موهای پریشان و دیده‌های
اشک ریزان بلا وطا و ستر یجللها عن اعین الناس الا الحزن والثکل آه زنان
او را اسیر کردند در حالتی که ایشان را ساتری نبود که از چشم مردم خود را بپوشند و لباسی نبود که از
انظار مستور شوند مگر چادرهای اندوه و مصیبت سواجیا کحمام الایک نادبة ینهضن من
شجوهن الصخر والجبل از بکی و مصیبت چنان ناله و ندبه می‌کردند که کوه و سنگ را می‌شکافتند
نمی‌دانم چرا عالم سرنگون نشد و چرا رشته انتظام از هم نگسیخت تعجب می‌کنم که چرا آتش باریده و سنگ
باران نشد بلکه اعجب است از شیعیانش که باز خنده می‌کنند و تعیش می‌نمایند و جامهای رنگین می‌پوشند
و در مساکن عالیه ساکن می‌شوند و از این عجب‌تر آنکه مصیبت شما را بر پا می‌کنند و سرگذشت شما را می‌شنوند
و بجای اشک خونابه روان نمی‌کنند و ناله از جگر نمی‌کشند مگر مصیبتی عظیم‌تر است که یک جو درد و غیره
آنکه باشی از این شخص عزیز تر داری که از برای او ناله کنی مگر نمیدانی که این آرام دل احمد را
قطع نمود و پیغمبر خدا زار زار نالید جبر و حلم بجزع و فزع آورد امیر المؤمنین را با آن حلم و وقار گریه داشت

بی آرام کرد چنانچه ابن قولویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون جبرئیل خبر محنت اثر
شهادت سید الشهدا را به پیغمبر ص و آله رسانید از جانب خدا آن حضرت دست حضرت
امیر را گرفت در وقتی که در خلوت و زنها نه در خلوت بودند و این راز را در میان آوردند
پس گریه بر همه غلبه کرد و در غم و الم و گریه شدند تا جبرئیل نازل شد و گفت خداوند جلیل
شما را سلام میرساند و میفرماید عَزَمْتُ عَلَيْكُمَا لِمَا صَبَرْتُمَا قسم میدهم شما را که در این مصیبت
صبر کنید پس صبر کردند آری صبر کردند و رفعت و شأن ایشان از آن عظیم‌تر بود که بر نوایب و
مصایب و هر صبر نکنند لکن دل ایشان مجروح و سینهٔ ایشان مقروح بود هرگاه یاد میکردند
این مصیبت را اشک حسرت و تأسف بر روی ایشان سرازیر میشد بلکه سبب بود که از
زیادتی گریه و اندوه غش میکردند و مدهوش میشدند چنانچه ابن نما از ابن عباس روایت
میکند که چون پیغمبر خدا مریض شد بمرضی که در آن مرض وفات کرد چون شدید شد مرض آنجناب
امام حسین ع را طلبید و بر سینهٔ خود چسبانید و عرق جبین مبارکش بر روی او میریخت و متوجه
عالم بقا بود میفرمود مَا لِی وَلِیَزِیدَ لَا بَارَکَ اللهُ فِیهِ اللّٰهُمَّ الْعَنْ یَزِیدَ مرا با یزید چه کار
خدا بر او مبارک نکرداند خدایا لعنت کن یزید را راوی گوید پس آن حضرت مدهوش شد
و غش نمود زمان طویلی چون بهوش آمد اشک از دیدهای حق بینش میریخت و شروع کرد
ببوسیدن مظلوم و میگفت أَمَا إِنَّ لِی وَلِقَاتِلِکَ مَقَامًا بَیْنَ یَدَیِ اللهِ مرا با قاتل تو
مقامی است در نزد خدا که مطالبهٔ خون ترا خواهم کرد و در روایت دیگر ابن عباس میگوید که
داخل شدم بر رسول ص دیدم امام حسن را بر دوش خود سوار کرده بود و امام حسین ع بر زانوی خود نشانیده
بود و ایشان را میبوسید و میبوئید و میگفت خدایا دوست دار هر که ایشان را دوست دارد و دشمن
دار هر که ایشان را دشمن دارد پس فرمود یَا ابْنَ عَبَّاسٍ کَأَنِّی بِهِ وَقَدْ خُضِبَتْ شَیْبَتُهُ مِنْ دَمِهِ
یَدْعُو فَلَا یُجَابُ وَیَسْتَنْصِرُ فَلَا یُنْصَرُ گویا او را می‌بینم و حال آنکه ریشش او را بخونش رنگین
کرده اند و میخواند خلق را و کسی یاری نمیکند و جوابش نمیدهند بگو بخدا قسم که این کسی را که میکشند فرمود
اشرار امت من خدا نرساند بایشان شفاعت مرا و هم چنین ابن عباس روایت کرده که در
صفین بخدمت امیر المؤمنین ع بودم چون آن حضرت وارد این زمین شدند احوالش متغیر شد

متغیر شد و نشان میداد مواضع آن زمین را که این است محل خوابیدن شتران ایشان و این است
محل ریختن بارهای ایشان و این است محل ریختن خونهای ایشان و در آن زمین رفت تا آنقدر
گریست که غش کرد و مدتی بر رو افتاده بود یا امیر المؤمنین گذشتی بر زمینی که مدتهای بعیدی در آن
زمین فرزندت شهید میشد آنقدر گریستی و مدهوش شدی آیا چه میشدی در کربلا جسد نور دیده
خود را پاره پاره و برهنه و عریان و سر و دست در میان خاک و خون میدیدی آیا چه میکردی نظم
فَأَیْنَ لَیْثُ بَنِی الْعَدْنَانِ وَالِدُهُ : أَیْنَ الْحُسَیْنِ ابْنَ السَّادَةِ الْأُوَلِ : أَمَا دَرَوْا
أَنَّ نَحْرًا کَانَ یَلْثُمُهُ : فَمُ الرَّسُولِ بِسَیْفِ الشِّمْرِ مُنْجَدِلُ : کجا بود اسد الله الغالب کجا بودند
شجاعان قریش کجا بودند سادات بنی هاشم که نمیدانستند که گلوئی را که همیشه پیغمبر میبوسید بشمشیر
شمر از هم جدا کردند أَمَا دَرَوْا أَنَّ جِسْمًا کَانَ یَحْمِلُهُ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ فَوْقَ التُّرْبِ مُنْجَدِلُ
آیا نمیدانستند که جسدی را که بهترین خلق بر دوش خود سوار میکرد او را بر روی خاک انداختند
وَهَلْ دَرَوْا أَنَّ رَأْسًا قَدْ عَلَوْا شَرَفًا : عَلَی سِنَانِ أَصَمِّ الْکَعْبِ قَدْ جَعَلُوا : آیا دانستند که
آن سری که از روی شرف و بزرگی اعلای مراتب داشت بر نیزه زدند وَأَنَّ نِسْوَتَهُ أَسْرَی
بِلَا وِطَاءٍ وَلَا قِنَاعٍ عَلَی الْأَقْتَابِ قَدْ حَمَلُوا : آیا دانستند که زنان ایشان را بی زیرانداز
سوار بر قتبهای شتر کردند لِلّٰهِ کَمْ بَدْرٍ مُسَجًّی فِی التُّرَابِ ثَرًی : وَأَنْجُمٍ فِی عِرَاصِ
الطَّفِّ قَدْ أَفَلُوا خداوندا چه بسیار ماههای نورانی از اهل بیت پیغمبر آخر الزمان که در زمین طپیدند
شدند و چه بسیار از ستارهای درخشان از اولاد علی عمران که در عرصهٔ کربلا غروب کردند وَکَمْ
مِنْ وُجُوهٍ لَقَدْ أَبْلَی مَحَاسِنَهَا : حَرُّ الظُّبَا وَهَجِیرُ الشَّمْسِ وَالذُّبُلُ : چه بسیار رویهای
نورانی که متغیر و پژمرده کرده بود از حرارت آفتاب و تشنگی وَکَمْ مِنْ رُؤُوسٍ
عَلَی الْأَرْمَاحِ قَدْ رُفِعَتْ : وَمِنْ مَحَاسِنَ دِمَاهَا شَیْبُهَا عُطُلُ : و چه بسیار از سرهای مقدسه
که بر نیزهای بلند آویختند و حال آنکه محاسن آنها بخون شان رنگین شده بود شیخ مفید
و سید جلیل ابن طاوس و محمد بن ابیطالب الموسوی و دیگران در کتب خود روایت کرده اند
بالفاظ و معانی متقاربه که چون صبح روز نهم عاشورا از افق طالع شد ندائی از بطنان
آسمان رسید که یَا خَیْلَ اللهِ ارْکَبُوا در لشکر خدا سوار شوید و آماده بودن [illegible]

آن امام مظلوم اذان گفته اصحاب بجهت نماز جمع شدند و بعوض وضو تیمم کرده با آن مقتدای عالمیان
نماز کردند آن جناب بعد از نماز رو باصحاب کرده فرمودند گواه باشید که در این روز بغیر از فرزندم
زین العابدین همگی شهید خواهید شد و از مذلت دنیا خلاص خواهید کرد پس امر فرمودند اصحاب را
که مهیای حرب شوند بروایت شیخ مفید سی و دو سوار و چهل پیاده بودند و بروایت سید از حضرت
باقر علیه السلام چهل و پنج سوار و صد پیاده بودند و بروایت صاحب مناقب هشتاد و دو نفر بودند پس
حضرت میمنه و میسره لشکر را ترتیب دادند زهیر بن قین بجلی را در میمنه و حبیب بن مظاهر را
در میسره و رایت هدایت آیات را بدست برادر خود حضرت عباس دادند و خندقی را که در پشت
خیمها کنده بودند امر فرمودند که پر از نی و هیزم کردند و آتش زدند که تا از هر طرف رو نیاورند
و پسر سعد لشکر را ترتیب داده میمنه را بعمرو بن حجاج داد و میسره را بشمر ذی الجوشن سپرد و شبث بن ربعی را
سرکرده پیادگان کرد و علم شقاوت شیم را بدرید غلام خود داد و بعضی از علما ذکر کرده اند که
علمدار او خولی و عروه بودند ابو عبیده غنوی را سرکرده بهادران و محمد بن اشعث را سرکرده
تیراندازان و عمر بن صبیح را سرکرده سنگ اندازان کرده لشکر پسر سعد بوده بمیدان آمدند چون
بپشت خیمها رسیدند دیدند که خندق پر از آتش افروخته شده ابن نما روایت می کند
که ملعونی پیش آمد و گفت کجاست حسین حضرت در آنجا بود گفت أَبْشِرْ بِالنَّارِ تَعَجَّلْتَ
هَا السَّاعَةَ بشارت باد ترا باتش که در این زمان وارد شوی حضرت فرمود بَلْ أَبْشِرُ
بِرَبٍّ الرَّحِيمِ وَشَفِيعٍ مُطَاعٍ بلکه بشارت داده می شوم بخداوند رحیم و بشفیع مطاع
تو کیستی گفت محمد بن اشعث ام حضرت گفت خدایا اگر این بنده دروغ گفت او را بکش
بسوی آتش وادار او را عبرت اصحاب گردان چون حضرت عنان اسب را بگردانید اسب
از جا در رفته او را انداخته پایش در رکاب بند شده و او را بر زمین کشید تا پاره پاره شد
و آلت رجولیت او قطع شد شمر ملعون پیش آمد و بصدای بلند گفت ای حسین تعجیل
کردی باتش دنیا قبل از آتش آخرت حضرت فرمود گویا شمری جواب گفت بلی فرمودند
يَا ابْنَ رَاعِيَةِ الْمِعْزَى أَنْتَ أَوْلَى بِهَا صِلِيًّا ای فرزند زن گوسفند چران تو سزاوار
بیشتر باتش و در روایت دیگر فرمود الله اکبر پیغمبر خدا فرمود رَأَيْتُ كَلْبًا أَبْقَعَ

أَبْقَعَ يَلَغُ فِي دِمَاءِ أَهْلِ بَيْتِي سگ ابلقی را دیدم که خون اهل بیت مرا میخورد و من در خواب دیدم
که سگان چند بر من حمله کردند که مرا پاره کنند و سگ ابلقی را دیدم در آن میانه که بیشتر از همه بر من حمله
می کرد و آن تو باشی مسلم بن عوسجه خواست تیری بر آن سگ زند حضرت منع فرمود گفت یا ابن رسول
الله بگذار بزنم که این ملعون از دشمنان خدا و عظمای جباران است و بایشان آگاه فرمود ما خوش ندارم
که ابتدا بقتال ایشان کنم پس جناب امام حسین امر فرمودند که بریر بن خضیر که از علما و زهاد و
اصحاب آن حضرت بود که ای بریر با این قوم گفتگو کن بریر پیش رفت و گفت ای قوم از خدا
بترسید که اهل بیت پیغمبر در میان شما یند و اینک عترت او و ذریه و دختران او حاضر شده
پس بگوئید چه در نظر دارید نسبت بایشان گفتند ما میخواهیم ایشان را ببریم و امیر بریم گفت آیا
نمی گذارید ایشان را که برگردند بجای خود وای بر شما ای اهل کوفه آیا فراموش کردید نوشتهای
خود را و عهدهایی که با ایشان کردید که ایشان را یاری کنید و جان خود را در راه ایشان در بازید
تا ایشان را بسوی بلاد خود کشیدید چون بسوی شما آمدند دست از یاری ایشان برداشتید
و میخواهید ابن زیاد را بر ایشان مسلط گردانید و ایشان را از آب منع کنید بِئْسَمَا خَلَفْتُمْ
نَبِيَّكُمْ فِي ذُرِّيَّتِهِ شما را چه می شود خدا شما را در روز تشنگی سیراب نگرداند جمعی در جواب او
گفتند مَا هٰذَا ما نمی فهمیم چه می گوئی بریر گفت حمد خدا را که بصیرت مرا در باره شما زیاد کرد
پس نفرین کرد ایشان را پس او را تیرباران کردند بریر بغضب برگشت پس حضرت طلبیدند
اسب خود را و آن اسب رسول الله بود که او را فرس مرتجز می گفتند در آن سوار شدند
و در بعضی از کتب علما مذکور است که عمامه پیغمبر را بر سر بست و درع آن حضرت را پوشید و شمشیر
آن حضرت را حمایل کرد و بر اسب آن حضرت سوار شد و در برابر لشکر کفار آمد صدای شریف را
بلند کرد و از برای اتمام حجت صاحب مناقب گوید لشکر مخالف اطراف آن حضرت را
گرفتند مانند حلقه آن حضرت فرمود گوش کنید تا شما را موعظه کنم ایشان گوش نمی کردند
حضرت فرمود وَيْلَكُمْ مَا لَكُمْ أَنْ تُنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ
إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ وای بر شما شما را چه رسیده که سخن مرا گوش نمیدهید و کلام مرا نمی شنوید
و من شما را میخوانم بسوی رشد و هدایت هر کس اطاعت کند راه یافته خواهد بود و هر کس مخالفت کند

هلاک خواهد شد و شما همه عصیان می‌ورزید و سخن مرا گوش نمی‌کنید وَیلَکُم اَلا تُنصِتُونَ اَلا تَسمَعُونَ
پس آن اشقیا یکدیگر را سرزنش کردند که گوش دهید و بشنوید این مرد چه می‌گوید پس آن حضرت
شروع بسخن گفتن کردند شیخ مفید علیه الرحمه که بصدای بلند فرمود یا اهل العراق و اکثر ایشان
می‌شنیدند و شروع کرد بتکلم بکلام فصیح و بلیغ حمد و ثنا کرد و صلوات بر پیغمبر و ملائکه و انبیا فرستاد
فَلَم یُسمَع مُتَکَلِّمٌ قَطُّ قَبلَهُ وَلا بَعدَهُ اَبلَغَ مِنهُ فی مَنطِقٍ هرگز متکلمی بلیغتر و فصیحتر از او
دیده نشده بود نه قبل از او و نه بعد پس فرمود فَانسِبُونی وَانظُرُوا مَن اَنَا نسب مرا بگوئید
و مرا بشناسید و ببینید من کیستم پس نظر بسوی نفس خود نموده فکر کنید فَانظُرُوا هَل یَصلُحُ لَکُم
قَتلی وَانتِهاکُ حُرمَتی تأمل کنید آیا جایز است شما را کشتن من و هتک حرمت من آیا من فرزند
پیغمبر شما نیستم و آیا فرزند وصی پیغمبر و پسر عم او نیستم و آیا حمزه سید الشهدا عم من نیست آیا جعفر
ذوالجناحین عم من نیست آیا بشما نرسیده است قول پیغمبر در حق من و برادرم امام حسن که هذان سید
شباب اهل الجنة اگر مرا تصدیق می‌کنید و حال آنکه آنچه می‌گویم حق است بخدا قسم که هرگز دروغ
نگفته‌ام و اگر می‌گوئید دروغ میگویم است در میان شما کسی که خبر دهد شما را آنچه می‌گویم بپرسید از جابر
بن عبد الله و ابی سعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک تا خبر دهند شما را
که شنیده‌اند این را از پیغمبر در حق من و برادرم آیا این کفایت نمی‌کند در منع کشتن من پس فرمود
اگر شک دارید بخدا قسم که در میان مشرق و مغرب بغیر از من کسی فرزند پیغمبر نیست وَیحَکُم فَهَل
سُنَّةً غَیَّرتُها اَم شَریعَةً وَهَل کُنتُ فی دینِ اللّٰهِ مُبَدِّلاً آیا سنت پیغمبر را تغییر دادم
یا شریعت او را تبدیل کردم اَاَحلَلتُ ما قَد حَرَّمَ المُطَهَّرُ اَحمَدُ اَحَرَّمتُ ما قَد کانَ
قَبلُ مُحَلَّلاً آیا حلال کردم حرام پیغمبر را یا حرام کردم حلال پیغمبر را که میخواهید مرا بکشید و بروایت
سید بن طاوس که جمعی گفتند ای حسین آنچه می‌گوئی راست است پس آن حضرت فرمود فَلِمَ
تَستَحِلُّونَ دَمی وَاَبِی الذّائِدُ عَنِ الحَوضِ یَذُودُ عَنهُ رِجالاً کَما یُذادُ البَعیرُ الصّادِرُ
پس بچه سبب خون مرا حلال دانسته‌اید و آب فرات را از من و عیالم منع کرده‌اید و پدرم
در قیامت بر سر حوض کوثر و شما منکران را از آن میراند و لوای حمد در قیامت پدرم میباشد در آن
اثنا صدای زنان و اطفال بشیون و ناله بلند شد و بیتاب شدند و از کلمات آن خلاصه موجودات

موجودات بیقرار شدند و طپانچه بر صورت زدند و صدا بندبه بلند کردند و گفتند فَیا لَیتَنا مِتنا
وَکُنّا ما نَریٰ وَیا لَیتَنا لَم نُمتَحَن بِحَیاةٍ کاش مرده بودیم و نمی‌دیدیم مظلومی و بیکسی ترا
کاش بدنیا نیامده بودیم و این روز را نمی‌دیدیم چون آواز خروش و گریه آن بیکسان بگوش
آن پناه عالمیان رسید و حالش متغیر شد و گفت لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم پس عباس
و علی اکبر را فرمود اَسکِتاهُنَّ فَلَعَمری لَیَکثُرَنَّ بُکاؤُهُنَّ این زنان را ساکت کنید قسم
بجان خودم که بعد از من گریه بسیار خواهند کرد و حالا در گریه تعجیل نکنند و دشمنان ما را به
شماتت نیاورند چون پیغام را بایشان رسانیدند ساکت شدند باز متوجه القوم شده فرمود
بگذارید بحرم جد بزرگوارم برگردم و دختران پیغمبر شما را نجات دهم و بگذارید تا بر سر آب روم که جگرم
از تشنگی کباب شده و بروایت شیخ مفید آن جماعت بالکل ساکت شدند و چیزی در جواب
نگفتند آن امام مظلوم ندا داد یا شبث بن ربعی یا حجار بن ابجر یا قیس بن اشعث یا زید بن الحارث
آیا شما ننوشتید که صحراها سبز شده و میوه‌ها رسیده و لشکرها از برای تو مهیا شده قیس بن
اشعث گفت نمیدانیم چه می‌گوئی بحکم بنی امیه در آی تا ایشان با تو نیکی خواهند کرد حضرت فرمود
لا وَاللهِ لا اُعطیکُم بِیَدی اِعطاءَ الذَّلیلِ وَلا اُقِرُّ لَکُم اِقرارَ العَبیدِ بخدا قسم من
دست خود را بخواری و ذلیلی بشما نمیدهم و اقرار بندگی شما نخواهم کرد پس بصدای بلند گفت یا
عِبادَ اللهِ اِنّی عُذتُ بِرَبّی وَرَبِّکُم اَن تَرجُمُونِ اَعُوذُ بِرَبّی وَرَبِّکُم مِن کُلِّ مُتَکَبِّرٍ
لا یُؤمِنُ بِیَومِ الحِسابِ صاحب مناقب گوید که بعد از موعظه و اتمام حجت فرمود کجاست پسر سعد
عمر را بخوانید از برای من او را خبردار کردند او به نزد آن حضرت آمد و حال آنکه کراهت داشت
در آمدن حضرت فرمود مرا میکشی بگمان آنکه ولدالزنا پسر ولدالزنا که ملک ری و جرجان را بتو میدهم
بخدا قسم بآن نخواهی رسید هرگز بکن آنچه خواهی که تو بعد از من شادی نخواهی کرد نه بدنیا نه بعقبی و گویا
می‌بینم سر ترا در کوفه بر نیزه کرده‌اند و کودکان سنگ بر آن میزنند پس آن ملعون در غضب شد
و رو را برگردانید و باصحابش گفت چه انتظار میکشید بر ایشان حمله کنید همه ایشان از
یک لقمه بیش نیستند پس آن ملعون بدرید علمدار خود گفت رایت را پیش آورد و خود تیری
بر چله کمان گذاشت و گفت اِشهَدُوا لی عِندَ الاَمیرِ اَنّی اَوَّلُ مَن رَمیٰ مِنَ النّاسِ

شهادت دهید در نزد امیر که من اول تیرانداز بودم بسوی آن امام عالمیان و لشکر آنجناب
و تیرها انداخت ناگاه اصحاب آن ملعون همه تیرها را بر کمان نفاق گذاشته انداختند محمد
ابن ابی طالب گوید در این حمله پنجاه نفر از لشکر سعادت اثر آنحضرت کشته شدند و کسی نماند که از
تیرها رسید و مجروح گردید فَلَیْتَ اَحْمَدَ وَالْکَرّارَ وَالِدَهُ یَنْشَقُّ بِالطَّفِّ عَنْ شَخْصَیْهِمَا
التُّرْبُ وَلَیْتَ یَکْشِفُ عَنْ جَدِّ الْبَتُولِ لَهُ بَراقِعَ الْقَبْرِ لَوْ یَکْشِفُنَّهَا الْکَرْبُ کاش
جد بزرگوارش احمد مختار و پدر والا تبارش حیدر کرار و مادر عصمت شعارش فاطمه زهرا از قبر
سر بیرون میکردند و او را میدیدند اَهْوَنَ عَلَیْهِ الْقَنَا لَمّا تَکَفَّنَ بِهِ کَاَنَّهَا الْکُثُبُ
اِذْ تَهْوِیْ فَتَخْتَلِبُ که از هر طرف تیرها و نیزهای دشمنان مانند مرغان پران بجانب آن
مظلوم ترین مظلومان پرواز میکنند و گوشتهای بدن شریفش را بچنگال جفا پاره پاره
میکنند و بروایت سید بن طاوس آن حضرت رو باصحاب کرده فرمود قُوْمُوْا
رَحِمَکُمُ اللّٰهُ اِلَی الْمَوْتِ الَّذِیْ لَابُدَّ مِنْهُ وَاِنَّ السِّهَامَ رُسُلُ الْقَوْمِ اِلَیْکُمْ برخیزید
شما را خدا رحمت کند مهیای مرگ شوید که این تیرها رسول قوم‌اند بسوی شما پس بر یکدیگر حمله
کردند و جنگ در پیوست و یک ساعت از روز مشغول جنگ بودند تا اینکه جماعتی از اصحاب
آن حضرت شهید شدند در آن وقت آن حضرت دست بر ریش مبارک گرفت و پنجاه و
هفت سال از عمر شریفش گذشته بود و فرمود شدید شد غضب خدا بر یهود در وقتی که
گفتند عزیر پسر خداست و شدید شد غضب خدا بر نصاری در وقتی که شریک بجهة او قرار
دادند و شدید خواهد شد سخط خداوند جبار بر قومی که اتفاق کرده اند بر کشتن فرزند پیغمبر خود
نه بخدا قسم که اجابت نمیکنم ایشان را بچیزی از آنچه میگویند تا خدا را ملاقات کنم و بخون
خود رنگین باشم و بروایت دیگر فرمود حجت را تمام کردم و با غفلت اعوان و انصار این
گروه کثیر جنگ میکنم که میدانم که بیک شهید میشوم پس مرکب را برگردانید بسوی اصحاب
خود اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ مجلس ششم در بیان شهادت جمعی از اصحاب آنحضرت
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی خَیْرِ
خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ وَبَعْدُ فَقَدْ قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَ

الله
تَعَالٰی اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ فَیَقْتُلُوْنَ وَ
یُقْتَلُوْنَ وَعْدًا عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْرٰیةِ وَالْاِنْجِیْلِ وَالْقُرْاٰنِ وَمَنْ اَوْفٰی بِعَهْدِهِ
فَاسْتَبْشِرُوْا بِبَیْعِکُمُ الَّذِیْ بَایَعْتُمْ بِهِ وَذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ بدرستی که خدا خریده است
جانها و مالهای مؤمنان را و بعوض آن در کرامت خود داده است بهشت را پس میکشند و کشته میشوند در راه ما
و وعده کرده ایم وعده حق در توریة و انجیل و قرآن و کسی که وفا کند بعهد او پس بشارت باد او را بآن
معامله و این است رستگاری عظیم بدانکه قرب الهی حاصل نمیشود مگر بسلوک طریق بندگی و هر کس در مقام
بندگی ثابت قدم تر است مرتبه اش در نزد خداوند جلیل بیشتر و هر کس سعیش در فرمان برداری
الهی زیادتر مقامش در پیش خدا رفیع تر و اعظم مراتب بندگی آنست که بنده از جان خود بگذرد و در
راه محبوب خود فدا کند زیرا که عزیزترین اشیا جان شخص است که مقدم بر همه چیز است و همه چیز را بجهة
آن میخواهند و از این جهت است که مجاهدین راه خدا افضلند از غیر مجاهدین چنانچه حق تعالی میفرماید فَضَّلَ
اللّٰهُ الْمُجَاهِدِیْنَ عَلَی الْقَاعِدِیْنَ اَعْظَمُ دَرَجَةً و چگونه چنین نباشد و حال آنکه از مال و جان
خود دست برمیدارند و این مرتبه مرتبه بلندی است و امتحان عظیمی است که خدا میفرماید که مال و جان
ایشان را خریده ام و بعوض آن بهشت میدهم و در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است
که آن حضرت از پدرانش از جدش از امیر المؤمنین روایت کرده است که فرمود که از برای بهشت هشت
در است دری که داخل میشوند پیغمبران و صدیقان و دری که داخل میشوند شهیدان و صالحان شیخ طوسی
بسند خود از پیغمبر روایت کرده که فرموده لِلشَّهِیْدِ سَبْعُ خِصَالٍ مِنَ اللّٰهِ اَوَّلُ قَطْرَةٍ مِنْ
دَمِهِ مَغْفُوْرٌ لَهُ کُلُّ ذَنْبٍ اول قطره که از خونش بریزد همه گناهانش آمرزیده شود دوم آنکه چون
افتاد سرش در کنار حور العین میباشد سیم آنکه جامه از جامهای بهشت باو میپوشانند چهارم آنکه خازنان
بهشت مبادرت میکنند و هر یک میخواهند که او را با خود داخل بهشت کنند پنجم آنکه منزل خود را در بهشت
می بیند ششم آنکه بروح او گویند که در هر جای از بهشت خواهی قرار گیر السَّابِعَةُ اَنْ یَنْظُرَ فِیْ
وَجْهِ اللّٰهِ وَاِنَّهَا لَرَاحَةٌ لِکُلِّ نَبِیٍّ وَشَهِیْدٍ و از پیغمبر خدا روایت شده که بهشت را دری است
که آن را باب المجاهدین مینامند که ایشان داخل میشوند از آن در در حالتی که شمشیرهای خود را
حمایل باشند ملائکه بایشان مرحبا میگویند که خوش آمدید و اهل محشر نظر بایشان میکنند

وانچه خدا با ایشان عطا فرموده از کرامت خود در نهج البلاغه از حضرت امیر م روایت شده که ان
الجهاد بابٌ من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اولیائه وهو لباس التقوی جهاد دریست
از درهای بهشت که خدا او را از برای خاصان اولیای خود گشوده و اینست لباس تقوی و درع ا
لحصینة وجنة الوثیقة الا ومن اهل ذلک الشهداء من الانصار والاقرباء
آگاه باشید که از اهل آن میباشند شهدا از یاران و خویشان ما و از پیغمبر خدا روایت شده
که فرمودند فوق کل ذی برٍ برٌ حتی یقتل فی سبیل الله فلیس فوقه برٌ بالاتر از هر نیکی
نیکی میباشد تا کشته شود شخصی در راه خدا چون کشته شد در راه خدا بالاتر از آن نیکی نمیباشد
و نیز فرمودند که جبرئیل بمن خبر داد که چشم بآن روشن شد و دلم شاد گردید و آن این بود که
گفت یا محمد هر کس از امت تو بجنگ بیرون رود و هر قطره باران که باو میرسد و هر آن راه
با هر درد سری که باو میرسد شهادتی است از برای او در قیامت و این مقام را اسقامات است
عدیده و مراتبیست متفاوته افضل آن آنست که در خدمت امام عادل یا نبی مرسل جان
خود را بدون طمع دنیوی در بازد و افضل مجاهدین کسانی است که سابق بسوی جهاد بوده اند نظر بفرمایه
ایه شریفه لا یستوی من انفق قبل الفتح وقاتل و با جماع امت سابقین بسوی جهاد
بدریون بوده اند که در جنگ بدر اول جنگهای بزرگ مسلم بوده با کفار که خود بجنگ رفته با
ایشان جنگ کردند نظر بانکه زمان زمان ضعف اسلام بود پس پیشی گرفتند بسوی اسلام
و دست از جان و مال شستند و اسلام و دسته اهل اسلام را یاری کردند افضل از دیگران
بوده اند ولکن ظاهر است که اهل بدر بجهة بیشتر کرمی ایشان به پیغمبر و وعده های الهی بنصرت
ایشان بر کفار مایوس از مال و جان خود نبودند اگر چه بسیاری که انصار بودند در بلد خود بودند
و مهاجرین نیز چون مدینه را دار هجرت کرده بودند مدینه بمنزله خانه ایشان بود پیش کرم
بخانه و عیال خود بودند و چون در اینحال تامل کنی دانی که کسانی که در خدمت سید الشهدا
شهید شدند بوجوه عدیده اولی میباشند بافضلیت از سایرین زیرا که ایشان در بلاد
غربت هدایت کرده بجه گرفتار و با آنکه ایشان را امان میدادند و امارت و ریاست
می بخشیدند ترک آن کرده و دیده بستند که لابد چاره نیست بجز کشته شدن نظر بخبرهای کی

بخبر باری که از پیغمبر و از امیر المؤمنین ع رسیده بود و سید الشهدا نیز کرات و مرات صریح خبر بودند که
همه کشته خواهند شد و دست از یاری او کوتاه نکردند و خود را در مقابل کوه کوه از شمشیر و نیزه و تیر امام حفظ
تا آنکه ساغر اجل را چشیدند اهل بدر را بعد از کشتن پیغمبر خدا با علی مرتضی و چهار صحابه بر ایشان نماز کرده
و ایشان را با عزت دفن کردند و شهدای کربلا را کسی نبود بر ایشان نماز کند مجملا همین بدر بنا بر
اکثر روایت سیصد و سیزده نفر بودند و لشکر کفار هزار یا از نهصد نفر تا هزار بودند و اصحاب
سید الشهدا بنا بر اشهر روایت هفتاد و دو نفر بودند و لشکر مخالف سی هزار لشکر و چون بسیار
می ترسیدند حق تعالی جبرئیل را با هزار نفر از ملائکه و میکائیل را با هزار ملک و اسرافیل را با هزار ملک
بیاری پیغمبر فرستاد و بنا بر روایتی دو هزار ملک و بروایتی پنج هزار ملک و ایشان بر اسبهای ابلق
سوار بودند و عمامهای سفید در سر داشتند از سهیل بن عمرو روایت شده که گفت در روز
بدر مردان سفید دیدم میان آسمان و زمین که هر یک علامتی داشتند و کافران را میکشتند و اسیر
میکردند و در روایت دیگر راوی میگوید من و پسر عمم بر سر آب بدر بودیم در روز جنگ و چون
کمی لشکر حضرت رسول و بسیاری لشکر قریش را دیدیم در نظر داشتیم که چون لشکرها برابر یکدیگر
شوند و لشکر محمد م بهزیمت روند ما ایشان را غارت میکنیم و چنان تخمین میکردیم که لشکر
کفار چهار مقابل لشکر اسلامست که ناگاه دیدیم ابری بالای لشکر پیدا شده صداهای اسلحه آن
بگوش ما میرسید ابر دیگر پیدا شد بهمین نحو ناگاه اصحاب محمد م برابر لشکر قریش شدند
پسر عمم از آن حالت ترسیده و هلاک شد و من بخدمت پیغمبر رسیده مسلمان شدم و از صهیب روایت
شده که در روز بدر بسیار دستها بریده شد و جراحتها ظاهر شد که خون از آن جاری نشد
و آن علامت ضرب ملائکه بود و ابو برده گفت در روز بدر سه سر آوردم بخدمت حضرت
رسول م و گفتم یا رسول الله دو سر را خود بریدم سیم را دیدم که مرد سفید بلندی ضربت زد و این
سر افتاد و برداشتم و به نزد تو آوردم حضرت فرمود که فلان ملک بود و در وقتی آن حضرت
فتح بدر را کرده از بدر کوچ کرده بمنزلی که از آنجا بیک کشتند نازل شدند و نماز عصر را ادا نکا
کردند تبسم گفت از نماز عصر کرده بود که تبسم کرد بعد از سلام سبب از او پرسیدند فرمودند
که میکائیل بر من گذشت و بر بال او نقش گرد و غبار آلوده بود و تبسم نمود و گفت کافران را تعاقب

نمودیم

کرده بودم پس جبرئیل گذشت در ماه یا نه نور بود و بسوی خیمهٔ آتش را که زده بود غبار بسیار
بر بال آتش نشسته بود پس گفت یا محمد حق تعالی در وقتی که مرا بیاری تو فرستاد و امر فرمود مرا که از تو جدا
نشوم تا از من راضی شوی آیا از من راضی شدی حضرت فرمود بلی راضی شدم و ایضا عدد کفار در جنگ
بدر زیاده از هزار بود و ایشان زیاده از سیصد نفر نرسیدند و بجزع و فزع در آمده بودند تا آنکه او را
از بهر صدا ارنج کردند و خدا در قرآن میفرماید اِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ اَنِّي مُمِدُّكُمْ
بِاَلْفٍ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ مُرْدِفِينَ و اصحاب سید الشهدا با آن قلت عدد و کثرت بسیاری کفار باک
نداشتند و با یک دیگر مطایبه و مزاح میکردند و اصحاب بدر از اتفاق بطمع غنیمت قافلهٔ شام بیرون
آمدند و فرقه جبرئیل خبر داد که قافله از دست شما رفت و کفار بقصد شما می آیند تا رسیدند و
میکشند ما بقصد جنگ بیرون نیامده ایم و در فکر این بودند که بیک نحوی از این معرکه خلاص شوند
اصحاب سید الشهدا را هر چند میفرمود شما را اذن دادم بروید و مرا بگذارید و میکشند تا کشته
بر سر دنیا و زندگی دنیا بعد از تو زندگی دنیا را چه میکنیم اصحاب بوعدهٔ خدا و رسول امید داشتند
بنصرت با حوش خود شتافتند و اصحاب سید الشهدا امید آنکه کشته بشوند اصحاب بدر را
هم و غم اهل و عیال نبود و اصحاب سید الشهدا را یکجا فکر خود و یکجا اسیری عیال و زن و فرزند
اصحاب بدر را آب بر روی شان نشسته و اصحاب سید الشهدا را با لبهای تشنه و گلوهای خشکیده
شهید کردند اصحاب بدر را ملائکه یاری کردند و اصحاب سید الشهدا را اگر یاری نکردند تا کشته
شدند الحرج ملائکه بجهة یاری ایشان آمدند لکن چون مقدر شده بود کشته شدن ایشان
فایده نبخشید چنانچه از حضرت امام رضا ع روایت شده که نازل شد بیاری او چهار هزار
ملک چون بر زمین آمدند دیدند که قضای الهی واقع شده و آن حضرت را شهید کرده
بودند پس ایشان همیشه در نزد قبر او میباشند غبار آلود گرد آلوده و پژمرده تا در وقتی که قائم
اهل بیت ع قیام نماید پس ایشان یاور او خواهند بود و طلب خون آن حضرت را خواهند
کرد آه آه لَهْفِي عَلَى الْجَسَدِ الْمُغَادَرِ بِالْفَلَا سَلَبُوا يُقَبِّلُهُ حُدُودُ جِنَابِكِ ریزانده و
بر آن جسد مطهر که بر زمین افتاده بود از هر جانب و چهار تیر را کوفان بر آن میزدند
و او را پاره پاره میکردند لَهْفِي عَلَى الْخَدِّ التَّرِيبِ تَخُدُّهُ سَفَهًا بِاَطْرَافِ الْقَنَا

الْقَنَا سُفَهَاؤُكَ حسرت و اندوه بر آن رخساره نازنین که غبار آلود و خاک آلود شده بود و کوفیان
بجای بوسهای پیغمبر آزار میکردند لَهْفِي لِآلِكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ فِي اَيْدِي الطُّغَاتِ نَوَائِحٌ وَبَوَاكِي
از حسرت و اندوه بر آن زنان بیکس که بدست ظالمان گرفتار بودند و بیک گریه و بیک ندبه و نوحه
مشغول بودند تَاللّٰهِ لَا اَنْسَاكِ زَيْنَبُ وَالْعِدَى قَسْرًا تُجَاذِبُ عَنْكِ فَضْلَ
رِدَائِكِ بخدا قسم فراموش نمیکنم ترا ای زینب در حالتی که دشمنان ردای ترا گرفته بودند
و از روی جبر مقنعه از سرت میکشیدند حَتّٰى اِذَا هَمُّوا بِسَلْبِكِ صِحْتِ بِاسْمِ اَبِيكِ
وَاسْتَصْرَخْتِ ثُمَّ اَخَاكِ آه فراموش نمیکنم حالتی را که میخواستند ترا برهنه کنند و تو فغان
میکردی و گاه پدرت را ندا میکردی که یا امیرالمؤمنین دختر ترا برهنه میکنند و گاهی برادرت را
میخواندی و ای برادر خواهرت را عریان میکنند لَهْفِي لِنَدْبِكِ بِاسْمِهِ وَهُوَ مُجَدَّلٌ
الْجَوَارِحِ بِالثِّقَافِ بَرَاكِ از یادم نمیرود حالتی که میخواندی بصدای بلند برادر مظلوم خود را
و او در میان میدان افتاده بود و ترا میدید و بسبب کثرت جراحتها طاقت جواب دادن
ترا نداشت تَسْتَصْرِخِيهِ اَسًى وَعَزَّ عَلَيْهِ اَنْ تَسْتَصْرِخِيهِ وَلَا يُجِيبُ نِدَاكِ
میخروشیدی و او را میخواندی و چه گران بود بر او که تو او را بخوانی و او ترا جواب نگوید و باجود
بعد از آنکه تامل کنی معلوم میشود که شهدای کربلا بسیار جلیل المرتبه بودند حدیث که حضرت
امیرالمؤمنین میفرماید در حدیث طویلی که بهترین خلق و سید خلق بعد از فرزندم برادر مظلوم
دوست که در زمین کربلا کشته خواهد شد اَلَا وَاِنَّ اَصْحَابَهُ مِنْ سَادَاتِ
الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ آگاه باشید که اصحاب او از سادات شهدا میباشند در قیامت
و از حضرت صادق ع روایت شده که سید الشهدا کشتگان خود را نفر بنفر یکی بیکی می
گذاشتند و میفرمودند قَتْلَانَا قَتْلَاءُ النَّبِيِّينَ وَآلِ النَّبِيِّينَ کشتهای ما کشتهای
پیغمبران و آل پیغمبرانند و شیخ صدوق از جبلهٔ مکیه روایت کرده که گفت شنیدم از میثم تمار
که گفت بخدا قسم این امت فرزند پیغمبر خود را در دهم محرم و دشمنان خدا آن روز را
روز برکت خواهند گرفت و این امریست که البته واقع خواهد شد و از علم الهی گذشته
اَعْلَمُ ذٰلِكَ لِعَهْدٍ عَهِدَهُ اِلَيَّ مَوْلَايَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ این را بمن خبر داده است مولای

من امیرالمؤمنین و خبر داده است بمن که می‌گریند بر او هر چیزی حتی وحشیان در صحراها و ماهیان
در دریاها و مرغان در هوا و می‌گریند بر او شمس و قمر و ستارهای آسمان و زمین و مؤمنان
جن و انس و جمیع ملائکه و رضوان و مالک و حملهٔ عرش و آسمان خون و خاکستر خواهد بارید پس
فرمود واجب شده است لعنت خدا بر کشندگان امام حسین ع چنانچه واجب شده بر مشرکین
و یهود و نصاری و مجوس گفتم ای میثم چه گونه چنین روز را روز برکت می‌نامند و میثم گریست
و گفت بجهة حدیث دروغی چند که وضع می‌کنند که آن روز روزیست که توبهٔ آدم قبول
شده و دروغ می‌گویند توبهٔ آدم در ذیحجه قبول شده و گمان می‌کنند که در آن روز توبهٔ داود
قبول شده و حال آنکه در ذیحجه بود و گمان می‌کنند که در آن روز یونس از شکم ماهی بیرون آمد
و دروغ می‌گویند آن در ذیحجه بود و گمان می‌کنند که در آن روز دریا بجهة بنی اسرائیل شکافته
شد و حال آنکه در ربیع الاول بود میثم گفت یا جَبَلَةُ فَاعْلَمِي اَنَّ الْحُسَيْنَ ع سَيِّدُ
الشُّهَدٰاءِ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ وَلِاَصْحٰابِهِ عَلىٰ سٰايِرِ الشُّهَدٰاءِ فَضْلاً ای جبله بدانکه امام حسین ع
سید شهیدان است در قیامت و اصحاب او را بر سایر شهدا زیاد دتی و فضیلتی باشد و در بعضی
از نسخ حدیث زیاده دارد ایشان بر سایر شهدا مثل درجهٔ آسمان باشد بر زمین ای جبله هرگاه نظر
کنی بسوی آفتاب و ببینی که سرخ شده است مثل خون تازه بدانکه سید الشهدا را کشته‌اند جبله گوید
روزی بیرون آمدم دیدم آفتاب بر دیوارها تابیده بود مانند چادرهای بسیار رنگین پس
بخروش و گریه درآمدم و گفتم قُتِلَ وَاللّٰهِ قُتِلَ سَيِّدُنٰا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بخدا قسم
که سید و مولای ما امام حسین ع را کشته‌اند و صاحب بصائر الدرجات روایت می‌کند
که روزی پیغمبر با جمعی از صحابه بر راهی می‌گذشتند که برخوردند بر کودکان چند بازی می‌کردند پس
پیغمبر خدا نشستند در نزد کودکی و میان دیدهای او را بوسیدند و ملاطفت بسیار کردند پس
او را در بغل گرفتند و بسیار بوسیدند چون سبب از او پرسیدند فرمود روزی دیدم این
طفل را با حسین بازی می‌کرد دیدم که خاک زیر پای او را برمی‌داشت و بر صورت و چشم خود می‌مالید
پس دوست می‌دارم او را بجهة دوستی او است مر حسین را و جبرئیل خبر داده است مرا که او از انصار و یاران
وی خواهد بود در واقعهٔ کربلا و از موسی بن جعفر روایت شده که در روز قیامت

قیامت منادی ندا می‌کند که کجایند حواریان محمد بن عبدالله که عهد او را نشکسته تا از دنیا
رفتند پس برمی‌خیزند سلمان و ابوذر و مقداد پس باز ندا می‌کند که کجایند حواریان
علی بن ابیطالب پس برمی‌خیزند عمرو بن حمق و محمد بن ابی بکر و میثم تمار و اویس قرنی
پس باز ندا می‌شود که کجایند حواریان حسن بن فاطمه ع پس برمی‌خیزند سفیان بن ابی
لیلان بن همدانی و حذیفه بن اسید پس باز ندا می‌شود که این الحواری الحسین بن علی
کجایند حواریان حسین بن علی ع پس برمی‌خیزند شهیدانی که او را یاری کردند و دست از
یاریش برنداشتند تا کشته شدند آری نیکو یاری کردند فرزند پیغمبر را که او را یاری نکرد
و ایشان یاری کردند کسی او را دست بر نمی‌نمود ایشان دست از مال و جان و عیال
برداشتند تا آنکه با لبهای تشنه و جگرهای خسته ساغر اجل را نوشیدند و خلعت شهادت
پوشیدند و در خاک و خون غلطیدند فَيٰا لَهْفِي عَلَى الْكُهُولِ وَالشُّبّٰانِ وَيٰا تَاَسُّفِي
عَلىٰ تِلْكَ الْاَجْسٰامِ وَالْاَبْدٰانِ هِيَ جُسُومٌ طٰالَ مٰا اَتْعَبُوهٰا فِي عِبٰادَةِ
الرَّحْمٰنِ وَتِلٰاوَةِ الْقُرْاٰنِ مُلْقٰاةٌ عَلَى التُّرٰابِ مِنْ غَيْرِ فِرٰاشٍ وَلٰا مِهٰادٍ
وَلٰا وِطٰاءٍ وَلٰا وِسٰادٍ تَهُبُّ عَلَيْهَا الصَّبٰا وَالدَّبُورُ وَتَعْدُو عَلَيْهَا الْعِقْبٰانُ
وَالنُّسُورُ وَوٰا اَسَفٰاهُ عَلىٰ تِلْكَ الْجُثَثِ الشَّرِيفَةِ وَالشَّمٰائِلِ اللَّطِيفَةِ وَوٰا غُصَّتٰاهُ
عَلىٰ ذِبْحِ اَشْبٰالِهِمْ وَسَبْيِ عِيٰالِهِمْ وَنَهْبِ رِحٰالِهِمْ وَقِسْمَةِ فَيْئِهِمْ وَاَ
مْوٰالِهِمْ فَيٰا لَيْتَنِي كُنْتُ عِنْدَهُمْ فِدٰاءً وَلِاَنْفُسِهِمْ وِقٰاءً كٰانُوا لُيُوثَ الْوَغٰا
جَمْعًا وَبُحُورَ نَدًى لِلْوٰافِدِينَ وَاَقْمٰارًا بِاَسْحٰارٍ اَقْمٰارٌ حُسِّنَ عَرٰاهَا الْخَفٰا فَا
خْتَفَتْ عَنِ الْبَرٰايٰا وَلَمْ تَحْتَجِبْ عَنِ الْاَبْصٰارِ ایشان همه شیرهای بیشهٔ شجاعت بودند
و کان کرم و سخاوت بودند و ماههای شبستان رسالت بودند که از ظلم ظالمان مختفی
و بی نور شدند و از نظرها رفتند لکن از نظر لطف الهی رفته‌اند دٰارَتْ عَلَيْهِمْ رَحَى
الْهَيْجٰاءِ قٰاطِبَةً حَتّٰى فَنُوا تَحْتَ حَظٰائِرِ وَتَبٰابِرِ فرو گرفت ایشان را آسیای ظلم
تا ایشان را در زیر آسیای ستم و جور آنقدر خرد کرد تا در زیر پای دست بهان و چهارپایان
و ضرب تیغهای برّان پاره پاره کردیدند اَفْدِي الْجُسُومَ الَّتِي وَاكِي لٰا وِطٰاءَ لَهٰا

نشفوا علیها صوافی سابح اعضادی ٭ و در آن جسمهای رکینه شوم که بر زمین فتاده بود
دامادها بر آنها می وزید اضحت لینسا نهم فی التیبی باریة تحکی بدوراعراها
خسفت ابراری ٭ ندور حول الحسین لظهر حاسرة ٭ کوالِهٖ ولها نوح بتذلل
زنان ایشان را اسیر و برهنه کردند و از شدت الم و مصیبت بدور بدن مطهر امام حسین می گردیدند
و زینب اخته فی البین نادبة یا قوم من لغریب الاهل و الدار ابعد ٭
در آن میانه زینب صدا می کرد که کیست که بر غریبی و بیکسی او رحم کند قد کنتم قبل ذا تخشون
صولته و رأسه الآن اضحی فوق حطا پیش ازین از صولت او می ترسیدند و حال
می بینم سرش را بر نیزه کرده اند ذبحتم سندی احرقتم کبدی کسرتم عضدی اخمدتم
نار حب ٭ یاه مرا ذبح کردند و جگر مرا سوختند و بازوی مرا شکستند آتش مرا خاموش نمودند عزیز
قوم رمیه الذی لا یبتکم رب القیامة بل مختار مختار ٭ این عزیز ماست که او را
چنین ذبیح نموده اید بلکه برگزیده احمد مختار است که او را چنین خوار کرده اید لیت المنیة
قبل الیوم نزلت و مقلتی عمیت من هتک استار ٭ کاش پیش ازین
مرده بودم و کاش کور شده بودم که چنین پرده خود را دریده نمی دیدم نمیدانم کدام
دل است که درین بلیه نمی سوزد و کدام دیده است که درین مصیبت اشک نمی ریزد و نمی داند
که این مصیبت چگونه عالم را به تزلزل در آورد و زمین و آسمان را خونبار کرد و سنگ و چوب
بجهت آن گریستند و وحش و طیر را بر آتش حسرت کباب کرد ملائکه مقربین را درین مصیبت
عزادار کرد و پیش از کشته شدن عزای او را گرفتند و بر او گریستند چنانچه در حدیث است که ملکی
از ملائکه اعلی مشتاق لقای پیغمبر شده از خدا رخصت خواست که بزیارت او برسد او را رخصت
داد و آن ملک هرگز بزمین نیامده بود چون رخصت فرود آمد و خرسند شد و گفت اخبرک
محمد ام ان رجلا من امته اسمه یزید یقتل فرخک الطاهر ابن الطاهرة
خبر دهم بمحمد که مردی از امت تو مسمی به یزید بکشد فرزند طاهر او را که فرزند طاهره شبیه مریم است
عرض کرد خدایا من شاد بودم بزیارت پیغمبرم چگونه این خبر را بدو دهم شرمم آید که دل پیغمبر را
بدرد آرم بخبر کشتن فرزندش امام حسین کاش بزمین نمی رفتم ندا آمد که آنچه ترا امر کنیم اطاعت

اطاعت کن آمد آن ملک بسوی پیغمبر و بالها را پهن کرد و گفت یا رسول الله تحیة شوق یا رب تو
اذن خواستم از خدا مرا اذن داد و خبری بمن فرمود که بتو داده باشم فلیت ربی کان
حطم اجنحتی و لم اتک بهذا الخبر کاش خدا پرهای مرا شکسته می کرد و این خبر را بتو نمیدادم
ولیکن چاره از انقیاد امر خدا نیست بدانکه مردی از امت تو که اسم او یزید است خدا زیاد کند
لعن او را در دنیا و عذاب او را در آخرت فرزند طاهره ترا خواهد کشت و کشنده او بعد از او
تمتع نخواهد برد مگر قلیلی و خدا جزای او را خواهد داد و مخلد در جهنم خواهد بود پس پیغمبر گریست گریه
شدیدی و گفت ایا رستگار خواهد شد گروهی که فرزند مرا بکشند گفت یا محمد میان دل
و زبان ایشان جدایی خواهد افتاد و نفاق ببرند و در آخرت عذاب دردناک خواهد رسید
ایشان و در روایت دیگر وارد شده است که ملکی که موکل بر باران است مأذون شد که بخدمت
فخر کاینات برسد چون بخدمت آن حضرت آمد بام سلمه فرمودند که در را متوجه باش
و کسی داخل حجره نشود و ام سلمه متوجه در بود که امام حسین آمد و خواست داخل
حجره شود ام سلمه او را منع کرد و از هر طرف که جست تا آنکه داخل شد و رفت بخدمت خیر
البشر بر زانوی مبارکش بالا رفت و بر آن نشست ملک گفت اتحبه دوستش میداری فرمود بلی
گفت ان امتک ستقتله زود باشد که امت تو او را می کشند و اگر خواهی زمینی که در آن
کشته می شود بنمایم پس دست دراز کرد و چون باز آورد خاک سرخ در دستش بود حضرت
آن را بام سلمه داد که حفظ کن و او را در کنار مقنعه خود بست شرحبیل ابا عون روایت
میکند که چون امام حسین متولد شد ملکی از فردوس اعلا نازل شد بر بحر اعظم و ندا کرد
در قطار آسمانها و زمینها که یا عباد الله البسوا اثواب الاحزان و اظهروا التفجع
والاشجان فان فرخ محمد مذبوح مظلوم مقهور ای بندگان خدا جامهای
اندوه و غم بپوشید و اظهار مصیبت و اندوه نمایید که فرزند محمد را ذبح می کنند و مقهور
می باشد پس برخاست بنزد پیغمبر آمد و قبضه از تربت طاهره زمین کربلا که با خود داشت گفت
یا حبیب الله کشته میشود برین زمین گروهی از اهل بیت تو می کشند ایشان را گروهی از ظالمان
امت و یقتلون فرخک الحسین بن بنتک الطاهرة و می کشند فرزند ترا امام

حسین را کربیر دختر طاهره تو بپاشد و این است تربت آن پس آن تربت را آنحضرت بپیغمبر
داد و گفت یا محمد این تربت را در نزد خود حفظ کن هرگاه به بینی متغیر شده و مثل خون
گردیده بدانکه فرزندت حسین کشته شده پس قدری از تربت طاهره را آن ملک بر بال خود
گرفته بآسمان عروج کرد و ملکی نماند مگر آنکه بآن تبرک کردند و آنرا بوسیدند چون حضرت رسالت
مآب آن تربت طاهره را گرفتند بوییدند و می گریستند و می گفتند قاتل الله قاتل
الحسین هذا بکشنده امام حسین را بعذاب جهنم معذب فرماید پس از آن بام سلمه داد و خبر
شهادت فرزند خود را باو داد و فرمود این را بگیر و نیکو محافظت و سرپرستی کن از آن امانت فاذا
رأیتها قد تغیرت واحمرت وطارت دماً عبیطاً فاعلمی ان ولدی الحسین قد قتل
بأرض کربلاء چون دیدی او را که سرخ شده و بخون تازه بدل شده بدانکه فرزندم حسین کشته شده
در زمین کربلا چون یکسال از عمر شریف سید الشهدا گذشت هزار ملک بر پیغمبر نازل شدند با صورتهای
مختلف و رنگهای ایشان سرخ و دیدهای ایشان گریان و بالها را در نزد پیغمبر پهن کرده عرض کردند یا محمد
سینزل بولدک الحسین مثل ما نزل بهابیل زهو باشد که نازل شود بفرزندت حسین
آنچه نازل شد بهابیل از قابیل و ملکی نماند در آسمان مگر آنکه نازل شد بر رسول خدا و او را تعزیت
میکردند بفرزندش حسین و خبر میدادند او را بآنچه عطا میکنند خدا بزیارت کنندگان او و گریه
کنندگان براو و آنحضرت گریه میکرد و میگفت اللهم اخذل من خذله واقتل من
قتله ولا تمتعه بما املّه واصله حر نارک فی الآخرة آری این مصیبت مصیبتی
بود که از وقت ولادت حضرتش این خبر محنت اثر را بگوشش زد مقربین کردند و باشارت
ولادتش خبر شهادتش دادند و در وقت تولدش تعزیه اش را گرفته و جیش ازرق و توغش لباس
اندوه پوشیدند و جامه عزا و ماتم در بر کردند الله اکبر انها لمصیبة ثلت عروش
القلب ای تثلثل الله اکبر چه مصیبتی بود این مصیبت که سریر دین را سرنگون و خانه ایمان را
خراب نمود الله اکبر انها لرزیة الفت علی الاسلام صفحة کلکل از آن کر
چگونه مصیبت بود که از جهت بوسیله اسلام این مصیبت را عجباً من السبع الطرائق کیف
لم تنشق والارضین لم تتزلزل اسفاً علیه وللکواکب کیف لم

لم تنقض والافلاک لم تتعطل تعجب دارم که چرا آسمانها شکافته نشده و زمینها متزلزل
نگردیده و ستارها از هم نپاشیده و افلاک از حرکت نفتاده و قتیل بن فاطمة وتلک حرمه
بید الاعادی لا کفیل لها ولا ولی فرزند فاطمه را کشتند و حرمش را اسیر کردند
و در دست دشمنان نه ایشان را کفیلی و نه ایشان را صاحبی است ابیت بالطف الحسین
مجدلاً بالرجال علی الثری والجنادل وتبیت من امین امیتة نوماً
لم تختلج من خوف ولم تتوجل آیا بدن شریف امام حسین را بر روی خاک و سنگ
بیندازند و اولاد بنی امیه بخواب راحت بپاشند بدون خوف و تشویش آیا کجایند
مردان دین دار باغیرت که در این جهة خروش بر آورند هل تقبلون بان خیر نسائکم
فی الاسر یستعطفن من لم یقبل آیا می پسندید که بهترین زنان شما را اسیر کنند
و از هر جنسی طلب ترحم کنند کسی بداد ایشان نرسد ویقاد فی الاصفاد امامکم بعد
ابن فاطمة لکل مضلل آیا می پسندید که پیشوای شما و امام شما را بعد از فرزند فاطمه در غل
و زنجیر کنند یسری به وبنسائه من حوله نحو الشام علی ظهور ابذل
آیا پسندید که او را اسیر کنند و با زنان و خواهرانش بر شتران سوار کرده بجانب شام
هدیه به بدترین لئام ببرند بدانکه ابن سعد و دیگر که در خدمت سید الشهدا بودند از خواص
مؤمنان بودند که بالمره دست از دنیا شسته در کمال شوق و ذوق جانهای خود را در باختند پس
باش تا بشنوی بعض از کیفیت جان باختن بعضی از ایشان را چنانچه علمای اعلام مثل شیخ صدوق و سید
بن طاوس و دیگران ذکر این واقعه محنت اثر را ذکر کرده اند از این است که بعد از آن حمله که در
اول روز شد شروع بمبارزت شد و اول کسی که بمبارزت کشته شد حر بن یزید ریاحی بود
و حکایت شهادت آن باسعادت این است که چون در ایام حرب بسیاری از لشکر امام حسین بدار البقا
شتافتند آن حضرت صدای شریف را بلند کرد از برای اتمام حجت فرمود اما من مغیث
یغیثنا لوجه الله اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله آیا فریادرسی
نیست که بجهت قربت بخدا ما را فریاد رسی کند آیا کسی هم نیست که دفع شر از حرم پیغمبر نماید
چون حر این را شنید و این واقعه را دید بنزد ابن سعد آمده گفت تو آیا جنگ خواهی کرد با این

حر گفت ای والله قتالاً ایسره ان تطیح الرؤس و تطیح الایدی یعنی قسم
که جنگ خواهم کرد اقل آن این باشد که سرها از بدنها جدا گردد و دستها بریده شود و حر این
شنیده رفت در میان لشکر خود و لرزه بر بدنش افتاد و احوالش منقلب گردید مهاجر بن
اوس با او گفت در امر تو حیرانم ترا از شجاعان کوفه میدانم این چه حالتست در تو می بینم گفت
خود را در میان بهشت و دوزخ می بینم و باین جهة حیرانم پس گفت بخدا قسم که بر بهشت چیزی را اختیار
نکنم اگر چه مرا پاره پاره کنند و بدن مرا بسوزانند پس اسب را راند بسوی لشکر سید الشهدا
و دست بر سر گذاشته بود و میگفت اللّهمّ الیک انبت فتب علیّ فقد ار
عبت قلوب اولیائک و اولاد بنت نبیک خدایا توبه کردم و نادم بودم
توبه ام را قبول کن و مرا عقاب مکن که ترسانیدم و بشورانیدم دلهای معذبه اولیا و فرزندان
دختر پیغمبر ترا پس آمد نزد آن حضرت و عرض کرد جعلت فداک منم آنکه مانع شدم از
گذشتن تو و ترا در این صحرا حبس کردم و گمانم نبود این قوم ستمکار کار را باینجا خواهند رسانید یابن
رسول الله توبه کردم فهل لی من توبة آیا توبه ام قبول است حضرت فرمود بلی خدا توبه
ات را قبول میکند فرمود فرود بیا عرض کرد در وقت فرمود آمدن بهتر است سوار بودن من
بهتر است از پیاده گشتن والی النزول یصیر آخر امری آخر فرود خواهم آمد و آن در وقتی
که کشته شوم و در خون غلطیده باشم این نما روایت که عرض کرد با آن حضرت
که وقتی که امیر زیاد مرا طلب تو فرستاد چون بیرون آمدم از قصر ندائی شنیدم از عقب
سرم که یکی میگفت ابشر یا حرّ بخیر ای حر ترا بشارت باد بخیر و بعقب نگاه کردم کسی را
ندیدم گفتم بخدا که این بشارت نیست زیرا که من بحرب پسر پیغمبر میروم و گمان نداشتم
که ترا یاری کنم حضرت فرمود ترا خدا جزا و اجر خیر داده و در بعضی از کتب منقول است
که گفت در این شب پدرم را در خواب دیدم که بنزد من آمد و گفت ای فرزند در این
روزها بکجا رفته بودی گفتم رفته بودم که سر راه بر امام حسین بگیرم پدرم فریاد برآورد و گفت
وا ویلا ای فرزند ترا چه کار است با فرزند رسول خدا اگر میخواهی در جهنم مخلد باشی با او حرب
کن و اگر میخواهی در قیامت رسول خدا شفیع تو باشد در بهشت همسایه او باشی برو او را

پیغمبر او را یاری کن و با دشمنان او جهاد کن شیخ مفید ره گفته که پس عرض کرد یابن رسول الله رخصتم ده
تا با دشمنان تو جهاد کنم و در راه تو نقد جان در بازم حضرت او را اجازت داد مرکب را بجولان
در آورده میگفت انّی انا الحرّ و مأوی الضیف اضرب فی اعناقکم بالسیف عن
خیر من حلّ بارض الخیف اضربکم و لا اری من حیف منم حر و منم کریم و خوان
مهمان حرز و شمشیر خود را بگردنهای شما میزنم بجهة حمایت بهترین اهل زمین و حیف نیست
کشتن شما که با او جنگ میکنید پس آن شجاع نامدار و هنر روزگار خود را در دریای حرب
انداخت و میزد و می انداخت و میتاخت زید بن سفیان تمیمی میگفت اگر میدیدم باد
نیزه خود را باو میزدم پس در اثنای که حر بحرب آمده بود و مشغول بحرب بود و ضربتی بر گوش
و چشم او رسیده و خون از روی اسبش جاری بود که حصین بن نمیر سکونی باو گفت یا زید
این همان است که آرزو میکردی که او را دریابی و نیزه بر او زنی پس آن ملعون بحرب
او بیرون رفت چون بمیدان رسید حر بر او حمله کرد و ضربتی بر او زد که جان بمالک دوزخ
سپرد و آن قدر جنگ کرد که چهل پیاده و سواره را کشت و در بعضی از روایات رو بجانب
سید الشهدا کرد و گفت راضی شدی از من حضرت فرمود نعم انت حرّ کما سمّتک
امّک بلی تو حری چنانچه مادرت ترا حر نام کرده آخر الامر ملعونان اسب او را پی کرده حر
پیاده ماند و پیاده جنگ میکرد و میگفت ان تعقروا بی فانا ابن الحرّ اشجع
من ذی لبد هزبر اگر چه اسب مرا پی کردند پروا ندارم زیرا که من فرزند آزادگانم
و دلم قوی تر است از شیر آخر الامر جمعی او را گرفتند ایوب بن مسرح و یکی دیگر از
اهل کوفه شریک شده او را شهید کردند و بروایتی نیزه بسینه او زدند که سینه اش
شکافته شد فریاد زد که ادرکنی یابن رسول الله قربان خود را دریاب سید بن طاوس
علیه الرحمه فرموده که وقتی که سید الشهدا باو رسید که خون از رگهایش میریخت حضرت فرمود بخ
بخ یا حرّ انت حرّ کما سمّیت فی الدنیا و الآخرة به به مرحبا ای حر نیکو وفا
داری کردی تو حری و آزادی چنانچه اسمت حر میباشد در دنیا و آخرت پس فرمود لنعم
الحرّ حرّ بنی ریاح صبور عند مختلف الرماح آزاده است حر ریاحی که با مداری

کرد در وقت جنبش نیزه ها وَ نِعْمَ الْحُرُّ اِذْ نادیٰ حُسَیْنًا فَجادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّباحِ
خوشا بحال حر که امام حسین را ندا داد و جان خود را در راه او در باخت پس آن حضرت
خاک از صورت آن شهید راه وفا پاک می کرد و می فرمود تو حری در دنیا و آخرت و در بعضی
از کتب معتبره مذکور است که برادرش مصعب نیز بخدمت آن حضرت آمده توبه کرد و بمیدان
رفته کشته شد و هم چنین فرزند او و غلام او ولکن صحت آن ثابت نشده و بعد از شهادت
حر بریر بن خضیر همدانی پیش آمد و او مردی بود از صلحا و نیکان و اقرء اهل زمان بود و بعد از
حصول رخصت رو بمیدان نهاده رجز خواند نام و نسب خود را بیان کرده پس ندا کرد
اِقْتَرِبُوا مِنّی یا قَتَلَةَ الْمُؤْمِنِینَ اِقْتَرِبُوا یا قَتَلَةَ اَوْلادِ الْبَدْرِیِّینَ یا
قَتَلَةَ اَوْلادِ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمِینَ وَ ذُرِّیَّتِهِ الْباقِینَ پیش آیید ای
کشندگان مؤمنان نزدیک آیید ای کشندگان اولاد بدریین ای کشندگان اولاد
پیغمبر و ذریه او پیش آیید تا ببینید ضرب دست مرا در رسید بجاوش عمل خود
پس خود را بر آن اشرار زده و می زد و می انداخت تا بسی نفر را بدرک فرستاد و پس
یزید بن معقل بجهت مقاتله او بیرون رفت و گفت شهادت میدهم که تو از گمراهانی
بریر گفت بیا مباهله کنیم تا اگر بر باطلست بدست آنکه بر حق است کشته شود و خدا
لعنت کند دروغ گوی را پس بر یک دیگر حمله کردند یزید ضربتی بر او زد کارگر
نیفتاد بریر ضربتی بر فرقش زد که خود او را شکافت و تا مغز سرش را شکافت
و بجسم داخل گردید در این اثنا یکی از اصحاب ابن زیاد که او را بحیر بن اوس
می گفتند بر وی حمله کرد و او را شهید نمود و پس اسب را در میدان جولان داد
و شعری چند خواند و در آن افتخار خود را برفاقت بریر بیان می کرد پس با وی گفتند
که آیا فخر میکنی بکشتن بریر که از نیکان و صالحان بود پیر او آمد و با وی گفت وای
بر تو ای بحیر کشتی بریر را بچه رو ملاقات خواهی کرد خدا را پس آن ملعون پشیمان شد
پس شعری چند خواند و در آن اظهار برائت از کرده خود می کرد و پس بعد از شهادت
او وهب بن حباب کلبی بمیدان رفت و او و مادر و زنش همراه بودند و بعضی ذکر کرده اند

کرده اند که او داماد و تازه جوان بود و هفده روز از دامادیش گذشته بود و در بعضی از
روایات چنین است که او نصرانی بود و خود و مادرش بدست سید الشهدا مسلمان شده
بودند و چون جمعی از اصحاب بفیض شهادت فائز شدند مادرش بنزد او آمد و گفت
قُمْ یا بُنَیَّ فَانْصُرْ بِنْتَ رَسُولِ اللّٰهِ ای نور دیده برخیز و یاری کن فرزند پیغمبر خود را که در حق
بی کس مانده است وهب گفت ای مادر یاری می کنم او را در جان باختن تقصیر نخواهم کرد و بعضی
ذکر کرده اند که چون خواست که بجهت استحلال و وداع بنزد زن رود مادرش گفت ای
فرزند زنان ناقص عقل میباشند مبادا که قول او ترا از سعادت ابدی باز دارد چون نزد
زن آمد گفت ای جانانه فرزند فاطمه در این صحرا غریب و تنها مانده دلم میخواهد در مقابلش
جان بازی کنم زن گفت کاش من هم جان را فدای او کردمی اما میخواهم شرط کنی که در قیامت
مرا نیز با خود همراه داری و مرا با خود به بهشت بری وهب قبول کرد هر دو بنزد امام حسین آمده عرض کرد
وهب که رخصت ده تا خود را فدای تو سازم زن پیش آمده گفت یا ابن رسول الله این
جوان شوهر من است و میخواهد بمیرد من نمیخواهم در حضرت تو شرط کند که در قیامت مرا با او طلبد
و مرا با خود به بهشت برد و استدعای من از شما این است که مرا بخواهران و اهل بیت خود بسپارید تا در
سلک کنیزان و خدمتکاران ایشان باشم تا در سراپرده عصمت دست ناکسی بر این ضعیفه نرسد
آن حضرت بگریه در آمد و وهب گفت شرط کردم که در قیامت بی او پای در بهشت نگذارم و او را
بشما سپردم که او را با حرم محترم خود بسپارید و با جمله بعد از اجازه جنگ روی بمیدان نهاده می گفت
اِنْ تُنْکِرُونی فَاَنَا ابْنُ الْکَلْبی سَوْفَ تَرَوْنی وَ تَرَوْنَ ضَرْبی وَ حَمْلَتی وَ صَوْلَتی
فِی الْحَرْبِ اُدْرِکُ ثاری بَعْدَ ثارِ صَحْبی وَ اَدْفَعُ الْکَرْبَ اَمامَ الْکَرْبِ
لَیْسَ جِهادی فِی الْوَغا بِاللَّعِبِ اگر نشناسید مرا بشناسید مرا که منم فرزند
کلبی زود باشد که ببینید جان کندن مرا و ضربت مرا و حملهای مرا و مردانگیهای
مرا در حرب که می گیرم از شما خون یاوران خود را و اندوه را از خاطر خود خواهم برد
از طلب خون ایشان و جهاد من در جنگ بازیچه نیست پس حمله کرد بر قوم و مقاتله کرد
تا آنکه جماعتی را کشت پس برگشت نزد مادر و عروس و گفت ای مادر از من راضی شدی

مادرش گفت ما رَضیتُ اِلّا اَن تُقتَلَ بَینَ یَدَیِ الحُسَینِ راضی نمی‌شوم تا در برابر
روی امام حسین کشته شوی و در خون خود آغشته گردی زنش گفت بِالله لا تُفجِعنی فی نَفسِکَ
ای شوهر ترا بخدا قسم میدهم که مرا بدرد و مصیبت خود مبتلا مگردان مادرش گفت گوش بسخن زن مکن
برگرد و مقاتله کن در برابر فرزند پیغمبر تا جد بزرگوار او فردا ترا شفاعت کند پس وهب باز روی
بمیدان نهاد و می‌گفت اِنّی زَعیمٌ لَکِ یا اُمَّ وَهبٍ بِالطَّعنِ فیهِم تارَةً وَالضَّربِ
ضَربَ غُلامٍ مُؤمِنٍ بِالرَّبِّ حَتّی یُذیقَ القَومَ مُرَّ الحَربِ پس آن سعادتمند
باز خود را بر آن قوم زد و در دریای حرب غوطه‌ور گردید تا آنکه نوزده سواره و دوازده پیاده
را بخاک هلاک انداخت بجهنم روانه کرد تا آنکه دستهای او را از بدنش جدا کردند در آن
حال زنش عمودی بر دست گرفته و بجانب او روانه شد و می‌گفت فِداکَ اَبی
وَاُمّی قاتِل دُونَ الطَّیِّبینَ حَرَمِ رَسُولِ اللهِ پدر و مادرم فدای تو شود کوشش
کن و مقاتله نما در نزد حرم رسول الله و جانبازی نما جهة ذریه پیغمبر خدا وهب پیش آمد که
او را باز گرداند بسوی خیمها آن زن پاک طینت دامن او را گرفته گفت هرگز برنگردم
تا با تو کشته شوم سید الشهدا فرمود برگردید خدا شما را از اهل بیت پیغمبر جزای خیر دهاد ای
زن برگرد خدا ترا رحمت کند پس آن سعادتمند مقاتله کرد تا کشته شد زن دوید بر سر
کشته او و خون از رویش پاک میکرد شمر او را دید بغلام خود گفت عمودی بر سر
آن زن زد که سرش را شکافت و او را کشت و این اول زنی بود که از لشکر سید الشهدا
کشته شد صاحب بحار میگوید دیدم روایتی که وهب بیست و چهار پیاده و دوازده سواره را
کشت آخر الامر او را اسیر کردند به نزد پسر سعد بردند آن ملعون امر کرد گردن او را
زدند و سرش را بسوی لشکرگاه سید الشهدا انداختند مادرش آن سر را برداشت بوسید
و آن را بسوی لشکر پسر سعد انداخت و یکنفر را با آن کشت پس عمود خیمه را گرفته بر آن
حمله کرده دو نفر را کشت حضرت فرمود اِرجِعی یا اُمَّ وَهبٍ اَنتِ وَابنُکِ
مَعَ رَسُولِ اللهِ فَاِنَّ الجِهادَ مَرفُوعٌ عَنِ النِّساءِ ای مادر وهب برگرد که جهاد
بر زنان لازم نیست تو و فرزندت با رسول خدا می‌باشید پس برگردید و می‌گفت

و می‌گفت خدایا امید مرا قطع مکن حضرت فرمود خدا قطع نکند امید ترا ای مادر وهب بعد از وهب عمرو
بن خالد ازدی رو بمیدان کرده بدرجه شهادت رسید بعد از آن پسرش خالد بن عمرو قدم
در عرصه میدان گذارده رجزی خواند و خود را بآتش حرب انداخت و مقاتله کرد تا شهید شد
بعد از آن سعید بن حنظله تمیمی قدم در معرکه جانبازی گذاشت و رجزی خواند و خود را بر آن قوم
شوم زد و قتال عظیم کرد تا آخر الامر خلعت شهادت پوشید و ساغر اجل نوشید بعد از آن
عمر بن عبدالله مذحجی رو بکارزار آورد و دمار از روزگار کفار برآورد آخر بضربت مسلم
ضبابی و عبدالله بجلی براه جاوید شتافت و بعد از او مسلم بن عوسجه اسدی روانه میدان شد
و او از بزرگان لشکر سید الشهدا بود و از شجاعان نامدار و شب زنده‌دار و روزگار بود و از اصحاب
امیر المؤمنین ع بود و در خدمت آن حضرت جهاد کرده و در واقعها بوده بود و بعضی ذکر
کرده‌اند که حضرت امیر او را برادر خود میخواند و چندین مرتبه قرآن را نزد آن حضرت خوانده
شبث بن ربعی گوید که در یک جنگ با او همراه بودم در روز جنگ پیش از آنکه اسبهای
خود را لجام کنند و خود را بر لشکر کفار زد و شش نفر از مشرکین را کشته بود باری بعد از رخصت
روانه میدان شده می‌گفت اِن تَسئَلُوا عَنّی فَاِنّی ذُو لِبَدٍ مِن فَرعِ قَومٍ
مِن ذُری بَنی اَسَدٍ فَمَن بَغانا حائِدٌ عَنِ الرَّشَدِ وَکافِرٌ بِدینِ جَبّارٍ
صَمَدٍ اگر طلب سئوال از من نمایید بدانید که من از خانواده بنی اسدم که بر ما ظلم کننده از راه
هدایت برگشته و کافر باشد بدین خداوند جبار پس مسلم مبارز خواست مبارزان لشکر
بجنب او می‌آمدند و او خود را بر ایشان زد و تا پنجاه نفر از ایشان را بدرک اسفل فرستاد و آخر
جمعی بر او حمله کردند مسلم تیغ کشید بر ایشان حمله کرد و شش نفر دیگر را بدرک فرستاد و آخر
از کثرت جراحات از اسب در گردید نعره کشید که ادرکنی یا بن رسول الله سید الشهدا
با حبیب بن مظاهر خود را باو رسانیدند او را دیدند در خاک و خون غلطیده آن حضرت باو
خطاب فرمود رَحِمَکَ اللهُ یا مُسلِمُ فُزتَ بِالشَّهادَةِ وَاَدَّیتَ ما کانَ
عَلَیکَ خدا ترا رحمت کند ای مسلم که فایز شدی بشهادت و آنچه بر تو بود بجا آوردی
پس این آیه را خواندند فَمِنهُم مَن قَضی نَحبَهُ وَمِنهُم مَن یَنتَظِرُ وَما بَدَّلُوا

تنبد بلاد طایفه از دوستان را اجل دریافت و جمعی که باقی اند منتظر مرگند پس حبیب پیش آمد و گفت
یعز علی مصرعک یا مسلم ابشر بالجنة دشوار است بر من ای مسلم که ترا باین حال می بینم
بشارت باد ترا به بهشت پس باواز ضعیف گفت بشرک الله بخیر خدا ترا بشارت
بخیر دهد پس حبیب گفت اگر نه این بود که من هم از عقب تو می آیم هر آینه دوست میداشتم
که وصیت کنی بمن بانچه خواهی ولیکن میخواهم که من از عقب تو خواهم رسید پس مسلم اشاره کرد بسوی
سید الشهدا و گفت یا حبیب اوصیک بهذا فقاتل دونه حتی تموت ترا وصیت میکنم در باب
این مظلوم که تا میتوانی دست برنداری از یاری او و با دشمنان او مقاتله کنی تا جان خود را در راه او در بازی حبیب گفت
لانعمنک عینا ای مسلم دیده ترا روشن خواهم کرد در یاری کردن او و محمد بن ابیطالب روایت
کرده که چون مسلم را شهید کردند کنیزی او صدا را بلند کرد و صدای واسلماه وا ابن عوسجاه
واسیداه برآورد و چون صدای شیون او بلشکر مخالف رسید شاد شدند و از شادی فریاد میزدند
که مسلم بن عوسجه را کشتیم شبث بن ربعی گفت مادرهایتان بعزای شما بنشینند بزرگان
خود را میکشید و عزت خود را بذلت مبدل میکنید همین بزرگوار را که بکشتن او شادی
میکنید بسا مردانگیها که در جهاد کفار کرده و بسا حقها که بر اسلام و مسلمین دارد و بروایت
شیخ مفید بعد از شهادت او هلال بن نافع عمرو بن حجاج از جانب فرات بر میمنه لشکر حضرت
حمله کرد با اصحاب خود و جنگ در پیوست بعد از آنکه جنگ فرو نشست و غبار کم شد دیدند
مسلم بن عوسجه را بر زمین افتاده بود پس شمر ولد الزنا بجانب میسره اصحاب آن حضرت
حمله کرد و اصحاب آن حضرت بر ایشان حمله کردند و سی و سه نفر دیگر از اصحاب آن حضرت
باقی مانده بودند و این جماعت قلیله بهر طرف روی میکردند آن جماعت روسیاه
متفرق میشدند پس ابن سعد حصین بن نمیر را خواند با پانصد نفر تیرانداز بمدد لشکر خود فرستاده
ایشان مقاتله کردند تا نزدیک امام حسین و اصحاب او رسیدند و ایشان را تیرباران
کردند و بسیاری از اسبهای ایشان را پی کردند و مقاتله بطریق پیاده تا میانه روز جنگ کردند
و نتوانستند که بغیر از یک جانب پیش آیند بجهت آنکه خیمه ها را نزدیک یکدیگر زده بودند
ابن سعد گروهی را فرستاد که خیمه ها را از پا در آورند اصحاب آن حضرت در خیمه داخل شده

شده جمیع را هلاک کردند ابن سعد گفت خیمه ها را آتش زنید پس آتش در خیمه های عصمت و سراپرده
طهارت زدند الحمد المختار ان امیة هدموا بیوتک ناصبین واحرقوا یا
یا رسول الله خبر امیه خانه های ترا خراب کردند و با آتش عدوان سوختند و بناتک الخفرات
اضحت بعد ذا بالسلب والضرب العنیف تعذب آه آه دختران و پرده نشینان
ترا اسیر شده و برهنه میکنند و بعذاب معذب میباشند خلفتها و قلوبها کبیوتها منفا
یشب به الحریق ویتقف یا رسول الله این بهدرک دلهای ایشانرا مثل خیمه های ایشان
آتش زدند و بکشتن عزیزان جگرهای ایشانرا کباب کردند چون آن امام عالیمقام و اصحاب
کرام این بی ادبی و بی شرمی را دیدند تیغ کشیدند مثل شیر خشمناک بر آن قوم بیحیا حمله کردند
عمر بن قرظه انصاری جان خود را فدای آن امام مظلوم کرده بهر طرف که آن حضرت روی میکرد
او رو در برابر آن حضرت می آمد که هر تیر و نیزه که بر آن حضرت وارد شود بر گیرد تا آنکه جمیع
بر آن شهید بر تا آنکه از کثرت جراحات بر زمین افتاد و گویا که گفت فرد ای دریغا که
سید اشتم جان دگر : تا نثار میکردی از آن به یکان دگر : چون از پا درآمد گفت یا ابن رسول الله
آیا بعهد خود وفا کردم فرمود بلی چون داخل بهشت شوم تو در پیش روی من باشی سلام مرا
بجدم برسان و بگو که من زود در خدمت تو خواهم رسید ابو ثمامه صیداوی پیش آمد و عرض کرد
یا ابا عبد الله نفسی لنفسک الفدا هؤلاء اقتربوا منک ولا والله لا
تقتل حتی واحب ان القی الله ربی وقد صلیت هذه الصلوة
فدای تو شوم این گروه اشرار نزدیک شدند و میخواهم جان خود را فدای تو کنم و میخواهم
این نماز را دیگر با تو دریابم که نماز وداع است چون آنجناب اسم نماز شنید آهی کشید
از سینه پر درد پس سر بآسمان کرده و گفت نماز را یاد آوردی خدا از نمازگذارندگان
گرداند بلی اول وقت نماز است پس فرمود از ایشان مهلت طلبید تا نماز کنیم چون مهلت خواستند
حصین بن نمیر گفت نماز شما مقبول نیست حبیب بن مظاهر گفت ای مخذول مکار نماز فرزند رسول
خدا مقبول نیست و نماز تو نابکار مقبول است آن ملعون در غضب شده بر حبیب حمله کرد و ضربتی
بر روی اسب آن ملعون زد اسب چون از جا در آمد آن ملعون از اسب در افتاد و حبیب خواست

اورا بکشته اصحاب او اورا ربودند آن حضرت زهیر بن قین و سعید بن عبدالله را فرمود پیش
روی من بایستید تا نماز کنیم آن دو بزرگوار جانهای خود را فدای آن سید ابرار کرده آن جناب با سایر
اصحاب مشغول نماز شدند و بطریق نماز خوف نماز را ادا کردند و هر تیر و نیزه که از آن قوم
بجانب آن امام عالمیان می‌آمد آن دو بزرگوار بر جان خود میخریدند تا آنکه سعید سجاد شد از کثرت
جراحت زرها در افتاد و میگفت خداوندا ایشان را لعنت کن مثل لعنت عاد و ثمود خداوندا به پیغمبر
خود من سلام برسانی و برسان باو آنچه را که مستحق شدم از الم جراحتها خداوندا آنچه یاری تو بود خداوندا
یاری کن ایشان را این را گفت و مرغ روحش برای جاوید شتافت چون شهید شد سیزده چوب تیر
بر بدن یافتند زیاده بر آنچه بر او رسیده بود از زخم نیزه و شمشیر و بروایت ابن نما فرصت نماز
بایشان ندادند بلکه نماز را با ایماء و اشاره فرد فرد ادا کردند بعد از آن جون که غلام سیاهی بود آزاد
کرده ابوذر غفاری بخدمت آن سید عالمیان آمده زمین ادب را بوسیده اجازه حرب خواست
حضرت فرمودند ترا رخصت میدهم که برگردی تو از برای طلب عافیت همراهی ما کردی نمیخواهم که خود را
مبتلا شوی گفت یا ابن رسول الله انا فی الرخاء الحس قصاعکم وفی الشدة
اخذلکم ایا در زمان رفاهیت و نعمت کاسه لیسی شما کنم و در زمان شدت شما را وا
گذارم و بروم و الله ان ریحی لنتن و ان حسبی للئیم و لونی لاسود
فتنفس بالجنة فتطیب ریحی و تشرف حسبی و تبیض وجهی که اهستم
که بویم بد و حسبم پست و رنگم سیاه است ایا منع خواهی که در راه تو کشته شوم تا بویم
نیکو و حسبم شرف یابد و سفید رو باشم لا والله لا افارقکم حتی یختلط هذا
الدم الاسود مع دمائکم نه والله از تو جدا نمیشوم تا این خون سیاه خود را مخلوط
کنم بخونهای مطهر شما پس رخصت یافته پا در میدان گذارد و میگفت کیف تری
الکفار ضرب الاسود بالسیف ضربا عن بنی محمد اذب عنهم باللسان
والید ارجوا به الجنة یوم المورد چگونه می‌بینید جماعت کفار شمشیر
زدن غلام سیاه را در راه اولاد پیغمبر بدست و زبان منع میکنم ز ایشان شر دشمنان
بامید واری رحمت الهی در روز قیامت پس خود را بر آن سیاه دلان زد و در دریای
حرب

حرب غوطه خورد و جنگ کرد تا آنکه از کثرت جراحات بر زمین افتاد و جناب سید الشهدا بر سر
کشته وی آمده گفت اللهم بیض وجهه و طیب ریحه و احشره مع الابرار
و عرف بینه و بین آل محمد یعنی خداوندا روی او را سفید و بوی او را نیکو گردان و او را
با نیکوکاران محشور گردان و در میان او و محمد و آل او جدائی مینداز از حضرت باقر علیه السلام
روایت شده که آن حضرت از پدر بزرگوارش علی بن الحسین روایت کرده که قبیله
که شهدای کربلا را دفن کردند آن غلام را بعد از ده روز یافتند که بوی مشک از او ساطع بود
و بروایت سید بن طاوس پسر عمرو بن خالد صیداوی بخدمت آن مقتدای عالمیان آمده
عرض کرد یا ابا عبد الله قد هممت ان الحق اصحابی و کرهت ان اتخلف و اراک
وحیدا من اهلک قتیلا میخواهم من هم از آن ساعتی که همگنان کشته شدند کشته شوم و جامه شهادت
در پوشم و ملحق شوم با صحاب خود و نمیخواهم که زنده باشم و ببینم تنهائی ترا با آنکه جان داشته
باشم و ببینم کشته ترا حضرت فرمود تقدم فانا لاحقون بک عن ساعة پیش
باش که ما هم همین ساعت بتو ملحق میشویم پس روی بمیدان نهاده بعد از جانفشانی بسیار جان خود را
در راه آن سید ابرار و نوباوه حیدر کرار در باخت و بسرای جاوید شتافت و ذکر کرده اند سید
جلیل بن طاوس که حنظلة بن سعد شامی آمد و در پیش روی آن حضرت و سالکان طریق جانبازی
ایستاد و تیر و نیزه که بجانب آن امام اخیار می‌آمد بصورت و سینه خود میخرید و میگفت
که یا قوم انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب مثل داب قوم نوح و عاد و
ثمود تا آخر آیه صاحب مناقب میگوید که آن حضرت فرمودند یا حنظلة بن سعد خدا ترا
رحمت کند ایشان مستحق شدند عذاب را که رد کردند دعوت ترا و بعوض آن ترا دشنام
دادند و تیر و نیزه بر تو زدند و چگونه مستحق نباشند و حال آنکه کشتند اصحاب ترا عرض کرد
راست گفتی فدای تو شوم آیا نمیرویم بسوی خداوند و با صحاب خود ملحق نشویم حضرت فرمود
میروی بسوی چیزی که از برای تو بهتر است از دنیا و ما فیها و میروی بسوی ملکی که زایل نمیشود پس گفت
السلام علیک یا ابن رسول الله صلی الله علیک و علی اهل بیتک و جمع بیننا
و بینک فی الجنة سلام و صلوات بر تو باد و بر اهل بیت تو باد و خدا جمع کند میان ما ترا

در دار رحمت خود حضرت فرمود آمین پس قدم در میدان مردانگی نهاد و قتال عظیمی کرد و بسیار
مردانگی کرد تا آخر الامر از کثرت جراحات از پا درآمده به ایشان شهدا ملحق گردید و بروایت سعید بن طاوس
پس نوبه بن عمرو بن ابا المطاع که از بزرگان و بسیار نازک اندامکان بود پیش رفته قدم در صفحه کارزار
گذارده و در جدال و قتال بسیار ثابت قدم بود و چون شیر خشمناک بهر طرف حمله کرد عاقبت الامر زخم
بر بدن شریفش زدند که بمیدان افتاد و در اعداد کشتگان محسوب شد و حس و حرکت بر او نماند و لکی
بر او نبرد و حضرت چون زمانی از حالش باقی بود بعد از آنکه بهوش آمد گوش داد و دید یکی میگوید قتلت الحسین
امام حسین را کشتند پس حرکت کرد و کاردی در چکمه خود داشت از آن بیرون آورده باز با اشقیا شروع
بقتال کرده جنگ نمود تا او را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند پس چند نفر از آن سعادتمندان کشته شدند
تا آنکه حجاج بن مسروق که موذن آن حضرت بود پیش آمد در زمین ادب را بوسیده و بعد از رخصت
رجز خواند بمیدان شتافت زمانی نگذشت که او را نیز بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند پس زهیر بن
قین بجلی پیش آمد و او از بزرگان لشکر آن سرور بود و در راه با آن حضرت ملحق شده بود و نیز گفته
شده که همراهی آن حضرت کرده بود و زنش را طلاق داده و قبیله خود فرستاد و چون میدانست که کشته
میشود و بالجمله بعد از استرخاص از آن اشرف ناس روانه میدان کارزار شده و میگفت
أَنَا زُهَيْرٌ وَأَنَا ابْنُ قَيْنٍ أَذُودُكُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنٍ منم زهیر بن قین که شما را دفع
میکنم با شمشیر خود از امام حسین و شعری چند دیگر خواند و حمله کرد بر آن روباه صفتان و صد و بیست
از آن اشرار بدار البوار روانه کرد و پس کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی بر او حمله کردند و
ضربت بر او زدند تا او را از پا درآوردند و شهید کردند جناب امام حسین علیه السلام باو خطاب کرده
فرمود لا يُبْعِدُكَ اللّٰه يا زهير خدا ترا از رحمت خود دور نکند ای زهیر خدا لعنت کند کشندهٔ ترا
همچنانچه لعنت کرد کسانی را که ایشان را مسخ کرد بقرده و خنازیر پس حبیب بن مظاهر
بجهة جان باختن پیش رفت و آن سرور بود که کهن سال و بخدمت پیغمبر رسیده بود و بملازمت علی مرتضی
مشرف شده بود و بعضی ذکر کرده اند آن پیر سعادتمند قرآن را تمام حفظ کرده و شبها خواب نکردی
و از سر شب تا صبح قرآن را ختم کردی و اجازه خواست حضرت فرمود تو از جدم و پدرم یادگاری
و پیری ترا در یافته چگونه راضی شوم که بمیدان روی حبیب بگریه درآمد و عرض کرد که میخواهم در خدمت

در خدمت جدت روسفید باشم و پدر و برادرت مرا از یاری کنندگان خود محسوب نمایند بسیار الحاح کرد
حضرت او را اجازه میدان داد رو بکارزار کرد و میگفت أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَاهِرٌ فَارِسُ
هَيْجَاءَ وَحَرْبٍ تُسْعَرُ وَأَنْتُمْ عِنْدَ الْعَدِيدِ أَكْثَرُ وَنَحْنُ أَعْلَى حُجَّةً وَأَظْهَرُ وَأَنْتُمْ
عِنْدَ الْوَفَاءِ أَغْدَرُ وَنَحْنُ أَوْفَى مِنْكُمْ وَأَصْبَرُ وَأَنْحَى مِنْكُمْ وَأَعْذَرُ منم حبیب
بن مظاهر سواره نامدار در هنگامیکه آتش حرب شعله زند و شما اگرچه بحسب شماره بیش از ما هستید
لکن حجه ما بر شما غالب و ظاهر میباشد و اگرچه شما صاحبان غدر میباشید لکن ماییم صاحبان
وفا که بر عهد خود باقی میباشیم و بر نیزه و شمشیر شما صبر میکنیم پس آن شجاع دلاور بر آن قوم ابتر
حمله کرد و تیغ بیدریغ کرد ایشان را بر خاک هلاک انداخت و جماعتی را بضرب تیغ آتشبار
دمار از روزگارشان برآورد حتی آنکه با آن پیری شصت و دو نفر را بدرک اسفل رسانید
پس نامردی از قبیله بنی تمیم نیزه بر او زد که از پا درآمد خواست برخیزد حصین بن نمیر سکونی
ضربتی بر او زد که بر زمین افتاده و آن تمیمی ملعون فرود آمده سر مقدسش را از بدن مطهرش برید
و بروایت محمد بن ابیطالب موسوی حصین بن نمیر سر او را برید بر گردن اسبش آویخت و صاحب
مناقب نقل کرده که بدیل بن صریم سر او را بریده بر گردن اسبش آویخت و در وقتیکه چون داخل
شد حبیب را پسری بود و در کمی که هنوز ببلوغ نرسیده بود سر پدر را در گردن اسب آن ملعون دید
شناخت بر او حمله کرده او را کشت و سر پدر را از او گرفت صاحب مناقب میگوید که رفتن
حبیب در هم شکست امام حسین را پس فرمود عِنْدَ اللّٰهِ أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحُمَاةَ أَصْحَابِي
پس هلال بن نافع بجلی قدم در عرصه نبرد گذاشت و رجزی چند خواند و شروع نمود به تیر انداختن
و آنقدر که تیر داشت بر سینه آن سنگدلان انداخت تا تیرهایش تمام شد دست بشمشیر زد و تیغ از
نیام کشید و میگفت أَنَا الْغُلَامُ الْيَمَنِيُّ الْبَجَلِيُّ دِينِي عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَعَلِيٍّ إِنْ أُقْتَلِ
الْيَوْمَ فَهَذَا أَمَلِي فَذَاكَ رَأْيِي وَأُلَاقِي عَمَلِي منم جوان یمنی از قبیله بجیله و دینم دین حسین است
و دین پدر حسین است اگر کشته شوم امروز پس کشته شدن آرزوی من است و همین است
قصد من و من برسم بکرده و عمل خود و خود را بر آن قوم بجا زد تا آنکه سیزده نفر را بدار البوار
فرستاد و آخر الامر بازوهای آن شجاع نامدار را شکستند و او را اسیر و دستگیر کرده در لشکر

پسر سعد بروند شمر ملعون برخواست کردن او را زود بسیار شهیدان متحیر گردیدند و بروایت محمد بن
ابیطالب جوانی بود که پدرش در معرکه شهید شده بود و مادرش همراه بود مادرش نزد وی آمد
گفت اُخْرُجْ یَا بُنَیَّ وَ قَاتِلْ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللّٰهِ ای فرزند برخیز و قدم در راه وفا بنه
و در برابر فرزند پیغمبر جهاد کن که وقت وقت دریافتن سعادت است آن جوان برخواست عازم
عازم میدان شد جناب امام حسین ع فرمود ای جوان پدرت کشته شده شاید مادرت راضی
بمیدان رفتن تو نباشد او عرض کرد که مادرم مرا بجهاد امر کرده و مرا بخدمت تو فرستاده حضرت بدرر
بمیدان آمده می گفت اَمِیرِی حُسَیْنٌ وَ نِعْمَ الْاَمِیرُ سُرُورُ فُؤَادِ الْبَشِیرِ النَّذِیرِ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَةُ
وَالِدَاهُ فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِیرٍ لَهُ طَلْعَةٌ مِثْلُ شَمْسِ الضُّحَی لَهُ غُرَّةٌ مِثْلُ بَدْرِ الْمُنِیرِ
امیر من حسین است و نیکو امیریست حسین که اوست سرور قلب احمد مختار و فرزند فاطمه و علی کرار
پس آیا او را نظیری و مانندی هست روی انورش مانند خورشید تابان و ماه درخشان میباشد پس
شروع بمقاتله کرده جنگ نمود تا کشته شد سرش را بریدند و بمیان لشکر سید الشهدا انداختند مادرش سر را
برداشت و گفت اَحْسَنْتَ یَا بُنَیَّ یَا سُرُورَ قَلْبِی یَا قُرَّةَ عَیْنِی مرحبا نیکو جانفشانی کردی
ای نور دیده وای سرور سینه پس آن سر را انداخت بسوی یکی از آن ظالمان و او را کشت پس
عمود خیمه را گرفت رو بمیدان نهاد و می گفت اَنَا عَجُوزٌ سَیِّدِی ضَعِیفَةٌ خَاوِیَةٌ بَالِیَةٌ
نَحِیفَةٌ اَضْرِبُکُمْ بِضَرْبَةٍ عَنِیفَةٍ دُونَ بَنِی فَاطِمَةَ الشَّرِیفَةِ من پیره زن اقایم هم ضعیف
و نحیف و از کار مانده ولکن میزنم شما را ای گروه کفار بضرب تمام عنیف در یاری فرزندان فاطمه
پس دو مرد را بجهنم فرستاد پس حضرت امر فرمودند که برگردد و او را دعا کردند محمد بن ابیطالب
می گوید که یک نفر از آن امام می آمد و می گفت اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ
اللّٰهِ پس آن حضرت در جواب بفرمود و برد که ما هم از عقب میرسیم و این آیه را میخواند فَمِنْهُمْ
مَنْ قَضَی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ و بعد از آن عابس بن شبیب شاکری پیش آمد و
او را غلامی بود شوذب نام بود گفت یا شوذب مَا فِی نَفْسِکَ اَنْ تَصْنَعَ چه در نظر داری که
باشی گفت مَا اَصْنَعُ اُقَاتِلُ اُقْتَلُ چه بکنم جنگ میکنم تا کشته شوم گفت این گمان من بتو بس
پیش آی و بیا به نزد ابا عبد الله تا ترا نیز از قربانیان بگرداند هم چنانچه دیگران را این

در این سلسله داخل شده اند و در این طریقه منخرط گردیدند زیرا که امروز روزگار و روز دریافتن ثواب است
و بعد از آن روز روز حسابست نه روزگار پس پیش آمد و سلام کرد و گفت یَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ
اَمَا وَ اللّٰهِ مَا اَمْسَی عَلَی وَجْهِ الْاَرْضِ قَرِیبٌ وَ لَا بَعِیدٌ اَعَزَّ عَلَیَّ وَ لَا اَحَبَّ اِلَیَّ
مِنْکَ بخدا قسم که در روی زمین نزدیک و دور کسی عزیزتر از تو و محبوبتر در نزد من نیست وَ لَوْ
قَدَرْتُ عَلَی اَنْ اَدْفَعَ الضَّیْمَ اَوِ الْقَتْلَ عَنْکَ بِشَیْءٍ اَعَزَّ عَلَیَّ مِنْ دَمِی وَ نَفْسِی
لَفَعَلْتُ اگر میتوانستم ظلم و ستم و کشتن را از تو دفع کنم بچیزی که عزیزتر از جان و خونم باشد
هر آینه میکردم پس گفت اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یا اباعبد الله گواه باش که من بر دین و آیین تو و پدر بزرگوارت
میباشم و بر طریقه شما جان می سپارم این را گفت و شمشیر را کشید و رو بمیدان نهاد ربیع
بن تمیم گفت چون دیدم او را که رو بمیدان می آید شناختم او را و او را در جنگها دیده
بودم و او شجاعترین خلق بود پس گفتم اَیُّهَا النَّاسُ هٰذَا اَسَدُ الْاَسْوَدِ هٰذَا ابْنُ
شَبِیبٍ لَا یَخْرُجَنَّ اِلَیْهِ اَحَدٌ ایها الناس این شیر بیشه شجاعت است این پسر شبیب است
کسی بجنگ او نرود که کسی مرد میدان او نیست پس آن نامردان ترسیدند و هر چند ایستاد کسی بجنگ
او نرفت چون دید کسی بمیدان او نمی آید فریاد میزد اَلَا رَجُلٌ اَلَا رَجُلٌ آیا مردی بهم نمیرسد آیا مردی
نیست که با من بمیدان کوشد و چون پسر سعد ملعون دید که کسی جرأت مبارزت او نمیکند امر کرد که
او را از هر جانب سنگ باران کنند چون این را دید دست زد و خود را از سر انداخت و زره را
از تن کند و دل بکشته شدن در داد و با تن برهنه با آن روباه صفتان حمله کرد و ایشان را متفرق کرد
ربیع می گوید بخدا قسم دیدم او را که زیاده از دویست نفر را پیش انداخته بود و میدوانید و میزد و می
انداخت مرا با او آشنائی داشتم گفتم ای عابس نمی اندیشی که خود را با سر و تن برهنه در دریای انداختی
عابس گفت در راه دوست هر چه او میرسد نیکوست آه آن گروه اشرار آن سعادتمند را از
هر جانب احاطه کردند و آنقدر سنگ بر بدن شریفش زدند که او را از جنبش و حرکت انداختند
و سر مقدسش را از بدن جدا کردند پس دیدم سر او را بریده بودند و در دست گرفته این میگفت
من کشتم او را و آن می گفت من کشته ام پس پسر سعد گفت نزاع نکنید که او را یکنفر نکشته پس
عبد الله غفاری و عبد الرحمن غفاری به نزد آن بزرگوار آمدند و گفتند یا اباعبد الله السلام علیک

آمده ایم که جان خود را فدای تو کنیم و دفع ظلم از تو کنیم و در برابر روی تو کشته شویم حضرت فرمود خوش
آمدید پیش بیائید پیش آمدند و اشک از دیده می باریدند حضرت فرمود ای فرزندان برادر چرا گریه میکنید
نخواستم که امید دارم که بعد از یکساعت دیگر دیده شما روشن و دل شما شاد گردد و عرض کردند فدای تو شویم
وَاللهِ مَا عَلَى أَنْفُسِنَا نَبْكِي وَلَكِنْ نَبْكِي عَلَيْكَ وَنَرَاكَ قَدْ أُحِيطَ بِكَ وَلَا نَقْدِرُ عَلَى أَنْ
نَنْفَعَكَ نخواستیم در بر خود گریه میکنیم بلکه گریه ما برآنست که می بینیم این جماعت خونخوار ترا احاطه کرده اند
و نمی توانیم که نفع بتو رسانیم و دفع این اشرار از تو نمائیم حضرت فرمود بجهة این همدردی که با من دارید
خداوند جزای خیر دهد شما را پس آن دو بزرگوار آن زبده اخیار و امام ابرار را وداع گفته با دل ریش
و دیده اشکبار روانه میدان کارزار شدند و داد مردانگی را دادند تا آنکه سرهای خود را در راه رضای
رسول الله در باختند و سر عزت بر اوج رفعت کشیدند پس آن حضرت را غلام ترکی بود صالح و شجاع و قاری
قرآن عازم جان بازی شد و در بعضی از کتب ذکر شده که چون اجازه خواست آن حضرت فرمود ترا
بزین العابدین بخشیده ام از زین العابدین رخصت بگیر غلام بخدمت آن حضرت آمد عرض کرد بجهة رخصت جانبازی
بخدمت حضرت رفتم فرمود اختیار من با شماست میخواهم اذن دهی تا جان خود را نثار پدر بزرگوارت
کنم فرمود من ترا آزاد کردم خود اختیار خود داری آن غلام بخدمت آن امام همام آمده کیفیت را عرض کرده
رخصت برادر خیمهای اهل حرم آمده گفت ای خواتین مجللات عزت و کرامت مدتها خدمت شما را کردم
اگر تقصیری کرده باشم مرا حلال کنید و در قیامت مرا فراموش نکنید از گفتگوی آن غلام اهل حرم
بگریه درآمدند و او را وداع کرده روانه میدان شد و رجزی چند خواند سید الساجدین فرمود دامن
خیمه را بر چیدند تا ببینند چگونه حرب میکند آن سعادتمند خود را بر آن قوم روسیاه زد جمعی را بخاک
هلاک انداخت تا آنکه او را بر زمین انداختند سید الشهدا بر بالینش حاضر شده چون رو را
بآن حال دید بگریه درآمد و روی مبارک را بر رویش گذاشت آن غلام چشم را گشود سید الشهدا را
دید تبسم کرده در خون خود جان بجان آفرین تسلیم نمود پس یزید بن مهاجر شجاع به میدان تاخت و هشت تیر انداخت
هر تیری که می انداخت حضرت میفرمود خداوندا تیرش را بر نشانه رسان و بعوض آن بهشت با و عطا
کن و با آن تیرها پنج نفر از آن منافقان را بجهنم فرستاد پس بر او حمله کردند و او را بدرجه رفیعه
شهادت رسانیدند پس ابو عمرو نهشلی که از زهاد و عباد و قاریان قرآن بود به میدان رفت و خود را

و خود را بران مخالفان زد بهر طرف که روی کرد ایشان را در هم شکافت و بعد از قتال بسیار زخم کشت
و از حضرت امام اخیار آمد جناب امام حسین باو گفت اِبْشِرْ هُدِيتَ الرَّشِيدَ تَلْقَى
أَحْمَدًا فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ تَعْلُو صُعُدًا بشارت باد ترا که بهدایت یافتی و برشد رسیدی
و ملاقات خواهی نمود جدم را در بهشت فردوس و در درجات بلند بهشت بالا خواهی رفت آخر الامر ملعونی
که او را عامر بن نهشل می گفتند او را شهید کرد و سر او را از بدن شریفش جدا کرد لِلّٰهِ کَمْ بَدَنٍ
سَعِيدٍ فِي التُّرَابِ تَرَى وَأَنْجُمٍ فِي عِرَاصِ الطَّفِّ قَدْ أَفَلُوا چه بسیار از ماههای
فلک عزت و جلال که بر زمین افتادند و چه ستارهای درخشان که در زمین کربلا از چرخ تیره
روزان غروب کردند وَكَمْ وُجُوهٍ لَقَدْ أَبْلَى مَحَاسِنَهَا حَرُّ الظَّمَاءِ وَهَجِيرُ الشَّمْسِ
وَالذَّبْلُ چه بسیار روها و بهار نورانی که پژمرده گردید بجهة شدت حرارت آفتاب و عطش
تشنگی وَكَمْ رُؤُوسٍ عَلَى الْأَرْمَاحِ قَدْ رُفِعَتْ وَمِنْ نَجِيعِ دِمَاهَا شَيْبُهَا
عُطِلَ مجلس هشتم در بیان شهادت اقربا و عشیره سید الشهدا بسم الله الرحمن الرحیم الْحَمْدُ لِلّٰهِ
وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى رَسُولِ اللهِ وَعَلٰى أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللهِ وَعَلٰى أَنْصَارِ
دِينِ اللهِ وَعَلٰى حُفَّاظِ شَرِيعَةِ اللهِ وَعَلَى الْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَعَلَى السُّيُوفِ وَالْأَ
سِنَّةِ فِي مَحَبَّةِ وَعَلَى الثَّابِتِينَ فِي مَيْدَانِ الْكِفَاحِ فِي طَاعَةِ اللهِ وَعَلَى الْأَبْدَانِ الضَّعِيفَةِ
فِي عِبَادَةِ اللهِ وَعَلَى الدِّمَاءِ السَّائِلَةِ وَالدُّمُوعِ السَّاكِبَةِ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ اَلسَّلَامُ
عَلَى السَّادَاتِ الْعَلَوِيَّةِ اَلسَّلَامُ عَلَى الرِّجَالِ وَالنِّسْوَاتِ اَلسَّلَامُ عَلَى الْأَبْدَانِ السَّلِيبَةِ
اَلسَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَامِ التَّرِبَةِ اَلسَّلَامُ عَلَى الْخُدُودِ الْمُعَفَّرَةِ وَالْجِبَاهِ الْمُخَضَّبَةِ وَالْأَ
عْضَاءِ الْمُقَطَّعَةِ وَالرُّؤُوسِ الْمُشَالَةِ اَلسَّلَامُ عَلَى الْمَذْبُوحِ مِنَ الْقَفَا اَلسَّلَامُ عَلٰى
مَحْرُوقِ الْخِبَاءِ وَمَسْلُوبِ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ اَلسَّلَامُ عَلٰى مَنْ بَكٰى عَلَيْهِ جَبْرَائِيلُ وَتَزَلْزَلَ
لَهُ الْعَرْشُ الْجَلِيلُ وَعَلٰى أَنْصَارِهِ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرٍ وَعَقِيلٍ اَلسَّلَامُ عَلَى الْقَرِيحِ
الْمَرْمِيِّ وَعَلٰى مَنْ نَصَرَهُ مِنْ وُلْدِ الْمُجْتَبٰى وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ وَبَعْدُ فَقَدْ قَالَ اللهُ
سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰى فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ
أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلٰثُونَ شَهْرًا حَتّٰى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ

وبلغ اربعين سنة قال رب اوزعني ان اشكر نعمتك التي انعمت علي وعلى وا
لدي وان اعمل صالحا ترضيه واصلح لي في ذريتي ظاهر آيه شريفه بيان لزوم بارجا ل
احسان ونيكوئی بوالدين است وبيان وجه استحقاق ايشان باحسان است كه تحمل او مشقت شان عظيم
مى شوند زيرا كه حمل ميكنند مادر اورا از روى اكراه يعنى كه با وى برسد و وضع ميكند از روى اكراه يعنى
مشقتى را با وى برسد وتعب را در مدت حمل ورضاع كه مدت سى ماه است لا اقل با وى برسد وحكم بلزوم
رجحان باحسان بوالدين از احكام مقرره شرعيه ميباشد كه در كتاب وسنت مكرر بان امر شده بلكه لزوم
شكر ايشان وشكر منعم را عقل بآن حاكم ميباشد ومعلومست كه انعام والدين بفرزند انعامى است عظيم زيرا كه
اوّلا واسطه وجود او شده اند وثانيا در زمانى كه او را تميزى نبود ونفع وضرر خود را نفهميد او را از تلف
محافظت كردند واز خود كرده با و خورانيدند وبر خود تنگ كرده براو وسعت دادند لهذا خداوند جليل
شكر ايشان را عظيم شمرده و از مقرون بشكر خود كرده چنانچه ميفرمايد ان اشكر لي ولوالديك الى المصير
وبا بجا آوردن شكر الهى و تأكيد در حرام احسان بوالدين ومذمت بر مخالفت وازديت ايشان وعقوق
ايشان فوق از حد واحصا است بلكه در قرآن احسان بايشان را مقرون بتوحيد خود كرده اند چنانچه
ميفرمايد وقضى ربك ان لا تعبدوا الا اياه وبالوالدين احسانا يعنى حكم فرمود خداوند تو كه پرستش
نكنيد مگر او را وشريك از براى او قرار ندهيد وحكم كرد باحسان ونيكو كردن بوالدين ودر حديث ديگر
وارد شده يفعل البار ما يشاء ان يفعل فلن يدخل النار ويفعل العاق
ما يشاء ان يفعل فلن يدخل الجنة احسان كننده بوالدين هرچه ميخواهد بكند كه داخل
جهنم نخواهد شد هرگز بهيچ عمل شرى وعاق والدين هر عملى كه ميخواهد بكند كه بهيچ عمل خير داخل
بهشت نخواهد شد واز حضرت صادق ع روايت شده كه مردى آمد نزد رسول خدا وعرض
كرد يا رسول الله من رغبت دارم بجهاد ورفيقى ونشاطم حضرت فرمودند با و جهاد بكن در راه خدا
كه اگر كشته شوى در راه خدا زنده باشى در روزى داده ميشوى واگر در راه خدا بميرى اجر تو بر خدا است
واگر بر گردى از گناهان بيرون ميشوى مانند روزى كه از مادر متولد شده باشى گفت يا رسول الله مرا پدر و مادرى است
پير كه بمن انس دارند ونا خوش دارند بيرون رفتن مرا بسوى جهاد حضرت فرمود با ايشان در پيش
پدر ومادر خود فوالذي نفسي بيده لانسهما بك يوما وليلة خير من جهاد

من جهاد سنة قسم بخدائى كه جانم در قبضه قدرت اوست كه انس با تو گرفتن ايشان بتو در يكشب وروز
بهتر است از جهاد در يكسال چون اين را دانستى بدانكه حيات دو حيات است حيات صورى وحيات معنوى
وحقيقى كه آن حياتى است كه مرگى در پى ندارد وزنده گانى است كه فنائى در عقب ندارد وعزتى است
كه ذلتى در او نيست وغنائى است كه فقر در آن نيست وشكى نيست كه هرگاه والدين صورى كه واسطه
حيات صورى است اين قدر حق ايشان عظيم ميباشد در نظر عقل وشرع پس پدر ومادر حقيقى كه باعث
حيات حقيقى ميباشند حق ايشان چه قدر عظيم خواهد بود ووالد حقيقى امام ميباشد كه بواسطه حيات
حقيقى حاصل ميشود بلكه اين حيات ظاهرى در اين نشأ دنيويه وآنچه در آن ميباشد نيز بواسطه وجود
فايض الجود ايشانست اگر از بركت وجود ايشان نبود عالم ومافيها نبود وخلق نمى شد واگر
از بركت نفوس قدسيه ايشان نبود نزول بركات ودفع بليات نمى شد وعالم باقى نمى بود
واين مراتب در نزد اهل معرفت بسيار واضح وهويدا است ودر اخبار اهل بيت تصريح
بآن شده مكرر چنانچه امير المؤمنين بطارق بن شهاب ميفرمايد در حديث طويلى فهم [illegible]
دائرة الايمان وسماء الوجود وقطب دائرة الموجود ووضوح شمس ا
لمشرق ونور قمره واصل العز ومبدائه ومنتهاه ايشانند ابتدا ودائرة ايمان
وفلك وجود وقطب دائره موجودات كه بآن مركز مى گردد وايشانند روشنى آفتاب
وماه واصل وبيخ عزت وجلال وابتدا وانتهاء آن ودر حديث ديگر از حضرت باقر عليه السلام
روايت شده كه ميفرمايد در حديث طويلى كه بنا فتح الله وبنا يختم الله ونحن
ائمة الهدى والعروة الوثقى ونحن الاولون ونحن الآخرون
با افتتاح كرد خدا امر عالم را وبا ختم نمايد ماييم پيشوايان هدايت وعروة الوثقى ماييم اولين
وآخرين ودر آخر حديث ميفرمايد نحن السراج لمن استضاء والسبيل لمن
اهتدى ونحن القادة الى الجنة نحن الجسور والقناطير نحن السنام
الاعظم بنا ينزل الغيث وبنا تنزل الرحمة وبنا يدفع العذاب
والنقمة الاحسان رسول الله وقوله بالوالدين انما عنى الحسن
والحسين مراد از احسان در آيه رسول خداست ومراد از والدين حسنين است و

و بنابراین حسناً منسوب بر علیه است و حاصل معنای آیه این میشود که وصیت کردیم انسان را در باب حسین ع
بجهة انتساب ایشان بر رسول الله و تتمه آیه صریح است بر این معنی زیرا که حسین ع بود که مادرش حمل اورا
از روی اکراه و وضعش را از روی اکراه کرد چون خبر داده بودند باو که فرزند ترا شهید میکنند بگفت
چه بکنم فرزندی را که امت او را شهید کنند و در حدیث است که چون پیغمبر را بشارت دادند بولادت
امام حسین و اینکه امامت در صلب اوست پس خبر دادند او را بشهادت آن حضرت پس جناب
رسالتمآب خبر ولادت امام حسین ع را و شهادت او را بنور چشم خود فاطمه داد پس فاطمه علیها السلام
حمل نمود اورا از روی اکراه چنانکه حضرت صادق ع فرموده فهل رأیتم احداً یبشر
بولد فیحمله کرهاً آیا دیده اید کسی را بشارت دهند به پسری پس ناخوش داشته باشد
حمل او را بغیر از فاطمه بود که مغموم و کراهت داشت بجهة آنچه باو رسید از جهة شهادت او
و وضع کرد او را از روی اکراه و این قولیه از حضرت صادق ع روایت کرده که جبرئیل نازل شد
بر پیغمبر ع و عرض کرد یا محمد خداوند جلیل ترا سلام میرساند و بشارت میدهد ترا بفرزندی که از فاطمه
متولد میشود که امت تو بعد از تو او را میکشند حضرت فرمود سلام بر پروردگار باد مرا حاجتی نیست
بفرزندی که امت من او را میکشند جبرئیل برگشت و باز عود نموده گفت خدا ترا سلام میرساند و میفرماید که
امامت و ولایت و وصایت را در ذریه او قرار دادیم جناب پیغمبر فرمود راضی شدم پس آن حضرت
فرستاد بنزد فاطمه که خدا بشارت میدهد مرا بفرزندی از تو که امت من او را میکشند فاطمه فرستاد
که مرا باین چنین فرزندی احتیاج نیست حضرت فرستاد که خداوند در ذریه او قرار خواهد داد امامت و ولایت
و وصایت را فاطمه فرستاد که راضی شدم فَحَمَلَتْهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً وَحَمْلُهُ
وَفِصالُهُ ثَلٰثُونَ شَهْراً او را حمل نمود از روی اکراه و گذاشت او را از روی اکراه
و مدت حمل و رضاع او سی ماه بود که شش ماه در حمل و بیست چهار ماه زمان رضاع و در حدیث دیگر
جناب صادق ع صریح فرمود که در حق امام حسین ع نازل شد این آیه که و وصینا الانسان الخ
پس بمقتضای وصیت الهی احسان بایشان لازم و بدلالت عقل و نقل شکر ایشان که والدین حقیقی
میباشند واجب و متحتم میباشد و شکر این والدین است که مقرون بشکر خدا است و احسان باین
والدین است که مقارن بتوحید است پس کسی که ایشان را شکر نکند خدا را شکر نکرده و کسی با این والدین

والدین احسان نکند توحید را ضایع کرده شیخ ابن طاوس ذکر کرده که اُشْکُرْ لِمَنْ لَوْلاهُمْ لَما
خُلِقْتَ شکر کن کسانی را که اگر نبودند ایشان خلق نمیشدی اگر ایشان را شکر کردی خدا را شکر کردی
اگر ایشان را تعظیم کردی خدا را تعظیم کرده اگر ایشان را احسان کردی خدا را احسان کرده و کرا شنیده که
ابن عباس از پیغمبر خدا روایت کرده که چون خدا عرش و ملائکه و حاملین عرش را خلق کرد وحی شد
بایشان که طواف کنید بعرش من و تسبیح کنید مرا پس طواف کردند و تسبیح کردند پس فرمود
صلوات فرستید بر حبیب من که او را از نور عظمت خود خلق کرده ام گفتند خدایا ما را امر کردی
که طواف کنیم عرش ترا و ثنا گوییم ترا پس فرمودی صلوات فرستیم بر حبیب تو آیا کم کنیم تسبیح ترا
و بکار آن صلوات بر حبیب تو فرستیم پس ندا رسید بایشان که اِذا صَلَّیْتُمْ عَلیٰ حَبیبی مُحَمَّدٍ
سَبَّحْتُمُونی وَهَلَّلْتُمُونی هرگاه که صلوات بر حبیب من فرستادید پس مرا تسبیح و تهلیل کرده اید
پس بایشان احسان نمودن از لوازم میباشد و تردیک بایشان از واجبات است عقلاً و شرعاً زیرا که
عقل حاکم بلزوم احسان بوالدین و عدم جواز عقوق ایشان است پس چگونه نسبت بایشان که والد
حقیقی و سبب وجود هر شیئی میباشد هر چیز را لازم نباشد احسان و تعظیم ایشان و هر چیز بایشان
احسان و نیکی کردند و در یاری ایشان کوشیدند هم چنانچه در حدیث زایده خبر داده به پیغمبر
که در آن روزی که کشته میشود و در آن روز سبط تو و دوستان او و احاطه کنند بایشان لشکرهای
کفر و بغی تَزَعْزَعَتِ الْاَرْضُ مِنْ اَقْطارِها وَمادَتِ الْجِبالُ وَکَثُرَ اِضْطِرابُها
اطراف زمین خواهد لرزید و کوهها بحرکت و اضطراب خواهند آمد و دریاها بموج و تلاطم خواهند
آمد و آسمانها بلرزه خواهند آمد بجهة غضب و غیظ آنچه میکنند دشمنان تو و ذریه تو بجهة عظیم
شمردن هتک حرمت تو وَلا یَبْقیٰ شَیْءٌ مِنْ ذٰلِکَ اِلّا اسْتَأْذَنَ اللهَ فی نُصْرَةِ
اَهْلِکَ الْمُسْتَضْعَفینَ الْمَظْلُومینَ و هر چیزی نخواهد بود از اینها مگر آنکه طلب اذن میکنند
از خدا در یاری اهل تو ضعیف و مظلومند پس تامل کن در این امر که جمادات ترا یاری میکنند
و در صدد حمایت و احسان ایشان در میآیند و انسان که خداوند جلیل او را وصیت میکند با احسان
بایشان کردی از ایشان بایشان ظلم میکنند و ایشان را میکشند و اسیر میکنند و کرده ای ایشان را
وا میگذارند و با وجود اطلاع بر مظلومی ایشان او را یاری نمیکنند بلکه از نفور و فرار میکنند و کرده ای

شادی میکنند بشادی او و خوشحالی میکنند بخوشحالی او سبحان الله این سعی چگونه تصور میتوان کرد
بار آن جان و ترحم بر هم لازم شده بود نسبت بایشان و حقی که خداوند جلیل نسبت بان امام
علیه السلام فرموده که ستایش بجا آورند و شیعیان نیز که نامی کنند که یکی در صفت ایشان بود
احسان ایشان این بود که بدست و زبان و مال و جان بایشان احسان کنند و در اوامر و نواهی ایشان را
متابعت کنند و حق ایشان را ادا کنند که جانهای خود را در راه محبت ایشان بخشند و جان
و مال و عرض خود را فدای ایشان کردند و بواسطه جان بایشان صدا باینشان جان کرد و جان مرتبه
ایشان را بالا برد که محمود عالمیان شدند و اعاظم علما و مؤمنین بابی انتم و امی بایشان خطاب میکنند
و اما نسبت ایشان با ما اینکه دست ما از دامن شان کوتاه و زمانه را از فیض حضرت شان محروم
کرده و جان ما نسبت بایشان محبت الله محبت ایشان و ذکر مناقب ایشان و زیارت قبور شریفه ایشان
و گریه کردن بر ایشان پس اگر گریه بر ایشان و زیارت ایشان را ترک کنیم جان بایشان کرده و محبت
خدا و سفارش پیغمبر را در کار نیاورده پس بر آن حکم بوجوب اقامه تعزیه و گریه بر ایشان و زیارت ایشان
از باب لزوم بر ما جان بایشان که ثابت است عقلاً و نقلاً و حصول آن در ضمن این امور مذکوره پس
هر یک از این امور افراد واجب مخیر باشند تنها و شکی نیست که هر یک از افراد واجب مخیر متصف
بوجوب باشند نه بخصوصه اما گریه کردن بر ایشان پس واضح است و در اخبار و نصوص تصریح بآن شده
چنانکه ابن قولویه بسند معتبر روایت کرده از زرارة بن اعین که حضرت صادق ع فرمودند در حدیث
طویل مَا مِنْ عَیْنٍ اَحَبَّ اِلَی اللّٰهِ وَ لَا عَبْرَةٍ مِنْ عَیْنٍ اِلَّا بَکَتْ وَ دَمَعَتْ عَلَیْهِ
چشمی در نزد خدا محبوبتر و آب دیده در نزد خدا دوست تر نیست از آن چشم که بگرید و بریزد آب چشم را
در مصیبت جدم وَ مَا مِنْ بَاکٍ یَبْکِیْهِ اِلَّا وَ قَدْ وَصَلَ فَاطِمَةَ وَ اَسْعَدَهَا وَ وَصَلَ رَسُوْلَ
اللّٰهِ وَ اَدّٰی حَقَّنَا و گریه کننده نیست که بر او بگرید مگر اینکه نیکی کرده است بجده ام فاطمه
و یاری کرده است او را در مصیبت فرزندش و نیکی کرده است به پیغمبر و ادا کرده است حق ما اهل البیت
وَ مَا مِنْ عَبْدٍ یُحْشَرُ اِلَّا وَ عَیْنَاهُ بَاکِیَةٌ اِلَّا الْبَاکِیْنَ عَلٰی جَدِّیْ بنده نیست که محشور
گردد مگر اینکه دیده هاش گریان میباشد مگر گریه کنندگان بر جدم که محشور میشوند با دیده
روشن و بشارت داده میرسد از جانب خدا و اثر سرور و خوشحالی بر رویش ظاهر میشود الخلق

اَلْخَلْقُ فِی الْفَزَعِ وَ هُمْ مِنْ فَزَعِ اٰمِنُوْنَ وَ الْخَلْقُ یُعْرَضُوْنَ وَ هُمْ حُدَّاثُ الْحُسَیْنِ تَحْتَ
ظِلِّ الْعَرْشِ لَا یَخَافُوْنَ سُوْءَ الْحِسَابِ یعنی زواره در روز قیامت مردم در جزع و فزع میباشند
و ایشان از فزع قیامت ایمنند و خلق را بمقام حساب و مقام عرض برانگیخته میبرند و ایشان در زیر سایه
عرش الهی با امام حسین ع هم صحبت میباشند و خوفی از حساب ندارند بایشان میگویند داخل
بهشت شوید ایشان ابا میکنند و صحبت آن حضرت را اختیار میکنند حور العین و غلمان بهشت
بایشان پیغام میفرستند که ما مشتاق میباشیم تعجیل کنید ایشان سر بالا نمیکنند که پیغام ایشان را
بشنوند بسبب شادی و سروری که از مجالست آن حضرت دارند پس ای عزیز تأمل کن و ببین
که آن حضرت چه حقهای عظیم بر تو و بر همه اهل عالم دارد و در زمان آنکه از برکت جد و پدر و برادر او خداوند
جلیل ترا هدایت کرد بدین اسلام تا بهشت را از آتش جهنم آزاد و عذاب ابدی را از تو برداشت و پادشاهی
سرمدی بتو انعام نمود و تعلیم کردند معرفت خداشناسی را و طریقه عبودیت و بندگی و کیفیت سلوک طریق
خداپرستی را و ترا آشنا کردند با خداوند تو و منعم تو در هر زمانه که در طاعت او را بجا آوری نماز و روزه امر شنیده
تو و علوم و آداب و حکم و معارف را که در رتبه علم و معرفت رتبه است از هر چیزی بالاتر باشد حضرت پیغمبر
مَنْ عَلَّمَنِیْ حَرْفًا فَقَدْ صَیَّرَنِیْ عَبْدًا اگر کسی یک حرف تعلیم کند بمن مرا بنده خود کرده آیا تو بجهة
این مراتب از علوم و معارف ترا بنده خود کردند و اگر بنده ایشان هستی این است حق بندگی که آن حضرت
بشمشیر کین شهید کنند و سرش را بر سر نیزه کنند و عیالش را اسیر نمایند و مالش را بتاراج برند و با اینها
همه آهی از سینه نکشی و ناله بلند نکنی و اشک از دیده نریزی و خاک غم بر سر نکنی و طپانچه الم بر رو
نزنی اُفٍّ لِعَیْنِیْ کَیْفَ تَلْتَذُّ الْکَرٰی وَ جُفُوْنُهُمْ لَمْ تَکْتَحِلْ بِرُقَادِیْ اف باد چشم
مرا چگونه بخواب راحت میرود و لذت خواب میکند و حال آنکه سادات و موالی من از ترس
دشمنان چشمهای ایشان بخواب نرفت اُفٍّ لِقَلْبِیْ بِالزُّلَالِ شَرَابُهُ وَ قُلُوْبُهُمْ
بِلَظَی الظَّمٰی صَوَادِیْ اف باد بر دلی که آبهای خوشگوار مینوشد و حال آنکه موالیان من
از شدت تشنگی جگرها و احشاء ایشان خشک شده بود اُفٍّ لِجِسْمِیْ کَیْفَ یَهْنَاهُ الْوِطَا
وَ جُسُوْمُهُمْ مَا وَطَئَتْ بِمِهَادٍ اف بر این بدن ناپاک چگونه گوارا است برای خوابیدن
بر فراش و تکیه کردن بر فرش و حال آنکه بدنهای منوّره سادات مرا برهنه بر زمین انداختند

بأبي وأُمّي الهاشميّاتِ اللّتي قد هُتِكَتْ بالقيدِ والأصفادِ پدر و مادرم فدای آن زنان
هاشمیه باد که دلهای ایشان مجروح شده بود بسبب ریسمان و قید و دشمنان ایشان کشیدند بی حق
على المطايا حُسّراً شُعْثاً بغيرِ وِطاءٍ على الأعوادِ ایشان را برهنه و پریشان موی بر شتران سوار کرده
بردند و سر گردانیدند قُرِنوا الى رأسِ الحسينِ وتشتكي ما نالها من معشرِ الأوغادِ
وأخي بعد العزيز يضرّنا فمرادنا نبكي مدى الآبادِ آه شکایت دل خود را از ظلم
ظالمان با سر بریده برادر خود می کردند که ای برادر بعد از آن عزتها که بود ما را چنان ذلیل شدیم
بعد از تو که یاوری نیست ما را و فریادرسی نمی باشد ما را واخي يا روحي وروح مهجتي وقرين
أفراحي محلّ ودادي قم وانظر الأولاد في ذلّ السّبا والسّبيِ للآباءِ والأجدا
دي ای برادر ای جان و روح من و ای راحت و شادی من برخیز و ببین طفلان یتیمت و اولاد
بیکست را که یکجا در ذلت اسیری مبتلا و بی پدر و بی جد ایشان را ناسزا میگویند هل نظرةٌ يا وا
حدي أطفي بها ما أشتكيه من لظى الأبعادِ آیا یکبار نمی شود که یک نظر بکنی
و آتش سوزان مفارقت را با آن تسکین دهی بار حقوق ایشان را بحقوق والدین ظاهری نسبت
توان داد و نعمت این جمعیت سادات طاهرین توان سنجید اگر والدین تو واسطه وجود
ظاهری تو شده اند ایشان سبب وجود ظاهری تو و جمیع عالم شده اند و اگر والدین ترا
از بلاها حفظ کردند ایشان سبب دفع بلاهای دنیا و آخرت تو شده اند اگر والدین مهربانی
کرده و تربیت کرده اند ایشان مهربان تر از هر پدر و مادر بوده اند زیرا که ایشان متحمل این بلای
عظیمه شده اند بجهة راحت و نجات تو اگر می گریانی پس شنو ام سلمه روایت میکند که روزی
بمنزلم بخانه داخل شد و در عقب او حسنین داخل شدند و در کنار آن حضرت نشستند پس آن حضرت
حسن را بر زانوی راست و امام حسین را بر زانوی چپ نشانید و گاهی این را می بوسید و گاهی آن را
ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله حسن و حسین را دوست میداری گفت چگونه ایشان را
دوست ندارم و حال آنکه ایشان دو ریحانه منند و دو نور عین منند گفت یا نبی الله خدا حکم در باره
ایشان فرموده پس صبر کن بر آن فرمود آن حکم چیست ای برادر جبرئیل گفت قد حكم على هذا
الحسنِ أن يموتَ مسموماً وعلى هذا الحسينِ أن يموتَ مذبوحاً خدا حکم فرموده

فرموده و مقدر کرده که این فرزندت بزهر جفا شهید شود و آن فرزندت بشمشیر سر بریده شود هر یک را
دعایش مستجاب میشود و اگر خواهی دعا کن تا خدا این مصیبتها را از ایشان دفع کند وإن شئتَ
كانت مصيبتُهما ذخيرةً في شفاعتِك للعصاةِ من أمّتِك يومَ القيامةِ و اگر خواهی
مصیبت ایشان را ذخیره گردان از برای شفاعت گناهکاران امت در روز قیامت حضرت
فرمودند ای جبرئیل من راضیم بقضای الهی نمیخواهم مگر آنچه را او میخواهد وقد أحببتُ أن تكون
دعوتي ذخيرةً لشفاعتي في العصاةِ من أمّتي ويقضي اللهُ في ولدي
ما يشاء دوست میدارم که دعایم ذخیره باشد از برای شفاعت گناهکاران امت و آنچه را
خدا میخواهد در حق فرزندانم حکم فرماید و از اینجاست که بعضی از عرفا نقل کرده که در روز الست
در عالم ذر ارواح حق تعالی چون خلق کرد خلق را و حکم کرد بر همه ایشان که هر کس معصیت خدا کند
البته باید بجهنم رود و با آتش بسوزد فتقدّمَ الحسينُ وضَمِنَ ذنوبَ شيعتِه
بقتلِه في كربلاء وسبيِ نسائِه پس سید الشهدا قدم پیش گذاشت و ضامن شد گناهان
شیعه خود را باینکه کشته شود در کربلا و اسیر شود زنان او و از اینجاست که شیخ العارفین
الشیخ احمد الاحسائی در بعضی از مراثی خود باین معنی اشاره میکند در مقامی که اصحاب
آنجناب در مقام جانفشانی برآمده بودند بایشان میفرمودند فديتموني وأنا إنّما
جئتُ لكم أفديكم من لظى بمهجتي اشتريتكم نادياً كيف سبقتم بالشراءِ
والفداءِ شما خود را فدای من میکنید و جان مرا میخرید و حال آنکه من آمدم که شما را از جحیم
و از آتش جهنم و در عوض آن جان خود را بدهم من شما را خریدم پیش از شما و من خریدار شمایم
و در روز ازل چگونه میخواهید شما سبقت گیرید و جان مرا بخرید از شر دشمنان هزار جان
شیعیانت بفدای جدت باد کاش همه شیعیان بفدای یکموی تو می‌شدند شیعیان را بلکه
عالم را قابلیت این نبود که خاری بپای او برود بجهة راحت ایشان آری حکمت این امر را
خدا داند حکیم میداند با آنکه ثمرات چند بر این امر مترتب میباشد که احصا نتوان کرد در تتمه
بجهة او قرار فرموده بود که بآن نمیرسید مگر بکشته شدن چنانچه سابقا ذکر یافت و در حدیث
است از حضرت صادق علیه السلام که بعد از آنکه پیغمبر خدا با ام سلمه خبر داد و حکایت کشته شدن

اورا ام سلمه عرض کرد دعا کن که خدا این بلاها را از تو دفع نماید حضرت فرمود فعلت فا
فاوحی الله الی ان له درجة لا ینالها احد من المخلوقین وان له
شیعة یشفعون وان المهدی من ولده من این دعا را کردم خدا این وحی
فرستاد که اورا درجه ایست که احدی از مخلوقین با و نمیرسد و این بجهة شهادت او ست
و یکی دیگر آنکه اورا شیعیان چند است که با ید ایشان را شفاعت کنند که در نزد شفاعت
او در حق ایشان مقبول است و یکی دیگر آنکه مهدی است از اولاد او و هاشه و حیف است این
که آن جناب جان شریف خود را فدای شریعت جد بزرگوار خود کرده است و امر یار خدا نمود
اطاعت کرد و سر نه پیچید چنانچه در ثاقب المناقب از جابر بن عبدالله روایت کرده است
که چون امام حسین ع عازم سفر عراق شد رفتم در نزد او عرض کردم که تو فرزند پیغمبری و احد سبطین
او نیا صلاح میدانم که تو نیز با دشمنان مصالحه کنی چنانچه برادر ارجمند تو صلح کرد بدرستیکه برادرت
صاحب رشد و عقل بود و مدبر و موفق بود حضرت فرمود یا جابر قد فعل ذالک
اخی بامر الله و رسوله و انا افعل بامر الله و رسوله یا جابر آنچه برادرم
کرد با مر خدا و رسول او بود و من هم آنچه میکنم با مر خدا و رسول میکنم آیا میخواهی که جدم رسول
خدا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی را به بینی که بتو بگویند که آنچه میکنم من بگفته ایشان
عرض کردم بلی پس اشاره کرد با سمان دیدم که درهای آسمان گشاده شد ناگاه دیدم رسول خدا
و علی مرتضی را و حسن مجتبی را و حمزه سید الشهدا را و جعفر را که فرود آمدند تا بر زمین قرار گرفتند
پس از جا برخواستم با ضطراب حیران واله شدم ناگاه رسول خدا رو بمن کرد و فرمود الم
اقل لک فی امر الحسین قبل الحسین آیا من نگفتم بتو و خبر ندادم بتو حکایت امام حسین را
پیش از امام حسین ع لا تکون مؤمنا حتی لا تکون لائمتک مسلما و لا تکون
معترضا آیا نشنیدی صحیح نیست تا تسلیم نکنی ائمه خود را و راه اعتراض را بر ایشان مسدود
نکنی آیا میخواهی به بینی جایگاه فرزندم امام حسن را و جایگاه معویه را و جایگاه فرزندم امام
حسین را و جایگاه یزید را گفتم بلی یا رسول الله پس پا بر زمین زده زمین شکافته شد
تا هفت دریا و در زیر آن آتش جهنم را دیدم و دیدم ولید بن مغیره را و ابی جهل

و ابا جهل و معویه و یزید را با گروه شیاطین که در سلسله عظیمی زنجیر کرده بودند و سخت تر بود عذاب
ایشان از عذاب همه اهل جهنم پس فرمود از قعر زمین سر بالا کن سر بلند کردم دیدم
درهای آسمان گشاده شده و اعلای درجات بهشت بنظرم آمد پس دیدم جناب پیغمبر با همراهان
بالا رفتند چون بالا شد پیغمبر صیحه زد یا بنی الحقنی ای نور دیده ملحق شو بمن دیدم سید الشهدا
نیز با ایشان ملحق شد بالا رفتند تا داخل بهشت شدند و اعلا درجات آن جا گرفتند پس در
آن مکان پیغمبر نظر بمن کرد و دست امام حسین ع را گرفته فرمود یا جابر هذا ولدی
معی هو ههنا فسلم امره و لا تشکک لتکن مؤمنا ای جابر این فرزند من است
با من است در اینجا تسلیم امر او را نما تا از مؤمنان باشی جابر گفت فعمیت عیناه ان لم اکن
رایت ما قلت من رسول الله کور شود دیده هایم اگر آنچه را گفتم ندیدم از پیغمبر باری
چون تامل کنی باز برگشت این امور این است که بجهة نجات امت و خلاص ایشان متحمل این
بلاها از قوم اشقیا شده اند پس کو جان تو در مقابل این جفاها اگر هدر برود به این چگونه
لباس مصیبت می پوشی و جامه صبر را در مرا چاک می نمای نمیدانی که بجهة کشتن امام حسین ع همه
شیعیانش را یتیم کرده اند و ابواب فیوضات الهی را بر روی ایشان بسته و چگونه داغی
بر دل اهل عالم گذاشته بکجا رفت آنکه زین گریه ها و نالها تعزیه ایست که لایق سید الشهدا
بوده باشد بجهة آنکه اگر خلق اولین و آخرین و اهل آسمانها گریه و ندبه و نوحه کنند ابد الابدین
هر آینه مقصر خواهند بود بجهة بزرگی این مصیبت و عظمی زین به و یا معشر الاحباب
قوموا و صرخوا و صیحوا صیاحا یسمع الصم بالوغا و یا زمرة الندب
ونوا و ضجوا اصموا اصماخ الخلق من شدة الرثا ای گروه دوستان بر
خیزید و خروش کنید و مثل رعد نعره زنید و بصدای بلند فریاد زنید فریادی که کرها را
بشنوانید وای گروه ندبه کنندگان شیون کنید و خروش کنید بنحوی که گوشها را
کر نماید فان بنت خیر المرسلین محمد صایح مع الاعقاب قهرا بنیتوا
زیرا که فرزند بهترین پیغمبران را با اولاد و اقوام و اقربایش از روی قهر بر زمین کربلا انداختند
لهفی بقوم ذی نفوس کریمة احیطوا باخوان الخنازیر و القرلی

تأسف واندوه بر آن صاحبان نفوس کریمه که فرو گرفته شده‌اند در میان جوکان بادیه ضلالت
وسکان وادی جهالت وشقاوت أحاطهم الباغون يبغون قتلهم لحقدٍ
قديمٍ كان من صدق برهم نماؤه فرو گرفته ایشان را آن جماعت ستمکار بجهت ریختن خون
ایشان بجهت کینه دیرینه که در سینهای ایشان بجوش آمده بود لقد قتلوا ظلماً وطارت في
آفاق سهمهم تدور على الآفاق كالبدر في الدجا بحقي که کشته شدند اکثر مظلوم
از روی ظلم وستم وسرهای ایشان را در آفاق گردانیدند فها تلك أبدان حوت دون
مجدها وتلك رؤوس عاليات على القنا پس دیده بصیرت را بگشا وبسوی
ایشان نگر که اینک بدنهای ایشانست که بزرگواری را جمع نموده وسرهای ایشانست که بر نیزها
بلند شده وتلك النسوة من سلالة أحمد بقين أسارى للأصفر ولا
صطا اسیران از جگر گوشگان پیغمبرانند که بهر بند بدست اشرار که ایشان را اقربا ورسی
نیست ویاری کننده نیست أسارى لأهل الهند تفدى وتطلق أسارى
لأهل البيت تبقى بلا فداء آه آه اسیران هند وفرنگ فدیه داده می‌شوند واسیران اهل
بیت را فدیه نیست وخلاصی نیستانند فيا صاح أجزع من يزيد وجوره ونعي
أهالي الضيم والرزي المقوّ بأمرٍ ليس يعهد مثله وهتوا بنكرٍ لم تكن
مثله يوعى ای رفیق من جزع وفزع کن از یزید وظلم او واز دست ستمکاران گمراه که
کاری را در نظر گرفتند که مثل آن شنیده نشده بود وبعضی را مرتکب شدند که مثل او دیده
نشده بود أباحوا حمىً قد حذروا من حريمه أحلوا وما ليست تكافيهم
الدماء وامری را مرتکب شدند که ممنوع بودند از پیرامون آن وخونهایی را حلال کردند که
همه خونهای عالمیان با آن برابری نمیکند عزيز على الخلق التعيش عمّا مضى أهل
البيت لا يقاسون بالورى بعد از رفتن سادات خلق وشهید شدن امام عالمیان
دشوارست زندگانی بر دوستانش وبر همه خلق نمیدانم کدام دل است که در این مصیبت
گداخته نمی‌شود وکدام سینه است که در این بلیه شکافته نمی‌شود کدام دیده است که خونبار
نمی‌گردد وکدام چشم است که اشکبار نمی‌باشد کفار را با امام حسین ع آشنائی علیه باشد

می‌باشد واو را می‌شناسند وبا این حال در ماتمش می‌گریند ولوای تعزیتش را بر پا می‌دارند
وبعجب پیوسته که مشرکین هند در اکثر بلاد ایشان در ایام ماتمش از مشاغل دنیا بالمره
دست برمیدارند وبا اینکه اکابر بلکه اکثر ایشان بر تخت وسریر می‌نشینند وسجاده در این ایام
خاک نشین میشوند بلکه بسیاری خاکستر نشین میگردند وخود را از اطعمه لذیذه مثل گوشت وغیره
باز میدارند واخراجات عظیم می‌کشند واینها عبرتی است بجهت اهل اسلام زیرا که ایشان
سزاوارترند که خاکستر نشین گردند ودر تکیه ماتم نشینند نه اینکه اساس شادی فراهم آورند ومجالس را
زینت دهند واطعمه لذیذه صرف کنند ودر مجالس امردان وخوشخوانان با نواع تغنی ولهات
قیام نمایند ومانند رقاصان برقص وتفنن مشغول باشند واسم از تعزیه که زنند چرا لباس
اندوه نمی‌پوشی وچرا دیده‌ات مجروح نگردیده چرا اندوه بر رویت ظاهر نمی‌باشد یکی از
ثقات نقل میکند از یکی از آنکسانی که در بلاد هند بوده که یکی از هنود پرسیدم که چرا تعزیه
میدارید وگریه میکنید گفت از جهت آنکه پسر وزیر پیغمبر را کشته‌اند ای عزیز من تو اگر چه غلط گفته
حضرت وزیری نمودی اما تو گریه کن که پسر پیغمبر را کشتند ودختران پیغمبر را اسیر کردند وخانهای
پیغمبر را خراب کردند آری تو نیکو نشناختی امام حسین را ودوست بر تخزده شدت قباحت
این ظلم را علی بن عیسی صاحب کشف الغمه که از مشاهیر علمای شیعه می‌باشد در کشف الغمه خود که در ضمن
بجهت فضائل واحوال ائمه می‌باشد در بیان احوال سید الشهداء می‌گوید چنانچه که حسینم مرا ابد
حوض در بیان آنچه بر آن حضرت واقع شده وبر اهل بیت او زیرا که آن جگر پاره شکافته
ودل را با آتش میسوزد وبعد از ذکر بعضی از قضایا وصیت آن بزرگوار میگوید ولمّا وصل القلم
في الميدان إلى هذا المقام أبدت الأيام من الآلام ما منع من إتمام
المرام على أتم الأقسام ولو برحوا من نظام الكلام دون موقف الاختتام
چون کمیت قلم در میدان بیان احوال آن سید امم باین مقام رسید جانان آلام
پنهان وسوزش درون زور آور شد که مانع شد از اینکه این مطلب را درست تمام نمایم
ودر جای دیگر میگوید که بجهت عظمی آنچه واقع شد بر آن حضرت وشدت مصیبت او مشکل بود
مرا شنیدن این وقایع وهمیشه نبوده که گوش می‌کردم ونمی‌نشستم در مجلسی که در عاشورا

ذکر این حکایت می‌شد زیرا که بجهة شنیدن این حکایات در دل خود درد عظیم و سوزش مفرط می‌یابم
و در خود جزع و فزع با چشمان سپید بدم و غایت آنچه میتوانستم اظهار کرد و آنچه اشک بریزم و بگریم و لعنت
بر قاتلان او کنم و این سوزش دل مرا ساکن نمی‌کرد و نمی‌نشاند و اشک از دیده رنجش این آتش را
خاموش نمی‌کند و ناله و نوحه این مصیبت را لایق نمی‌باشد باید دلها شکافته گردد و جگرها کباب
شود سید ساجدین میفرماید اَیُّ قَلْبٍ لَا یَتَصَدَّعُ لِقَتْلِهِ اَمْ اَیُّ فُؤَادٍ لَا یَحِنُّ اِلَیْهِ
اَمْ اَیُّ سَمْعٍ یَسْمَعُ هٰذِهِ الثَّلْمَةَ الَّتِی ثُلِمَتْ فِی الْاِسْلَامِ کدام دلست که بجهة قتل
او شکافته نشود و کدام سینه است که از برای این محنت مجروح نگردد و کدام گوش را تاب آنکه
بشنود این رخنه که در اسلام افتاده شد اَصْبَحْنَا مَطْرُودِیْنَ مُشَرَّدِیْنَ مُذَوَّدِیْنَ
شَاسِعِیْنَ عَنِ الْاَمْصَارِ کَاَنَّا اَوْلَادُ تُرْکٍ وَکَابُلٍ مِنْ غَیْرِ جُرْمٍ اَجْرَمْنَاهُ
وَلَا مَکْرُوْهٍ ارْتَکَبْنَاهُ وَلَا ثُلْمَةٍ فِی الْاِسْلَامِ ثَلَمْنَاهَا صبح کردیم در حالتی که ما
رانده بودند رزدیارها و ما را کفار سید انشتند و حال آنکه گناهی نبود ما را و امر قبیحی از ما سر زده بود
و در اسلام رخنه نکرده بودیم عزیز من اگر دلت در این غم نسوزد پس در کدام غم خواهد سوخت و اگر
در این مصیبت اشک نریزی پس در کدام مصیبت اشک خواهی ریخت فَلَا خَیْرَ وَاللّٰهِ فِیْ دَمْعٍ
یَصُدُّهُ عَنْ سَادَاتِ الزَّمَانِ وَاَوْلِیَاءِ الرَّحْمٰنِ فَوَا اَسَفَاهُ عَلٰی تِلْکَ
الْاَجْسَامِ الْمُرَمَّلَةِ بِغَیْرِ فِرَاشٍ وَلَا مِهَادٍ وَوَا مِحْنَتَاهُ عَلَی الْاَبْدَانِ الْمَطْرُوْ
حَةِ بِغَیْرِ وِطَاءٍ وَلَا وِسَادٍ حُبِسُوْهُمْ طَالَ مَا تَعَبَّدُوْهَا فِیْ عِبَادَةِ الرَّحْمٰنِ
وَتِلَاوَةِ الْقُرْاٰنِ فَیَا لَیْتَ قَدْ وَقَفْتُ فِیْ تِلْکَ الْاَیَّامِ وَیَا لَیْتَنِیْ کُنْتُ
تُرَابًا لِهٰذِهِ الْاَقْدَامِ حضرت امام رضا علیه السلام بریان بن شبیب میفرماید یا ابن شبیب اِنْ کُنْتَ
بَاکِیًا لِشَیْءٍ فَابْکِ عَلَی الْحُسَیْنِ فَاِنَّهُ ذُبِحَ کَمَا یُذْبَحُ الْکَبْشُ ای پسر شبیب اگر
گریه کنی بر چیزی پس گریه کن بر امام حسین علیه السلام زیرا که او را ذبح کردند چنانکه گوسفند را ذبح کنند
وَمَعَهُ مِنْ اَهْلِ بَیْتِهِ ثَمَانِیَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِی الْاَرْضِ شَبِیْهُوْنَ
و با او کشته شدند هجده نفر از اهل بیت او که در همه زمین مثل ایشان کسی نبود و نیست و نخواهد رسید زین دواله
روایت کفت حضرت امام رضا علیه السلام کسانی را کشتند که مثل و شبیهی نبود ایشان را آیا کجا بود

کجا بودش مثل قاسم بن امام حسن جوانی که در وقت میخواست بمیدان رود و بجهة جنگ بحرب عم
خود آمد آن حضرت در مفارقت او آنقدر گریست که غش کرد و آیا کجا بود جوانی مثل عباس
که در وقتی که کشته شد سید الشهدا فرمود کمرم شکست و دشمن خصم شد کجا بود مثل علی اکبر جوانی که در
وقتی که کشته شد جناب امام حسین علیه السلام فرمود بعد از تو دنیا و زندگی دنیا بکار نمی‌آید کجا بود کسی
مانند جوانان بنی هاشم که هر یک سروی بودند در خیابان رسالت و نخلی بودند بودند در
بوستان امامت و غصنی بودند از شجره عصمت و خوش میگوید شیخ حسن ابن شیخ
زین الدین صاحب معالم در بعضی از قصاید خود کفته خَطْبٌ اَقَامَ عَمُوْدَ الشِّرْکِ مُنْتَصِبًا
وَشَدَّ اَعْضَادَ اَهْلِ الْبَغْیِ وَالزُّوْرِ مصیبتیست این که عمود شرک را برپا کرد و قوت بازوی
اهل کفر و کمراهان شد خَطْبٌ تَزَعْزَعَ مِنْهُ الدِّیْنُ وَاضْطَرَبَتْ قَوَاعِدُ الْمَجْدِ
فِی الْاَعْرَافِ وَالطُّوْرِ داد از مصیبتی که ارکان دین را بلرزه درآورد و قواعد مجد و بزرگی
که خدا در کلام خود بجهة بزرگان مقرر کرده بود باضطراب درآورد خَطْبٌ تَزَلْزَلَ لَهُ
الْعَرْشُ وَانْطَمَسَتْ مَعَالِمُ الرُّشْدِ فِی الْاَحْقَافِ وَالنُّوْرِ داد از مصیبتی که عرش
عظیم را بتزلزل درآورده و نشانهای هدایت و رشد را که خداوند عالم در قرآن اشاره بآن
کرده بود برطرف نمود یَا لَلْحُمَاةِ حُمَاةِ الدِّیْنِ مِنْ مُضَرٍ وَیَا ذَوِی الْحَزْمِ وَ
الْبَیْضِ الْمَبَاتِیْرِ کجایید ای حامیان دین و اقربای خاتم النبیین کجایید ای شجاعان با تدبیر
دارای صاحبان نیزه و شمشیرها یُقْتَلُ السِّبْطُ ظَمْآنًا عَلٰی حَنَقٍ وَالْمَاءُ یَشْرَبُهُ
صَادِی الْیَعَافِیْرِ آیا روا است که نور دیده شما را و سبط محمد مصطفی را با لب تشنه
شهید نمایند و حال آنکه وحشیان از آب سیراب باشند وَرَاْسُهُ فَوْقَ
عَسَّالٍ یُطَافُ بِهِ فِیْ کُلِّ نَاحٍ مِنَ الْبُلْدَانِ مَشْهُوْرٍ و سر مبارک او را
بر نیزه زنند و او را در بلاد و در دور و نزدیک بگردانند وَجِسْمُهُ غَیْرُ کَاسٍ لَا یُکَفِّنُهُ
فِیْ مَرَّةٍ غَیْرُ خَفَّاقٍ مِنَ الْمُوْرِ بدن او را برهنه و عریان بر زمین انداخته و او را
نپوشانیدند و کفن نکردند مگر بادهای وزنده که بغبار صحرا او را پوشانیدند پدر و مادرم فدای
مظلومیت شود با مظلوم وَعِتْرَةً اَصْحَابِهِ صَرْعٰی کَاَنَّهُمْ اَعْجَازُ نَخْلٍ طَوِیْلِ الْقَدِّ

مقصورین و یکان اصحابش را همه در زمین انداخته مانند نخلهای که از ریشه کنده باشند و ما
نسیت و لا انسی کرایمه ینثرها کل افاک و مغرورین از باد و مرزفته و نخواهد رفت حرم
محترم او را که برهنه میکردند دروغ گویان و مغروران و تستغیث اله العرش صارخة
والدمع ما بین منظوم و منثور و ترفع الصوت ندبا و هی قائلة یا جد
قد رأینا عکس التقا دین چشم گریان و سینه بوزان و ناله و استغاثه بجد او
رحم میکردند و بجد بزرگوار خود شکایت میکردند که ای جد بزرگوار عکس انچه در نظر داشتیم
با کردند و ما را هلاک کردند یا جد قد اضحت ابناء فاطمة فی کل اطراف قفر
غیر مجبورین ای جد بزرگوار دختران فاطمه را ببین که در اطراف بیابان سرگردان و حیران
میباشند یا جد قد احرقتنا کل هاجرة و عاهرات بن حرب فی المقاصیر
ای جد بزرگوار ما دختران توایم که در افتاب گرم بدن ما از افتاب میسوزد و زنان زانیه بنی امیه
در قصرها در رفعت ساکن میباشند آه آه یا جد قد جردتنا کل فاجرة و خاتن الطرف
عنا غیر مقصورین ای جد عالیمقدار ما را برهنه کردند و بخیانت بر ما نظر کردند یا جد قد
هتکت بنا عصب یقتادها کل فسق و ختن جاعی ای گروه حرمت ما را دریده
که سرکرده ایشان صاحبان فسق و جور و از باب فجور بودند علمای اعلام و نقله این وقعه
بحسب انجام مثل شیخ مفید و سید جلیل ابن طاوس و محمد بن ابی طالب و
دیگران روایت کرده اند بالفاظ مختلفه و معانی متقاربه بنحوی که جای کلام مجموع این
که بعد از انکه اصحاب سعادت انتساب آن حضرت لباس شهادت پوشیدند و بغیر
اقربا و خویشان از اولاد آن یگانه عالم ایجاد کسی نماند و نوبت شهادت باقربای آن
حضرت رسید ایشان عازم شهادت شدند و ایشان نه طایفه بودند اولاد عقیل و اولاد
جعفر و اولاد امیرالمؤمنین و اولاد امام حسن و اولاد امام حسین ع ایشان چون زمان قرب ترا
نمک دیدند بدور یکدیگر جمع شدند و دیگری را وداع کردند و از فراق یکدیگر سیل حسرت
از دیده ریختند و عازم جانبازی شدند اول کسی که از اهل بیت ع در عرصه جدال قدم نهاد
عبد الله بن مسلم بن عقیل بود که مادرش رقیه دختر امیرالمؤمنین ع بود و بمقتضای ولد الحلال

ولد الحلال یشبه بالخال شجاع بود و با بدل و نقش صیت در عالم منتشر و شبیهی نیست بعد از
انکه از خالوی بزرگوار اجازه حاصل کرد قدم در عرصه نبرد گذاشت و میگفت الیوم القی مسلما
و هو ابی و فتیة بادوا علی دین النبی لیسوا بقوم عرفوا بالکذب لکن خیار
و کرام النسب من هاشم السادات اهل الحسب امروز روزیست که کشته شوم و
بر حال مسلم پدرم فایز گردم و از فراق جوانان نامدار که بشمشیر ابرار هلاک شدند خلاص شوم و بایشان
ملحق شوم ایشان راست گویان و صدیقان اخیار در جهان نامدار میباشند به نجات خود رسیدند
بانچه رسیدند و من هم ملحق بایشان خواهم شد پس خود را بان قوم زد و در ایشان افتاد تا انکه سه حمله
برایشان کرد و نود و هشت نفر را در این سه حمله بدرک اسفل فرستاد اخر الامر در کوشش دست بر
پیشانی گذارده بود که ملعونی تیری زد بر پیشانی او دست و پیشانیش را سوراخ کرد و بجهت آن از اسب
در افتاد و عمرو بن صبیح و بروایتی با اسد بن مالک او را شهید کردند بعد از آن برادرش محمد بن
مسلم بجهت طلب خون برادر خود قدم در میدان کین گذاشته و او از غیر رقیه بود اخر الامر او را
نیز بضرب شمشیر و نیزه و تیر از پا در آوردند و لباس شهادت پوشانیدند پس جعفر بن عقیل بمیدان
کارزار شتافته عرصه نبرد را بنور جمال خود روشن کرد اشعار رجزی چند خواند و نسب خود را بیان نمود
بعضی از مراحم سید الشهدا را بیان کرد و خود را بران منافقان زد و پانزده کافر عنید را بر خس المصیر
رسانید آخر بشر بن سوط همدانی و بروایتی عروة بن عبد الله خثعمی او را شهید کرد و بعد از آن برادر او
عبد الرحمن بن عقیل دامن همت بر کمر مردی زده قدم در میدان نهاد و میگفت ابی عقیل فا
عرفوا مکانی من هاشم و هاشم اخوانی کهول صدق سادة الاقران
هذا حسین شامخ البنیان و سید الشیب مع الشبان پس خود را بران ظالمان
زد و هفده سوار را بر زمین انداخت پس عثمان بن خالد جهنی او را شهید کرد و بنا بر روایت
ابو الفرج اصفهانی عبد الله بن عقیل نیز بود و او را عثمان بن خالد کشت و عبد الله بن الاکبر بن عقیل
و محمد بن ابی سعید بن عقیل و جعفر بن محمد بن عقیل را ذکر کرده است که در آن روز کشته شدند و در کلمات
علما در زیارت شهدا مذکور نشده بلکه انچه مذکور است در کلام ایشان و در زیارت شهدا
نه نفر از اولاد عقیل و نه نفر از اولاد مسلم یا صاحب تنقیح الزهرا میگویند و در روایت است

که سه نفر از اولاد مسلم و سه نفر از اولاد عقیل در آن روز کشته شدند بعد از آن اولاد جعفر طیار قدم
در کارزار گذاردند و از اولاد بلا واسطه او کسی نبود و از اولاد عبد الله بن جعفر دو نفر و بروایتی سه نفر
بودند و مادر ایشان زینب خاتون بود در وقتی که سید الشهدا از مکه بیرون آمد بعقب آن حضرت
آمد و اهتمام در ترک آن سفر کرد و حضرت قبول نفرمود پس فرزندان خود را با آن حضرت روانه نمود
که در خدمت آن حضرت باشند و او را یاری کنند و خود مراجعت کرد و وجه آن درست معلوم نیست
البته عذری بود او را و الا او احق از این بود که از یاری امام زمان کوتاهی کند باری اول محمد پیش آمد
و از خال بزرگوار اذن خاص حاصل کرده روی بمیدان کارزار نهاد و رجز خواند و بر قلب لشکر
زد و ده نفر از بزرگ اهل فتنه را کشت و آخر الامر عامر بن نهشل تمیمی او را از پا درآورد و بدرجه
شهادت رسانید پس عون برادر او بمیدان آمد و بنا بر ظاهر زیارت شهدا اول او
قدم در عرصه جانبازی گذارد و می‌گفت شعر إن تنكروني فأنا ابن جعفر ؛ شهيد صدق
في الجنان أزهر ؛ يطير فيها بجناح أخضر ؛ كفى بهذا شرفاً في المحشر ؛
اگر مرا نمی‌شناسید مرا بشناسید که منم فرزند جعفر طیار که از روی صدق و صفا شهید شد
و بدو بال سعادت در بهشت طیران می‌نماید و همین فخر مرا کافی است در صحرای محشر پس خود را در آن
گروه بجای زد و در امواج حرب غوطه ور گردید تا اینکه سه سوار و هجده پیاده را بخاک هلاک
انداخت آخر ملعونی که او را عبد الله بن قطبه طائی می‌گفتند او را ضربتی زد که روح مقدسش
بشاخسار طوبی قرار یافت و بر شهدا ملحق گردید و بروایت ابو الفرج عبد الله بن جعفر
در آن واقعه شهادت یافت بعد از ایشان نوبت باولاد امام حسن رسید و ایشان بنا بر
اشهر روایات دو نفر بودند عبد الله و قاسم و بنا بر بعضی از روایات سه نفر بودند که سیمی
ابو بکر بن امام حسن بود که مادرش ام الولد بود و عبد الله بن عقبه غنوی و بروایتی عقبه غنوی
او را کشت و عبد الله را حرملة بن کاهل بتیر خود هلاک کرد و کیفیت شهادت او بعد خواهد آمد
باری چون نوبت بقاسم رسید از برای جانبازی کمر بست و بجهت رخصت بنزد عم بزرگوار آمد و
و قاسم چنانچه تصریح کرده‌اند هنوز طفل بود و بحد بلوغ نرسیده بود و بسیار خوشروی و ملیح منظر بود
حتی اینکه وارد شده کأن وجهه كفلقة القمر رویش مانند روشنی ماهتاب می‌درخشید

درخشید و بنا بر روایتی از روایات مادرش همراه بود که جناب سید الشهدا نزد وی آمده برادرزاده را دید که
از برای کشته شدن برخواسته او را در بغل کشید و جعلا يبكيان حتى غشي عليهما و هر دو
شروع بگریه کردند و آنقدر گریستند که هر دو مدهوش شده غش نمودند بعد از زمانی که بهوش آمدند عرض
کرد ای عم بزرگوار میخواهم رخصت دهی که جان را در راه تو فدا کنم آن حضرت ابا کردند و او را رخصت
نمیداد چون آن طفل دید رخصت نمیدهد خود را بر دستهای مبارک آن حضرت انداخت و دستها و پاهای او را
بوسه میداد و التماس رخصت می‌کرد چون دید رخصت نمیدهد بر پای شریف آن حضرت افتاد پای آن حضرت را
می‌بوسید که مرا رخصت ده و در بعضی از روایات آن حضرت فرمود یا ولدی اتمشي برجلك الی
الموت ای فرزند با پای خود میخواهی روی بجهت کشته شدن آن طفل عرض کرد و كيف يا عم وانت
بين الأعداء وحيد ای عم بزرگوار چگونه نروم و حال آنکه ترا می‌بینم تنها و غریب در میان دشمن
نه دوستی و نه یاوری روحي لروحك الفداء ونفسي لنفسك الوقاء این قدر اصرار و مبالغه کرد که آن جناب
راضی شدند و او را اذن حرب دادند و بروایتی آن حضرت گریبان پیراهن او را پاره و عمامه او را نصف
کرده لباس او را بصورت کفن بر دوش او نهاده و شمشیر خود را بکمر او بست و قاسم روانه میدان شد
و اشک از دیده‌هایش میریخت و میگفت إن تنكروني فأنا ابن الحسن سبط النبي المصطفى
المؤتمن هذا حسين كالأسير المرتهن بين أناس لا سقوا صوب المزن اگر نمی
شناسید مرا پس منم فرزند امام حسن پسر دختر محمد مصطفی و اینک عم بزرگوارم امام حسین است که
مانند اسیر محبوس در میان گروهی است که از رحمت خدا دور باشند و بارش رحمت هرگز برایشان نبارد
و بنا بر بعضی از حکایات بپسر سعد ندا داد که یا ابن سعد از خدا نمی‌ترسی آیا خدا را منظر نمی‌آوری آیا
مراعات حرمت رسول خدا نمی‌کنی خدا ترا خیر ندهد تدعي الإسلام وآل رسول الله عطاشا
ظماء قد اسودت الدنيا بأعينهم ادعای اسلام میکنی و اهل بیت پیغمبر خدا را
می‌بینی تشنه که از شدت تشنگی دنیا در دیده ایشان سیاه گشته باری قاسم مبارز طلبید و جنگ
در پیوست و خود را در دریای حرب غوطه ور کرد و جماعتی را بخاک هلاک انداخت تا آنکه بآن صغر
سن پنج نفر را بزمین انداخته بئس المصیر فرستاد و بنا بر بعضی از روایات چون تشنگی بر او غلبه
یافت بجانب عم بزرگوار شتافت و میگفت یا عماه العطش العطش أدركني بشربة من

الماءِ العَلْانَ حضرت اورا دلداری داد و امر بصبر فرمود و خاتم خود را در دهان او گذارد و قاسم
گفت چون خاتم را در دهان گذاردم گویا چشمهٔ آبی بود پس سیراب شدم بار دیگر آن نوباوهٔ حیدر
کرار روانهٔ میدان آن منافقان گردید و شروع بحرب نمود هفتاد ملعون از لشکر کفر را بخاک هلاک
دلیری او حمله کردند فَاَحَاطُوا بِهِ بِالنَّبْلِ از چهار جانب دور او را تیرباران کردند و بروایتی
یکی از آن ملاعین بکرز سنگ بر بدن شریف آن امام زاده میزد و یکی گفت بجشیه این
خارجیه را حمید بن مسلم میگوید در لشکر پسر سعد بودم و نظر میکردم بسوی این پسر که پیراهن و
ازاری پوشیده بود و نعلین در پا داشت که بند یکی از آنها گسیخته بود و دور یادم میرود که آن
نعل چپش بود که بند اش گسیخته بود عمر بن سعد ازدی گفت والله لاشدن علیه یعنی قسم
که برو حمله کنم و او را بکشم گفتم سبحان الله چه میخواهی ازین طفل بخدا اگر شمشیر حواله کنند
دست باو دراز نمیکنم انجماعت که او را در میان گرفته اند او را کافی است گفت بخدا قسم
خواهم کرد اسب را تاخت و حمله کرد براو فَمَا وَلّٰی حَتّٰی ضَرَبَ رَاْسَهُ بِالسَّیْفِ ازو
دست بر نداشت تا آنکه ضربتی بر سر مبارک او زد که بر رو درافتاد و بروایتی شیبت بن ... نامی
نیزه بر پشت اش زد که از سینه اش بیرون آمد که قاسم بر زمین افتاد و فریاد زد که یا عماه ادرکنی
چون آواز او بگوش سید الشهدا رسید مانند عقاب پرواز کرد تا بسر او و مثل شیر خشمناک بر آن
قوم بی باک حمله کرد و شمشیر حوالهٔ او کرد و آن ملعون دست را سپر کرد و دستش از مرفق جدا شد نعره زد
که مرا دریابید لشکر یاغیش حمله کردند او را دریابند جنگ در پیوست و منهزم شد فَاسْتَقْبَلَتْهُ
بِصُدُوْرِهَا وَجَرَحَتْهُ بِحَوَافِرِهَا وَوَطِئَتْهُ حَتّٰی مَاتَ الْغُلَامُ آه آه اسبهای
مخالف او را پامال کردند و بدن شریفش را بسمهای خود مجروح نمودند قُلْ اَوْطَئَتْهُ
الْقَانِیَاتُ فَصَدْرُهُ الْمُغَارُ لِلْاِصْدَارِ وَالْاِیْرَادِ اسبهای قوی هیکل دشمنان او را
پامال کردند و سینه او را محل آمد و شد بیان کردند مَحْطُوْمُ جِسْمٍ هُشِّمَتْ اَضْلَاعُهُ
وَکُسِرَ ظَهْرٌ مِنْ خُیُوْلِ زِیَادٍ بدنش را درهم کوفتند و استخوانهای پهلویش را خورد کردند
و پشت او را درهم شکستند چون جنگ وارست و غبار فرو نشست سید الشهدا بر سر آن قتیل آمد
دید با اعضای پاره پاره و خورد شده بر زمین افتاده و پا بر زمین میساید چون او را دید فرمود

درنمو یعز والله علی عمک ان تدعو فلا یجیبک او یجیبک فلا یعینک او یعینک فلا
یغنی عنک یعنی قسم که دشوار است بر عم بزرگوار تو که تو او را بخوانی او ترا اجابت نکند یا اجابت کند
و ترا اعانت نکند یا اعانت کند و دفع شر از تو ننماید بَعُدَ الْقَوْمُ قَتَلُوْکَ دور باد از رحمت
خدا آن قوم که ترا کشتند پس او را برداشت و گویا میبینم که پاهای او را بر زمین میکشید و سینه اش را بسینه
خود چسبانیده بود و در دل گفتم چه میکند پس آورد او را در میان کشتگان گذاشت و بروایتی دیگر
او را آورد و بخیمه در خیمه گذاشت ... او را در بر بود چشم گشود و عم بزرگوارش او را در بغل گرفته میگریست
و میفرمود ای فرزند خدا لعنت کند کشندهٔ ترا دشوار است بر عم تو که بخوانی تو او را و در حالیکه کشته باشی
ای فرزند قَتَلُوْکَ الْکُفَّارُ کَاَنَّهُمْ مَا عَرَفُوْکَ وَلَا عَرَفُوْا مَنْ جَدُّکَ وَاَبُوْکَ ترا کشتند
کفار گویا ترا و جد و پدر ترا نشناختند زنان اهل بیت که این را دیدند طپانچه بر صورت زدند و جامهٔ
شکیبایی را دریدند و ناله و اویلاه و واثبوراه بلند کردند حضرت فرمود اِصْبِرُوْا یَا بَنِیْ عُمُوْمَتِیْ
صَبْرًا یَا اَهْلَ بَیْتِیْ لَا رَاَیْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هٰذَا الْیَوْمِ صبر کنید ای اهل بیت من که بعد از این روز
ذلت و خواری نخواهید دید وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ مجلس هشتم در بیان شهادت برادران امام
حسین علیه السلام بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَ
السَّلَامُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَیْتِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ وَبَعْدُ فَقَدْ
قَالَ اللّٰهُ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی فِیْ کِتَابِهِ الْمُبِیْنِ وَخِطَابِهِ الْمُسْتَبِیْنِ اِنَّ عِدَّةَ
الشُّهُوْرِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِیْ کِتَابِ اللّٰهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضَ مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذٰلِکَ الدِّیْنُ الْقَیِّمُ فَلَا تَظْلِمُوْا فِیْهِنَّ اَنْفُسَکُمْ
وَقَاتِلُوا الْمُشْرِکِیْنَ کَافَّةً کَمَا یُقَاتِلُوْنَکُمْ کَافَّةً وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِیْنَ
مقصود ازین خطاب مستطاب ظاهرا بیان عدد شهور و بیان محترم بودن بعضی از آنها و حکم
ماههای حرام است که میفرماید شمارهٔ ماهها دوازده است در کتاب خدا این حکم از ابتدای خلق آسمان
و زمین چنین بوده و از آنها چهار ماه حرام است و درین طریقه است مستمر و قائم و در این ماهها بر خود
ستم میکنید بزرگ حرمت این ماهها که مستحق عقاب میباشید و مشرکین را بکشید هم
چنانچه با شما مقاتله میکنند و بدانید که خدا با متقیان است پس چهار ماه از این دوازده ماه حج

احترام بنهد و بجهة احترام ایشان حرام شد قتال و جدال در ان بنص قرآن و این از احکام معروفه
که در این ماهها قتال و ظلم بدتر است از آنکه در صدر اسلام چون در کفر و ضلالت بودند و بجهة دعوت
از طریقه قدیمه بر نمی‌داشتند لهذا حضرت مأمور بود با ایشان جهاد می‌کردند و شمشیر بر روی ایشان می
کشیدند تا باسلام داخل شوند و حکمت در این باب بسیار است اگر چه بر بعضی مخفی باشد و جهاد
چنانچه فقهاء رضوان الله علیهم ذکر کرده اند بر دو قسم است و هر یک و آن در سالی یکدفعه است
بعد از تحقق شرایط و زیاده بر یک دفعه مستحب می‌باشد و باید نیست بکنند سوی که آن در چهار
ماه حرام نباشد بلکه این ماهها ماه عبادتست و حج و عمره بود و مسلمین بایست بآن مشغول
شوند لکن اگر کفار بر سر مسلمین می‌آمدند در هر ماهی که بود خدا اذن داده بود در قتال
با ایشان و دفاع ایشان از خود و ماههای حرام ذیقعده و ذیحجه و محرم و رجب است
و حرمت این ماهها ثابت است در اسلام و این را تنافی نیست با حرمت شهر رمضان
و افضلیت آن و عدم حرمت قتال در آن زیرا که نظیر آن در شرع بسیار است مثل جمعه که زیارت
امام حسین ع بمراتب از حج و عمره افضلست بلکه هر قدمی را ثواب یک حج و عمره است
و مع ذلک از او اجب نفرموده و بقعه کربلا بنص کثیری از اخبار افضل از مکه است و طواف آنرا
واجب نفرموده و احکام مکه را در حرم آن جاری نفرموده پس این ماهها محترم میباشند در میان
مسلمین بلکه در نزد کفار نیز محترم بوده‌اند و قبل از اسلام اهل جاهلیت نیز این ماهها را حرام میدانستند
و بجهة این نامه به پیغمبر نوشتند که تو حرمت ماه حرام را نگاه داشتی و در آن قتال کردی و آن حضرت را
بر این عمل تعییر و سرزنش می‌کردند و از امام رضا ع روایت شده که محرم ماهی است که اهل
جاهلیت در آن ظلم و قتال را حرام میدانستند بجهة حرمت این ماه و این امت بیمونه حرمت
این ماه را نشناختند و حرمت پیغمبر را نگاه نداشتند لَقَدْ قَتَلُوا فِی هٰذَا الشَّهْرِ ذُرِّیَّتَهُ
وَسَبَوْا نِسَاءَهُ وَانْتَهَبُوا ثِقْلَهُ فَلَا غَفَرَ اللهُ لَهُمْ ذٰلِكَ اَبَدًا که بتحقیق که
کشتند این امت بیمونه در این ماه ذریه پیغمبر را و اسیر کردند زنان او را و غارت کردند اسباب
و اموال محترم ایشان را خدا هرگز ایشان را نیامرزد بدانکه آنچه مذکور شد ظاهر آیه شریفه است
لکن از آنجا که قرآن را ابطونست و آن در نزد پیغمبر و اوصیاء ایشان میباشد شهور را در این

در این آیه شریفه با ئمه اثنا عشر صلوات الله علیهم تفسیر کرده اند و این معنی مناسب سوق آیه است
که میفرماید عدة شهور را نزد است در کتاب الله که ظاهرا مراد لوح محفوظ باشد و این حکم
در روز اول خلق آسمانها و زمینها بوده و از نفع بودن شهور شمرده شرعیه بسیار بر آن مترتب
می‌شود و بر فرض ثبوت این تاکید احتیاج نداشت و هم چنین حرام بودن شهور اربعه را
دین قیم شمردن یاد میدهد که مراد فی الواقع از این معنی ظاهری نیست اگر چه آن هم مراد است
ظاهرا و با بجو جناب امام محمد باقر ع در بطن آیه شهور را با ئمه تفسیر فرموده اند و در خبر کثیره
وارد شده که ما ئیم شهور ابن عباس روایت کرده که شنیدم از رسول خدا که میفرمایند
مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِینَ اِعْلَمُوا اَنَّ لِلّٰهِ بَابًا مَنْ دَخَلَهَا اٰمِنَ مِنَ النَّارِ وَمِنَ
الْفَزَعِ الْاَكْبَرِ بدانید که خدا را بابی و دری است که هر کس داخل آن در شود از آتش جهنم
و فزع اکبر در امانست ابو سعید خدری برخواست عرض کرد که کدام است آن باب یا رسول الله
نشان ده با فرمود علی بن ابیطالب سید الوصیین و امیر المؤمنین است پس فرمود یا مَعَا
شِرَ النَّاسِ مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَتَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى الَّتِی لَا انْفِصَامَ لَهَا فَلْیَتَمَسَّكْ
بِوِلَایَةِ عَلِیِّ ابْنِ اَبِی طَالِبٍ ای گروه مردم هر که میخواهد که چنگ زند بعروة الوثقی الهی
که هرگز سست نمی‌شود پس چنگ بزند بولایت علی بن ابیطالب که ولایت من است و طاعت
من است ای گروه مردم هر که خواهد بشناسد حجت خدا را بعد از من پس بشناسد علی را پس
جابر بن عبد الله برخواست و عرض کرد که وَ مَا عِدَّةُ الْاَئِمَّةِ چه عدد میباشد شماره ائمه
بعد از تو حضرت فرمود سَئَلْتَنِی یَرْحَمُكَ اللهُ عَنِ الْاِسْلَامِ بِاَجْمَعِهِ خدا ترا رحمت
کند که سوال کردی از تمام اسلام عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الشُّهُورِ وَهِیَ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا
فِی كِتَابِ اللهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ شماره ایشان شماره ماههاست که خدا
قرار داده است در کتاب الله و شماره ایشان شماره چشمهاست که از برای موسی شکافته شد
و در زمانیکه عصا را بر سنگ زد فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَیْنًا و عدد ایشان عدد
نقبای بنی اسرائیل است وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیبًا در چهار ائمه نیز همچنین نقیبند
اول ایشان علی بن ابیطالب و آخر ایشان قائم است و شیخ صدوق بسند خود روایت

روایت کرده‌اند از ابن عباس که پیغمبر خدا فرمود قسم بخداوندی که مرا برسالت بسوی خلق فرستاده و مرا
برگزیده از همه خلایق که وصی من افضل اوصیاست و حجت خدا و خلیفه او است بر خلق و از اولاد
او میباشند امامان هدایت کنندگان که بهم یحبس الله العذاب عن اهل
الارض و بهم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بهم یمسک الجبال
ان تمید و بهم یسقی خلقه الغیث و منهم یخرج النبات بسبب ایشان نگاه
میدارد خدا بر اهل زمین عذاب را و بواسطه ایشان خلق را باران میدهد و آسمان را نگاه
میدارد که نیفتد بر زمین و بسبب ایشان کوه‌ها را حفظ می‌نماید که از زمین بیرون رود ایشانند
اولیاء الله و خلفاء من عند الله عدتهم عدة الشهور فهی اثنا
عشر شهرا شماره ایشان شماره ماههاست و عدد ایشان بعدد نقبای موسی است
پس آن حضرت این آیه را خواند والسماء ذات البروج پس فرمود ای پسر عباس
آیا خدا قسم خورده باسمان ذات البروج و این آسمان و بروج او را میخواهد گفتم یا رسول الله
پس چه چیز را خواسته فرمود اما آسمان پس منم و اما بروج پس ائمه بعد از منند که اول
ایشان علی بن ابیطالب و آخر ایشان مهدی است که وجه تعبیر شهور با ائمه شاید این است
که از مابکه مصالح و معایش خلق و جمیع عالم منوط بآن و نظام جمیع مربوط بآن میباشد بلکه بانعدام آن
عالم منهدم میشود عبارتست از لیل و نهار که هر یک در وقت اعتدال دوازده ساعت
میباشد و ماه و سالی که عبارت از سیر شمس و قمر باشد هر یک دوازده برج است که در این مدت
مدت طی مینماید و سال که مشتمل بر جمیع فصول زمان و جمیع حکمتهای ربانیه که مدخلیت در نظام عالم
دارد بر دوازده ماه است و همچنین ائمه دین و خلفاء سید المرسلین که نظام عالم دین و ایمان بایشان
وابسته است اساس و دعائم دین و شریعت دوازده میباشد پس شماره مقصود از شهور که اجزای سال
با وضوح آن عدد بیان شهر و عالم ایمان و تنبیه بر نقص عالم ایمان و بلکه بانعدام آن بانعدام
ولایت این اثنا عشر یا بعض آن میباشد و بر همین معنی است و بعدد عدد حروف لا اله الا الله
محمد رسول الله که هر یک اصلی از ایمان میباشند و مرکب از دوازده حرف میباشد لا اله الا الله
تمام نمیشود مگر بولایت ائمه اثنا عشر و همچنین شهادت برسالت و در این سری است

سری است عجیب که بر ارباب بصیرت ظاهر میباشد و همچنین علما ذکر کرده‌اند ریاضیین که در
عالم میباشد که نظام وقت و آن میباشد و باستعداد آن طی رو بجریان میشود و بواسطه آن وصول ثمرات
و ظهور برکات میگردد دوازده میباشد چهار در هوا و چهار در عالم و چهار در نفس بدن انسانی و اطبا
ذکر کرده‌اند که قوام بدن بعروق است و اصل عروق و امهات آنها که قوام بدن بآن میباشد
دوازده عرق است که از هر یک هزار عرق منشعب میگردد و همچنین قوام بدن اسلام و ایمان
نیز بدوازده امام است که از هر یک صد هزار باب رحمت بر شخص مفتوح میگردد و همچنانچه
جریده تامل بصیرت و بدل صاف تدبر کننده ابواب معارف از هر جهت گشوده گردد افلا
یتدبرون فی خلق السموات علامات رشته که دوازده مجد و اصل شرافت و سیادت
و بزرگی نضر بن کنانه است و اوجد اعلای سیزدهم است و از و متفرع میشود شرف و بزرگی و نسبت
که رسول الله صلی الله علیه و آله بمنزله مرکز دایره شرف و بزرگی است که باو ختم میشود همه کمالات و او است منبع
همه فضایل و ینبوع همه محامد و محاسن خلق که از این مرکز جدا میشود علوا و هبوطا باید مساوی
باشند و خط دوازده صعودی باید دوازده میباشد باین سیاق محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن
هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن غالب بن فهر بن مالک
بن نضر پس خط هبوط نیز باید چنین باشد باری ایشانند که نظام عالم ایمان و اسلام بلکه نظام
عالم ایجاد بوجود ایشان ملک میگردد و اشرقت الارض بنور ربها فسرو
رابت الارض الامام نور الله فی عباده و بلاده بدان که خدا در میانه این ماهها
چهار ماه را محترم گردانیده و سفارش بحرمت آنها فرموده و حرمت آنرا دین قیم نامیده
و آن چهار ثلاثة منها سرد و واحد فرد یکی از آنها شهادت و سه ماه آنکه باهم است علی است
که ذیقعده است و ذوالحجه و محرم است حسن و حسین و آنکه فرد است قایم آل محمد است فلا تظلموا
فیهن انفسکم بر خود ظلم مکنید در این شهور از بهر معصیت الهی خدایا تو مطلعی که حرمت
ماههای حرام ظاهری را که نداشتند و حرمت ماههای حرام واقعی را که نداشتند کسی که
حرمت او را باید لازم داشت و او را دین قیم خوانده‌اند و او را محترم باید گردانید در ماهی که
او را محترم و محرم باید گردانید ظلم کردند و خونش ریختند و سرش را از بدن جدا کردند

و عیالش را اسیر کردند و مالش را غارت کردند کاری کردند که کافر نکرد و عطا بکردند که یهود و نصاری
برایشان طعن زدند طعن کردند که ظالم کرد و غیر و اهل اسلام آن که نشسته که هرگز فراموش نشود و زخمی
بر دل ایشان زدند که هرگز به نگردد و ملتئم نشود و داغ اهل اسلام را رسوای ابدالآباد کردند زیرا که مثل این
عمل از هیچ امت صادر نشده چنانچه در حدیث است که هیچ امتی نبود که با وجود اقرار به پیغمبر خود با فرزند
و ذریه او چنین کرده باشند در حدیث است که امتی که امت ... عرض شد بر حضرت آدم در عالم ذر
بعد از آنکه عرض شد بر او و این امت نظر کرد بسوی ایشان و دید اختلاف ایشان را و نفاق و حرص
ایشان را و شدت طلب ایشان دنیا را آدم عرض کرد پروردگارا این امت ذکر به اجر رسیده و حال
آنکه افضل امتها باشند ندا رسید که ای آدم ایشان مختلف شوند پس نفاق در ایشان بهم رسید
وَيَسْتَظْهِرُونَ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ كَفَسَادِ قَابِيلَ حِينَ قَتَلَ أَخَاهُ هَابِيلَ فَإِنَّهُمْ
يَقْتُلُونَ فَرْخَ حَبِيبِي مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى و زود باشد که فساد عظیم در زمین ظاهر کنند
شد فساد قابیل که برادرش هابیل را کشت و ایشان کشند فرزند حبیب مرا و برگزیده مرا پس حضرت
آدم نمودند واقعه کربلا را و مظلومیت سید الشهدا را و ظلم و جفای آن گروه بیچاره را و محل کشتن
و بر زمین انداختن آن مظلوم را پس آدم نظر کرد بسوی آنگروه شقاوت شکوه ایشان را دید با رویهای
سیاه عرض کرد خداوندا انتقام بکش از این گروه چنانچه فرزند پیغمبر کریم ترا کشتند بی اسم سابق
بر سران خود و بر اثبات ایشان بسیار کردند اما کسانی بودند که انکار پیغمبران ایشان می‌کردند
نه یک امت ایشان بودند و مطیع ایشان بودند و نه اینگونه ظلم می‌کردند و شبیه قصه او
بود قصه یحیی بن زکریا و لهذا وارد شده است از حضرت باقر که آن حضرت در سفر
عراق بسیار یاد می‌کردند یحیی بن زکریا را و می‌فرمود از بی اعتباری دنیا بود که سر یحیی را بریدند
و بجهت زن زناکار هدیه بردند و از بی اعتباری دنیاست که سر برای ترند و از برای فرزند
ستمگر زانیه هدیه می‌برند آری قصه یحیی قتیل شباهتی با این داشت و الله یحیی را با لب تشنه
نکشتند و عیالش را اسیر نکردند و بدن شریفش را برهنه نینداختند و اولاد و برادران و اهل بیت
او را نکشتند به سر یحیی را که بریدند آن پادشاه ستمکار بردند و در برابر روی او که نشسته
بسخن درآمد گفت ای پادشاه از خدا بترس و زنا مکن و از سر بریده آن مظلوم نیز مکرر

مکرر شنیده‌اند که سخن می‌گفت چنانچه نقل شده از جمعی که چون آن سر مقدس را در بازار کوفه بر سر
نیزه کردند و سوره کهف را خواندند تا این آیه که أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ
وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا از هیبت این حال مو ها بر بدنم راست شد و گفتم أَ
أَمْرُكَ أَعْجَبُ وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ یعنی بخدا قسم امر تو و قصه تو عجیب است از قصه اصحاب
کهف و رقیم أَعَلَى سِنَانٍ مَنْ يَرْفَعُ رَأْسَهُ بَيْنَ الْمَلَأِ يَا لَيْتَ فَاطِمَةَ
حَاضِرَةٌ آیا بر نیزه نیز نشسته سر او بلند از آنکه همیشه بر سینه فاطمه بود کاش مادرش فاطمه
حاضر میبود و سر نازپرورش را بر سر نیزه میدید ذُبِحَ الْحُسَيْنُ فَأَيُّ عَيْشٍ يُصْطَفَى
أَوْ أَيُّ نَفْسٍ بَعْدَهُ مُتَبَاشِرَةٌ حسین را ذبح کردند کدام زندگانی است که بعد از
کشتن او تلخ نگردد و با کدام و لهاست که بی‌شرمانه شاد گردد أَوْ يَرْتَضِي غَيْرَ الْبُكَا
عُقْبَاهُ أَوْ يَعْتَنِي طِيبُ الْبَقَاءِ مُفَاخِرَةٌ کیست که بعد از او راضی شود به ترک گریه و زاری
یا کور را باشد او را زندگانی حَاتَ الْعَزِيزُ وَمَنْ يُرَجَّى لِلْهُدَى وَالْمُرْتَجَى لِلنَّائِبَاتِ الطَّائِرَةِ وَالْخَيْلُ أَجْرَوْهَا عَلَيْهِ ثُمَّ فَوْقَ مِنْهُ بَوَاطِنَهُ وَرَضُّوا ظَاهِرَهُ
عزیز کرده عالمیان و راهنمای ایشان و پناه انس و جان را کشتند و اسب بر بدن شریفش
راندند تا استخوانهای او را پاره پاره کردند و استخوانهای او را نرم کردند لَهْفِي لِزَيْنَبَ وَأَ
لِبِنْتٍ مَا حَوْلَهَا تَبْكِي عَلَيْهِمْ وَهِيَ وَلَهَا نَاشِرَةٌ تَدْعُو بِفَاطِمَةَ الْبَتُولِ بِصَوْتِهَا
يَا أُمَّتَا يَا لَيْتَ عَيْنَكِ بَاصِرَةٌ اندوه و حسرت بر زینب خواهر او در حالتی که طفلهای یتیم
در دور او گرفته بودند و او حیران و سرگردان برای ایشان می‌گریست و با مادر خود خطاب می‌کرد
که کاش بودی و میدیدی لَتَرَيْ حُسَيْنًا نُورَ عَيْنِكِ مَا لَقِيَ مِنْ بَعْدِ فَقْدِكِ
مِنْ عُصَاةٍ غَادِرَةٍ کاش بودی و میدیدی نور دیده خود امام حسین را که بعد از تو
از عصاة امت چه کشید ذَبَحُوهُ ذِبْحَ الشَّاةِ ظُلْمًا ضَاحِيًا تَسَدُّوا عَلَيْهِ السَّافِيَاةَ
الْغَابِرَةَ او را مثل گوسفند سر بریدند و او را بر زمین انداختند و بادها بر او میوزید
سَلَبُوا بَنَاتِكِ جَهْرَةً يَا أُمَّتَا فَوُجُوهُنَا بَيْنَ الْأَعَادِي سَافِرَةٌ ای مادر دختران ترا
اسیر کردند و ایشان را در میان اجانب و دشمنان با سر گشاده نشانده فَبَنَاتِ هِنْدٍ

فی القصور، اعزّةً محجبةً تحت الخدور؛ الساترة وبناتك اسریٰ فی الفقار
اذلّة من غیر ما ستر علیها حاسرة؛ آه دختران اند در قصرها خود با عزت نشسته اند و
پردها را انداخته در پس پردها ساکن شده و اولاد و دختران تو در صحراها و بیابانها با ذلت
و خواری اسیر و دستگیر میباشند و ایشان را بی چادر و معجر کرده اند و یزید مخ تحت
الخلافة جالس؛ وحسینٌ فی حرّ الشموس الشاعة؛ آه آه یزید بن معویه بر تخت پادشاهی
نشسته و حسین را بر زمین انداخته اند در حرارت آفتاب فسبحان الله عجب بلیه بود این بلیه
و عجب مصیبتی بود این مصیبت عجب و داغی که بر دل شیعیان گذاشته شد و عجب غباری از زمین و آسمان
انگیخته شد عجب آشوبها در اسلام پدید آوردند و عجب غوغای در عالم انداخته شد و عجب اضطرابی
بر انس و جن واقع شد ابن قولویه روایت کرده است از صفوان جمال که گفت با جناب
صادق ع در راه مدینه بودیم و ما بمکه میرفتیم گفتم یا ابن رسول الله سبب چیست که ترا محزون و
اندوهگین و دل شکسته می بینم فرمود لو تسمع ما اسمع لشغلك عن مسئلتی اگر
می شنیدی آنچه را من می شنوم هرآینه ترا حالتی عارض می شد که نمی توانستی سوال کنی
از من گفتم چه می شنوی فرمود ابتهال و تضرع ملائکه را بسوی خدا در نفرین کردن بر قاتلان
امیرالمؤمنین و قاتلان امام حسین و می شنوم نوحه جنیان و گریه ملائکه را که بر دور قبر آنحضرت
و می شنوم جزع و فزع ایشان را فمن یتهنّا مع هذا بطعام او شراب او نوم
پس با استماع این اصوات و مشاهده این حالات چگونه گوارا میباشد خوردن و
آشامیدن یا خواب کردن از حارث بن اعور روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین
فرمودند بابی و امی الحسین المقتول بظهر الکوفة کانی به و الوحش مادّة
اعناقها الی قبره یبکینه لیلاً حتی الصباح پدر و مادرم فدای امام حسین باد آن
حسینی که او را در پشت کوفه شهید کنند گویا او را می بینم که وحشیان صحراها گردنهای
خود را بجانب قبر او کشیده اند و بر او مرثیه می کنند از شب تا صبح فاذا کانت
ذلک فایاکم و الجفا پس اگر چنین باشد که وحشیان بر او بگریند پس بپرهیزید
شما از جفا کردن بر او فسبحان الله عجب فتنه در در اسلام حادث کردند و عجب فتنه

فتنه بود که در عالم واقع شد عجب امر عظیمی را که مرتکب شدند و عجب فعل شنیعی از ایشان صادر شد
یا بر آن ماند گذاردند و دست لعن و عظیمی زدند و عجب ننگی در اسلام پدید آوردند اهل اسلام را
بدنام کردند و امت پیغمبر را طعن یهود و نصاری انداختند نرجت قوم حاقدًا انّا عمّ الله لم یکن
تبغض ابداً لانبیاء الذی مضی و یقتل قوم ابن بنت نبیّهم فاجل بانصاف ترای منتهی
الیقتا گروهی بهتر در تعظیم و تکریم میکنند و آنرا بیاقوت و زمرد زینت میدهند گمان اگر این
سم سم اولاغ پیغمبر ایشان است و گروهی دیگر فرزند پیغمبر را به بدترین احوال شهید میکنند تامل
کن و انصاف بده تا کمال شقاوت را بیابی این سهل است که بجهه این عصیان طایفه شمارا
رسوا کردند و بنی آدم در نزد همه مخلوقات بیقدر و ضایع کردند این بود مراد ملائکه مقربین در وقتی
جناب اقدس باری عزشانه بایشان فرمود که انی جاعل فی الارض خلیفة در زمین میخواهم
خلق نمایم انسانرا تا شکر کنند مرا و بنده گی نمایند مرا ایشان گفتند اتجعل فیها من
یفسد و یسفک الدماء آیا قرار میدهی در آن کسی را که فساد کنند در آن و خون
ریزیها نمایند ما ترا تسبیح و تقدیس میکنیم فرمود من میدانم آنچه شما نمیدانید فسبحان الله
عجب کاری بود که خالق بیچون را مورد اعتراض ملائکه گردند با ریختن این خون امری بود
که جزئی حیران میکنند و لهذا فرمود انی اعلم ما لا تعلمون حکمت خلقت ایشان
امور بحث مخفیه است شما نمیدانید آری این مفسده مخفیه بود که بایست بجهت آن عالم زیر و زبر
گردد و این معصیت معصیتی بود که سزاوار بود که بجهت آن آسمان و زمین سرنگون گردد اما شاید
حکمتش این بود که از نسل او حجتهای الهی بهمرسند که افاضل ملائکه را اراده در مجلس قرب
ایشان نباشد و دست بدامن جلال ایشان زنند و بواسطه ایشان گروهی از خلق
مستحق رحمت الهی شوند باری ننگ عظیم بر بنی آدم گذاشته شد ابن قولویه از حسین علی صاحب
برزی که قیم قبر امام رضا ع بود نقل میکند که او از پدرش روایت کرده که گفت داخل
شدم بر امام رضا ع فرمود چه میگویند مردم گفتم فدای تو شوم آمده ام از شما سوال کنم
فرمود میخواستم اینرا که جغد میگویند او را در عهد جدم رسول خدا در منزلها و خانها جا
میگرفت و هرگاه مردم میخوردند میپرید و به نزد ایشان می آمد و ایشان با و طعام و آب

پیدا نبود و با مردم انس داشت چون جدم امام حسین را کشتند از خلق و آبادانی کناره کرد و در
خرابها و صحراها جا گرفت و گفت بئس الامة انتم قتلتم ابن نبیکم و لا امنتکم
علی نفسی بد امتی بودید شما که فرزند پیغمبر خود را کشتید من دیگر ایمن نیستم از شما و از حضرت
صادق ع روایت شده که فرمودند آیا کسی جغد را در روز دیده گفتند آن در روز ظاهر نمیشود
بلکه در شبها ظاهر میشود فرمود که آن در معموره ساکن میشد چون امام حسین را کشتند بر خود
لازم کرد که بمعموره نیاید هرگز قرار بگیرد مگر در خرابها پس روزها همیشه روزه و محزون است تا
و چون شب داخل شد ناله میکند بر امام حسین ع تا صبح فوا عجباه من داهیة
اخرق بها کل بر و احرق بها اکباد کل مدبر و واحسرتاه علی مصیبة بکت
علیها الطیور فی الاوکار و الوحوش فی القفار و الحیتان فی لجج البحار
چه مناسب میگوید سید بزرگوار سید مهدی طباطبائی نظم الله اکبر ما ذا الحادث الجلل
فقد تزلزل سهل الارض و الجبل الله اکبر این چه واقعه است که در عالم حادث شده
که زمین را متزلزل کرده و اضطراب در کوه و بیابان انداخته ما هذه الزفرات ا
الصاعدات اسی کانها شعل ترمی بها شعل آیا این نالهای شرار و این
آهها شررها چیست که از هر طرف برخاسته ما للعیون عیون الدمع جاریة
منها تخد خدود و جبن تنهمل باز چه رو داده که از چشمهای عالمیان چشمهای اشک جاری
است بحدیکه روها را خراشیده و مجروح نموده ما ذا النوایح التی غط القلوب و ما هذ
الضجیج و ذی الضوضاء و الزجل این نوحه و ناله چیست که دلها را شکافته و این ناله
و فریاد و فغان چیست که در اطراف عالم برپا شده آیا این اضطراب چیست که در عالم
واقع شده کان نفخة صور الحشر قد فجاءت فالناس سکری و لا
سکر و لا ثمل گویا صور ما نمرا در دمیدند و بساط عالم شادی را برچیدند یا قیامت
برخاسته و محشر برپا شده که مردم در حیرت و بیهوش میباشند قد هل عاشورا
لو غم الهلال به کانما هو من شوم به زحل ای ماه ماتم و غم نو شده
و هلال محرم پیدا شده کاش هرگز این ماه نو نمیشد و این هلال نمایان نمیگردید که از نوی

که روز شومی و نحوست مانند زحل که نحس اکبر باشد شهر دهی نقلبها منه داهیة
ثقل النبی حسد فیه و الثقل ای که جن و انس را به بلیة عظیم مبتلا و مصیبت زده کرده
و تند بادهای سموم و سروهای خیابان اورا از جا کنده و گلهای بوستان رسالت را باد سموم جفا از زمین
قطع نمود قامت قیامة اهل البیت و انکسرت سفن النجاة و فیها العلم
و العمل قیامت اهل بیت پیغمبر برپا شد و کشتیهای نجات است که مملو بود از علم و
عمل درهم شکست و ارتجت الارض و السبع الشداد و قد اصاب اهل ا
لسموات العلی الوجل و اهتز من دهش عرش الجلیل فلولا الله ما مسکه
اهوی به المیل اهل آسمان از خوف بلرزه در آمدند و اهل آسمانها از خوف نزول بلا بوحشت
افتاد و ترسان گردیدند حتی اینکه لرزه در عرش اعظم افتاد و اگر ید قدرت الهی او را نگاه
نمیداشت سرنگون گردیده بود جل الاله فلیس الحزن بالغه لکن قلبنا حواه حزن
جلل اگرچه جلال و ذو الجلال اجل از آنست که گرد ملال بر دامن جلالش نشیند و ذات
اقدسش از آن منزه است که حوادث سرایت و ملال بروی طاری گردد و لکن دلهای دوستان
و قلوب عارفان که بمقتضی حدیث قدسیست لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن
یسعنی قلب عبدی المؤمن جای اوست حزن آن عظیم و اندوه او جسیم است قضی
المصاب بان تقضی النفوس له قضی الله ان لا یسبق الاجل اگرچه این
مصیبت است که دلها را شکافته و جانها را ببرد بایستی لکن حکم خدا بعدم هلاک نفوس قبل از
اجل جانها را بقیه بدن نگاه دارد و الا آن روز این مصیبت بایست روحها از بدن جدا شود
و جگرها شکافته گردد و دلها کباب شود و سزاوار بود که عالم از هم بپاشد و زمین سرنگون
گردد و تو تعجب میکنی از چرا از آسمان خون بارید و من تعجب دارم که چرا آتش نبارید و عالم
از سنگ باران ننمود تو تعجب میکنی که چگونه شمس و قمر منکسف و منخسف شد در عزاداری
آن و من در تعجبم که چرا آفتاب و ماه بعد از کشتن امام حسین ع نور دارند و تو تعجب میکنی که وحوش
و طیور چرا گریستند و من در تعجبم از چرا بعد از او آب و دانه خوردند و تو تعجب داری که مردم چرا
بعد از این مدت بسیار عزایش را برپا میکنند و براو گریه میکنند و من در تعجبم که مردم چرا بعد از

امام حسین شادی میکنند و خضاب می‌بندند و مجالس عشرت برپا دارند تو رتبه او را نشناخته
و مرتبه او را نفهمیده بلکه کسی او را شناخته که مرتبه او دیده والا کسی را قدر آن
نیست که امام را که مظهر صفات الهی است شناسد در حدیث است که روزی امام حسین هم داخل
شد بر جد بزرگوار خود و نزد آن حضرت بود ابی بن کعب حضرت با او فرمودند مرحبا بک یا زین
السماء والارض خوش آمدی ای زینت آسمانها و زمینها ابی بن کعب گفت آیا بغیر از تو کسی
زینت آسمانها و زمینها باشد حضرت فرمودند ای ابی بن کعب والذی بعثنی بالحق نبیاً
ان الحسین بن علی فی السموات اعظم مما هو فی الارض بخدائی که مرا بحق برسالت
فرستاد که امام حسین هم در آسمانها عظیم‌تر است از آنچه در زمین است و در جانب عرش الهی اسم او
نوشته که ان الحسین مصباح الهدی وسفینة النجاة امام حسین چراغ راه هدایت و
کشتی نجات است پس آن حضرت دست او را گرفتند و فرمودند یا ایها الناس این حسین بن علی
بشناسید او را اجر ثوابش نکرده و او را الفضل داده است که جد الفضل داده بخدا قسم که جد او
افضل است از جد یوسف بن یعقوب حسین جدش در بهشت و پدر و مادر و جده و برادرش در بهشت
و عم و عمه و خال و خاله او در بهشت‌اند و دوستان ایشان و دوستان ایشان در بهشت‌اند
انس بن مالک می‌گوید که یکی از اصحاب سید الشهدا فوت شده بود آن حضرت بجنازه او حاضر شده
بعد از نماز دیدم ابوهریره را که هر جا که آن حضرت پا گذاشت او خاک آن موضع را برمیداشت
و بر روی خود میمالید حضرت با او فرمودند چرا چنین میکنی ابوهریره عرض کرد دعنی یابن رسول الله
مرا باز دار بکار خودم فوالله لو یعلم الناس مثل ما اعلم من فضلک لحملوک
علی اعناقهم فضلاً عن اقدامهم بخدا قسم که اگر مردم بدانند فضایل ترا که
من میدانم هر آینه ترا بر دیدهای خود نشانند چه جای دستهای خود یابن رسول الله بگوش
گوشش خود شنیدم از جد بزرگوارت که بر سر منبر خود میفرمودند ان هذا لولدی
الحسین سید شباب اهل الجنة وانه سیموت مذبوحاً ظمآناً مظلوماً
این فرزندم حسین سید جوانان اهل بهشت است و زود باشد که او را ذبح کنند با لب تشنه
در حالتی که مظلوم بوده باشد آری نیکو دوست داشته او را و نیکو بچشمهای خود جا داده‌اند او را

او را کاش بعد از آنکه بچشم جا داده‌اند در دیده نشانیده‌اند برهنه بر زمینش نمی‌انداختند کاش حال که
بر دوشش سوار نکردند سرش را به نیزه نمی‌کردند و بخنجر نیز نمیزدند کاش حال که دوستش نداشتند و نیز دوستش را
اسیر نمی‌کردند کاش حال که دست از اعانتش برداشتند و عنقش را قطع نمی‌کردند کاش
بعد از آنکه بار زیارتش کشیدند یا در میدان محاربه‌اش نمیکشتند کاش بعد از آنکه محبتش را از
سینه بیرون کردند عداوتش را در دل نمی‌گرفتند اگر عداوتش را در دل ورزیدند کاش دل او را خون
نمی‌کردند و کاش سینه‌اش را خورد نمیکردند یا آنکه بعد از آنکه کشته بدنش را از زمین برمیداشتند یا ای
اگر همه را کردند کاش در مصیبتش شادی نمیکردند و روز ماتمش را عید نمیکردند و بلاد را آیین زینت
نمیکردند شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق هم روایت کرده که فرمودند که آل بنی امیه لعنهم الله
و کسانیکه اعانت کردند ایشان را بر کشتن امام حسین از اهل شام نذر کردند که اگر کشته شود امام حسین
و کسانیکه بر جنگ او رفته‌اند سالم مراجعت نمایند و خلافت در آل ابی سفیان قرار گیرد آن روز را
عید کنند و روزه گیرند از او و در آن روز داخل شوند بر یکدیگر چنانچه در اعیاد میکنند و صاحب
مناقب روایت میکند از حضرت باقر علیه السلام که فرمودند جددت اربعة مساجد
بالکوفة لقتل الحسین چهار مسجد در کوفه ساختند از جهت شکرانه آنکه حسین کشته شد یک مسجد
اشعث و یکی مسجد جریر و یک مسجد سماک و یک مسجد شبث بن ربعی فوا عجباه من
مصیبة ما اعظمها وبلیة ما افجعها ومصیبة لم تسمعها اذن فی الایام
ولم ترها عین المنام ورزیة لم یشاهد مثلها فی صفحات اللیالی
والایام فواحسرتاه علی قتیل العبرات واسیر الکربات والشهید
المطروح فی الفلوات وواحسرتاه علی الاجساد العاریات والاعضاء
المقطعات ووا لهفاه علی النسوة المأسورات والذراری الموتورات
وواسفاه علی الایدی المغلولات والاعناق المکبلات فهل تبکون
لفوات الحبیب ولا تبکون لقتیل الامام الشهید الغریب هل تتمتعون
ببارد الماء وحسینکم قتیل الظماء هل تتلذذون بلذیذ الطعام والا
دام وامامکم واصحابه الکرام عتاة ایدی اللئام وسقاة جیع

کؤوس الحمام وهل تستریحون علی الفراش والوسادات ومولیکم ومولی
الأنام مطروح بلا وطاء ولا مهاد فعلی الدنیا بعده العفا خدا رحمت کند
سید مهدی طباطبا را خوش می‌گوید کیف ونار القلب تلتهب والعین
حلف قذاها ودمعها سرب چگونه آرام گیرم و حال آنکه آتش دل شعله‌ور گردیده و
خاشاک در چشم آمیخته شده و بی‌اختیار آب روان جاری باشد ألقی المصاب علی
الإسلام کلکله فکل منتسب للدین مکتئب چنان مصیبت بر اسلام انداخته و اهل
اسلام را فرو گرفته که هر کسی که نسبتی با اسلام و دین دارد و بوی اسلام از او می‌آید در حزن و اندوه می‌باشد
لا صبر فی فادح عمت نوائبه حتی اعتری الصبر منه الحزن والوصب صبر و آرام
نمی‌توان کرد در مصیبتی که بلیه‌اش چنان عموم یافته و شدت صبر را آن باعث اندوه دائم و مرض‌های درون
و بیرون می‌باشد لا تقدر العین حق القدر من صلب وإن جرت حین یجری
دمعها القبب هرگز نمی‌تواند چشم وفا نماید آنچه لازم است اشک ریزد در این مصیبت اگر چه
ندها را اشک چشم از او جاری شود لیستحقر الدمع فیمن قد بکته دما ارجائها الجو
والخضراء والتهب حقیر و کم است اشک چشم در مصیبت کسی که اطراف آسمان و زمین و کوهها
بخون برای او گریستند قل البکاء نزیرا یقل له شق الجیوب وعط القلب والعصب
گریه کردن کم است در مصیبتی که دریدن جامه بلکه شکافتن دلها بلکه هلاک نمودن خود را در آن قلیل است
کیف العزاء وجثمان الحسین علی الرمضاء عار جریح بالثری ترب چگونه آرام
بگیرند شیعیان و حال آنکه بدن مطهر امام حسین برهنه و عریان پاره پاره کرده و بر روی خاک و
ریگها انداخته شده والرأس فی رأس میال یطاف به ویقرع الثغر منه شانئ
طرب آه سر منورش را بر نیزه زده و با شماتت و خوشحالی اهل بیت رسول الله
فی تعب اشرع النواصب قد أسرتهم النصب آه زنان و دختران رسول الله را در تعب
و هلاکت اسیر کرده نواصب می‌باشند و از صبح تا شب آنها را راه می‌برند والناس لا جازع
ولا وجع ولا حزین ولا مسترجع کأن این از همه بدتر که با این حالت نه کسی
برای آن جزع و فزع می‌کشند و نه کسی دلش به درد می‌آید و نه کسی محزون و دلگیر می‌باشد و نه کسی گریه میکند.

گریه إنا لله وإنا إلیه راجعون قلبت عین رسول الله ناظرة ماذا جری بعده من
معشر یکنوا کاش پیغمبر خدا می‌بود و می‌دید که بعد از وفات به عترت او چه کردند کم بعده
من خطوب بعد خطب لو کان شاهدها لم تکثر الخطب در این اگر پیغمبر خدا بود کسی را
جرأت نبود که با اهل خانه‌اش به دیده خیانت نظر کنند و اگر علی ناصر بود کسی را قدرت آن نبود که به عزیزانش
جفا نماید چه بسیار مراعات می‌کرد پیغمبر خدا نور دیده خود را که همیشه او را بر دوش و دامن و سینه خود
می‌پروراند و همیشه او را می‌بوسید و می‌بویید اگر جایی می‌رفت و دیر برمی‌گشت مضطرب می‌شد
شیخ صدوق در امالی خود روایت کرده از لیث بن سلیم که گفت حضرت امیر و فاطمه و حسنین
آمدند به نزد پیغمبر و هر یک می‌گفتند أنا أحب إلی رسول الله پیغمبر خدا مرا دوست میدارد و پس حضرت
پیغمبر ایشان را به دور خود نشانید و فرمود أنتم منی وأنا منکم و از زید بن علی بن الحسین روایت شده
که از پدران خود و از امیرالمؤمنین روایت کرده که مردی آمد و عرض کرد یا رسول الله أی خلق أحب
إلیک در میان خلق کدام است که دوستتر میداری و من در کنار پیغمبر بودم فرمود هذا وابناه وأمهما این
مرد و جمیع فرزندان او و مادرشان از منند و من از ایشانم و ایشان با من در بهشت هم‌نشین‌اند
و دو انگشت را با هم ضم کرد و در حدیث دیگر است که روزی به در خانه فاطمه گذشت صدای گریه
امام حسین را شنید فرمود یا فاطمه اسکتیه ألم تعلمی او را ساکت کن آیا نمی‌دانی که گریه او مرا آزار میدهد
پس داخل شد و اشک از چشم مبارکش پاک می‌کرد و او را نوازش کرد آیا کجا بودی یا رسول الله
تا گریه‌ها و ناله‌های غریبی او را به چشم ببینی آیا کجا بودی تا خون از صورت مبارکش پاک کنی آیا کجا بودی تا
خاک از بدنش دور کنی و تا سر پر نورش را از زمین برداری صاحب کشف الغمه علی بن عیسی رحمه الله نقل کرده
از ام سلمه که گفت روزی رسول خدا تشریف آوردند در خانه من و هوا گرم بود چون داخل حجره شد
حصیری از جهت او فرش کردم و تکیه گاهی به جهت او گذاردم چون آن حضرت در آنجا قرار یافت داخل شد
امام حسین و رفت به نزد جد بزرگوار و آن حضرت بر پشت خوابیده بود آن حضرت با او فرمود
هنا یا حسین ابنی یا حسین پس امام حسین بر سینه بالا رفت و بر سینه او نشست پس آنحضرت
با او ملاعبه می‌کرد و او بر شکم مبارک آنحضرت حرکت می‌کرد و بازی می‌نمود ام سلمه می‌گوید نظر کردم
از شکاف در او را دیدم بر سینه مبارک بازی می‌کند گفتم لا حول ولا قوة إلا بالله یوم

صدر المصطفی و یوم وجه المرتضی این امر عجیبست که یک روز جا بکاشانهٔ محمد مصطفی صلعم
و یک روز بر روی خاک و ریگهای گرم و زمین تفنده پس ساعتی رفتم از آنجا چون برگشتم
بسوی در حجره دیدم که جناب پیغمبر رویش درهم پیچیده و آثار غم و اندوه بروی ظاهر شده و
چشمش را برهم گذاشته گفتم البته آن طفل بر بدن شریف آن حضرت بول کرده و غمگین شدم
بر آن حضرت دیدم چیزی در دست داشت و نظر بر آن میکرد و میگریست گفتم پدر و مادرم فدای تو
باد یا رسول الله چرا محزونی و گریانی جبرئیل در این ساعت بر من نازل شد و گفت ان ولدک
هذا سیقتل بعد رحلتی این فرزند من کشته خواهد شد من گفتم چگونه او را میکشند گفت بعد از
پدر و مادرش او را در زمین کربلا خواهند کشت و اگر خواهی تربت او را بتو بنمایم پس دیدم آن
حضرت از نظرم غایب شد چون آمد دیدم قبضهٔ از خاک بر دستش بود و گفت این تربت
اوست بگیر این را در شیشه ضبط نما هرگاه به بینی او را که بخون تازه مبدل شده بدان که فرزندم
امام حسین را در آن ساعت کشته اند ام سلمه گوید او را گرفتم و در شیشه ضبط کردم و در گوشهٔ از حجره
اوبختم تا پیغمبر از دنیا رفت و واقع شد آنچه واقع شد چون امام حسین از مدینه بسوی
عراق روانه گردید آمدم که او را وداع کنم آن حضرت فرمود ای ام سلمه آن شیشه را مراقب باش
و از نظر مده میگوید من از جستجو میکردم و روز بروز مشاهده مینمودم چون روز دهم محرم در آمد در
نزدیک زوال مرا خواب ربود قلیلی چشم بخواب رفت دیدم پیغمبر را غبار آلود و ژولیده و برهنه
و بر سر و ریش غبار نشسته بود گفتم پدر و مادرم فدای تو شود یا رسول الله چه واقع شده که ترا غبار
آلود و ژولیده موی می بینم آیا این خاک چیست که بر سر و روی شریف می بینم حضرت فرمود ای ام سلمه
فرزندم امام حسین با اصحاب او را در کربلا کشتند و من در این شب بکندن قبر ایشان مشغول بودم
و حال از تجهیز ایشان فارغ شدم ام سلمه گوید از خواب بیدار شدم و ترسان و حیران برخاستم
و رفتم بسوی آن شیشه ناگاه دیدم که آن شیشه پر از خون بوده و آن تربت بخون مبدل گردیده دانستم
که امام حسین کشته شده زیرا که هرگز دروغ نگفت و از پیغمبر دروغ نشنیده بودم پس فریاد برآورده
و میگفت وا ابناه و اقرة عیناه و حسناه و حسیناه و اضیعتاه لیدک یا اباعبدالله سر دادم
او جمع شدند که چه خبر است که تو نوحه میکنی او کیفیت را به ایشان گفت ناله و اسیداه

و امصیبتاه و امظلوماه از خلق بلند شد و آن روز را تاریخ گذاشتند چون خبر رسید معلوم شد
که در همان روز آنحضرت بدرجهٔ شهادت رسیده بود و چون وقت سحر شد اهل مدینه صدای
نوحه جنیان را شنیدند که بر آن شهید مظلوم نوحه میکردند و جنیه را شنیدند که این شعر را میخواندند
الا یا عین فانهملی بجهد فمن یبکی علی الشهداء بعدی علی قوم تقودهم
المنایا الی متکبر فی الملک زاهد ای چشم گریه کن و اشک ریزی و کوشش برقومی
که مرکبهای موت ایشان را بسوی متکبری میبرد پس اگر گریه نکنی برای مظلومان که برایشان خواهی
گریست جنیهٔ دیگر در جواب او این شعر را میگفت مسح النبی جبینه فله بریق فی
الخدود ابواه من علیا قریش وجده خیر الجدود پیغمبر خدا جبین حسین شهید را
مسح کرد و میبوسید و باین جهت جبینش مهر درخشنده و نورانی بود پدر و مادر او از بلندترین‌های
قریش‌اند و جد او بهترین جدهاست رحفوا علیه بالقنا شر البریة والوفود
قتلوه ظلما و یلهم سکنوا به نار الخلود بدترین خلق او را گرفتند با نیزه‌ها
و شمشیرها و او را از روی ظلم و ستم شهید کردند وای بر ایشان چون اهل مدینه این را
شنیدند خاک بر سر ریختند و فریاد واحسیناه برکشیدند و رفتند بر سر قبر مبارک پیغمبر
و آن حضرت را تعزیه دادند شش روز در ماتم و نوحه مشغول بودند ام سلمه گوید چون شب
شد از اندوه و غم بخواب نرفتم و در عین فکر و حیرت بودم که ناگاه شنیدم که کسی را
که این شعر میخواند ان الرماح الواردات صدورها دون الحسین فقاتل
التنزیل فکانما بک یا ابن بنت محمد قتلوا جهارا عامدین رسولا
بدرستی که نیزه‌ها در سینهٔ ایشان رو بسوی امام حسین می‌آید و بر بدن نازنین اش میرسند
مقاتل با تنزیل و قرآن میکشند از فرزند دختر پیغمبر گویا که کشتن تو چو تو پیغمبر را کشته
فسبحان الله ای ظلم جری علی ارباب المنبر و المحراب و ابناء
الکتبة و الکتاب و کم من ینوح علیهم لسان الصلوات و یندبهم
ارکان الخلوات و تبکیهم الصلوة و الصیام و السنن و الا
حکام و کانت الملک تخوفهم و ارباهم موتورون من بین

الوری یستنصرون فلا ینصرون و یستغیثون فلا یغاثون وینادون فلا یجابون
فکم من نداء واجداه وا ابتاه وا اخاه قد علی فی ارض کربلاء و وا حسیناه
وکم من شموس منکسفة وبدور منخسفة و نجوم منکدرة ووجوه منعفرة
قد نشرت فی تلک الفلاة کانما قامت القیمة الکبری فقل لعلی بعده لا حیاة
له فمت بعده تنتج المولاة علاوه بر زکیرا بگو که بعد از امام حسین باقی نبوده باش اما بعد از او
کسی را خواهی یافت که رحم تر بوده باشد قل للمحامد و المکرمات تعاخذا فی البکاء
و له ما عقلا محامد اوصاف ومکارم اخلاق را بگو که شروع بگریه وناله کنید که ینبوع
محامد را کشته و مجموعه فضایل وکمالات را شهید کردند وقل للصلوة و نیل الصلوة :
تعطلتما بعده لو تعقلا نماز و زکوة و بر و صدقات را بگو که بعد از امام حسین معطل و خالی
شده امر شما وقل للفضائل نوحی اسی و سحا له دمعک المسبلا فضایل و علوم را
بگو که گریه و نوحه کنید و اشک بریزید فهذا عماد الوری فی الثری صریعا علی الترب
ما غسلا اینک پشت و پناه خلق است که او را بر روی خاک انداخته بغیر کفن و عیبة
علم بحر الصعید و کنز هدی فی الثری عجل لا الریح من مورها و تلحفه
بردة المسدلا این صندوق علوم الهی است که او را بر زمین گرم انداخته اند واین هادی
امت است که او را کشته و برهنه و عریان بر خاک انداخته اند و بادها برو می گذرد و از گرد
و غبار بیابان بدنش را میپوشاند و از لباس غبار و خاک او را کفن میکنند آه و یحطمه
کل رخو العنان غراه التردی مکبرا مقبلا آه آه این است صندوق علوم الهی
که اسبان مخالف بر او میتازند و بدنش را در هم خورد می سازند الا یا غیاث الوری
و الملا اذا عضل الخطب او اشکلا لقد عث فی آلک الملحدون وما انت
حرمته حللا ای فریادرس عالمیان و درماندگیها یا رسول الله مجدان امت تو اهل بیت ترا
بعداوت و حقد پاره پاره کردند و آنچه را تو حرام کرده بودی حلال کردند ولو کنت شا
هدت یوم الطفوف لشاهدت امرا بها مهولا و شاهدت سبطک فوق
الرغام علی رغم انف التقی و العلا اگر در روز شهادت فرزندت در کربلا بودی

بودی هر آینه امر هولناک را میدیدی و میدیدی فرزند خود را که بر زمین انداخته اند آه لقد
الصوارم من جسمه و لودده سمره منهلا شمشیرهای دشمنان از خون بدنش
سیراب و پیکان تیرهای مخالفان از هر جانب ببدن او در می آیند وقد رفعوا
راسه فی القنا یضاحی علی سمکها الاعزلا و رضوا جناحیه و بلهم بجرد
الخیول و ثبت الکلا سر منور او را بر نیزه بلند کردند و سینه مطهر او را خورد کردند اما
و المشاعر لولا اسناه لما وثبت بهم لما وثبت بهم غضبا کربلا بث عرقم
میخورم که اگر نبود نور دیده و ذریه پیغمبر هر آینه زمین بلرزه می آمد و همه را هلاک میکرد بدانکه بعد از
انکه اکثر اقارب وخویشان سید الشهداء چون بدرجه رفیعه شهادت فایز شدند و اولاد امام حسن
کشته شدند نوبت قتال به برادران آن حضرت رسید و ایشان شش نفر بودند بنابر اشهر
روایات چهار نفر ایشان از یک مادر بودند عباس و عثمان و جعفر و عبدالله و مادر ایشان ام
البنین دختر حزام بن خالد بود و ابوبکر بن علی مادرش ام لیلی و عمر بن علی مادرش در کتب معتبره مذکور
نیست و عباس از برادران بزرگتر بوده و بعد از همه کشته شد و میراث همه از او بود از حضرت صادق
روایت شده که ام البنین مادر این چهار برادر بعد از شنیدن واقعه کربلا همیشه میرفت در بقیع نوحه و ندبه
بر فرزندان خود میکرد ندبه که دلها را میسوزانید و خاطرها را اندوهگین مینمود و مردم بدو راجع
میشدند و ندبه او را میشنیدند و میگریستند حتی مروان بن حکم نیز می آمد و از گریه و ندبه او
میگریست و عباس از همه برادران بزرگتر و شجاعتر بود و از همه افضل بود و شیخ صدوق در امالی
و خصال روایت میکند از ابوحمزه ثمالی که روزی عبدالله پسر عباس بنزد سید الساجدین آمد چون
آن حضرت نظر شریفش بر او افتاد دیدهای مبارکش پر از اشک شد و گریست و فرمود روزی
بر پیغمبر خدا شدیدتر نبود از روز احد که در آن روز کشته شد حمزه بن عبدالمطلب شیر خدا و شیر
رسول خدا و بعد از آن روز روز شدیدی نبود از روز شهادت جعفر بن ابیطالب پس فرمود
ولا یوم کیوم الحسین روزی مثل روز شهادت پدرم امام حسین نیست که سی هزار نفر او را
گرفته بودند و گمان میکردند که از این امت اند و هر یک تقرب میجستند بسوی خدا بریختن
خون او و خدا را بیاد ایشان میآورد و ایشان پند نمیگرفتند حتی قتلوه بغیا و

وَظُلْمًا وعدوانا آخرالامر او را از روی ظلم و عدوان کشتند پس فرمود رحم الله العباس
خدا رحمت کند عمم عباس را که جانفشانی کرده کوشش نمود در یاری برادر و جان خود را در راه برادر
خود فدا کرد تا اینکه دستهای زیبنده را از بدنش جدا کردند و خدا بعوض آن دو بال باو عطا فرمود
که با آن بالها با ملائکه در بهشت پرواز مینماید هم چنانچه بجعفر بن ابیطالب وَاِنَّ لِلْعَبّاسِ
مَنْزِلَةً یَغْبِطُهُ لَها جَمیعُ الشُّهَداءِ یَوْمَ الْقِیامَةِ بدرستیکه عباس را منزلة و درجات که
در قیامت جمیع شهدا غبطه او را میخورند و آرزوی منزلة او را میکنند و بالجمله جلالت او زیاده
از آنست که در حیز تقریر و تحریر درآید و عظمت او اظهر از آنست که محتاج بیان باشد اکثر
در هر عصری از اعصار در نزد ضریح مقدسش از کرامات ظاهر میشود که گوشها را پر کرده حتی
خود را در حین مجاورت در حایر در سال سابق در ماه رجب سنه هزار و دویست و سی و شش از هجرت
مشاهده کرد که انگشت یکی از خائنین را قطع کرده بر ضریح مقدسش چسبیده بود و عالمی مشاهده کردند
و شخص بغداد را نیز دیدند بارها سزاوار است مؤمنان را که بر مظلومی او بگریند و بر کربلای برادر
ابیه قضاء حوایج خود از خداوند جبار نمایند که آن حضرت باب الحوائج دوستان میباشد
و چگونه میشود که شیعیان در مصیبتش ساکت باشند رتبه او از رتبه عمار بیشتر است که
حضرت امیر فرموده از اسلام بهره ندارد دیگری که در مصیبت عمار محزون نشود چنانچه مرحوم است
که عمار بن یاسر در جنگ صفین شهید شد چون شب درآمد حضرت امیر در میان کشتگان گردش
تا اینکه در میان شهیدان نعش عمار رسید آن حضرت بر بالین او نشست و سر او را در کنار
گرفت فرمود اَلا اَیُّها الْمَوْتُ الَّذی هُوَ قاصِدی اَرِحْنی فَقَدْ اَفْنَیْتَ کُلَّ
خَلیلی اَراکَ بَصیرًا بِالَّذینَ اُحِبُّهُمْ کَاَنَّکَ تَنْحُوا نَحْوَهُمْ بِدَلیلٍ ای مرگ که قصد
علی را داری زود بیا و علی را فارغ کن از اندوه و او را راحت انداز که هر چه من دوست داشتم
همه را تو فانی کردی سخت بینا می یابم ترا به دوستان خود گویا ترا راهنمائی میباشد که دوستان
مرا بتو نشان میدهد پس گفت اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ پس فرمود هر که از وفات
عمار محزون و دلتنگ نشود او را از مسلمانی نصیبی نباشد خدا رحمت کند عمار را که از نیک
و بدی پیر رسید عزیز من اگر کسی در مصیبت نور دیده او عباس محزون نگردد حالش چه خواهد بود

بود و بالجمله چون نوبت به برادران آنحضرت رسید ایشان برخواسته عازم جانبازی شدند اول ابوبکر
بن علی که اسمش عبدالله بود به کنیت شهرت یافته و مادرش ام لیلی دختر مسعود بن خالد از قبیله بنی
تمیم بود بخدمت برادر رفته آنحضرت را وداع کرده رو بمیدان نهاد و میگفت شَیْخی عَلِیٌّ ذُو الْفَخارِ
الْاَطْوَلِ مِنْ هاشِمِ الصِّدْقِ الْکَریمِ الْمُفْضَلِ هذا حُسَیْنُ بْنُ النَّبِیِّ الْمُرْسَلِ اَفْدیهِ
نَفْسی مِنْ اَخٍ مُبَجَّلِ پدرم علی کرار است از ذریه هاشم که منبع صدق و راستی و فضیلت
و اینک برادرم امام حسین فرزند نبی مختار است جان خود را فدای او میکنم که برادر نامدار من میباشد
پس حمله کرد بر آن قوم روسیاه و خود را بهر طرف میزد تا اینکه آخرالامر بتیغ زحر بن بدر نخعی بدرجه
شهادت فایز گردید بعد از آن برادر نامدارش عمر بن علی برخواست و از جهت طلب خون برادر
از جا حرکت کرده و آن جوانی بود دلاور و شجاع بود نامدار اسمش چنانچه در ناحیه مقدسه مسطور
هست و محمد بو آمد بخدمت برادر که ای برادر بگذار بروم و طلب خون برادرم بکنم بعد از اذن به
میدان آمد و میگفت اَضْرِبُکُمْ وَلا اَری فیکُمْ زَحْرَ ذاکَ الشَّقِیِّ بِالنَّبِیِّ قَدْ کَفَرْ
یا زَحْرُ تَدانی مِنْ عُمَرْ لَعَلَّکَ الْیَوْمَ تَبَوَّءُ مِنْ سَقَرْ امروز شمشیر خود را بر گردنهای
شما میزنم و نمی بینم در شما مردی که در مقابل من بایستد و مرا باز دارد آن شقی بدبخت کافر که
بشمشیر که برادرم را کشت ای زحر ای زحر پیش بیا ببین چگونه بسقر خواهی رفت پس حمله کرد بر قاتل
برادر خود و او را بجهنم رسانید پس بسوی آن قوم بیحیا روانه شد و شمشیر کشیده در میان ایشان
افتاد مثل شیر خشمناک بر ایشان حمله کرد و ضربهای عظیم میزد و میگفت خَلُّوا عُداةَ اللهِ
خَلُّوا عَنْ عُمَرْ خَلُّوا عَنِ اللَّیْثِ الْعَبُوسِ الْمُکْفَهِرْ یَضْرِبُکُمْ بِسَیْفِهِ وَلا یَفِرْ
وَلَیْسَ فیها کَالْجَبانِ الْمُنْجَحِرْ آخرالامر آن شجاع نامدار را گرفتند و او را شهید
کردند پس عثمان بن امیرالمؤمنین که با عباس از یک مادر بودند برخواست حضرت امیر او را
عثمان نام کرده بودند و فرموده که هم نام عثمان بن مظعون باشد که از اکابر زهاد و صحابه پیغمبر
بود و با آن حضرت بسیار مانوس بود و در آن وقت بیست یک سال از عمرش گذشته بود
آمد بخدمت برادر بزرگوار و اجازه حرب خواست بعد از اجازه رو بسوی میدان کرده روانه شد
و رجزی چند خوانده خولی بن یزید اصبحی تیری بر جگرگاه آن شهزاده عالیمقام انداخت

از قفاء آن تیر بر جبین مبارک او آمد واز اسب در گردید چون بر زمین افتاد سرش را از بدن شریفش جدا کرد
پس جعفر بن علی که نوزده سال از عمرش رفته بود از برای ادراک فیض شهادت برخواست
بخدمت برادر بزرگوارش آمده زمین ادب را بوسه داد و اجازه حرب خواست بعد از رخصت
روانه میدان شده رجزی چند خوانده و بجنگ مشغول شد خولی بن یزید ملعون تیری زد باو و آن بر شقیقه
او یا بر چشم او آمد واز اسب در افتاد پس برادر او عبد الله بن علی بمیدان رفت و بروایت
ابو الفرج بیست و پنج سال از عمرش گذشته بود و اولادی نداشت حضرت عباس باو گفت تقدّم
بین یدیّ حتی اراک و احتسبک پیش پا و پای در میدان نه تا مردی ترا ببینم و مردانگی
ترا مشاهده نمایم زیرا که ترا فرزندی نیست و دلبندی در دنیا نداری پس بگفته برادر قدم بمیدان گذاشت
و داد مردانگی را داد او اخر الامر هانی بن ثبیت حضرمی براو حمله کرد و فرق بی‌بران شاهزاده بزرگوار زد
که روح مقدسش بشاخسار طوبی قرار گرفت و بروایتی برادر خود جعفر را حضرت عباس تحریص کرده بمیدان
کین رفت تا کشته شد بعد از آنکه برادران همه کشته شدند و هم سفران اینک بار بستند حضرت عباس را
اندوه بسیار روی داد و هم و غم او از حد گذشت و از یکطرف سطوت برادر بزرگوار و بیکسی
آن والا تبار را مشاهده نمود افواج هموم و غموم روی بدل او آورده صبر و آرام او را ربود و از
یک طرف خواهران و تشنگی کودکان را ملاحظه نموده آلام بیابانی ایشان دل او را بدرد آورد و در آن
وقت عزم رفتن بمیدان شد و آن حضرت از شجاعان روزگار و دلاوران نامدار بود و کان
جلداً و سیماً جمیلاً یرکب الفرس المطهّم و رجلاه یخطّان فی الارض مرد خوش
سیما و نکو رو و بلند قامت بحیثیتی که بر اسبهای چاق و بلند سوار می‌شد و پاهایش بر زمین میرسید
و او را ماه بنی هاشم می‌گفتند و علم آن حضرت در آن روز در دست آنجناب بود چون تنهائی
و بیکسی برادر بزرگوار دید آمد بنزد برادر و عرض کرد یا اخی هل من رخصة ای برادر رخصتم میدهی بروم
و در راه تو جان را فدا کنم و در بعضی از کتب معتبره مذکور است که آن حضرت از شنیدن این سخن
بگریه در آمد و گریه شدیدی کرد و فرمود ای برادر تو صاحب علم منی و علامت لشکر منی چون رفتی
شیرازه لشکر برطرف میشود حضرت عباس عرض کرد قد ضاق صدری و سئمت من
الحیاة و ارید ان اطلب ثاری من هؤلاء المنافقین ای برادر دلم از ظلم

از ظلم و جفای مخالفان تنگ شده واز زندگی خود سیر شده‌ام و میخواهم طلب خون برادر خود را از این
ظالمان کرده باشم حضرت فرمودند اگر مهیای حرب شده پس آب قلیلی از جهة این اطفال
طلب نما جناب عباس رو بمیدان نهاد و چون بمیدان رسید فریاد زد که یا عمر بن سعد اینک
امام حسین پسر دختر پیغمبر خداست میگوید که اصحاب و برادران و بنی اعمام مرا کشتید و مرا تنها گذاشتید و
اولاد و عیالم از شدت تشنگی سوخته‌اند آخر بکشربت آبی بایشان بدهید که ایشان نزدیک
بهلاکت رسیده‌اند و با وجود اینها میگوید دعونی اخرج الی طرف الروم و الهند
و اخلی لکم الحجاز و العراق مرا بگذارید بروم بسوی هند و روم و حجاز و عراق را بجهة شما
بگذارم چون حضرت عباس این کلام را از جانب برادر خود آن لئام فرمود جوابی نشنید
بعضی ساکت بودند و بعضی از گفتگوی او بگریه در آمدند شمر ملعون و شبث بن ربعی از لشکر بیرون
آمده گفتند ای پسر ابوتراب اگر عالم را آب بگیرد و بدست ما باشد بشما قطره از آن نخواهد
رسید مگر در بیعت یزید داخل شوید حضرت عباس بنزد برادر برگشت و جواب آن قوم بیحیا را عرض
آن سعید را رسانید آن جناب سر را بزیر انداخت و گریست گریه شدیدی و در این حالت حضرت
عباس بگوشش رسید که اطفال از سوزش تشنگی صدا را بلند بناله العطش العطش کرده از
شنیدن ناله و فغانش آن غریبان و خروش آن بیکسان بیتاب شد چشم بسوی آسمان
کرد و گفت خداوندا میخواهم کوشش خود را کرده شربتی آبی باین بیکسان رسانم پس مشک
بدوش انداخته روانه میدان شد ملخص آنچه شیخ مفید و سید بن طاوس و ابن نما ذکر کرده‌اند
این است که بعد از آنکه شدت تشنگی برادر بزرگوار و زنان عصمت تبار را مشاهده نمود رو
جانب فرات شد جماعتی که بر سر آب موکل بودند مانع شدند او را از رفتن بسوی آب
ملعونی از قبیله بنی دارم در میان آن جماعت بود گفت حولوا بینه و بین الفرات
حایل شوید ما بین او و فرات نگذارید که بر آب فرات رود و در حدیث است که حضرت
عباس و امام حسین هر دو باهم رفتند چون سید الشهدا این بیحیائی را از آن ملعون دید براو نفرین
کرد و فرمود اللهم اظمئه خداوندا تشنگی را براین ملعون مسلط گردان آن ملعون در
غضب شد تیری بجانب آن قبله عالمیان انداخت آن تیر آمد بر حنک آن امام مظلوم

نشست آنجناب آن تیر را کشید خون از آن جاری گردید دست خود را گرفت پر از خون شده و از آن
ریخت و گفت اللّهمّ إنّی أشکو إلیک ما یفعل بابن بنت نبیّک خدایا به تو شکایت
میکنم از آنچه بفرزند دختر پیغمبر تو میکنند و با جمله آن گروه بیچاره را بر آن بزرگوار قطع کردند آن
شجاع همام یعنی حضرت عباس بر آن لئام حمله کرد و میگفت لا أرهب الموت إذ الموت
رقا حتّی أواری فی المصالیت لقا نفسی لنفس المصطفی الطّهر وقا إنّی أنا العبّاس
أغدو بالسّقاء ولا أخاف الشّرّ یوم الملتقی ترسی از مرگ ندارم هرگاه مرگ و
آثار آن ظاهر و بلند شود در وقتی که دانم تا خود را در میان شمشیرهای برهنه اندازم و پوشیده شوم از شمشیر
و مرا باکی نیست از شمشیر جان فدا در حین که نفس محمّد مصطفی است مرا عباس سقا میگویند که باکی
از شر دشمن ندارم در روز جنگ پس آن هژبر بیشه شجاعت خود را بر آن قوم بیحمیت زد و گیری
از ایشان را بر زمین انداخت و ایشان را متفرق کرده بند و آن گروه انبوه را درهم شکافت
تا خود را بسر فرات رسانید فرود آمد و مشک خود را پر از آب کرد و کفی از آب برداشت که
بیاشامد و آتش تشنگی را فرونشاند او را یاد آمد از تشنگی برادرش امام حسین ع آب را فرو ریخت
و گفت والله ما أذوق الماء وسیّدی الحسین عطشانا بخدا قسم که من آب نخواهم
چشید و حال آنکه آقایم امام حسین تشنه باشد یا نفس کفّی فالحسین معطّش
وبنوه والحرم المطهّر أجمع ای نفس خود را باش تعجیل مکن در خوردن آب که برادر
تشنه ایستاده و زنان و اطفال او همه تشنه میباشند والله لم أشرب من الماء
قطرة وأخی حسین فی العراق مضیّع بخدا قسم که قطره آبی نخواهم چشید و حال آنکه
برادرم امام حسین ع در بلاد عراق ضایع و هلاک میباشد پس مشک را بر دوش راست انداخت
و بر اسب سوار شده از شریعه بیرون آمد و روانه سوی خیمهها گردید که ناگاه آن گروه نواصب
دور آن بزرگوار را گرفتند فأخذوه بالنّبال من کلّ جانب حتّی صار درعه
کالقنفذ من کثرة السّهام از هر جانب او را تیرباران کردند و آن قدر تیر بر آن
بزرگوار زدند که از کثرت تیر که در زره او نشسته مانند خارپشت گردیده بود و او با آن حال
جنگ میکرد و بر ایشان حمله میکرد که درین اثنا زید بن ورقا ملعون در پشت نخل کمین در آمد

درآمد و بعضی ابرش بن سنان را گفته اند و حکم بن طفیل او را اعانت کرد ناگاه آن ملعون ضربتی
زد بر دست راستش که دست شریفش از بدن جدا شد تیغ را بدست چپ گرفت و میگفت
والله إن قطعتم یمینی إنّی أحامی أبدا عن دینی وعن إمام صادق الیقین نجل
النّبیّ الطّاهر الأمین اگر چه دست راست مرا قطع کردند اما بخدا قسم که از دین دست
بر نمیدارم و حمایت میکنم دین خود را و برادر خود را که فرزند پیغمبر طاهر امین میباشد و با دست چپ
آنقدر جهاد کرد که خسته شد و ضعف او را گرفت ناگاه حکیم بن طفیل در پشت نخل نیز کمین کرده
و بروایتی عبدالله بن یزید ضربتی بر دست چپ او زد و دست چپش را نیز از بدن انداخت
پس گفت یا نفس لا تخشی من الکفّار وأبشری برحمة الجبّار مع النّبیّ السیّد
المختار قد قطعوا ببغیهم یساری فأصلهم یا ربّ حرّ النّار ای نفس از این
جماعت کفار مترس بشارت باد ترا که نزدیک شده است که برحمت خداوند جبار و بحضرت
نبی مختار فایز گردی دست چپ مرا نیز قطع کردند از ظلم خداوندا ایشان را بحرارت آتش بریان
پس مشک را بدندان گرفت و بروایتی تیغ را بدندان گرفت و حمله میکرد و سعی مینمود که بلکه خود را
بخیمهها برساند و از دستهایش خون میریخت و ضعف بر او استیلا یافته بود ناگاه ملعونی
تیری زد که بمشک آمد و آبش بریخت ملعونی دیگر عمودی از آهن بر سر مبارکش زد که سر او را
بدو شکاف کرد و بروایتی ملعونی تیری انداخت بر سینه مبارکش آمد که از اسب در
گردید و بر زمین افتاد فهوی له المجد الأثیل وزعزعت سبع الشّداد و
حلّ منه المصرع فبکی لمصرعه الشّجاعة بالدّما ومن السّماء بکت عیون
تدمع با افتادن آن صاحب مجد و بزرگی خانه مجد و بزرگی منهدم گردید و ایوان مجد و عزت
بر زمین افتاد و آسمان متزلزل شد و بجهت کشتن آن شجاع غضنفر شجاعت و جوانمردی خون
گریست بلکه دیده آسمان درین بلیه گریان گردید آه آه چون بر زمین افتاد ندا کرد یا ابا
عبد الله علیک منّی السّلام و بروایتی فریاد زد که اخا ادرک اخاک چون او را از آن
کشته بخون آغشته بگوش سید الشهدا رسید اسب را بمیدان تاخت آن گروه بیحیا را
از سر آن شهید دور کرد چون بسر نعش برادر رسید و آن بزرگوار را دید با دستهای بریده

و بدن برادر خون گردیده و سر شکافته و در میان خاک و خون افتاده بی اختیار شروع کرد بگریه و گفت
الان انکسر ظهری و قلت حیلتی حال که برادرم کشته شد پشتم شکست و چاره ام تمام شد کسر وا
بقتلک ظهر سبط محمد و باسره انکسرت فوق الاسلام یا ابا الفضل بکشتن تو
شکسته پشت فرزند محمد مصطفی ص را و بشکستن پشت او شکسته پشت اسلام را قطعوا بقطع
یدیک ایدی السبط و انقطعت به ایدی النبی السلام بریدن دستهای تو
دست برادرت را بریدند و بریدن دستهای او دستهای پیغمبر خدا را قطع کردند شیخ فخر الدین
می گوید چون برادر خود را با آن حال دید فریاد وا اخاه و واعباساه و وا مهجتاه را بلند کرد و بغم بود دشوار
است بر من فراق تو ای برادر پس او را برپشت اسب گذارده بخیمه آورد و او را در خیمه گذاشت
و آنقدر گریست که از بسیاری گریه غش کرد و بیهوش شد و یکی از غلام دیگران آوردن نعش
مطهر او را بر در خیمه ایستادمی بود انا لله و انا الیه راجعون مجلس نهم در بیان شهادت فرزند ارجمند سید
الشهداء و مقتل آل بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی خیر خلقه محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین و بعد قال الله
عز و جل و لنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والا
نفس والثمرات وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا
لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و
اولئک هم المهتدون بدانکه چون پروردگار عالم عالم بخفایای امور بوده باشد و حقیقت
و واقع هر چیز در نزد او هویداست و ظاهر و باطن همه چیز در نزد او ظاهر علمش باشیا قبل از
خلقت و بعد از خلقت مساوی است پس در تمیز مطیع و عاصی محتاج بامتحان نیست و
تکالیف او بندگان خود را بجهة امتحان نمی باشد لکن از آنجا که عادت الله قرار گرفته از آنجهة
بر خلق مشتبه شده باشد تا احدی را بر او حجتی نباشد بندگان خود را مثل کسی که خواهد امتحان کند و سعادت
و شقاوت او را معلوم کند بتکالیف چند مکلف و به بلاها و محنت چند مبتلاشان بگرداند تا
مطیع از عاصی ممتاز و شاکر و صابر از غیر جدا شود و هوا تا تکالیفش پس حق این است که بیت بکر
بجهة مصالح نفس الامریه و حکمتهای واقعیه که آنها باعث این احکام مختلفه می باشند که حسن افعال

افعال موجب امر بآن و قبحش موجب نهی از آن می باشد بحیثیتی که اگر مامور به و نواهیه او را هر عاقل که
بفهمد چنانچه در واقع است میداند که باید او را بجا آورد و اگر آن معصیت را در واقع بفهمد و میداند
لزوم ترک او را با این نظر با یکه و بنا را امتحان قرار داده و در بعث و زجر قرار نداده بلکه او را دشمن
داشته و دو روزی که او را خلق فرموده بسوی او نظر نکرده و بنزد پشه او را در نزد او اعتباری و مقداری
نمی باشد لهذا میخواهد که دوستانش را نیز میل بآن نباشد و رین دار در راحت ایشان نباشد
چه خود دانند حلاوة الدنیا مرارة الاخرة و مرارة الدنیا حلاوة الاخرة یعنی
دنیا تلخ آخرت و تلخ دنیا شیرینی آخرت است و نظر با یکه بعد از لبط حال نعمت کم نفس است که
خود را از الوان اطعمه ملتذذه باز دارد لهذا گاهی بنده خود را بفقر و پریشانی مبتلا و گاهی بمرض و نا
توانائی در ابتلا و گاهی بظلم و اذیت غیر مبتلایش میدارد و این نهایت کرامتی است که میخواهد از رحمت به
بنده خود پس مثل این مثل طبیب و مریض است که او را پرهیز می کند بفصد و شرب ادویه ناگوار و پرهیز
از اطعمه لذیذه و بعد از آنکه ملاحظه ثمرات آن از صحت و عافیت و حیات و بقاء و التذاذ
بانواع لذائذ در ازمنه متطاوله می نماید میداند که طبیب را چه حق عظیم در گردن او است اگرچه کودک
طبعان بجز داد و لهم او را ناخوش دارند بلکه شاید او را دشمن دارند و در حدیث است که
پیغمبر خدا فرمودند ان الله یتعاهد ولیه بالبلاء کما یتعاهد المریض اهله
بالدواء خداوند عالم جستجو می نماید در مقام اصلاح بر می آید نسبت بولی خود ببلای دنیا چنانچه
جستجوی حال و اصلاح احوال می نماید اهل مریض بمریض خود بدوا دادن ان الله یحمی عبده
الدنیا کما یحمی المریض من الطعام و بدرستی که خدا پرهیز میدهد بنده خود را از دنیا چنانچه
مریض پرهیز می کنند از طعام غیر مناسب و از حضرت صادق ع روایت شده که فرمودند
که خدا تعالی تعاهد و سرپرستی میکند مومنان را ببلا و رنج کند و تهی که اگر سرپرستی میکند او را بمرضی
که در بدن او است و یا بمصیبتی که در مالش یا اهل بیتش یا مصیبت دیگر از مصائب دنیا که مبتلا است
بعد از آنکه خود سخنان عاقل اینرا دانست باید که در مقام صبر و شکیبائی بوده باشد که در بشارت و بشر
الصابرین داخل باشد بدانکه مصائب دنیا را اقسام چند است بحسب اشخاصی که مبتلا میباشند
بآن چنانچه از ائمه طاهرین روایت شده البلاء للظالم ادب وللمومن امتحان

وللانبياء درجة وللاولياء كرامة بلاء و بلا بجهة اهل ظالم تاديب تا متنبه شود و توبه و انابه
نمايد و از براى سوم امتحان است تا صابر از غير صابر و شاكر از غير شاكر ممتاز و تمام از مطيع معلوم شود و از براى
انبيا درجه است كه هر چند بلا و محنت ايشان بيشتر درجه ايشان در مقام قرب رفيعتر ميباشد و از براى اوليا
تحفه و كرامت است پس از اينجا معلوم ميشود كه در اين بلاها و مصايب چه قدر حكمت ميباشد زيراكه
اقل مراتب اين است كه تاديبى بوده باشد او را از نوع افعالش و كفاره باشد بجهة قبايح اعمالش
و سببى باشد بجهة استحقاق نعم باقية وجنة دائمة وكل نعيم دون الجنة صغير
وكل بلاء دون النار يسير هر نعمتى را كه با بهشت بسنجى كوچك و حقير و هر بلائى را در پيش آتش
غضب خدا بسنجى آسان ميباشد خدا را عداوتى با دوستانش نيست كه ايشان را هميشه در بلاهاى
گوناگون مبتلا ميدارد بلكه ايشان را منظور ميخواهد بجود نمايد و شايسته لطف خود گرداند حضرت
صادق ع فرموده اند ان في الجنة منزلة لا يبلغها العبد الا ببلاء في جسده
در بهشت درجه عاليه است كه بآن كسى نميرسد مگر بجهة بلائى كه به بدن او ميرسد و اين بلاها
عطاها و مواهب سنيه است كه بايد بران صبر كرد بلكه شكر نمود زيرا كه اگر بجهة پاك كردن از خباثت
معصيت باشد كه بجهة آن عظيم در آنرا از تو برداشته و اگر بجهة استحقاق او باشد اجر
تو ميدهد عظيم در آن است كه مراد است اين بلاها را باعث گرداند و ميخواهد كه ترا با خود آشنا كند
و تو از او گريزانى خدا را دلهاى شكسته و بدنهاى خاضع و خسته خوش مى آيد اذا احب الله عبده
جعل في قلبه نائحة من الحزن اگر خدا بنده را دوست دارد هميشه دلش را محزون ميدارد
و خداوند ديده گريان و سينه نالان را دوست ميدارد وانا عند المنكسرة قلوبهم والمندرسة
قبورهم بارى مطلب واضح است و واضح است كه بلائى كه بمقربان و اوليا ميرسد بجهة
الا بجهة رفع مقامات ايشان هم چنانچه در حديث سابق پس بمقامات عاليه نميرسند مقربان مگر
بصبر كردن بر آنچه بر ايشان وارد آيد چه او صابرين از جمله حصر كردن وارد حق تقرر افزون اگر
مقامات عاليه را خداوند جليل بعوض صبر و متفرع بران گردانيده وجزاهم بما صبروا
جنة وحريرا سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار حتى اينكه در خبر وارد شده
كه صبر نصف ايمان است حتى اينكه ميفرمايد وجعلنا هم ائمة يهدون بامرنا

بامرنا لما صبروا ايشان را پيشوايان خلق گردانيدم كه مردم را رهنمائى كنند بسوى امر ما چون صبر
كردند در راه ما ازين تعبها و زحمتها كشيدند سالهاى سال بر بلاهاى بى نهايت تحمل كردند سنگ بر ايشان
زدند و سر و روى شان را شكستند و بآتش شان انداختند با ارّه ايشان را شكافتند و سرشان را
بريدند و بزندان شان انداختند و سخريه با ايشان كردند و ساحرشان خواندند صبر نمودند و لكن كه
صبر ايشان مثل خاتم انبيا نبود و لهذا درجه ايشان از همه كس رفيعتر بود چنانكه بسند معتبر از حضرت صادق
روايت شده كه چون حضرت رسول ص بمعراج رفت ندا رسيد باو ان الله يختبرك
بثلاث لينظر كيف صبرك خدا ترا امتحان مينمايد به سه چيز تا به بيند كه صبر تو در چه مرتبه
گفت خداوندا تسليم ميكنم امر ترا و مرا قوت بر صبر نيست مگر بلطف تو چيست آن سه چيز ندا
رسيد كه اول آنست كه بايد فقرا و محتاجين را بر خود و عيال خود اختيار كنى و خود بر گرسنگى صبر كنى
گفت خدايا راضى شدم و تسليم كردم امر ترا و از تست توفيق صبر و اما دوم آنست كه قوم تو ترا
تكذيب ميكنند و در خوف و ترس شديدى خواهى بود بايد جان خود را در راه من بذل نمائى و
با اهل شرك بجان و مال جنگ كنى و بر اذيتهاى ايشان كه از آنها و منافقين است بتو ميرسد
صبر كنى گفت خداوندا قبول كردم و راضى شدم و توفيق و صبر از تو ميباشد اما سيم آنچه بعد از تو
كه با اهل بيت تو ميرسد اما برادر ترا پس تو با او ظلمها ميكنند و او را ناسزا ميگويند و او را
بمشقت مى اندازند و توبيخ و سرزنش مينمايند و از حق خود محروم مينمايند و بر او ظلم ميكنند و در آخر
امر او را او را ميكشند گفت خدا تسليم كردم و از تو ميباشد توفيق و صبر و اما ابنتك
و تظلم و تحرم و تؤخذ حقها و اما دختر ترا ظلم ميكنند و او را محروم مينمايند و حقى
كه تو بجهة او داده باشى ميگيرند و تضرب وهي حامل و يدخل منزلها وحريمها
بغير اذن آه بى اذن او داخل خانه و منزل و حريم او خواهند شد و در حالى كه حمل داشته
باشد ضربت بر او خواهند زد و از آن ضربت فرزند او ساقط خواهد شد و او را خوار و ذليل
خواهند نمود و آخر از آن ضربت از دنيا خواهد رفت حضرت فرمود تسليم كردم حكم ترا و از تو
مطلب توفيق بر صبر پس ندا رسيد كه دختر ترا از برادر تو پسر خواهد بود يقتل احدهما
غدرا و يسلب و يطعن الثانى از آن دو فرزند را از روى غدر ميكشند و او را برهنه

می‌کشند و خنجر بران او بیرنده است شوم تو حضرت فرمود انا لله و انا الیه راجعون تسلیم
کردم امر را پس ندا رسید که اما فرزند دختر دیگر تو است تو را طلب نمایند و او را بسوی جهاد ثم
یقتلونه صبرا و یقتلون ولده و من معه من اهل بیته ثم یسلبون
حرمه پس او را می‌کشند و اولاد او را می‌کشند و هر که از اهل بیت او با او باشند
می‌کشند پس حرم او را برهنه می‌کنند و او استغاثه بمن بجوید و لیکن مقدر شده است که
او و اهل بیت او کشته شوند و شهادت ایشان حجت بر جمیع اهل عالم باشد پس اهل آسمانها
و زمینها بر او خواهند گریست و از روی جزع و ملائکه بر او بگریند و حدیث طولانی است بهمین قدر
اکتفا شد عزیز من این امتحانات بعزم همه عظیم بود لیکن هیچیک مانند امتحان خیر نبود زیرا که
هرگز ندیدم در کتابی که آن حضرت گرسنگی و فقر و فاقه بلکه بجهت تکذیب قوم و جفای ایشان
بگرید لکن هر وقت که یاد میکرد مظلومی اهل بیتش را بی‌اختیار رنگ از دیده میریخت در وقت
یاد میفرمود که فرزندش را تیر بر سینه اش میزنند و بر زمین می‌اندازند بی‌اختیار سیلاب
تاسف بر رویش میریخت و هر زمان که یاد میکرد که سر فرزندش را بر نیزه می‌کنند و از برای
پسر سو به بر نه مضطرب میگردید و سیلاب تاسف بر رویش فرو میریخت ابن قولویه
بسند معتبر از حضرت امام همام جناب باقر روایت کرده است که چون سید الشهدا
در کودکی بنزد حضرت رسول می‌آمد حضرت رسول میفرمود یا علی او را از برای من نگاه دار
پس او را میگرفت و زیر گلویش را میبوسید و میگریست روزی آن حضرت عرض کرد
ای پدر چرا گریه میکنی فرمودند کیف لا ابکی و اقبل موضع سیوف الاعداء ای
نور دیده چگونه گریه نکنم در حالی که محل شمشیر دشمنان میبوسم عرض کرد و انا اقتل گفت من کشته
می‌شوم فرمودند بلی والله تقتل و یقتل ابوک و اخوک بخدا قسم تو کشته میشوی
و پدرت کشته میشود و برادرت کشته میشود گفت ای پدر قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود
فرمود بلی ای فرزند عرض کرد پس ما را که زیارت خواهد کرد فرمود زیارت نمیکنند ترا
و پدر ترا مگر صدیقان از امت من آن تصور کشته شدن او بر آنحضرت گران بود اما اگر او
و فرزندش را در میان خاک و خون آغشته میدید چه بر او رو میداد چه میگوئی گریه سید رضی رحمه الله

رحمه الله لو رسول الله یحیی بعده: فعد الیوم علیه للعزاء: اگر پیغمبر خدا زنده میبود بعد قسم
که آن روز را روز عزای خود قرار میداد و بجهت فرزندانش تعزیه میگرفت یا رسول الله لو عاینتهم
و هم ما بین قتلی و اسری کاشکی بودی یا رسول الله و میدیدی ایشان را که بعضی را کشته و
بخون آغشته کرده اند و بعضی را باسیری گرفتار کرده اند من رمیض یمنع الظل و من عا
طش یسقی انابیب الردی: یا رسول الله بعضی از اهل بیت بر ریگ گرم بیابان افتاده
بدون سایه و بعضی از ایشان با لب تشنه و گلوی خشکیده افتاده اند که از بندهای نیزه ها شربت
ناگوار مرگ می‌نوشند لیس هذا لرسول الله یا امة الطغیان و البغی جزا ای امت ظالم
طاغی این جزای رسول الله نبود که بعترت او اینگونه ظلم و جفا برسانید غارس لم یال فی الغرس
لهم فاذاقوا اهله مر الجنا: پیغمبر خدا تقصیر نکرد در نشاندن اشجار برکت اثمار را از برای
این امت تبه روزگار و ایشان در مقام تلافی چیدند میوه های دل او را و شکوفه بوستان او را بچیدند
ثمرات او ... رسالت را بشمشیر بران قطع کردند و شکوفه های بوستان ولایت را از شدت تشنگی
پژمرده نمودند و از سر در تنه باد فراوان کردند جزروا جزر الاضاحی نسله: ثم ساقوا اهله
سوق الاماء: کشتند نسل او را مانند کشتن شترهای قربانی و اسیر کردند و شهر بشهر گردانیدند
زنان ایشان را مثل بندگان و کنیزان معجلات لا یواریهن ضحی: سنن الاوجه او بیض
الطلی: زنان او را با تعجیل و شتاب میگردانیدند در اطراف در حالتی که نبود ایشان را چیزی
که روهای مقدس و گردنهای خودشان را بپوشند هاتفات برسول الله فی بهج السعی
و عثرات الخطا: ایشان از سوزش دل ندا میکردند جد خود رسول الله را و از یک طرف
میدویدند و پا بر زمین میزدند یا قتیلا قوض الدهر به: عمد الدین و اعلام الهدی
ای شهیدی که بکشتن تو ستونهای دین را در هم شکسته و رایات هدایت را سرنگون کردند
قتلوه بعد علم منهم انه خامس اصحاب الکساء: کشتند او را در حالتی که میدانستند
او را که از آل عبا باشد و صریعا عالج الموت بلا شد لحیین و لا مد ید:
غسلوه بدم الطعن و ما عنبر بوغاء الثری: ای شهیدی که بر زمین افتاده که در وقت
مردنش کسی نبود که او را ... و کسی سازی بر رویش نکشید و کسی او را غسل نداد بلکه بخون

که از خشم نیزه‌ها از بدنش جاری بود و غسل داده شد و کسی او را کفن نکرد و کرا کفن سجاک غبار صحرا
او را کفن نمودند حَمَلُوا رَأسًا یُصَلُّونَ عَلَی جَدِّهِ الأَکرَمِ طَوعًا وَآبَا سر او را بر سر نیزه
کردند که مردم صلوات بر جد و پدر او میفرستادند کَیفَ یَستَعجِلُ اللهُ لَهُم بِانقِلَابِ الأَرضِ
أَو یَرجُمُ السَّمَا اگر مقربان درگاه خدا بر مصایب و بلا صبر کردند و در راه محبت او تحمل
مشاق عظیمه شدند لکن اگر بدیده انصاف تامل کنی خواهی یافت که سید الشهدا در مقام
صبر از همه بالاتر و صبر ایشان از همه بیشتر بود زیرا که مصیبتش از همه عظیمتر بود و بحد صبر و رضا زیاده
چیزی صادر نشده است که سید الساجدین علیه السلام در خطبه در وقتی داخل کوفه می‌کردند ایشان را
فَأَجرُ مَن قَتلَ صَبرًا وَکَفَی بِذَلِکَ فَخرًا منم فرزند کسی که او را شهید کردند و کشته شد
از روی صبر کردن بر بلا و همین فخر مرا کافی است بلکه با این همه بلا و محنتی که با او روداد که عشری
از آن به دیگران رسید با نهار اضی بلکه شاکر بود و او را تشویش و اضطرابی و خوفی و دهشتی
نبود چنانچه از محمد بن علی الجواد علیه السلام روایت شده که آن حضرت از پدر خود روایت کرده
که علی بن الحسین علیه السلام فرمود که چون کار بر پدرم تنگ شد و امر شدید گشت کسانی که با او بودند
نظر باو کردند حال او را غیر از حال او یافتند زیرا که ایشان هر قدر که کار سخت تر می‌شد
رنگهای ایشان متغیر شده و لرزه بر اعضای ایشان می‌افتاد و دلهای ایشان در خوف می‌افتاد
و امام حسین علیه السلام و بعضی از خواص آن حضرت رنگهای ایشان می‌شکفت و جوارح و اعضای ایشان
ساکن و دلهای ایشان مطمئن و برقرار می‌شد و بعضی از ایشان به بعضی میگفتند اُنظُرُوا لَا
یُبَالِی بِالمَوتِ ببینید او را که باکی از مرگ ندارد و آن حضرت با ایشان میگفت
صَبرًا بَنِی الکِرَامِ صبر کنید ای بزرگواران نیست مرگ مگر بمنزله پلی که شما را از شدت و تنهای
دنیا بسوی جنان واسع و نعیم دایم میرساند کدام یک از شما ناخوش دارید که از زندان بسوی قصر
جنان روید و مرگ از برای دشمنان شما چیزی نیست که ایشان را بسوی جهنم میبرد پدرم خبر داد
مرا از رسول خدا که دنیا زندان مومن و بهشت کافر است و مرگ جسر ایشان است که این
جماعت را بسوی جهنم و آن جماعت را بسوی بهشت میرساند و من دروغ نگفته‌ام و نسبت داده
نشده‌ام بدروغ گو و این مرتبه مرتبه بلندیست که احدی دم از این مرتبه نزده مگر پدر بزرگوارش

بزرگوارش که در وقتی که پیغمبر خدا را وفات نزدیک رسید سر اقدسش در دامن امیر المومنین علیه السلام بود پس آن
حضرت گریه در آمد حضرت فرمود ای برادر چرا گریه میکنی آن حضرت عرض کرد ای سید من وعده شهادت
بمن داده بودی و میخواستم در برابر روی تو کشته شوم و میبینم که وفات تو نزدیک رسیده فرمود ابشر
فَإِنَّهَا مِن وَرَائِکَ بشارت باد ترا که آن در عقب تست پس چگونه خواهد بود صبر تو عرض
کرد یا رسول الله این موضع موضع شکر است زیرا که صبر بر امر مکروه است و شکر میباشد که بر امر محبوب
باشد در هنگام کشته شدن برادران و برادرزادگان و فرزندان و وقت ملاحظه غریبی کودکان و زنان
و تشنگی و ناله العطش العطش کودکان آن حضرت گریه میکردند و لیکن گریه ایشان نه از جهة عدم صبر
و رضا بقضای خدا بود زیرا که گریه بر مصیبت را اگر دلیل بر عدم رضا دانی پس بایست گفت
که پیغمبر خدا و علی مرتضی نیز راضی نبودند زیرا که ایشان نیز در این مصیبت بسیار گریسته‌اند و همچنین پیغمبران
سلف نیز گریسته بر مصایب خود و در هنگام مصیبت بگریستند چنانچه حکایت گریستن
یعقوب و یوسف علیه السلام معروف است و گریه آدم و داود مشهور و نوحه نوح مشهور و گریه فاطمه علیها السلام
در مصیبت پدر بزرگوارش نیز مشهور است و اگر خواهی سبب گریه آن حضرت بدانی بدانکه
اولا چنانکه مکرر شنیده گریه بر مصایب اهل بیت افضل طاعات و اقرب قربات است و چون
بر مصیبت ایشان عبادتست و این عبادت هم چنانچه از تو مطلوب است از ایشان نیز مطلوب
و ثانیا مصیبت بزرگتر کشتن جوانان اهل بیت و تشنگی کودکان ایشان و غریبی و بیکسی زنان است
و ثالثا اینکه نظر از آنکه میدیدند که شریعتی که در مصیبت اسلام است احیای سال پیغمبر خدا ام کوشش
کرد خون دل خورد و علی مرتضی شمشیر زد خود را در مهالک انداخت تا از او بر پا کردند و بنای او را
محکم گردانیده بود میدیدند که بجهة کشتن او شعار دین مندرس و منطمس میگردد و آثار هدایت برطرف میگردد
و در آیات علم و معرفت سرنگون میگردد و بازار کفر و نفاق رواج می‌یابد پس بی اختیار رقت
میکردند و اشک از دیده میریختند و اگر بجهة دیگر بیش از مرتبه صبر بیرون میرفتند پس اینها نیز
بیرون نمیرفتند و خداوند جلیل مکرر در کلام خود ایشان را صابر یاد فرموده حتی به پیغمبر خود میفرماید
فَاصبِر کَمَا صَبَرَ أُولُوا العَزمِ مِنَ الرُّسُلِ از اینجا دانسته شد که ایشان بشر بودند و اندوه
و درد و محنت و مصیبت و مسرت و نعمت از لوازم بشریت است هم چنانچه گریستن از لوازم

از لوازم بشریت است چنانکه در وقت گرسنگی گرسنه می شود بی اختیار هم چنین در نزد وقوع مکاره
محزون می شود بی اختیار است اگر العیاذ بالله اظهار امر کروهی نماید یا شکایت نماید از خالق یا نحو
آن از مرتبه صبر و رضا بیرون می رود حضرت یوسف را برادران برده آنقدر گریست ام الله زمین
جنگ آمدند و یعقوب بجهت گم شدن یوسف آنقدر گریست که دیده اش کور شد پس سید الشهدا
که از یکجانب دیدن به نهایت کشتگان و از یکجانب غریبی ایشان و از یکجهت تشنگی کودکان را میدید چگونه
می شود که از دیده اش اشک نریزد بلکه نوحه خوش دل را از لوازم صلابت قساوت قلب و بی رحمی است
و این از صفات قبیحه است و از اخلاق رذیله است با این همه قسم صبر کرد و صبر کرد تا که کسی شنید از او
صبر نکرد و با این همه بلاها جز انا لله و انا الیه راجعون چیزی از او شنیده نشد و بغیر از صبر اعلی
قضاک از او کلامی نقل نشده و در مقابل سی هزار کس ایستادگی کرد و در برابر کوههای آهن ایستاد شد
بارش تیر باد باران فرار نکرد و زیاده از بیست هزار شمشیر برهنه و نیزه رو بسوی او می آوردند ثبات پای
کرد و در امر دین خود سخن او گفت سست نشد و با ایشان التماس نکرد و گریه نمود و در زیارت
صاحب الامر است قد عجبت من صبرک ملائکة السموات ملائکه آسمانها از صبر تو
تعجب کردند و چگونه نکنند با اینکه با همه بلاها ملائکه از جهت یاریش آمدند اذن خواستند از او
جماعت جنیان در وقت غریبی و در ماندگی او آمدند بر او سلام کردند و گفتند ما از برکت پدرت
مسلمان شده ایم اذن بده تا با دشمنان تو جهاد کنیم فرمود شما ایشان را نمی بینید ایشان شما را
نمی بینند گفتند ما هم بصورت ایشان در می آییم اگر کشته شویم در راه تو شهید میباشیم فرمود
که دلم از دنیا سیر شده مشتاق لقای پروردگار شده ام و من میدانم که امروز باید شهید شوم
و برادرانی کرده ای از جنیان طیاره یکدسته چون آنحضرت را مظلوم او را دیدند آمدند که ما یاوران
تو ایم اگر اذن دهی در اندک زمانی ایشان را تلف میکنیم حضرت فرمود من مخالفت جدم خود
نمی کنم و من جد خود را در خواب دیدم که مرا بر سینه خود چسبانیده و پیشانی مرا بوسیده فرمود
یا حسین ان الله تبارک و تعالی قد شاء ان یریک مقتولا ملطخا بدمائک مخضبا
شیبتک بدمائک مذبوحا من قفاک تقدیر الهی چنین شده است که تو کشته شوی و در خون
خود بغلطی و ریش بخون خضاب کرده و زنان و حرمت همه اسیر شوند و بر شتران برهنه سوار

سوار کنند انا و لله صابر حتی یحکم الله بامره و هو خیر الحاکمین بجد قسم که صبر میکنم
تا خدا حکم کند میان من و این گروه ای روانه صبر کرد تا اینکه همه اهل بیتش را کشته دید زیاده از سی صد
زخم بر بدنش زدند آخر الامر با لب خشکیده و جگر تفیده سرش را از پشت گردنش جدا کردند ایا
جراحات بدن طاهر الترابُ شفا: حتی ذابت و هی جرحا اثکلت فیکا: ای بجروحی
که از شرافت تو زمین را خدا شفای دردها و مرهم زخمها گردانیده ایا طبیب و دوا یا چه در دوایت
بود و ایا مرهمی از برای زخمهایت نبود لقد رموک بسهام ما حد منصلها یوم الشقاق
شلت کف رامیکها تیرها بر بدن شریفت زدند که همه پیکان آن بر بدنت بنشست خدا قطع
کند دستی را که آن تیرها بسوی تو انداخت ایا طعین العوالی لیتها کسرت: لا بارک الله
فیها کیف یبدیکا: ای کشته نیزها کاش شکسته شده بود نیزهای ایشان بلکه کاش چوب و
آهن خلق نشده بود که با آن نیزه ها زنند و بر پهلوهای نازنینت زنند ویل المراضی و ویل الحا
ملین لها: عجبت منها ظباها کیف تمضی هبکا: وای بر آن تیغهای که بر بدن نازکت فرود آمد
وای بر آن کسانی که شمشیر بر بدن تو زدند با حد که دنه آنها را البور ایشان تعجب میکنم که چگونه انها
ببدن تو رسید یا روح احمد ریحانه مهجته: لهفی علیک سموم الریح یذبلکا
ای ریحانه قلب احمد مختار و روح روان حیدر کرار تأسف و اندوه بر بدن شریفت که بر زمین
افتاده و بادهای سموم بران بدن میوزید تعجب الحسین ابا ماء الفرات فلا یجری: سوقیک
و لا راقت سواقیکا: ای آب فرات بعد از شهادت امام حسین تو با لب تشنه خنک توی
در سواقی و انهارت جاری نشود و کسانی که ترا ایشان شنید و بر تشنگی امام حسین تأسف نخورند ترا
گوارا مباد و یهیج الشجو فی القلب الحزین اذا ذکرت بنت علی اذ تنادیکا: تطول
حولک فی الارض الطفوف: و قد جمعت حولها الایتام تبکیکا: بهیجان می آورد
اندوه مرا هر گاه یاد کنم دختر امیر المؤمنین را که ببدن شریف تو گریه و پنهان تو و را
گرفته بود و بر تو گریسته و او را میخواند و تارة عطش الاطفال یحرقها: و
دمعها کاد یرویها و یرویها: گاهی تشنگی آن کودکان دل آن مادر پنهان را می سوزانید
و باین جهة اشک از دیده میریخت که با اشک چشم خود نزدیک بود که ترا و خود را سیراب

نایره وتارةً تسحب الذیل العفیف الی نحو الخیام اذا صاحت ذراریکا، وگاهی دامنش
بجانب خیمها روان میشد هرگاه فریاد و فغان یتیمان و بیکسان را میشنید وتارةً تنفث
الاخوان اذ صرعوا، واسوک بالتروح اذ غیرت هوا اسیکا. گاهی برادران کشته خود عباس
وجعفر و دیگران نوحه میکرد که دربارهٔ تو جان دادند و در خاک و خون افتادند وتارةً تدفع
النمل للعین عن الجسم الشریف، وبالسرحات تحمیکا تصیح یا شمر حاذ ذات
تولمه، یا تنی لطریق الخیر اهدیکا، گاهی شمر ملعون را از تو دور میکرد و میگفت بادا
او را از زرکی یا شمر لاتبر راس السبط له، عند الاله لشأنا احسن باریکا،
ای شمر از خدا بترس و او را از [؟] مگذار که او را در نزد خدا مرتبهٔ بلندیست ان شئت
نفدیه بالارواح دونکها، او شئت مالا فان الیوم نغنیکا، ای شمر اگر جان
میخواهی همه ما را عوض او بکش و اگر مال میخواهی آنچه داریم همه میدهیم و ترا امروز غنی میکنیم
ما راع قلب الخنا تعذلوا مشفقة، ما راع علج الضبابی تونبوا عیکا، آن ولد
الزنا را رحم بر آن مظلوم نیامد و ترا مراعات نکرد و در ایام حسین هم در تحمل شاق عظیمه در راه خدا
صبر کرد و خدا بعوض صبر او چنان مرتبه اشرا[؟] چند کرد که بوصف راست نیاید زیارتش را افضل
اعمال کردانید و برای او گریه را اشرف طاعات عمر و محبتش را در دل مسلم و کافر انداخت
ملائکه را گریه کننده و ماتمدار او کردانید و خلایق را نوحه‌گر او کردانید ملکوت سموات را
مجلس ماتم او کرد بلکه عالم را عزاخانه اش قرار داد و در آن عالم را از سنگ و چوب
و کوه و بر و بحر آنچه در آنهاست گریه کننده اش کردانید منصب شفاعت را با او داد که گروه
گروه عاصیان را از عذاب نیران بوسیع جنان رساند و او را وسیلهٔ مغفرت و رحمت قرار داد که
هر روز گروه بیشمار را از برکت گریه بر او و نوحه بر او و با زیارت و با اعانت زوار و شیعیان او
میآمرزد و در [؟] سمیع بن عبدالملک روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند ای سمیع
تو از اهل عراقی آیا بزیارت قبر امام حسین علیه السلام میروی گفت نه من مردی مشهورم در شهر بصره و نزد ما
کسانی هستند که تابع خلیفه جورند و دشمنان ما بسیارند از ناصبیان و غیر ایشان میترسم احوال مرا بوالی بگویند
و در زیارت من ضرر رسانند بمن پس آن حضرت فرمود افما تذکر ما صنع به آیا یاد نمیکنی آنچه را که

آنچه را که با آن حضرت کردند گفت بلی یاد میکنم فرمود آیا جزع میکنی در وقت یاد کردن گفتم بلی بحق قسم
یاد میکنم او را و جزع میکنم و میگریم بر او تا آنکه اهل من اثر مصیبت در من مشاهده میکنند و خود را از طعام باز
میدارم تا اثر مصیبت بر روی من ظاهر میشود حضرت فرمود رحمه الله دمعتک یا سمیع خدا رحمت کند آب دیده
ترا ای سمیع بدرستیکه تو از آن جماعتی که از اهل جزع و فزع بر ما میکنند و از کسانی که با شادی ما شاد میشوند و در
ماتم و اندوه ما غمناک میشوند و در اندوه ما خائفند بجهت خوف ما ایمن اند در وقت ایمنی ما بدانکه زود باشد که ببینی
پدران مرا که حاضر شوند در بالین تو و وصیت کنند در باب قبض روح تو ملک الموت را و بشارتی چو
دهند که دیده تو روشن شود پس ملک الموت بسبب سفارش اجداد من مهربان تر خواهد بر تو از
مادر مهربان بفرزندش پس آنحضرت گریه در آمد و من نیز گریستم پس حمد الهی کرد و فرمود یا سمیع
ان الارض والسماء لیبکیان منذ قتل امیر المؤمنین رحمة لنا ای سمیع زمین و آسمان
از روزی که امیرالمؤمنین را کشتند از برای ترحم بر ما گریه میکنند و آنچه از ملائکه بر ما گریه میکنند زیاده از
آنست که کفر [؟] وما رقأت دموع الملائکة علینا منذ قتلنا هنوز خشک نشده است دموع
ملائکه از گریه بر ما از روزی که کشته شده‌ایم [؟] است گفت حضرت صادق علیه السلام بلکه هنوز هم خشک نشده است دیده
ملائکه در مصیبت ایشان چنانچه در حدیث دیگر بنظر آمده که چون در صحرای کربلا سید الشهداء در میان گرفتند
پنجاه هزار ملک بر او گذشتند و چون مأمور نبودند از او گذشتند و بسوی آسمان رفتند وحی شد بایشان
مررتم بابن حبیبی وهو یقتل فلم تنصروه شما بفرزند حبیب من که کشته شده و او کشته
می‌شد او را یاری نکردید پس باید بر دید بسوی زمین و ساکن شوید بر سر قبر مطهرش ژولیده مو
و گرد آلود تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که چون امام حسین علیه السلام کشته شد گریست بر او
هر چیزی حتی بلاد و بقعهای زمین بر او گریستند پس موکل شد بر او چهار هزار ملک که ژولیده مو و گرد
و غبار آلود میگریند بر او تا روز قیامت آری گریه کردن ملائکه امر عظیمی نیست بلکه گریستن آسمان و زمین
نیز امر عجیبی نیست زیرا که مصیبت عظمی بود مصیبت او بیش از آنکه این مصیبت واقع شود ملائکه بر او گریستند
بلکه آسمان پیش از شهادت او گریسته هم چنانچه در دعائی که در سیم شعبان که روز ولادت با
سعادت آن سرکرده اهل بلا و شهید رنج و عنا وارد شده و در کتب اعمال و ادعیه مذکور است که
اللهم انی اسئلک بحق المولود فی هذا الیوم الموعود بشهادته قبل استهلاله

وَدَمًا دِيَهِ بَكَتْهُ السَّمَاءُ وَمَنْ فِيهَا وَالْاَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهَا وَلَمَّا يَطَاءُ بِتَيْهَا يعني
سوال می کنم خدایا از تو بحق آن کسی که در این روز متولد شده و وعده شهید شدن او را داده اند
پیش از آنکه بدنیا آید و آن کسی که گریسته بر او آسمانها و هر که در آنها بود و زمینها و هر که در آنها
بود و هنوز پا در سنگستان مدینه نگذاشته بود پس عجب مصیبتی بود این مصیبت که پیش از
وقوعش دل عالم را کباب و چشم زمین و آسمان را پر آب نمود پس آیا بر مادرش فاطمه زهرا چه گذشت
و بر پدرش علی مرتضی چه رو داد که هر وقت که او را بدیدی شهید شدن او بخاطرشان می آمد و یکی از
یادشان می آمد این قول او روایت می کنند از ابو عبد الله جدلی که گفت داخل شدم بر امیر المؤمنین
و امام حسین هم در کنار او نشسته بود پس حضرت دست بر شانه او زد و گفت إِنَّ هٰذَا
يُقْتَلُ وَلَا يَنْصُرُهُ أَحَدٌ این فرزندم کشته می شود و کسی او را یاری نمی کند گفتم یا امیر المؤمنین
این بکدام زمانی خواهد بود فرمودند این واقع خواهد شد و لیکن صبر کردن ایشان چون معصوم اند
و هنوز هم امر واقع نشده بود پر غریب نیست لیکن نمی دانم که سیدات جدین که بدن پدر را بر هنه
و بیسر در زمین افتاده دیدند چگونه صبر کردند و چگونه تاب آوردند و در این عزیمت صبر کردن خواهران
و دختران و زنانش بود که با وجود عدم قوت عصمت مشاهده این مصیبت را کردند و دیده خود
این وقایع را دیدند و عزیز او را دیدند و ناله مظلومیش را شنیدند و تنهائی او را مشاهده کردند
دیده گریان او را دیدند و لبهای خشکیده او را بچشم خود دیدند آه آه بدن بخون طپیده او را دیدند
و سر بریده اش را دیدند لَهْفِي لِزَيْنَبَ وَالْيَتَامَى حَوْلَهَا قَدْ أَبْرَزَتْ مِنْ خِدْرِهَا
وَخِبَائِهَا وَغَدَتْ تُنَادِي وَهِيَ حَسْرَى ثَاكِلٌ وَالْحُزْنُ مُشْتَمِلٌ عَلَى أَعْضَائِهَا ای
حسرت و تأسف بر زینب خاتون در حالتی که از خیمه بیرون می آید و یتیمان و اطفال دور او را گرفته
بودند و با حسرت و اندوه و حزن ندا میکرد یَا قَوْمُ مَا ذَنْبُ الصِّغَارِ لِتَيْتَمُوا أَبِيهِمُ
الصِّغَارُ وَتَعْلُنُوا بِأَرَائِهَا ای قوم آیا این کودکان چه گناه کرده اند که ایشان را خوار
کرده اید و ایشان را علانیه آزرده کنید یا وَيْلَكُمْ لَا يَنْقَعْ غَلُّ صُدُورِكُمْ قَتْلُ الْمَوَالِي
الْيَوْمَ مِنْ كُبَرَائِهَا وای بر شما آیا سینهای شما خالی نشد و کافی نبود شما را کشتن
مردان و بزرگان ما وَفَجِعْ طَوْرًا بِالْوَصِيِّ وَتَارَةً مِمَّا جَرَى تَشْكُو إِلَى زَهْرَائِهَا

زهرائها گاهی شکایت و را به پدر بزرگوار می کرد و گاهی بمادرش فاطمه زهرا و می گفت یَا أُمِّي
قَوْمِي مِنْ شَرَاكٍ وَشَاهِدِي أَسْرَاكِ فِي أَسْرِ الْكِ ذُلِّ عِدَائِهَا ای مادر برخیز از
قبر بیرون آی و اسیران را ببین که در دست اعدای کر دشمنان افتاده و در بند های ذلت مخالفان
مبتلا شده قَدْ قَيَّدُوهَا بِالْحَدِيدِ كَأَنَّهَا شَرُّ الْعَبِيدِ الْبِقْنِ مِنْ أُمَرَائِهَا ای مادر ایشان را در
قید و زنجیر کرده اند مانند بندگان ذلیل که از آقای خود گریخته باشند يَا ضَيْعَةَ الدِّينِ وَضَيْعَةَ
أَهْلِهَا بَعْدَ الْحُسَيْنِ وَمَا لَقِيَ بِفِنَائِهَا وای واهی دین را هلاک کردند بعد از امام حسین علیه السلام
أَضْحَى يَزِيدُ ذُو الْخَنَا وَبَنُو الزِّنَا فِي دَوْلَةٍ بِالْعِزِّ مِنْ أُمَرَائِهَا وَابْنُ الرَّسُولِ عَلَى
الثَّرَى مُلْقَى بِدِمَائِهِ مُلْقًى عَلَى بَوْغَائِهَا یزید پلید و لد الزنا در دولت و عزت پادشاهی
مبتلا شده و فرزند پیغمبر را بر روی ریگهای بیابان در میان خاک و خون انداخته اند وَنِسَاءُ آلِ
أُمَيَّةَ فِي صُونِهَا وَحُصُونِهَا مَسْرُورَةٌ بِغِنَائِهَا وَبَنَاتُ أَحْمَدَ فِي السَّبْيِ بَيْنَ الْوَرَى
قَدْ أُبْرِزَتْ مِنْ خِدْرِهَا وَخِبَائِهَا آه زنان بنی امیه در حصارها و خانهای محکم نشسته اند و
کنیزان مغنیه بجهة ایشان تغنی می کنند و دختران احمد مختار را از خیمه بیرون کشیده اسیر میکنند
و در میان مردم می گردانند وَيَزِيدُ يَشْرَبُ فِي الْقُصُورِ زُلَالَهَا وَالسِّبْطُ يُسْقَى
مِنْ نَجِيعِ دِمَائِهَا آه آه یزید بن معویه در قصرهای زرنگار آبهای خوشگوار می آشامد و فرزند
پیغمبر را بعوض آب بخون بدنش سیراب می کنند بدانکه نظر باینچه که از اخبار مستفاد می شود
از اینکه بلا و محن انبیا و اولیا در جه و کرامت ایشان میباشد چنانچه سابقا گذشت پس کسیکه محنت
و مصیبت او زیاده تر باشد باید مرتبه اش بلند تر باشد و هم چنین نظر باینکه دنیا را در نزد خدا
و نه جلیل قابلیت و اعتباری نیست و از انجاست راحت دوستان خود قرار نداده بلکه زندان ایشان
منزلی جا و قرار بود که المی در آن نمی باشد و عزتی از برای ایشان خواسته که منسوب بذلتی نمی باشد
در آخرت از برای ایشان کرده که منسوب بغمی نمی باشد و این معنی از وضحات میباشد پس از
اینجاست که هر کسی در نزد او مقرب تر میباشد دنیا بر او سخت تر میباشد و آلام و مصائبش
بیشتر و اخبار بر این معنی بسیار است هم چنانچه از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ بِمَنْزِلَةِ كِفَّةِ الْمِيزَانِ كُلَّمَا زِيدَ فِي إِيمَانِهِ زِيدَ فِي بَلَائِهِ مومن بمنزله کفه

بیرانست که هرچند ابتلاش فزون‌تر باشد تزیید بلا و محنتش بیشتر باشد و در حدیث دیگر از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند اِنَّمَا یُبْتَلَی الْمَرْءُ عَلَی قَدْرِ مَحَبَّةِ اللهِ ابتلای مرد بقدر
محبت او خواهد شد یعنی اگر چه محبتش بخدا بیشتر میشود بلا و محنتش زیاده تر میگردد و موافق این است
روایتی وارد شده است که شخصی عرض کرد بجناب پیغمبر که یا رسول الله من خدا را دوست میدارم فرمودند
استعد للبلاء مستعد بلا و محنت باش عرض یا رسول الله من ترا دوست میدارم فرمودند استعد بکثرة
الاعداء مستعد باش به بسیاری دشمن و از این اخبار معلوم میشود جلالت و مرتبه سید الشهداء در نزد
خدا و محبت او بخدا زیرا که اتفاق اخبار و آرای علما و اخیار که محبت او بیشتر و عظمت بلا و محنتش
از همه بیشتر بود و بمقتضای این اخبار اگر چه باید افضل باشد انبیا و اولیا و مقربین بارگاه اله
اگرچه جامهای مالامال بلا نوشیدند و لباسهای بلا و محنت پوشیدند و بصد هزار رنج و عنا مبتلا
گردیدند و در راه محبت او صبر کردند و تن در دادند هر کس بقدر محبتش جامی باو رسید و از زور و نخورده نوشید
آری او را اوستان لبالب است که از شراب محبت او مست و در زیر احمال و اثقال مروت او
پست میباشند مصداق اَنَا خَاصَّةُ الْمُحِبِّینَ را بگوش هوش رسانیده در ذکر این معنی درست از
جان و مال و فرزند و عیالش گذشته جا را در راهش فدا کردند شربت بکاس الحب
فی المهد شربة حلاوة و تمامی القیمة فی الجلق ایشان لذت محبت او را برده اند
محبت زن و فرزند در نظرشان عظمی ندارد و حلاوت قربش را چشیده اند حلاوت دنیا را
بنظر نمی آورند ندای یحبهم و یحبونه را بگوش هوش شنیده اند او را ز شان سوگند و از نظر
انداخته اند مژده اَنَا عِنْدَ الْمُنْکَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ وَالْمُنْدَرِسَةِ قُبُورُهُمْ را شنیده
لباس افلاس و گلیم تسلیم را پوشیده قدم در وادی الفقر فخری گذاشته اند و دست رد بر
فتنه فانما اولادکم فتنة را گوش زد جان نموده سر را در میدان جانبازی فدا کرده اند و تیر و نیزه بلا را
بر جان خود خریده اند در هر گوشه او را صد هزار طریح و جریح و قتیل و شهید است شعر من که باشم
که زنم لاف هواداری تو ؛ حیف نبود چو تو معشوقه و عاشق چو منی ؛ اما عزیزم کسی نشد سید الشهدا
در میدان بلا پایداری کرد و احدی مانند او جان را فدا کرد و کسی نشد او در تشنه بلا منتها و پیغمبران
و اوصیای پیغمبران اگرچه مبتلا ببلاهای بسیار شدند لیکن کشته شدن و زدن و خوار کردن

گردن و ناسزا گفتن و گرسنگی خوردن و بیمار کشیدن و امثال آن لیکن نشد این بزرگوار کسی بود که
از ابتدای عمر در هفت سالگی جد بزرگوارش از دنیا رفت و پدر و مادرش مظلوم شدند پدرش را
بمسجد کشیدند و برادرش را شهید کردند و حق ایشان را غصب نمودند و بعد از چندی از رفتن جد
بزرگوار مادر گرفتار شدند و در زمان پدر اندوه مظلومی پدر را داشت تا آنکه پدر را غرقه خون
شهید نمودند و بعد مظلومی برادر را دید و همیشه بظلم معاویه مبتلا بودند تا برادر را زهر خورده
دید و اما چون نوبت بخودش رسید زبان از گفتن آنچه باو شد لال است یکی کار را براد تنگ
گرفتند که وطن خود را ترک کرد و پناه بحرم خدا برد و از آنجا باز فرار دادند تا در عراق او را
گرفتند و آخر الامر با لب تشنه شد که سفه سرش را بریدند و بدنش را برهنه و عریان گذاشتند
و سرش را بر نیزه زدند و در میان کوچه گردانیدند و گاهی بدرخت می آویختند و گاهی بر در خانه
نصب میکردند و گاهی در تنور خاکستر میگذاشتند و گاهی در مجلس شطرنج و قمار می آوردند و گاهی بقیه
درد و شراب در کنار آن سر میچشیدند و گاهی چوب بر لب و دندانش میزدند و گاهی چوب
بر سوراخ و بناغ او میکردند محتشم کوتاه کن سخن که دل سنگ آب شد ؛ بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد
خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین جبرئیل را از روی پیمبر حجاب شد ؛ خاموش محتشم که ملک بسکه
خون گریست ؛ در دیده اشک سنگدلان خون ناب شد ؛ تا چرخ سفله بود خطا این چنین نکرد ؛
بر هیچ آفریده جفا این چنین نکرد ؛ اگر خواهی زیاده تر عبرت آن حضرت را مرا ای بر عبرت دیگران
گوش بده بدانکه مظلوم ترین پیغمبران یحیی بن زکریا بود و سبب قتل و کیفیت آن این بود
که یحیی در بعلبک بود بعد از زکریا مبعوث شد برسالت و مردم را بحق پرستی میخواند و پادشاه
ظالم و کافری در آن شهر بود و اهل آن بلد به بت پرستی مشغول بودند بجز یک مرد و زن که
مسلمان بودند و ایمان خود را پنهان میداشتند و آن پادشاه را زنی بود که هرگاه خود میرفت
بجای آن زن بجای او بود و حکم بر آن خلق میکرد و آن زن زانیه بود و جمع کثیری از پیغمبران
کشته و بعضی از روایات سیصد پیغمبر را شهید کرده بود و پسر و سالدار بود و ملعون پسر آورده بود و در
حبالهٔ ملعون پادشاه رفته بود همه را بحیله کشته بود روزی جناب یحیی بن زکریا برای پیروی آنچه
نفرینکه خانه آن زن عبورش افتاد و آن ملعونه یحیی را دید محبت از و در دلش افتاد و فریفته جمالش

شد و آتش شوقش زیاده شد تا آنکه روزی او را طلبید بعد از حضور او را اکرام نمود و اظهار محبت و
اشتیاق با او کرد و گفت مرا حاجتی بتو هست که از آن کسی بر من آگاه نگردد تو پس اظهار مطلب با آن حضرت کرد
و وعده چند با او کرد و یحیی چون این را شنید بدنش بلرزه درآمد و گفت ای زن من ازین عمل حرام
دور از این اعمال نیستم و رسوا ازین ... باری اصرار زیاد کرده بود بر نبخشید و یحیی از نزد آن
ملعونه بیرون رفت آن ملعونه چون مایوس شد جامه را چاک زده موها پریشان کرده و بر
روی زنان به نزد شوهر رفت و گفت مرا امر عظیمی رو داده الحق مرا امر کبیری پیش آمده اکنون را
میگریم که حق مرا بگیرد شوهرش گفت چه روی داده آن ملعونه گفت یحیی پسر زکریا با من خیانت کرد
و مرا از ناموس انداخت آن ملعون در غضب شد گفت یحیی را بیاورید ملازمان او را جسته و ریسمان در
گردنش بسته و او را کشان کشان آوردند پس امر کرد که او را گردن بزنند و اعضایش را
پاره پاره کنند و استخوانهایش را ازهم بپاشند حضرت فرمود گناهی نکرده ام گفت چه گناه ازین که کرده
بالاتر است حضرت انکار کرد و گفت بخدا که این عمل از من نیست و من ازین عمل بری میباشم
و مرا شهود است برای این گفت شهود را بیار یحیی دید معین و ناصری نیست ملتجی بجناب رب
العزت شد و گفت خدایا تو میدانی که من بری هستم و مظلوم مرا یاری کن جبرئیل و میکائیل
را امر شد که بنده مرا دریابید و از دست این ظالم خلاص کنید که ناگاه ایشان حاضر شدند
بر برائت او شهادت داده او را خلاص کردند حضرت یحیی بیرون آمد و چون یافت که دست
از او برنمیدارد گریخت و در کوه در غاری پنهان شد چون آن ملعونه دید برنداشت و شوهر ملعونش را
بازنشسته کرد از هر طرف بعقب او فرستاد تا او را جستند و دستهای او را بستند و بر زمین بکشیدند
تا آوردند پس امر کرد تا او را کشتند و طشتی طلبید و او را بر طشت کشتند و چنانچه از حضرت صادق
وارد شده که پادشاهی بود با وجود زنان بسیار که داشت با آنها اکتفا نکرده زنا میکرد و زنی زانیه
در بنی اسرائیل بود با او زنا میکرد و چون آن زن پیر شد دختر خود را برای آن پادشاه زینت داد و با او گفت
که چون پادشاه با تو مقاربت کند از تو بپرسد که چه حاجت داری بگو حاجت من آنست که یحیی را بکشی
چون چنین کرد و از پادشاه خواهش این معنی کرد او را اجابت نکرده بار دیگر گفت چه حاجت داری
همان را اظهار کرد تا سه مرتبه پس یحیی را طلبید و سر او را بر میان طشت برید چون خونش را بر زمین بریختند

ریختند بجوش آمد و بر روایتی یک قطره از آن بر زمین ریخت بجوش آمد هر چند خاک بر روی
آن ریختند باز جوشید و ظاهر شد تا تل عظیم شد تا آنکه بخت النصر آمد و کشت از بنی اسرائیل
هفتاد هزار را تا از جوشش افتاد و بروایت دیگر آن پادشاه زنا میکرد با زنان بنی اسرائیل
هرگاه بحضرت یحیی میگذشت آن حضرت با وی گفت از خدا بترس ای پادشاه که بر تو حلال نیست
این کار که میکنی پس یکی از آن زنان که با او زنا میکرد در وقتی که آن ملعون مست بود با او گفت
که ای پادشاه یحیی را بکش آن ملعون گفت که بروند و سر یحیی را بیاورند چون آن حضرت را شهید
کردند و سر مبارکش را در طشتی گذاشته و در نزد آن ملعون آوردند آن سر مطهر را با او سخن میگفت
و میگفت از خدا بترس که حلال نیست آنچه تو میکنی از عزیزان یحیی مظلومترین انبیا بود که بجهة او آسمان
و زمین گریست ملائکه هم گریستند و لیکن ظلمی که بر سید الشهدا حسین که یحیی آل محمد بود شدیدتر بود از ظلم
یحیی بلکه نسبتی میان دو ظلم نبود یحیی را بغیر از خودش کسی را نکشتند و عیالش را و بدنش را عریان نکردند
و سرش را بر نیزه نکردند و چوب بر لب و دندانش نزدند و سید الشهدا را کشتند و بدنش را برهنه گذاردند
و عیالش را اسیر کردند و سر اطهرش را بر نیزه زدند و چوب بر لب و دندانش زدند و ابراهیم را در آتش انداختند
دوست در جان خود نگذاشته و لیکن فرزندانش نکشتند و عیالش را اسیر نکردند ایوب در میان بحران
بلیه اش عظیم بود و محنتش شدید و مدت هفت سال یا سیزده یا هجده سال در بلا بود اموال و اولادش
برطرف شدند و صبر کرد و لیکن از بلای سید الشهدا بیشتر نبود که در مدت پنجاه سال کم از زمان وفات
محمد کاینات تا زمان شهادتش کشید همیشه در اندوه و در اذیت دشمنان بود و ایوب بدنش
مجروح گردید بر بستر ناتوانی افتاد و لیکن مانند جراحات بدن سید الشهدا نبود که تیر و نیزه و شمشیر
یکبار بالای یکدیگر زخمهای او مرهم پذیر بود اما زخمهای آن حضرت را مرهم کاری نگذاشته بود هر چند
ایوب همه بدنش مجروح بود اما در گوشه افتاده بود لا اقل کسی را با او کاری نبود نه مثل آن حضرت که
با این زخمها یکجا غم عیال و یکجا شماتت اعدا و یکجا جزع کفار آه آه بعوض مرهم کاری زخمهایش از
هر طرف چوب و سنگ و نیزه و شمشیر و تیر و خنجر بر بدنش میزدند ایوب آه والله مر زخمهایش حاقی(?)
دنعش(?) باد برگردید و سید الشهدا را آه والله سر اطهرش را بریدند و عیالش را اسیر کردند و خانه اش را سوزاندند(?)
دستگیر نمودند حضرت یونس را خدا ابتلا کرد و امتحان نمود باندازه ... در شکم ماهی در مدت ... روز

یا هفت روز یا چهار روز در شکم ماهی محبوس بود الله اعلم او را در کنار دریا انداخت چون بدنش در شکم
ماهی نازک شده بود و پوست آن رفته بود و تاب آفتاب نداشت درخت کدو از برایش رویید
که بدنش را سایه اندازد و چشمهٔ آبی از برای او ظاهر شد تا از خوردن آن بدنش بر شد و امام حسین مظلوم بر زمین
انداخته شده عوض چشمه آب چشمهای خون بود که از بدنش فواره میجوشید و بعوض سایهٔ کدو
شمشیرهای مخالفان و تیرهای دشمنان بود که حوالهٔ بدنش میشد و از بسیاری آن بر سرش سایه انداخته بود
در حدیث است که سید الشهدا فرمود که جدم پیغمبر خدا با من و برادرم فرمود که إنما مثلكما مثل يونس
إذ أخرجه الله من بطن الحوت شد شما مثل یونس هست که خدا او را از شکم ماهی بیرون
انداخت بر روی زمین و درخت کدوی از برای او رویید و چشمه از برای آن درخت پیدا شد و
از آن کدو آب خورد تا قوت گرفت از آن آب پیدا شد و کدو ها رویید بجهت ایشان اسری نبود
بجهت ایشان آب ظاهر شد و درخت رویید از برای ایشان نیز لکن در حال مانند کشش و مجروح بودن
بدنش آیا نبود مگر خون و یقطینی نبود مگر شمشیر مخالفان أسقى لعابر مثل يونس بالعراء وقط
يقطينه فيه الجناح الا تنشر ای تا سقف و اندوه بر آن مظلوم که بدنش را برهنه کرده بودند
و او را در بیابان انداخته بودند همچنانچه یونس نیز برهنه و عاری بود و درخت کدو ها او را بالهای زنان
بود که بر زیارت بدن پاره پاره اش می آمدند و بر سر اش بال بر می افکندند فابكوا قتيلا
مثل يحيى ماله أحد سمي في قديم الاعصر پس گریه کنید بر آن کشته که مثل یحیی
او را مظلوم کشتند و کسی با او سمی نشده بود پیش از آن ابكوا حسين الطهر من قد تحته في
نحره لبس شتم العتبي بر بزرگ خود را در مصیبت مظلومی که پیغمبر آلوشترا بوسید جا نحو
عنبر را بوسید ابكوا شهيدا بالدماء مرملا ودما بكته الاعين المدمعة
گریه کنید بر شهیدی که بخونش هم بدنش رنگین شده مانند کسی که لباس خون بخود پوشیده باشد و این
جهة زحشم آیات قرآن اشک خونین در مصیبت او جاری شد ابكوا جديلا حوله الايتام
يتام من متمسك في عفره ومغفر گریه کنید بر آن مظلومی که او را بر زمین انداخته بودند و طفلهای
و او را گرفته بودند بر زمین می افتادند ابكي لجثمان الحسين كمصحف فيه جاد
السيف مثل الا سطر آه آه گریه کن بر آن بدن شریف که بر زمین افتاده بود و شد قرآنکم

قرآنها که بر زمین انداخته باشند و جراحتهای شمشیرها که بر بدنش بود بمنزلهٔ سطرهای این قرآن بود که بنا
دریا واقع بود لو ينطق القرآن ساعة ذبحه لعناه حيرانا بصوت جهوري بخدا که قرآن
سخن میگفت و تکلم میکرد هر آینه در حالیکه او را میکشتند باواز بلند جزع میکرد او را ابداد و بر او میگریست
ابكوا له وبناته كبنات نعش للذن من البنات الا وبة در نظر آور آن حالت را که دختران
یتیم او که در بدن نازنین او جمع شده بودند مانند بنات النعش بدور آن قطب فلک مات
میگشتند و از زهره رهی و بلاها پناه بآن پناه در ماندگان میبردند ابكوا الخير اصحبه بعد الثنا
قد جدلوا لحكوا اضحايا المنحر بر یزید اشکهای خود را در ماتم شهیدی که اصحاب او را
مانند شترهای قربانی نحر کردند و در میدان قربانگاه بر زمین انداخته بودند ابكوا الظام حمدته
لهد يخص لو كانت له صوا حباه الا نجى گریه کنید بر آن تشنهٔ مالمقام که اگر دریا ماءرا
بود و مدح او را اخوانی خود لیس تمام شتران نوشت بدانکه ابراهیم مأمور شد بذبح فرزندش و این
امتحانی بود عظیم زیرا که ذبح فرزند بسیار سخت و کشته شدن او سخت تر و کشتن او بدست
خود از آن مشکل تر است که کسی را تاب تحمل آن نیست که مثل ابراهیم خصوصا اگر مانند اسمعیل خوش
روی و خوش موی و خوش روی باشد بدانکه مجمل این حکایت این است که بعد از آنکه ابراهیم مأمور شد به
ذبح فرزندش در موسم حج بود شب در مشعر الحرام این خواب را دید و مادر آن طفل نیز همراه بود
چون بمنی رسیدند و رمی جمره کردند زن را گفت تو برو بکعبه و پسر را نگاه داشت و او را برد تا پیش
جمرهٔ وسطی و در آنجا بفرزند خود گفت که من چنین مأمورم آن فرزند سعادتمند گفت بکن آنچه را که مأموری
چون هر دو امر خدا را تسلیم کردند و خواستند که مشغول گردند که در این اثنا شیطان بصورت مردی
پیر آمد و گفت ای ابراهیم چه میخواهی کرده باشی با این پسر گفت میخواهم او را بکشم گفت سبحان
الله غلاما لم يعص الله طرفة عين تذبحه آیا پسری را که یک چشم زدن معصیت خدا را
نکرده او را میکشی گفت بلی خدا مرا امر کرده است گفت بلکه خدا ترا نهی کرده است شیطان نمود در جواب
گفته است گفت وای بر تو کلام خدا را شنیدم که مرا امر باین کرد و گفت ای ابراهیم تو پیشوای خلقی
و مردم بتو اقتدا میکنند چون فرزندت را بکشی مردم بتو اقتدا کنند و همه فرزندان خود را
میکشند آخر الامر ملتفت نشده بامر خود مشغول شد آن ملعون بنزد هاجر رفت و گفت

او را فریب دهد و دختر آن ملعون را جواب گفت و او را راند چون آن خبیث از ایشان مأیوس
شد ببوی یار طفلی روانه گردید و خود را در وادی در حالتی که نظرش بکعبه افتاده بود باو رسانید گفت
کیست آن مرد پیری که من او را دیدم باین صفت و نعت او گفت شوهر من است گفت کیست آن
طفل همراه او گفت این نعت و صفت گفت پسر من است گفت دیدم او را که پسر ترا خوابانیده
و کاردی در دست داشت و میخواست که آن طفل را ذبح نماید گفت حاشا ابراهیم رحیم ترین
خلق است چگونه می‌شود فرزند خود را بکشد گفت بخداوند آسمان و زمین و بخداوند این خانه
که او را دیدم خوابانیده بود او را و کاردی گرفته میخواست که او را ذبح کند گفت آخر بجهة
گفت بگمانش آنکه خدا امر کرده است گفت اگر چنین است سزاوار است اطاعت پروردگار
باری ابراهیم که بعد از قصد قربانیش گوسفندی بعوض فرزندش آورده بود او را ذبح کرد لکن مادر اسمعیل
بعد از فراغ از طواف آن سخن را شنیده بود از بسکه بر او تأثیر کرد بیتاب شد و باین جهة
روانه منی شد که به بیند آیا بفرزندش رخ داده یا نه جناب باقر فرمود فکأنّی
اَنْظُرُ اِلَیْهَا مُسْرِعَةً فِی الْوَادِی وَاضِعَةً یَدَهَا عَلیٰ رَأسِهَا گویا نظر میکنم و میبینم
او را که در وادی بسرعت میرود و دست را بر سر گذاشته میگوید ربّ لا تؤاخذنی
بما عملت خدایا مرا مواخذه مفرما بانچه کرده ام چون بمنی رسید فرزند خود را صحیح و سالم دید چون او را
پرسید و برخواست و بر گلوی فرزندش نظر کرد خراش کارد را مشاهده نمود پس لرزه در اندام
و بر خود بلرزید تا بمسجد که بخیف آن تب کرد و بیمار شد و در آن ناخوشی از دنیا رفت عزیز من
انصاف بده که هرگاه ابراهیم را بجز خراش گلویش بمردن برخود میلرزید و در جنه از آن بیمار
شد و از دنیا برفت آیا سید الشهدا را چه حال بود در حالتی که فرزند عزیز خود را که شبیه پیغمبر
بود بدست خود او را کفن پوشانید و بمیدان میفرستاد و آیا مادر او را و خواهران او را
چه حالت بود که چنین جوانی را بقربانگاه میفرستادند و ابراهیم خلیل الرحمن بعد از پیغمبر آخر الزمان
افضل پیغمبران بود و بجهة اطاعت الهی در قربانی فرزندش مرتبه اعلای پیغمبران را دریافت
تامل کن که آیا صبر او زیادتر بود یا صبر سید الشهدا که فرزند خود را پاره پاره در خون غلطیده
دید و برادر خود را دست بریده و در خون کشیده دید و برادرزادگان خود را کشته و اقوام

و اقوام خود را بخون آغشته دیده و اصحاب خود را بر زمین افتاده مشاهده نمود فانا لله و انا الیه
راجعون بدانکه بعد از شهادت عباس دیگر کسی نبود که قدم در میدان نهد و فا گذارد دیگر فرزندان
آن پیشوای عالمیان و آن حضرت را بنا بر مشهور سه پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر اما علی اکبر
که سید الساجدین باشد بیمار و علیل بود و تاب رفتن میدان نداشت و علی اصغر طفل شیر
خوار بود پس علی اوسط که مشهور بعلی اکبر است مصمم رفتن میدان شد و علما را اختلاف است
که آیا علی مقتول بزرگتر بود و یا سید الساجدین و ابن ادریس که از مشاهیر علمای شیعه است
میگوید که علی مقتول اکبر بود و اصراری در آن دارد و به بسیاری از کلام اهل تواریخ و غیر آن
استشهاد مینماید و لکن مشهور علما این چنانست که سید الساجدین بزرگتر بود و آنکه کشته شد کوچکتر
بود و بالجمله علی اکبر جوانی بود که در حسن و صورت و صباحت منظر بی‌نظیر بود و شبیه ترین
خلق به پیغمبر خدا بود و هرگاه مردم مشتاق لقای پیغمبر میشدند بر او نظر میکردند و بروایت
محمد بن ابیطالب که مشهور شده هجده سال از عمرش رفته بود و ابن شهر آشوب
نقل کرده بیست و پنج سال از عمرش گذشته بود و بنا بر این روایت لازم دارد که بزرگتر
باشد و این بزرگوار در شجاعت مشهور بود و کنیت با ابی الحسن بود و مادرش لیلا دختر ابی
مره بن عروه بن مسعود ثقفی بود و اولادی نداشت و بنا بر بعضی از روایات اول کشتگان
بنی هاشم بود و این روایت مؤید است بآنچه در زیارت آن حضرت میباشد السّلام
علیک یا اوّل قتیلٍ من نسل خیر سلیلٍ و بنا بر آنچه ابوالفرج اصفهانی در تاریخ خود ذکر کرده
اول کسی که در واقعه کربلا کشته شد آن بزرگوار بود و لکن مشهور آنست که آخر شهدا بعد
از سید الشهدا و علی اصغر در جلالت و بزرگی و خلق و شجاعت بی‌نظیر بود روزی معویه لعنه الله
پرسید از کسانی که در مجلس بودند که کیست اولی باشد بامامت گفتند تو گفت نه اَوْلَی
النَّاسِ بِهٰذَا الْاَمْرِ عَلِیُّ ابْنُ الْحُسَیْنِ ابْنِ عَلِیٍّ جَدُّهُ رَسُولُ اللّٰهِ وَفِیهِ شَجَاعَةُ بَنِی هَاشِمٍ
وَسَخَاوَةُ بَنِی اُمَیَّةَ وَزَهْوُ ثَقِیفٍ اولی بامامت علی بن الحسین است که جد او پیغمبر خداست
و در او جمع میشود شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و بزرگی و فخر و خوشروئی بنی ثقیف
و ابوالفرج میگوید که مراد معویه از علی بن الحسین همین علی مقتول بود و حضرت امیر المؤمنین ع

او را بسیار رعایت مینمود تا آنکه او را مدح فرموده و اشعار در مدح او گفته

[illegible]

و چون جلالت و بزرگواری آن شاهزاده عالیمقام را دانستی بدانکه کیفیت شهادت او چگونه
از مجموع روایات مستفاد میشود آنست که چون غریبی و بیکسی پدر بزرگوار را مشاهده نمود
مصمم رفتن میدان گردید و بجهة اجازهٔ حرب نزد پدر آمده میگفت که ای پدر مرا مرخص کن
تا جان خود را در رکاب تو دربازم و در بعضی از کتب معتبره مذکور است که چون اهل حرم
یافتند که علی اکبر روانهٔ میدان میشود و اجازهٔ حرب میخواهد مادر و خواهران دامنهای او
حلقه ماتم زدند و میگفتند بر ما غریبان ترحم کن و در رفتن شتاب مکن که ما را تاب مفارقت
تو نمی باشد چون آن مظلوم دید مبالغه بسیار کرد او را اذن داد آن بزرگوار پدر و اهل حرم را
وداع کرد روانهٔ میدان گردید سید بن طاوس [illegible] که آنحضرت نظری از روی ناامیدی
بفرزند خود کرد و چشمهای شریفش را بزیر انداخت و دیدهایش پر از اشک شد و گریست
و گفت اللّٰهُمَّ اشْهَدْ عَلىٰ هٰؤُلاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ اِلَيْهِمْ غُلامٌ اَشْبَهُ النّاسِ
خَلْقاً وَخُلْقاً وَمَنْطِقاً بِرَسُولِكَ خداوندا شاهد باش بر این قوم که بسوی ایشان میرود و
فرزندم که شبیه‌ترین خلق است به پیغمبر تو در گفتار و صورت و سیرت كُنّا اِذَا اشْتَقْنا
اِلىٰ نَبِيِّكَ نَظَرْنا اِلَيْهِ هرگاه مشتاق لقای پیغمبر تو میشدیم بجمال او نظر میکردیم خداوندا
برکتهای زمین را از ایشان منع کن و ایشان را پراکنده گردان و والیان ایشان را از ایشان
راضی مگردان که ایشان ما را طلب کردند که یاری کنند ما را پس شمشیر کین بروی ما کشیدند پس

پس آن حضرت بانگ زد بر عمر سعد که چه میخواهی از ما خدا قطع کند رحم ترا و هیچ امری بر تو مبارک
نگرداند و مسلط کند بر تو کسی را که ترا در فراش ذبح نماید چنانکه رحم مرا قطع کردی و قرابت مرا از پیغمبر
رعایت نکردی پس بآواز بلند این آیه را خواندند اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفىٰ آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ
اِبْراهيمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَميعٌ عَليمٌ پس
آن شاهزادهٔ والامقام بمیدان آمد و دوست و دشمن را حیران جمال خود کرد و
و شروع برجز خواندن کرد و بروایت اکثر بر ایشان حمله کرد و این رجز را میخواند اَنَا عَلِيُّ ابْنُ
الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَبَيْتِ اللّٰهِ اَوْلىٰ بِالنَّبِيِّ مرا علی بن الحسین فرزند زادهٔ علی بن ابیطالب
میگویند قسم بخانهٔ خدا که ما اولی هستیم برسول خدا از شما اَطْعَنُكُمْ بِالرُّمْحِ حَتّىٰ يَنْثَنی
اَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ اَحْمي عَنْ اَبي ضَرْبَ غُلامٍ هاشِمِيٍّ عَلَوِيٍّ وَاللّٰهِ لا يَحْكُمُ فينَا ابْنُ
الدَّعِيّ امروز حمایت میکنم پدر را و نیزه خود را بر شما میزنم تا نیزه ام بشکند و تا شود و شمشیر
خود را [illegible] خواهم زد تا بدانید ضرب دست جوانان هاشمی را بجهت آنکه پسر زیاد ولد الزنا
حاکم بر ما نخواهد شد و ما خود را ذلیل او نخواهیم کرد پس بر آن قوم بیحیا حمله کرد و شورش در میمنه و میسره
لشکر بر ستم انداخت و در بعضی از روایات است که كانَ اَهْلُ الْكُوفَةِ يَتَّقُونَ قِتالَهُ اهل کوفه
نمیخواستند او را شهید کنند و از کشتن او پرهیز میکردند حمید بن مسلم گوید که ما رَاَيْتُ اَشْبَهَ
مِنْهُ بِرَسُولِ اللّٰهِ کسی را از او شبیه‌تر برسول خدا ندیده بودم و حمله کرد بر آن قوم از راست
و چپ پس چندین مرتبه حمله بر آن قوم کرد و جماعتی بسیار از آن اشرار بدار البوار رسانیده
صاحب روایت میگویند که با آن تشنگی صد و بیست نفر را کشت آه چون جراحات بسیار
ببدن شریفش رسیده بود و تشنگی بر او زور آور شده عنان مرکب را بجانب خیمهها کرد و آمد
و گفت یا اَبَتاه الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَني وَثِقْلُ الْحَديدِ اَجْهَدَني فَهَلْ اِلىٰ شَرْبَةٍ مِنْ ماءٍ سَبيلٌ
اَتَقَوّىٰ بِها عَلَى الْاَعْداءِ ای پدر تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه حرب بدنم را بتعب انداخت آیا
شربت آبی بهم میرسد تا [illegible] بر جهاد اعدا بروایت حمید بن مسلم
گفت یا اَبَتِ اَثْقَلَنِي الْحَديدُ وَاَخْنَقَنِي الْعَطَشُ اسلحهٔ حرب بدنم را خسته کرد و تشنگی راه
نفسم را بسته آیا شربت آبی در رسد سید الشهدا بگریه در آمد فرمود فَاَغُوثاهُ يا بُنَيَّ اِصْبِرْ قَليلاً

بسنقیکه جدت که شربة لا ظماء بعدها ای فرزند اندکی صبر کن که جدت شربتی بتو خواهد داد که دیگر بعد از آن
تشنه نشوی و بروایت دیگر فرمود و دشوار است بر جد و پدرم و بر من که ما را بخوانی و ما ترا اجابت نکنیم و استغاثه
کنی بفریاد تو نرسیم ای فرزند زبانت را بیاور پس زبانش را بر دهانش گذاشت و مکید و خاتم خود را باو داد
و فرمود او را در دهان بگذار و بسوی جهاد برگرد و قدری دیگر جهاد کن که نزدیک شده که بدست جدت برسی و آب
از دست که افطار بدست جدت کنی و ترا سیراب نماید چو که بعد از آن تشنه نشوی فقد بارک الله فیک
برگرد ای فرزند خدا مبارک گرداند بر تو جهاد را پس آن شیر بیشه شجاعت و آن هژبر بیشه که فتوت با کمی
ضعف و نقاهت دو مرتبه عازم میدان شد و این دفعه آخر بود که پدر بزرگوارش و خواهران و عمهایش
او را دیدند دیگر بخیمها نیامد تا آنکه نعش پاره پاره اش را آوردند پس ثانی الحال بمیدان رفت و
و میگفت الحرب قد بانت لها الحقایق و ظهرت من بعدها مصادق والله رب العرش
لا نفارق جموعکم او تغمد البوارق پس آن جناب شروع کرد بجنگ کردن فجعل
یکثر کرّة بعد کرّة حمله میکرد و بعد از حمله و قتالی کرد که کسی مثل او قتال نکرده بود و هشتاد نفر
دیگر را کشت که مجموع کشتگان او دویست نفر بودند و بروایت صدوق چهل و چهار و بروایت
ابن شهرآشوب هفتاد نفر بودند و شیخ مفید و ابن نما نقل کرده اند که منقذ بن مرة عبدی ملعون شقی
چون دید که آن حضرت چگونه سرهای مخالفان را میبرد و چگونه صفها را میشکند گفت علی
آثام العرب ان مر بی و هو یفعل بالناس مثل ما فعله لا ثکلته اباه کنا هان این
قسم بر گردن من باشد اگر نزدیک شود هر آینه داغ او را بر جگر پدرش بگذارم و او را از غرا و ارش
بکشم تا این قدر خلق را هلاک نکند حمید بن مسلم گوید که در کمین نشست ناگاه ضربتی بر فرق همایونش
زد و بروایت دیگر تیری بر او زد و دیگران شمشیرهای پی در پی بر بدن او فرو بردند بیتاب شده از آن
در گردید دست را در گردن اسب انداخت اسب او را با آن تشنه برد تا که بمیان لشکر عمر رسید
افتاد چون او را در کنار افتاده دیدند در اسرا گرفتند و هر یک شمشیری بر او زدند فقطعوا
بسیوفهم اربا اربا او را با شمشیرهای خونشان پاره پاره کردند آواز او در گوش بر زمین
افتاده نزدیک شد که روحش پرواز کند فریاد زد یا ابتاه اینک جدم مرا شربتی داد که دیگر
تشنه نخواهم شد و میگوید العجل العجل که از برای تو جای دیگر نگاه داشته ام سید الشهدا چون

چون بیکسی و ناله و درماندگی فرزند دلبند خود را شنید اسب را بمیدان تاخت تا خود را بر سر کشته فرزند خود رسانید
حمید بن مسلم گوید همگی بر زمین نشست و گفت یا ابتاه علیک منی السلام اینک جدم محمد مصطفی و پدرم علی
مرتضی و جده ام فاطمه زهرا و عمم حسن مجتبی آمده اند و مشتاق تو میباشند وی را ببیکفت و صیحه میزد که روح از
بدن انورش بیرون رفت ابن طاوس گوید که چون آن حضرت بر سر کشته علی اکبر آمد بر زمین پیاده شد و روی
شریفش را بر روی مبارکش گذاشت و گفت قتل الله قوما قتلوک ما اجراهم علی الله و علی انتهاک
حرمة رسول الله ما اجرأ جماعتی را که ترا کشتند با گناه چه جرأت وارد شده اند بر خدا و بر هتک حرمت
رسول خدا پس بی اختیار گریه در آمد فرمود علی الدنیا بعدک العفا بعد از تو خاک بر سر دنیا ای فرزند اما تو پس
خلاص شدی از دنیا و شدائد آن و بسوی روح و ریحان جنان رفتی و قد بقی ابوک فما اسرع
لحوقه بک و پدرت ماند تنها و بیکس در محنتها و شداید دنیا لکن زود بتو ملحق خواهد شد
ناگاه زنان و دختران و خواهران آن کشته مظلوم فریاد و زنان و شیون کنان از خیمها بیرون دویدند
و بجانب میدان بسوی نعش علی اکبر روان شدند همگی ناله و اعلیاه و واشهیداه و واقتیلاه بر
کشیدند حتی الکبری زینب خاتون از خیمه بیرون آمد و ناله میکرد و میگفت یا حبیباه و یا ابن
اخاه یا ثمرة فواداه و یا نور عیناه ای حبیب دل افگار و ای فرزند برادر بزرگوار و
ای نور دیده عمه و ای میوه دل عمه حمید بن مسلم میگوید که نظر میکردم زنی را که از خیمها بیرون آمده
مانند آفتاب تابان نور و بها از رو ساطع بود و فریاد وا ویلاه و وا ثبوراه میزد و ناله وا حبیباه
یا ثمرة فواداه و یا نور عیناه میکشید پرسیدم که این کیست گفتند زینب خاتون دختر علی
پس آمد خود را بر روی آن نعش مطهر انداخت عمارة بن واقد گوید من نظر میکردم در آن حال
زنی دیدم از خیمه امام حسین ع بیرون آمد کانها البدر الطالع و فریاد میکرد که وا ولداه
وا مهجة قلباه یا لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیا و کنت وسدت تحت
اطباق الثری کاش پیش از این کور شده بودم یا مرده بودم و این حالت را نمیدیدم
چون به نزد آن نعش رسید خود را بر روی او انداخت سید الشهدا آمد و عبای بر سر اش انداخت
دست او را گرفته بخیمه گردانید پس حضرت فرمود او را بردارید و بنزد کشتگان خود برید
او را انداخته تا بدر خیمها آوردند از شیخ مفید نقل شده که او از جابر بن عبدالله روایت کند

که چون علی بن الحسین علیه السلام را شهید کردند سید الشهدا داخل خیمه شد گریان و نالان و از خواهرش
سکینه گفت مالی اراک قد نعیت نفسک و تدیر طرفک این اخی علی ای پدر ترا چه
که نومید است روحت پرواز کند و چشمهایت بهر طرف می گردد برادرم علی کجاست حضرت
فرمود او را کشتند چون این را شنید فریاد وا اخاه و وا مهجة قلباه برآورد و چون خواست که از خیمه
بیرون آید پس جناب سید الشهدا بعقب او روانه شده فرمود یا سکینة اتقی الله
و استعملی الصبر ای سکینه از خدا بترس و در مصایب روزگار صبر کن سکینه گفت یا
ابتا کیف تصبر من قتل اخوها و شرد ابوها ای پدر چگونه صبر کند کسی که برادر
برادرش را کشته و پدرش را تنها گذاشته اند و جمعیت او را پراکنده کردند حضرت فرمود
انا لله و انا الیه راجعون مجلس دهم در بیان شهادت علی اصغر و وداع جناب امام حسین ع
با شهادت آن عالیجناب بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین و بعد
فقد قال الله فی کتابه المبین و خطابه المستبین یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی در کنز
الفواید از جناب صادق ع روایت کرده است که فرمود بخوانید سوره فجر را در نمازهای واجب
و سنت خود بدرستی که آن سوره امام حسین ع است و رغبت داشته باشید بآن خدا رحمت کند
شما را ابو اسامه در مجلس حاضر بود عرض کرد چگونه این سوره سوره امام حسین شده فرمود آیا
نمی شنوی سخن خدا میفرماید در آن یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک که مراد آن
این است که ای نفس که با اطمینان میباشی بسوی حق برگرد بسوی پروردگار خود که تو از خداوند
خود راضی و او از تو راضی میباشد پس داخل شو به بندگان من که جده و پدر و مادر و برادرت
اند و داخل شو در دار کرامت من پس حضرت فرمود که اوست صاحب نفس مطمئنه
راضیه و مرضیه و از آل محمد ع که راضیند از خدا در روز قیامت و خدا هم راضی است از ایشان
و این سوره در حق امام حسین ع و شیعیان او است و شیعیان او آل محمد ع اند پس کسی که مداومت
نماید بسوره و الفجر در بهشت در درجه امام حسین ع با امام حسین ع خواهد بود بدرستی که خدا غالب است

غالب است بر هر چیزی و حکیم است چه اگر رضا ثمره محبت است و محبت ثمره معرفت است زیرا که
بعد از آنکه کمالات و محاسن و اوصاف کسی را شخصی تصور کرد و او را صاحب اخلاق حمیده و اوصاف
محموده یافت با اختیار محبت او در کانون سینه جای میگیرد و اخلاق حمیده و صفات پسندیده
مثل علم و قدرت و قوت و کرم و جود و غیر ذلک را از عقل محاسن الطاف کسی را مشاهده
نمود و انعام کسی را درباره خود مشاهده نموده با اختیار محبت در دلش قرار میگیرد و این امریست واضح
و طبایع بر این مجبول میباشد و بعد از آنکه محبت در آن ریشه کرد و شخص رسوخ بهم رسانید در مقام
محبت افعال و اعمال محبوب در نظرش محبوب تر میباشد و هر چه که با و کند از او خوش دارد
نظم هر چه از دوست تو آید خوش بود ؛ گر همه دریای پر آتش بود ؛ چون این را فهمیدی بدانکه
کسی را نظر کرد و بچشم بصیرت بجلال الهی و کمال و جلال او که احاطه آن ممکن نیست یافت محبت
او در کانون سینه قرار گیرد و هر چند معرفتش زیاد تر گردد محبتش بیشتر شود و هر چند محبت
زیاد تر شود شوق زیاد تر گردد تا آنکه بجائی رسد که شب و روز دگری بغیر از ذکر محبوب و فکری
غیر از فکر او نباشد و او را وا دارد که یونس گریست آنقدر که کور شد و بر پا ایستاد بجبهه
ایستاد بجبهه عبادت آنقدر که پشتش خم شد و آن قدر ناز کرد که زبان گریه شد و گفت
و عزتک و جلالک لو کان بینی و بینک بحر من نار لخضته الیک مشوقا
منی الیک و جلال تو که اگر در میان من و تو دریای آتش باشد خود را بر آن فرو میبرم بجهة
شوق تو با این مقام است که چون بنده عارف باین مقام رسید و نیاوردنت را بنظر نیاورد
بجز محبوب حقیقی مطلوبی نمی دارد و اگر صد هزار تیر بلا بر جانش آید میخرد و هر کاروان بلائی که بجز
دل او روی آورد در بروی او گشاده با روی شگفته استقبال نماید و از اینجاست که پیغمبر خدا ص
میفرماید که الدنیا حرام علی اهل الآخرة و الآخرة حرام علی اهل الدنیا و هما
حرامان علی اهل الله ترکت الناس دنیاهم و دینهم شغلا بک یا دینی
و دنیای و چون قبله عارفان سید الشهدا در مقام معرفت الهی از همه کس بالاتر و در مرتبه اش
در این مرتبه از همه کس عظیم تر و کوس سبقت از همه انبیا و اولیا ربوده و طایر بلند پرواز
شوقش در لجه کبری الوسعة علوم و معارف روحش رزشها زان خطایر جبروت

زیاده بود و بعضی از نتیجه لو کشف الغطاء در کنز بود و از لغة سلونی عن طرق السماء بلکه بمقتضای مصداق
لولانا لم یعرف الله قطان خطاب نیز اگر شمع معرفتی روشن نمودند از مصابیح انوار ان
محال اسرار الهی روشن نمودند و بمصداق مفهوم بنا عرف الله سکان صحائف انس نیز
اگر در بحار معارف دست و پای زدند از تعلیم آن نهنگ بحار علوم و معارف بود و بس
از اینجا معلوم می شود که در مقام محبت واقعی درجه مرتبه و در مرتبه حق الهی درجه منزله بود
اری در این منزله بود که خودش میفرمود ترکت الخلق طرّا فی هواکا: و ایتمت
العیال لکی اراکا: جمیع ما سوای ترا ترک کردم در محبت تو و دل از غیر تو کندم
در هوای تو بلکه دست از جان خود برداشته نثار تو کردم و یتیم نمودم اطفال خود و بحسرت رسیدن
بوصل تو فلو قطعتنی فی الحب اربا: لما حنّ الفؤاد الی سواکا: اگر در
راه محبت تو صد هزار بلا رو دهد و بدنم در راه دوستی تو پاره پاره شود از دوستی تو فارغ
نگردد و دیگری میل نمی نماید نظم آن کس که بیاد تو قدم زد: کی یاد کند [illegible]:
اری در این هوا بود که میفرمود فما اذ لهفی الی الاسلاف فی: اشتیاق یعقوب
بیوسف چه قدر شتابم بملحق شدن بگذشتگان و واصل شدن بجانان مثل
یعقوب هر ساعتم اگر حکم الهی نبود با یکدم هیچ نفسی پیش از اجل نیفتد از شوق و محبت
بایست روحش از بدن پرواز کند لولا احفظ ارواح احبائی طالما
فی اجسادهم باری از اینجا که محبت مقتضی رضا و تسلیم است و هر چند محبت زیادتر
رضا زیادتر و تسلیم قوی میباشد و چون آن سرحلقه عارفان محبتش بی پایان بود این بود
که رضا و صبر و تسلیمش از همه عظیمتر و بخصوص رتبه مرضیه گردید هر چند از چار جانب تیر باران بلا
نمودند او را و بدنش را بشمشیر جفا پاره پاره کردند بجز رضا بقضاء الله چیزی از او ظاهر نشد
و هر چند کار را بر او تنگ گرفته و خدنگ ستم بر سینه اش زدند جز تسلیماً لامر الله کلامی
از او سر نزد و چون او را در راه وقایع نظر و در میدان صبر و رضا پیشرو دیدند و جایگاه مقصود
داشت او را تمام یافتند مرضی و مقبولش نمودند پس درهای بلطف بر روحش گشودند
و بندای ارجعی الی ربک مخصوص اش نمودند و بشارت فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی

جنتی او را نوازش کردند با شوری دیگر در سر داشت و شوقی دیگر در دل داشت و ذوقی دیگر به دست
و بیار آشناخته بود و معبود خود را شناخته و لذت بندگیش را یافته و حلاوت جانبازی را
فهمیده و دنیا در نظرش نمی آید و در بعضی اخبار قدسیه وارد شده فارفضوا یا اهل الارض
ما انتم علیه من غرورها و هلموا الی کرامتی و مصاحبتی و مجالستی و موا
نستی و سؤالی اولیتکم و اسارع الی محبتکم و هم چنین میفرماید ما احبنی احد
اعلم بذالک من قلبه الا مثلته لنفسی و احببته حبا لا یتقدمه احد
من خلقی با اگرچه او را دوست بسیار و عاشق بیشمار است لکن کسی شبیه او و جانفشانی کرد و
واحدی مشابه او در مقام محبت رو ثابت قدم نبود مرد و انه عشق جانش چنینه ار نرع بیت
یعقوب پیغمبر خدا را از ده پسر داشت یکی از نظرش غایب شده و حال اگرچه موتش معلوم نبود
بلکه میدانست که نمرده چنانکه در حدیث است که روزی از عزرائیل پرسید که آیا قبض روح یوسف
نمی کرده گفت نه گفت پس درکجاست گفت ماذون نیستم و با وجود این حال آنقدر گریست
که دیدهایش نابینا شده و پشت اش خم شده و مویش سفید شده و سید الشهدا فرزند رشیدش را
در برابر رویش پاره پاره کردند و برادر عزیزش را دستهایش بریدند نعشش برادر را در خون
غلطیده دید و اقوام و اقارب و اصحاب را کشته دید و نعش ایشان را خود بر سینه کشید
و در یکجا جمع نمود اینها همه سهل است که جان عزیز اش را که فدای جانان او شود جانثار همه عالمیان
دست بر داشت و بدن خود را در مقابل سی هزار خنجر و نیزه و شمشیر انداخت بلی من مات حبا فلیمت
هکذا باری این است که خداوند جلیل نیز او را چنان دوست داشت که او را زینت عرش
خود گردانید و زینت آسمانها و زمینها گردانید و سید اهل بهشت گردانید و سید اهل
بهشت گردانید و از جمله اهل بهشت بهمراهان او در این حدیث افضلیتش از جمیع همراهان ظاهر میشود
الله اکبر که در بدلیل خارج شده از این عموم و او را مخدوم ملائکه مقربین گردانید و محبوب اهل
آسمانها و زمینها گردانید و دوشش و سینه پیغمبر را جای نشین و سوار شدن او گردانید و جبرئیل را
گهواره جنبانش گردانید و حوریان بهشت را قابله او گردانید و محبتش را بر خلق واجب گردانید
دوستان و دوستان دوستانش را از اهل بهشت گردانید در دنیا اطعمه و اشربه بهشت و میوه

بهشت بجهة او فرستاد و خلعت از آرایش فرستاد و بدنش را در لباس پرورش داد چنانچه در
حدیث آمده است از ام سلمه که روزی بعیادت رفتم بخدمت پیغمبر خدا و دیدم جامه در بر امام حسین می کرد و
تکمهای آن از آن ایه جست و آن جامه شبیه بجامهای دنیا نبود عرض کردم یا رسول الله این چه جامه
فرمودند هَدِیَّةٌ اَهْدَیٰهَا اِلَیَّ رَبِّی لِلْحُسَیْنِ • وَاِنَّ لُحْمَتَهَا مِنْ زَغَبِ جَنَاحِ جَبْرَئِیلَ
این هدیه ایست که خدا بجهة حسینم فرستاده و پود آن از پرهای ریزه جبرئیل است عزیزمن تامل کن
که آیا روا است بدنی که در حریر بهشت پرورش یافته بود او را از ضرب شمشیر و نیزه و تیر پاره پاره کنند
و برهنه و عریان بر زمین اندازند که بادهای صبا و جنوب بر آن بگذرند و گرد و غبار و خاک بر آن
بیفشانند آه جِسْمٌ یُرَبِّیهِ الرَّسُولُ وَیَغْتَذِی • تُذْرِی الْبَتُولُ مُرَفَّضَ الْوَجَنَاتِ •
مَحَاسِنُهُ قَدْ غَیَّرَ الشَّمْسُ حُسْنَهَا • وَاَبْلَتْ قُوَاةُ الْخَیْلِ بِالْوَطَئَاتِ • آیا آن بدنی که
بر دوش و دامان پیغمبر پرورش یافت و شیر از پستان فاطمه خورد روا است که او را در هم کوفته
و خورد نمایند و برهنه و عریان در بیابان اندازند که از آفتاب متغیر گردد و او را پامال اسبان
نمایند بِلَا کَفَنٍ تَسْفِی عَلَیْهِ دَبُورُهَا • وَاَنْصَارُهُ صَرْعَیٰ بِاَرْضِ فَلَاتٍ • آه آیا روا است
که او را بی کفن بر زمین اندازند و بادها بر آن وزند و یاوران او را در دور آن بر زمین اندازند
وَنِسْوَتُهُ مَکْشُوفَةُ الرَّأْسِ فِی الْمَلَاءِ • یُشَهَّرْنَ فِی الْبُلْدَانِ مُشَهَّرَاتٍ • زنان او را
اسیر کردند و در میان مردم رسوا کردند و اطراف گردانیدند اَفَاطِمُ قُومِی مِنْ سُتُورِ یَاکِ
وَانْظُرِی حُسَیْنَکِ مَنْبُوذًا بِاَرْضِ فَلَاتٍ • ای فاطمه برخیز از پرده بیرون آی و ببین
حسینت را که در میان بیابان بر زمین انداخته اند اَفَاطِمُ هُودِی مِنْ لُحُودِکِ وَ
اجْمَعِی • بَنَاتِکِ فِی ذُلِّ السِّبَاءِ شَتَاتٍ • ای فاطمه برخیز و از لحد سر برآر و یتیمان خود را
که در ذلت اسیری گرفتار شده اند و متفرق گشته اند ایشان را جمع آور کن • اَفَاطِمُ سَحِّی
مِنْ دُمُوعِکِ اِنَّهَا عَرَایَا کَاَسْرِ الرُّومِ مُنْکَشِفَاتٍ • ای فاطمه گریه کن بر یتیمانت که
ایشان را مانند اسیران روم و فرنگ اسیر کردند در حالتی که برهنه و بی چادر بودند • اَفَاطِمُ
نُوحِی لِلْغَرِیبِ مُعَفَّرًا • عَلَیٰ وَجْهِهِ مُلْقًی عَلَی الْوَهَدَاتِ • ای فاطمه برخیز نوحه
کن بر فرزند غریب که روی نازنینش را بر خاک مذلت مالیدند و او را بر زمین انداخته

انداخته عَزِیزٌ عَلَیْکِ الْحَالُ یَا ابْنَةَ اَحْمَدَ • وَقَتْلُ حُسَیْنٍ خِیرَةِ الْخِیَرَاتِ • دشوار و گران
بر تو ای دختر پیغمبر کشتن فرزندت حسین که بهتر از همه نیکان بود • فَکَمْ لَیْلَةٍ اَسْحَرْتِ فِیهَا
وَطَالَمَا • تَجَرَّعْتِ فِیهَا غُصَّةَ الْوَهَدَاتِ • چه بسیار که بیداری و بی خوابی کشیدی
بجهة تربیت فرزندت حسین و چه بسیار که تحمل شبهای دراز کار … زمانه غدار را
تا او را پرورش دادی حال برخیز او را کشته و بخون آغشته ببین … آن بزرگوار نیکو
سیرا … بر عقبه خدمت گذاری … و در میدان جانسپاری نیکو یافت شده در
رخصه محبت دوست پایداری کرد و در مقام بندگی و خدمت گذاری حق خوب اجتهاد و کوشش نمود
و با این جهة خداوند مهربان نیز او را مرتبه نیکو بالا برد و جاه او را در نزد خود عظیم کردانید
حتی اینکه قبر شریفش را شفای دردها کردانید و سر قبر شریفش را محل استجابت دعای مؤمنان قرار داد
و … علیه را که سادات عالیه اند از نسل او قرار داد و خلفای خود را که … زمین و آسمان اند
از اولاد او کردانید قبر مقدسش را محل آمد و شد ملائکه و مؤمنین کردانید و دلها را بسوی
او مایل کردانید که بجهة خوف و قلت … از زیارتش باز ندارند … مدفنش را معراج
ملائکه مقربین قرار داد که فوج فوج میروند و فوج فوج می آیند و محبتش را علامت ایمان قرار داد و بلکه محبت
او را بیشتر از دیگران از انبیاء خود در دلها قرار داد چنانچه پیغمبر خدا فرموده اند اِنَّ لِلْحُسَیْنِ مَحَبَّةً
مَکْنُونَةً فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ امام حسین را محبت پنهانی در دلهای مؤمنین میباشد ای و الله
اگر بجهة آن محبت پنهانی نبود چگونه بود که با وجود آنکه قصه پرغصه او را هزار بار شنیده باشند
و باز چون که بشنوند که امام حسین … را با لب تشنه و شکم گرسنه سر بریدند بی اختیار اشک از دیده
بریزند و باز هرگاه تصور کنند که در میان میدان افتاده بود و بهر طرف نظر میکرد و میفرمود
اَمَا مِنْ مُجِیرٍ یُجِیرُنَا اَمَا مِنْ رَاحِمٍ یَرْحَمُنَا • آیا فریاد رسی هست که در این درماندگی
مرا پناه دهد آیا رحم کننده هست که بر بیکسیم رحم نماید بی اختیار آه از سینه پر درد بکشند
بخدا قسم چنان مرتبه ایش را بلند کرد در نزد خود که عقولها بپایه ادراک منزلت اش دست رس
نیست … بعد از تصور قصور خود در رسیدن بمحل رفعتش … صاحب کتاب
روایت میکند که روزی جماعتی آمدند بنزد آن حضرت و گفتند یا بن رسول الله حق تنا

بِفَضائِلِکُم فضایل خود را بگویید حضرت فرمود لا تُطیقُونَ شما تاب شنیدن فضایل ما ندارید
شما بگویید برویید و دور شوید که اشاره کنم به بعضی از فضایل یک از شما اگر طاقت آورد
بشما خواهم گفت پس ایشان دور شدند و یکی در نزد آن حضرت ماند و حضرت با او تکلم کردند و قلیلی
از فضایل خود با و فرمودند تا آنکه داشت ماند و واله حیران شده رو براه گذاشت و کسی را جواب
نمیداد مانند سرگشتگان بیرون رفت پس آن دو چون این را دیدند برگشتند و در طلب خود
اصرار نکردند و صاحب مناقب نقل کرده این اشعار را از آن بزرگوار سَبَقْتُ الْعالَمِینَ
اِلَی الْمَعالِی بِحُسْنِ خُلْقَةٍ وَعُلُوِّ هِمَّةٍ از همه عالمیان سبقت گرفتم بسوی درجات عالیه
معالی از روی حسن اخلاق و محامد اوصاف و بلندی همت خود وَلاحَ بِحِکْمَتِی نُورُ الْهُدی
فی لَیالٍ فِی الضَّلالَةِ مُدْلَهِمَّةٍ بحکمت من نور ایمان و دلایل شد نور هدایت در
شبستان ضلالت و ظلمات جهالت یُرِیدُ الْجاحِدُونَ لِیُطْفِئُوهُ وَیَأْبَی
اللّهُ اِلّا اَنْ یُتِمَّهُ میخواهند جاحدان این نعمت عظمی که این نور را فرو نشانند و خدا ازین
ابا دارد و در آن خواهد فرمود از واقعه خواستند فرو نشانند نور او را و سعیها کردند الله اکبر
بجهة ارادهٔ کامله الهی روز بروز زیاده تر گردید خواستند او را بکشند تا نام و نشانش برطرف
شود آسمان و زمین خونبار شدند تا همه ذرات عالم حقیقت او را و بطلان دشمنانش را دانستند
خواستند اسمش را برطرف کنند مشهورتر شد خواستند ذریه اش را براندازند زیاده تر از همه
طوایف گردید خواستند قبرش را خراب کنند و آثارش را منهدم سازند روز بروز معمور
گردید آری اینها همه از محبتی است که بخدا داشت و صبری که در راه او نمود که باین جهة خدا و رسول
نیز او را عزیز و محترم گردانیدند اگر خواهی بدانی که چه قدر خدا و رسول خدا با و محبت بود گوش کن
از عایشه روایت شده که روزی پیغمبر خدا گرسنه بود و گرسنگی بر او غالب شده بود و در او را
نبود چیزی که سد جوع خود با آن نماید پس فرمود ردای مرا بیاور عرض کردم بکجا میخواهید تشریف
ببرید فرمودند نزد دختر خود فاطمه میخواهم بروم فَأَنْظُرُ اِلَی الْحَسَنِ لِیَذْهَبَ بَعْضُ
ما بی مِنَ الْجُوعِ پس نظر کنم بر حسن و حسین و ایشان را ببینم تا تسکین یابم از شدت
جوع پس رفت تا داخل خانه فاطمه شد گفت پسرهایم کجایند فاطمه عرض کرد که ایشان

که ایشان از خانه بیرون رفته اند و گریه میکردند از جوع پس حضرت از عقب ایشان رفت با ابو دردا
رسید فرمود یا عُوَیْمِر ایشان را دیدی عرض کرد بلی یا رسول الله ایشان را دیدم در سایه دیوار بنی
جدعان خوابیده اند پس آن حضرت رفت بنزد ایشان و ایشان را در بغل گرفته و ایشان میگریستند
و آن حضرت اشک از چشم ایشان پاک میکرد ابو دردا عرض کرد بگذارید ایشان را بردارم حضرت
فرمود بگذار اشک از دیده های ایشان پاک نمایم فَوَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ نَبِیّاً لَوْ قَطَرَتْ
قَطْرَةٌ فِی الْاَرْضِ لَبَقِیَتِ الْمَجاعَةُ فِی اُمَّتِی اِلی یَوْمِ الْقِیمَةِ بخداوندی که مرا
براستی بخلق فرستاده که اگر قطره از اشک چشم ایشان بر زمین رسد تا قیامت گرسنگی در
امت من باقی خواهد بود یکی از صحابه پیغمبر میگوید روزی دیدم پیغمبر خدا که میمکید لعاب دهن مبارک
امام حسین ع را همچنانکه کسی شکر را بمکد میفرمود حُسَیْنٌ مِنّی وَ اَنَا مِنْ حُسَیْنٍ اَحَبَّ اللّهُ مَنْ
اَحَبَّ حُسَیْناً حسین از من است و من از حسینم خدا دوست دارد هر که حسینم را دوست دارد و خدا دشمن
دارد هر که حسینم را دشمن دارد که ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله خدا بجهة کشتن یحیی بن زکریا
هفتاد هزار نفر را از منافقین کشت و زود باشد که کشته شود فرزند تو امام حسین ع و کشته شود بجهة
او هفتاد هزار و قاتل امام حسین در تابوتی از آتش خواهد بود و عذاب نصف اهل جهنم را برا او
خواهند نمود ابو هریره میگوید پیغمبر خدا بیرون آمد بسوی ما و با او بود حسنین یکی را بر دوش راست
و دیگری را بر دوش چپ نشانیده گاهی این را ببوسید و گاهی او را چون بنزد ما رسید یکی گفت
آیا ایشان را دوست میداری فرمود هر که ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته ام سلمه میگوید
روزی حسنین داخل شدند بر پیغمبر خدا و در نزد آن حضرت بود جبرئیل و او بصورت دحیه کلبی بود
پس بنزد وی در آمدند و در جیب و آستین او میگشتند و از وی طلب هدیه میکردند جبرئیل دست را
بجانب آسمان بلند کرد و از بهشت سیبی و بهی و اناری بجهة ایشان آورده بایشان داد ایشان
خوشحال شده بنزد جد خود رفتند آن حضرت ایشان را بوسید و فرمود ببرید بمنزل خود
و اول نزد پدر خود ببرید ایشان بگفته جد خود عمل کرده چیزی از آن تناول نکردند تا پیغمبر خدا تشریف
بردند و تناول کردند آن فواکه را و هر چند تناول میکردند بحال اول برمیگشت و در زمان پیغمبر
بود و بعد از وفات ایشان نیز بود بحال خود از جناب سیدالشهدا روایت شده که فرمود

چو مادرم فاطمه زهرا به دیار رفت دیگر آن انار را ندیدیم لکن به و سیب بود تا آنکه چون پدرم امیر المؤمنین
علیه السلام را شهید کردند آن به نیز مفقود شد و آن سیب باقی بود تا وقتی که آب را
از ما منع کردند من او را ابو میکردم و التهاب تشنگی را ساکن می ساختم فلمّا دنی اجلی رأیتها
قد تغیّرت فأیقنت بالفناء چون اجلم نزدیک شد دیدم آن را که متغیر شده
چون این را دیدم یقین کردم کشته شدن علی بن الحسین علیه السلام فرماید که این را یک ساعت
پیش از آنکه پدرم کشته شود از و شنیدم چون او را شهید کردند بوی آن از قتلگاه او شنیدم بجستجو
کردیم آن سیب را اثری از آن ندیدیم و بوی آن بعد از شهادت او باقی ماند و او را زیارت
کردم و بوی سیب از قبر مقدس شنیدم و در شیعیان صالح که زیارت کنند قبر مقدس او را
پس باید که در اوقات سحر در پی آن باشند که بوی سیب از قبر امام حسین می خواهند بشنوند
اگر مخلص صادق باشند چه بگویی که به سید مهدی [illegible] فإن یومهم بنو المصطفى الهادی
ذبائحه : و الفاطمیات اسیرة نوادبه آه از روزی که فرزند پیغمبر را در آن روز
بشمشیرها سر آن ذبح کردند و دختران فاطمه زهرا را با سیری گرفتند و سبط احمد عارٍ
بالعراء لقی مرمّل بالدماء جرحی جوارحه آه از روزی که سبط احمد مختار و نواده
حیدر کرار را برهنه و عریان بر زمین انداختند و بدنش را بخون رنگین نمودند و اعضاء شریفش را
پاره پاره کردند فوق القنا رأسه یهدی لکاشحه : فنال اقصی مناه منه
کاشحه داد از روزی که سر مطهر او را بر سر نیزه کردند و از برای آنکه عداوتهای قدیمه که در
سینه پنهان داشت هدیه بردند تا آن حرامزاده مراد خاطر خبیث خود را از آن سر مطهر
یابد و دل پرکینه خود را از و خالی کند کم هام عزّ و اید للتماح : و کم اقلام سبق
بها طاحت طوائحه آه چه بسیار سرهای سروره که در این روز از بدن جدا شد و چه بسیار
از دست و پا که در این روز از بدن جدا گردید و چه بسیار بدنها که در این روز از دم شمشیر پاره پاره
گشته بر زمین افتاد و کم حرائم لاهل البیت محترم : قد استحل و کم صاحت
صوائحه و چه از و نهایت [illegible] بیت رسالت که در این روز ضایع کردند و چه بسیار از زنان
مخدره محترمه که او را اسیر کردند و چه ناله ها که در آن حیران در این روز بلند گردید و چه نوحه ها که در این روز

در این روز از ایشان بر پا شد مصائب خامس اصحاب الکساء و هم اهل العزاء بیهم
حلّت فوادحه این مصیبت خامس آل عبا است که باعث تیغ عالمیان بوده که با جنبه رشی او
که آیات رنگ [illegible] از وی بار شسته لم ینس قط و لا الذکری تجدّده : او
آن مصیبتی است که الا سوی المحتشر فادحه هرگز فراموش نمی شود این مصیبت و هرگز کهنه نمی شود
که محتاج به یاد کردن تازه کرده و بلکه همیشه تازه است و آتش این همیشه در کانون سینه ها باشد
کیف السلو عن المکسور مطروحة من غیر تسویة خلوا اطایحه چگونه از دل
کریم و فراموش نمایم آن مظلوم بی کس را در حالتی که اهل یاوران او را بر زمین انداخته بودند و غیر از
زنان بی کس و دختران [illegible] و طفلان و کودکان کسی بجنبه او نمانده بود یلقی الاعادی
بقلب منه منقسم بین الخیام و اعدائه یکافحه چون او را معین نبود که دفع دشمنان را
و خود میرفت به جنگ دشمنان و لکن چون پرستاری از برای زنانش نبود و کسی که دفع دشمن
از ایشان کند نمانده بود دلش بدو قسمت بود و نیمی در خیمها در نزد دختران و خواهران و نیمی در میدان
مشغول جنگ با لعان بود و الاحظ کالقلب عین نحو نسوته : ثم خوا و عین لقوم
لا ثنا یرحه و چشمهای شریفش و لحظات او نیز مثل دل مبارکش به دو قسمت بود و یک چشم
بر زنان [illegible] می بود که مبادا کسی بحرم او اذیت کند و چشم دیگر به دشمنان بود که از هر طرف تیر و نیزه
و شمشیر بر بدنش می زدند لهفی علیه و قد مال الطغاة : الی نحو الخیام و خاض النقع سابحه
آه از آن حالتی که جماعت بیحیا روانه حرم محترم او شدند و آنجناب در میدان بر زمین افتاده و
چشم اش بجانب خیمها بود که دید دشمن روانه خیمها شده تاب نیاورد و به درد و غم فریاد مظلومیت او
شد و قال اقصدونی بنفسی و اترکوا حرمی : قد حان حینی و قد لاحت لوائحه فریاد زد
که ای قوم [illegible] زنده ام کسی متعرض حرم من نشود ای قوم مشغول بکشتن من شوید و دست از حرم من بردارید که
حرم خود را دوست [illegible] نمی توانم دید رفتن من نزدیک شده و آثار مرگ من ظاهر شده بعد از من
بکشید آنچه خواهید و هر او [illegible] بر غریبان اهل بیت من وارد بیاورید کم زنهار حرم و زنان خود را
ذلیل و دستگیر نمی توانم دید هرآنکه چون محمد و آل محمد واسطه خلقت جمیع عالم و سبب نزول برکت
و رحمت از جناب احدیت بخلق می باشند و این معنی خود ظاهر است زیرا که مقصود در آفرینش

عالم ایجاد ایشان بوده اند و اول چیزی که خلق شد نور محمد بود و جمیع عالم از پرتو شعاع عام ایشان
خلق شده اند و رحمت نازل میشود مگر بایشان و از ایشان بخلق میرسد و اگر ایشان نبودند
باران نازل نمیشد و گیاه از زمین نمیروییده و آفتاب و ماه روشنی نمیداد و آسمان برپا نبود بلکه
ایشانند مظاهر اسماء الهی و عالم وجودش باسم اعظم است و از اینجاست که گفته اند
بُنِيَتِ الْمَوْجُودَاتُ عَلَى الْاِسْمِ الْاَعْظَمِ فَاِذَا حَرَّكَ جَمِيعَ الْعَالَمِ چون اسم اعظم
حرکت نماید تمام عالم حرکت نماید و امام حسین هم است مظهر اسم او اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ
بِاِسْمِكَ الَّذِي اَشْرَقَتْ بِهِ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ وَبِاِسْمِكَ الَّذِي يَصْلَحُ بِهِ الْاَوَّلُوْنَ وَالْاٰخِرُوْنَ نیز ایشان بود که آسمان و زمین از کتم خفا بعالم وجود و ظهور آمد و از نور
ایشان بود که عالم روشن شد و ایشانند صلاح اولین و آخرین و باصلاح نیامد امر اولین
و آخرین مگر بایشان و ایشانند رحمت واسعهٔ الهی که هر چیزی را فرا گرفته و ایشانند کلمات
تامهٔ الهی فَمَا آيَةٌ لِلّٰهِ اَكْبَرُ مِنْهُمْ فَهُمْ اٰيَةٌ مِنْ دُوْنِهَا كُلُّ اٰيَةٍ وَمَا نِعْمَةٌ اِلَّا وَ
هُمْ اَوْلِيَائُهَا فَهُمْ نِعْمَةٌ مِنْهَا اَتَتْ كُلُّ نِعْمَةٍ لَهُمْ خَلَقَ اللّٰهُ الْعَوَالِمَ كُلَّهَا
وَحَكَّمَهُمْ فِيْهَا بِهَا مِنْ خَلِيْقَةٍ سَرَىٰ سِرُّهُمْ فِي الْكَائِنَاتِ جَمِيْعِهَا فَمِنْ سِرِّهِمْ
لَمْ يَخْلُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ سر ایشان در جمیع کائنات جاری و ساری است و ذره از عالم خالی نیست
از سر ایشان و از اینجا معلوم میشود که تاثیر مصیبت سید الشهدا در سنگ و چوب و آسمان و زمین
بعید نیست بلکه ابقای آسمان و زمین بعید است چون حکمت کامله الهی تعلق یافته بود با نهدام عالم و
خلیفهٔ او و فرزندش نیز در عالم بود عالم منهدم نگردید لکن اگرچه منهدم نشد اما بجهت آن یک آتشی
در عالم برپا شد که نزدیک بود بالمره منعدم گردد کوهها در اضطراب شدند و دریاها بجوش آمدند آفتاب
و ماه سیاه شد و از آسمان خون و خاکستر بارید و از زمین خون جوشید آری کم مصیبتی بود از انبیا
تا بشنیدن آن نداشتند حضرت آدم در زمین را شنید مثل زن بچه مرده برادر گریست
حضرت نوح چون شنید مثل عزادار گریست حضرت ابراهیم را نمودند باد ملکوت آسمانها
نظر کرد بر عرش اعظم پنج نور مقدس دید که احاطهٔ عرش الهی کرده اند پرسید که این انوار
مقدسه از کیست گفته انوار مقدسه محمد بن عبدالله و وصی او و دو دختر او گفت شتبت

حیث که هرگاه در ایشان نظر میکنم خوشحال میشوم و اگر نظر میکنم بسوی پنجمی دلم مهموم و مغموم میشود گفتند ای
ابراهیم بنده ای که بصاحب این نور مقدس چه ظلمها میکنند شنیده از آن شنیده مغموم و مهموم گردیده و
زار زار گریه بر او نمیشد و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر این آیه شریفه که فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي
النُّجُوْمِ فَقَالَ اِنِّيْ سَقِيْمٌ گفت معنی آن این است که نظر کرد در ستارهها پس گفت که من مریضم حضرت
فرمودند که نظر کرد در نجوم و حساب کرد وَقَائِعَ مَا يَحِلُّ بِالْحُسَيْنِ پس دانست که چه رو میدهد
با امام حسین هم چون این را دید گفت اِنِّيْ سَقِيْمٌ لِمَا يَحِلُّ بِالْحُسَيْنِ من بیمار و مریض شدم از آنچه
با امام حسین میگذرد بنا بغم امام حسین دوستان خود را بیمار کرده اند و اخبار را مریض کرده و ندانم چرا
شیعیان در این غم و بیماری نشوند و چرا اشک از دیده نریزند و گریه را چون چیز لازم نکنند نصف
نیمی درک بد هلاک میشود و امام حسین و عترت او بجهت یزید در حالت عطش و تشنگی و ایشان نحو جبر
کاری نخواهند کرد چون ذکریا این مقدمه را شنید سه روز از خانه بیرون نیامد و در خدمه و گریه و زاری بود
کسی را نزد خود راه نمیداد پس گفت خدایا مرا نیز فرزندی بده و او را قرة العین من گردان و مرا
و فتنه محبت او گردان و در دور روزی نیز که امام حسین گردان بستبت نمکش پس دل مرا در مصیبت او
بدرد آور هم چنانچه دل حبیب را در مصیبت فرزندش بدرد آوردی اسمعیل صادق الوعد را سرو
رویش را پوست کندند سلطانی ملک عذاب آمد که بعد عذاب خواهی قوت را عذاب بکنم
گفت نمیخواهم که در این بلیه اقتدا کنم با امام حسین فرزند پیغمبر آخر الزمان که او مظلوم است من هم مظلوم باشم
موسی بن عمران در وقتی که رفت به نزد خضر علیه السلام چون به نزد او رسید سلام کرد بعد از جواب
گفت کیستی گفت موسی بن عمران کلیم الله گفت بلی گفت از برای چه آمده گفت از برای آنکه
تعلیم کنی بمن بعض علومی که ترا تعلیم کرده اند اِنِّيْ وُكِّلْتُ بِاَمْرٍ لَا تُطِيْقُهُ امری چند برا موکل
کرده اند که تو تاب آن نداری فَحَدَّثَهُ عَنْ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَعَنْ بَلَائِهِمْ وَعَمَّا يُصِيْبُهُمْ حَتّٰى
اِشْتَدَّ بُكَائُهُمَا پس بیان کرد از برای او بلاها و مصیبتهایی که باهل بیت محمد میرسید که شدید گردید گریه
ایشان و از برای او فضایل محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را و بلاهای ایشان را گفت و آنچه بعوض بایشان
میدهند بیان کرد موسی گفت خدایا مرا از امت محمد گردان عیسی بن مریم را حضرت مریم بصباغی
داد و آن طفل همه کرباسها و کلاهها را هر یک برنگی بایست بشود در خم ریخت و همه را نیلی کرد

ها از قصور اندوه سپید شده بود والله او پیغمبر بود و در عهد بود که از پیغمبران بود و سعادت رای
و جهالت از پیغمبران به غیرت محتشم یک پاره جامه در خم کردن بر نیزه زد؛ چون این خبر به عیسی کریم ان نیز
رسید؛ یا رب همه عالم را از آسمانها و زمینها و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و حور العین
و غلمان و رضوان و مالک و ریح و طعام و شراب و تحت الثری و طبیعت و نفس و ماده و آنچه شنیده
شود و دیده شود و آنچه دیده و شنیده نشود همه از جهت خوش آمد محمد بن عبد الله که عقل کل است و
وکمال عقل و قطب الاقطاب است و از جهت بزرگی بلبه فرزندش گریسته بلکه بعضی از عارفان
گفته اند که هر گریه بحقیقت گشت آن گریه بان حضرت است و هر سنگی که بپا شکسته شد از غم
آن حضرت است و گریه طفلان در گهواره از غم آن حضرت است مرغ ز ناله صیحه می زند از غم آن حضرت است
زردی برگ خزان درختان از غم آنحضرت است و شکست دیوار از غم آن حضرت است سرخی آسمان از غم آن حضرت
موج دریا از غم اوست و غبار صحرا از اندوه اوست غرش رعد از حزن اوست و بارش ابر گریه
بر اوست و این سخن اگرچه بعید از زمان است لکن در نظر اهل بصیرت و معرفت چنین است زیرا که
جمیع ممکنات بواسطه ایشان خلعت وجود پوشیده اند و جمله عکس از شعاع ایشانند و نزول رحمت بواسطه
ایشان است و اگر ایشان نبایستی همه عالم را و نمیدید و فرو رفتند نحن محال مشیة الله
چون محل مشیت الهی متاثر گردد هر چیزی متاثر میگردد و لکن منافقین از ایشان نیست الا بوجه وجو
ایشان نیز از وجه موال اوست لکن از قبیل ظلی است که ظل از آفتاب است بخلاف شیعیان
که از ایشانند شعاع که از شمس است و بدیهی است که تیرگی شمس تیرگی شعاع است و ضعف شمس
صفای شعاع و نظر برآنکه حسین علی مظهر خضوع و خشوع است پس هر خضوع و خشوع که در عالم امکان
می باشد بجهة خضوع و خشوع اوست و بواسطه آن است پس منافات ندیدیت میان حدوث این
آثار قبل از وقوع حادثه این بزرگوار و اخبار نیز متفق است برآنکه هر چیزی بر او گریست لکن گریه
هر چیز بحسب حال خود است محتشم که چشم روزگار بر او خاک میگریست؛ چون می گذشت از سر ایوان
کربلا؛ چه نیکو میگوید شیخ العارفین شیخ احمد احسائی نظم فکل انکسار و خضوع له؛ وکل صدوت
فهو نوح الهوا؛ هر شکستی که بموجودات میرسد و هر خضوعی که بجهة ممکنات عارض میگردد بجهة اوست
و هر صدائی که در هوا بهم رسد آن نوحه هواست که بر آن حضرت میکنند ما فی الوجود

الوجود منحصر؛ لم یکن الا عبرة حنّت انتسوی در عالم وجود چیزی باطنی و رایت نیست مگر
آنکه او را در ماتم آن حضرت حیرت روی داده فطبق الدنیا مصاب حوی؛ لما سیعاتی
ابداً او آتی پس بجهة مصیبت او عالم را مصیبت گرفت و مصیبت او عالم را از آینده و گذشته
مصیبت زده نمود فکل رطب تنتهی زابلاً؛ وذی قوام یعتوره التواء؛ هر چوب تر را
که می بینی از غم آن حضرت خشک میشود و لاغر و گداخته میشود و هر شاخ و درختی را که مائل از غم
رو بهم می بینی اما تری النخلة فی قمة ذات انفطار و انشقاق فتنی آیا نمی
بینی درخت خرما را که اوشبارش از سایر درختان بیشتر است چگونه سعفهایش را که بمنزله موی سر اوست
پریشان کرده ما سعفة فیها انتهت اخبرت؛ الا لها حزن اما می شوی؛
شاخ ازو کامل نمیشود که خرد اده بشود بر مصیبت فرزند بهترین موجودات امام و مقتدای جن و
همه مخلوقات مگر آنکه از غم او گریبان کرده اما تری الاثل و اهدابه عند الریاح
ذا حنین ملی؛ آیا نمی بینی چوب گز و شاخهای چشم او را که در وقت وزیدن بادها صدای
ناله او بلند میگردد اما تری الآفاق مغبرة؛ والشمس حمراء بکرة او مسا؛
آیا نمی بینی آفاق عالم را و کوه و صحرا را که چگونه اندوه او را گرفته و آیا نمی بینی آفتاب را که
چگونه سر برهنه و سرخ است در صبح و شام اما سمعت الرعد یبکی له؛ والبرق
والسحب بقطر همی الا ناله و گریه رعد را نمی شنوی و آیا آتش سحاب برقرار نمی بینی ابر گریه
ابر را نمی بینی که بقطرات پیاپی اشک ریزان است اما تری النحل له رنة فی طنین
شدید البکا؛ آیا نمی بینی زنبور عسل را که در حال پریدنش ناله و گریه اش بلند است فکل
بقعة بها قبره؛ وکربلا کل مکان ثوی؛ زمین همه جا کربلا قبر اوست که در عشق میگریند
دعالم همه جا در غم و اندوه او گریه شده وکل یوم یومه دائما؛ بغص شرب الماء علی
من و عی ان جان مصیبت اش در عالم تاثیر کرد که گویا هر روز عاشورا است و هر زمان زمان مصیبت
اوست که آب خوشگوار را بر همه تلخ نمود السیف یفری نحره بالکیا؛ والرمح یبغی
قائما وانثنی خنجر که گلوی او را میبرید گریه میکرد و نیزه که به پهلوی مبارکش میزد اول
بر او میگریست و خنجر رگ او را می واوس او را خم نگردند و بر پهلوی نازنینش میزدند تبکیه

حزن دجاریات علی جثمانه وان تقدّ ذی القربی اسمهای بشنوی که بر بدن آن نقش مقاخشه
بر او می‌گریسته‌اند گریه‌های عظیم بشرای گرفته والله ما رأیت شیئاً ابدی فی الکون الا بکاء
تلاؤ بحد اقسم که ندیده‌ام در این عالم کون و فساد چیزی را که وجود بهم رسانده و از مکمن خفا بعرصه ظهور بیرون
آید مگر آنکه با گریه آن حضرت مقرون و تالی می‌باشد بدانکه همه چیز بر آن حضرت گریسته چنانچه صریح
اخبار است و لازم نیست نظر ندارد و اینکه گریه ایشان را با این چشم ببینیم چنانچه حق تعالی می‌فرماید وان
من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم چیزی نیست مگر آنکه تسبیح می‌گوید
خدا را و تحیه می‌کند او را ولکن شما نمی‌شنوید تسبیح ایشان را پس گریه همه چیز لازم نیست که با این
دیده دیده شود و با این گوش شنیده گردد با آنکه چنانچه صحیح اخبار است در زمان شهادت ایشان
گریه همه چیز ظاهر شده زیرا که از آسمان خون بارید و زمین خون گریست و از درختان خون جاری شد
و درخت خونبار در قرب قزوین مشهور است و ثقات از آن خبر می‌دهند که هر سال در روز عاشورا
خون از آن جاری می‌شود حتی در صورت اشتباه ماه از خونباری آن درخت تعیین روز عاشورا می‌نمایند
و آن چنان بسیار کهنه است که می‌گویند در زمان شهادت آن حضرت بود و در آن روز بود که یاری
درختان خون گریسته ابن شهرآشوب روایت می‌کند از سفیان بن عیینه که گفت جده‌ام خبر داد
مرا از یکی از آن اشخاصی که در کربلا حاضر بودند که زعفرانی بهم آمد و از او برداشتم پس آن زعفران بخاکستر
مبدل شده و گیاه‌های زمین را دیدیم که گویا آتش بوده‌اند و بعضی از مشایخ علما در شرح و جزء دیگر
کرده که آن سرخی که در آسمان پیدا شده در حین طلوع و غروب آفتاب ابتدای ظهور آن در وقتی بود که
امام حسین علیه السلام را شهید کردند سابق بر آن از آن کسی ندیده بود و در دنیا سنگی بر نداشتند مگر آنکه
از زیرش خون تازه می‌جوشید و از آسمان خون تازه قطرات می‌بارید و هر جامه که آن خون بر او می
نشست هر چند می‌شستند بر طرف نمی‌شد اثر آن ابن شهرآشوب نقل می‌کند از نضره ازدیه که چون
امام حسین ع را کشتند از آسمان خون بارید جرّه‌ها و ظرفهای بزرگ ما همه پر از خون شد ملائکه مقربین
در تضرع و استغاثه می‌باشند حضرت صادق ع فرموده که فاطمه زهرا گاهی نوحه می‌کند و بجوش می‌آید که از
خروش او جهنم بخروش در می‌آید و اگر ملائکه ضبط نکنند آنها را هر آینه اهل زمین را می‌سوزاند و تا آن حضرت
در گریه است محافظت می‌کنند و در بار جهنم می‌بندند و دریاها نزدیک است که بجوش آید و از یک دیگر

بیت
این سرخی شفق که در این چرخ نیلوفا(ری)
صبح خون شهیدان کربلاست

و از یک دیگر بر زد و هر قطره از آن ملکی بر آن موکل است که همیشه او را فاطمه زهرا شنوند از او حفظ می‌کنند
و جوش او را فرو می‌نشانند که مبادا اهل زمین را غرق نماید ملائکه پیوسته زیارت می‌کنند و از گریه او گریه می‌کنند
و تضرع و استغاثه بدرگاه الهی می‌برند و در زاری فقد بسیار بلند می‌کنند از ترس عذاب اهل زمین ولو
ان صوتاً من اصواتهم یصل الی الارض لصعق اهل الارض و تقلقلت الجبال
و تزلزلت الارض باهلها اگر یک آواز از آوازهای ایشان بر زمین برسد هر آینه اهل
زمین همه بیهوش شوند و کوهها از جا کنده شود و زمینها بلرزد ابو بصیر می‌گوید عرض کردم جعلت
فداک ان هذا الامر عظیم این امر عظیم است فرمود غیره اعظم مما لم تسمعه آنچه نگفتم
عظیم‌تر از آن است که گفتم پس فرمود ای ابو بصیر اما تحب ان تکون تسعد فاطمة ای ا
نمی‌خواهی که تو از یاری کنندگان فاطمه باشی در گریه کردن بر فرزندش حسین که این را فرمود گریه بر من
رو آورد که نتوانستم جواب او را بگویم پس حضرت بر خواست و رفت در مصلای خود و من بیرون آمدم
از شیعیان اینها بهتر است اهل بهشت با آنکه خدا بهشت را دار السرور خلق فرموده و غم و الم در آن
بهیچ وجه نیست و حزن و اندوه از برای اهل آن نمی‌باشد در این مصیبت گریسته چنانچه در زیارت
که از ناحیه مقدسه بیرون آمده از صاحب الامر که می‌فرماید و اقیم لک المآتم فی اعلا علیین
و لطم علیک الحور العین ماتم ترا در اعلا علیین برپا کردند و حوریان در مصیبت تو طپانچه بر رو
زدند و در زیارت مخصوصه آن حضرت که در اول رجب و نیمه شعبان وارد شده که باید خواند
است که اشهد لقد اقشعرت لدمائکم اظلة العرش مع اظلة الخلائق
و سکان الجنان و البر و البحر گواهی می‌دهم که بتحقیق که لرزه درآمد بجهة خون شما عرش اعظم
الهی و جمیع خلایق و همه ساکنین بهشتها و همه ساکنین صحرا و دریا و ذکر اظله عرش و اظله خلایق
شاید برای آن است که تأثیر این مصیبت در مجردات نیز بوده زیرا که متعارف در اخبار که عالم مجردات
با ظله تعبیر می‌نمایند و گویا از جهت این است که آنها شبحی می‌باشند لکن لا کالاشیاء و در حدیث است
که راوی سوال کرد که ما الاظلال ظلال چیست فرمود آیا نمی‌بینی سایه خود را در آفتاب شیء ولیس
بشیء بالجمله اهل بهشت ماتم آن حضرت را برپا کردند آری اگر چه بهشت غم ندارد و حزن نیست لکن
در حدیث است که بهشت و حور العین از نور مقدس آنحضرت خلق شده‌اند پس حسن و بها و نور

امام حسین

قسم
در بارگاه قدس که جای ملال نیست
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

ودنیا و سرور و راحت ایشان از امام حسین است پس هرگاه امام حسین محزون شود ایشان نیز
شوند و اگر امام حسین ع پژمرده گردد ایشان نیز پژمرده گردند پس چگونه می‌شود که امام حسین از سوز
تشنگی نالد و عطشان از سینه‌اش برآید و ایشان خوشحال باشند و امام حسین ع را برهنه بر زمین
اندازند و ایشان بر سریر شادی متمکن باشند نه والله بلکه عزایش را برپا می‌کنند و ولدان تیر رو را
دور انحزان میدانند و طپانچه بر روی میزنند از پیغمبر روایت شده که فرمود در شب معراج مرا
داخل بهشت کردند در بهشت می‌گشتم و تماشای قصور جنان می‌کردم جبرئیل از درخت سیبی چیده بمن
داد من آن را دو حصه کردم حوری در آن میان بیرون آمد که مژه‌هایش مانند کرکس نیشتر سیاه
بود من از او پرسیدم که لِمَنْ اَنْتِ منذا از ابکم خلق کرده دیدم آن حور گریه بر درآمد گریست وگفت
لِاِبْنِكَ الْمَظْلُومِ الْحُسَيْنِ ازری کم پند بینت و کم صبر نباشه نظم هذَا اُصَابُ
الَّذِي جِبْرَئِيلُ خَادِمُهُ، نَاغَاهُ فِي الْمَهْدِ اِذْ نِيطَتْ تَمَائِمُهُ این بیت کسیست که
جبرئیل بزرگوار بیش می‌کرد و بخادمی او فخر می‌نمود و این بیت کسیست که جبرئیل گهواره جنبانش بود
و میخواند از برایش تا او را خواب ببرد و بجهت او نغمه و دعای چشم زخم برآورد و سِبْطُ النَّبِيِّ
اَبُو الْاَطْهَارِ وَالِدُهُ الْكَرَّارُ مَوْلَى اَمَامَ الدِّينِ مُبَارِمُهُ. اَخُو الزَّكِيِّ
جَنَا قَلْبِ الْبَتُولِ لَهُ اُقْسُومَةٌ لَيْسَ فِيهَا مَنْ يُقَاسِمُهُ. این بیت سبط احمد
مختار و نور دیده حیدر کرار و برادر حسن مجتبی و میوه دل خیر النساست که او را نصیبیست از رب
و حب و نجابت که احدی را از اهل عالم نرسیده مُطَهَّرٌ لَيْسَ يَغْشَى الرَّيْبُ سَاحَتَهُ
وَكَيْفَ يَغْشَى مِنَ الرَّحْمَنِ عَاصِمُهُ معصوم مطهری که دامن عصمتش پاک است از بهر
نقص و ریبی و چگونه چنین نباشد و حال آنکه خدا او را پاک کرده بدیده لِلّٰهِ طُهْرٌ تَوَلَّى
لِلّٰهِ عِصْمَتَهُ اِذْ ذَاكَ جِنْسُ عَظِيمَاتٍ جَرَائِمُهُ چه قدر عظیم است کسی که خدا او را از
رجس پاک کرده باشد و بکشد او را ناپاکترین خلق لِلّٰهِ مَجْدُهُ سَمَا الْاَفْلَاكَ
رِفْعَتُهُ مَا ذَا الْعُلَى عِنْدَ طَامَاتٍ دَعَائِمُهُ چه عظیم است این مرتبه و بزرگی که در
رفعتش از افلاک گذشته و از این جهت است که بنیان علو و رفعت و بزرگی متزلزل شد و
میل بخرابی و انهدام نمود چون ستون و عماد آن متزلزل و منهدم شد ضَعِيفُ الْقَمَرِ

الْكَرِّ بِاَرْضٍ دَرَدُهَا شَسْعٌ مُفْنِيٌّ بِهَا وَهُوَ ظَامِي الْقَلْبِ هَائِمُهُ جهان نورسیده بود
که نازل شده و فرود آمد در زمینی که بجهت کثرت آب از زمین کسی مانع نمیشد کسی را و او را گرفته
با لب تشنه شهید کردند و شربتی از آن آب باو ندادند و هر چند ناله و عطش او را زود شنیدند دیگر
نوبت که خود او را شربت آب ایشان او را تشنه لب برگردانیدند لَهْفِي عَلَى مَاجِدٍ رَبَّتْ اَنَامِلُهُ
عَلَى السَّحَابِ غَدَا اسْتِسْقَاهُ خَاتِمُهُ. از حسرت و اندوه بر آن بزرگوار که جود و بخشش دستش
زیاده از ابر بهار بود و بلکه ابر آن کمتر از او کافی بود و از سخا و بحری بود از عطا آخر از سوزش تشنگی و
عطش و بیابان اکثر خود را میکند لَهْفِي عَلَى الْآلِ صَرْعَى فِي الطُّفُوفِ فَمَا غَبَّ الْعِلَلِ
بَلِ الْكَ الْيَوْمِ سَالِمُهُ. از داد از آن روز که همه اهل بیت پیغمبر و یاوران ایشان را بر زمین
انداخته بودند و بعد از فرزند علیل آن حضرت کسی سالم نبود اِقْتَمَّ يَوْمٌ بِهِ حُثَّتْ مَدَامِعُهُمْ
ثُمَّ انْجَلَى وَبِهِ قَتْلَى غَنَائِمُهُ. غبار آلود شده همه عالم و کوه و صحرا از آن روز که بسیار شد مصائب
اهل بیت و بعد از برطرف شدن معلوم شد که چگونه اشخاص بر زمین افتاده بودند حُزْنٌ طَوِيلٌ
اِلَى انْجَلَى اَبَدًا. حَتَّى يَقُومَ بِاَمْرِ اللّٰهِ قَائِمُهُ. غبار این مصیبت از خاطر شیعیان هرگز
منجلی نخواهد گردید تا قیام نماید قائم ایشان و تلافی نماید این اندوه را ای عزیز من بدانکه روز مصیبت
امام حسین ع بدترین روزها بود از ابتدای دهر تا انتهای آن روزی از آن روز شدیدتر و صعبتر نبوده
و زمانی از آن روز بر خاصان خدا تلخ‌تر نبوده حضرت امام رضا ع میفرماید اِنَّ يَوْمَ قَتْلِ
الْحُسَيْنِ اَقْرَحَ جُفُونَنَا وَاَسْبَلَ دُمُوعَنَا وَاَذَلَّ عَزِيزَنَا بِاَرْضِ كَرْبَلَا روز شهادت
امام حسین پلکهای دیده‌های ما را مجروح کرده‌اند و اشکهای ما را جاری کرده‌اند و عزیز کرده ما را در
زمین کربلا ذلیل کرده‌اند و کربلا کرب اندوهی بر ما گذاشت که تا قیامت برطرف نخواهد
شد پس باید گریه کنند گریه کنندگان زیرا که گریه بر او گناهان بزرگ را فرو میریزد پس فرمود
پدرم هرگاه ماه محرم می‌شد کسی او را شاد و خندان نمی‌دید و حزن و اندوه او زیاده می‌شد
تا روز دهم آن ماه چون روز دهم آن ماه می‌شد آن روز روز مصیبت و حزن و گریه او بود
و میفرمود امروز روزیست که جدم امام حسین ع را شهید کردند کلینی بسند خود روایت
کرده از زبان ابن عبد الملک که گفت پرسیدم از حضرت صادق ع از روزه روز تاسوعا

و عاشورا از محرم فرمودند لاسوعا یومٌ حوصر فیه الحسینُ و اصحابُه بکربلا و اجتمع
علیه اهل الشام و اناخوا علیه روز تاسوعا روزیست که امام حسین و اصحاب او را در
کربلا محاصره کردند و جمع شدند بر او لشکرهای و لشکرهای اهل شام بدور او و [illegible] و در آن روز پسر مرجانه
و عمر سعد شادی می کردند که لشکرهای ایشان وافر و بسیار شده عساکر ایشان و ضعیف کرده بودند در آن
روز امام حسین و اصحاب او را و یقین کردند که دیگر یاوری از برای امام حسین نخواهد بود و اهل عراق او را
یاوری نخواهند کرد پس حضرت فرمود بابی المستضعف الغریب پدرم فدای امام حسین ضعیف
و غریب شود پس فرمود و اما یوم عاشورا فیوم اصیب فیه الحسین صریعا بین
اصحابه و اصحابه حوله صرعی عراة اما روز عاشورا روزیست که امام حسین کشته
بود و بدنش را بر زمین انداخته بودند آیا چنین روزی روز روزه است کلا نه بخدا قسم آن روز
روز روزه نیست بلکه روز حزن و اندوه و مصیبت که داخل شده بر اهل آسمان و زمین و جمیع مؤمنین
و روز شادی پسر مرجانه و آل زیاد و اهل شام است غضب خدا بر ایشان و بر ذریات ایشان باد
و این روزیست که گریست در این روز جمیع بقعهای زمین غیر از بقعه شام پس کسی که روزه گیرد این
روز را یا تبرک جوید بآن خدا او را با آل زیاد محشور گرداند در حالی که دل او را مسخ نموده باشد
و کسی که ذخیره نماید چیزی را در منزل خود در این روز با نفاق بمیرد و برکت را از او و از اهل او و
و اولاد او قطع نماید و با او شرکت نماید شیطان در جمیع آنچه مذکور شد و از عبدالله بن سنان
روایت شده که گفت داخل شدم بر سید و مولای خود جناب صادق ع در روز عاشورا را
دیدم او را که رنگ مبارکش افروخته و حزن و اندوه بر او ظاهر بود و اشک از دو دیدهایش
مثل مروارید غلطان بر روی مبارکش جاری بود گفتم چرا گریه میکنی یابن رسول الله خدا دیدهایت را
نگریاند فرمود اوفی غفلة انت او ما علمت ان الحسین اصیب مثل هذا
الیوم آیا غافلی تو یا نمیدانی که حسین بن علی را در مثل این روز شهید کردند گفتم ای سید من
چه میفرمائی در روزه این روز فرمود روزه بگیر بی آنکه نیت روزه کنی و افطار کن بی آنکه
شماتت کنی و روزه او را روزه کامل نگردان و باید افطار تو یک ساعت بعد از نماز عصر باشد
بشربتی از آب فانه فی مثل ذلک الوقت من ذلک الیوم انجلت الهیجاء

الهیجاء عن آل رسول الله و انکشفت الملحمة عنهم و فی الارض منهم ثلثون
صریعا من موالیهم یعز علی رسول الله مصرعهم بدرستی که بعد از نماز عصر بود که جنگ از آل
پیغمبر برطرف شد و شوکه عظم فرو نشست و حال آنکه سی نفر از اهل بیت پیغمبر و موالیان ایشان
بر زمین افتاده بودند که بر پیغمبر دشوار بود کشته شدن آن و اگر جناب پیغمبر در دنیا بود هر آینه تعزیه
ایشان را میگرفت و مردم او را تعزیه میگفتند پس حضرت صادق علیه السلام آنقدر گریست
که ریش مبارکش از آب دیده اش تر شد ای والله اگر پیغمبر خدا در دنیا بود هر آینه تعزیه فرزندش را
بر پا میکرد بلکه بجهة فرزند عزیز و نازپرورش لباس ماتم می پوشید و ناله و واحسیناه میکشید
فواعجباه من مصیبة ما اعظمها و بلیة ما امرها و اوجعها و افدحها
قتل ابو عبد الله و عترته و سبیت نساؤه و صبیه و داروا برا
سه فی البلدان من فوق عاسل السنان فیالیت لرسول
عینا تنظر الی بناتها و بنیها و هم ما بین مقتول یجری علیه الصبا
و اسیر مکبل بالحدید و بین من تخمش وجهها بیدیها و من
تنزع قرطها من اذنیها و بین من یستجیر فلا یجار و یستغیث
فلا یغاث و من یستنصر فلا ینصر و یستعین فلا یعان فکم من
نداء واجداه و واعلیاه و واحسناه و واحسیناه قد ملا بی ارض
کربلا وکم من استغاثة و اصغیتاه و وا محمداه و واشمتاه قد رفعت فی
ارض نینوی فواسفاه این الحسین و ابناء الحسین و اخوان الحسین عزیز
علی یا ابا عبد الله ان تکون عطشانا فلا تروی و نظرتک بالحسرة علی بناتک
العطاش و سکنة دمعتک علی زوارک القتلی و دمعتک بعینک الی زوارک
بلا حمی الم یکن لصوتک راحما و لتضرعک سامعا افلم یبق لک حبیبا او
لدعوتک مجیبا فیا مؤمنا فی زعمه متشیعا و لا مؤمن الا الذی قد تشیعا
تفرح فی یوم به ذبح العدی امامک فاعفر خدیک [illegible] مؤمنی که گمان
میکنی از شیعیان و دوستان علی هستی آیا روزیکه دشمنان امام ترا ذبح کردند شاد و خوشحالی

ای بی عقل احمق ذلیل شوریده حال أیألف فی ما شوی اجنبک مضجعا و ثوب الفلاة اضحی لمولاک
مضجعا آیا در عاشورا بر فرش تکیه میکنی و بر فرشهای نیکو می‌نشینی و حال آنکه سرور تو خوابگاهش خاک بیابان
بود أیضحک منک الثغر من بعد ان غدی به ثغر مولاک الحسین مقرعا آیا لب و
دندانت خنده کرده می‌شود بعد از آنکه چوب بر لب و دندان مولایت زدند أینهب فیه
رحل آل محمد و بیتک فیه لا ینال موشعا آیا در روزی که منازل آل پیغمبر را غارت کردند
و خیمهای ایشان را تاراج نمودند تو خانه و اهل و عیال خود را بر فراغت میداری و وسعت میدهی فیا لیت
سمعی صم عن ذکر قتله و یا لیت لم یخلق لی الله مسمعا کاش کر شده بودم بلکه کاش
خدا گوش بمن نداده بود که بشنوم مولای مرا شهید کردند ساتبکی و ما بعد الله موع لفقده
و ان لم یکن یترک لی الحزن مدمعا اگر خون و اندوه تو آب دیده مرا خشک نماید
هر آینه بخون در مصیبت تو خواهم گریست بدانکه در آن روز عجب مصیبتی بر اهل اسلام واقع شده
و عجب بلیه بر مسلمین رو داد و عجب فتنه در عالم حادث شده و عجب فسادی در بنی آدم
آشکار شده بخدا قسم داغی بر دل اهل عالم گذاشته که هرگز بر طرف نمی‌گردد و جراحتی بر دل و
بر سینه شیعیان زدند که هیچ مرهمی از التیام نمی‌آید بهترین اعمال در این روز بلکه در سایر ایام
گریستن بر آن حضرت و زیارت آن حضرت است از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده
که فرمودند کسی که ترک کند سعی در حوایج خود را در روز عاشورا خدا حوایج دنیا و آخرت او را
بر آورد و کسی که روز عاشورا را روز مصیبت و گریه و حزن او باشد خدا روز قیامت را روز
فرح و شادی او گرداند و کسی که روز عاشورا را روز برکت نامد و در منزل خود ذخیره نماید چیزی را
خدا آنرا برای او مبارک نگرداند و در قیامت با یزید و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد محشور گردد
پس تعجب میکنم از آن دلی که برای او محزون نگردد و از آن چشمی که بر او نگرید حسین بن خارجه
روایت کرده که ما در نزد حضرت صادق علیه السلام بودیم پس یاد کردیم امام حسین را پس
حضرت گریست و ما هم گریستیم پس آن حضرت سر برداشت و فرمود که امام حسین ع فرمود
انا قتیل العبرة لا یذکرنی مؤمن الا بکی منم کشته گریه و زاری مؤمنی مرا یاد نمی‌کند
مگر آنکه میگرید پس شنیدن مصایب او و ناخوش بودن و اشک از دیده ریختن با ایمان جمع

جمع نمی‌شود و مراد این است که این گریه بسیار کرده باشد و پس همیشه مقربان درگاه خدا گریسته و همیشه
این عزا در عالم بوده برپا چنانچه ابن قولویه روایت می‌کند از حضرت صادق ع که روزی
حضرت امیر ع فرمودند با امام حسین که یا اباعبدالله اسوة انت قدما تو از قدیم باعث اندوه
مردم بوده و بتحقیق که مردم بر تو اندوهناک گردند آن حضرت عرض کرد جعلت فداک ما
حالی حال من چگونه خواهد بود که من باعث اندوه خلق بوده‌ام فرمود دیده‌ام آنچه مردم نمیدانند ای
فرزند شنوا و بینا باش پیش از آنکه مصیبت بتو برسد فوالذی نفسی بیده لیسفکن
بنوا امیة دمک ثم لا یزیلونک عن دینک بخدا و بحق آنکه جانم بقبضه قدرت اوست
که بنی امیه خون ترا خواهند ریخت و لکن ترا از دین حق بر نمی‌توانند برگردانند و خدا را از یاد تو
نمی‌توانند برد امام حسین ع فرمود قسم بخدا که همین مرا بس است و اقرار میکنم بآنچه خدا فرستاده و
تصدیق میکنم رسول او را و تکذیب نمی‌کنم پدر خود را پس عزیزم این امر تازه نیست و گمان مکن
که این تعزیه را همین تو داشته همیشه این مجلس ماتم چیده بوده و همیشه در این مصیبت دوستان خدا
گریسته‌اند اگر شدت عزاداری در ایام عاشورا از خصایص این امت شده چنانچه در حدیث است
که حضرت موسی عرض کرد خداوندا بچه جهت است محمد را بر سایر امم تفضیل داده خطاب رسید
در جهت ده خصلت گفت چیست آن خصال تا بنی اسرائیل را نیز بگویم بجا آورند خطاب رسید
که آن عبارت است از صلوة و صوم و زکوة و حج و جهاد و جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشورا
گفت عاشورا چیست خطاب رسید که آن گریستن و گریانیدن بر سبط پیغمبر آخر الزمان و مرثیه کردن و عزاداری
بجهت مصیبت او ای موسی بنده‌ای از بندگانم در آن زمان نیست که بگرید یا بگریاند و تعزیه فرزند مصطفی را
بدارد مگر اینکه بهشت از برای او است و کسی نیست که صرف کند مال خود را در محبت فرزند دختر
پیغمبرش بطعام دادن یا غیر آن بقدر درهم باشد یا بقدر دیناری مگر آنکه مبارک گردانم از برای او
در دار دنیا برکت و هر درهمی را هفتاد برابر و کنار آنکه آمرزیده شود و داخل بهشت گردد بعزتی
و جلالی ما من امرئ او رجل سال دمه من عینه فی یوم عاشورا و غیره
قطرة واحدة الا و کتبت له اجر مائة شهید بعزت و جلال خودم سوگند که هر
زنی یا مردی که قطره اشک بریزد در روز عاشورا یا غیر آن مگر آنکه اجر صد شهید از برای

او بنویسم فنعوذ بالله من قلب لا یخشع و عین لا تدمع لبکت العیون البا
خلاوت بدمعها یوما علیک لها العمی موجود حتی در مضایقه کند در گریستن بر تو گریاد
نمی دانم در چه زبان الکن خواهی ریخت و در کدام چشم خواهی گریست نمی دانا که چه او چگونه چشمها را خاک
مذلت مالیده و سرها بچه اندوهی بجهت شهادتش ذلیل شده نه نگریستن دانا از ذلت مولی و ذلت
عبدت و عزت مولی عزت عبد بشیر همدانی میگوید پرسیدم از ابو اسحق موسی بن جعفر
که مردم چه وقت ذلیل شدند فرمود قتل الحسین بن علی و ادعی زیاد و قتل
حجر بن عدی مردم در وقتی ذلیل شدند که امام حسین کشته شد و در وقتی زیاد بن بنی
امیه والی عراق شد و حجر بن عدی را کشت و در حدیث است که حضرت صادق فرموده
که چون کشته شد امام حسین اهل مدینه شنیدند ندائی که منادی میگفت الیوم نزل البلاء
علی هذه الامة امروز بلا نازل شد بر این امت پس هرگز شادی نخواهند دید تا قایم آل محمد قیام نماید
و سینهای شما را شفا دهد و دشمن شما را هلاک نماید و طلب کند این خون را عبد الله بن عبد اللطیف تفلیسی
از حضرت صادق روایت کرده که چون شمشیر بر بدن امام حسین زدند و بدن شریف اورا
با شمشیر مجروح کردند و خواستند که سر مقدس او را از بدن مطهرش جدا کنند منادی از جانب رب العزت
از بطنان عرش ندا کرد الا یا امة المتحیرة الظالمة بعد نبیها لا وفقکم الله لاضحی
و لا فطر ای امت حیران و ظالم در بعد از پیغمبر خود طغیان کردند خدا شما را توفیق ندهد نه از برای فطر
و نه بجهت اضحی یا اهل عاشورا یا لهفی علی الدین خذوا احلا ذکم یا اهل یثرب
ای اهل عاشورا در مصیبت رسید کان فرزند شافع یوم الجزا زینهار جورا بجهت ماتم بر دین
خود برکشید و لباس مصیبت بپوشید و جامه اندوه در برکشید الیوم شقق جیب الدین
و انتهت بنات احمد نهب الروم و الصین امروز گریبان دین پیغمبر دریده شد
و پرده حرمت پیغمبر که اهل آسمان و زمین حرمتش را میداشتند دریده شد و دختران او را
مثل اسیران روم و فرنگ اسیر کردند الیوم شقق علی الزهراء بکلیتها و سادتها
بتکلیب و تخریب امروز تاج و کلاه فاطمه را دریدند و او را خوار و ذلیل کردند و او را در دریای
اندوه انداختند الیوم تزعزع قدس من جوانبه و طاح بالجبل سنا ذات

سنا ذات المبادی امروز ارکان قدس متزلزل گردیده و نامداران و شجاعان معرکه ولا و برا از اسبها
بر زمین انداختند الیوم قام باعلی الطف نادبهم یقولون من لیتیم و من لمسکین
امروز روزیست که نوحه کنندگان کربلا و مرثیه خوانان ایشان زینب خواتون بر بلندی زمین کربلا ایستاده
بود و ندا میکرد و میگفت که بفریاد این یتیمان بیکس برسید و کیست که این زنان سکینه و دختران نورس را
پرستاری نماید الیوم خضب جنب المصطفی بدم امسی عبیر نحور الحور و العین امروز
روزیست که پیغمبر خدا از ملاء اعلی بر سر نعش پسر حسین اش آمد و جامه را بخون فرزند خونین کرد و خون
که از جوشش بوی عبیر حور العین میباشد الیوم خر نجوم الفخر من مضر علی مناخها تذلل و توهین
هین امروز روزیست که ستارهای درخشان فلک عزت و جلال و فخر و کمال را رو بر زمین افتاده
و ایشان را بعد از آن فخر و عزت خوار و ذلیل کردند الیوم هتکت اسباب الهدی حتی فاه بزفیت
عزة الدین شلوم بالهوین امروز روزیست که آثار هدایت برطرف گردیده و اسباب هدایت
ضایع شد امروز روزیست که برقع و پرده حوری و زنان بر روی اسلام افتاد و اطفال فاطمة
الزهراء قد فطموا من الثدی بانیاب التغابن طفلهای فاطمه را از شیر کردند و بپستانهای
زهرآلود مارهای تیر و نیزه آب خوردند سبحان الله عجب داغی بر دل پیغمبر که نشسته و عجب جوهری بر سینه
فاطمه زدند آری بگمانت اینکه کم طینتی رو داده و اینکه مصطفی رنج نمود عروة بن زبیر روایت میکند که در
وقتی که ابوذر را از مدینه اخراج میکردند بامر خلیفه ثالث مردم بجهت وداع او بیرون رفتند ای ابوذر و اخلاص
دار از آنچه تو میکشند چون در راه خدا است سهل است ابوذر گفت آنچه من میکشم سهل است و آسان است
و لکن کیف انتم اذا قتل الحسین بن علی چگونه خواهید بود شما در وقتی که امام حسین را شهید
کنند بجهت آنکه در اسلام فتنه عظیمتر از قتل او نخواهد بود و بعد از قتل خلیفه خدا و رسول خدا شمشیر انتقام خود را بر این
امت خواهد کشید که هرگز از غلاف نخواهد کرد و روز قیامت او کسی را خواهد فرستاد که انتقام این خون را
بکشد و اگر بدانستید شما که چه وحشت میشود در مصیبت او بر اهل دریاها و ساکنان کوهها و صحراها و اهل آسمانها
لبکیتم و الله حتی تزهق انفسکم هر آینه آنقدر گریه میکردید تا روحهای شما از بدنهای شما
بیرون میرفت الیلة الحشر لا بل یوم عاشورا النفخة الصور لا بل نفخة مقصود
آیا قیامت برپا شده و روز محشر در رسیده که عالم متزلزل شده و آسمان مضطرب گردیده نه قیامت

بر پا شده بلکه روز عاشورا است که لشکر زمین و آسمان را بر زمین انداخته‌اند و عالم را متزلزل کرده‌اند آیا نفخ صور
دمیده که عالم را پر از آشوب کرده‌اند نه آه حسرت اسیران کربلاست که عالم را سیاه کرده و دنیا را در
انقلاب انداخته یَوْمٌ بِهِ اهْتَزَّ عَرْشُ اللهِ مِنْ حُزْنٍ عَلَى دَمٍ لِرَسُولِ اللهِ مُهْدَرٍ
امروز روزی است که عرش اعظم الهی از اندوه متزلزل گردیده بجهت خونی که از پیغمبر خدا بهدر رفت یَوْمٌ
بِهِ كُسِفَتْ شَمْسُ الْهُدَى اَسَفًا وَاَصْبَحَ الدِّينُ فِيهِ كَاسِفَ النُّورِ امروز روزی است که آفتاب
هدایت منکسف گردیده بجهت تأسف بر مظلومی شمس فلک امامت و دین پیغمبر ظلمانی گردید یَوْمٌ بِهِ ذَهَبَتْ
اَبْنَاءُ فَاطِمَةَ لِلْبَيْنِ مَا بَيْنَ مَقْتُولٍ وَمَا مَسْبِيٍّ امروز روزی است که اولاد فاطمه را بعضی را اشرار امت
پاره پاره کردند و بعض دیگر را اسیر و شتر سوار دیار بدیار گردانیدند يَا وَقْعَةَ الطَّفِّ خَلَّدْتِ ا
لْقُلُوبَ اَسًى كَمَا كُلُّ يَوْمٍ لِيَوْمِ عَاشُورَا واقعه کربلا جان اندوه و آتش در دلها گذاشت که گویا همه
روزها عاشوراست و همه ایام ایام ماتم است يَا وَقْعَةَ الطَّفِّ هَلْ تَذْهَبِينَ اَسًى فَتُنْسَى اَوْ تَقْتَدِي
زَهْنَ تَعْقِرُ وَتَغْضِي ای واقعه کربلا آیا میدانی که چگونه بزرگوارا را در جلا انداختی که او را پاره پاره کردند
و درویش را بر خاک مالیدند مُغَسَّلٌ بِدُمُوعٍ مِنْ اَحِبَّتِهِ وَدَمٍ نَحْرٍ بِسَيْفِ الْكُفْرِ مَنْحُورٍ شهیدی بود
که غسل او از آب دیده دوستانش بود و خون سینه مجروحش بود که بشمشیر کفر او را نحر کرده بودند
مَا غَمَّضَتْ عَيْنَهُ اَيْدِي اَحِبَّتِهِ وَلَا جِنَازَتُهُ شُيِّعَتْ بِتَوْقِيرٍ بسا پرستاری که کسی نبود که چشمهای وی
او را بهم گذارد در وقت مردن و دوستی نبود که جنازه او را از زمین بردارد به اینکه حکایت مبارزت آن حضرت
و جدال او و شهادت او اگرچه نمی‌توان آنرا در حیز تحریر و تقریر برآورد که جگرها را کباب میکنند و غایت آنکه
از برای گوینده و شنونده نباشد این است که بگریند و بر سر و بر سینه زنند اگرچه اینها لایق مصیبت
لکن ذکر مبارزه آن مظفر و وارث حیدر صفدر و کیفیت قتال آن قاتل ابطال و شیر معرکه جدال بنهجی که از
اخبار معتبره و اقوال معتمده رسیده چون مشتمل بر فواید عظیمه است زیرا که متضمن است بر معجزات کثیره که موجب
زیادتی بصیرت دوستانش میباشد و علاوه بر این باعث اندوه و حزن قلوب شیعیان میباشد
لهذا مجملی از کیفیت قتال آن قطب فلک کمال در مقام تحریر می‌آورد چنانچه علمای اعلام ذکر کرده‌اند که
بعد از آنکه اصحاب و اقوام و برادران و فرزندان عزیزش هر یک بدرجه رفیعه شهادت رسیدند آنحضرت بیمین
و یسار نظر کرد و با درد دل گفت اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ تَرٰى مَا يُصْنَعُ بِوَلَدِ نَبِيِّكَ خداوندا می‌بینی که بفرزند

که بفرزند پیغمبر تو چه میکنند پس از جهت اتمام حجت صدای مبارک را بشماتت بلند کرد که هَلْ مِنْ رَاحِمٍ يَرْحَمُ
آلَ الرَّسُولِ الْمُخْتَارِ وَهَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُ ذُرِّيَّةَ الْاَطْهَارِ آیا رحم کننده‌ای هست که رحم
کند عترت احمد مختار را آیا یاری کننده‌ای هست که یاری نماید جگرگوشگان رسول ابرار را هَلْ مِنْ
مُجِيرٍ لِاَبْنَاءِ الْبَتُولِ هَلْ ذَابٌّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ آیا کسی هم میرسد که فرزندان
فاطمه را فریادرسی نماید آیا کسی هست که دفع شر از حرم پیغمبر نماید هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللهَ فِينَا
هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللهَ فِي اِغَاثَتِنَا آیا خداپرستی هست که در حق ما از خدا بترسد آیا فریادرسی
هست که غزالان چمن امامت را فریادرسی نماید چون ندای یاوری و فریاد همدردی آن منادی سپاه
اندوه بگوش اهل حرم رسید صدا بگریه و زاری بلند کردند و خروش برآوردند سید ساجدین چون ندای
مظلومی پدر بزرگوار را شنیدند از خیمه بیرون آمده و حال آنکه علیل و رنجور و مریض بود و طاقت برداشتن
سلاح حرب نبود او را ام کلثوم از عقبش ندا می‌کرد که ای نور دیده بکجا میروی برگرد حضرت فرمود یا
عَمَّتَاهُ ذَرِينِي اُقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ رَسُولِ اللهِ ای عمه بگذار جهاد کنم در برابر فرزند پیغمبر
سید شهدا بخواهران خود فرمود بگیرا او را مگذارید که بمیدان رود که دنیا از نسل آل محمد خالی ماند سید بن
طاوس روایت کرده که پس آمد بر در خیمه و بخواهر خود زینب خاتون گفت نَاوِلِينِي وَلَدِيَ
الصَّغِيرَ حَتَّى اُوَدِّعَهُ ای خواهر طفل صغیر مرا بیاور تا او را وداع کنم پس آن طفل را آوردند به
آن حضرت و بروایت دیگر زینب خاتون آمد در نزد برادر و آن طفل را آورده عرض کرد که ای برادر
این طفل است که سه روز آب نخورده شربت آبی از برای او بگیر پس آن طفل را گرفته بمیان
میدان آمد تا نزدیک پسر سعد و فرمود ای قوم شما کشتید شیعیان مرا و اهل بیت مرا و عهد و بیعت
مرا شکستید یا دست از من باز دارید تا بحرم جد خود برگردم یا شربت آبی بمن بدهید که من تا زنده
کمر زنان و اطفال که بنیزه و شمشیر بکار نمی‌برند وَيْلَكُمْ اِسْقُوا هٰذَا الرَّضِيعَ اَمَا تَرَوْنَ كَيْفَ
يَتَلَظّٰى عَطَشًا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ اَتَاهُ اِلَيْكُمْ وای بر شما آخر این طفل شیرخوار را شربت آبی
بدهید نمی‌بینید چگونه بخود می‌پیچد از تشنگی آخر او را گناهی نمی‌باشد آن حضرت با ایشان در گفتگو
بود که ناگاه حرملة بن کاهلی تیری بر کمان که انداخته بجانب آن امام عالمیان انداخت آن تیر
بر گلوی مبارک آن طفل آمد و گلوی مبارکش را از هم شکافت و بروایت شیخ مفید در وقتی که او

به نزد آن حضرت آوردند او را گرفته ببوسید و در کنار خود گرفته که آن ملعون تیری انداخت و بر حلقوم
مطهرش نشست و گلویش را درهم شکافت آن حضرت چون این را مشاهده فرمود بی اختیار اشک از
دیده حق بینش جاری گردید و او را بوسه داد و چشم را بآسمان کرده گفت اللهم انت الشاهد
هؤلاء على قوم قتلوا اشبه الناس بنبيك محمد صلعم خداوندا گواه باش براین قوم که کشته
شبیه ترین خلق را به پیغمبر تو پس او دست خود را بر گلوی آن طفل گرفته چون دستهایش پر از خون
گشته او را بسوی آسمان می انداخت و میفرمود که آنچه بر من میرسد چون در نظر خدا است بر او
پوشیده نیست پس باز دست مبارک را از زیر آن خون گرفته تا دستهایش پر از خون شد و بجز خدای
می کرد و میفرمود ای نفس صبر کن و تحمل پیشه کن در بلاها که بتو میرسد پس رو بدرگاه خداوند بی نیاز
کرده عرض کرد که خداوندا می بینی که چه میکشند با و چه بلاها میکشیم در دنیا اینها را از برای آخرت
ما ذخیره گردان و بروایت ابی مخنف گفت خدایا فرزندم از ناقه صالح کمتر نباشد خدایا اگر
مقرر شده است که با ایشان نصرت نیابیم اینها را از برای آخرت ما قرار ده از حمید ابن مسلم
نقل شده که گفت من با عسکر پسر زیاد بودم و نظر میکردم بسوی آن طفل که بر روی دست سید الشهدا
شهید شد ناگاه دیدم از خیمه زنی بیرون آمد نورانی که روشنی نور آفتاب را فرو می نشاند یا بر
دامن زنان گاهی می افتاد و گاه بر میخواست و میگفت وا ولداه وا قتیلاه وا مهجة قلباه
تا آمد به نزد آن طفل و خود را بر روی او انداخت و دختران چند از خیمه دویدند و خود را بر
روی نعش آن طفل شهید انداختند سید الشهدا با قوم در گفتگو بود چون این را دید بعجال
بسوی آن زن رفت و او را موعظه و نصیحت کرد و بدارائی و ملاطفت او را بخیمه کرد ابنید از کسانی
که در راه بودند پرسیدم کیست این زن گفتند ام کلثوم و این دختران فاطمه و سکینه و رقیه اند
و بروایت احتجاج آن حضرت خود فرود آمد از اسب و بغلاف شمشیر خود زمین را گود ال
کردند و بدن آن طفل را بخون رنگین کرد در آنجا دفن نمود پس خود متوجه رفتن میدان و مقاتله
و حرب شیطان گردیدند و بنا بروایت صاحب منتخب و غیره درع رسول خدا را پوشیده و شمشیر
آن حضرت را حمایل کرد و بر اسب آن حضرت سوار شد و آمد بر در خیمه و ندا کرد یا سکینه
یا فاطمه یا ام کلثوم یا زینب علیکن منی السلام ای دختران نورس و ای خواهران بیکس و ای

وای یتیمان بی پرستار و ای محنت کشان بی غمخوار و ای عیال بی مونس و ای اطفال بی معین و ای غریبان دیار
بلا و ای اسیران رنج و عنا اینک نوبت بی پرستاری شما رسید و اینک زمان بی مددکاری شما
در آمد و اینک وقت رفتن من رسید و اینک نوبت شهادت من در آمد زنان و دختران
که این ندا را از آن پیشوای مظلومان شنیدند از خیمها بیرون دویدند و بدور شمع قدش پروانه وار گردیدند
سکینه از دختران آن حضرت بود و مادرش رباب دختر امرء القیس بود و آن حضرت را تعلق بسیار
بخواهرش بود و حضرت اینکه در باره ایشان فرموده لعمرك انني لاحب دارا تكون بها
سكينة و الرباب بجان تو ای فرزند دوست دارم خانه را که در آن خانه سکینه و رباب باشد
احبهما و ابذل مالي وليس للائمي عندي عتاب این زاده است میدارم ایشانرا
که عمده مال خود را صرف ایشان میکنم و کسی را نمیرسد که مرا عتابی نماید و درین خصوص باری سکینه گریه کنان
بخدمت پدر آمد حضرت چون او را بسیار دوست میداشت او را بر سینه خود چسبانید و اشک از
دیدهایش پاک کرد و میفرمود سيطول بعدي يا سكينة فاعلمي منك البكاء اذ
الحمام دهاني زود باشد که زمان گریه تو برسد و بطول خواهد انجامید گریه تو بعد از آنکه من از
پیش تو بروم لا تحرقي قلبي بدمعك حسرة ما دام مني الروح في جثماني ای سکینه
گریه مکن و دل مرا مسوزان از اشک دیده خود تا روح در بدن منست فاذا قتلت فانت
اولى بالذي تأتينه يا خيرة النسوان چون من کشته شوم تو که فرزند نازپرورد منی
اولی میباشی در گریستن بر من پس سکینه گفت ای پدر تن بمرگ داده ای و راضی بمرگ شده فرمود
ای نور دیده چگونه تن بمرگ ندهد کسی که یاوری ندارد و معینی ندارد و سکینه عرض کرد ای پدر ما را بحرم
جد خود بر گردان حضرت فرمود هیهات اگر مرا میگذاشتند بخود من خود را در مهلکه نمی انداختم زنان که این ندا
شنیدند صدای گریه و نوحه شان بلند گردید آن حضرت ایشانرا دلداری داد و ساکت کرد ابن
طاوس [illegible] که شمر ذی الجوشن حمله کرد بر خیمه سید الشهدا و نیزه خود را بر خیمه آن حضرت زد
و گفت آتش بیاورید تا خیمه را با هر کس که در آنست بسوزانم آن حضرت فرمودند ای پسر ذی الجوشن
آیا تو میخواهی که اهل و عیال مرا بسوزانی پس شبث بن ربعی شمر را سرزنش کرد و ازین اراده و آن
ملعون از اراده خود درگذشت چون آن حضرت بی حیائی آن قوم روسیاه را دید دانست که

بی‌کشته شدن حضرت فرمود ائتونی بثوبٍ عتیقٍ لا یُرغَبُ فیه اجعله تحت
ثیابی لئلّا اُجَرَّدَ بعد قتلی جامهٔ کهنه که کسی در آن رغبت ننماید بجهت من بیاورید تا آنرا
در زیر لباس خود بپوشم تا اینکه بعد از کشته شدن که بدنم را برهنه می‌کنند آن جامهٔ کهنه بر بدنم
باشد و بدنم برهنه و عریان و بی‌ساتر نماند فانّی مقتولٌ مسلوبٌ من میدانم که کشته میشوم و مرا برهنه
میکنند پدر و مادر شیعیان بفدای مظلومیت باد ای ابا عبد الله همگی زنان دلسوخته او این را
شنیدند صدا را بگریه بلند کردند و فغان و فریاد برآوردند حضرت فرمود مَهلًا فانّ البکاء
امامکنّ بدر را باش در گریه تعجیل مکنید گریه بسیار در پیش دارید پس تبان ضعیری بعضی زیر جامه
کوچک از برای او آوردند فرمود لا ذاک لباس من ضُرِبَت علیه بالذلّة این لباس
لباس کسی که در ذلت افتاده می‌باشد در روایت دیگر آمده است فرمود این را نمیخواهم
زیرا که این لباس اهل ذمه می‌باشد پس جامهٔ دراز و سیبه‌تر آوردند او را پوشید و لمّا قتلوه
جرّدوه منه آه آه چون او را کشتند آن جامه پاره پاره را نیز از بدن شریفش کندند پس زیر
جامه از حریر طلبیدند و او را نیز پاره پاره کرد تا برهنه نکنند چون او را شهید کردند ابجر بن کعب ملعون او را
از بدن آن مرد بر در آمان بیرون کند و بدنی که در سینهٔ پیغمبر و فاطمه پرورش یافته بود عریان و برهنه
در بیابان در میدان کربلا بخاک و خون انداختند مَن مُخبِرُ الزهراء انّ حسینها بین الوری
عارٍ علاه تَلُّها فیها کیست که خبر نماید فاطمهٔ زهرا را که حسینش را برهنه و عریان در بیابان
انداختند و رؤوس ابناها علی سُمرِ القنا وبناتها تهدی الی شاءاتها سرهای
اولادش را بر نیزه‌ها زده‌اند و دخترانش را اسیر بشام بردند یا فاطمَ الزهراء قومی وانظری
اسراک فی اشراک ذلّ عدیّتها ای فاطمه برخیز و ندبه و نوحه کن بر فرزندان اسیر و غریب
که همه را دراها کرده دشمنان افتاده‌اند این ملعون شقی بجهت این عمل دستهایش در زمستان
خشک میشد و در تابستان خون و چرک از آن می‌آمد تا بجهنم واصل گردید از شیعیان
چون آن امام عالمیان را سرکرده ظلومان آنجامه پاره پاره را پوشید اهل بیت خود را وداع
بازپسین کرد چون اهل بیت و زنان این حالت را دیدند نالهٔ الوداع الوداع و صدای الفراق
الفراق در آن زمین بلند شد و شورش در میان آن بیکسان افتاده که کسی را تاب دیدن

و چون آن نمود آنجناب آتش زا تیغ داده روانه میدان شده و در بعضی از روایات وارد
شده که آن حضرت عمامهٔ رسول خدا را بر سر بست و زره آنحضرت را پوشید و برد رسول خدا را
پوشید و شمشیر آن حضرت را حمایل نمود و بر اسب آن حضرت که او را فرس میمون میگفتند
سوار شده و با این هیئت آمد به نزد آن رفت در میان میدان گفت یا اهل الکوفة أ
نشدکم بالله هل تعرفونی شما را بخدا قسم میدهم که آیا مرا میشناسید گفتند بلی تو حسین
بن علی ابن ابی طالب و نوه توئی پیغمبر خدا است گفت شما را بخدا قسم میدهم میدانید که این عمامهٔ رسول خدا
که بر سر دارم گفتند بلی گفت شما را قسم میدهم که آیا میدانید که پیغمبر خدا امن و برادرم فرمود
انتما سیّدا شباب اهل الجنة گفتند بلی فرمود شما را قسم میدهم که آیا میدانید که از مشرق تا
مغرب در میان شما یا غیر شما فرزند پیغمبری غیر از من نیست گفتند بلی پس فرمود فبم تستحلّون دمی
پس چرا خون مرا حلال دانید گفتند آنچه میدانی گفتی همه را میدانیم ولکن دست از تو بر نداریم تا ترا
تشنه بکشیم از سیدات چنین روایت شده که چون پدر بزرگوارم این خطبه را خواند و جواب آن
قوم شقاوت مآب را شنید آمد بسوی خیمه و اشک از دیده‌هایش میریخت چون بدر خیمه رسید
خواهر آن حضرت زینب خاتون از خیمه بیرون آمد مضطرب و حسرتناک و دوان بزبانی که شأن
و شنیده بود جواب آن قوم را با آن حضرت که گفته بودند پس گفت یا اخی هذا کلام من
ایقن بالقتل ای برادر گفتگوی تو بگفتگوی کسی می‌ماند که یقین بکشته شدن داشته باشد فرمود بلی
ای خواهر کیف لا یوقن بالقتل من لا معین له ولا مجیر له ای خواهر چگونه بکشته
شدن یقین نداشته باشد و دل بمرگ ننهد کسی که یاوری و دادرسی ندارد پس گریه در گلوی پدرم گرفت
و بگریه در آمد چون زینب خاتون گریهٔ برادر و نظر برادر را دید گفت وا ثکلاه ینعی الحسین
نفسه برادرم خبر مرگ خود میدهد وا محمداه وا علیاه وا فاطمتاه وا حسناه وا حسیناه شیخ
مفید و دیگران ذکر کرده‌اند که چون آن حضرت بمیدان آمد حمله کرد بر آن قوم و این رجز را
میخواند کفر القوم وقدماً رغبوا عن ثواب الله ربّ الثقلین این قوم کافر شدند
و از دین برگشتند و از قدیم اعراض کرده بودند از ثواب آخرت قتل القوم علیّاً و ابنه
حسن الخیر کریم الأبوین حنقاً منهم وقالوا اجمعوا واحشروا الناس الی حرب

الحسین این قوم پدرم علی مرتضی را کشتند و برادرم حسن مجتبی را داده کشتند از کینهای که در دل داشتند
چون از کشتن ایشان فارغ شدند گفتند جمعیت کنید و مردم را جمع نمایید و از برای حرب حسین و کشتن او
یا لقوم من اناس رذل جمعوا الجمع لاهل الحرمین ثم ساروا و تواصوا کلهم باجتیاحی
لرضاء الملحدین و از برای دریزال و لشکر جمع میکنند از برای حاجیان حرم خدا و حرم رسول
خدا و از برای این قوم ملحد که بیکدیگر وصیت کردند و هر یک دیگری را سفارش میکنند باستیصال
من از برای خاطر جمعی ملحد لم یخافوا الله من سفک دمی لعبید الله نسل الکافرین
و ابن سعد قد اتانا غرة بجنود کوکوف الهاطلین از خدا نمیترسند در ریختن
خون من بجهة عبید الله که نسل دو کافر است و پسر سعد بجنگ آمده است با لشکر انبوه
بیشمار لا لذنب کان منی قبل ذا غیر فخری بضیاء النیرین فعلی الخیر من بعد
النبی القرشی الوالدین گناهی نکرده ام پیش از این که مستوجب این عقوبت باشم
و تقصیری نداشتم بجز اینکه همیشه فخر میکردم بکبر و نور او و روشنی سید شمس و قمر او فخر میکنم به
پدرم علی کرار و بجد امجدم احمد مختار خیرة الله من الخلق ابی ثم امی فانا ابن الخیر
تین فضة قد خلقت من ذهب فانا الفضة و ابن الذهبین ذهب
فی ذهب و لجین فی لجین پدر و مادرم بهترین خلق میباشند پس من فرزند
برگزیده از خلق خدا میباشم نقرهٔ خالصی هستم که از طلای صاف کرده بیرون آمده ام پس
فرزند طلای خالص میباشم والدی شمس و امی قمر فانا الکوکب و ابن القمرین
جوهر من فضة مکنونة فانا الجوهر و ابن الدرتین من له جد کجدی
فی الوری او کشیخی فانا ابن العلمین فاطم الزهراء امی و ابی قاصم
الکفر ببدر و حنین در همه روزگار کدام جدی مانند جد من است و کدام پدری مانند پدر من مادرم
فاطمهٔ زهراست و پدرم علی مرتضیست که از شمشیر ابدارش قامت کفر شکسته گردید و علم کفر
سرنگون شد عبد الله غلاما یافعا و قریش یعبدون الوثنین یعبدون
اللات و العزی معا و علی کان صلی القبلتین مع رسول الله سبعا
کاملا ما علی الارض مصل غیره ذی پدرم بود که ایمانش از همه کس بیشتر بود

بیشتر بود و ایمان بجد او داشت و بندگی خدا میکرد در حالی که طفل بود و بحد بلوغ نرسیده بود و قریش
همه بت پرست بودند ایشان لات و عزی را میپرستیدند و پدرم بجد و قبله نماز میکرد و هفت
سال با پیغمبر نماز کرد که نماز که از روی زمین نبود و بغیر از این دو بزرگوار بعمل نرسیده هجر الا
صنام لم یعبدهم مع قریش لا و لا طرفة عین من له عم کعمی جعفر خلق
الله له اجنحتین پدرم کسی بود که طرفة العین عبادت معبود بغیر حق نکرد کیست که
عمش مثل عم من باشد که خدا او را پر داده که در بهشت پرواز نماید نحن اصحاب العبا خمستنا
قد ملکنا شرقها و المغربین نحن جبریل لنا سادسهم و لنا الکعبة ثم الحرمین
ما پنج تن از آل عبا ایم که مالک میباشیم شرق و غرب عالم را و شما همه رعیت و عبید ما میباشید که جبرئیل
بر روی ما میکشید ما پنج نفر هستیم در عالم کسی نبود که سادس ما کرد و تا آنکه جبرئیل ششم ما گردید
جدی المرسل مصباح الدجی و ابی الموفی له بالبیعتین و والدی خاتمه
جاد به حین دنا فی رأسه للرکعتین قتل الابطال لما برزوا یوم احد و
ببدر و حنین اظهر الاسلام رغما للعدی بحسام صارم ذی شفرتین
تا آخر این رجز از اشعار مشهوره آن حضرت و در اکثر کتب مقاتل مذکور است با زیاده و کم و اگر چه
بیش ازین از بعضی از کتب مقاتل نقل شده لکن بجهة اختصار اکتفا باین شد پس آنحضرت روحی
لروحه الفدا در برابر آن قوم بیحیا ایستاد و شمشیر را برهنه کرده بود و بر دست داشت ایسا من
الحیوات عازما علی الموت در حالتی که از زندگی خود مایوس شده و جازم مرگ بود
و این اشعار را میخواند انا ابن علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین
افخر منم فرزند علی مرتضی که بهترین از همه عالم است و از آل هاشم همین فخر مرا کافی است
اگر خواهم فخر کنم و جدی رسول الله اکرم من مضی و نحن سراج الله فی الارض
نزهر و فاطم امی من سلالة احمد و عمی یدعی ذو الجناحین جعفر
و فینا کتاب الله انزل صادقا و فینا الهدی و الوحی بالخیر یذکر و نحن
ولاة الحوض نسقی ولاتنا بکأس رسول الله ما لیس ینکر و شیعتنا فی
الناس اکرم شیعة و مبغضنا یوم القیمة یخسر و مطلوب عند زائر بعد

مُوتُنَا بِحَثَّةٍ عَنْ صَفْوِهَا لَا يَكُنْ مَا محمد بن ابی طالب میگوید که پس آن حضرت مبارزت کرد و هر
کس از مبارزان نامدار که بکارزار آمد بدست آن شهنشاه روزگار طعمهٔ شمشیر آبدار گردید و بدرک اسفل نار
واصل شد ، اگر ده بسیاری را بجهنم فرستاد و پس در میمنهٔ لشکر پسر سعد حمله کرد و میفرمود اَلْمَوْتُ خَيْرٌ
مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ مرا کشته شدن بهتر از که ننگ عار است
بر خود قرار دادن عار بر خود اولی از داخل شدن در جهنم است پس بر میسرهٔ لشکر حمله کرد و میفرمود
أَنَا الْحُسَيْنُ ابْنُ عَلِيٍّ آلَيْتُ أَنْ لَا أَنْثَنِي أَحْمِي عِيَالَاتِ أَبِي أَمْضِي عَلَى دِينِ النَّبِيِّ
منم حسین بن علی قسم خورده ام که بر نگردانم روی از شما و حمایت میکنم عیال پدر خود را و بر دین و آیین خاتم
النبیین میروم و در بعضی از کتب معتبره مذکور است که حمله کرد بر ان قوم و صیحه میزد بر ایشان مانند پدرش
حیدر کرار فَأَغْلَبَ مَيْمَنَتَهُمْ عَلَى الْمَيْسَرَةِ وَالْمَيْسَرَةَ عَلَى الْمَيْمَنَةِ لشکر را بر هم خورد که میمنهٔ ایشان
منقلب بمیسره و میسره منقلب بمیمنه گردید و هر کس که نزدیک او می شد از نامداران او را بر زمین
میزد پس بر قلب سپاه زد و بشمشیر و نیزه ایشان را مثل برگ درختان بر زمین میریخت تا چهار صد پیاده
و سواره را روانهٔ جهنم کرد و از حمید بن مسلم روایت کرده اند که گفت بخدا قسم هرگز ندیده بودم هرگز
کسی را که این کثرت و جمعیت دور او را گرفته بودند و حال آنکه اولاد و اهل بیت و اصحاب او را
کشته باشند که دلش محکم تر و قوی تر باشد از او بدرستی که اگر ده پیچید رجاله حمله می کردند پس شمشیر می کشید
برایشان حمله می کرد فَيَنْكَشِفُ مِنْهُ انْكِشَافَ الْمِعْزَى إِذَا اشْتَدَّ عَلَيْهَا الذِّئْبُ پس
از و میگریختند و دور میرفتند مثل گریختن گوسفندان که گرگ در آنها افتد و حمله بکرد و حال آنکه
سی هزار نفر سلاح پوش در برابر ایستاده بودند فَيَنْهَزِمُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَأَنَّهُمُ الْجَرَادُ
الْمُنْتَشِرُ پس میگریختند از برابرش مثل ملخ که پراکنده شده از متفرق شده پس بر میگشت بجای خود و میفرمود
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ چه نیکو گوید در این مقام فَشَدَّ عَلَيْهِمْ وَهُوَ
يُخْجِلُ الْأُسْدَ بِأَنَّهَا شِدَّةً حَاقَتْ بِكُلِّ مُنَافِقٍ یعنی حمله کرد بر آن اشقیا و او فرزند
حمله کننده ترین و شجاع ترین خلق است و چکیدهٔ شجاعت و قطب دایرهٔ فتوت و کرامت است
نَعْضٌ مُجَبِّهٍ لَيْثٍ حَالُهُ بِوَصْفِهِ وَعِنْدَ الْوَصْفِ غَيْرُ مُطَابِقٍ یعنی از روی سخن
تشبیه میکنند حال او را و شجاعت او را بوصف شیر اگر چه تشبیه میکنند او را بشیر خشمناک و بیان تشبیه

تشبیه میکنند به نهنگی که در دریا بر حرب غوطه ور باشد و امثال آن و تشبیه نمودن در این بیت در پیش
من بجهت آنکه نهنگ و شیر و غیر اینها از عاقبت بطش و صولت او خلق شده اند و شیران عالم و نهنگان
بنی آدم در وقت شجاعت خود از زیادتی سطوت او استمداد میجویند إِذَا شَاءَ يَقْفُو كَأَنَّ
خَادِمًا لَهُ ، حَادِثٌ رَامِيَ أَمْرِهِ بِالْمُنَافِقِ بسن چنین میگویم که هرگاه میخواست فانی نماید ملک الموت
اذنا خادمی بود از برای او که هر امر که میکرد اطاعت مینمود وَإِمَّا دَعَى إِلَّا الْأَرْوَاحَ لَبَّتْ مُطِيعَةً
وَتَحْوِيكُمْ عَنْهُ بِحُكْمِ الْمُوَاثِقِ اگر ارواح آن کافران طلب مینمود همه بد نهاد را اندخته لبیک
گویان در خدمتش حاضر بودند حرکت کردن آن ارواح بامر او امری است که در روز اول چنین قرار
داده شده باری بعد از این چنانچه در بعضی از کتب معتبره مذکور است که بخیمه برگشت و به نزد عیال
و اطفال خود آمد شنید صدای دختر اش سکینه را با و خطاب کرد که ای سکینه گریه مکن که من باب
گریه تو خواهم بعد از این بسیار خواهی گریست بار دیگر زنان و دختران و خواهران او در اطراف او جمع شده و
بهر طرف بر غریبی و بیکسی او میگریستند و ایشان را دلداری داده روانهٔ میدان گردید باز بر ایشان
حمله کرد فَأَقْلَبَ أَوَّلَهُمْ عَلَى آخِرِهِمْ فَانْكَشَفُوا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ يَدُقُّ بَعْضُهُمْ
بَعْضًا جمع آن لشکر گران را بهم زد و از پیش آن اسد الله میگریختند بنحوی که بر روی هم میریختند
و بهم میخوردند تا اینکه ایشان را از شریعه دور کرد و اسب را در میان آب راند وَكَادَتْ رُوحُهُ
أَنْ تَطْلُعَ مِنَ الْعَطَشِ و در زیر در حرب چنان تشنگی بر او غالب شده که نزدیک بود
هلاک گردد که روح مبارکش از بدن جدا گردد و هم چنین اسب او نیز چنان تشنه شده بود
که نزدیک بود هلاک گردد و از شدت عطش میخواست آب بیاشامد حضرت با او خطاب
فرمودند که تو تشنه و من تشنه بخدا قسم نچشم آب را تا تو آب بخوری و چون اسب این سخن را
از آن حضرت شنید سر بالا کرد و آب نخورد حضرت با او خطاب کرد اِشْرَبْ فَأَنَا أَشْرَبُ
تو بخور من هم میخورم پس کفی از آب برداشت که بحلق تشنه اش برساند ناگاه حصین بن نمیر ملعون
تیری انداخت بر دهان شریفش خورد و تیر را کشید خون از آن زخم بجوشید بدست مبارک
میگرفت و بهوا می انداخت و میگفت يَا رَبِّ إِلَيْكَ الْمُشْتَكَى مِنْ قَوْمٍ أَرَاقُوا دَمِي
وَمَنَعُونِي شُرْبَ الْمَاءِ خدایا بسوی تو شکایت میکنم از گروهی که خون مرا ریختند و نگذاردند

که شربت آبی بحلق تشنه ام برسانم باز خواست چاشت مده پس بعد گفت وای بر شما که اگر آب یافت شد
همه شما را خواهد کشت ناگاه ملعونی فریاد زد اَدرِکوا خَیمَةَ البَناتِ قَد هُتِکَت در حین
خیمه زنان را تاراج کردند پس آب را ریخت و بر ایشان حمله کرد و خود را بخیمه رسانید خیمه را سالم
دید و دانست که این از مکر و غدر آن غدار بوده خواست بار دیگر مراجعت نماید که جناب سید
چنین فریاد کرد که یا اَبَتِ تَوَقَّف حَتّی اُوَدِّعَک ای پدر بایست تا دیدار بازپسین ترا ببینم
و کلی از رجال با کمالات چنین زنان و دختران هم از خیمها بیرون ریختند و مانند پروانه بدور آن
شمع بزم هدایت جمع شدند و گویا می گفتند بجانب هدایت میروی مکن : بسوی قتلگاه خویش
اضطراب مکن : نظری بجانب واماندگان خود انداز : غنیمت است زهجران دلم کباب مکن : در
بعضی از کتب معتبره مذکور است که این دفعه دوم آن حضرت بود که بسوی خیمها آمد پس پردگیان
حرم عصمت را طلبید و دختران و خواهران را در بر کشید و هر یک را بشرابهای حق تسلی بخشید
و ناله اَلوَداع اَلوَداع و فریاد اَلفِراق اَلفِراق در میان آن بیکسان بلند گردید پس گریه کنان
رفت بر سر بالین فرزند خود زین العابدین و او را در بغل گرفت و روی او را بوسه داد و او را
نوازش فرمود و اسرار امامت را باو سپرد و سفارش زنان را باو کرد و سفارش او را بزنان
فرمود ای زنان آماده مصیبت باشید زنهار که دست از صبر و شکیبائی بر مدارید و کلام ناخوشی
بر زبان میارید که باعث نقص ثواب شما باشد چون من کشته شوم موی پریشان مکنید و طپانچه
بر چهره مزنید و سینه مخراشید و جامه مدرید و واویلاه و واثبوراه مگوئید اما شما را از گریه
منع نمی کنم و شما غریبان و مصیبت رسیدگانید لا تَلطِمی یا بِنتَ الزَّهراءِ خَدَّکِ مِن
قَتلی وَقَد عَزَّت اَعضاکِ اَشجانٌ وَلا تَشُقّی عَلَیَّ الجَیبَ صارِخَةً فا
لشَّقُّ کُشِفَ وَلَنَشرُ الشَّعرِ خِذلانٌ ای خواهر ای دختر فاطمه بجهت کشتن من طپانچه
بر روی مزن اگر چه اندوه بسیار رسیده و جامه را مدر و موی سر را پریشان مکن لٰکِن اِذا
تَضَعضَعتُ فِی الرَّمضاءِ مُنجَدِلاً وَانحَطَّ مِن شامِخِ المَعروفِ بُنیانٌ حَتّی
حَنینِ حَمامِ الاَیکِ نادِبَةً وَاستَقطَعَ الدَّمعَ حَیثُ السُّحبُ اَعیانٌ لکن ای
خواهر هرگاه بر زمین بیفتم و مرا شهید کنند و بدنم را پاره پاره نمایند و بر زمین اندازند اشک از

اشک از ابر دیده جاری کن و ناله و فغان از پرده جگر بکش وَاِن تَفَرَّقَتِ الاَیتامُ فَاندُبی لِجَمعِها
فَالجاءُ فِی البَعثِ غُفرانٌ چون طفلهای یتیم از جور و ترس ظالمان در این بیابان متفرق شوند
تو مادری کن و ایشان را جمع آوری وَاِن یَشُقُّ عَلَیها سَیرُنا یِدُها فَاستَر تَضَیُّعَه وَاِن عارَکَ
اِحسانٌ ای خواهر اگر در وقت اسیری ایشان تشنه و ناهموار برانند پس موکلان ایشان را التماس
کن که با مدارا برانند اگر چه میدانم که رحمی در دل ایشان نیست و احسانی از ایشان سر نمیزند وا
ستَسقی مِن خَصمِکَ الماءَ اِن شَکَت عَطَشاً فَبِما دَقَّ اِنَّ الشَّطَّ مِلوانٌ اگر تشنه
شوند آب بجهت ایشان طلب کن شاید بر ایشان رحم کنند و شربت آبی بر ایشان بدهند
هٰذا عَلِیٌّ اَبوها اِن دَعَت یا اَبی وَالمُؤمِنونَ فِی اللّٰهِ اِخوانٌ اینک فرزندم علی
بجای پدر ایشان است اگر بهانه پدر گیرند و مؤمنان بمنزله برادران ایشانند اگر برادر جویند
آه پس آن شجاع مظفر بار دیگر بمیدان آمد و مانند شیر خشمناک خود را بران قوم بیباک زد و
و نظر بشدت عطشی که داشت و نظر بعادت جاریه و طبیعت بشریه باز اراده فرات کرد
او را مانع شدند و نگذاشتند که بآب برسد و بنا بر روایتی خود را بفرات رسانید و در کوزه
که ظرفی است کوچک بجهت آب خوردن پر از آب کرد خواست تناول نماید مردی از قبیله بنی دارم
که او را زرعة بن شریک می گفتند تیری انداخت بر حنک شریفش که کوزه از دستش افتاد تیر را
کشید خون از رویش جاری گردید از او ای گرفت و بطرف آسمان می انداخت وارد شده
است که آن ملعون حرارتی در باطن داشت او بمرتبه که او را باد میزدند و یخ بر شکمش می
مالیدند و کافور بر پشتش و میگفت عطش مرا کشت ظرفهای بزرگ را پر از سویق و آب
می آوردند که از برای پنج نفر کفایت میکرد میخورد و میگفت اَهلَکَنِی العَطَشُ دلو بزرگ را
پر از آب می آوردند همه را میخورد و ساکن نمیشد چنین بود تا شکمش پاره شده و بهاویه
ملحق گردید اما آن حضرت زخم خود را که دهن در آن داخل کرد و از آهسته بمیدان رفت و بروایتی
بعد از آنکه مأیوس شد از آب و دانست که آب باو نمیرسد مکرر دست جد و پدرش بر او
ظاهر شد فرمود شیعتی مَهما اِن شَرِبتُم ماءَ عَذبٍ فَاذکُرونی اَو سَمِعتُم بِغَریبٍ
اَو شَهیدٍ فَاندُبونی شیعیان من حالتی که آب خوشگوار بنوشید مرا یاد کنید که باب

کشته دار کشته به کسی را در غربت افتاده یا بهجوم کشته شده بر غریبی و شهادت من ندبه و نوحه کنید
و بالجمله آن شجاع مظفر بار دیگر بران قوم بدکار حمله کرد چنان حمله که بوصف راست نمی‌آید و در بعضی
از روایات وارد شده که شمر ولد الزنا چون حملات و شجاعات آن کرار غیر فرار مشاهده کرد
بعمر سعد گفت ای امیر مبارزت این مرد ما را هلاک می‌نماید بخدا که اگر همه اهل زمین با او مبارزت
کنند همه را هلاک خواهد کرد و ما رأیت رجلاً یقتل بنوه و اخوته و انصاره حاشا
من الحسین هرگز ندیده ام کسی را که اولاد و برادران و یاوران او همه کشته شوند که قوی‌تر باشد
دلش از امام حسین با اینکه می‌دید ایشان را که در پیش رو افتاده اند و لا اشک انه ضلع من
اضلاع النبوة ابن سعد امر کرد که لشکر او فرقه شوند فرقة بالسیوف و الرماح و فرقة
بالنبل و الاحجار یکفرقه با شمشیر و نیزه و فرقه دیگر با تیر و سنگ پس تیراندازان و سنگ زنان
یکطرف و نیزه داران و شمشیر زنان یک جانب آه آه بران مظلوم خسته حمله کردند و از هر جانب
نیزه و تیر و شمشیر و سنگ بر بدن خسته او میزدند پس او نیز بر ایشان حمله کرد و با اینکه سی هزار نفر از
چار جانب بر او حمله می‌کردند فاذا داس علیهم فروا عنه فرار الجراد المنتشر هرگاه در میان
ایشان میتاخت مثل ملخ و کسی در میان ایشان رو در گریز و در پشت سر گریخته چون می
گریختند می‌آمد در مقام خود می‌ایستاد و می‌گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم حمید بن مسلم می‌گوید والله لقد رأیت شیبته مخضوبة بالدم و دریعه
باین علیه ثیابا و لیس یری الناظرین و هو اذا شدد علیهم انکشفوا
من بین یدیه انکشاف الغنم اذا شدّ علیها الذئب بخدا قسم دیدم او را
از بسکه خون از زخمهایش آمده بود ریش مبارکش رنگین شده بود و زره را خون فرو گرفته
گرفته بود که زره اش پیدا نبود گویا زرهی از خون بر روی زره اش ظاهر شده بود و بدر رو مادام
بعد از مظلومیت شود با این حال هرگاه بر ایشان حمله می‌کرد مانند گوسفندی که گرگ بر او حمله کند
می‌گریختند صاحب بحار از ابن شهرآشوب و محمد بن ابیطالب روایت کرده که جنگ کرد
آنقدر هزار و نهصد و پنجاه نفر را بدار البوار فرستاده و صاحب منتخب می‌گوید چندین هزار نفر را
کشت و از بعض مشایخ نقل شده که ده هزار نفر را کشت و اگرچه این مستبعد می‌نماید لکن از آن

از آن شجاع مطلق که شجاعت و جرأت را از خیر البشر میراث داشت و بغیر جرأت و جود را
از صفات خود بجله با و عطا کرده بود بعید نیست باری ابن سعد گفت الویل لکم اتدرون
ممن تقاتلون هذا ابن الأنزع البطین هذا ابن قتال العرب و در بعضی نسخه آمده که با که مقاتله
می‌کنید این فرزند انزع البطین و این فرزند کشنده عرب است از هر جانب او را اگر چه چهار
هزار تیرانداز او را تیرباران کردند و حایل شد لشکر میان او و حرم او صاحب مناقب و سید ابن
طاوس نقل نموده که آن حضرت صیحه زد بر ایشان و فریاد زد که ویحکم یا شیعة آل ابی سفیان
اگر دین ندارید و از معاد نمی‌ترسید پس در دنیای خود صاحب عزت باشید و حمیت عربی از دست
مدهید شمر گفت چه می‌گویی ای پسر فاطمه فرمود من با شما و شما با من جنگ می‌کنید زنان را تقصیری نیست
منع کنید عتاة و ظالمان خود را از حرم من و تا من در حیاتم کسی متعرض حرم من نشود شمر گفت این مطلب
تو روا است پس فریاد زد که کسی متعرض حرم امام حسین نشود خودش را قصد کنید و با خودش جنگ
کنید لعمری انه لکفو کریم آه آن قوم جفاکار رو بسوی آن برگزیده پروردگار روانه شدند
و هو فی ذلک یطلب شربة من الماء و آن مظلوم تشنه لب شربت آبی از آن قوم طلب
میکرد و هرچند میخواست روانه فرات شود آب را بجانب شریعه فرات میراند حملوا علیه
باجمعهم حتی احلؤه عنه همه آن لشکر بر آن سرور حمله میکردند تا اینکه او را حاجب شدند از
الله مرتکه اشنه لب تشنه اش آید رسید یا ابا عبد الله ما خلت قبلک نجم امات
من ظلماء کلاء و لا اسد اتمر ده استحال پیش از تو هرگز بجائی نرسید که دریائی
از آب و تشنگی هلاک شود و هرگز گمان نمیکردم که شیر را گوسفندان و روباه صفتان او را
هلاک کنند ابو الفرج نقل کرده که آن حضرت طلب آب میکرد و شمر ملعون گفت والله لا تذوق
الثنا ما بخدا قسم آب نمیرسی تا بجهنم وارد شوی دیگر گفت ای حسین نمی‌بینی آب فرات را چگونه
مثل شکم ماهی بخدا قسم نخواهی چشید تا از تشنگی بمیری آن حضرت گفت اللهم
امته عطشانا خدایا او را از تشنگی بکش و لوی گوید بخدا قسم که آن ملعون از تشنگی داد میزد و آب
می‌طلبید آب با و میدادند و میخورد آنقدر که از حلق او بیرون میآمد باز فریاد میزد که آبم دهید که تشنگی
مرا کشت پس چنین بود تا بجهنم رفت لا رحمه الله علیه و در بعض از کتب نقل شده که پس آن حضرت

ایستاد و فرمود خیرة الله من الخلق ابی تا آخر ابیات سید بن طاوس و دیگران روایت
کرده اند که ناگاه ملعونی که او را ابو الحتوف جعفی میگفتند تیری انداخت تا آمد بر پیشانی نورانی
آن امام مبین خورد چون تیر را کشید خون بر روی نازنینش جاری شد و بر روی شریفش و محاسن
مبارکش بخون رنگین گردید پس رو بدرگاه جبار کرده گفت اللهم انک تری ما انا فیه
من عبادک هؤلاء العصاة خداوندا تو می بینی آنچه من میبینم از این بندگان عاصیت
اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا ولا تذر علی وجه الارض منهم احدا ولا
تغفر لهم ابدا پس بار دیگر برایشان حمله کرد مانند شیر خشمناک و این حمله چهارم بود فجعل
لا یلحق احدا الا بعجه بسیفه فیقتله والسهام تاخذه من کل ناحیة وهو یتلقاها
بنحره وصدره یعنی بر سینه گرامی که او را جراحت میکرد با شمشیر ولکن تیر از هر جانب بآن
آن بزرگوار می آمد و بر سینه و گلوی او میخورد و آن حضرت میفرمود ای بدترین امتها بد عملی کردید در حق
پیغمبرم و به مراعات نکردید عترت پیغمبر را دیگر بعد از کشتن من کسی را نخواهید کشت که از کشتن او بترسید
و از کشتن کسی پروا کنید بلکه بعد از آنکه مرا باین طریق کشتید دیگر هر قتلی در نزد شما آسان خواهد بود و
بخدا قسم امید دارم که خدا مرا گرامی دارد بشهید شدن بسبب آنکه مرا خوار کردید پس انتقام مرا از
شما بکشد حصین بن نمیر لعین گفت ای پسر فاطمه بچه انتقام میکشد از ما بجهة تو فرمود بدی اعمال
شما را میان شما می اندازد و خونهای شما را میریزد پس بدترین عذابها شما را میرساند و آن حضرت جنگ
کرد تا آنکه جراحتهای عظیم بر بدن شریفش رسید و بروایت جناب صادق علیه السلام سی و سه طعن نیزه
و سی و چهار ضربت شمشیر بر بدن شریفش آمده بود و ابن بابویه در مجالس از حضرت باقر ع روایت کرده
که آنچه یافتند جراحت بر بدن آنحضرت از سیصد و بیست زیاده بود که از شمشیر و نیزه و تیر بر بدنش
جراحت زده بودند و بروایت ابن شهرآشوب سیصد و شصت جراحت بر بدنش بود و بعضی هزار
و نهصد جراحت ذکر کرده اند و روایت شده است که جمیع آن جراحات در جانب پیش روی
آن حضرت بود و آنقدر تیر بر زره آن حضرت نشسته بود که مانند عقاب پر و بال گشوده بود
شیخ مفید و دیگران ذکر کرده اند که آن حضرت در کرنشه ایستاده که ساعتی استراحت نماید و بحال خود
آید ناگاه سنگی بر پیشانی نورانیش آمد جامه را گرفت که خون را از روی مبارکش پاک نماید فأتاه

فأتاه سهم محدد مسموم له ثلاث شعب فوقع فی صدره ناگاه تیر زهرآلود تیزی که
سه شعبه داشت آمد و بر سینه اش خورد و بنا بر بعضی از روایات بر قلبش که از پشتش
سر بیرون کرد پس گفت بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله پس سر را باسمان برداشت
و گفت خدایا میدانی که ایشان میکشند کسی را که بر روی زمین فرزند پیغمبری بجز او نیست پس آن تیر را از پشت
سر خود بیرون کشید فیا لیت ذاک النحر کان بمنحری ویا لیت هذا السهم کان
بمهجتی ای کاش بعوض تو مرا نحر کرده بودند و کاش آن تیر را بر سینه تو زدند بر جگر من آمده بود آه آه
چون آن تیر را بیرون کشید خون مثل ناودان از جای آن جاری گردید دست را بر دهن زخم گذاشت
و چون دستش پر از خون شد باسمان می انداخت و قطره از آن برنمیگشت و سرخی در آسمان از آن
وقت دیده شد پس مشتی از آن خون گرفت و بر سر و ریش خود مالید و گفت همچنین ملاقات کنم
جد خود را و حال آنکه بخون خود رنگین شده باشم و گویم یا رسول الله قتلنی فلان و فلان پس ضعف
بر او مستولی شد دیگر تاب جدال و قوت قتال نداشت در جای خود ایستاد و هر که از آن قوم بجانبش
می آمد برمیگشت که مبادا خون او بگردن او باشد و بنابر بعضی از روایات مردی از قبیله کنده
که او را مالک بن یسر میگفتند پیش آمد و او را دشنام داد و ضربت بر سر شریفش زد و برنسی که بر سر
داشت پر از خون شد حضرت فرمود باین دست نخوری و نیاشامی و با ظالمان حشر شوی پس
جناب سید الشهدا آن برنس را انداخت آن ملعون چون دید که آن حضرت از برنس
انداخت از او برداشت و تفسیر برنس کلاهی است یا جبه بود یا لباسی که بجهة حفظ باران و نحو آن
بر سر میگذارند یا کلاه کوچکی باری آن برنس از خز بود آن ملعون از او برداشت و بعد از وقعه
کربلا بخانه برد و خون را از آن میگرفت زنش گفت در اینجا لباسی که از فرزند پیغمبر کنده داخل خانه
من میکنی بیرون رو خدا قبرت را پر از آتش گرداند و بروایت دیگر او را بزن خود داد که خون او را
بشوید پس آن زن بگریه درآمد و گفت وای بر تو امام حسین را کشتی و او را برهنه کردی بخدا قسم
که هرگز بخانه تو نخواهم ماند برجست که او را طپانچه زند دستش بدر خورد و بر دستش رفت
و دستش زخم شد و کارگر شد زخمش تا آنکه دستش از بدنش افتاد و بروایتی دستهایش
خشک شد و در تابستان چرک و خون از آن می آمد و در زمستان مانند چوب خشک بود

در فهم و گفت مبتلا بود بالجمله واحد شد لعنه الله علیه واما آن حضرت چون آن برنس را
از سر انداخت آمد بسوی خیمه و خرقه طلب فرمود چون آوردند او را بر زخم خود بست و بر بالای آن
کلاهی کهنه انداخته بر بالای آن عمامه بست و بروایتی در این حال ندا کرد یا زینب یا ام کلثوم یا سکینه
یا رقیه یا فاطمه علیکن منی السلام زینب خاتون پیش آمد و گفت یا اخی ایقنت بالقتل ای برادر
دل بکشتن دادی حضرت فرمود کیف لا ایقن ولیس لی معین ولا نصیر چگونه یقین نکنم و حال آنکه
یاوری ندارم گفت ای برادر ما را بحرم جد خود برگردان حضرت فرمود هیهات اگر دست از من برمیداشتند
در این مهلت خود را می‌رساندم وکانی اریکم عن قریب کالعبید یسوقونکم ویسومونکم
سوء العذاب ای خواهر گویا می‌بینم در این نزدیکی شما را مثل بندگان و کنیزان اسیر کرده و در جلو
[illegible] و عذاب می‌کنند زینب خاتون چون این را شنید بانگ زد دیده با رید با دل سوزان
دیگر بیان شروع بشیون و فغان کرده می‌گفت واجداه واقلتاه وا ضعفاه وا غرباه وا سوء منقلباه وا شوم صباحاه
پس دست زد و جامه چاک کرد و موی پریشان نمود و طپانچه بر رو زد حضرت باو فرمودند مهلا یا بنت
المرتضی ان البکاء طویل ای خواهر مدارا باش ای دختر علی مرتضی با آرام باش که گریه طولانی در پیش داری
پس خواست که بیرون رود زینب خاتون باو چسبید و می‌گفت مهلا یا اخی توقف حتی ا
تزود من نظرتی فهذا وداع لا تلاقی بعده ای برادر تعجیل مکن زمانی توقف نما تا
زاد دیدن روی تو توشه بگیرم و از گلستان جمالت گلی بچینم که این وداع آخرست دیگر بدیدنت
نمی‌رسم فمهلا اخی قبل الممات هنیئة لتبرد منی لوعة وغلیل ای جان خواهر
اندک زمانی مدارا باش و پیش از مردم دیدارت سوزش دل سوخته‌ام نظاره تو اندک تسکین دهم
فجعلت تقبل یدیه ورجلیه پس دستهای برادر را میبوسید و سایر زنان نیز دور آن خسته
ناتوان را گرفته دست و پای او را میبوسیدند و ناله دلسوز از سینه می‌کشیدند پس جامه طلبید که
بر زیر جامه‌اش بپوشد [illegible] آنحضرت پس باز بیرون رفت و روبمیدان روانه شد و خسته و مانده
شده بود و زرکار و امانده بود صاحب بکار گردید فوقفوا ساعة ثم عادوا واحاطوا
علیه ساعتی توقف کردند و دوباره گرد او گرفتند ناگاه خولی بن یزید اصبحی تیری زد که بر حلق
شریفش آمد و بروایتی صالح بن وهب مزنی نیزه بر تهیگاهش زد که از اسب درگردید از زین

از طرف راست بر زمین تخت خبر کربلا افتاد نظم بند [illegible] زمین افتاد اگر غلط نکنم
عرش بر زمین افتاد اهوی فکبرت الصفوف بوجه وبوجهم کل مکبر ومهلل آه
بر زمین افتاد و جهه افتادن او آنکه برکشند و حال آنکه بجهه او همه تکبیر [illegible] در افتاد عجبا
من التسبیح الطریق کیف لم تنشق والارضین لم تتزلزل اسفا علیه و
للکواکب کیف لم تنقض والافلاک لم تتعطل تعجب می‌کنم که چرا آسمانها بهم نشکافت
و چرا زمین متزلزل نگردید و سرنگون نشد چرا ستارها بر زمین نیفتاد و چرا افلاک از گردش نماند و عبد الله
بن امام حسن طفلی بود که هنوز مراهق نشده بود و چون عم بزرگوار را بآن حال دید روانه
میدان شد و بروایت دیگر در وقتی که آن حضرت وداع کرد و روانه میدان شد گریه کنان
از عقب عم خود روانه میدان گردید زینب خاتون بعقب اش میدوید که نگذارد جناب امام
حسین ندا کرد و خواهر خود را که احبسیه ای خواهر بگیر نگذار او را که بمیدان آید پس آن طفل ابا
و امتناع کرد با امتناع شدید و گفت لا والله لا افارق عمی نه بخدا قسم از عم جدا نمی‌شوم باری
آمد بحضرت عمش رسید ابحر بن کعب و بروایتی حرمله بن کاهل شمشیر حواله امام مظلوم کرد آن طفل
گفت ویلک یا ابن الخبیثة اتقتل عمی وای بر تو ای ولد الزنا آیا عمم را میخواهی بکشی آن
ملعون در غضب شد شمشیر را حواله آن طفل کرد و دستش را پیش آورد و دستش را برید تا طرف
دیگر پوست [illegible] معلق شد فریاد زد و گفت که یا عماه وبروایتی یا اماه مادرش برجان
بردن امید و فریاد واولداه واولداه و وا ثمرة فؤاداه [illegible] پس جناب سید الشهدا آن طفل را در کنار کشید
و فرمود یا ابن اخی اصبر علی ما نزل بک ای نور دیده برادر صبر کن بر آنچه بر تو واقع میشود که زود
باشد با پدران صالحین خود ملحق گردی آن حضرت او را دلداری میداد که ناگاه حرمله بن کاهل تیری
بر گلوی نازنینش زد که در کنار عم بزرگوارش شهید شد و بسایر شهدا ملحق گردید زینب خاتون
که این را دید شروع بشیون کرده می‌گفت وا ابن اخاه لیت الموت اعدمنی الحیاة
کاش مرده بودم و این روز را نمی‌دیدم کاش آسمان بر زمین می‌افتاد و کاش کوهها پاره
پاره می‌شد و وارد شده است که چون آن مظلوم از هیچ طرف یاوری ندید گوشه چشم اش
بآسمان کرده می‌گفت صبرا علی قضائک لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین

پس استغاثه میکرد و کسی جوابش نمیگفت و دادرس طلب میکرد کسی بدادش نمیرسید
ملائکه آسمانها بگریه در آمدند و گفتند خداوندا این ظلمها که از فرزند پیغمبرت میکنند و تو می بینی و توی
در انتقام تو شدید میباشد ندا رسید که ای ملائکه نظر کنید بجانب عرش چون نظر کردند دیدند
شخصی را ایستاده مشغول در نماز است ندا رسید که بهمین قایم انتقام خواهم کشید از این جماعت
بچه او بدر بتر در بجهة خون یحیی هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل را کشتم و دو باشد که بجهة خون امام
حسین هفتاد هزار نفر را از بنی امیة بر دست مهدی قایم بکشم و بروایت سید بن طاوس چون
او را بر زمین انداختند زینب خاتون از خیمه بیرون آمد و فریاد میکرد وا اخاه واسیداه
واهل بیتاه لَیتَ السَّماءَ اَطبَقَت عَلَی الاَرضِ وَلَیتَ الجِبالَ تَدَکدَکَت عَلَی
السَّهلِ کاش آسمان بر زمین می افتاد و کاش کوهها پاره پاره میشد و بروایت شیخ مفید
خطاب بپسر سعد فرمود و حال آنکه او نزدیک آن ملعون بود فرمود وَیحَکَ یا عُمَرُ اَیُقتَلُ
الحُسَینُ وَاَنتَ تَنظُرُ اِلَیه وای بر تو ای عمر آیا امام حسین را میکشند و تو تماشا میکنی پس آن ملعون
رنگ زرد در تحنش جاری شد و روی خود را بر گردانید پس آن مظلومه دلسوخته رو را بسوی
آن منافقان بدین کرده فریاد زد که وَیلَکُم اَما فِیکُم مُسلِمٌ وای بر شما آیا یک مسلمان در
میان شما هم نیست هیچ کس او را جواب نداد و بروایت ابن شهرآشوب ملعون فریاد زد که وای
بر شما چه انتظار میکشید پس از چهار جانب بسوی او حمله کردند پس زرعة بن شریک ضربتی
بر کتف چپ او زد و بروایتی کتف چپ او را از بدن جدا کرد پس ضربت دیگر بر عاتق
مقدسش بعضی بیان [illegible] کردن او زد چون این ضربت را بر او زد آن بزرگوار بر رو
در افتاد و آن جناب از شدت ضعف بر افتاد و گاه می نشست پس سنان بن انس
ملعون نیزه به نزدیکی بر ترقوه آن حضرت زد پس نیزه را کشید نیزه دیگر بر سینه شریفش
زد پس همان ولدالزنا تیری بر سینه اش بزد و بیک روایت بر گلویش زد که آن جناب بر رو در افتاد پس
برخاست و آن تیر را بقوت کشید و دستهای خود را به نزدیک زخمش گذاشت خون خود را
می گرفت و بر سر و ریش مبارک خود میمالید و میگفت هٰکَذا اَلقَی اللهَ مُخَضَّباً بِدَمی
مَغصُوباً عَلی حَقّی چنین ملاقات میکنم جد خود را بخون خود آلوده و با حق مغصوب مردی در کنار

مردی کنار عمر بن سعد ایستاده بود آن حرامزاده باو گفت وای بر تو برو او را خلاص کن و
کار او را بساز که خدا ملعون بجهة این امر عظیم اقدام کرد که لرزه بر اندام او افتاد و برگشت
ابن شهرآشوب گوید از هر جانب حمله ور شدند ابوالحتوف جعفی ولدالزنا تیری بر جبینش زد
حضرت فرمود بِسمِ اللهِ وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ وَهٰذا قَتیلٌ فی رِضاءِ اللهِ خون
خود را گرفت و چندین مرتبه بر سر خود مالید سنان بن انس رفت بجهة و چون خواست
که شمشیر بر او زند آن امام عالیمقام چشم باز کرد آن بیحیا ترسید و برگشت شبث بن ربعی ملعون
پیش رفت که نظرش چشم باز کرد شمشیر را بر زمین انداخت و گفت مَعاذَ اللهِ یا حُسَینُ
اَن اَلقَی اللهَ بِدَمِکَ عمرو بن حجاج از اسب فرود آمد و بروایت در رسید ان بدبخت
گذاشت همینکه نظرش بر چشمهای آن جناب افتاد برگشت و [illegible] شمر ولدالزنا
گفت چرا برگشتی گفت چشمهای او مانند چشمهای جدش به نظرم آمد نخواستم خون آن بزرگوار را بگردن
بگیرم حمید بن مسلم گوید در این اثنا زینب خاتون از خیمه بیرون آمد و گوشوارهای گوشش
میلرزید و میگفت لَیتَ السَّماءَ اِنطَبَقَت عَلَی الاَرضِ وَلَیتَ الجِبالَ
تَدَکدَکَت عَلَی السَّهلِ ای عمر بن سعد آیا ابو عبدالله را میکشند و تو ایستاده و [illegible]
آن ملعون رنگ از رو و ریش اشک جاری شد ابن طاوس و ابن نما از هلال بن
نافع روایت کرده اند که گفت من با اصحاب عمر بن سعد ایستاده بودم که ناگاه
مردی فریاد زد که اَبشِر اَیُّهَا الاَمیرُ فَهٰذا شِمرٌ قَد قَتَلَ الحُسَینَ ای امیر بشارت باد ترا که
حسین کشته شد پس من بیرون رفتم از صف تا به نزدیک آن مظلوم دیدم در میان خاک و خون افتاده
نزدیک است که روح مقدسش پرواز نماید بخدا قسم که هرگز کشته بخون آغشته نیکوتر و نورانی تر از او
ندیده بودم و نور او و جمال او و هیبت او مرا حیران کرده بود و مرا از فکر کشتن او برده بود
ناگاه شنیدم او را که میگفت اَما تَسقُونی قَبلَ طُلُوعِ رُوحی شَربَةً مِنَ الماءِ آیا پیش
از آنکه روحم جدا شود شربت آبی بمن نمیدهید ناگاه یکی در جوابش گفت بخدا قسم قطره از آب
نخواهی چشید تا وارد جهنم شوی و از حمیم جهنم بنوشی آن حضرت تبسم فرمود و گفت آیا من
وارد جهنم میشوم و حمیم جهنم مینوشم نه بلکه بر جدم رسول خدا داخل میشوم و در منزل او ساکن میشوم

فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و از شراب طهور نوشم و شکایت میکنم با او از ظلم و ستم که بر من
کردند و ظلمها با اهل بیت و یاران من کردند که همه ایشان در غضب شدند که گویا ذره رحم در دلهای
سنگین ایشان نبود و او با ایشان تکلم میکرد و او را شهید کردند و از حضرت باقر روایت
شده که فرمود لَقَدْ قُتِلَ بِالسَّیْفِ وَ السِّنَانِ وَ بِالْحِجَارَةِ وَ بِالْخَشَبِ وَ الْعَصَا او را کشتند
بشمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا وَ لَقَدْ اَوْطَئُوهُ الْخَیْلَ بَعْدَ ذَالِکَ و بعد از همه اینها
بدنش را پامال ستم اسبان کردند محتشم کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی ؛ وین خرگه بلند
ستون بی ستون شدی ؛ کاش آن زمان برآمدی از کوه تا بکوه ؛ سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی
کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک ؛ جان جهانیان همه از تن برون شدی ؛ آه چون او را
شهید کردند زلزله در عالم افتاد و شورش در ملائکه آسمان برپا شد عالم ظلمانی گردید و ابر عظیم
و زمین آسمان خون بارید و از زمین خون جوشید و در بعضی از روایات است که منادی از افق اعلا ندا
کرد که قُتِلَ الْاِمَامُ ابْنُ الْاِمَامِ قُتِلَ وَ اللهِ الْحُسَیْنُ فَنَادَی مُنَادٍ عِنْدَ ذٰلِکَ فِی السَّمَاءِ
اَلَا انْقَصَمَتْ مِنْ دِینِ اَحْمَدَ الْعُرَی اَلَا قَتَلُوا الْاِسْلَامَ وَ الدِّینَ وَ التُّقَی
اَلَا قَتَلُوا سِبْطَ النَّبِیِّ الْغَضَنْفَرِ اِجْتَثَّ مِنْهُ الشِّمْرُ رَأْسًا طَالَمَا اَمْسَی لَهُ حِجْرُ النُّبُوَّةِ
مُرْتَدًا فَبَکَتْهُ اَمْلَاکُ السَّمٰوَاتِ الْعُلَی وَ الدَّهْرُ بَاکِیَةٌ عَلَیْهِ مَشْقُوقُ الرِّدَاءِ وَ اَتْرَکَ
کَفَّ الْجُودِ مَکْفُوفًا وَ طَرْفَ الْعِلْمِ مَطْرُوفًا عَلَیْهِ اَرْمَدًا وَ الْوَحْشُ صَاحَ لِمَا عَرَاهُ مِنَ
الْاَسَی وَ الطَّیْرُ نَاحَ عَلَی عَزَاهُ وَ عَدَدًا فَلَاَبْکِیَنَّ عَلَیْکَ یَا ابْنَ مُحَمَّدٍ حَتَّی اُوَسَّدَ
فِی التُّرَابِ مُلْحَدًا فَاِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ مجلس یازدهم در بیان غارت کردن
خیمها راهست و رفتن عورات مجلس برپا و بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَا
لَمِینَ وَ الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ عَلَی خَیْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ الْمَظْلُومِینَ وَ بَعْدُ
فَقَدْ قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ قُلْ لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی وَ مَنْ
یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیهَا حُسْنًا اِنَّ اللهَ غَفُورٌ شَکُورٌ بدانکه حق خدا بر خلق
خصوصا امت او بعد از حقوق الهی عظیمتر از حق همه حق است زیرا که علاوه بر اینکه واسطه وجود
موجودات و سبب نزول هر برکت و رحمت از خالق ارضین و سموات میباشد در حصول

و در حصول معرفت الهی و معرفت طریق بندگی نسبت بهمه عالمیان میباشد و با وجود اینها حکم
کرده رنجها کشیده و تحمل مکروه شاق عظیم نمود تا آنکه طریقه خداپرستی را بخلق تعلیم فرمود و مردم را از تیه
ضلالت و گمراهی نجات داده بصراط المستقیم حق شناسی و حق پرستی رسانید مبعوث شد در زمانی
که خلق بجز عبادت اصنام و امثال چیزی نمیدانستند و بغیر از کفر و شرک طریقی نمی پیمودند زمانی که
ظلمت جهالت عالم را گرفته بود و دود کفر و بت پرستی عالم را سیاه کرده بود و شیرازه
علوم و حکم از هم گسیخته و قواعد علم و دانش مندرس و معالم و معارف و رموز حق شناسی منطمس گردیده
نه مردم را بطریق عدل و داد راهی و نه بنور حقیقت و معرفت دلیلی جمعی به بت پرستی مشغول و گروهی
بخونریزی مغرور جماعتی منهمک در شهوات و لذات نفسانیه و طایفه منغمر در رذائل شیطانیه و
حیوانیه در چنین حالی مبعوث شد و علم رسالت برافراشت و رایت هدایت برپا نمود و خلق را براه
حق پرستی دعوت فرمود در حالی که بی مدد و بی لشکر و بی معین و یاور بود و از هر جانب اظهار عداوت
و دشمنی با او کردند و بدست و زبان او را اذیت کردند و خاکستر بر رویش کشیدند و سنگ بر رویش زدند
و دندانش را شکستند و از هر جانب کمر قتلش را بستند و بجز صبر و تسلیم و رضا راهی نپیمود و بغیر از شکر و حمد
چیزی اظهار نمینمود و بر قومی از قوم خود نفرین نکرد و بغیر از کلمه اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون چیزی نگفت هر پیغمبر
بعد از زیادتی ظلم از قوم او بر ایشان نفرین کرد و قوم خود را یا بغرق یا بحرق یا بصیحه یا بمسخ یا بخسف یا بغیر
آن مستأصل و هلاک کرد و این بزرگوار با اینکه اذیت قوم او بیش از اذیت پیغمبران سلف بود بر قوم خود
نفرین نفرمود و تحمل نمود تا ایشان را بطریقه خود رسانید و راه بندگی و حق شناسی را بخلق تعلیم نمود و علوم
و معارف و حکم را در میان ایشان منتشر فرمود و بموعظه شافیه و حکمتهای علیه رغبت خلق را در کار آخرت
انداخته از شهوات حیوانیه منصرف گردانید و باخلاق الهیه خود مردم را از اخلاق شیطانیه
وا داشت طریق معاش و معاد را بخلق تعلیم نمود و بساط عدل و داد را در عالم ضبط گردانید و بالجمله خلق را
از عذاب نیران بنعیم جنان رسانید و از غضب رحمن نجات داده بدار الهی و ملک جاودان کشانید
بلکه دنیای خلق را معمور کرد و از ذلت بعزت العزة لله و لرسوله و للمؤمنین رسانید و بواسطه او امتش
افضل از سایر امم گردیدند و در میان امتها بامت مرحومه ملقب شدند حتی اینکه پیغمبران دعا
میکردند که خدایا ما را از امت پیغمبر آخر الزمان گردان حتی اینکه در اخبار کثیره وارد شده است حضرت

موسی را خدا مسئلت بنمود که او را از اهل بیت پیغمبر آخر الزمان گرداند یا بر این چون حقوق آن حضرت بر امت
بسیار و بیشمار بود با آنچه از آن حضرت متوقع بودند از شفاعت کبری در قیامت و لهذا خواهش کردند
در خدمتی بجهة آن حضرت کرده باشند و کاری کرده باشند در فدای خجالت ایشان کم باشد خداوند جلیل
این آیه را فرستاد که قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً بگو یا محمد با امت خود که من مزدی بجهة رسالت خود
و زحمتهای خود از شما نمیخواهم و چیزی از شما توقع ندارم و چیزی از شما طلب نمیکنم مگر دوستی خویشانم
و اقربایم این است مزد رسالت من و اجرت نبوت من و از تفضلات کامله الهی و کرامت
حضرت رسالت پناهی این مودت که اجر رسالت او بود از او نیز حسنه قرار داده و ثواب
از برای آن مهیا نموده و فرموده وَمَن یَقتَرِف حَسَنَةً نَزِد لَهُ فیها حُسناً و کسی حسنه که ولایت اهل بیت
باشد کسب نماید زیاد کنیم از برای او در آن عمل حسنه نیکو را بلکه افضل حسنات و اشرف قربات
و طاعات قرار داده از آنجائیکه برقی از حضرت صادق ع روایت کرده است که فرمود اِنَّ فَوقَ
کُلِّ عِبادَةٍ عِبادَةً وَحُبُّنا اَهلَ البَیتِ اَفضَلُ العِباداتِ بالاتر از هر عبادت عبادتی میباشد
و محبت ما اهل بیت افضل از هر عبادتیست و از مفضل روایت شده که گفت پرسیدم از امام
موسی بن جعفر ع که حیثیت از آن اموری که بندگان خدا تقرب میجویند بسوی خدا از فرایض فرمودند که
افضل قربات طاعت خدا و رسول و محبت خدا و رسول و محبت اولو الامر است شیخ طوسی از ابو عبد الله
جدلی روایت کرده است که حضرت امیر علیه السلام فرمودند آیا ترا خبر دهم بحسنه که هر کس او باشد آن حسنه
ایمن باشد از فزع قیامت و از آن سیئه که هرکس در او باشد خدا او را برو در جهنم اندازد عرض کردم بلی
فرمود الحَسَنَةُ حُبُّنا وَالسَّیِّئَةُ بُغضُنا آن حسنه ولایت و دوستی ماست و السیئه عداوت
و بغض ماست و دیلمی در اعلام الدین از حضرت صادق ع روایت کرده است که گروهی وارد شدند
بر امام حسین ع السلام و عرض کردند یا ابن رسول الله اصحاب ما در قفار با حضرت بر نزد معویه و ما
نزد تو آمدیم حضرت فرمود پس با جایزه بشما بدهم بیش از آنچه معویه بایشان میدهد عرض کردند
فدای تو شویم ما بجهة دین خود آمده ایم نه بطمع دنیا حضرت زمانی طولانی سر بزیر انداخت و خطی
بر زمین کشید پس سر بالا کرد و فرمود قَصیرَةٌ مِن طَویلَةٍ کوتاه سخن کرده است دارد ما را نه بجهة
قرابتی که با ما دارد و نه بجهة چیزی که از ما باو رسیده باشد بلکه دوست دارد ما را بجهة خدا و رسول

و رسول جاءَ مَعَنا یَومَ القِیامَةِ کَهاتَینِ پایه در قیامت با ما مثل این دو و دو انگشت سبابه خود را با هم
ضم کردند یا بر ولایت اهل بیت و ذوی القربی را خدا واجب بلکه از فرایض عظیمه و ارکان اسلام قرار داد
و آن را اجر رسالت و مزد نبوت پیغمبر قرار داده بلکه شرط قبول اعمال و طاعات گردانیده طاعات
خالی از ولایت ایشان وبال و مورث نکال میباشد روزی جناب پیغمبر در نزد گروهی از اصحاب نشسته
بودند مردی عرض کرد که انا نحب الله و رسوله یا خدا و رسول او را دوست میداریم و اهل بیت را ذکر
نکرد آن حضرت در غضب شده و فرمود خدا را دوست دارید بجهة آنچه عطا میفرماید شما را از نعمتهای خود و مرا دوست
دارید بجهة دوستی خدا و اهل بیت مرا دوست دارید بجهة دوستی من قسم بخداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست
که اگر مردی بسر برد عمر خود را در مابین رکن و مقام در صیام و در رکوع و سجود پس خدا را ملاقات نماید بدون
ولایت اهل بیت من این عبادت او را نفع نمیبخشد عرض کردند کیست اهل بیت تو فرمود از [illegible]
[illegible] و علوت مرا اطاعت کنند و بتقوای رو نمایند و کسی که خدا او را روزی دوست و گوشت من خلق کرده عرض کردند
اصحاب که ما خدا و رسول و اهل بیت او را دوست میداریم حضرت فرمود بخ بخ فانتم اذاً منهم و منهم
چه پس شما از ایشان میباشید و با ایشان میباشید و مرد محشور بود با آنکه او را دوست میدارد و در
بزرگواری دوستی آنچه را کسب کرده و از میسر روایت شده که گفت با حضرت باقر علیه السلام بودیم در خیمه
قریب به پنجاه نفر کسی از عبادت و عبادت ایشان سخن میگفت حضرت فرمود چرا انحم نمیگوئید شاید
شما گمان میکنید که من نمیدانم والله چنین نیست ولکن مرا فراموش است با بعضی از اولاد داودیم آیا میدانید کدام
بقعه افضل است در نزد خدا هیچ کس جواب نداد و خود فرمود مسجد الحرام پس فرمود آیا میدانید که کدام بقعه
از مسجد حرمت آن در نزد خدا بیشتر است و افضل است کسی جواب نگفت باز خود فرمودند بَینَ الرُّکنِ وَ
المَقامِ وَ بابِ الکَعبَةِ میان رکن و مقام و در کعبه افضل است از سایر مواضع مسجد که قسم که اگر مردی
بایستد در آن مکان در شب تا روز و در روز تا شب وَ لَم یَعرِف حَقَّنا وَ حُرمَتَنا لَم
یَتَقَبَّلِ اللهُ مِنهُ شَیئاً با این اعمال حق ما و حرمت ما را نشناسد خدا چیزی از عمل او را قبول نخواهد فرمود
باری پیغمبر خدا ص راضی بود بعوض زحمتهای که کشیده و رنجها را که تحمل کرده در راه دین خدا و بعوض حقها که بامت
دارد بهمینکه دوست دارند اهل بیتش را و دوست دارند شیعیان او را و موجب نجات ایشان است پس چه قدر بیدین است
کسی که این امر سهل را در مقابل این حقوق قبول ننماید و در آن بجای آنکه بعوض آن دوستی دشمنی نماید در صدد

که چون آیه شریفه نازل شد حضرت در بیان احباب ندا فرمود که یا ایها الناس خدا فریضه بر شما
واجب کرده است آیا شما انرا بجای آورید تا بگویم شما را اهمی اورا جواب نگفت حضرت رفتند
تا آنکه روز دیگر شد باز خواندند و فرمود ای قوم خدا بر شما فریضه مقرر فرموده آیا قبول میکنید
تا بگویم اهمی جواب آنجناب را ندادند تا روز سیم نیز چنین کرد کسی از جواب ندا وان حضرت
فرمودند یَا اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّهُ لَیْسَ مِنْ ذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ وَلَا مَطْعَمٍ وَلَا مَشْرَبٍ
ای گروه خلق این تکلیف تعلق بطلا و نقره ندارد و طعامی و شرابی از کسی نمیخواهد گفتند اگر چنین
است بیان فرما حضرت این آیه را خواندند و فرمودند آن تکلیف این است که دوستی
اهلبیت را از شما میخواهم گفتند اگر این است پس قبول کردیم حضرت صادق علیه السلام فرمودند
فَوَاللّٰهِ مَا وَفَى بِهِ اِلَّا سَبْعَةُ نَفَرٍ بخدا قسم که وفا نکرد بان مگر هفت نفر از واله
امت فرمود حضرت صادق که وفا نکردند باین مگر معدودی چند همگی بعد از دنیا رفتن آنحضرت
اهلبیتش را رد کردانیدند و اهلبیت اورا در مظلومی و بیچارگی گذاشتند و حق ایشان را
غصب کردند و آتش بر در خانه ایشان زدند و بی اذن ایشان داخل خانه ایشان شدند
و پهلوی دختر او را شکستند و امیر علیش را از خانه بیرون کشیدند و او را خانه نشین کردند فرزندش را
مظلوم نمودند و ایشان را مخذول کردانیدند و زهر الم در کام یکی ریختند و شمشیر جفا بر روی دیگری
کشیدند و او را با لب تشنه سر بریدند و عیالش را اسیر کردند و سرش را در اطراف بلاد
کردانیدند نیکو سفارش خدا را بجا آوردند و عجب مراعات پیغمبر خدا کردند که فرزند عزیزش
هرچند میفرمود آخر ما ذریه پیغمبر شمائیم می کشند مرا ای اشقیا نمی شناسید و می کشید هر چند ناله وا
جداه وا ابتاه وا اماه وا غلتاه کرد کسی برو رحم نکرد هرچند فرمود أَتَقْتُلُ عَطْشَانًا وَ
جَدِّي مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى وَ أَتَقْتُلُ عَطْشَانًا وَ أَبِي عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى وَ أُمِّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ
آیا با لب تشنه می کشید مرا و حال آنکه جدم محمد مصطفی است و آیا با لب تشنه می کشید مرا
و حال آنکه پدرم علی مرتضی است و مادرم فاطمه زهرا است کسی بدادش نرسید کاش حال آنکه
مراعات پیغمبر نکردند و او را یکی از مسلمین حساب می کردند کاش حال آنکه محبتش نمی کردند
عداوتش نمی ورزیدند و عیالش را مانند کفار اسیر نمی کردند و بدنش را پامال اسبان نمی کردند

نمی کردند کاش اگر مسلم حساب نمی کردند او را هم یکی از طایفه عرب می انگاشتند و حق عرب را ادا
مینمودند اینجا که پیغمبر بود اگر شما را دین نمی باشد و از قیامت پروا ندارید فَکُونُوا اَحْرَارًا فِی دُنْیَا
کُمْ وَارْجِعُوا اِلَى اَحْسَابِكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْرَابًا قواعد عرب را از دست مدهید و متعرض
زنان و دختران و حرم من نشوید صَبْرًا رَسُولَ اللّٰهِ فِيمَا نَالَتْهُ مِنْ اُمَّةٍ لِنَعْقُوا اَمْرَكَ
ضَيَّعُوا یا رسول الله صبر کن و شکیبایی پیشه کن در آنچه بفرزندت رسید از امتی که امر ترا ضایع کردند
و وصیت ترا مراعات نمودند یَا لَیْتَ یَوْمَکَ لَمْ یَکُنْ اَوْ اَنَّهُ مَا حَالَ دُونَکَ حَائِلُ
اَوْ مَضْجَعٌ لِتَرَى الْحُسَيْنَ وَمَا لَقِيَ مِنْ شِدَّةٍ يَوْمَ الطُّفُوفِ فَذَاكَ خَطْبٌ
اَفْظَعُ کاش در دنیا بودی یا حایل بود ترا تا میدیدی حسینت را که چگونه شدایدی براو رو داد
در زمین کربلا بدرستی که بلیه او عظیم و از حد تجاوز کرده بود فَعَلَيْكَ يَعْظُمُ لَوْ تَرَاهُ وَوُلْدَهُ
حُجِبُوا عَنِ الْمَاءِ الْأُجَاجِ وَ اُمْنِعُوا بسیار بر تو دشوار و عظیم میآمد که ببینی او را که او را از آب
منع کرده باشند و با لبهای تشنه او و عطشه برآوردند اَفْدِی الشِّفَاهَ اللَّتِي اَبَادَتْ
مِنَ الظَّمَاءِ اَفْدِي الْجُسُومَ النَّاعِمَاتِ تَقَطَّعُ روح و جانم فدای آن لبهای خشکیده که از
شدت تشنگی خشک و کبود شده روح و جانم فدای آن بدنهای شریفه که از دم شمشیرهای کو
فیان پاره پاره گردید وَ عَلَيْكَ يَعِزُّ لَوْ تَرَاهُ مُجَدَّلًا تَحْتَ السَّنَابِكِ بِالْعَرَاءِ
مُوَزَّعٌ گران و دشوار بود بر تو که ببینی نازپرورت را که در زیر دست و پای اسبان مخالفان افتاده
و بدنش را پامال میسازند عَجَبًا لِاِطْبَاقِ السَّمَاءِ وَاَرْضِهَا مِنْ بَعْدِ مَصْرَعِهِ تَحُطُّ وَتُرْفَعُ
تعجب است بعد از کشتن امام حسین آسمان بر پا ایستاده و حرکت میکند و زمین در جای خود ساکن
باشد وَعَلَيْكَ يَعِزُّ لَوْ رَاَيْتَ الرَّاسَ فِي عَالِي السِّنَانِ سِنَانٌ جَهْرًا يَرْفَعُ
دشوار است بر تو یا رسول الله که ببینی سنان بن انس را که سر فرزند مظلومت را ظاهر و علانیه بر سر
نیزه کرده یَا قَاصِدًا اَرْضَ الطُّفُوفِ فَقُلْ لَهَا هَلَّا عَلِمْتِ بِمَنْ بِاَرْضِكِ صُرِّعُوا
هَذَا الْحُسَيْنُ وَمَعْشَرٌ مِنْ اٰلِهِ مَا كَانَ ذَنْبُهُمْ وَمَاذَا اَبْدَعُوا بگو بزمین کربلا ای قاصد
کربلا که آیا میدانی که کدام اشخاص بر زمین تو افتاده اند امام حسین و گروه یکتا و اهلبیت او میباشند
چه گناه کرده بودند که بایست اینگونه ظلم و ستم کشند ایشان را عزیز من چون دانستی محبت ایشان واجب بلکه

و حب و جهات و افضل طاعات است پس از امر اطاعت کن و این دو خبر را از دست مده
که اگر در آن تساهل کردی از خیرات محروم میشوی زیرا که این است دین خدا که ملائکه متدین میباشند
چنانچه در حدیث است که حضرت میفرمایند وَ هَلِ الدِّینُ اِلَّا الحُبُّ آیا دین میباشد بغیر از محبت
و ولایت ما اهل بیت پس هر که محبتش کاملتر و زیادتر باشد دینش قوی‌تر و ایمانش قوی‌تر میباشد
و مراتب محبت مختلف است زیرا که یک مرتبه میباشد که محبوب خود را از همه چیز دوست‌تر بلکه از
جان و مال و فرزند و عیال مقدم دارد و محبت بجز زبان چیزی نیست اینکه بامتحان بمیان آید
معلوم میشود که فراد عا چیزی هیچ و در این میانه مراتب مختلف میباشد و چون محبت امریست
باطنی بر هر کس معلوم نیست صدق و کذب مدعی الا آنکه آثار و علاماتی است که صدق و کذب
بآن علامات و آثار معلوم میشود و عمده علامات و آثار آن این است که در شادی او شاد و
در اندوه او اندوهناک باشد و از اینجا است که جناب صادق میفرماید اِنَّ اَکمَلَ المُؤمِنِینَ
اَحسَنُهُم خُلقاً وَ اَکثَرُهُم رِقَّةً عَلَینَا اَهلَ البَیتِ وَ اَشَدُّهُم حُبّاً لَنَا وَ اَکثَرُهُم
حُزناً عَلَینَا کاملترین مؤمنان کسی است که خلقش از همه کس نیک و رقتش از همه بیشتر باشد بر ما
و دوستی او شدیدتر باشد بر ما و حزن او بر ما زیادتر باشد از دیگران و محبتش نسبت بما
بیشتر باشد از غیر و الحق چگونه میشود که نشود یا به چند شخص محبوب خود را در بلائی که مبتلا
ببینا شد و زندگی بر او تلخ گردد و پس چگونه میشود که نشود که محبوب‌ترین عالمیان را بیجرم
و گناه در آب تشنه و جگر خسته نیزه بر پهلویش زدند و تیر بر دهنش زدند و سنگ بر پیشانیش
زدند و شمشیر بر سر اش زدند و اشک از چشم نریزد و آه از دل نکشد این دوستی نیست نه واقع
جای این است که دوستانش خاکستر نشین شوند و در همه عمر سیاه پوش باشند و در ماه دهر یک روز
باشند چنانچه ملائکه تا قیامت برای او میگریند و در مصیبت او از گریه سست می‌شوند مرغان مصیبت او را
فراموش نکرده اند و آسمان هنوز میگریند باد و زمین هنوز در لرزه او در اضطراب و دریا ها هنوز
در موجند باری تو هم یاد کن او را و آه بکش امام چنانکه پیغمبر خدا هرگاه یاد میکرد او را اشک از دیده
میریخت و آه از دل میکشید ابن عباس میگوید که سالی از عمر رسید شهدا گذشته بود که پیغمبر خدا را
سفری عارض گردید در اثنای راه ایستاد و گفت انا لله و انا الیه راجعون و آب از دیده های

از دیده های مبارکش فرو ریخت کسی پرسید سبب گریه تا چیست یا رسول الله فرمود در این وقت
جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد که در کنار شط فرات زمینی است که او را کربلا گویند در آن زمین می‌کشند
فرزندم امام حسین را و گویا می‌بینم او را و محل کشته شدن او را و محل دفن او را کَاَنِّی اَنظُرُ اِلَی السَّبَایَا
عَلیٰ اَقتَابِ المَطَایَا وَ قَد اُهدِیَ رَأسُ وَلَدِی الحُسَینِ اِلیٰ یَزِیدَ گویا نظر میکنم و می‌بینم
اسیران او را و زنان او را که بر قتبهای شتران سوار کرده اند و گویا می‌بینم سر فرزندم امام حسین را که
بجهة خبیث بن خبیث یزید بن معویه هدیه برده اند بخدا قسم که کسی از روی شادی نظر بر سر فرزندم نکند
مگر آنکه مخالفت خدا در میان دل و زبان او افکند یعنی او را بر کفر و نفاق بمیراند و او را بعذاب الیم
معذب نماید پس جناب پیغمبر از سفر برگشته مغموم و مهموم و حزین و دلگیر و بر منبر بالا رفت و با خود
برد بر منبر فرزندان خود حسنین را و خطبه خواند و مردم را موعظه کرد و بعد از خطبه دست راست را
بر سر امام حسن و دست چپ را بر سر امام حسین گذارد و گفت خدایا منم بنده تو و فرستاده تو
و این دو فرزند من از پاکیزه گان عترت من اند و از نیکان ذریه من و فاضل‌ترین نسل منند که ایشان را
بعد از خود در میان امت خود می‌گذارم وَ قَد اَخبَرَنِی جَبرَئِیلُ اَنَّ وَلَدِی هٰذَا مَقتُولٌ
بِالسَّمِّ وَ الآخَرُ شَهِیدٌ مُضَرَّجٌ بِالدَّمِ خدایا امین تو بمن خبر داد که این فرزند مرا بزهر می‌کشند
و دیگری را بشمشیر بلا سر شهید میکنند و بدنش را بخون رنگین مینمایند خدایا شهادت را از برای فرزندم مبارک
گردان و او را از سادات شهدا گردان و برکت مده کشنده او را و کشنده او را یاری مکن و کشنده
او را باسفل درک جهنم برسان اهل مجلس چون این کلام را شنیدند صدا بگریه بلند کردند حضرت فرمود
اَیُّهَا النَّاسُ اَتَبکُونَهُ وَ لَا تَنصُرُونَهُ امروز بر او میگریید و فردا او را تنها میگذارید و او را یاری
نمیکنید خدایا تو ولی و یاور او باش ابن قولویه باسناد خود از ام سلمه روایت کرده که شبی پیغمبر
خدا از نزد ما رفت و زمانی طویل از ما غایب شد چون برگشت غبارآلوده و مو ژولیده و گرد آلود
و دست خود را بهم گذارده بود عرض کردم یا رسول الله ترا ژولیده مو و غبارآلوده میبینم فرمود مرا
بردند در این وقت بسوی موضعی از عراق که او را کربلا میگویند و نمودند بمن در آن موضع محل کشتن
فرزندم امام حسین را و جماعتی از اولاد من و اهل بیت مرا پس برچیدم من از موضع محل کشتن
فرزندم امام حسین بدمن از آن موضع تربتی را که بر آن خون ایشان میریزد و آن در دست من است

بس دست را گشوده و بنمود خذ به واحفظه یعنی این را حفظ کن از او که چشم مانند خاک سرخ بود
او را در شیشه ضبط کردم و سر شیشه را بستم و او را حفظ کردم چون امام حسین علیه السلام از مکه بسوی عراق متوجه شد
در هر روز و شب آن شیشه را بیرون می‌آوردم و نظر بآن میکردم و بوی میکردم و میگریستم در مصیبت او چون
روز دهم محرم در رسید همان تحتی که کشته شد در اول روز بیرون آوردم بحال خود بود و در آخر روز
رفتم بر سر آن ناگاه دیدم آن را که بخون تازه مبدل شده پس بجزیه در آمدم و فریاد و فغان و شیون
برکشیدم و گریه بسیار کردم ولکن از ترس دشمنان اظهار نکردم که مبادا بشنوند و شماتت کنند
تا اینکه خبر رسید که در همان روز او را شهید کرده بودند فوا اسفاه من مصیبة ابکت
عیون الرسول واحرقت کبد البتول و واحرّ قلباه علی الاجسام العاریات و
الاعضاء المقطعات والاجساد الناعمات المطروحة فی البراری والفلوات
وواحزناه علی النسوة المأسورات والعلویات البارزات واغماه علی الو
جوه السافرات والخدود الملطمات والایدی المغلولات والاعناق المکبلة
وکانی بهن مهتوکات الحجاب مرفوعات الجلباب منزوعات الثیاب
محمولات علی الاقتاب مشدودات بالاطناب منتشرات فی الاسراب
ینادین بواسواتاه وواغربتاه وواجداه وواابتاه نظم لهفی علی ربات
خدر ابرزت نحو السفور لکل عبد اکوع ای حسرت و اندوه بر آن زنان مخدره
که از پرده بیرون کشیدند ایشان را بجهة هر عبد بد صفت معوج اسفی علی فتیات احمد
اضحت تسرع بهن بکل فج بلقع ای تأسف و حسرت بر دختران احمد مختار و پرده نشینان
حیدر کرار ایشان را اسیر کردند و در بیابانها گردانیدند لهفی علی تلک الخدایر والعدع
قهرا تجاذبهن فضل البرقع ای حسرت و اندوه بر آن زنان بیکس که در میان دشمنان گرفتار
بودند و دشمنان مقنعه و چادر را از سر ایشان میکشیدند کم انس لا و الله زینب اذ مشت
وهی الوقور الیه مشی المسرع تدعوه و الاحزان فوادها والدمع یسبغ
بالدموع الهمع بخدا قسم فراموش نمیکنم زینب دختر امیرالمؤمنین را در حالتی با آن وقار و سکینه
که داشت از اضطراب میدوید بسوی بدن شریف و عنصر لطیف برادر عزیزش و با دل پرخون و دیده

و دیده گریان و جگر خون چکان بآن سرور شهیدان خطاب کرده و میگفت ای اخی اعظم ما لاقیه
من البلوی فراقک یا ابن امی فاسمع ای جان برادر بدانکه عظیم ترین مصیبتها فراق تو و
محرومی از دیدار تو میباشد ای اخی من جنابک معرض والکل منک بمنظر و بمسمع ای
جان خواهر هرچه روداده که از طفلهای یتیمت روگردانیده و اعراض کرده و از ایشان و حال اگر
در پیش حاضر میباشند و ذلت ایشان را میبینی و کلام جانسوز ایشان را میشنوی ای اخت
ما شق الجیوب علیک یرضینی وموتی فیک لیس بمقنع ای برادر مصیبت تو انقدر
عظیم است که زدن بر سر و پاره کردن جامه در مصیبت تو راضی دلم را ساکن کرده و بلکه هلاک شدن در این
مصیبت کم است و در کفایت نمیکند ای اخی ما عودتنی منک الجفا فعلی تجفونی و تجو
فهم معی ای برادر همیشه با من مهربان بودی و عادت نکرده بودی بجفا و بی التفاتی پس ترا چه روداده
که بی التفات شده با خواهران و دختران خود ای اخت هل لک رجعة نحی بها ان روحنا
هیهات ما من مرجع ای جان برادر آیا میتواند شد که یکبار دیگر برگردی که جانهای ما نیز گردد
و بار دیگر ارواح ما زنده گردد و هیهات که این هرگز نخواهد شد و این آرزو هرگز بعمل نخواهد آمد ای اخی
لو قبل الفدا منا العدی لفدتک منا الانفس لم تجزع ای برادر اگر دشمنان قبول میکردند
که فدای تو شویم و بعوض تو ما را بکشند هر آینه همه ما فدای تو میشدیم و بطوع و رغبت بکار تو کشته
میشدیم ای اخی هذا انجلک السجاد قد اودی السقام بجسمه المتضعضع ای برادر
این فرزند علیل سید سجاد است که از مرض و ناخوشی نزدیک بهلاکت رسیده ای اخی
ذود بالوداع سکینة یا خیر مقصود وخیر مودع ای برادر با دختر سکینه تفقد
کن و توشه از التفات خود بسوی او از برای رفتن عطا فرما که هنگام وداع است ای بهترین
وداع کننده‌گان ای اخی صدعت قلب رقیة بجفاک والاعراض اخی
تصدع ای برادر با اعراض و بی التفاتی خود دل دختر رقیه را شکافتی شکافتن عظیمی
ای اخی این ابی علی المرتضی لیری انکسار العدی لها و تخضع ای برادر آیا پدرم
علی مرتضی کجا است تا ببیند که دخترش چگونه خضوع و فروتنی میکند در نزد دشمنان ای اخی قلبی
ما دا فی یدها انه ان لم یذب من لوعتی و تفجع ای برادر اگر دلم در مصیبت تو آب

نکرد و بعهده خود وفا کرده است براکه تا اثر و ماتم هرکس درین مصیبت بقدر محبت اوست و محبت
هرکس بقدر معرفت اوست و معلوم است که کشتن هرکس موجب اندوه و غم می‌شود بلکه باعث
که کشته می‌شوند کسی غمناک نمی‌شود بلکه باعث شادی می‌شوند بلکه باید شاد شوند خلق و این امر بسیار
واضح لکن اگر کشتن از روی ظلم شود صاحب ایمان البته مهموم می‌باشد بلکه هر عاقلی مهموم می‌شود و چون قبح ظلم را
هر عاقلی ادراک می‌نماید و چون هر قدر جلالت و بزرگواری سید الشهدا را در دل قرار دهید هرچند محبت
زیاده تر می‌شود کسی او را بحق معرفت نمی‌شناخت مگر فرزندانش سید ساجدین زیرا که امام را امام می‌شناسد
و دیگران چنانچه بایست قدر او را نمی‌شناسند با هرکس یک نحو تصور کرده و بیک نحو شناخته [illegible]
میدانند او مردی بود کریم و شجاع و عالم و نجیب و بزرگزاده و زاهد و عابد و او را بی تقصیر کشته و بهمین
قدر متألم میشود یکی زیاده ازین میداند و زیاده متألم می‌شود و یکی میداند که لشکر آسمان و زمین بود و حقیقتی
که آسمان و زمین و ملائکه و ذرات عالم در فرمان او بودند و جمیع عالم عکس از شعاع نورش بود
و کان اذا شاء شاء الله و اذا کره کره الله و اذا رضی رضی الله و اذا غضب
غضب الله و اگر اشاره میکرد آسمان بر زمین و زمین بآسمان منقلب می‌شد لکن اگر باین علم و قدرت
با خلق سلوک مینمود اتمام حجت نمی‌شد و نیک و بد هم ممتاز نمی‌شد و اگر بعوض امامت شمشیر میزد به یک
حمله بلکه بیک ضربت بلکه بیک اشاره عالم و ما فیها را منهدم میساخت لکن معلوم نمیشد که چرا او را قرب
داده‌اند که انبیا و مرسلین آرزوی درجه او کنند و ارواح انبیا و مرسلین بزیارت تربتش آیند و ملائکه
مقربین تربتش بتوقیت جویند و قاتلش را جوری رسانند که کسانی که چهارصد سال و عوام جواز کرده‌اند
بآن عذاب نرسیده‌اند و اگر باین طریق با خلق سلوک میکردند عالم را منهدم میکنند و از زیر تیغ بیرون بیکرد
از کجا بهم میرسید این دوستان و شیعیان که بدور هم نشینند شب و روز را بر او گریند تا مستحق رحمت
خدا شوند باری هیچ چنانچه در همه کمالات اکمل از همه عالم بودند صبر ایشان نیز از همه عالم اکمل بود چنان صبری
که ملائکه مقربین از صبرش تعجب کردند سی هزار تیر و نیزه و شمشیر و خنجر بجثه او کشیدند و روز از آنها نکرد و آه نکشید
لکن از اینجا معلوم میشود که بلیه‌اش هم قدر عظیم بود که چنین شخصی را چنین ظلم‌ها بر احدی نکرده‌اند کنند و ازین
جا ظاهر میشود و سید ساجدین را چه قدر این مصیبت برادران آمد و اهل بیت رسالت را چه قدر
دشوار بود و زنان و دختران و خواهرانش چه قدر بر ایشان سخت بود و تعجب است که برادرانم بعضی

هلاک کردند خود شان را زیرا که از شیر از پستان عصمت خورده بودند و نهال شجره عصمت و طهارت بودند
هرگز تاب نمی‌آوردند اما میدانی که چگونه بودند بعد از امام حسین لب ایشان بخنده نگشود آن قدر گریه کردند
که رطوبت و اشک از دیده ایشان خشک گردید شب و روز بغیر از گریه و نوحه شغلی نداشتند و دیگر
غذا بودند و نه خواب و نه اگر مدام گرسنه میشدند سید ساجدین بجهة ایشان طعام مهیا میکرد و با ایشان میداد
در کتاب شریف کافی از حضرت صادق هم روایت شده که زنی از زنهای آن حضرت که از قبیله
بنی کلب بود بعد از شهادت آن حضرت ماتم او را برپا کرد و زنان را در خانه خود جمع کرد و آنقدر
ندبه و نوحه کردند که اشک از دیده ایشان خشک شد و آب دیده ایشان تمام شد روزی دید در میان
زنان یکی از کنیزانش اشک از دیده‌اش جاری است او را طلبیده گفت سبب چیست که تو در میان
همه اشک جاری میباشد آن کنیز گفت من چون دیدم که اشک از دیده‌ام خشکیده سویق ساختم و خوردم اشک
از دیده‌ام جاری شد پس آن زن صاحب عزا نیز امر کرد که سویق ساختند و طعامها کردند و خود خورد
و دیگران خورانید گفت میخواهم قوت یابم بر گریستن بر امام حسین و از حضرت صادق هم روایت شده
که فرمودند ما تکحلت هاشمیة و لا اختضبت و لا رئی فی دار هاشمی دخان
خمس حجج حتی قتل عبید الله ابن زیاد یعنی زنی از قبیله بنی هاشم سرمه نکشید و خضاب نکرد
و پنج سال دود از خانه احدی از بنی هاشم بلند نشد تا آنکه پسر زیاد کشته شد و ایضا از یحیی بن راشد
روایت شده که او روایت کرده است از فاطمه دختر امیر المؤمنین که فرمود ما تحنأت امرأة
منا و لا اجالت فی عینها مرودا و لا امتشطت حتی بعث المختار برأس
عبید الله بن زیاد یعنی زنی از قبیله ما حنا بدست و پا نگذاشت و میل از سرمه بچشم نکرد و شانه
بر سر نزد تا آنکه مختار سر پسر زیاد لعین را فرستاد و بدانکه زنان در اخبار بجهة آن است که زنان محل
زینت میباشند و الا فمردان نیز احدی از ایشان زینت نکرد و حضرت سید سجاد که چنانچه وارد
شده است که چهل سال بر پدر بزرگوار گریست شب و روز روزها روزه بود و چون افطار میکرد
افطارش را حاضر میکردند و در برابرش میگذاشتند بران نظر میکرد و میفرمود قتل ابن رسول
الله جائعا قتل ابن رسول الله عطشانا فرزند پیغمبر را با شکم گرسنه کشتند فرزند پیغمبر را با لب
تشنه شهید کردند و در حدیث وارد شده است که از روزی که سر مقدس پدر بزرگوارش را در مجلس یزید

چون دیده دیگر گوشت سر گوسفندان را نخورد و در وقت افطار که طعام بجهة او می آوردند می فرمود وا
کرباه لکن بک یا اباه وا اسفاه لقتلک یا اباه پس گریه بسیار می کرد و می گفت فرزند
فاطمه را با شکم گرسنه و تشنه کشته و منع آب و طعام نمودند کو در دنیا و بر منع آب و طعام دشوار است بر من
این پدر کاش ندیده بودم مصرع ترا و محل افتادن ترا بر زمین پس آنقدر گریه می کرد که روی شریفش
و محاسن مبارکش از آب دیده اش تر می شد آری این عجب نیست زیرا که یک نفر
از فرزندان یعقوب مفقود و در دنیا بود آنقدر گریست که دیده اش کور شد و پشت اش خمیده شد
و مویش سفید شد اسم یوسف را می برد و غش می کرد و فریاد وا اسفاه علی یوسف میزد تا پیر شد
و سید الساجدین ۴ پدر خود را که یوسف و یعقوب باو توسل می جستند و خدا را باو می خواندند دید
که با شمشیر و نیزه پاره پاره اش کردند و مثل گوسفند او را ذبح کردند و بدنی که پرورده آغوش و
دامان پیغمبر بود آن را برهنه و عریان بر روی خاک و خون انداختند از حضرت صادق ۴
پرسیدند که بچه مرتبه بود حزن یعقوب بجهة یوسف فرمودند بقدر حزن هفتاد زن بچه مرده
اگر حزن یعقوب این قدر باشد اما حزن سید الساجدین چه قدر بود یوسف را زندان بردند
آنقدر گریست که اهل زندان بتنگ آمدند گفتند یا شب گریه کن یا روز تا ما یک از شب
و روز آرام گیریم و حال آنکه زندان یوسف زندان عداوت نبود بلکه زندان محبت بود زیرا که
بجهة محبت و عشق اش او را بسوی خود می خواندند و او قبول نمی کرد و زندانش انداختند تا قبول کند
و در زندان غل و زنجیر نداشت و سید الساجدین را بزندان انداختند و غل و زنجیر بر گردن
و دست او بود از یکطرف زنان بیکس و خواهران و عمه ها و طفلان را در زندان و در تنگی بسته
داد و بلاه در زندانها که ایشان را از سرد و گرما نگاه نمی داشت تا رویهای شریف ایشان از آفتاب
پوست انداخت وارد شده است که چون یوسف را از چاه بیرون آوردند و روانه مصر
کردند در بین راه عبورشان بقبر مادر افتاد یوسف چون نظرش بقبر مادر افتاد و عرق از
جبین مبارکش جاری شد و خود را از شتر انداخت و بر سر تربت مادر نشست و بعد صدا تش
بیاد آمد که در دفن مادر بود و حال برشتر سوار و او را اسیر به شهر می برند اشک از دیده اش جاری
شد و فریاد زد که یا اماه اذ فنی رأسک وانظر فی حال ابنک ای مادر سر از قبر

از قبر بیرون آر و از لحد برخیز و فرزندت را به بین و در حال فرزندت نظر کن ناگاه از زیر لحد
صدائی بر آمد که اصبر فما صبرک الا بالله ای جان مادر صبر کن در راه خدا ببلاهای دنیا آیا دیده
در زمانی که سید الساجدین در اول اسیری بکنار قتلگاه رسیدند و بدن پدر را بر زمین افتاده دید
او را چه حال عارض شد آیا در زمانی که بیادش آمد زمانی که پدر او را در بر گرفتی و می بوسیدی
و حال باش علیل و اسیر و ذلیل که دیده چه او را بر می گذشت نه قاتله از فکر خود رفته بود بلکه یا دیگر
که آن بدنها که پرورش پیغمبر را داشت بی غسل و کفن و برهنه و عریان بر زمین افتاده و کبر آمده و شد
نیزه و شمشیر می کشند در این حال حالتی او را عارض شد که نزدیک بود که جان از تن شریفش
بیرون رود و اما نه مردان خدا را صبر دیگر است حضرت معصوم را آیا خواهران و دختران و زنان
چه حال بود و چه بر ایشان می رسید دختر ناز پرورش سکینه را همیشه پدر او را در بغل می گرفت
دو دفتر گریه می کرد اشک از چشمش پاک می کرد و می گفت گریه مکن که گریه تو دل مرا می سوزاند آیا
در زمانی که پدر را کشته و بخون آغشته دید چه بر جان او رسید و آیا در وقتی که خواهرش او را
دید که بر زمین افتاده و خود را بیدا با سیری رود چه بر جانش رسید نظم وما انس اخت
السبط زینب اذ هوت لقبلته اکرم بها من کرعة فراموش نمی کنم خواهر
آن حضرت زینب خاتون را در حالتی که خود را بر روی جسد برادر انداخته بود که او را
ببوسد و شمت اکف السبط من بعد لثمه تقبل منه وجنة بعد وجنة
پس آن بدن شریف را بوسید و هر جانب او را می بوسید و نادت با اعلی صوتها
بعین ما دهت علیه فقالت وجدی ومیتی اخی یا هلالا غاب بعد طلوعه
فمن فقده اضحی نهاری کلیلتی پس بصدای بلند ندا می کرد که آه از رفته کانم واه از
باز مانده کانم و از شدت مصیبت دو رشته شده بود و می گفت ای برادر ای ماه طلوع
کردی و عالم را روشن نمودی و غروب نمودی و روز ما را مانند شب سیاه کردی اخی یا اخی
ای المصائب اشتکی فراقک ام هتکی و ذلی و غربتی ای برادر کدام مصیبت را بتو
شکایت کنم آیا فراق و جدائی ترا یا هتک و ذلت و غربت خود را ام الثوب مسلوبا
ام الجسم عاریا ام النحر منحورا ببیض مقلة آیا شکایت کنم بتو برهنگی خود را یا پال

کم در دل خود را و خون والم خود را از گلوی بریده تو اَمِ الظَّهرُ مَرضُوضًا اَمِ الشَّیبُ خَاضِبًا اَمِ الرَّأسُ
مَرفُوعًا کَبَدرِ الدُّجیٰ ای برادر شکایت کنم از اندوه عارض خود مرا در استخوانهای شکسته تو یا محاسن خضاب
بخون تو یا سر بریده تو را از بر نیزه بلند کرده اند اَمِ الرَّجلُ مَقطُوعًا اَمِ المُهرُ نَاعِیًا اَمِ الوَ
جهُ مَکبُوبًا بِحَرِّ الظَّهِیرَةِ آیا در دل خود را بیان نمایم یا از زخمها که بر روح شده است یا اسب از
جهت یاوری برادرت که ایزد در آفتاب گرم انداخته اند اَمِ الفَتَایَا بَنَاتُ الفَاقِدِ اَ
خَوَاسِرُ کَمِثلِ الاِمَاءِ یُشهَرُونَ فِی کُلِّ بَلدَةٍ آیا شکایت کنم از حال یتیمان بی تابت
و حسرت کشان در بدر که ایشان را مثل کنیزان در بلاد می گردانند اَخِی یَا اَخِی قُل لِلیَتَامِ
یٰ قِفُوا اَبلِغ حَالِی وَارحَمُوا حَالَ غَرِیبِی ای جان برادر آخر سفارش باین جماعت لئام
نما که مدارا کنند با این کودکان و رحم کنند بر غربت من اَخِی یَا اَخِی لَیتَ هٰذَا النَّحر
کَانَ بِمَنحَرِی وَیَا لَیتَ هٰذَا الشَّیبُ کَانَ بِمُهجَتِی ای برادر کاش بعوض تو مرا نحر کرده بودند و کاش
سینه تو کاش سینه مرا شکافته بودند و کاش تیر که بر بدن تو زدند بر جگر من زده بودند اَخِی یَا
اَخِی مَا کَانَ اَطیَبَ عَیشَنَا وَاَطیَبَ اَیَّامَنَا نُغِّصَت بِطِیبَةٍ ای برادر چگونه زندگی و عیشی
بود زمانیکه در خدمت تو بودیم و چه نیکو اوقاتی بود اوقاتی که در مدینه گذشت اَخِی بَلِّغِ المُختَارَ
طه سَلَامَنَا وَقُل اُمُّ کُلثُومٍ بِکَربٍ وَمِحنَةٍ ای برادر سلام مرا با جد مختار رسان و بگو
و حضرت ام کلثوم بکرب و محنت و بلا مبتلا گردیده اَخِی بَلِّغِ الکَرَّارَ عَنِّی تَحِیَّةً
وَقُل زَینَبُ اَضحَت تُسَاقُ بِذِلَّةٍ سلام مرا به پدرم حیدر کرار برسان و بگو دختر
زینب را بذلت بهر طرف می برند اما وقایع بعد از واقعه عظیمه شهادت آن شمس فلک
امامت و ماه شبستان جلالت چنانچه سید بن طاوس و شیخ مفید و دیگران نقل کرده اند
اینست که چون آنحضرت بدرجه رفیعه شهادت فایز گردید و نفس مطمئنه اش نداء ارجعی
الی ربک راضیة مرضیة را اجابت نموده الی الرفیق الاعلی گویان بعالم قدس ارتحال
نمود و داغ مصیبت خودش بر دل کاینات گذارده باد سرخ عظیم وزید غبار سیاه عظیمی
برخاست و بنحوی عالم ظلمانی و تاریک شد که دیده کسی چیزی را نمی دید بگمان آنکه قوم گمان
کردند که عذاب برایشان نازل شده و در روایت دیگر زمین متزلزل شده و شرق

و مشرق تا مغرب عالم را ظلمت گرفت و آفتاب منکسف شد و آسمان خون بارید و منادی در افق
اعلا ندا کرد که قُتِلَ الاِمَامُ ابنُ الاِمَامِ قُتِلَ وَاللهِ الحُسَینُ و مردم در حیرت افتادند لشکر
مخالف سه مرتبه تکبیر گفتند و صدا به الله اکبر بلند کردند چه نیکو می گوید یکی از شعرا نظم وَیُکَبِّرُونَ
بِاَن قُتِلتَ وَاِنَّمَا قَتَلُوا بِکَ التَّکبِیرَ وَالتَّهلِیلَا تکبیر می گویند که ترا کشته اند از روی غلبه
و حال آنکه بکشتن تو تکبیر و تهلیل را کشته و توحید و خدا پرستی را برطرف کردند صاحب مناقب و ابن
بابویه و ابومخنف و صاحب منتخب با الفاظ متقاربه روایت کرده اند که چون آنحضرت را
شهید کردند اسب آنحضرت صاحب خود را کشته دید صیحه و شیهه کشید و فریاد میزد
و همهمه میکرد ابومخنف گوید که میگفت اَلظَّلِیمَةَ اَلظَّلِیمَةَ مِن اُمَّةٍ قَتَلَت اِبنَ
بِنتِ نَبِیِّهَا یعنی داد داد از امتی که فرزند دختر پیغمبر خود را کشتند و او میکوشید روانه در میان
کشتگان شهدا می کشید پس پسر سعد گفت این حیوان را بگیرید به نزدش جمع شدند آن حیوان
دست و پا میزد و لگد بر زمین میزد و بدندان و لگد و دست خود چهل نفر را بجهنم فرستاد
و سوار بسیاری را از اسب بر زمین انداخت آخر عاجز شدند از او و لشکر متحیر شد و ابن سعد فریاد زد
که وای بر شما از وی دور شوید او را بگذارید ببینیم چه می کند از وی دور شدند چون آن اسب دید
کسی طلبش نمی آید در میان کشتگان می گردید تا بدن انور نور باوه خیر البشر رسید پس از آن
بوی کرد و بوسید و پیشانیرا بر او میمالید وَهُوَ مَعَ ذٰلِکَ یَصهَلُ وَیَبکِی بُکَاءَ الثَّکلیٰ
و با وجود این نعره میزد و مانند زن بچه مرده اشک از دیده میریخت بنحوی که هر کس که حاضر بود تعجب
کرد پس بجانب خیمها روان گردید و بیابان پر شده بود از صدای او زینب خاتون صدای
اسب برادر را شنید بسکینه گفت صدای اسب برادرم می آید بلکه پدرت آمده است اُخرُجِی
اِلَیهِ وَاستَقبِلِیهِ از برای استقبال پدرت بیرون رو سکینه از خیمه بیرون آمد و خماری
بر رو انداخته بود چون نظر کرد اسب را دید و پدر را ندید نظر بر سر و روی او کرد یال و کاکل او را
خون آلود دید پس مقنعه از سر برکشید و جامه را درید و فریاد زد که قُتِلَ وَاللهِ الحُسَینُ بخدا قسم
که پدرم را کشتند و مرا یتیم کردند پس ناله وا قتیلاه وا غربتاه وا بعد سفراه وا طول کرباه
وا ضیعتاه برآورد و طپانچه برو میزد زینب خاتون صدای او را شنید نعره واحسیناه از دل

برکشید زنان از خیمها بیرون ریختند همگی جامها را چاک زدند و طپانچه بر رو زدند و ناله و امحمداه و واعلیاه
و واحسناه و واحسیناه برآوردند و فریاد واجداه و واغربتاه و واقلة ناصراه برکشیدند و میگفتند
اَلْیَوْمَ مَاتَ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَی اَلْیَوْمَ مَاتَ عَلِیٌّ الْمُرْتَضَی اَلْیَوْمَ مَاتَ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ
امروز جد ما از دنیا رفت امروز علی مرتضی را شهید کردند امروز فاطمه زهرا از دنیا رفت پس چنان
شیون و فغان زنان یکسان با آسمان بلند شد که ملائکه آسمان در تضرع در آوردند فی ندبتهم
قَدْ قَطَعَتْ کَبِدُ اَحْمَدَ وَکُلٌّ یُنَادِیهِ لِفَرْطِ الْاَمَالِقِ چنان ناله و ندبه و ندبه از ایشان
بلند شد که جگر سنگ را پاره پاره گردانید و هر یک از سوز دل آن حضرت را ندا میکرد که
یَجْمَعُ یَا رَسُولَ اللّٰهِ شِدَّةَ حَالِنَا وَمِنْ اٰلِكَ الْغُرِّ الْکِرَامِ بِخَالِقٍ یا رسول الله
نظر کن و شدت حال ما غریبان را که فرزندان و عزیز خود را در بیابان محنت ببین وَهٰذِی
تُنَادِي رَبَّ قَرِيبٍ تَمَامَهَا وَهٰذِي تُنَادِي الْغَوْثَ مِنْ عَظِيمِ مَا لَقِي یکی میگفت
خدایا اجل مرا نزدیک گردان و قبض روح کن مرا و یکی میگفت الغوث الغوث آه فریاد
رسی نیست که بفریاد ما برسد عمر بن سعد لعین گفت خیمهای ایشان را آتش زنید یکی با او گفت آیا
بس نشد آنچه با امام حسین کردی آیا میخواهی حرم پیغمبر را بسوزانی مگر میخواهی که زمین ما را فرو برد پس آن
شقی امر کرد و نهب خیمها و تاراج اسباب ایشان آن گروه بیشرم مانند سیل در آن خیمها گردیدند
و آنچه بود از ایشان بردند حتی آنکه چادر و مقنعه از سر زنان گرفتند و خلخال اطفال کشیدند و
گوشواره از گوش زنان ربودند و سبب بود که گوشواره را میکشیدند و گوش ایشان را پاره میکردند
بلکه سبب بود که گوش بعضی را کندند وَکَمْ خَمَشُوا مِنْ اُذْنِ حَوْرَاءَ تَجْتَلِي وَکَمْ لَطَمُوا
مِنْ خَدِّ عَلَيْنَاهُ عَاتِقٍ چه بسیار از گوشهای آن زنان حوراوش خراشیدند و بسیار را که پاره
کردند بجهة گرفتن گوشوارها و چه بسیار طپانچه زدند بر روی آن دختران جمیله کریمه اِذَا اَمَضَّهَا
ضَرْبُ السِّيَاطِ بِرَأْسِهَا وَکَمْ بِکَ وَافٍ تَنْتَقِي بِالْمَرَافِقِ آه اسیران تازیانه بر سر
و پشت میزدند و هرگاه روی خود را با ساتر میپوشیدند بدست خود روی خود را از نامحرمان
میپوشیدند وَتُهْدٰی عَلَى الْاَقْتَابِ وَالنَّوْحُ زَادُهَا وَضَرْبُ الْعِدَى بِالسِّيَاطِ
السُّنُوطِ فَوْقَ الْعَوَاتِقِ ایشان را بر قتبهای شتران نشانیدند توشه ایشان ندبه و نوحه بود

بود و تازیانه دشمنان بود که بر سر و پشت ایشان میزدند ابن بابویه در امالی روایت میکند
باسناد خود از فاطمه دختر سید الشهدا که آن جماعت بیدین داخل خیمه شدند و من کودک صغیر
بودم و در پایم دو خلخال از طلا بود ملعونی پیش آمد و آن خلخال را از پایم بیرون میکرد و گریه مینمود
گفتم یُبْکِیکَ یَا عَدُوَّ اللّٰهِ ای دشمن خدا چرا گریه میکنی گفت کَیْفَ لَا اَبْکِي وَاَنَا اَسْلُبُ بِنْتَ
رَسُولِ اللّٰهِ چرا گریه نکنم و حال آنکه دختر پیغمبر را برهنه میکنم گفتم پس برهنه مکن مرا گفت میترسم غیر از
من کسی آن را ببرد پس آن ملعون در ربود و جمیع آنچه در خیمهای ما بود بردند حتی چادر را از پشت ما گرفتند
صاحب مناقب و محمد ابن ابیطالب موسوی روایت کرده اند که جمیع آنچه در خیمها بود بردند حتی
آنکه گوشواره که در گوش ام کلثوم خواهر امام حسین بود گرفتند و گوش او را پاره کردند و زنان چادر
که در پشت داشتند از ایشان میگرفتند و ایشان در دادن تامل میکردند و ایشان دست
بر سینه داشتند تا از ایشان میگرفتند شیخ فخر الدین در منتخب خود نقل میکند از زینب خاتون
دختر امیر المؤمنین که گفت من بر در خیمه ایستاده بودم مردی چشمهایش ازرق بود داخل شد
و آنچه در خیمه بود گرفت و جمیع آنچه در برون بود گرفت نظر کرد و دید که امام زین العابدین بر روی
پوستی خوابیده او را از بر او کشید و او را بر زمین انداخت و آمد بسوی من مقنعه مرا گرفت و گوشواره
از گوشم گرفت و لکن گریه میکرد گفتم خدا ترا لعنت کند هَتَکْتَنَا وَاَنْتَ مَعَ ذٰلِكَ تَبْکِي
پرده حرمت ما را دریدی و ما را برهنه کردی و با وجود این گریه میکنی گفت گریه بجهة آنچه بشما
رو داده زینب گوید بخشم آمدم و گفتم خدا دست و پای ترا قطع و در آتش دنیا بسوزاند ترا قبل
از آنکه باتش آخرت بسوزد پس دعای آن مظلومه بعد از خروج مختار او را گرفتند و دست و پای
او را بریدند و باتش سوختند حمید بن مسلم گوید بخیمه رفتم که دیدم زنان و دختران و عیال او را که جامه
بدن ایشان را از ایشان میگرفتند چون بنزد علی بن الحسین رسیدند او را دیدند که بر فراش
خوابیده و مرض شدیدی داشت و با شمر علیه اللعنه بود جماعتی از پیادگان گفتند آیا این را نمیکشی
گفتم سُبْحَانَ اللّٰهِ اَتُقْتَلُ الصِّبْیَانُ آیا کودکان را میکشید این کودک بیمار است و بجهة مشغول
او را از کینه ایستادگی کردم تا ایشان را از او دفع کردم عمر بن سعد آمد به نزد خیمهای زنان چنان شیون
و صیحه بر روی او زدند و چنان گریه کردند که آن سنگدل بر ایشان رحم کرد و گفت کسی داخل خیمه زنان نشود

وکسی متعرض این بیمار نگردد و آن زنان با و التماس کردند که اگر کسی در اسباب ما آنقدر بجا گذارند که
ما خود را بپوشانیم آن ملعون گفت هر کس هر چیزی از ایشان برده رد نماید و لکن بخدا قسم که احدی چیزی
پس نداد جماعتی را موکل زنان و خانهای ایشان کرده کسی فرار نکند چنین گوید دیدم زنی را از قبیله بکر
بن وائل با شوهرش در لشکر پسر سعد بود چون دید که آن قوم دست بتاراج اهل بیت و دختران خیر النساء زدند و
ایشان را برهنه می‌کنند شمشیری برداشت و بجانب خیمها روان شد و گفت ای آل بکر بن وائل اتسلب
بنات رسول الله آیا دختران پیغمبر را برهنه می‌کنند و شما ایستاده اید پس فریاد زد که یا لثارات رسول الله
ای طلب کنندگان خون رسول خدا پس شوهر ملعونش آمد و او را بسوی منزل خود برگردانید چه نیکو
می‌گوید شیخ سعید الکبری بحرانی یا ذل الاسلام یا غیرة الله و ما الله بالقصاص عجول ای داد از
ذلت اسلام و اهل اسلام کجاست غیرت خداوندی آری غیرت خدا راست و لکن تعجیل در انتقام
کردگار نیست زیرا که از قبضه قدرت او بیرون نمیرود یا بنات البتول ما الله عنا بنائل
منکن یا الطفوف غفول ای دختران فاطمه خدا غافل نمی‌باشد از آنچه بشما کردند این گروه
از خدا بیخبر ایماط الحجاب منکن بین الناس و الله شاهد و وکیل آیا حجاب را
از شما بگیرند و شما را بیحجاب می‌گردانند در میان خلایق و حال آنکه شما برگزیدگان خدائید و خدا شاهد
و وکیل میباشد لیت شعری این البتول الا این علی بل این الرسول لیری لکن
یا الهواء علیکن من الذل و الهوان شمول کجاست مادر شما فاطمه زهرا و پدر شما علی مرتضی
و کجاست جد امجد شما رسول خدا تا ببیند شما را که برهنه شده اید و در میان دشمنان با ذلت و خواری
شما را فرو گرفته از فاطمه صغری روایت شده که می‌گوید من بر در خیمه ایستاده بودم و نظر می‌کردم
بسوی پدرم و اصحاب او که ایشان را کشته بودند مانند گوسفندهای قربانی و بر روی ریگ بیابان
انداخته بودند و اسبهای مخالف بر جسدهای مطهره ایشان می‌تاختند و در فکر بودم که آیا بعد از پدرم
بر ما زنان چه روی خواهد داد ایقتلوننا ام یأسروننا آیا ما را مانند مردان ما می‌کشند یا ما را
اسیر می‌کنند ناگاه مردی سوار ازرق روی بر زنان می‌آید و زنان از دور می‌گریختند آن ملعون آن زنها را
میدوانید کعب نیزه را بر پشت زنان میزد و ایشان را برهنه میکرد و ایشان یک
دیگر پناه میبردند و ناله واجداه و وا ابتاه و وا قلة ناصراه و وا حسناه و وا حسیناه برکشیده بودند و میگفتند

می‌گفتند اما من مجیب یجیبنا اما من ذائد یذود عنا آیا فریادرسی هست که ما را
از دست این ظالم نجات دهد و آیا مسلمانی هست که این ظالم را از ما دفع نماید فاطمه می‌گوید روحم
به پرواز آمده لرزه بر اعضایم افتاد و بهر طرف نظر می‌کردم که بلکه عمه‌ام ام کلثوم را ببینم و باو
پناه برم ناگاه دیدم آن ملعون قصد من کرده گفتم چاره نیست مگر گریختن بسوی صحرا رو بصحرا کردم گریختم
دیدم آن ملعون تعقیب من می‌آید بسیار ترسیدم و اذا بکعب الرمح بین کتفی ناگاه
دیدم کعب نیزه را میان کتف من زد من برو در افتادم آن ملعون آمد گوشم را پاره کرد و گوشواره
از گوشم ربود و خون از رویم جاری گردیده و مقنعه از سرم ربوده بحدی که آفتاب بر سرم تابید
و بسوی خیمها برگشتم و من غش کردم و بیهوش افتادم چون بهوش آمدم دیدم عمه‌ام بر بالینم نشسته
گریه می‌کند و می‌گوید برخیز برویم نمیدانم بر دختران و برادر بیمارت چه گذشت گفتم ای عمه آیا کهنه
داری که سر مرا از نامحرمان بپوشم عمه‌ام گفت ای جان عمه منهم مثل تو با سر برهنه‌ام پس نظر کردم
فرأیت رأسها مکشوفة و متنها قد اسود من الضرب پس دیدم سرش
برهنه و پشت او از ضرب تازیانه سیاه بود آه فاطمه می‌گوید بخیمه برگشتیم و آنچه در خیمه بود همه تاراج
کرده بودند و برادر مظلومم علی بن الحسین را دیدم در گوشه بر رو در افتاده و از شدت گرسنگی و
تشنگی و مرض طاقت نشستن نداشت پس بر او می‌گریستیم و او بر ما ابن طاوس روایت کرده که
اهلبیت از خیمها بیرون کردند و آتش بر آنها زدند و اویلاه فخرجن حواسر مسلبات حافیات
باکیات آن زنان بیکس چون این بد ادبی و بیشرمی را از ایشان دیدند از خیمها گریختند
با سر و پای برهنه گریه کنان و ناله زنان محتشم اندم فلک بر آتش غیرت سپند شد کز خوف
خصم در حرم افغان بلند شد کاش آن زمان ز آه جگر سوز اهلبیت یک شعله برق خرمن گردون دون
شدی ابن طاوس می‌گوید که عمر بن سعد ملعون ندا کرد که کیست که برود و بر بدن مطهر سید
الشهدا اسب بتازد پس ده نفر از آن لشکر شقاوت اثر از برای این امر عظیم پا در میدان جرأت
گذاردند و اسامی ایشان را ذکر کرده و از ابو عمرو زاهد روایت شده که در شأن و نسب ایشان
نظر کردیم دیدیم همه از اولاد زنا بودند و از فاطمه دختر سید الشهدا نقل شده می‌گوید که چون بدرود برادر
و اسیری خود مبتلا بودیم که ناگاه دیدیم منادی ندا می‌کند که بیائید و بدن امام حسین را پامال سم ستوران

کنند کهنه باد زبانی که بی تکلف این را بگوید چه این را شنیدم نتوانستم بنشینم و بر جای خود قرار گیرم
من و عمه ام سراسیمه روانه قتلگاه شدیم و لکن من خواستم در آن مکان در روم تا به چشم این غم را
نسبت به پدرم که می کنند اما عمه ام به کمالش نگه میداند و ایشان نمی گذاشتند تا آنکه خود را به نعش
جسد مطهر آنحضرت رسانیدند و آنکه از کلام ابن طاوس و غیره بر می آید در انجماعت بسیار این
عمل شنیع را مرتکب شدند از کثیری از اخبار و زیارات نیز مستفاد می شود و علما و شعرا نیز
در مراثی و قصاید خود شان ذکر کرده اند اما احادیث از انجمله روایت علی بن اسباط است
که از حضرت باقر ع روایت کرده در کیفیت شهادت آن حضرت که بیان فرمودند نحوی که
مهر یک را آب می کند و در آخر حدیث فرمود و لقد اوطئوه الخیل بعد ذلک وامّا زیارات
از انجمله فقرۀ زیارت در عاشورا است که از ناحیه مقدسه بیرون آمده و در کتب مزار مذکور است که
خطاب بآن حضرت می کند فطئوک الخیول بحوافرها و علوک الطغات ببواترها
الی غیر ذلک و کلینی روایت کرده است که چون این اراده را کردند فضه زینب خاتون
گفت ای سیده من یکی از ازاد کرده شدهای پیغمبر در دریا کشتی او شکست و به جزیره افتاد شیری
بنزدیک او آمد از پرسید پس گفت یا ابا الحارث من ازاد کرده شده پیغمبرم همینکه آن شیر نام
پیغمبر را شنید همهمه کرد و در پیش روی او براه افتاده او را براه رسانید و نجات داد من هم در این نزدیکی
شیری میباشد بگذار مرا بروم و اعلام کنم او را زینب اذن داد فضه میگوید رفتم به نزد آن شیر و گفتم ای
شیر آیا میدانی که فردا بنی امیه میخواهند که با امام حسین علیه السلام چه کنند اعلم انهم یریدون ان
یوطئوا الخیل ظهره فضه میگوید بچشم خود دیدم که آن شیر برخاست روان شد من در عقب او
روان شدم آمد تا نزدیک جسد مطهر آن حضرت چون شناخت جسد آن حضرت را رو بر آن
مالید و می نالید و تضرع و زاری میکرد و در تمام شب تا صبح اشک از دیده اش جاری بود چون صبح شد انجماعت
پلید بجهة این اراده روانه شدند چون به نزدیک قتلگاه رسیدند و آن شیر را دیدند ترسیدند
و برگشتند ابن سعد گفت این را پنهان دارید و فتنه در است **نظم** اصدر حوی و نحی الاله
و علیه غطیه فی غدیرها القمر الجدد ای آن سینه که مخزن علوم الهی و محل رموز نامتناهی بود
در هم شکسته بپای اسبها و جسم له الافلاک و الارض کونت یظل تلادتا طابها ضحة

ضحة لحد آیا آن بدنهائی که بجهة او و واسطه او تمامی زمینها مخلوق گردیده سه روز او را بر روی زمین می
انداختند و آن را دفن نمی نمایند و ما ابن ثوی فی حجی فاطم اعضرا تنوء به فی البید خطبة
بدال آیا آن سری که روزگارها در کنار فاطمه قرار داشت او را بر نیزه میزنند و در بیابان میگردانند و آنکه
بعد از نهب و غارت و سوختن خیمها و غیر آن دختران پیغمبر و بقیه زنان و کودکان که بودند ایشان را اسیر و
دستگیر کردند و بجهة قسم این جگرها را کباب می نماید زیرا که اسیر کردن دختران پیغمبر را باین ذلت گفتنی
شنیدنی نمی باشد یا لیت صم صماخی قبل ان قرعت اذنی بسبی نساء الهاشمیات
کاش کر بودم و نمی شنیدم که زنان هاشمیه از اولاد رسول هاشمی اسیر کردند فکشفات علی الا
قتاب عاریة مصفودة بجسوم عمریات آه کاش نمی شنیدم که ایشان را برهنه بر قتبهای
برهنه سوار کردند و به بدنهای ضعیف ایشان را بغل و زنجیر مقید کردند و آنکه از بعضی حکایات مستفاد میشود که
ایشان را در محامل و کجاوه نشانیدند چنانچه در حکایت مسلم جصاص خواهد آمد ولکن از کثرت روایات
و زیارات و قصاید علما بر می آید که ایشان را بر اقتاب عاریه یعنی بالانهای عاری نشانیدند و بدرو علام
قندلی سکوی شما باد از ایات پیش بلکه بر می آید از اخبار و غیرها که ایشان را بغل و زنجیر در آوردند
چنانچه در زیارت صاحب الامر است که از ناحیه مقدسه بیرون آمده که میفرماید و سبی اهلک
کالعبید و صفدوا بالحدید فوق اقتاب المطیات اهل عیالات را اسیر کردند مثل
بندگان و ایشان را باهن و زنجیر مقید کردند و بر قتبهای شتران نشانیدند تلفح وجوههم حر
الهاجرات یساقون فی البراری و الفلوات ایدیهم مغلولة الی الاعناق
یطاف بهم فی الاسواق بریان میکردید میسوزانید رویهای ایشان را حرارت آفتاب و
ایشان را در بیابانها میراندند و با دستهای غل شده و با گردنهای زنجیر بسته در بازارها
میگردانیدند **محتشم** حیرکه پاس محلشان داشت جبرئیل کشته بیماری محلی شتر سواره بار ای
ایشان را اسیر کردند و روانه کوفه نمودند بروایتی از جهة عناد ایشان را بقتلگاه گذرانیدند و بروایت
ابن طاوس آن اسیران ایشان قسم دادند که بحق الله الا مررتم بنا مصرع الحسین
بجهة آنکه ما را بسوی محل کشته شدن امام حسین ع بگذرانید چون آن اسیران را به نزدیک قتلگاه رسانیدند
و آن شهیدان را برهنه و عریان با بدنهای پاره پاره و دست و پای بریده شده و در خاک و خون

طپان و دیدند چنان خروشش برآوردند و سکنان ملأ اعلی را فزع و گریه در آوردند و چنان شورشی در میان
آن اسیران افتاد که آشوب و انقلاب در جمیع ذرات عالم افتاد و دست بر سر تافتند و در حین که این
خود را از شتر ها بر زمین ریختند و در بعضی از روایات است که همگی به روی جسد سرور شهیدان جمع شدند
چون آن بیچاره که خیر یاد که واره جنبانش بود بیغم خود ام بر سینه اش می نشست دید برهنه و عریان و پاره پاره
دیدند همگی خود را بر روی آن جسد شریف انداختند و مخضبتن بدماء آن شریف و خون شریف او را
بر روی و موی خود می مالیدند و ناله و واحسیناه و وامظلوماه و واقتلاه برآوردند و اما زینب خاتون
همینکه نظر اش بر بدن نازنین برادر افتاد و بوسه گاه مصطفی را از خنجر بیداد پاره پاره دید و بدن نازنینش را
عریان یافت نعره زد که هذا حسین این حسین من است چنان نعره که بعد از هزار سال هنوز گویا صدای
نعره او بگوش عالمیان میرسد و پشت عالم از آن میلرزد محتشم با خبار نعره هذا حسین ارزو : سرزد
چنانچه آتش ارزو در جهان فتاد : راوی گوید که بخدا قسم فراموش نمیکنم زینب دختر امیر المؤمنین را که
باواز حزین میگفت وا محمداه صلی علیک ملیک السماء هذا الحسین مرمل بالدماء
مقطع الاعضاء اینک حسین تست که بدنش را بخون رنگین کرده اند و اعضای شریفش را پاره
پاره کرده اند و ما دختران تو ایم که باسیری گرفته اند بسوی خدا شکایت می کنم مصیبت خود را و درد دل
خود را بسوی مصطفی و علی مرتضی و حمزه سید الشهدا وا محمداه هذا الحسین بالعراء تسفی علیه ریح
الصبا قتیل اولاد البغایا اینک حسین تست که او را برهنه کرده اند و بادها بر او میریزد غبار
برادر فرزند و کشته اولاد زنا گردید هذا الحسین محزوز الراس من القفا مسلوب
العمامة والرداء این حسین تست که سرش را از پشت گردنش بریده اند و عمامه و
ردایش را برده اند یا حزناه یا کرباه الیوم مات جدی رسول الله امروز
جد بزرگوارم از دنیا رفت ای سیدی اصحاب محمد مصطفی اینها ذریه محمد مصطفی میباشند که اسیر
کرده اند هذا الذی قد کنت تلثم نحره اصبح منحورا من حد و دجنا نهار ای
جد بزرگوار همین حسین است که همیشه گلویش را چون سیب بو و بوسه گاه تو از دم شمشیر بریدند من بعد
هجیک یا رسول الله قد القی طریحا فی ثری رمضائها یا رسول الله آن بدنی که در آغوش
پرورش دادی آخر او را برهنه بر خاک گرم صحرا انداختند پس انظروه با دل پر خون و دل بریان و سینه

و سینه بریان رو باین سرور شهیدان کرده میگفت فدای تو شوم ای مظلومی که لشکر ترا در روز جمعه
نهب کردند فدای تو شوم ای مظلومی که خیمه ترا واژگون کردند بابی المهموم حتی قضی بابی
العطشان حتی مضی فدای تو شوم ای شهیدی که ترا با غم و اندوه کشتند فدای تو گردم ای مظلومی
که ترا با لب تشنه شهید کردند بابی من لا هو غائب فیرتجی و لا جریح فیداوی
فدای تو شوم ای آنکه نه بسفر رفته تا امید بازگشتنت داشته باشیم و نه مجروحی که زخمهایت
مرهم پذیر باشد بفدای تو شوم ای شهیدی که از ریش قطرات خون جاری میباشد بفدای تو شوم
ای سبط پیغمبر خدا بفدای تو شوم ای فرزند علی مرتضی بفدای تو شوم ای نور دیده فاطمه زهرا راوی می گوید
فو الله ابکت کل صدیق و عدو بخدا قسم که هم دوست و دشمن را بگریه در آوردند و در بعضی از
روایات وارد شده که حتی آنکه آب از چشمهای اسبان مخالف جاری شد و سمهای اسبان
از آب دیده خودشان تر گردیده بود صاحب منتخب شیخ فخر الدین روایت کرده که چون ام کلثوم
برادر مظلوم خود را دید که با بدن برهنه بر زمین افتاده و باد و باران میوزد خود را از بالای شتر انداخت
و آمد آن بدن مطهر را در آغوش گرفت و گریه و ناله میکرد یا رسول الله فرزندترا به این حال
و کفن بر زمین افتاده و بادهای صحرا ایجانه غبار او را کفن پوش نموده و بدنش بخون گردنش خضاب
شده و اینک اهل بیت او اند که ایشان را اسیر کرده اند و بذلت بهر طرف میبرانند و کسی نیست
که دفع شر از ایشان نماید و اینک سر شریف اوست که با سرهای اولادش بر نیزه زده اند چون
آن جماعت بدین مطلع شدند او را بجبر از آن بدن شریف جدا کردند ابن طاوس روایت میکند
که چون سکینه بدن مطهر پدر را بر خاک و خون آغشته دید ویران آمد و خود را بر روی آن
بدن شریف انداخت و آنقدر گریست که غش کرد سکینه میگوید در عالم غش شنیدم که پدر بزرگوارم
میگفت شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید
فاندبونی : ای شیعیان من هرگاه آب خوشگوار بنوشید مرا یاد کنید هرگاه غریب یا شهیدی
را ببینید بر غربی و شهادت من ندبه و نوحه کنید و انا السبط الذی من غیر جرم
قتلونی : و بجرد الخیل بعد القتل عمدا اسحقونی ای فرزند پیغمبرم که مرا بی جرم گناه
کشته و بعد از کشتن بدن مرا پامال سم اسبان کردند لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی

كَيْفَ اَسْتَسْقِي لِطِفْلٍ فَاَبَوْا اَنْ يَرْحَمُونِي كاش در روز عاشورا حاضر بوده و میدیدی که چگونه استغاثه
می کردم و شربت آبی از برای طفلم ندادند وَ سَقَوْهُ سَهْمَ بَغْيٍ عِوَضَ الْمَاءِ الْمَعِينِ یا لیتنی
و مصائب هذا اذ كان الجحود و در عوض آب تیر بر طفل من زدند ای وای ازین مصیبت که ارکان
هدایت را منهدم کرد وَيْلَهُمْ قَدْ جَرَحُوا قَلْبَ رَسُولِ الثَّقَلَيْنِ فَالْعَنُوهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ
شِيعَتِي فِي كُلِّ حِينٍ وای برایشان که قلب رسول خدا را مجروح کردند پس لعنت کنید ایشان را
هر قدر که میتوانید در همهٔ اوقات چون بهوش آمد بر صورت و سر میزد و موی خود را میکند پس
جماعتی از آن عربهای بیدین بدور آن جمع شدند و او را از سر آن بدن شریف کشیدند و در حدیث
معتبر وارد شده که سیدات چنین فرمودند که چون پدرم با اولاد و برادران و سایر اهلبیت او
کشته شدند و زنان و حرم او را بر جهاز شترها سوار کردند و ما را بسوی کوفه روانه کردند پس نظرم بر ایشان
افتاد دیدم ایشان را که بر زمین افتاده اند و کسی ایشان را دفن نکرده پس بسیار بر من عظیم و گران آمد و
قلق و اضطراب شدیدی در من بهم رسید که نزدیک بود روحم از بدن پرواز کند چون عمه ام
زینب خاتون این حالت را در من مشاهده کرد گفت مَا لِي اَرَاكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةَ
جَدِّي وَاَبِي وَاِخْوَتِي ترا چه رسیده که می بینم روح از بدنت نزدیک است که بیرون آید ای
یادگار جد و پدر و برادرانم من گفتم ای عمه چگونه جزع و فزع نکنم و حال آنکه می بینم آقای خود را و برادران
و عموها و عم زادگان و اقوام را که بر زمین افتاده اند و بدنهای ایشان بخون رنگین گردیده و برهنه
و عریان نموده اند ایشان را نه کسی کفن می کند ایشان را نه کسی دفن می نماید این کشتگان را
و نه کسی به نزد ایشان تردد و آمد و شد می کند كَاَنَّهُمْ اَهْلُ الْبَيْتِ مِنَ الدَّيْلَمِ
وَالْخَزَرِ گویا ایشان را مسلمان نمیدانند و از کفار حساب می کنند پس عمه ام
گفت ای نور دیده جزع مکن بخدا قسم که ازین واقعه خبر داده است جد و پدر و عمم تو بتحقیق
که خدا گرفته است پیمان و عهد از گروهی ازین امت که فراعنه امت ایشان را نمی شناسند
و معروف میباشند در آسمانها که ایشان مجتمع نمایند این اعضاء متفرقه را و دفن
نمایند این جسدهای بخون آلوده را در این صحرا و علامتی از برای قبر مقدس پدرت برپا نمایند
در اثر آن بگذشتن ایام مندرس نگردد و ائمه کفر و اشیاع ضلالت کوشش در محو و برطرف

و برطرف شدن آن خواهند کرد و لکن اثر آن هر روز ظاهرتر خواهد شد و نشان آن بلندتر
خواهد گردید مجلس چهاردهم در بیان بردن خونها سر حضرت را بکوفه و ملحق شدن حرمش در مجلس
اهلبیت به مجلس ابن زیاد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَبَعْدُ فَقَدْ قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ
وَمَقَامٍ كَرِيمٍ وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ كَذٰلِكَ وَاَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ
فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْاَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ پروردگار عالم در مذمت
کفار و هلاک ایشان بجهت عبرت دیگران میفرماید که چه بسیار گذاردند بعد از خود باغها و چشمها و زراعتها
و خانهٔ گرامی و منازل رفیعه که در آنها خوشی میگذرانیدند و بعد از هلاک شدن ایشان به دیگران میراث
دادیم و بر هلاک ایشان زمین و آسمان گریه نکرد یعنی کسی ولیش برایشان نوحه و اعتنا نکردیم بایشان
و نبودند ایشان از مهلت داده شدگان بدانکه عزت و ذلت و رفعت و حقارت و کرامت
و خفت و بلندی و پستی همه از خداست کسیکه خدا او را عزیز کند ذلیل نمی شود و کسیکه خدا او را ذلیل کند عزیز
نمی شود و شخصی که خدا او را بلند کرده پستش نمی توان کرد و کسیکه خدا او را پست کرده بلند نمی شود و هر که خدا او
را دوست داشت همه چیز او را دوست میدارد و هر که خدا او را دشمن داشت همه چیز دشمن می شود او را و این مطلب
بسیار واضح است و عقل و نقل برین شاهد است بدانکه اگرچه خدا هر که را خواهد بلند می کند و هر که را خواهد
پست مینماید تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ ولکن نه بجبر است حیث عزت و رفعت را در بنده که خود قرار
داده و در بنده کار را بجبر نبود و ایشان را قدرت و اختیار عطا کرده هر کس سر بعبادت کشید گذارد عزیز
و بلندش کرد و هر کس که گردنکشی برمیان جان است و در اطاعت غفلت و ولایت پوشانید و هر که
او را اگر بدنیا در میدان جانسپاری گذارد و خداوند عالم نیز او را برگزید و تاج کرامت بر سر گذارد
و هر کس در دوری او تاخت در مقام عداوت و خذلانش و اگذاشت و هر بخت برگشته و هر شقی
که عصیانش ورزید در خذلان خود کوشید و مراتب ایمان و اهانت مختلف بقدر خدمت عزت
میکند و بقدر عصیان پست میکند يُقَدَّرُ الْكَدُّ تُكْتَسَبُ الْمَعَالِي باب است که بجهت زیادتی
شقاوت آسمان و زمین و ملائکه شخص را لعنت میکنند و دشمن او می شوند و باب است که بجهت زیادتی

طاعت و عبادت هر مخلوق دوست او میشوند و از این جهة همانست که ذکر یافت که هرکه خدا دوست
شد هم ذرات عالم دوست او میشوند و بالعکس چنانچه از پیغمبر خدا روایت شده که فرمودند هرگاه خدا
بنده را دوست دارد امر میفرماید ملکی را که بگوید انی احببت فلانا فاحبوه پس ملائکه او را دوست
میدارند تمام دوست دارید پس هم اهل آسمان او را دوست دارند پس محبت او را در آب می اندازد فما
شرب به احد الا احبه پس نمی ماند احدی از نیک و بدی مگر آنکه او را دوست میدارد بلکه
زمین و آسمان او را دوست میدارند و اگر از دنیا رود مواضع عبادات او از زمین محزون میشوند که چرا
دیگر بر روی آن عبادت نمیکند و ابواب آسمان بر او محزون میشوند که چرا دیگر اعمال او بالا نمی آید بلکه
آسمان و زمین بر او می گریند هم چنانچه وارد شده است که جناب پیغمبر به حضرت امیر فرمود که یا علی
مؤمن بمیرد آسمان و زمین چهل صباح بر او می گریند و چون عالم بمیرد چهل ماه بر او می گریند پس فرمود که
یا علی چون شهید شوی آسمان و زمین چهل سال بر تو خواهند گریست آری این است عزت خدائی
نه آنچه می بینی در سلاطین جور و ارباب غنی و ثروت چه باشد از آنکه چهار نفر یا پنج کس بالطمع دور
ایشان جمع شده باشند و در دل هر کس ایشان را دشمن دارد و آسمان و زمین ایشان را دشمن دارند و بعد از
مردن غل و زنجیر کرده بجهنم در افتند و خلق از رفتن ایشان خوشحال باشند و لعن بر ایشان نمایند و چشمی
بر ایشان نگرید و از نظرها بروند و اگر یاد کنند ایشان را بلعن یاد کنند ایشانرا من اعتز بغیر
الله فهو ذلیل فی النار این نیز از اعطاء خدا انبیا و اولیا را که چه عزت باشند ان الله اصطفی
آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض
عزت این است که اگر از دنیا برود آسمان و زمین از غم او بگریند از حضرت امیر ع روایت شده
که روزی گذشت بر آن حضرت مردی از دشمنان خدا و رسول حضرت این آیه را خواندند فما بکت
علیهم السماء و الارض یعنی از آنها است که بعد از مرگش آسمان و زمین بر او نخواهند گریست پس گذشت
بر او امام حسین ع پس فرمودند لکن هذا لتبکین علیه السماء و الارض لکن این که از دنیا برود البته
آسمان و زمین بر او خواهند گریست پس فرمود آسمان و زمین نگریسته است مگر بر یحیی بن زکریا و حسین
بن علی آری انبیا و اولیا را خدا برگزید و عزت داد بر آدم صفوت و سجود ملائکه کرامت داد و نوح را
اجابت دعوت داد و سلیمان را ملکت داد و داود را حکمت داد و ابراهیم را صفت خلت

خلت پوشانید موسی را کلیم خود کرد عیسی را معجزات و حکمت داد و اسمعیل را ذبیح خود خواند
یحیی را مظلوم نامید آسمان را ماتم خانه اش کردانید پیغمبران درجات بعضها فوق بعض و اگر
آدم را صفی خود کردانید و مسجود ملائکه نمود لکن امام حسین ع را صفی و ابن الاصفیاء و ابو الا
صفیاء گردانید و چون نور او و جد و پدر و مادر و برادر او در صلب آدم بود باین جهة او را ملائکه
سجده کردند و اما نوح را اگر چه اولو العزم و مستجاب الدعوه کردانید و شاکر و صابر بود و لکن آخر
دل تنگ شد از جفای قوم و نفرین کرد بر ایشان و همه را هلاک نمود و سید الشهدا با اینکه جفائی
که بر او شد که بیحد نشد صبر کرد و قوم را بنفرین هلاک نکرد بلکه دعوت خود را ذخیره بجهة
عصاة امت کرد و سلیمان را اگر چه ملکت و پادشاهی داد و لکن امام حسین را پادشاهی خواهد داد
که ملک سلیمان در جنبش مانند قطره در جنب دریا باشد از مفضل بن عمرو روایت شده که حضرت
صادق ع فرمود کانی و الله بالملائکة قد زاحموا المؤمنین علی قبر الحسین بخدا قسم که گویا
می بینم ملائکه را که ازدحام کرده اند بر قبر امام حسین ع بنحوی که مزاحم مؤمنین و زیارت کنندگان او
شده اند گفتم آیا ملائکه دیده میشود و بنظر در می آید فرمود هیهات هیهات ظاهر می شوند بخدا قسم بمؤمنین
حتی مؤمن مسح می نمایند رویهای ایشان را بدست خود و نازل میکنند خدا بر زوار امام حسین ع در
صبح و شام طعام بهشت را و ملائکه خدام ایشان میباشند بنده حاجتی نمیخواهد از حوایج دنیا و آخرت
از سر قبر آنحضرت مگر آنکه عطایش کند خدا مفضل گفت والله الکرامة هذه بخدا قسم که این است
کرامت و پس فرمود ای مفضل آیا زیادتر بگویم عرض کردم بلی ای سید من فرمود گویا می بینم که سریری
به نور که گذاشته اند و بر او قبه از یاقوت سرخ زده اند مکلل بجواهر کانی بالحسین
جالسا علی ذلک السریر و حوله تسعون الف قبة خضراء و گویا می بینم امام
حسین را که بر آن کرسی کرامت نشسته و دور او نود هزار قبه سبز زده اند و گویا می بینم مؤمنان را
که او را زیارت میکنند و بر او سلام میکنند خداوند جلیل با ایشان میفرماید بسیار اذیت
کشیدید و ذلیل شدید امروز روزی است که حاجتی از حوایج دنیا و آخرت را نخواهید مگر آنکه بشما
بدهم پس همه اکل و شرب ایشان از بهشت میباشد تم الحدیث ابراهیم را خلیل خود کردانید زیراکه
محبتش بخدا بسیار بود و دست از مال و جان و فرزند برداشت بجهة محبت او و در حدیث است

که او را گوسفندان بسیار بود روزی در صحرا نزد گوسفندان بود جبرئیل از کرشمه بصدای خوش گفت سبوح
قدوس رب الملائکة والروح ابراهیم گفت که بود که نام حبیب مرا برد بار دیگر نام او را ببرد
ربع همه گوسفندان را بدو میدهم باز همان را گفت تا چهار مرتبه همه گوسفندان را داد و پس
خدا او را خلیل خود خواند او را در آتش انداختند جزع نکرد و فرزند خود را در راه خدا کشتن
نپیچید و اسحق هر یک ازین مقامات مقامی است عظیم ولکن سید الشهدا امام حسین یک فرزند
ده فرزند و شش برادر و ده نفر از اقوام و اقارب را فدا کرد و در عالم مثال ایشان کبیر بیرسید
داو اراده ذبح فرزند کرد و فرزند را ذبح نکرد و سید الشهدا فرزندش را فدا کرد بحدیکه او را پاره پاره
کردند او را در آتش انداختند ولکن آتش بر او گلستان شد سید الشهدا خود را در دریای آتش
تیر و نیزه و شمشیر انداخت ریحانش نیزه دشمنان و غنچه اش تیر مخالفان بود و سایه بالش شمشیر
دشمنان و فرشش ریگ بیابان و لباسش خاک و غبار رفعت آسمان موسی را کلیم خود کرد و ابنیه
و با او مناجات کرد و سید الشهدا نیز باین شرف مشرف شد چنانچه صاحب بحار الانوار
و غیر ذلک ذکر کرده که آن حضرت با انس بن مالک برای سیر رفتند رسیدند بقبر خدیجه
پس آن حضرت ایستاد بانس فرمود برو از من دور شو انس میگوید خود را از او پنهان کردم
دیدم که شروع کرد به نماز گذاردن و چون ایستادن او طول کشید شنیدم او را که میگفت
یا رب یا رب انت مولاه فارحم عبید الیک ملجاه ای پروردگار تو آقا و مولای
من رحم کن به بنده حقیر که تو پناه او باشی یا ذا المعالی علیک معتمدی طوبی لمن
کنت انت مولاه ای صاحب صفات عالیه بر تست اعتماد من خوشا بحال بنده که تو
آقا و مولای او باشی طوبی لمن کان خادما ارقا یشکو الی ذی الجلال بلواه
و ما به علة و لا سقم اکثر من حبه لمولاه خوشا بحال آن بنده که برده باشد
خادم تو و شکایت نماید بسوی پروردگار ذو الجلال خود درد دل خود را و مرض و علتی نباشد
او را زیاده تر از محبت او بمولایش اذا اشتکی بثه و غصته اجابه الله ثم لباه
اذا ابتلا بالظلام مبتهلا اکرمه الله ثم ادناه خوشا بحال آن بنده که هرگاه
شکایت کند اندوه و غصه خود را بخداوند خود او را اجابت کند جواب دهد و لبیک در جوابش

در جوابش بگوید و هرگاه در تاریکی و ظلمت با او خلوت کند از روی تضرع خدا او را اکرام نموده بسوی خود
نزدیک گرداند او را پس بعد از آنکه این را گفت شنیدم که در جواب او ندا کرد که لبیک لبیک
عبدی انت فی کنفی و کلما قلت قد علمنا لبیک ای بنده من تو در حفظ و کنف منی و هر چه
گفتی دانستیم ان صوتک تشتاقه ملائکتی فحسبک الصوت قد سمعناه
آواز ترا مشتاقند ملائکه من و بس است شنیدیم آواز ترا و دانستیم مطلب ترا دعاک عندی
یجول فی حجب فحسبک الستر قد سفرناه دعای تو محجوب نمی باشد از من بلکه از
همه حجابها میگذرد کافی است ترا ستر را برداشتیم از برای تو لو هبت الریح من جوانبه
خر صریعا لما تغشاه سلنی بلا رغبة و لا رهب و لا حساب انی انا
الله از خضوع و خشوع و خوف و ابتهال تو حرکت که اگر باد در یا وزد بر زمین خواهد افتاد و
زوال کن از من با تشویش و خوف و حجاب که منم خداوند با عزت تو علی را صاحب معجزات
و آیات گردانیده که مرده را زنده میکرد و پیس را شفا و کور را روشن میکرد امام حسین از برکت
مقدمش عالم عالم خلق را از کفر و ضلالت که بدتر از موت است احیا کرد و فردا منصب شفاعتش
سید هند عالم عالم خلق را از هلاک سرمدی بحیات ابدی میرسانند و آثار احیای موتی و شفای مرضی و
غیر ذلک از معجزات صاحب کرامات سامیه بدیع نمیباشد و امثال این امور بسیار از نوادگان
ایشان بنهد که اگر گشنه افلاک را منقلب میشود و اگر خواهند عراق را شام و شام را عراق میکنند
و اگر خواهند مشرق را مغرب کنند و مغرب را مشرق میکنند هر امری از ایشان معجزه بود
خود ایشان معجزه بلکه اعظم آیات الهی بودند در حالی که در ولادت آیا تا چند از ایشان ظاهر
میشود که عقول و اوهام حیران در آنند همین بزرگوار وقتی که بشکم مادر در آمد تا در حالی که بشکم
زمین مدفون گردید و آنقدر از غرایب از او ظاهر شد که عقلها سرگردان میباشند در شکم
مادر همینکه به ماه رسید جناب فاطمه میگوید خیر و برکت در خانه من بهم رسید چون چهار ماهه شد
مونس بود مرا در وحشت من و تنهائی و هر روز خود را اسکنری باختم و نعمت و رحمت را
بر خود فزون تر میدیدم چون پنج ماهه شد از نزد او در تاریکی محتاج بشمع و چراغ نبودم
و هرگاه در خلوت نشستم در اندرون خود صدای تسبیح و تهلیل و تقدیس میشنیدم در وقتی که

ورا شهید کرده بودند و سر مقدس اشرا بر سر نیزه کرده بودند بر بالای نیزه قرآن میخواند و میگفت
لا حول ولا قوة الا بالله و از قبر شریفش آنقدر معجزات ظاهر شده که همه کس را حیران کرده این
بس که خاکش شفای دردها و حرز بلاها و امان خوفها گردیده و محل استجابت دعاها گردیده و بویش
بهتر از عنبر و چاره آن را قصد نکرد مگر اینکه گرداب شکسته شد مریضی نرفت با صدق دل مگر اینکه مرضش
رفع شده مدیونی نرفت مگر اینکه دینش ادا شده و اگر معجزات مذکوره در کتب را خواهی پس
مستمع باش علی بن ابراهیم بسند خود روایت میکند از حبابه والبیه که گفت من همیشه می
رفتم بزیارت امام حسین و بجهت او میرسیدم تا اینکه پیسی در میان چشمهایم بهم رسید و باین
سبب مدتی ترک زیارت آن حضرت کردم اتفاقاً از ترس و احوالم خبر کرده بود و حکایت پیسی
مرا از برایش نقل کرده بودند نشسته بودم در جای نماز که دیدم آن حضرت با بعضی از اصحاب
تشریف آوردند فرمودند ای حبابه چرا آمدی تا شده که بنزد ما نیامدی گفتم این مرض مرا مانع شده و
مقنعه را از رویم برداشت و آب دهن شریف بر آن انداخت و فرمود شکر کن خدا را
که این مرض را از تو دفع کرد ای حبابه نظر کن در آینه به بین اثری می‌بینی چون نظر کردم
بهتر از آن موضع را ندیدم ابن شهرآشوب نقل میکند که یکی از اصحاب آن حضرت
جنب کرد و جنب شده بود آن حضرت بعیادت او رفته از در خانه داخل شد آن جنب
از آن شخص برفت پس گفت راضی شده‌ام با آنچه خدا اعطا کرده که جنب از شما میگریزد
حضرت فرمودند وَاللهِ ما خَلَقَ اللهُ شَيْئاً إلّا وَقَدْ أمَرَهُ بِالطّاعَةِ لَنا بخدا قسم
چیزی را خدا خلق نکرده مگر اینکه امر کرده است او را باطاعت ما قطب راوندی روایت میکند
از یحیی ابن ام طویل که در نزد امام حسین بودیم که جوانی گریه کنان آمد از در داخل شد حضرت
فرمودند چرا گریه میکنی گفت مادرم از دنیا رفت بی‌وصیت صاحب مال بود و مرا گفته که بدون
مردنش کاری نکنم تا بحضرت تو عرض کنم امر او را پس حضرت فرمود برخیزید تا برویم
بنزد این ضعیفه برخاستیم رفتیم تا بدر حجره که آن ضعیفه مرده بود و در آن بود آن حضرت
در پیش در ایستاد و دعا کرد و چون از دعا فارغ شد ناگاه زن برخاست و نشست و
میگفت أَشْهَدُ أَنْ لا إلهَ إلّا اللهُ پس نظر بآن حضرت کرد و گفت أُدْخُلْ یا

أُدْخُلْ یا مَوْلایَ وَمُرْنی بِأَمْرِکَ ای مولای من داخل شو و آنچه مرا امر میکنی بکن پس آن حضرت
داخل شد و بر بالینش نشست و گفت وصیت کن خدا ترا رحمت کند پس آن ضعیفه زن مال
خود را بیان کرد و جای آن را نشان داد و گفت ثلث آنرا از برای تو قرار دادم که بهر که خواهی از
دوستانت بدهی و دو ثلث دیگر را بهمین پسرم اگر آنرا از دوستان خود میدانی و اگر از مخالفین
است آنرا به نفع خود بردار که مخالفین را حقی در اموال مؤمن نمیباشد پس از آن حضرت التماس
کرد که بر او نماز کند و او را دفن نماید پس آنگاه دیدیم که بحال اول برگشت و مرد و اینجا آنچه اول مرد
بود بِأَسْمائِهِمْ أَخِی الرَّحیمِ ابْنَ مَرْیَمَ وَأَتْبِعْ فیهِمْ أَلْکُما عَیْنَ بِقُدْرَةٍ وَأَنا
تُ مُوسَى التِّسْعَ مِنْهُ صُدُورُها فَلَوْلاهُمْ لَمْ یَأْتِ مِنْهُ بِآیَةٍ وَهُمْ جَمیعاً داوُدَ
نَبِیُّها خَلیفَةً عَنِ اللهِ بَلْ عَنْهُمْ بِحُکْمِ النِّیابَةِ وَحُکْمُهُمْ جارٍ عَلَى الرُّسُلِ کُلِّهِمْ کانَ
جَمیعَ الرُّسُلِ بَعْضُ أُمَّتِهِ نَسْلاً وَما وَالرُّسُلُ مِنْ بَعْدِ آدَمَ عَنِ الْبَشَرِ فی
إِرْسالِهِمْ لِلْخَلیفَةِ وَما عَنْهُمْ اسْتَغْنى رَسُولٌ بِما أَتى بَلِ الرُّسُلُ فیهِمْ آیاتُ
حینَ أَقَرَّهُ واما اصعب را ذبیح خوانند چون جان خود را در راه خدا فدا کرد و بجز مظلوم
نامیده‌اند و حال آنکه بجز اینکه او را کشتند و سر او را در مجلس انظالم ستمکار حاضر کردند زیاده
نبود و اسمعیل بجز اینکه دست و پایش بسته و کارد در حلقش گذاردند کاری نکردند ذبیح و مظلوم
او بود که بدنش را هزار و نهصد و پنجاه زخم زدند و سر اطهرش را از پشت گردنش بریدند و مانند
گوسفند او را ذبح کردند و بدنشرا عریان کردند و سرش را بر نیزه زدند و عیالشرا بر شتران
نشانیدند و در بلاد گردانیدند و چوب بر لب و دندانش زدند و عیالشرا در مجلس نامحرمان
حاضر کردند در حیاتش یک شربت آب باو ندادند و هر چند ناله و عطش کرد بر او رحم
نکردند بعد از وفاتش آب را بر مزارش بستند که تا قبرش را بر طرف کنند چه نیکو گفته
سید جلیل سید شریف کاظم لا خَیْرَ فِی الدُّنْیا وَلا فی أَهْلِها بَعْدَ الْحُسَیْنِ
وَیَوْمِهِ الْمُسْتَفْضَعِ خیری در دنیا و اهل دنیا و زندگی دنیا نیست بعد از کشتن امام و آنچه باو
کردند در آن روز فضیع قُمْ بی إِلى لُبْسِ السَّوادِ تَأَهُّباً لِمُحَرَّمٍ وَهِلالِهِ الْمُسْتَبْشَعِ
برخیز و جامه سیاه بپوش شو و مهیای عزا و ماتم شو بجهة محرم که هلال منحوس رسیده

ما أنتَ أوّلَ لابسٍ لِمُصابِه أثوابَ حُزنٍ صَبغُها لم يَقلَعِ فالبيتُ بيتُ اللهِ قد
لَبِسَ السَّوادَ تَوَقُّعاً لِمُصابِه المُتَوَقَّعِ تو اول کسی که در این مصیبت سیاه پوش شود نیستی و پیش
از تو خانه کعبه در مصیبت ایشان سیاه پوش گردیده وَبَكى لَهُ حَزَناً فأضحَتْ زَمزَمٌ وَمِيا
هُها مِنْ فَيضِ ذاكَ المَدمَعِ زمزم در مصیبت اوست که اشک از دیده ریخته و زمزم اشک
اوست که زمزم جاری گردید و اگر به دیده معرفت به میزاب آب انداز از اشک دیده کعبه بینایی که در
مصیبت آن قبله عارفان و منتهی المطلب عالیان ریخته فَوَحَقِّهِ لَم أَرعَ ذِمَّةَ وُدِّه إن لَم
تُزرهُ غَيرَه فِي مَشهَدٍ يَحكي أن شَهيدَ را اگر غیر از مصیبت او را گریه کنم و هم و غیر از مصیبت او را
مصیبت دانم رعایت وفاداری نکرده ام و بعهد دوستیش وفا نکرده ام وَيَضيقُ فيه فَضا الفلا
وَيَفيقُ مِن بَعدِه رَحبُ الفَضاءِ المَهيَعِ آیا تنگ می کنند بر امام حسین بیابان را و او را در میان
می گیرند و اسیر و محبوس می کنند بر من در وسعت و آرام می باشم يا أبُ وأخي زَيلبا بَينَ
العِدى تَدعُو النَّبِيَّ بِحُرقَةٍ وتَوَجُّعٍ پدر و مادرم به فدای خواهر مظلومش زینب خاتون باد که
در میان دشمنان با سوزش دل جد امجد خود را می خواند و می گفت يا جَدُّ قد غَدَرَت أُمَيَّةُ
غَدرَةً بِبَنيكَ بَعدَكَ مِثلُها لَم يُسمَعِ ای جد بزرگوار بنی امیه بعد از تو غدر و مکر کردند با اولاد تو
چنان غدری که مثل آن شنیده نشده بود يا جَدَّنا ابني ابنِ آكلةِ الكُبودِ بنا بدايعَ
قَبلَهُ لَم تُبتَدَعِ ای جد والاتبار پسر هند جگرخوار ظلمها کرد که پیش از آن کسی مثل آن ظلم نکرده بود
صَنَعوهُ مَهراً إذ أُعِدَّ لِأُمِّه وعَدُوُّه مِن شُربِه لَم يُمنَعِ ای جد بزرگوار
آب فرات را که خدا مهر مادرش قرار داده بود آن را بر وی بستند و دشمنانش را از آن منع نکردند
لِلّهِ لَم تَهتِكْ وَعَلَّت مِنهُ أسبابٌ وَغُلَّةُ صَدرِه لَم يُنقَعِ آه آه چه بسیاری از
شمشیرها که جان که از خون او سیراب شده و سوزش قلب او را شربت آبی بر طرف نکرده
فما لِلقِيامَةِ لَم تَقُم وَلِنارِها لَم تَنفَطِر وَلِأَخذِهِم لَم تُسرِعِ و چرا قیامت قیام
نکرد و چرا آتش غضب الهی شعله در نگرفته و این جماعت را نگرفت صَبراً سُلالَةَ أحمدَ صَبراً
عَلى ما نابَ مِن خَطبٍ وَذُرءٍ مُفجِعِ ای جگر گوشه صبر کن بر این مصایب و بلیات که بر شما
وارد گردیده چنانکه آن بزرگوار صبر کرد بر مصایب روزگار و جان و مال خود را در راه خدا صرف کرده

و خداوند جلیل نیز او را عزیز کرده و مرتبه او را بلند گردانیده و مدفن او را بلند گردانیده و مدفن او را
بهترین بقاع و زیارت او را افضل طاعات و گریه بر مصیبت او را اشرف عبادات و مزار او را
آمد و شد ملائکه گردانیده چنانچه در حدیث است که در شب و روز موضع قبر امام حسین ع معراج ملائکه است
که فوج فوج بالا می روند و فوج فوج بزمین می آیند و ارواح مقدسه انبیا زیارت کننده او می باشند
چنانچه روایت شده از حسین ابن ابی حمزه که گفت در آخر زمان بنی امیه بیرون رفتم از جهت
زیارت امام حسین ع چون بغاضریه رسیدم صبر کردم تا مردم بخواب رفتند غسل کردم و رفتم از برای زیارت
آن حضرت مشرف شوم آمدم تا به در حایر ناگاه دیدم مرد خوش روی و خوش بوی جامهای سفید
پوشیده از حایر مقدس بیرون آمد و گفت برگرد که نمی توانی زیارت کنی رفتم بکنار نهر فرات
و خود را مشغول کردم تا نصف شب باز غسل کردم که زیارت کنم آن حضرت را دیدم باز همان مرد بیرون
آمد و گفت برگرد که نمی توانی زیارت کنی باز برگشتم و صبر کردم تا آخر شب شد غسل کردم و رفتم از برای زیارت
مشرف شوم باز آمد و بیرون آمد و گفت نمی توان زیارت کرد گفتم باعث چیست که نمی گذاری بزیارت
فرزند پیغمبر و سید شباب اهل الجنة بروم و من از کوفه آمده ام و این شب جمعه است و می ترسم صبح شود
و لشکر بنی امیه مرا ببینند و مرا بکشند گفت برگرد که نمی شود و حالا وقت زیارت تو نیست گفتم از
چرا گفت موسی بن عمران از خداوند رخصت زیارت آن حضرت را گرفته و او با هفتاد هزار ملک
بزیارت آن حضرت آمده اند و تا صبح در اینجا می باشند چون صبح شود بیا بزیارت برگشتم در کنار فرات
و صبر کردم تا صبح طالع شد غسل کردم و آمدم کسی را ندیدم زیارت کردم و نماز صبح را کردم و بکوفه برگشتم
و قطب راوندی از حضرت صادق ع روایت کرده قَبرُ الحُسَينِ عِشرونَ ذِراعاً في عِشرينَ
ذِراعاً رَوضَةٌ مِن رِياضِ الجَنَّةِ بیست ذراع در بیست ذراع از قبر امام حسین روضه ایست
از روضهای بهشت و در آن می باشد معراج ملائکه نیست ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی مگر آنکه از خدا
مسئلت می نمایند زیارت او را پس فوج فوج می آیند و فوج فوج بالا می روند عزیز من تأمل کن در این
مرتبه و مرتبه ایست که بکسی داده نشده بلی خدا او را دوست داشت و عزیزش کرد و گریه بر او را
بهترین اعمال گردانیده حتی آنکه بقدر بال مگس آن را سبب آمرزش معاصی گردانیده عالم عزا
خانه ایشان فرمود و ملائکه و جنیان عزادار ایشان شدند ابن قولویه و دیگران روایت کرده اند که چهار هزار

آن حضرت کجی نهاده کرده و بصحرا بیرون رفته از برای کجی آوردن در وقت سحر در صحرا صدای جنیان را
می شنیدند که بر آن حضرت نوحه می کردند و می گفتند نظم مَسَحَ النَّبِيُّ جَبِينَهُ وَلَهُ بَرِيقٌ
فِي الْخُدُودِ أَبَوَاهُ مِنْ عُلْيَا قُرَيْشٍ جَدُّهُ خَيْرُ الْجُدُودِ یعنی این کشته بخون آغشته بنوعی جبین
او را مسح می نمود و بجهة این روی مبارکش نورانی بود پدر و مادرش از طبقه علیا قریش می باشند و جد او بهترین
جدهاست و شیخ مفید روایت کرده است از محفوظ بن منذر و گفت شیخی از بنی تمیم که در آبیه ساکن بود
گفت شنیدم که پدرم می گفت در این روز عاشورا در آبیه نشسته بودیم و با من مردی از قبیله خود بود که ناگاه
شنیدم یکی می گفت وَاللّٰهِ مَا جِئْتُكُمْ حَتَّى بَصُرْتُ بِهِ بِالطَّفِّ مُعَفَّرَ الْخَدَّيْنِ مَنْحُورَا
یعنی بخدا قسم نیامدم بسوی شما مگر بعد از آنکه امام حسین ع را دیدم در کربلا در حالتی که او را کشته بودند و دو
طرف رویش را بخاک مالیده و حَوْلَهُ فِتْيَةٌ تَدْمَى نُحُورُهُمْ مِثْلُ الْمَصَابِيحِ يَطْفُونَ
الدُّجَى نُورًا و در اطراف بدن جوانان چندی دیدم که خون از رگهای ایشان می ریخت که ایشان
چراغهای راه هدایت بودند که همه ظلمتها از نور ایشان بر طرف می شد وَقَدْ حَثَثْتُ قَلُوصِي
كَيْ أُصَادِفَهُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَتَلَاقَى الْخُرَّدَ الْحُورَا فَعَاقَنِي قَدَرٌ وَاللّٰهُ بَالِغُهُ
وَكَانَ أَمْرُ قَضَاءِ اللّٰهِ مَقْدُورَا و بتحقیق راندم شتر خود را و تعجیل کردم که بلکه دریابم ایشان را
پیش از آنکه حوریان بهشت را ملاقات کنند و بجوار رحمت الهی واصل شوند پس مانع شد مرا
تقدیر الهی و این را امور محتوم بود که قضا و قدر الهی بر آن جاری شده بود كَانَ الْحُسَيْنُ سِرَاجًا
يُسْتَضَاءُ بِهِ اللّٰهُ يَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أَقُلْ زُورًا امام حسین علیه السلام چراغی بود درخشنده
که عالم را بنور خود روشن نموده بود و خدا می داند که دروغ نمی گویم صَلَّى الْإِلٰهُ
عَلَى جِسْمٍ تَضَمَّنَهُ قَبْرُ الْحُسَيْنِ حَلِيفِ الْخَيْرِ مَقْبُورًا مُجَاوِرًا لِرَسُولِ اللّٰهِ فِي
غُرَفٍ وَلِلْوَصِيِّ وَلِلطَّيَّارِ مَسْرُورًا صلوات و رحمت خدا بر آن بدن شریف باد که قبر
امام حسین ع او را در بر گرفته و آن در واقع در غرفه عالیه بهشت جا در پهلوی جد و وصی او و جعفر طیار
می باشد ما چون این اشعار را از او شنیدیم گفتیم خدا ترا رحمت کند تو کیستی گفت بزرگ قبیله از قبیله جن
بحج رفته بودم خواستم امام حسین را یاری کنم و جان خود را در راه او مواسات نمایم چون از حج فارغ
شدیم تعجیل کردیم که بخدمت او برسیم در وقتی رسیدیم که او را کشته بودند و بدنش را بر زمین انداخته

اند احسنه بوده ابن قولویه روایت کرده است از داود بن کثیر رقی که خبر داد مرا اقدامم که چون امام حسین ع
شهید کردند جنیان بر او گریستند و این ابیات از ایشان شنیده شد یَا عَيْنُ جُودِي بِالْعَبَرِ
وَابْكِي فَقَدْ حَقَّ الْخَبَرُ ابْكِي ابْنَ فَاطِمَةَ الَّذِي وَرَدَ الْفُرَاتَ فَمَا صَدَرَ یعنی ای چشم
جود و بخشش کن بآب خود و گریه کن که خبر شهادت امام حسین ع محقق شد پس گریه کن بر آن
فرزند فاطمه که بر سر آب رفت و سیراب نگردید الْجِنُّ تَبْكِي شَجْوَهَا لَمَّا أَتَى مِنْهُ الْخَبَرُ قُتِلَ
الْحُسَيْنُ وَرَهْطُهُ تَعْسًا لِذَلِكَ مِنْ خَبَرٍ جماعت جن می گریند از روی اندوه چون
خبر رسید که امام حسین ع و اصحاب او را کشته اند قبیح باد این خبر که بد خبری می باشد فَلَأَ
بْكِيَنَّكَ حَسْرَةً عِنْدَ الْعِشَاءِ وَبِالسَّحَرِ فَلَأَبْكِيَنَّكَ مَا جَرَى عِرْقٌ وَمَا حَمَلَ
الشَّجَرُ پس هر آینه البته بر تو خواهم گریست از روی سوزش قلب در هر شام و سحر و پیوسته خواهد
بود گریستن ما بر تو مادامیکه رگی جاری شود و مادامیکه درخت بار بیاورد و ایضا در کتب معتبره روایت
شده از حکیم بن داود که او روایت کرده از ایوب بن سلیمان و او از علی بن حزور که گفت
شنیدم از زنی در می گفت من صدای نوحه جنیان را شنیدم و این اشعار از ایشان است که در
وقت نوحه از ایشان شنیدم یَا عَيْنُ جُودِي بِالدُّمُوعِ فَإِنَّمَا يَبْكِي الْحَزِينُ بِحُرْقَةٍ
وَتَوَجُّعِ الْجِسْمِ جود و بخشش کن با اشکهای خود زیرا که شخص محزون اشک می ریزد از روی
سوزش دل و درد دل یَا عَيْنُ أَلْهَاكِ الرُّقَادُ بِطِيبِهِ مِنْ ذِكْرِ آلِ مُحَمَّدٍ وَتَوَجُّعِ
ای چشم خواب را از تو برده و ترا وا داشت از خواب و استراحت یاد کردن ظلم آل محمد و درد آن
دلم در مصیبت ایشان بَاتَتْ ثَلَاثًا بِالصَّعِيدِ جُسُومُهُمْ بَيْنَ الْوُحُوشِ وَكُلُّهُمْ فِي
مَصْرَعٍ آه جسمهای شریف ایشان سه روز بر زمین ماند در میان وحشیان و جانوران و کسی ایشان را
بخاک نسپرد همه در محل کشته شدن خود افتاده بودند و وارد شده که شبی از شبها در بصره شنیدند
اهل بصره که هاتفی این اشعار را میخواند إِنَّ الرِّمَاحَ الْوَارِدَاتِ صُدُورُهَا عَنِ الْحُسَيْنِ
تُقَاتِلُ التَّنْزِيلَا آن نیزه ها که وارد می شود بر سینه امام حسین مقاتله می کنند با کتاب خدا
وَيُهَلِّلُونَ بِأَنْ قُتِلْتَ وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَا تکبیر و تهلیل می گویند
با آنکه تو کشته شده و حال آنکه بکشتن تو تکبیر و تهلیل را کشته و حق پرستی را بر طرف کرده فکانما

قتلوا اباك محمد صلی الله علیه الله او جبنوا نبلا کوکبش توجه امجه نزاکشته که صلوات بفرستند اورا خدا و جبرئیل و با بجاولرم جنیان و نه به ایشان و در این مصیبت عزب حیث دران زنان در اطراف زمین شنیده شد از ایشان اشعار بسیار و مراثی بیشمار بلکه در هر عصری و زمانی در شعاری از ایشان ضبط شده بسیار است و استیفای همه ممکن نیست و در این محضرات خانه در نجف یک قبه شریفه آن حضرت است در سمت باب السدر مشهور است به بیت الحرس و شهرتی دارد که سر مقدس آنحضرت را که از بدن شریف جدا کردند در این مکان گذارده بودند و وجه و سرداب تحت به جای شده که آن مذکور می شود آن موضع است که آن سر مطهر را در آن موضع گذارده بودند شخص ثقه در خانه اش در همسایگی آن خانه است نقل میکرد که مکرر درین خانه صدای نوحه و نوحه جنیان را میشنوند که بر آن حضرت نوحه میکردند و نقل میکرد از زنها که ساکن در آن خانه بودند تا مرکب تحت مکرر در شبها در آن سرداب صدای نوحه جنیان را میشنوم بنا اهل عالم از کس و هر چیزی در این مصیبت یک جنس گریه کردند و یک نحو اظهار اندوه و غم کردند مگر ما با اینکه او عادی ما از همه بزرگتر می باشد اما حکایت درد اسیران محنت و بلا و قافله رنج و عنا از سفر محنت اثر کربلا بکوفه چنانکه علما در کتب معتبره خود روایت کرده اند این است که بعد از آنکه ریحانه رسول خدا را شهید و جگر گوشگان بتول را اسیر کردند و خواستند اسیران اهل بیت را به شام و کوفه برانند ابن سعد ملعون امر کرد تا سرهای مقدسه شهدا را از بدنهای مطهره ایشان بریدند با سر مطهر سید الشهدا روحی فداه بر نیزه ها نصب کردند شورش در ملک و ملکوت افتاد و ذرات کاینات در اضطراب و انقلاب افتاد و بنفسی رؤسا سامیات علی القنا کمثل بدور

وا فقتها سعودها مخضبة بالدم منها جباههما فیا طال ما لله سجودها

روح و جان هم بفدای آن سرهای مطهره منوره که بر نیزه های بلند زده بودند و مانند ماه تابان که ... ها بخون رنگین شده بود آه از آن پیشانیها بخون رنگین شده که همیشه بجهة عادت ملک معبود در سجود بود چون نظر اهل بیت بر آن سرهای مطهره افتاد و غریو از ایشان بلند شد و شیون بر پا شد که قلم را قوت تحریر و زبان را طاقت تقریر نیست آن اسیران را از هر طرف از سرهای کشتگان دور کرده ایشان را بر شتران سوار کردند چه بگویم که یکی از شعرای عرب در زبان زینب خاتون در آن هنگام یا حادی الاظعان رفقا بالا ولی کانوا من العلیا بدور سمائها در ساربان ز سابق

از سابق اسیران که بعداوت و خشم با ایشان در شتر میکند و شترها را میدوانی مدارا کن با این اسیران که هر یک از اینها بدر فلک رفعت و ماه سپهر اوج و کمال می باشند او ما علمت بمن تحث و کا بها یا و یلک یا اولی النورین بشقائها فی الرکب اولاد الرسول و فاطم الزهراء البتول ستت نیسائها ای ظالم آیا نمیدانی که این اسیران که ایشان را بر شتر میرانی و شتر را به تندی میرانی که می باشند و اولاد که هستند ایشان اولاد رسول و نور دیده گان فاطمه بتول ستیده زنان عالمیانند فیه الفواطم للخدود لواطم ثکلی تنادی الغوث من ضرائها آخر در این قافله اندوه دختران فاطمه اند که از مصیبت طپانچه بر رو میزنند و از جگرهای خود فریاد رس میجویند فی الرکب زین العابدین مکتلة ذو مقلة عبری تشح بمائها و نحیف علیل ذو غلیل زاده غل الیدین کآبه ایعنائها ای ظالم در این قافله امام زین العابدین رنجور و بیمار است که تاب سواری ندارد که با دل سوزان و چشم گریان او را در غل و زنجیر کرده اند و تشنه است او و غل و زنجیر است که بر دست و پایش گذارده اند محمد بن ابیطالب موسوی روایت کرده است که سرهای مقدسه سید الشهدا و اهل بیت و اصحاب او هفتاد و دو سر بود و آن ملعون آن سرها را بر قبایل مختلفه تقسیم کرد تا هر طایفه سری داشته باشند تا جایزه خود را بگیرند از یزید زیاد و پس قبیله کنده سیزده سر داشتند و رئیس ایشان قیس ابن اشعث بود و قبیله هوازن دوازده سر داشتند و قبیله بنی تمیم هفده سر و بروایت ابن شهر آشوب نوزده سر داشتند و بنی اسد شانزده سر و بروایت ابن شهر آشوب نه سر و قبیله مذحج هفت سر و سایر لشکر سیزده سر و ابن شهر آشوب سایر لشکر را نه سر ذکر کرده و مذحج را ذکر نکرده ابن شهر آشوب گوید جمیع حرم را اسیر کردند و بکوفه بردند کر شده بانو که او خود را در فرات انداخت و خود را هلاک کرد و اظهر این است که شده بانو در کربلا نبود بلکه نفاس وفات کرد چنانچه در بعضی از اخبار معتبره می باشد محمد بن ابیطالب گوید که سر مقدس سید الشهدا را در روز عاشورا با خولی ابن یزید و حمید بن مسلم فرستاد و سرهای دیگران که بود با شمر ولد الزنا فرستاد و خود در بقیه آن روز و دیگر تا ظهر مانده کشتگان خود را جمع کرده بر آن بدنهای خبیثه نماز کرد و دفن نمود و بدن مطهر امام حسین ع را با سایر شهدا برهنه و عریان بر خاک

و کفن بر زمین گذاشتند آه ایشان را خارجی میگفتند و میگفتند که ایشان را دفن نباید کرد اما
چون خبر به پسر زیاد رسید بسیار خوشحال و فرحناک شد فتح نامه بهر جانب نوشت صاحب
مناقب و ابن نما نقل کرده اند که خولی ملعون چون آن سر مقدس را بکوفه آورد شب وارد شد در قصر
پسر زیاد را بسته دید رفت بسوی منزل خود و او را زنی بود یکی حضرمیه و دیگری اسدیه پس
آن سر مطهر را در تنوری پنهان کرد و رفت به نزد زوجه خود حضرمیه که او را نوار میگفتند آن زن باو
گفت چه خبر داری گفت جئتک بالذهب طلا از برای تو آورده ام اینک سر حسین بن علی را
آورده ام آن زن گفت ویلک مردم بیرون میروند طلا و نقره می آورند تو میروی سر فرزند
پیغمبر را می آوری بخدا قسم سر من با تو در یک بالش دیگر جمع نخواهد شد هرگز پس برخواست
و از خانه بیرون آمد پس آن ملعون زن اسدیه را خواند آمد و با او خوابید آن زن حضرمیه
میگوید نظر کردم بر آن موضعی که آن سر مطهر را گذاشته بود دیدم که نور از آن ساطع بود
و با سمان تتق کشیده بود مانند عمود و مرغهای سفیدی چند میدیدم که در اطراف آن مکان
میپریدند و به نزد آن سر مطهر می آمدند و بعضی از علما ذکر کرده اند اگرچه در کتب معتبره مذکور
نیست در آن زن میگوید که ناگاه دیدم پنج زن از آسمان بزیر آمدند یکی از ایشان پیش آمد
آن سر را برداشت و بوسید و بر سینه خود نهاد و میگریست و میگفت ای شهید مادر
ای غریب مادر خدا داد مرا از قاتلان تو بستاند پس گریه بسیار کردند و آن سر مطهر را
گذارده رفتند آن زن برخواست و آن سر مطهر را برداشت و بر سینه خود چسبانید و بقدری
بر سر و روی خود زد که بیهوش گردید چون بهوش آمد آمد بر بالین شوهر ملعونش گفت
ای بیحیا این سر کیست که بخانه آورده این سر فرزند پیغمبر است که او را در خانه گذاشته و خود با راحت
خوابیده برخیز و ببین که از زمین تا آسمان خروش و فغان برپا شده و ملائکه زیارت او می آیند
خدا ترا لعنت کند این را گفت و از خانه بیرون رفت و اما ابن زیاد چون خبر آمدن لشکر
و اسیران و سرهای شهیدان را شنید امر کرد که هیچ کس با سلاح بیرون نرود و ده هزار نفر را
امر کرد که سر راهها و محلات را گرفتند که مبادا چون اهل کوفه اسیران اهل بیت را ببینند بشور
درآیند و فتنه برپا شود و ابن طاوس و دیگران بالفاظ مختلفه متقاربه روایت کرده اند که چون آن

که چون آن اسیران محنت و بلا و قافله رنج و عنا به نزدیک کوفه رسیدند مردمان کوفه بجهت نظاره جمع
شدند چون آن اسیران محنت زده را با آن حالت غریب دیدند همه بگریه درآمدند و با زنان
حرم بود علی بن الحسین و بجهت مرض ضعیف و ناتوان شده بود و با ایشان بود زید و عمر از اولاد
امام حسن و همچنین حسن بن حسن المثنی با ایشان بود و او در روز عاشورا بجهت یاری عم بزرگوار خود بمیدان
رفت و زخم بسیار از نیزه و شمشیر بر بدنش زده بودند و لکن چون کشته نشده بود او را اسیر
کردند چون اهل کوفه از سیمای ایشان آثار بزرگی و جلال دیدند متعجب شدند زنی از زنان کوفه بربام
خانه اش بود پرسید من ای الاساری انتن یعنی شما کدام اسیران و از کدام
قبیله اید چون شنید ایشان در جواب گفتند نحن اساری آل محمد و بنات فاطمة الزهرا
ما اسیران آل محمدیم و دختران فاطمه زهرائیم آن زن که این را شنید از بام بزیر آمد و چادر و مقنعه
و ازار چند بجهت آن اسیران جمع کرده بایشان داده که خود را بپوشند ایشان آنها را گرفته خود را
پوشیدند اهل کوفه بجهت دیدن آن اسیران همه بگریه درآمدند و بر ایشان نوحه میکردند و میگریستند
شیخ مفید روایت کرده است از حذلم بن شریک که گفت وارد کوفه شدم در محرم سنه شصت و
یک از هجرت در وقت برگشتن علی بن الحسین با زنان و اهل بیت از کربلا می آمدند و عساکر کفر
و شقاوت ایشان را فرو گرفته بود و مردم بجهت نظاره ایشان جمع شده بودند چون اهل کوفه
نظر ایشان بآن اسیران افتاده دیدند ایشان را که بر جهازهای شتران سوار کرده اند زنان اهل کوفه
بگریه درآمدند و ندبه و نوحه کردند پس علی بن الحسین را دیدم که او را در غل و زنجیر درآورده بودند و
فی عنقه الجامعة و یده المغلولة الی عنقه زنجیر بگردن شریفش کرده بودند و دست
شریفش را بگردن غل کرده اند و بدنش ضعیف و رنجور بود و چون زنان را دید که بر ایشان میگریند
میگفت این زنان بر ما گریه میکنند پس ما را که کشت و باین روز نشاند که گوید دیدم زینب
دختر امیرالمؤمنین را که اشاره کرد بسوی مردم که ساکت شوید از سبب آن نفسها فرو نشست
و صداها ساکن گردید پس شروع کرد بخطبه و هرگز زنی را فصیح تر از او ندیده بودم و کانت
تتکلم کانما تفرغ عن لسان امیر المؤمنین تکلم مینمود بنحویکه گویا از زبان امیرالمؤمنین
تکلم میفرمود پس گفت الحمد لله و الصلوة علی رسول الله اما بعد ای اهل کوفه و اهل غدر

وگرد چون آیا شما می‌گریید و خون از آب دیده باز خون شما نه ایستاده مثل شما مثل آن زنی است که رشته
خود را محکم بتافت و باز می‌گشود و شما نیز رشته ایمان خود را گسیختید و به کفر خود باز برگشتید نیست در میان
شما مگر دعوی باطل و سخن باطل و تملق کنیزان و عیب جوئی دشمنان نیستید شما مگر مانند گیاهی که در مزبله
روئیده یا نقره که روی قبر را کرده باشند بد توشه از برای آخرت خود فرستادید و خود را مخلد در جهنم
گردانیدید أَتَبْكُونَ وَتَنْتَحِبُونَ أَيْ وَاللهِ إِبْكُوا كَثِيرًا وَاضْحَكُوا قَلِيلًا آیا گریه و ناله
می‌کنید بحق قسم باید بسیار گریید و کم بخندید عیب و عار ابدی را بر خود گذاردید و این عار را
از خود هرگز نتوانید شست وَأَنَّى تَرْحَضُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتَمِ النُّبُوَّةِ وَسَيِّدِ شَبَابِ
أَهْلِ الْجَنَّةِ آیا چه تلافی می‌توانید کرد و از خود دور توانید کرد لوث کشتن جگرگوشه خاتم پیغمبران را
و سید جوانان اهل بهشت را و ملاذ برگزیدگان شما و پناه درماندگان شما و روشن کننده حجت شما را
و کننده سنت و آداب خود را از دو فوت کردید بد گناهی کردید دوری باد رحمت خدا از شما وای بر شما ای
اهل کوفه أَتَدْرُونَ أَيَّ كَبِدٍ لِرَسُولِ اللهِ فَرَيْتُمْ وَأَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ
وَأَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ وَأَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ انْتَهَكْتُمْ آیا می‌دانید که چه جگرگوشه‌ها از پیغمبر را
پاره پاره کردید و چه پردگیان از محذرات او را بی‌ستر کردید و چه خونها از فرزندان برگزیده
او ریختید و چه حرمتها را از او ضایع کردید امور قبیحه چندین را مرتکب شدید که زمین و آسمان را
فرا گرفته آیا تعجب کردید که از آسمان خون بارید البته در آخرت ظاهر گردد از آثار این اعمال
عظیم‌تر خواهد بود پس سبک مشمارید از آنکه شما را مهلت داده است خدا زیرا که او تعجیل نمی‌نماید
در عقاب عاصیان و بیم ندارد از آنکه انتقام او بگذرد و پروردگار شما در کمینگاه
ظالمان است و بروایت قطب راوندی پس آن جگر سوخته محنت زده این اشعار را
خواندند مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا صَنَعْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ بِأَهْلِ
بَيْتِي وَأَوْلَادِي وَتَكْرِمَتِي مِنْهُمْ أُسَارَى وَمِنْهُمْ ضُرِّجُوا بِدَمٍ آیا چه خواهید
گفت در جواب پیغمبر خدا در وقتی که سؤال کند از شما چه کردید که آخر امتها بودید با اهل بیت
و اولاد و برگزیدگان من بعضی را اسیر و بعضی را بخون خود غلطان نمودید مَا كَانَ ذَاكَ
جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ أَنْ تَخْلُفُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحِمِي این جزای من نبود که بعوض

که بعوض حقوق من اقربا و اولاد من این نوع ظلم کنید إِنِّي لَأَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ يَحِلَّ بِكُمْ
مِثْلُ الْعَذَابِ الَّذِي أَوْدَى عَلَى إِرَمٍ می‌ترسم بر شما که نازل شود عذابی که بر قوم عاد نازل
شد پس روی خود را از ایشان گردانید راوی گفت بخدا قسم که مردم را از گفتگوی جگرگوشه فاطمه
زهرا حیرتی روی داد که بر حال می‌گریستند و دستهای خود را بدندان می‌گزیدند مرد پیری را دیدم
که در پهلوی من ایستاده بود و چندان گریست که ریش اش از آب دیده ترشد و می‌گفت پدر و
مادرم فدای شما باد پیران شما بهترین پیران عالمند و جوانان شما بهترین جوانان
و زنان شما بهترین زنان و اولاد شما هرگز خوار نمی‌شوند و مغلوب نمی‌گردند و بزرگی شما را کسی از شما
سلب نمی‌تواند کرد پس جناب سید الساجدین فرمود ای عمه بس است الحمد لله عاقل و کامل و دانائی و در
جزع کردن سود نبخشد و چنانکه از موسی بن جعفر روایت شده که فاطمه صغری دختر سید الشهدا
خطبه خواند و از کلمات شریفش و مضامین لطیفه اش معلوم می‌شود که از ینبوع علم و معرفت بیرون
آمده و از سرچشمه فصاحت و بلاغت صادر شده و معلوم می‌شود که زنان و دختران و کودکان
ایشان غصون شجره امامت و هدایت بودند و فروع و اصول عصمت و طهارت بوده‌اند
زیرا که زنان پرده‌نشین در ملاء عام با آن اندوه و حیرت که ایشان داشتند هرگاه بدون سابقه
مرتجلا خطبه خوانند که بزرگان علما بعد از تأمل مثل آن کلام انشا نتوانند کرد و علما از تدبر و تفکر
معنی فقرات آن را نتوانند درست فهمید معلوم می‌شود که ایشان در چه مرتبه بوده‌اند آری ایشان
دختران علی مرتضی و جگرگوشگان فاطمه زهرا و نوباوگان پیغمبر خدا بودند يَا لَلرِّجَالِ لِمِحْنَةِ رَسُولِ
مُحَمَّدٍ تُسْبَى وَتُهْتَكُ مَا لَهُنَّ وَدُودٌ تَلِي وَتُضْرَبُ بِالسِّيَاطِ جَرَاءَةً وَتُسَبُّ
آبَاءٌ لَهَا وَجُدُودُ ای بید مردان دین داری در این مصیبت ناله کنید که پرده‌نشینان محمد
مصطفی را اسیر کردند و پرده حرمت ایشان را دریدند و ایشان را خوار و ذلیل کردند و تازیانه
بر کتف ایشان زدند و پدران ایشان را سب کردند تِلْكَ الطَّوَاهِرُ كَالْعِقْدِ دُرِّرْنَ دَهْرًا
تَحْتَ الْحِجَابِ شَعَائِرُهَا مَسْتُورَةٌ أَضْحَيْنَ بَيْنَ بَعْدِ الْحِجَابِ سَوَافِرًا فِي السَّفَرِ
يَعْلُوا نُورُهُنَّ كُلُّهُمْ آن زنان طاهره مانند ماه بودند که در زیر ابر حجاب طهارت
و عصمت مستور بودند آخر ایشان را بعد از حجاب و پرده نشینی از حجاب بیرون آوردند

دا ولا تبشرن في الامصار ما بين الورى و تنوبها ذو حسن هناك تمتيد
ایشان را در میان خلایق در بلاد گردانیدند و در زوال حق را برایشان سوکند که دیده که ایشان را
بهر طرف باشد باری فاطمه صغری خطبه خواند که در و دیوار را بلرزه در آورد و دل مرد و زن را سوزانید
تا اینکه از بیان او به باد گفتند ای دختر پاکیزگان بس است که دلهای ما را سوختی و سینه‌های ما را بریان
کردی و آتش در دلهای ما زدی و سید بن طاوس روایت کرده که ام کلثوم دختر امیر المؤمنین خطبه
خواند در آن روز از پس پرده در حالتی که صدای خود را بگریه بلند کرده بود و گفت یا
اهل الكوفة سوءة لكم ما لكم خذلتم حسينا و قتلتموه و انتهبتم اموا
له و ورثتموه و سبيتم نساءه و نكبتموه بدا اجال شما قبیح باد روهای شما ای اهل کوفه
بچه سبب خوار نمودید برادر مرا و یاری نکردید او را و کشتید او را و غارت کردید اموال او را و اسیر
کردید زنان او را و او را بر روی ام ... بریده باد دستهای شما و دور باد از شما رحمت خدا وای
بر شما آیا میدانید که چه کردید و چه امر عظیم را مرتکب شدید و چه گناهان بر پشت خود بار کردید و چه خونها
ریختید و چه زنان بکریه را مصیبت ... خشید و چه دختران معظم را برهنه کردید و چه گونه اموال او را
غارت کردید قتلتم خير رجالات بعد النبي کشتید بهترین خلق را بعد از پیغمبر و رحم از
دلهای شما برطرف شده آگاه باشید که دوستان خدا همیشه فایزند و اولیای شیطان و لشکر او خاسر و
زیان کارند لبدران این اشعار را خواند و دل عالم را کباب کرد قتلتم اخي صبرا فويل لكم
ستجزون نارا حرها يتوقد قتل برادر بزرگوارم را کشتید از روی ظلم و او صبر کرد بر مظلومیت
وای بر شما زود باشد که جزا داده شوید به آتش که حرارت و سوزش آن با التهاب اندازد
سفكتم دماء حرم الله سفكها و حرمها القرآن ثم محمد الا ابشروا
بالنار انكم غدا لفي سقر يقينا مخلد ریختید شما خونها چندی را که خدا و کتاب او
و رسولش ریختن آن خونها را حرام کرده اند پس بشارت باد شما را به آتش که بحقیق و یقین مخلد
در جهنم خواهید بود و اني لا بكي في حياتي على اخي على خير من بعد النبي سيولد
بدمع غزير مستهل مكفكف على الخد مني ذائما ليس يجمد بدرستی که تا من زنده ام برادر
خواهم گریست بعد از پیغمبر بهترین خلق است گریستنی که مدام ریزش شده و اشک من بر رویم همیشه جاری خواهد

خواهد بود و هرگز دیده ام خشک نخواهد شد راوی گفت چون دختر فاطمه این را مردم بخروش در آمدند و صدای گریه
و نوحه و ندبه و ناله بلند کردند زنان موهای خود را پریشان کردند و خاک بر سر ریختند و رو ها را خراشیدند
و طپانچه بر رو زدند و فریاد و او یلاه و اثبوراه در آوردند و مردها ریشهای خود را کندند و صدا را
بگریه برکشیدند و شورش در خلق افتاد که مثل آن کسی ندیده بود لبدران سید الساجدین بقية السيف
والتلف و ملاذ الخلق و ذروة الحسب والنسب و اشرف امام الحق خليفة الحق علي بن الحسين با بدن
رنجور و ضعیف و نحیف با دستهای غل و زنجیر در آورده شده با جگر سوزناک و دیده نمناک اشاره
بآن کرده بیباک کرد که ساکت شوید مردم ساکت شدند پس برخاست و حمد و ثنای الهی را بجا آورد
و صلوات بر پیغمبر فرستاده فرمود ايها الناس من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني
فانا علي ابن الحسين بن علي بن ابي طالب ای گروه خلق هر که مرا شناسد شناخته و هر کس
نشناخته پس بداند که منم علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب انا ابن المذبوح بشط الفرات من
غير ذحل و لا تراث منم فرزند آنکه او را در کنار فرات سر بریدند بدون آنکه کار قبیح کرده باشد
و او را مکافات دهند یا مال کسی را خورده باشد که از او مطالبه نمایند انا ابن من انتهك حريمه
و سلب نعيمه و انتهب ماله و سبي عياله منم فرزند آنکه او را در راه خدا شهید کردند او
صبر ورزید و همین فخر مرا کافی است ايها الناس شما را بخدا قسم میدهم که آیا میدانید که شما نوشتید مکاتیب
بپدر من و عهد و میثاق با او بستید و خدعه کردید با او و او را یاری نکردید و با او مقاتله کردید پس لعنت
بر شما باد با آنچه از برای خود پیش فرستادید آیا بچه چشم نظر میکنید به پیغمبر خدا در فردای قیامت
در وقتی که بشما بگوید عترت مرا کشتید و بی حرمت مرا دریدید پس شما از امت من نیستید
راوی گوید از هر طرف صداهای مردم بگریه بلند شد و بیک دیگر میگفتند هلاک شدید و خبر ندارید
پس حضرت فرمود خدا رحمت کند کسی را که نصیحت مرا قبول کند و وصیت مرا محافظت نماید
در حق خدا و رسول و اهل بیت او زیرا که ما را در تبلیغ رسالت تأسی بحضرت رسالت پناه
لازم است پس همه گفتند یا بن رسول الله ما همه سخن تو را شنویم و مطیع تو باشیم و خواهان
خدمت توایم در جنگیم که با هر کس که با تو در جنگ است و در صلحیم با هر که با تو در صلح است
بگیریم یزید را و از هر کس که بر تو و بر ما ظلم کرده بیزار میشویم حضرت فرمود هیهات هیهات ای

عذرآوران و ستمکاران دیگر ما کول شما را نمیخوریم آیا میخواهید با من چنان می‌کنید که با پدرانم کردید
نه بخدا قسم هنوز جراحت ما به نشده پدرم و اهل بیتش را بروز کشتید و هنوز فراموش نکرده‌ام
مصیبت رسول خدا و مصیبت پدرانم و برادرانم را و سوزش آن مصیبت هنوز در سینه من است
و تلخی آن هنوز در گلوی من است و غصه آن در سینه‌ام منقوش است شما نه بر ما باشید و نه با ما پس
شعری چند خواند که دل عالم را کباب کرد از مسلم جصاص روایت شده که گفت پسر زیاد
مرا طلبید از برای مرمتکاری و اصلاح دارالاماره خود در کوفه روزی مشغول به بنائی شده بودم که ناگاه
صدای خروش و فریاد بسیار از اطراف و نواحی کوفه استماع کردم بخادمی که در خدمتم بود رو کرده از او
استفسار کردم که سبب این فریاد و فغان چیست گفت کسی بر یزید خروج کرده لشکر ابن زیاد با جنگ
او رفته و او را کشته‌اند و سرش را حال داخل شهر می‌کنند گفتم آن خروج کننده که بود گفت حسین
بن علی بن ابیطالب غم از رفتن خادم چیزی نگفتم صبر کردم تا از نزد من رفت پس دست کچ آلوده داشتم
چنان بر روی خود زدم که نزدیک شد دیده‌هایم کور شود پس دست خود را شستم و از پشت قصر بزیر
آمدم در فکر لبوری کناسه کوفه بردم را دیدم ایستاده منتظر اسیران و سرهای شهیدانند ناگاه قریب
بچهل کجاوه و محمل بر چهل شتر بار بود که در آنها بود زنان و اولاد فاطمه زهرا و پردگیان رسول مختار
و اذا بعلی بن الحسین علی بعیر بلا وطاء و اوداجه تشخب دما ناگاه دیدم علی بن
الحسین را که سوار بر شتر برهنه بود و اعضای شریفش مجروح بود و خون از رگهای بدن نازنینش
میریخت و با این حال اشک از دیده میریخت و می‌گفت یا امة السوء لا سقیا لربعکم
یا امة لم تراعی جدنا فینا ای بدترین امتها خدا خیر ندهد شما را که رعایت حق جد ما
نکردید در باب ما لو اننا و رسول الله یجمعنا یوم القیامة ما تقولونا
در روز قیامت که همه بنزد پیغمبر جمع شوید آیا جواب او چه خواهید گفت تسیرونا
علی الاقتاب عاریة کاننا لم نشید فیکم دینا ما را سوار بر شتران برهنه
میکنید و در شهرها می‌گردانید که گویا ما هرگز بکار دین شما نیامده‌ایم پس شعری چند دیگر خواند
که از سوز آن اشکها در دیده‌ها برای ترتیل در آمد پس جمیع مردمان کوفه نان و جوز و خرما باطفال
داشتند که بدهند ام کلثوم برایشان صیحه زد که یا اهل الکوفة ان الصدقة علینا

علینا حرام صدقه بر ما حرام است پس از دست و دهان اطفال می‌گرفت و می‌انداخت و مردم
چون این حال را دیدند ایشان گریستند و تلاش بسیار کردند روز از روز میگریستند ام کلثوم چون این حال را دید
سر خود را از محمل بیرون کرده گفت ساکت شوید ای اهل کوفه بدانید که مردان شما ما را می‌کشند و زنان
شما بر ما گریه می‌کنند خدا حکم کند میان ما و شما در قیامت مسلم می‌گوید که در حالی که آن مظلومه بزرگوار
سخن می‌گفت که ناگاه شورش و غوغائی در میان خلق بلند گردید چون نظر کردم دیدم که رایات کفر بلند
گردیده و اعلام ضلال برپا شده بعد سرها را بر نیزه‌ها نصب کرده‌اند می‌آیند و پیش از همه سر نور دیده
زهرا بر ور فاطمه امام حسین ع بود و هو اشبه الخلق برسول الله و آن سر
مانند ماه تابان میدرخشید و شبیه‌ترین خلق بود برسول خدا و محاسن شریفش سیاه بود مانند سیاهی
و سمه و اثر خضاب بر آن محاسن شریف ظاهر بود باد بر آن میخورد و بر یمین و یسار حرکت می‌کرد ناگاه
زینب خاتون را نظر بر آن سر مطهر افتاد و از درد دل سر خود را چنان بر چوب محمل زد که دیدم
خون از زیر مقنعه‌اش جاری گردید پس با سوزش دلی که داشت اشاره بآن سر مطهر کرده میگفت
یا هلالا لما استتم کمالا غاله خسفه فابدی غروبا یا ماه فلک
خلافت که طالع شدی و بدرجه کمال رسیدی و عالم را بنور خود روشن نمودی و از گردش
روزگار و جور اشرار غروب کردی و رخ را از نظر عالمیان پوشیدی ما توهمت یا
شقیق فؤادی کان هذا مقدرا مکتوبا ای پاره دل من هرگز خیال این معنی را نکردم
و هرگز این توهم را نمی‌نمودم که مقدر شده است که بکشند و سر ترا بر سر نیزه زنند و ما را سوار
شتر نمایند یا اخی فاطم الصغیرة کلمها فلقد کاد قلبها ان یذوبا ای جان
برادر با دختر یتیمت فاطمه تکلم کن و سخنی بگو با او نیکو است که دلش در فراق تو آب شود یا
اخی قلبک الشفیق علینا ما له قد قسی و صار صلیبا ای برادر دل مهربان
ترا چه رسیده که ما را ترحم نمی‌کند و بر حال ما نمی‌شود یا اخی لو تری علیا لدی
الاسر مع الیتم لا یطیق وجوبا کاش میدیدی فرزند علیلت علی را که با سیری و یتیمی
مبتلا گردیده در ضعف و بیطاقتی برپای خود ثابت نمی‌تواند شد کلما اوجعوه
بالضرب نادک بذل و فیض دمع سکوبا هر زمانی که او را اذیت می‌کنند

و ناز بانه پیرشته بچشم گریان ترا بخوانم یا اخی ضمه الیک و قربه و سکن فواده المرعوبا ای برادر بزرگوار و ای نور چشم احمد مختار آخر نور دیده ترا در پیش خود بطلب و یکبار دیگر او را در بر گیر و دل او را بدست بیاور ابن طاوس و شیخ فخرالدین روایت کرده اند که چون اسیران اهل بیت رسالت و پرده نشینان سرادق عصمت و طهارت و خواتین حجلات قدس و بانوان محافل انس بقایای عترت طاهره احمد مختار و صبایای حیدر کرار با محور فلک دانش و فرد یک دیده بینش قطب دایره هدایت و خورشید سپهر عصمت و طهارت زین العباد و سید السجاد و حجت المعبود و شفیع المعاد علی بن الحسین با سرهای مقدسه منوره مطهره شهیدان کربلا و قربانیان کوی وفا وارد کوفه گردیدند خبیث بن الخبیث و لعین ابن اللعین عبیدالله بن زیاد در دار الکفر خود نشست مردم را اذن عام داده که هر که خواهد داخل شود و بنا بر بعضی روایات در روز بعد از ورود اهل بیت چنین کرد یعنی بعد از اجتماع خلق ولد الزنا امر باحضار آن جگر گوشگان احمد مختار کرد و سر مقدس مطهر بهترین خلق را در مجلس نجس خود حاضر کرد اهل بیت مانند بندگان بمجلس عام در آورد واویلاه بغیرت خدا کی است تا سر فرزندش را در نزد پسر زیاد به بیند و اهل بیتش را باین حال مشاهده نماید و آیا فاطمه زهرا کی بود تا دختران خود را در مجلس پسر زیاد ببیند مَن یُخبِرُ الزَّهراءَ اِنَّ بناتها یُشهَّرنَ بَینَ طُغاتِها و بُغاتِها کو کسی که خبر دار کند فاطمه زهرا را که دختران او را شهره طاغیان و ظالمان کردند و در سرا در میان خلق نمودند یا فاطمةَ الزَّهراءِ قومی و انْدُبی اُسَراکِ فی اَسْرِ اکفِّ ذُلٍّ بعد انها ای فاطمه برخیز و ندبه و نوحه کن بر اسیرانت که در قید و بند و دام ذلت دشمنان افتاده اند زینب خاتون پیش بود چون داخل شد بر آن لعین سلام نکرد و کمر التفات نمود زنان و دختران سید الشهدا در عقب او بودند زینب خاتون رفت در گوشه نشست کنیزان دورش را گرفته و هی مُنکَسِرَةٌ و علیها اَخلَقُ ثیابِها پست ترین جامه‌ها پوشیده بود و شیخ طریحی گوید و هی تَختَفی بَینَ النِّساءِ و تَستُرُ وَجهَها بِکُمِّها لِاَنَّ قِناعَها اُخِذَ مِنها خود را در میان زنان پنهان میکرد و روی شریف خود را با آستین خود میپوشید زیرا که مقنعه او را از او گرفته بودند آن ملعون پرسید کیست این زن گفتند زینب خاتون دختر امیرالمؤمنین و بروایت دیگر

دیگر مرتبه پرسید جواب نشنید در دفعه سیم یکی از کنیزان گفت هذه زینب بنت علی پس رو باو کرد و گفت بحق حضرت پیغمبر خدا که با من تکلم کن گفت چه میخواهی از من و حال آنکه برادر مرا اکردی در میان خلق و هتک حرمت ما کردی آن ملعون بعضی از کفریات و زخرفات از زبان نجسش جاری شد زینب خاتون تاب نیاورده او را جواب داد فرمود زود باشد که خدا جمع کند میان تو و جماعتی را که بگناه کشتی و ایشان با تو مخاصمه خواهند نمود فاستَعِدَّ جواباً و اَنّی لَکَ بِهِ پس مستعد جواب باش و کی خواهی داد جواب این فعل ناصواب را ابن زیاد از کلام دختر خیر الانام در غضب شد و گویا اراده قتل او کرد و بروایتی حکم بقتل او کرد عمرو بن حریث گفت زن است و بگفته زنان مواخذه سزاوار نیست آن ولد الزنا گفت خدا مرا ظفر داد بر برادر طاغی تو و متمردان اهل بیت تو و سینه مرا از ایشان شفا داد زینب خاتون گفت لَقَد قَتَلتَ کَهلی و قَطَعتَ فَرعی و اَجتَثَثتَ اَصلی فَاِن کانَ هذا اِشفائُکَ فَقَدِ اشتَفَیتَ بزرگ ما را کشتی و اصل و فرع ما را برانداختی اگر شفای تو باین حاصل شده پس شفا یافتی و بروایت دیگر ام کلثوم گفت اگر دیده تو روشن شد بکشتن امام حسین دیده جدش بسیار روشن میشد بدیدن او و او را میبوسید و لبهای او را میمکید و او را بر دوش خود سوار میکرد ابن طاوس میگوید پس متوجه سید الساجدین شد و گفت کیست این گفتند علی بن الحسین است گفت علی بن الحسین را خدا نکشت حضرت فرمود و کانَ لی اَخٌ یُسَمّی عَلِیَّ بنَ الحُسَینِ قَتَلَهُ النّاسُ برادری داشتم که مسمی بعلی بن الحسین مردم او را کشتند گفت بلکه خدا او را کشت حضرت فرمود اَللهُ یَتَوَفَّی الاَنفُسَ حینَ مَوتِها ابن زیاد گفت آیا ترا جرأت جواب من میباشد پس امر کرد بکشتن او و بروایت دیگر چون آن ولد الزنا مزخرفات بسیار بزینب خاتون گفت جناب حضرت فرمود بآن لعین که تا کی پرده حرمت عمه ام را میدری در میان کسانی که او را میشناسند و کسانی که او را نمیشناسند خدا دستها و پاهای ترا قطع کند آن ولد الزنا را آتش غضب مشتعل شد و امر بقتل امام کرد شیخ مفید و ابن نما روایت کرده اند که چون آن محنت زدگان بیکس و اسیران بیمونس و فریادرس این سخن را شنیدند مضطرب شدند زینب خاتون برخاست و با آن حضرت

چسبید و گفت وَاللهِ لا اُفارِقُهُ فَاِنْ قَتَلْتَهُ فَاقْتُلْنی مَعَهُ ای پسر زیاد و پس است
آنچه ریختی از خونهای ما بخدا قسم که از او جدا نمی شوم اگر او را میکشی مرا هم با او بکش آنحضرت
فرمود ای عمه ساکت باش تا جواب او را بگویم پس فرمود ای پسر زیاد و مرا تهدید میکنی به
بند اما که کشته شدن در راه خدا عادت ما است و شهادت از برای ما سعادت و کرامت
است پس آن ولد الزنا ساعتی بر ایشان نظر کرد و گفت عجبا للرحم بخدا قسم چنان میپندارم که او
میدارد که اگر زن او را بکشم او را نیز با او بکشم پس امر کرد که دست از او بردارند شیخ مفید
روایت کرده که چون سر مقدس سید الشهدا را به مجلس زیاد آوردند و در برابر روی او گذاردند
فَجَعَلَ یَنْظُرُ اِلَیْهِ وَیَتَبَسَّمُ آن ولد الزنا نگاه بآن سر مقدس میکرد و او بلا تبسم
مینمود و چوب بدست داشت بر دندانهای شریف میزد جانهای عالمیان بفدای لب و دندانهایت
باد یا اباعبد الله و میگفت زود پیر شدی ای اباعبد الله و بروایت ابن نما ابن جوزی از انس
بن مالک روایت کرده که آن ملعون بر لب و دندان سرور شهیدان چوب میزد و میگفت
اِنَّهُ حَسَنُ الثَّغْرِ حسین خوش لب و دندان بوده پس گفتم بخدا قسم که چه بسیار قبیح و بد
عملی است که مرتکب شده لَقَدْ رَأَیْتُ رَسُولَ اللهِ یُقَبِّلُ مَوْضِعَ قَضِیبِکَ من خود
دیده ام که پیغمبر خدا همین موضع را که تو چوب میزنی بوسه میداد و بروایت دیگر زید بن ارقم
در کنار آن ولد الزنا بود و او مرد پیری بود و از اصحاب حضرت رسالت بود چون این
بیحیائی را از آن ولد الزنا دید گفت اِرْفَعْ قَضِیبَکَ مِنْ هاتَیْنِ الشَّفَتَیْنِ چوب را
از این لبهای مطهره بردار قسم بخدائی که شریک ندارد که آنقدر پیغمبر خدا این لبها را بوسید که حصر
نمی توانم کرد پس صدا بگریه و ناله بلند نمود ابن زیاد گفت خدا ترا بگریاند آیا گریه میکنی از فتحی که خدا
بما فتح داده اگر پیر و خرف نبودی گردنت را میزدم و بروایت دیگر زید گفت که حدیثی
از برای تو بگویم از این سخت تر گفت دیدم روزی رسول خدا را که امام حسن را بر زانوی راست
و امام حسین را بر زانوی چپ نشانیده و دست بر سر ایشان میکشید و میگفت اَللّٰهُمَّ
اِنّی اَسْتَوْدِعُکَ اِیّاهُما وَصالِحَ الْمُؤْمِنینَ خدایا من ایشان را بامانت بتو میسپارم
و بشایستگان مؤمنین ای پسر زیاد بگو چه حفظ نمودی امانت پیغمبر را پس زید از پیش

از پیش او برخاست و صدا را بگریه بلند کرده میگفت عبدی مالک آقا و سیدش شد
ای معاشر عرب بعد از امروز همه شما ذلیل شدید و مملوک گردیدید و ای پسر شما فرزند فاطمه را کشتید
و پسر مرجانه را بر خود امیر کردید تا نیکان شما را بقتل رساند و بدان شما را بنده گیرد راضی
شدید بذلت و عار دور از رحمت خدا کسی که باین راضی شد و با این حال از مجلس آن ملعون بیرون رفت
و چنانچه در بعضی از اخبار است در وقتی که سید الساجدین را با سر آن لعین آوردند و سر مقدس پدر را
در برابر آن لعین دید در آنوقت آن ملعون چاشت میخورد و بدعای آن حضرت در وقتی که سر آن
لعین را بجهت او آوردند آن حضرت نیز چاشت میخوردند بعد از انقضای آن مجلس آن ملعون امر کرد
تا اهل بیت را بردند بخانه در کنار مسجد اعظم و بنا بروایت ابی نعیم امر کرد تا سید الساجدین را
بغل و زنجیر در آوردند و با زنان بردند بحبس راوی میگوید که من با ایشان بودم بهر کوچه که گذشتیم مملو از
مملو یافتم از زن و مرد که بمشاهده حال آن اسیران و دیدن احوال آن بیکسان طپانچه بر رو میزدند
تا آنکه رسانیدند بدر زندان فَحُبِسُوا فی سِجْنٍ وَضُیِّقَ عَلَیْهِمْ پس ایشان را در زندان
محبوس کردند و بر ایشان تنگ گرفتند و بروایت سید بن طاوس زینب خاتون گفت
لا یَدْخُلُ عَلَیْنا عَرَبِیَّةٌ اِلّا اُمُّ وَلَدٍ وَمَمْلُوکَةٌ فَاِنَّهُنَّ سُبینَ کَما سُبینا زنی از زنان
عرب بنزد ما نیاید و کسی بنزد ما آمد و شد نکند مگر کنیزان که ایشان نیز هم شکل ما اسیر شده بودند
شیخ مفید و سید بن طاوس و طبرسی باختلاف لفظ روایت کرده اند که در روز دیگر لعین
بن اللعین امر کرد که سر مطهر ریحانه رسول خدا را بر سر نیزه کردند و در کوچه های کوفه و قبایل کوفه گردانیدند
وا ویلاه با سر آن ولد الزنا آن سر مطهر را بر نیزه کردند و در کوچه های کوفه میگردانیدند ابن حبیش
گوید اَوَّلُ رَأْسٍ رُفِعَ عَلی خَشَبَةٍ رَأْسُ الْحُسَیْنِ اول سری که بر سر چوب کردند
سر مقدس امام حسین بود که بر سر چوب زده در کوفه گردانیدند ابن جوزی در مرآت الزمان
روایت کرده از سلمة بن کهیل که میگوید دیدم آن سر مطهر را که بر نیزه زده بودند و آن سر
تلاوت قران مینمود چون گوش دادم شنیدم که میگفت فَسَیَکْفیکَهُمُ اللهُ وَهُوَ
السَّمیعُ الْعَلیمُ و شیخ مفید از زید بن ارقم روایت کرده است که چون آن سر مبارک را
بنزدیک غرفه من آوردند شنیدم که این آیه را میخواند اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحابَ الْکَهْفِ

وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا چون این را دیدم موهای تن در بدنم راست شد و گفتم یا ابن
رسول الله سر ترا بر نیزه زدن بسیار عجیب تر است از قصهٔ اصحاب کهف و رقیم ابن طاوس
میفرماید که سزاوارتر است در بیان کنم بطریق این اشعار را که بعضی ذکر کرده اند که ناطقی در بالای
سر مبارک او باین اشعار گفت رَأْسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ لِلنَّاظِرِينَ عَلَى قَنَاةٍ
يُرْفَعُ وَالْمُسْلِمُونَ بِمَنْظَرٍ وَبِمَسْمَعٍ لَا جَازِعٌ مِنْهُمْ وَلَا مُتَوَجِّعٌ سر فرزند دختر
پیغمبر و وصی او را بر سر نیزه میبرند بجهة آنکه مردم برو نظر کنند و جماعتی میگویند مسلمانیم
می بینند و می شنوند و نه کسی بر او جزع میکند و نه کسی دلش ازین بلیه بدرد می آید كُحِلَتْ
بِمَنْظَرِكَ الْعُيُونُ عَمَايَةً وَأَصَمَّ رُزْؤُكَ كُلَّ أُذُنٍ تَسْمَعُ کور شود دیده که ترا بدین
و کر شود گوشی که مصیبت ترا بشنود و دلش بر تو نسوزد أَيْقَظْتَ أَجْفَانًا وَكُنْتَ لَهَا
كَرًى وَأَنَمْتَ عَيْنًا لَمْ تَكُنْ بِكَ تَهْجَعُ دیده های دوستان را که از برکت وجود تو
در امن و امان بود و بخواب راحت بود از مصیبت خود برحمت انداختی و خواب را از ایشان
بردی و دیده های دشمنان خود را که همیشه از تشویش تو بخواب نمیرفتند بعد از کشته شدن خود
بخواب راحت انداختی و در امن و امان شدند مَا رَوْضَةٌ إِلَّا تَمَنَّتْ أَنَّهَا لَكَ حُفْرَةٌ
وَلِخَطِّ قَبْرِكَ مَضْجَعُ و در حدیث دیگر روایت شده که جمعی نقل کرده اند که چون سر مقدس
آن حضرت را در بازار کوفه بر نیزه کردند سورهٔ کهف را خواند تا باین آیه رسید إِنَّهُمْ
فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى و در روایت دیگر نقل شده است که سر مقدس او را
در کوفه بر درخت آویختند من نزدیک وی ایستاده بودم و نظر کردم که دیدم لبهای مبارکش
حرکت می کند چون گوش دادم دیدم که این آیه را میخواند فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ
الظَّالِمُونَ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ و در بعضی از کتب معتبره از حارث
بن وکیده روایت شده که گفت من از کسانی که سر منور را برداشته بودند بودم شنیدم که
سورهٔ کهف را تلاوت میفرمود و من در شک افتادم و در تحیر فرو رفتم از یک جهة میشنوم
صدای مبارکش را و نغمهٔ او را و از جهة دیگر تفکر میکنم که سر بی بدن چگونه تکلم میکند که یکمرتبه دیدم
که گفت يَا ابْنَ وَكِيدَةَ أَوَمَا عَلِمْتَ أَنَّا مَعَاشِرَ الْأَئِمَّةِ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّنَا نُرْزَقُ أَيَا

آیا ندانی که ما معاشر ائمه زنده و پاینده هستیم و مرگ ما را فانی نمی نماید چون این را شنید تعجبش
زیاده تر شد در دل گفت نباید گذاشت که این سر مطهر در دست اینجماعت بدگهر بوده باشد که با او
اینگونه استخفاف روا دارند که من این سر را میدزدم از ایشان ناگاه شنید که باو خطاب فرمود که یا ابن وکیده
لَيْسَ لَكَ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ این فکر را که کرده راهی بخاطر یافت و از برای تو این میسر
نخواهد شد ریختن ایشان خون مرا اعظم تر است در نزد خدا از گردانیدن سر من بکوه و هر چه میخواهند بکنند
که زود باشد که [illegible] خودشان را إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ
سید بن طاوس روایت کرده که پسر زیاد نامه به یزید بن معویه نوشت و خبر داد او را بکشتن امام حسین
و اسیر کردن زنان و اهل بیت او را و نامهٔ دیگر نیز بعمرو بن سعید بن عاص که والی مدینه بود نوشت و در آن
نامه ثبت کرده بود خبر شهادت آن امام مظلوم را و اسیری اهل بیت او را و بروایت شیخ مفید
عبدالملک بن ابی الحرث را فرستاد بسوی مدینه که برود بسوی عمرو بن سعید و بشارت کشتن
امام حسین را باو برساند عبدالملک میگوید رفتم تا بمدینه رسیدم یکی از قبیلهٔ قریش بمن رسید مرا دید
که از راه میرسم پرسید که چه خبر داری گفتم خبر را در نزد امیر خواهی شنید آمرزیده گفت که خبر خوش نیست
گفت إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ قُتِلَ وَاللَّهِ الْحُسَيْنُ بخدا قسم که امام حسین را کشته بودند
کشته شد پس رفتم تا بنزد عمرو بن سعید گفت چه خبر داری گفتم خبری که ترا خوشحال نماید این است
که امام حسین کشته شد و عیالش اسیر شد آن ملعون گفت که فاصد فتحی بیرون رو و در کوچهای مدینه ندا کن
بیرون رفتم و در کوچهای مدینه فریاد زدم أَلَا أَلَا قَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ أَلَا أَلَا نُهِبَ الْحُسَيْنُ
چون صدای کشته شدن آنحضرت در شهر بلند شد و خبردار شدند بنی هاشم را دیدم از خانهای
ایشان صدای شیون و نوحه و ندبه و فغان بلند شد بنحوی که بخدا قسم که هرگز چنین شیون و مصیبت
بنی هاشم ندیده بودم از هر طرف ناله و واحسیناه و واغریباه و وامظلوماه بر کشیدند چون برگشتم
بنزد عمرو بن سعید همینکه نظرش بر من افتاد تبسم کرد و خندید پس این شعر را انشا خواند عَجَّتْ
نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ عَجَّةً كَعَجِيجِ نِسْوَتِنَا غَدَاةَ الْأَرْنَبِ یعنی زنان بنی هاشم بجوش
و فغان در آمدند همچنانکه زنان ما بجوش و فغان آمدند در وقت کشتن فلان پس گفت
هذه واعیة بواعیة فلان یعنی این خروش بجای آن خروش است پس عمرو بن سعید ملعون گفت

بسوی مسجد رود و خطبه خواند بعضی از ابیات که گفت و در آخر اظهار عدم رضا بکشتن سید الشهدا نمود گفت
لکن چه کنم با کسی که شمشیرش را کشیده میخواهد مرا بکشد که او را عبد الله بن عفیف برخاست
و گفت لو کانت فاطمة حیّة و رأت رأس الحسین لبکت اگر فاطمه در دنیا بود و سر
حسین را میدید هر آینه البته میگریست و میخروشید آن ملعون دست برو زد که ما احق از پدر او و عم ما
و شوهر او برادر ما است و فرزندان او فرزندان ما است اگر فاطمه زنده بود و بر او میگریست و جگرش
بر او می سوخت ولکن ملامت میکرد کسی را که او را کشت و دفع نمود او را از خود شیخ مفید رحمه الله
تعالی میگوید که چون این خطبه را خواند و این خبر در مدینه منتشر شد مصیبتی در میان بنی هاشم بر پا شد و در خانه
خود ماتم آن مظلوم را گرفتند زینب دختر عقیل با خواهرش موها را پریشان کردند و شروع بشیون
کردند و زینب میگفت ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم
بعترتی و باهلی بعد مفتقدی منهم اساری و منهم من ضرجوا بدمی آیا چه جواب خواهید
گفت در جواب پیغمبر خدا در وقتی که سوال نماید از شما که این چه عمل بود که با اهل بیت من کردید بعد از
من که بعضی را باسیری گرفتید و بعضی را کشتید و بدنهای ایشان را بخون ایشان رنگین کردید ما کان
هذا جزائی اذ نصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی این جزای من نبود که در عوض
حقهای من با عترت من چنین کنند یکی از آزاد کرده های عبد الله بن جعفر آمد و خبر کشته
شدن پسرهای او را داد عبد الله گفت انا لله و انا الیه راجعون یکی از غلامانش گفت این
بلیه از امام حسین بما رسید عبد الله او را دشنام داد و گفت آیا از برای امام حسین این کلام
گویی بخدا که اگر خودم بودم جان خود را فدای او میکردم و همین دل مرا از این غم تسلی میدهد که ایشان
با پسر عمم شهید شدند و جان خود را نثار او کردند پس رو کرد بمردم و گفت حمد خدا را که گران است
بر من کشته شدن امام حسین ولکن بحمد الله اگر من نبودم که بدست خود جهاد کنم در برابر دیش فرزندانم
بودند او را یاری کردند و بروایتی چون خبر در مدینه افتاد زنان گریه کنان و شیون کنان داخل خانه ام سلمه
زوجه محترمه پیغمبر شدند و گفت ای ام سلمه حسینت را کشتند چون این را شنید گفت فعلوها
آیا فرزند مرا کشتند و این مصیبت را مرتکب شدند خدا قبرهای ایشان را پر از آتش کند و ابن نما روایت
کرده که یزید بن معویه نفری از افاضل اهل شام را فرستاد بسوی مدینه که خبر کشتن امام حسین را بمدینه برسانند

برسانند چون این خبر بحث اثر را در آن شهر افکندند شیون ما بر پا شد یکی از دختران عبد المطلب با موی
پریشان دست بر سر گذارده بیرون آمد تا تحقیق نماید که خبر چه باشد آیا راست است این خبر
یا دروغ چون یافت که پناه عالمیان را شهید کرده اند خروش و شیون برآورد و شعر چند در مرثیه
آن حضرت خواند و بروایت شیخ مفید در آن روز که خبر شهادت آن حضرت باهل مدینه
رسید در دل شب منادی را شنیدند که ندا میکرد بنحوی که آواز او را میشنیدند و او را نمیدیدند و می گفت
ایها القاتلون جهلاً حسیناً ابشروا بالعذاب و التنکیل ای گروهی که کشتید
از روی جهل و نادانی حسین را بشارت باد شما را بعذاب و نکال کل اهل السماء یدعوا
علیکم من نبی و مرسل و قبیل قد لعنتم علی لسان داود و موسی و صاحب
الانجیل همه اهل آسمان بر شما نفرین میکنند و شما ملعون شده اید از زبان پیغمبران و صاحب کتاب
و ابن نظری در کتاب خصایص روایت کرده که او از ابی ربیعه و او از ابی قبیل روایت کرده که
در مدینه در میان آسمان و زمین شنیدند که منادی ندا میکرد و این اشعار را میخواند یا من یقول بفضل
آل محمد بلغ رسالتنا بغیر توانی قتلت شرار بنی امیة سیداً خیر البریة
ماجداً ذا شأنی ای گروه قایل بفضایل و کمالات و فضل آل محمد پیغام مرا بدوستان ایشان
برسان و بگو که اشرار بنی امیه آقا و بزرگوار عالمیان را کشتند و بهترین خلق را شهید کردند و بهتر همه را
کشتند ابن المفضل فی السماء و ارضها سبط النبی و هادم الاوثان کشتند
فرزند کسی را که در آسمان و زمین او را بر همه کس تفضیل میدهند کشتند سبط پیغمبر را و فرزند شکننده
بتها را بکت المشارق و المغارب بعد ما بکت الانام له بکل لسان
همه عالم از مشرق تا بمغرب بر او گریستند و هر مخلوقی بر او گریست بهر زبانی فانا لله و انا الیه
راجعون

مجلس یازدهم در بیان رفتن اهل بیت بسوی شام و بردن اهل بیت بمجلس یزید

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر
خلقه محمد و اهل بیته المظلومین و بعد فقد قال الله سبحانه و اذ
اخذنا میثاقکم لا تسفکون دمائکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم
ثم اقررتم و انتم تشهدون آیه شریفه در تعییر و سرزنش و مذمت یهود نازل

شد که خدا عهد و میثاق از ایشان گرفت از آنکه خون ناحق نکنند و کسی را از خانه اش بیرون نکنند
پس ایشان شکستند عهد و میثاق الهی را و تکذیب کردند پیغمبران خدا را و کشتند او را چون تفاصیل
اخبار کثیره آنچه در امم سابقه رو داده در این امت نیز واقع می شود طابق النعل بالنعل
پس باید آنچه آن یهودان در آن امت کردند در این امت نیز واقع شود و لهذا وارد شده
که چون آیه شریفه نازل شد جناب رسالت مآب فرمودند آیا خبر دهم شما را بگروهی که شبیه
این جماعت اند از یهودان این امت عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود گروهی از امت من که
دین و ملت مرا بر خود می بندند و می کشند اهل خانه و ذریه مرا و پاکیزگان عترت مرا و تبدیل
می کنند شریعت و سنت مرا وَ يَقْتُلُونَ وَلَدَيَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ كَمَا قَتَلَ
أَسْلَافُ الْيَهُودِ زَكَرِيَّا وَيَحْيَى می کشند فرزندان من حسن و حسین را چنانچه اسلاف
یهود زکریا و یحیی را کشتند آگاه باشید که خدا لعنت می کند این گروه را چنانچه لعنت کرد
آن گروه یهود را و خواهد فرستاد بسوی بقیه ذریه ایشان پیش از روز قیامت
که ایشان را بشمشیرهای اولیاء خود بسوزاند و بجهنم رهنماید خدا لعنت کند کشندگان امام
حسین را و دوستان و یاوران ایشان را و کسی را که ساکت مانده از لعن ایشان بی تقیه
أَلَا وَصَلَّى اللهُ عَلَى الْبَاكِينَ عَلَى الْحُسَيْنِ رَحْمَةً وَشَفَقَةً وَاللَّاعِنِينَ لِأَعْدَائِهِمْ
صلوات و رحمت خدا بر کسانی باد که می گریند بر امام حسین از روی شفقت و مهربانی
و ترحم بر او و لعنت می کنند دشمنان او را و سینه های ایشان مملو است از غیظ و خشم
بر ایشان آگاه باشید که کسانی که راضی شدند بقتل او شریک میباشند با قاتلان او در کشتن
او و آگاه باشید که کشندگان او و یاوران ایشان و پیروان ایشان بری میباشند
از دین خدا و پیغمبر خدا و بدرستی که البته خدا امر میفرماید ملائکه مقربین را که ضبط کنند اشک چشم گریه
کنندگان بر او را و ببرند بسوی خزان بهشت پس ایشان آن را ممزوج میسازند با آب حیوان
پس زیاد میشود شیرینی و گوارائی آن و میبرند از آن در هاویه و ممزوج می کنند بحمیم و صدید
و غسلین جهنم پس شدید میشود حرارت آن بر آن کسانی که میبرند ایشان را بسوی آن از اعدای
آل محمد هزار ضعف آن آنچه در آن امتها شده در این امت نیز واقع گردیده اگرچه بسیار از

بسیار از کیفیت تفصیلش بتفصیل بکسی نرسیده و لکن در نظر عارفان هویدا است در آن امتها بعد از رفتن
موسی از میان قوم خود قومش از دین برگشتند و گوساله پرست شدند و هرون را ضعیف کردند و با او
ظلم و ستم کردند در این امت نیز بعد از رفتن پیغمبر آخر الزمان بر هرون این امت که علی بن ابیطالب
باشد ظلم و ستم کردند بعد از پیغمبر خدا همه امت از دین برگشتند و گوساله پرست شدند مگر قلیلی و گوساله ایشان
این امت اعرابی اول بود در بنی اسرائیل صفورا دختر شعیب زن موسی بعد از رحلت موسی
با وصی او یوشع بن نون محاربه نمود و با او لشکر کشی نمود نظیر آن در این امت حمیرا زن پیغمبر
با وصی او علی بن ابیطالب محاربه نمود و لشکر کشید و شمشیر بر روی او کشید در آن امتها
اهل صفورا پیغمبر خود را کشتند و گوشت او را پختند و خوردند در این امت هند جگر خوار
جگر حمزه را مکید و خواست که بخورد در دهنش سنگ شد اگرچه طاهره او جزو بدن آن ملعونه
نشود در آن امتها چند زن بدور جانه نیکان پیغمبران بودند مثل زن لوط و نوح نظیرش در این امت
دو زن پیغمبر است در آن امتها بعضی از زنان نیک در تحت کفار بودند که بدی شوهر به نیکی زن ضرر نداشت
آسیه زن فرعون نظیرش در این امت ام کلثوم و رقیه که در تحت فلان بودند و سکینه دختر سید
الشهدا که در تحت مصعب بن الزبیر بود در آن امتها بعضی از پیغمبران غایب شدند مدتهای طولانی
نظیر آن در این امت غیبت صاحب الامر است در آن امتها بر حمل حضرت عیسی و موسی کسی مطلع نشد
در آن امتها یحیی و عیسی را در کودکی پیغمبر گردانیدند و در بعضی صاحب حکم گردانیدند در این امت
جناب جواد ع و جناب صاحب الامر ع که در کودکی صاحب خلافت و امامت گردیدند در آن
امتها حضرت یوسف مبتلا شد بمحبت زلیخا نظیر آن جناب امام حسن که مبتلا شده بمحبت آن
زن بدویه که مانند آفتاب خوش روی بود و همگی نظر اش بر امام حسن افتاد و عاشق آن حضرت شد
و خود را در خیمه آن حضرت انداخت و دست از ایشان بر نمیداشت در آن امتها بخت النصر
بیت المقدس را خراب نمود در این امت حجاج بن یوسف ثقفی ملعون کعبه معظمه را خراب
کرد در آن امتها بعضی از نیکان را طول عمر بود مثل نوح و خضر و بعضی از بدان را مثل عوج بن عنق
در این امت نیز چنین است اما نیکان جناب صاحب الامر است و از بدان دجال ملعون در آن
امتها فرزند نشناسه متولد شد مثل یحیی بن زکریا نظیر آن در این امت حسین بن علی بود که کشش

با هم متوالیه کرد و به در آن اثنا امان خون گریست بر یحیی و این است نیز خون گریست بحسین بن علی در آن
اثنا گریه کنندگان چند بودند که بعضی از ایشان از آب دیده اش گیاه از زمین رویید و آه از سینه
برکشید و آن را می سوخت و این است نیز بکاء چند بودند مثل فاطمه که آنقدر گریست که اهل مدینه
به تنگ آمده و پیغام دادند که یا شب گریه کن یا روز تا ما در یکی ازین روز یا شب آرام گیریم و مثل علی بن الحسین
که چهل سال بر پدرش گریست تا آنکه از بسیاری گریه ترسیدند هلاک شود تا آنکه روزی یکی از غلامان
آن حضرت گفت فدای تو شوم میترسم که خود را هلاک کنی و گذشته کار شود فرمود إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي
إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ پس فرمود إِنِّي لَمْ أَذْكُرْ مَصْرَعَ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا خَنَقَتْنِي
الْعَبْرَةُ یاد می کنم کشته شدن اولاد فاطمه را مگر آنکه گلوی مرا گریه می گیرد و در آن اثنا یوسف صدیق را
اسیر کردند و در زندان انداختند نظیران در این است علی بن الحسین و موسی بن جعفر را اسیر کردند و در زندان
حبس نمودند سر یحیی را تحفه زن زناکار بعدیه بردند سر امام حسین را نیز تحفه پسر معویه بردند سر یحیی
در مجلس آن زانیه سخن بگفت و سر حسین نیز در بالای نیزه سخن می گفت و در مواضع متفرقه تلاوت
قرآن از آن شنیدند و می گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در شب لا اله الا الله
می گفت سهل بن سعد گوید در کوفه بودم که سر مقدس سید الشهدا را داخل کوفه می کردند رفتم
بباب بنی خزیمه دیدم مردم ایستاده بودند و منتظر اسیران و سرهای مقدسه شهدا بودند ناگاه دیدم
سر مقدس سید الشهدا را بر سر نیزه زده بودند آن سر مقدس سوره کهف را میخواند چون
باین آیه رسید أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا گریه
در آمدم و گفتم یا ابن رسول الله سرت را بر نیزه زدن عجب تر از قصه اصحاب کهف و رقیم
خداوندا تو بر هر چیز قادری چون باینجا رسید حالتی بمن روی داد که بیتاب شدم پس مدهوش گردیدم
و غش کردم و برو در افتادم بهوش نیامدم مگر آنکه در وقتی که سوره را تمام کرده بودند بدانکه
ظلمی بر آن حضرت شد اعظم از ظلم پیغمبران سلف بود اگرچه نظیران بر پیغمبران نیز واقع شد
بلکه اعظم از ظلم عالمیان بود اگرچه نظیر آن ظلمها بر او قبیح است و لهذا ظلم بر جاهل مثل ظلم
بر عالم نیست و ظلم بر فاسق مثل ظلم بر عادل نیست و هر چند در مرتبه علم و فضل و تقوی بلند مرتبه تر باشد
ظلم بر او قبیح تر است و هم چنین با وجود قبح ظلم مطلقا ظلم بر صاحب حق اقبح و لهذا ظلم عبد نسبت به

نسبت به سید اقبح از دیگران است و ظلم بر والدین اقبح از ظلم بغیر ایشان است و هر چند حق شخص اعظم
باشد ظلم بر او اعظم است و این امور از واضحات است و از اینجا معلوم می شود عظمی این ظلم
و هر چند سید الشهدا را بهتر شناختی و مرتبه اش عظیم تر دانستی مصیبت اش را عظیم تر خواهی دانست و
هر چند حق او را عظیم تر دانی ظلم بر او را اقبح خواهی دانست و اگر خواهی مرتبه اش را بدانی و بعضی
متتبع باش تا اشاره بآن شود اگرچه شناختن مرتبه ایشان را از برای امثال ما ممکن نیست
بدانکه بمقتضای حدیث إِنَّ الَّذِي ظَهَرَ لِلْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ مِنْ مَعْرِفَةِ آلِ مُحَمَّدٍ قَلِيلٌ
مِنْ كَثِيرٍ لَا يَخْفَى که مضمونش این است که آنچه ظاهر شده از برای ملائکه مقربین از معرفت اهل
بیت رسالت قلیلیست از کثیر که احصای آن نتوان نمود طریق معرفت ایشان را بر این عقول ضعیفه
مسدود و سمند سریع السیر ادراک عقل و وهم را در بیدای کثیر الفضای معرفت کمالات ایشان
از سیر قلیل نیز ممنوع میدارد زیرا که هرگاه متوطنان حظایر قدس و مقربان بارگاه انس را با آن مقامات
عالیه و عدم انغماس در کدورات جسمانیه و شهوات حیوانیه و با رفع کثیری از حجب حایل
نباید از معارف ایشان الا قلیلی از کثیر لا تحصی پس عقول دیگران را کی دست رس خواهد بود و ادراک
قاصر را کی مجال شعر آنجا که عقاب پر بریزد : از پشه لاغری چه خیزد : کلینی بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت
میکند که حضرت صادق با او فرمودند که آیا قرآن خوانده گفت بلی فرمود آیا دیده در کتاب الله
این آیه را که قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ
طَرْفُكَ و این آیه در مقام این است که سلیمان تخت بلقیس را طلب کرد و یکی گفت در فلان مقدار
از زمان می آورم و یکی گفت در فلان مقدار میفرماید حق تعالی که آنکه در نزد او بود علمی از کتاب
گفت من می آورم او را در فلیا قبل از رد بصر پیش از یک چشم بهم زدن سدیر میگوید عرض کردم فدای
تو شوم خوانده ام آیه را حضرت فرمود آیا آن مرد را شناختی و میدانی چه قدر از علم کتاب در نزد او
بود گفتم خبر ده مرا بآن که چه قدر از علم کتاب را داشت آن حضرت فرمود قَدْرُ قَطْرَةٍ مِنَ الْمَاءِ
فِي الْبَحْرِ الْأَخْضَرِ بقدر قطره از آب نسبت به دریای اخضر پس چه قدر است این علم عرض کردم چه قدر
کم است این علم حضرت فرمود چه بسیار است اینکه خدا او را نسبت به علم داد ای سدیر آیا یافته
در آنچه خوانده از کتاب خدا قول خدا را قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ

الکتاب میگویند گفتم خوانده‌ام از آن فرمود تو شوم پس فرمود کسی که جمیع علم کتاب در نزد اوست عالم‌تر است
یا آنکه بعضی از آن را میداند گفتم بلکه آنکه جمیع را عالم است پس بدست مبارک اشاره بسینه خود کرد
و فرمود عِلْمُ الْکِتَابِ وَاللهِ کُلُّهُ عِنْدَنَا عِلْمُ الْکِتَابِ وَاللهِ کُلُّهُ عِنْدَنَا بخدا قسم جمیع
علم کتاب در نزد ماست بخدا قسم جمیع علم کتاب در نزد ماست آری این علم ایشان است
در هر صفتی از صفات کمال که ملاحظه کنی چنین میباشند اما در شجاعت آن بود که در یک حمله
بالب تشنه و خاطر شکسته زیاده از چهارصد نفر را کشت و در زمان قلیلی ده هزار از آنجماعه نفر را کشت
و اما در جود و کرم آن بود که بدیدن اسامة بن زید رفت در حال مرضش او را غمگین دید
فرمود که چرا غمگینی گفت شصت هزار درهم قرض دارم فرمود من ادا میکنم پس آن را ادا کرد
پیش از موت او و عبد الرحمن سلمی تعلیم حمد بیکی از اولاد آن حضرت کرد هزار دینار و هزار حله
زینبا باو داد و دهان او را پر از مروارید کرد و در حدیث است که روزی فقیری آمد و سؤال کرد و
فرمودند تا هزار دینار باو دادند آن مرد نشست و صراخ آن مینمود دیگر و بدان را امتحان کرد
خزینه دار گفت برخیز چیزی نفرموده آن مرد گفت ابرو چین فرمود حضرت فرموده است بگوید
الجواب باری میدهند بعوض آبروی اوست که میریزد حضرت فرمود که هزار دینار دیگر باو بدهند
دوست در صلح کرده هزار دینار دیگر خود داد و فرمود هزار دینار از بهای سؤال او بود و هزار
برای آبرو و دستم برای آنکه پیش ما آمد و به نزد غیر ما نرفت و در حدیث دیگر وارد شده که اعرابی
وارد مدینه شد و سؤال کرد از کریم‌ترین خلق جناب سید الشهدا را باو نشان دادند بمسجد آمد دید که
حضرت نماز میگزارد در برابر آن حضرت ایستاده و گفت لَمْ یَخِبِ الْآنَ مَنْ رَجَاكَ وَمَنْ حَرَّكَ
مِنْ دُونِ بَابِكَ الْحَلْقَةَ کسی که امیدوار تو گردید نا امید نشد و کسی که حلقه کوب باب جود تو گردید محروم
نگردد أَنْتَ جَوَادٌ وَأَنْتَ مُعْتَمَدٌ أَبُوكَ قَدْ كَانَ قَاتِلَ الْفَسَقَةِ لَوْلَا الَّذِي كَانَ مِنْ
أَوَائِلِكُمْ كَانَتْ عَلَيْنَا الْجَحِيمُ مُنْطَبِقَةً تویی صاحب جود و بخشش و تویی محل اعتماد و اتکال پدر تو
بود برکشنده فاسقان و کفار اگر دین حق که از آبای شما بما نرسیده بود همه در جهنم بودیم چون آن حضرت از نماز
فارغ شد به قنبر فرمود ندا آیا چیزی از مال حجاز مانده عرض کرد با چهار هزار دینار مانده است فرمود بیاور
پس بخانه رفت ازرا آورد حضرت آن را در ردای خود پیچیده دست را از شکاف در بیرون کرده از جهت

از جهت حیا از اعرابی فرمود خُذْهَا فَإِنِّي إِلَيْكَ مُعْتَذِرٌ وَاعْلَمْ بِأَنِّي عَلَيْكَ ذُو شَفَقَةٍ
بگیر این را و عذر ما را بپذیر و معذور دار ما را و بدانکه ما را با تو شفقت و مهربانی میباشد لَوْ كَانَ فِي
سَيْرِنَا الْغَدَاةَ عَصَاءٌ أَمْسَتْ سَمَاءٌ عَلَيْكَ مِنِّي دَفْقَةً لَكِنَّ رَيْبَ الزَّمَانِ ذُو غِيَرٍ
وَالْكَفُّ مِنِّي قَلِيلَةُ النَّفَقَةِ اگر ما هم صبح که میرسید عصای دولت داشتیم بعزا اگر ما هم
بر ما زده چوبی بند بود و حق ما را بالمره از ما گرفته‌اند هر آینه آسمان مرحمت ما بر تو ریزش میکرد
ولکن حوادث روزگار امور را متغیر گردانیده و دست ما خالی و قلیل النفقه است اعرابی ازرا
گرفت و گریست حضرت فرمودش بعطای ما را کم شمردی عرض کرد نه ولکن گریه‌ام از این است
که چگونه از دنیا میبرد این دست چگونه در زیر خاک پنهان میگردد وجود و کرمت بر طرف
میگردد و از جود و بخشش آن بزرگوار همین کافی است که شعیب بن عبد الرحمن روایت میکند
که در روزی که آن حضرت را شهید کردند بر پشت مبارک او پینه‌ها چند دیدند از سید
الساجدین پرسیدند که این پینه‌ها از چه بود فرمود این از آن همیانهاست که در شبها میکشید
و بخانه بیوه زنان و یتیمان و مساکین میبرد و غیر از آن بدن شریف با و روحها شیعیان
که با وجود آنکه در راه بندگی خدا این قدر زحمت کشیده آخر الامر او را برهنه و عریان کردند
و از شمشیر و نیزه و تیر و سنگ و چوب آن را پاره پاره کردند و اعضایش را در هم شکستند وادلا
وَإِنَّ ظَهْرًا غَدَا اللَّبَنِ يَنْقُلُهُ سِرًّا إِلَى أَهْلِهِ بِاللَّيْلِ مَكْسُورٌ آن بدنی که تنها انبان بدوش
میکشید و بخانه فقرا میبرد آن را در هم شکستند و گفتند وَإِنَّ رَأْسًا هُوِيَ لِلَّهِ
فِي سُجُدِهِ يُدَقُّ أَسْنَانُهُ بِالْعُودِ مَحْجُورٌ و بدرستی که در ولیها سر همیشه بجهت ملک معبود
در سجود بود و پسر معاویه شرابخوار چوب بر لب و دندان او میزد و با عزیزم این اخلاق رفیعه‌اش
و صفات مرضیه‌اش اما عبادت و تقوایش همین بس که در شب عاشورا بعد از آنکه
لشکر مخالف اراده قتال کردند برادر خود را فرستاد که اگر میتوانی امشب را دیگر از ایشان
مهلت بگیر که امشب را تمام عبادت میخواهم که امشب دیگر را بندگی خدا کنم خدا میداند که من دوست
میدارم تلاوت کلام او را و دعا و نماز را در حدیث است که بسید الساجدین عرض کردند
که چه قدر کم است اولاد پدر بزرگوارت فرمود تعجب است که من چگونه از ایشان متولد شدم

مردم در شبانه روزی هزار رکعت نماز میکرد و در اوقات معاشرت با زنان خود آری در شکم مادر بود ذکر
خدا میکرد چنانچه از حضرت فاطمه روایت شده که چون چهار ماهه شد حمل او در مصلای خود میشنیدم بچه ذکر
خدا او از تسبیح و تهلیل اندرون میشنیدم و در وقت شیرخواره بود ذکر خدا میکرد و در وقتی در میان لشکر
اعدا افتاده بود و از هر طرف شمشیر و نیزه بر بدنش میزدند ذکر خدا میکرد و از خدا غافل نشد و در وقتی در سرش را
بر نیزه زده بودند ذکر خدا میکرد و در وقتی که تازه بکشتن آمده بود ذکرش الله اکبر بود و در وقتی سرش بر نیزه
زده بودند تلاوت قران میکرد و لا حول و لا قوة الا بالله میگفت و لا اله الا الله میگفت و همیشه دین
خدا را یاری میکرد و مردم را بسوی حق دعوت مینمود و سرش را داد و دست از جانب غیر خدا برداشت و دست
از یاری دین برنداشت پاره پاره اش کردند و دست از کلام حق برنداشت و سر مطهر او بریده بودند و سر
بریده اش راهب نصرانی را بدین حق دعوت مینمود و میفرمود اگر خواهی شفاعت باشم بدین جدم درآ
فَوا عَجَباهُ مِنْ مُصيبَةٍ تَزَلْزَلَتْ مِنْها بِناءُ الْاِسْلامِ وَ تَزَعْزَعَتْ مِنْها اَرْكانُ الْحَقائِقِ
وَ الْعالَمِ مُصيبَةٌ لَوْ لاقَتْ حَديدَ الصّلبِ باكِيًا وَ لَوْ صُبَّتْ عَلَى الْاَيّامِ لَصِرْنَ
لَيالِيًا بدانکه هم چنانچه ظلم و ستمی که بسید الشهدا رسید عظیم‌ترین ظلمها بود و مصیبتی که بان حضرت رسید
عظیم‌ترین مصیبتها بود و کسانی که این ظلم را کردند و مؤسس این اساس شدند شقی‌ترین خلق بودند و
قبح عمل ایشان بیش از همه کس بود و این اساس را اوایل این امت چیدند و این بنیان را ایشان
بنا گذاشتند و بنی امیه باتمام رسانیدند و بسبب استدلال امر معاویه بر تخریب بنیان فی بیوت اذن الله
ان ترفع کردند و مبالغه بر اخفای این نعمت عظمی و اطفای این نور نمودند و مردم را از حق برگشتی
قهقری به جاهلیت و کفر اصلی برگردانیدند و آتش بر در خانه ایمان زدند منازل ایمان را خراب
کردند و معابد اسلام را ویران کردند بلاذری که از اعاظم اهل سنت است نقل کرده که بعد از
شهادت سید الشهدا عبد الله بن عمر نامه نوشت به یزید بن معاویه اَمّا بَعْدُ فَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ
وَجَلَّتِ الْمُصيبَةُ وَحَدَثَ فِي الْاِسْلامِ حَدَثٌ عَظيمٌ وَلا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ یعنی عظیم
واقع شد و مصیبت بزرگی واقع گردید و امر عظیمی در اسلام پدید آمد و روزی مثل روز کشتن امام حسین نیست
چون نامه بیزید رسید در جواب نوشت اما بعد یا احمق ما در شدیم بخانهای مزینه و فرشهای
گسترده و بشتهای برکنار یکدیگر گذاشته یعنی در وقتی نوبت بما رسید که اساس سلطنت آماده و تخت

و تخت و دستگاه بزرگی و ملوکی گسترده از جهت ابقای ملک و پاس سلطنت خود با کسی که منازعه کرد
با ما جنگ کردیم و مقاتله نمودیم پس اگر حق حق ما بود پس حق خود شمشیر زدیم و اگر حق از غیر ما بود
فَاَبُوكَ اَوَّلُ مَنْ سَنَّ هٰذا وَ ابْتَزَّ وَ اسْتَأْثَرَ بِالْحَقِّ عَلىٰ اَهْلِهِ اگر حق از ما نبود
پس پدر تو اول کسی بود که این طریقه را سلوک داشت و این سنت را قیام نمود و حق را از
اهلش منع نمود و حکایت رفتن عبد الله بن عمر یعنی پسر عمر بسوی یزید و عتاب
او یزید را باین امر و جواب یزید او را پس رضای او بفعلش مشهور و در کتب معتبره مذکور است
و آن چنانچه صاحب بحار در مجلد ثانی از کتاب دلایل الائمه باسناد خود نقل کرده آنست که بعد از
آنکه ورود خبر شهادت سید الشهدا و شهادت اهل بیت و اصحابش و اخبار زنانش بمدینه رسید
و مهاجر و انصار در خانهای خود عزای آن حضرت را برپا کردند عبد الله بن عمر از خانه بیرون آمد بر سر
رو زد با جامه چاک میگفت ای گروه بنی هاشم و قریش و ای مهاجر و انصار آیا شما زنده اید و چنین
میکشند با اولاد پیغمبر بعد از این در شهر قرار نمی‌توان گرفت در همان شب از مدینه بیرون رفت و به
منزلی رسید مگر اینکه قبح اعمال یزید را بخلق میگفت و مردم را بر روی میشورانید و او را لعن میکرد
و جمعیتی بر او بیش پدید آمد تا آنکه وارد شام شد و از هر طرف خبر بیزید رسید از حرکات
عبد الله و این خبر در شام پیچیده بود قبل از ورود او و چون بشام رسید از هر طرف بسوی
او میشتافتند و نزدیک بود که شام بهم خورد و یزید میگفت این یک شری است که میزند
و عنقریب خاموش خواهد شد چون بدر خانه یزید رفت صدا را بگریه بلند کرده بود چون
او را اذن دادند داخل شد و میگفت داخل نمیشوم و حال آنکه تو کردی با اهل بیت پیغمبر آنچه
کردی که اگر کفار متمکن میشدند نمیکردند بر خیز از این بساط تا مسلمانان اختیار کنند کسی را که احق
از تو باشد آن ملعون او را تعظیم کرد و نزدیک خود نشانید و گفت گوش خود را فرو نشان
و بچشم بصیرت نظر کن که چه میگوئی در حق پدر خود آیا خلیفه رسول الله و ناصر او و پدر زن او بود
و هادی و مهدی بود و کسی بود که در زمان کفر بت پرستی نکرد و بظاهر و در باطن خدا را میپرستید
گفت بلی چنین بود گفت پدر تو پدر مرا والی شام کرد یا پدر من پدر ترا خلیفه کرد یا پدرم پدر ترا
والی کرد گفت آیا راضی میشوی به پدر خود و آنچه با پدرم معاهده نمود گفت بلی پس دستش را گرفت

وگفت برخیز پس داخل کرد در خزانهٔ از خزاین خود و صندوقی را آورد و آن را گشود و صندوقچه از آن
بیرون آورد و در آن را گشود و طوماری را که در حریر سیاه پیچیده بود بیرون آورد و گفت خط پدر ترا
میشناسی گفت بلی این خط اوست آن را گرفته بوسید و خواند و در آن درج کرده بود از
افعال و اعمال خود شطر عظیمی و تعلیم کرده بود او را حیله و مکر و غدر خود و خط وافر بود و مضمون
نامه بسیار طولانی بود و ذکر آنش مناسب نیست الا آنکه در آخر نوشته بود که محمد گمان میکرد که این
امر از کسی مالک نخواهد شد و بر این منبر کسی نخواهد نشست و مکر او باطل شد و ابوبکر بالا رفت
آن را و بعد از آن من بر بالای آن رفتم و میخواهم ای بنی امیه که شما چوبها و عمودهای این خیمه که ما
برپا کرده ایم باشید و این خیمه را برپا دارید و از این جهت امرش مرا تیر و اگذاردم و شما را تقرب
کردم و برآوردم از تألیف شعر و نثر او که بر کعب بن وحی شده وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ
فِی الْقُرْآنِ بگمانش آنکه شما باشید آن شجره ملعونه پس او نسبت داد رانش عداوت شما
و پدران شما را او داشته همیشه و من ترا وصیت بکنم با قلت حلم تو آنچه نصیحت کنم در آنچه ترا
وصیت کردم و ترا متمکن کردانیدم از هدم شریعت محمد و با امت او با مدارا باش و تصدیق
کن آنچه آورده و میل ده قلوب ایشان بسوی خود بعطایای خود و تغییر بده سنت او را و هم
بر ما فاش مگردان و بکش ایشان را بدست خودشان و هلاک نما ایشان را با شمشیرهای خودشان
تا اینکه میگوید فَمَا آمَنَ عَلَيْنَا وَعَلَيْكَ ثَوْرَةُ عَلِيٍّ وَشَبِيبَةِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ
فَإِنْ أَمْكَنَكَ فِي عِدَّةٍ مِنَ الْأُمَّةِ فَبَادِرْ وَلَا تَقْنَعْ بِصِغَارِ الْأُمُورِ وَا
قْصِدْ بِعَظِيمِهَا و این شتم بر خودمان و نه بر تو جوش آمدن علی و فرزندانش حسن و حسین پس
اگر ممکن شدن را امر این زده است را با خود کن و مبادرت کن در قلع این شجره و قطع این ثمره
و قناعت کن با مور حقیره و مشاغل یسیره و بر تو باد قصد امور عظیمه و صعود بر مدارج خطیره و بر تو باد
بحفظ وصیت من و عهد من و مخفی کن آن را و امر و نهی را بجا آور و بپرهیز از مخالفت من و سلوک
نما طریق پدرانت را و طلب نما خون خود را و قطع نما آثار ایشان را و ظاهر و باطن خود را بروز
داده هم تو پس شعر چند در آخر عهدنامهٔ ملعونش نوشته و در آن اشعار یاد کرده است کفار را
که در جنگ بدر و غیره کشته شدند مثل ولید و شیبه و عتبه و عاص و او را تحریص بر طلب خون ایشان

ایشان کرده و بگوید أُولٰئِكَ فَاطْلُبْ يَا مُعَوِّيَ ثَارَهُمْ بِنَصْلِ سُيُوفِ الْهِنْدِ وَالْأَسَدِ
السَّمْهَرِيِّ وَصِلْ بِرِجَالِ الشَّامِ فِي مَعْشَرِهِمْ هُمُ الْأُسْدُ وَالْبَاقُونَ فِي أَكَمِ الْوَغَى
ایشان پدران و قبیلهٔ تواند که کشته شدند از دست محمد و اصحابش پس طلب کن خون ایشان را
بشمشیرهای بران و نیزهای تیز و شیران بنی امیه را با لشکرهای شام بر این کار بدار و دیگران را واگذار
که بمنزلهٔ وحشیان صحرا از سنان میباشند تَوَصَّلْ إِلَى التَّخْلِيطِ فِي الْمِلَّةِ الَّتِي أَتَانَا بِهَا الْمَاضِي
الْمُمَوَّهَةِ بِالنَّبِيِّ فَلَسْتَ تَنَالُ الثَّارَ إِلَّا بِدِينِهِمْ فَتَقْتُلُ بِسَيْفِ الْقَوْمِ جِيلَكَ تَجْتَمِعُ و باطل
در حق داخل و امر را مشتبه گردان و ترک مکن علی را که آن مرد کشته آورد و لشکر خود را ارواح
داد و من تو ای طلب کن خون خود را اگر با دین او و چون مخلط کردی امر را و شبهه نمودی حق را
پس بشمشیر گردنهای بنی عم او اولاد ابی طالب را جدا گردان چون آن ملحد این عهدنامه را خواند
برخاست و سر یزید را بوسه داد و گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى قَتْلِكَ الشَّارِيَ
بْنَ الشَّارِي حمد خدا را که خارجی پسر خارجی را کشتی بحق قسم آنچه پدرم به پدر تو گفته است از اسرار
خود بمن نگفته پس آن ملعون جایزه نیکو بآن ملعون داده او هم برگردید چندان مردم پرسیدند
چه گفت گفت کلام راست گفت که من هم دوست میداشتم که با او شریک باشم در این کار
و این خواهش بود بد کس که از د بلند رسید و برگشت بسوی مدینه خدا رحمت کند سید مهدی طبا
طبائی را که نیکو گفته است در انتقام اَلَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ أَقْوَتْ مَرَابِعُهُ وَالشَّرْعُ
مِنْ فَقْدِهِمْ غَارَتْ شَرَائِعُهُ منازل دین پیغمبر خدا بعد از کشته شدن امام حسین و اصحابش
خراب و ویران گردید و شریعت الٰهی که حیاض آن مملو بود از زلال بی صافی رود و وادی بعد از قتل
ایشان از میاه علوم و معارف خالی گردید قَدِ اسْتَشْفَى الْكُفْرُ بِالْإِسْلَامِ مُذْ رَحَلُوا وَالْبَغْيُ
بِالْحَقِّ لَمَّا رَاحَ صَادِعُهُ رخنهای که از شمشیر اسلام بر سینه کفر بود شفا یافت بجهة رخنهای که از کفر
باسلام رسید بعد از رفتن ایشان و جراحتهای ظلم و عدوان که از حق و اهل او داشته شد عافیت
یافت وَدَائِعُ الْمُصْطَفَى أَوْصَى بِحِفْظِهِمْ فَضَيَّعُوهَا فَلَمْ تُحْفَظْ وَدَائِعُهُ امانتهای پیغمبر خدا
با امت خود سپرد و وصیت بحفظ آن فرمود منافقان امت از حفظ نکردند بلکه ضایع کردند
صَنَائِعُ اللّٰهِ بَدْءً وَالْأَنَامُ لَهُمْ صَنَائِعُ شُكْرٍ مَا لَامَتْ صَنَائِعُهُ ایشان کسانی هستند

که مقصود از خلق عالم بودند و اول مصنوع بقدرت صانع اند در کارخانهٔ صنع آفرید ایشان بودند
و سایر ممکنات را بجهة ایشان آفرید ذاك اوّل اهل البیت اذ لهم عن موضع
فیه رتب العرش واضحة و زاد ما ضعضع الاسلام ما صدعت منه
دعائم دین الله تابعة سرکردهٔ منافقین و اول سلسلهٔ اهل بغی و ظلم اول سلسلهٔ حق را از
منزل خود بیرون کرد و حق او را از او غصب نمود و تابع اول که ثانی اهل بغی بود زیاده بران ظلم
ظلم چند نمود و بدعتی چند احداث کرد که اسلام را متزلزل کرده و ستونهای دین الهی را درهم
شکست لکن جنیتین بدا یوم الطفوف و من یوم السقیفة قد لاحت طلا
یعه و آن ظلم لشکری بود که از او در کمینگاه کرد و حذیفهٔ خود مخفی نموده بودند و طلیعهٔ آن لشکر
در روز سقیفه ظاهر شده در کمین خفا ماند تا در کربلا ظاهر شد و در جگرگوشهٔ پیغمبر را که تشنه بود او را
پاره پاره کردند یا رمیة قد اصابت و هی مخطئة من بعد خمسین من شطّت
مرابعه ای داد ازان تیر ظلم که آن سرکردهٔ اهل نفاق از کمان نفاق انداخته و بعد از پنجاه سال
بر نشانهٔ خود که سینهٔ زبدهٔ آفاق باشد نشست و فجعة ما لها فی الدهر ثانیة ها
لدینها و ان جلت مجایعة داد از مصیبت و اسف مصیبت مثل آن در روزگار رو نداد
و هر مصیبت عظیم در مقابل آن آسان باشد و لوعة اضرمت فی قلب کل ذی شجن
نارا یکل عنها صبّت مدامعه داد ازین سوزش که چنان آتش در دلها زده که سوزش
آن دلها را آب کرده از چشمها چشم بیرون ریخت لا العین یستفح النار مد
معها و لا الفؤاد خبالا بالدمع سابغه نه سوزش این آتش اشک دیده را
خشک نمود و نه اشک ریختن این آتش را فرونشانید و داد و دلها ازین داد کل
الرزایا و ان جلت و فاتیعها تنسی سوی الطف لا تنسی وقایعه هر مصیبتی فراموش
شود هر چند عظیم و بزرگ باشد غیر از مصیبت کربلا که هرگز از خاطرها فراموش نشود بدانکه
اگرچه این جماعت بیدین این اساس را چیدند لکن بنی امیه آن را تمام کردند و اگرچه این
منافقین این باب را مفتوح نمودند لکن بنی امیه آن را بکمال رسانیدند و ظلمی کردند که ظلمهای
ثمود و عاد را پوشیده نمایند و فسادی در اسلام برپا کردند که کفر و تمرد و شداد را از یاد بردند

بردند و تفاصیل قبایح اعمال ایشان بکتاب و طومار استیفا نتوان نمود معویه و پدرش
و فرزندانش که از بنی امیه بودند امری چند از ایشان صادر شده که تقریر نتوان کرد اما هند زن
ابی سفیان که مادر معویه است زنی بود زناکار و دشمن احمد مختار این بود که در جنگ احد
چند نفر او وعده ها داده بود که یا جناب پیغمبر را یا امیر المؤمنین یا حمزه را بکشند بتحریص او
وحشی حمزه را کشت و آن ملعونه آمد شکم مبارک او را پاره کرد و جگر او را بیرون آورد و
در دهن گذارده که از آن بخورد و ازین مشهور شد بآکلة الاکباد و ام الحکم خواهر معویه بود که
معاویه با او زنا کرد و یزید نیز با او زنا کرد و او را باکره ندید بسبب از او پرسید گفت خدا
روی معویه را سیاه کند و در یکی از غزوات خبر کشتن پیغمبر را شنفت دادند این معویه از شعف
و شادی رفت نقاره بزد و ابوسفیان که از سرکردهای کفار بود با پیغمبر جنگ میکرد و در جنگ
احد کرد با جناب پیغمبر آنچه کرد و چون مسلمان شد منافق بود و منافق مرد اما معویهٔ ملعون پس
بغی و ظلم او از حد احصا تجاوز نمود علامه حلّی در نهج الحق بطریق مخالفین نقل کرده که معویه
که هند مادر او بچهار از معلنات و از زنان مشهوره بزنا بود و سیاها را از سایر دیگران بیشتر
و هرگاه اولاد سیاهی میآورد او را میکشت و آن شقی از چهار زانی بود عماره بن ولید بن مغیره
و مسافر بن عمرو و ابوسفیان و یکی دیگر آن ملعون کافر بود تا آخر پیغمبر و از مؤلفه بود و همیشه
تکذیب وحی میکرد و استهزا به پیغمبر مینمود چون او را عادل کرده بود و باین جهة گریخته در یمن
بود و در فتح مکه در مکه نبود و پدر ملعونش نوشت صبرت الی دین محمد بعدما فعلت
و او را سرزنش میکرد که چرا دین محمد را داخل شدی بعد از آنکه امر اسلام قوت گرفت و از هر طرف
که میرفت در پی او بودند و ما در بیابانها مضطر شده مسلمان شد پنجاه پیش از وفات پیغمبر داخل
عباس عم پیغمبر شد و او شفاعت او را در نزد آن حضرت کرد چون آن حضرت نمیخواست
که مخالفت عم خود کرده باشد شفاعت او را قبول نمود و او را کاتب رسایل کرد چنانچه ذکر کرده اند
بعضی و اما آنچه شهرت یافته در میان عامهٔ عمیا از اینکه کاتب وحی بود پس آن افترا محض است
و یک کلمه از وحی ننوشت و کتّاب وحی چهارده نفر بودند افضل ایشان علی بن ابیطالب بود
و پیغمبر خدا او را لعن کرد و فرمود لعن الله معویة الطلیق بن الطلیق و در حدیث دیگر فرمود

إذا رأيتم معوية على منبري فاقتلوه هرگاه معویه را در منبر من ببینید او را بکشید و از عبد الله
عمر روایت شده که روزی وارد مسجد پیغمبر شدم و آن حضرت در مسجد بودند پس فرمودند حال
داخل میشود بر شما مردی که بر غیر ملت من بمیرد و هنوز کلام آن حضرت تمام نشده بود که معویه
داخل شد و با ما نشست آن حضرت برخاستند و مشغول بخطبه شدند معویه برخاست و دست یزید
گرفت از مسجد بیرون رفت آن حضرت چون این را دید فرمود لعن الله القائد والمقود
خدا لعنت کند کشنده و کشیده شده را و او اول کسی بود که خلافت را بشمشیر گرفت و خلافت را بمیراث
داد و اول کسی بود که اسیر مسلمان را فروخت و اول کسی بود که سعی صفا و مروه را سواره کرد و اول کسی
بود از سلاطین اسلام شراب خورد و در مجلس او ساز نواختند و خود را با کاسره و قیاصره تشبیه
و بیادل و قهرمانان و جلاد قرار داد و اول کسی بود که در اسلام سنت یهود را احیا نمود و ریش تراشید
و شارب گذارد و اول کسی بود که مرتدان اصحاب را مقرر داشت که احادیث در مذمت امیر المؤمنین
وضع کرد و اول کسی بود که در اسلام بت فروخت و آن را تجارت قرار داد و بتها بساحت هند
و سایر بلاد میفرستاد و میفروختند و اول کسی بود که لعن امیر المؤمنین را سنت کرد و مردم را
امر کرد تا بعد از فرایض و بعد از اذان و خطبها لعن بر آن حضرت کنند و ستیزه زنان عالم را زبان
او بریده باد و چیزهای قبیح نسبت داد و اول کسی بود که بموت سلامان شادی کرد و عید
شهادت امیر المؤمنین امر کرد و اهل شام را که عید کنند و زینت نمایند و باین و تیره ملعونش
بعد از کشته شدن امام حسین در شام عید کرد و امر کرد تا شهر را آیین بندند و مردم لباس نو پوشند
و شادی کنند و این ملعون از اصحاب عقبه است که در عقبه اش دبه ها انداختند که شتر پیغمبر رم
کند و آن حضرت را بیندازد در وقتی که بدرک واصل شد شراب در شکمش و بت در کیسه اش
بود زاده الله عليه اللعن والعذاب والسخط والعقاب و اما یزید ملعونش با اینکه مجموع
زمان سلطنت اش سه سال داشت ماه چهارده روز بود کارهای چند از او صادر شد که از کسی
صادر نشده بود مدینه را قتل عام کرد تا اینکه اسب در مسجد پیغمبر بستند و سرگین در آن ریخته پسر
زیاد را در عراق مسلط کرد تا هر جا شیعه بیابد میکشت و بر دار میزد و سناباد را خراب کرد
بجهت اینکه اهل آن را سنگباران کردند کسانی را که با سر مقدس سید الشهدا بودند تا امروز

تا امروز خراب بباشد و آن حرامزاده قمار و خمار و دایم الشرب بود و از شعرهای آن ملعون است
فان حرمت هذا على دين احمد فخذها على دين المسيح ابن مريم و با عمه اش زنا
کرد و چون بمدینه آمد یکی از بنی هاشم را خواست چون او را آوردند گفت اقرار به بندگی من کن
گفت نمیکنم امر کرد تا او را کشتند و کلمات کفرانه او صریح است در اینکه اصلا اسلام قبول نکرده
چنانچه میگوید لعبت هاشم بالملك فلا خبر جاء ولا وحي نزل بنی هاشم ملک
و سلطنت لعب و بازی کردند و نه وحی نازل شده بود و نه خبری آمده بود و همین طعن او را بس
که دختران پیغمبر خدا را شهر بشهر گردانیدند و در مجلس عام حاضر ساخت و سر مقدس سید الشهدا را
بر نیزه زد و در بلاد گردانید و در مجلس خود حاضر کرد و چوب ستم بر لب و دندان اش
که بوسگاه پیغمبر خدا بود زد و از روی تکبر و تجبر اسیران اهل بیت را در گوشه مجلس نشانیده
با ایشان سخن میگفت و مشغول به قمار بود و هرگاه بر حریف خود غالب میشد پیاله از شراب
زهرمار میکرد و درد آن را در کنار طشت که آن سر مطهر در میانش بود میریخت واویلاه
وأراك تنقص يا يزيد إذا علمت يوم القيامة بأنه الزهراء ای یزید می بینم که
ناقص شوی و تجبر تو کم گردد در روز قیامت که ناله فاطمه زهرا بلند گردد تغشى التظلم
حين سابق دم ابنها صحابة للخرقة الحمراء در وقتی که پیراهن خون آلود فرزند مظلومش را
بر دوش داشته باشد و دست تظلم بر قائمه عرش الهی زند و فریاد بر آورد که چرا خون
فرزند ریختی در حدیث است از جناب پیغمبر که چون قیامت برپا شود فاطمه زهرا با گروهی
از زنان بصحرای محشر آید و بروایتی قبه نورانی از نور از برای او نصب نمایند پس خطاب
مستطاب در رسد یا فاطمة ادخلی الجنة ای فاطمه داخل بهشت شو فاطمه میگوید من
داخل بهشت نمیشوم تا بدانم که بر سر فرزندم چه آوردند ندا میرسد که نظر کن در قلب قیامت
و در میان صحرای محشر چون نظر کند فاذا الحسين قائما ليس عليه رأسه ناگاه چنین
حسین را می بیند با بدن بی سر در صحرای محشر ایستاده و بروایت دیگر سر مبارک را بر کف دست
گرفته باین هیئت می آید چون نظر فاطمه بر او افتد نعره واولداه وا ثمرة فؤاداه از دل
برکشد پس نماند که ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی مگر آنکه از ناله اش بگریه در آید پس حق جل و علا

خونش برآورم و جمع ملائکه بخروش در آیند و در روایتی ندا کند یا عدل یا جبار احکم بینی
و بین قاتل ولدی ای پادشاه عادل و جبار حکم نما میان من و کشنده فرزندم پس دریای
غضب الهی بجوش آید و آتشی که او را لهب نامند که هزار سال او را تابیده اند و هرگز بوی
رحمت داخل نشود او را و هیچ غم و الم از او خارج نگردد امر شود که برباید قاتلان او را چون
دربابد ایشان را نعره برکشند ایشان و آتش نعره برکشد و فریاد زنند ایشان و آتش فریاد زند
و بعضی از علماء ذکر کرده اند که فاطمه زهرا به هیئتی می آید در محشر که هیچ دیده تاب دیدن او را نمی
آورد و در آغوش زهرآلود امام حسن بر دوش راست و جامه خون آلود امام حسین بر دوش چپ
و دندان شکسته پدرش در دست و عمامه خون آلود امام المتقین علی را در دست دیگر با این حال
رو بعرش الهی روان شود که عرش به تزلزل در آید انبیا هم از گریستن بیفتند و ملائکه به
تفزع در آیند جبرئیل سراسیمه و مضطرب به نزد رسول خدا آید که فاطمه را دریاب آن حضرت
از منبر کرامت بزیر آید و به نزد فاطمه آمده گوید ای دختر گرامی امروز روز شفاعت است و روز فریاد
رسی است ای فاطمه در صحرای محشر نظر کن است تبه روزگار مرا ببین که چگونه در گرداب حیرت
غرق شده چشم امید من و تو بر دوستان و فرزندان تو اند برخیز همراهی امام حسین را
بدست گیر و من گیسو را پریشان می کنم و تو با دل خسته و من با دندان شکسته رو به درگاه کبریائی کنیم
شاید ارحم الراحمین بر گنه کاران است ترحم نماید محتشم ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند
یکباره بر جریده رحمت قلم زنند کأنّني بالبتول الطهر واقعةً في الحشر تشكو الى
الرحمن باديها تأتي وقد ضمخت بأثواب الحسين دماً فيض النحور الجوارح ويل
منجبها گویا می بینم فاطمه بتول را که جامه پرخون حسین را که از خون سینه اش غرق شده بود
بر دوش دارد و درد دل خود را بخداوند خود شکایت می کند و تدعو ابني مسمومي
ويا اسفي على ذبيحي وا شرح ذا دیها نعره می کشد که فرزند زهر خورده ام کو و حسین
سر بریده ام کجاست و دختران اسیر شده ام و طفلهای یتیم کجا رفته تقول واحزني
بل آه واحسيني هذا حسيني قتيل في فيافيها فریاد می زند که ای فرزند زهر خورده ام
آیا این است حسینم که او را در بیابان شهید کردند هذا حسيني رضيض الجسم منجدلاً

منجدلاً تسفي على جسمه العاري سوافيها ای حسین من است که اسبها بدنش را نرم
کرده اند و بدنش را برهنه و عریان کرده و در صحرا انداخته اند تا آنکه باد بر بدنش وزیده و غبار را
بر او افشانده آه على جثث بالطف قد قطعت رؤوسها و هجير القيظ
يصليها آه از این جسدهای مطهره که به شمشیرهای بران سرهای ایشان را جدا کردند و بدنهای ایشان را
حرارت آفتاب در هم سوزانید آه على جثث فيها القنا لعبت و أنزلت
ما ضبات في فيافيها آه از این بدنهای مطهره که محل لعب نیزهای کوفیان و نشانه تیرهای کوفیان
گردید یا فتية ذبحت في كربلا و كوت على الوجوه عرايا في صحاريها و جسم
فبان لكم سلوان فاطمة ولاعج الوجد بالوجل ان يشجيها ای شهیدان کربلا
وای جوانان کشته در خون آغشته رفتن شما و از رفتن شما آرام فاطمه رفت و آتش مصیبت شما
دل او را کباب گردانید و اما حکایت آنچه در راه شام و در شام با اهل بیت کرام خیر الانام
رسید امور چند جانسوز است که قلم را تاب تحریر و زبان را قوت تقریر نباشد و مجمل آن است
که بنابر روایت سید بن طاوس چون نامه پسر زیاد به یزید رسید در جواب نوشت که اسیران
و سرها را روانه شام نماید پس بنابر روایتی زحر بن قیس را با جماعتی با سرها روانه شام کرده و
بعد از فرستادن ایشان امر کرد تا تهیه سفر اسیران را دیدند و تدارک گرفته و امر کرد تا علی
بن الحسین را بغل و زنجیر در آوردند و با محفر بن ثعلبه عائذی و شمر ذی الجوشن ایشان را روانه شام
کرد بعقب سرها تا به سرها ملحق شدند و بروایتی عمر بن سعید سرکرده ایشان بود و صاحب منتخب روایت
کرده که شمر و خولی و شبث بن ربعی را و عمرو بن حجاج را با هزار سواره با اسیران و سرها فرستاد
و امر کرد که ایشان را در بلاد مشهور خلق نمایند پس روانه شام شدند با اول منزلی که رسیدند
فرود آمدند و آن منزل خرابی بود سر مقدس را در برابر گذاردند و اسیران را فرود آوردند و بنا
بر روایت صاحب منتخب مشغول شرب خمر شدند ناگاه دستی ظاهر شد بقلم فولاد و مداد
خون بر دیوار آن منزل نوشت که أترجو أمة قتلت حسيناً شفاعة جده يوم
الحساب چون این را دیدند ترسیدند و بروایت شیخ فخرالدین چون به نزدیک تکریت رسیدند
والی آن بلد را اعلام کردند که ایشان را استقبال نماید زیرا که سر مقدس امام حسین و اسیران او همراه

بودند چون این خبر بآن قوم رسید علمها برپا کردند و باستقبال ایشان بیرون رفتند چون آن سر
مقدس را وارد کردند نصاری رسیدند که این سر از کیست گفتند این سر حسین است گفتند آیا این
سر پسر فرزند پیغمبر شماست گفتند بلی چون این را شنیدند متحیر شدند و بسیار ایشان را عظیم نظر
آمد برکنیسها بالا رفتند و شروع نمودند بزدن ناقوسها از جهة تعظیم پروردگار عالمیان و گفتند
خداوندا ما بیزاریم از افعال این گروه ظالم چون از تکریت کوچ کردند بوادی النخل رسیدند شنیدند
صدای جنیان را که بر رو میزدند و گریه و نوحه و ندبه و ناله و فغان و شیون و جوش و خروش میکردند
و میگفتند مَسَحَ النَّبِيُّ جَبِينَهُ فَلَهُ بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ أَبَوَاهُ مِنْ عُلْيَا قُرَيْشٍ وَجَدُّهُ
خَيْرُ الْجُدُودِ پیغمبر دست بر پیشانی او را بوسه میداد و باین جهة روی مبارکش نورانی و درخشان
میباشد پدر و مادر او از بزرگان قریش میباشند و جد امجدش بهترین جدها است
جنی دیگر نوحه میکرد و میگفت أَلَا يَا عَيْنُ جُودِي فَوْقَ خَدِّي مَنْ يَبْكِي عَلَى الشُّهَدَاءِ
بَعْدِي ای چشم جود و بخشش نما در گریستن و اشک بر روی جاری نما اگر من نگریم برایشان کیست که
برایشان گریه نماید و بروایتی چون از تکریت کوچ کردند بمنزلی وارد شدند که آنرا ام شادی
میگفتند چون بآن منزل رسیدند از پیر و جوان آن شهر بیرون آمده تماشای سرها و اسیران
میکردند و با وجود این صلوات بر پیغمبر و آل او میفرستادند و بر دشمنان ایشان لعنت میکردند
و این عجب است و چون به نزدیک بعلبک رسیدند نوشته بوالی بعلبک که باستقبال
بیرون آید که سر امام حسین را می آریم پس امر کرد تا علمها برپا کردند و باستقبال بیرون رفتند
و کودکان و جوانان ایشان تا شش میل بیرون رفتند و شادی میکردند ام کلثوم چون این
دید برایشان نفرین کرد و گفت خدا کثرت شما را هلاک کند و مسلط گرداند بر شما کسی را
که شما را بقتل رساند سید سجاد بگریه درآمد و این اشعار را خواند هُوَ الزَّمَانُ فَلَا تَفْنَى
عَجَائِبُهُ عَنِ الْكِرَامِ وَمَا تَهْدَأُ مَصَائِبُهُ این است مقتضای بیوفائی روزگار
و عجایب آن تمام نمیشود و همیشه بلاها و مصیبتهای آن بسوی نیکان بهدیه می آید فَلَيْتَ شِعْرِي
إِلَى كَمْ ذَا تُجَاذِبُنَا فُنُونُهُ وَلَا نُجَاذِبُهُ کاش میدانستم که تا کی فتنهای
روزگار ما را بهر طرف میکشد و چنان میدانند که ما او را بسوی خود میکشیم يُسْرَى بِنَا فَوْقَ

فَوْقَ أَقْتَابٍ بِلَا وِطَاءٍ وَسَائِقُ الْعِيسِ يَحْمِي عَنْهُ غَائِبُهُ ما را بر قتبهای شتران نشانیده اند
و باطراف بلاد میگردانند و ساربانان و موکلان ما راحت را از ما بریده اند از آنکه شب و روز
ما را میرانند بنحوی که فرصت چریدن شتران خود نمیدهند كَأَنَّنَا مِنْ أُسَارَى الرُّومِ
بَيْنَهُمْ كَأَنَّمَا قَالَهُ الْمُخْتَارُ كَاذِبُهُ كَفَرْتُمْ بِرَسُولِ اللهِ وَيْحَكُمْ فَكُنْتُمْ مِثْلَ مَنْ ضَلَّتْ مَذَاهِبُهُ
گویا از اسیران روم میباشیم و از کفاریم و گویا پیغمبر خدا دروغ گو بود و از جانب خدا نبوده است
وای بر شما که کافر شدید برسول خدا و گمراه شده اید صاحب مناقب و سید بن طاوس
روایت کرده اند از ابن لهیعه و غیره که میگوید روزی مشغول طواف بودم ناگاه دیدم مردی را
میگوید اللهم اغفر لی و ما اراک فاعلا خدایا مرا بیامرز و چنان میدانم که نخواهی آمرزید من باو
گفتم یا عبد الله پرهیز کن از این سخن زیرا که اگر گناه تو بعدد قطرات باران و برگ درختان باشد
توبه و استغفار کن از گناه تو میگذرد میگوید آمد و گفت بیا تا ترا از قصه خود خبر دهم پس گفت بدان
که پنجاه نفر بودیم که سر مطهر سید الشهدا را از کوفه بشام میبردیم و ما را در آن راه عادت این
بود که هرگاه شام میشد آن سر را در صندوق میگذاردیم و مشغول بشرب خمر میشدیم و در
آن تابوت میخوابیدیم شبی از شبها همراهان شراب خوردند تا مست شدند و من در آن شب
از خوردن شراب امتناع کردم چون پاسی از شب گذشت صدای رعد عظیمی شنیدم که مثل صدای
در و عالم میغرید و برق عظیمی دیدم که مانند دل مصیبت زدگان بر خرمن حیات ستمکاران آتش
میبارید دیدم درهای آسمان گشوده شد و بروایت صاحب مناقب ناگاه آوازی شنیدم
که منادی میگفت فدا قتیل محمد راه دهید که اینک فخر کائنات محمد بن عبد الله بزیارت
سر بریده فرزندش می آید و شنیدم آواز صهیل اسبان و قعقعه سلاح پس فرود آمدند آدم
و نوح و ابراهیم و اسحق و محمد بن عبد الله و با ایشان بود جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و گروهی
از ملائکه مقربین و بروایت صاحب مناقب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با گروه بسیار از کروبین
و روحانیین و ملائکه مقربین فرود آمدند پس جبرئیل پیش آمد سر را از آن تابوت بیرون
آورد و آن را بوسید و بر سینه چسبانید پس هر یک از پیغمبران آن سر مبارک را گرفته
بوسه میدادند و بر سینه می چسبانیدند پس پیغمبر خدا خاتم انبیا آن سر را گرفته بر سینه خود چسبانید

مانند عزاداران می‌گریست و اشک حسرت از دیدهٔ مبارکش می‌ریخت پس روی شریف را بسوی آسمان
و ملائکه کرده فرمود قتلوا ولدی و قرة عینی فرزندم را کشتند نور دیدهٔ مرا کشتند آن گروه ستمکاران
آن حضرت را بغریبی کشتند و تشنه بیدادند پس جبرئیل پیش آمد و عرض کرد که خدا امر فرموده که
اطاعت ترا در باب امت تو بجا آرم اگر فرمائی زمین را بر سر ایشان سرنگون نمایم هم چنانچه شهر قوم لوط را
سرنگون کردم حضرت فرمود ای جبرئیل نمیخواهم ایشان را هلاک کنی مرا با ایشان محاکمه و وقوفی است
در قیامت در نزد خدا پس ملائکه آمدند که مرا بکشند من فریاد زدم که الامان یا رسول الله حضرت
فرمود برو خدا ترا نیامرزد چون صبح شد برخواستم دیدم که همراهان من همه خاکستر شده بودند لاغیر
الله اعلم قطب راوندی بسند معتبر روایت کرده از سلیمان بن مهران که گفت در طواف
بودم مردی را دیدم که دعا میکرد و میگفت اللهم اغفر لی و انا اعلم انک لا تغفر خدایا بیامرز مرا
اگرچه میدانم نمی‌آمرزی از کلام او لرزه بر اندامم افتاد نزدیک او رفتم و گفتم ای مرد تو در حرم خدا
و رسول او ئی و در ایام حرام و ماه عظیم است چرا ناامید از آمرزش خدا گشته گفت یا هذا ذنبی عظیم
ای مرد گناه عظیم است گفتم گناهت عظیم‌تر است یا کوههای تهامه گفت گناهم گفتم گناه تو عظیم‌تر است
یا کوههای بلند عالم گفت گناه من و اگر میخواهی ترا خبر دهم بگناه خود گفتم بگو گفت بیا برویم بیرون
حرم تا بگویم چون بیرون رفتیم گفت بدانکه من در عسکر شوم پسر سعد بودم که بجنگ امام حسین رفته
بودم و یکی از آن چهل نفر بودم که سر مطهر امام حسین را از کوفه بسوی یزید میبردیم بشام در راه
فرود آمدیم بدیر راهبی از نصاری و آن سر مطهر را بر نیزه زده بودیم نیزه‌ها را در جائی نصب کردیم
و پاسبانان بر او را داشتند طعامی که داشتیم خواستیم تناول نمائیم ناگاه دیدیم دستی ظاهر شد
و بر دیوار دیر نوشت نظم أترجو أمةٌ قتلت حسيناً : شفاعة جده يوم الحساب
آیا آن گروهی که بظلم امام حسین را کشتند امید دارند شفاعت جد او را داشته باشند در قیامت ما از
این امر بسیار ترسیدیم بعضی از آن بدبختان برخواستند که آن دست را بگیرند که ناپیدا شد
دو مرتبه مشغول بغذا خوردن شدیم ناگاه آن دست باز ظاهر شد و این شعر را نوشت فلا
والله ليس لهم شفيع : وهم يوم القيمة في العذاب نه بخدا قسم شفیعی از برای ایشان نیست
و عذر خواهی از برای گناه بهم نمیرسد و ایشان البته در عذاب باشند برخواستیم که او را بگیریم

بگیریم ناپیدا شد چون برگشتیم بخوردن طعام باز ظاهر شد و این را نوشت وقد قتلوا
الحسين بحكم جور : وخالف حكمهم حكم الكتاب امام حسین را از روی ظلم و جور کشتند
و حکم خدا و کتاب خدا را مخالفت کردند چون این را دیدیم دست کشیدیم و خوردن طعام
بر من تلخ گردید و در روایت دیگر چون نیزه که سر مقدس بران نصب بود در کنار دیر
زدند ناگاه هاتفی را شنیدند که گفت والله ما جئتكم حتى انصرفت به يا الطف مخرق
الخدين منحوراً بخدا قسم که بسوی شام نیامدم مگر آنکه دیدم امام حسین را که او را مثل شتر قربانی نحر
کرده بودند و طرف رویش را بر زمین مالیده بودند و بر رو انداخته بودند وحوله فتية
تدمى نحورهم مثل المصابيح يطفون الدجى نوراً و در اطراف بدن مطهر او
جوانانی چند بر زمین افتاده بودند که خون تازه از رگهای ایشان جاری میشد و بدنهای ایشان
نورانی بود و مانند فانوسها و شمعهای پر نور که عالم را روشن کرده بودند كان الحسين
سراجاً يستضاء به : الله يعلم اني لم أقل زوراً امام حسین چراغی بود هدایت
کننده که عالم را روشن کرده بود خدا میداند که آنچه میگویم دروغ نیست ام کلثوم گفت
خدا ترا رحمت کند کیستی تو گفت من بزرگ جنیانم من با قوم خود آمدیم از برای یاری امام حسین
ولکن در وقتی رسیدیم که او را شهید کرده بودند و سرش را بریده بودند آنجماعت می‌گویم چون
این را شنیدند ترسیدند سلیمان میگوید که آن مرد گفت که راهبی در دیر بود بر بام دیر
برآمد و نظر بر آن سر مطهر کرد و دید نور از آن سر مطهر می‌تابد و دید که دری از آسمان گشوده شد
و ملائکه در آن بزیر می‌آیند و میگویند یا ابا عبد الله عليك السلام پس آن راهب ترسید
پس نظر لشکر را دید پرسید شما از کجا می‌آیید گفتند از عراق و جنگ حسین رفته بودیم گفت
آن حسین که پسر فاطمه دختر پیغمبر شما و پسر عم پیغمبر شما است گفتند بلی گفت لعنت بر شما
باد والله لو كان لعيسى ابن مريم لحملناه على احداقنا بخدا قسم که اگر عیسی را
پسری بود او را بر دیده‌های خود می‌نشاندیم و در روایت دیگر این است که دستها را بر یکدیگر
دیگر زد و گفت لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم صدقت الاحبار فيما قالت را
نگفتند دانشمندان ما گفتند چه گفته‌اند علمای شما گفت خبر داده‌اند که هرگاه این فرزند

طاهر را شهید کنند در مصیبت او آسمان خونبار کرده و این نیز باشد که بجهة پیغمبر یا وصی او کیش
فوا عجباه من امة قتلت ابن بنت نبیها و ابن وصیه چه عجب است ازین امت
که فرزند پیغمبر خود را و فرزند وصی او را کشتند پس گفت مرا بشما حاجتی است گفتند بگو حاجت
تو گفت به بزرگ خود بگویید ده هزار درهم از پدرم بمن ارث رسیده آن را از من بگیرد و این
سر مطهر را بمن دهد که تا وقت رحیل شما از نزد من باشد چون خبر دادند بعمر بن سعد گفت بگیرند از او
زر او و سر را بدهند پس او را خبر دادند رفت همیان که هر یک بیست هزار درهم بود آورده بایشان
داد از او اعتراف کرده وزن نمودند و آن ملعون آن سر را بخزینه دار سپرده بود امر کرد تا آن را براهب تسلیم
کردند راهب آن را گرفته بنا بر روایتی چون سر را بصومعه برد از نور آن سر صومعه اش روشن شد و صداهای
هاتف شنید می گفت که خوشا بحال تو و خوشا بحال کسی که حرمت این بزرگوار را داند پس آن را
در از خاک و خون پاک کرد و آن را بمشک و کافور معطر نمود و بر پارهٔ حریر گذارده پس آن را در بغل گرفته
و بنا بر روایت دیگر نظر بران سر کرده و دندانهای مبارک او را دید چون نظر راهب بران دندانهای
شریف افتاد و خود را بر روی آن سر مطهر انداخت و آن را میبوسید و میگریست و میگفت
یعز علی یا ابا عبد الله ان لا اکون اول قتیل بین یدیک دشوار است بر من از آنکه
نبودم در خدمت تو تا اول خون خود را در رکاب تو بریزم و بنا بر روایت دیگر آن سر را بر
روی خود گذارد و گفت خدایا بحق عیسی که امر فرما تا این سر بزرگوار با من سخن بگوید ناگاه آن سر مطهر
بسخن درآمد و گفت ای راهب چه میخواهی گفت میخواهم لب خود را بیان کنی ناگاه آن سر گفت
انا المظلوم انا المغموم انا الشهید انا الغریب انا المقتول منم اسیر ظلم قوم نابکار
منم مبتلای اندوه و غم روزگار منم کشته شدهٔ تیغ ستم اهل غدار منم آواره خویش و تبار
راهب گفت ایها الرأس المبارک زدنی بیانا ای سر مطهر ازین روشن تر بیان
کن فرمود انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی انا ابن فاطمة الزهراء
انا الشهید بکربلا راهب ازین سخنان خروش برآورد و روی را بر روی مبارکش گذارده
گفت روی خود را برنمیدارم تا آنکه قیامت شفاعتم کنی آوازی شنید از آن سر که بدین جدم درآ تا
ترا شفاعت کنم پس مسلمان شد و بروایت سلیمان آن مرد گفت آن راهب از سر شب

شب تا صبح گریه و نوحه می کرد تا آنکه او را صدا زدند و سر را از او طلب کردند پس آمد و خطاب بآن
سر مطهر کرده می گفت ای سر بخدا قسم که من چیزی ندارم بغیر از جان خود چون فردای قیامت شود
در نزد جدت شهادت ده که من شهادت میدهم بیگانگی خدا و رسالت رسول او و بدست تو مسلمان
شدم و آزاد شده تو میباشم پس راهب گفت میخواهم که سخنی بر سر ایشان بگویم و سر را بدهم پس
ملعون پیش آمد پس گفت سئلتک بالله و بمحمد ان لا تعود الی ما کنت تفعله بهذا
الرأس ترا سوگند میدهم بخدا و بحق پیغمبر که دیگر باین سر بی ادبی مکن و این سر را بر نیزه مکن و این
صندوق بیرون میاور آن ملعون قبول کرده سر را گرفت لکن وفا نکرد و بلکه آن را بر نیزه زدند و در اطراف
بلاد گردانیدند یا ایها الرؤس العالیات علی القنا مثل النجوم تضیئ فی الاقطار
بدماءها و الرأس فی شیبتها لعبت بها یمینه و یسار پدر و مادرم بفدای آن سرهای
مطهره که بر نیزه ها طعنه زده بودند و مثل ستارهای درخشان بر بالای نیزه روشنی میداد و باد
بر محاسن خون آلود ایشان میوزید و بهر جانب حرکت میداد و اما آن راهب بعد از این
واقعه از دیر خود بیرون آمد و سر بصحرا گذارد در کوهها و بیابانها بندگی خدا میکرد و چون آن لشکر
شقاوت اثر بدمشق نزدیک شدند پسر سعد خازن خود را طلبید زر را از او مطالبه نمود چون خازن
کرد نظر بمهر نمود صحیح دید مهر را شکسته سر همیان را گشود ناگاه دید که جمیع آنها مبدل بسفال
شده بر جانبی از آن نوشته فلا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و بر جانب
دیگر نوشته و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون پس آن ملعون گفت
انا لله و انا الیه راجعون خسران دنیا و آخرت را برای خود حاصل کردم مؤلف گوید بدترین احوال
اسیران وقایعی بود که در شام و در راه شام برایشان روی داد و الحق تصور آن دلها را کباب
میکند اگر چه در وقت داخل شدن بکوفه اهل کوفه مجتمع شدند و برایشان نظاره کردند
و در کوفه ایشان را محبوس کردند و تشهیر نمودند لکن همینکه اهل کوفه نظر ایشان بران اسیران
بحث زده و بران جبههای مطهره افتاد و دیدند دختران فاطمه را اسیر کرده اند و سر فرزند فاطمه را
بر نیزه کرده اند طپانچه بر رو زدند مو از سر و ریش کندند جامه چاک زدند خاک بر سر
ریختند فریاد و واویلاه و واثبوراه برکشیدند و بر برهنگی و گرسنگی اطفال ترحم میکردند و چادر

وصدقه بر ان اسیران میدادند و نان و خرما بکودکان میدادند امّا در راه شام هر جا که وارد می‌شدند استقبال
ایشان می‌کردند با طبل و علم شادی می‌نمودند و شهر را زینت میدادند و جامه‌های نو می‌پوشیدند و خنده
می‌کردند آه ایشان را سبّ و لعن می‌کردند آیا ایشان را چه حال بود و بر ایشان چه می‌گذشت
و در این منازل بعیده تعجب که آن جماعت داشتند آرام و راحت را از آن اسیران گرفته بودند
فیا لیت لفاطمة و ابیها عینها تنظر الی بناتها و بنیها ما بین قتیل عفری
منه الصدید و اسیر مکبّل بالحدید فکأنی و الله الحّ نحوهم و اریهم
یستنصرون فلا ینصرون و یستغیثون فلا یغاثون و کأنی بتلك الا
سارى مسبیّات کالاماء و العبید مصفّدات بالحدید یشهرن فوق
اقتاب المطیّات تلفح وجوههنّ حرّ الهاجرات یساق بهنّ البراری
و الفلوات مغلولة الایدی و الاعناق یطاف بهنّ السکك و الاسواق
و هنّ و دایع خیر الانبیاء و بنات فاطمة الزهراء و سید بن طاوس میفرماید
که زنان و سرها را بردند بسوی شام همچنانچه سبایای کفار را میبردند یتصفّح وجوههنّ
اهل الاقطار ایشان را بر کجاوه‌های بی‌ساتر و جهازهای بی‌روپوش سوار کرده بودند که اهل
اقطار نظر بر ایشان می‌نمودند و در اقبال الاعمال روایت می‌کنند که از حضرت امام
پرسیدم از پدرم علی بن الحسین از کیفیت بردن ایشان بشام به نزد یزید فرمود مرا بر شتر برهنه
سوار کرده بودند و زنان را با سرهای برهنه بر شتران نشانده در عقب سر بودند و سر پدر بزرگوارم
بر نیزه زده بودند و در برابر ما میبردند و اطراف ما را نیزه داران احاطه کرده بودند ان دمع
منا احد قرع رأسه بالرمح که اگر یکی از ما گریه می‌کرد و اشک از چشم میریخت
نیزه بر سر او میکوبیدند و باینحال ما را داخل شهر شام کردند چون داخل آن شهر شدیم ملعونی
فریاد زد هؤلاء سبایا اهل البیت الملعون اینها سبایای اهل بیت ملعون هستند
خدا دهنش را بشکند فاین رسول الله عن اهل بیته الی الشام تسرع
فی المهانة للوغد کی بود پیغمبر خدا تا به‌بیند اهل بیت خود را و دختران خود را
که بخواری و ذلت بشام بردند ایشان را محظورة شدّدا و منعه الرداء

الرداء و مخفوظة قدرا و مظلومة الحق و منهوبة ضربا و منهوکة حبا و مجرورة
غضبا و مشتومة الجباه آه و حرمت رسول الله و ایشان را برهنه کرده و بغیر از بزرگوارا
و از روی خشم و غیظ بر ایشان نظر می‌کنند و ایشان را خوار و ذلیل کرده اند و طپانچه بر روی ایشان
میزنند و از بسیاری چوب و تیر و نیزه و آزار و اذیت بدنهای ایشان ضعیف و ناتوان گشته
و بهر طرف ایشان را گشته و ایشان را دشنام میدهند افاطم قومی من ثری القبر
و اندبی بناتك اسری کالشقات بلا فتی ای فاطمه از قبر بیرون آی و نوحه کن بر دختران
بیکس که بخواری و اسیری گرفتار و بی چادر و دستار مانده اند سید بن طاوس میفرماید که چون نزدیک
بدمشق رسیدند ام کلثوم به نزد شمر آمد و گفت چون ما را داخل این بلد میکنید از راهی داخل
کنید ما را که نظربیان شام ما را کمتر ببینند و نظاره کنندگان کمتر باشند و بگو تا سرها را از میان
محامل زنان بیرون برند تا مردم مشغول بنظاره سرها اشتغال یابند زیرا که ما خوار شدیم از نظر
کردن خلق با این حال آن شقی ملعون از راه عداوت و کفر گفت تا سرها را میان محامل زنان بزنند
و در میان نظاره کنان بگذارند با این حال بردند ایشان را تا دروازه دمشق و بر در مسجد جامع
که اسیران را در آنجا نگاه داشتند و در بعضی از روایات وارد شده که یزید لعین
در بیرون شام در جایی بود که آن را جیرون می‌گفتند شنید که سرها را وارد شام کردند پس این
شعر را خواند لعنة الله علیه و علی کلامه لما بدت الحمول و اشرقت تلك الرؤس
علی ربی جیرون نعق الغراب فقلت صح و لا تصح فلقد قضیت من النبی دیونی
چون سرها و اسیران اهل بیت را وارد نمودند و ظاهر شد علامات در و ایشان در منزل جیرون
در زنخ بخت دم شروع بخواندن نمود گفتم باو که نوحه کری کن صدای شادی را و صیحه مسرّت را بکش که
دین خود را از پیغمبر گرفتم چون اهل بیت نزدیک شام رسیدند پیغمبران شام بجهة تفرّج و نظاره بیرون رفتند
صاحب مناقب و دیگران از سهل بن سعد روایت کرده اند که گفت بعزم زیارت بیت المقدس
بیرون رفتم در عرض راه عبورم بشام افتاد چون داخل آن شهر شدم شهری دیدم در نهایت معموری با اشجار
و انهار بسیار و مردم را دیدم در کمال شادی و فرح و یکدیگر را بشارت میدادند و پرده‌های و دیبا زربفت آویخته
اند و زنان و بازیگران دف و طبل میزنند و بر دکانها و بازارها را بسته بودند و بعضها را

زین و لجام کرده بودند و علمها را برپا کرده بودند و رایات برافراشته و کوچه و بازار را بزر خلق بوده و هم
زینت کرده بودند با خود گفتم که امروز عید ایشان است تا آنکه از جهنی پرسیدم که آیا در شام عیدی است
که در میان ما معروف نیست ایشان گفتند که تو اعرابی هستی و غریبی که خبر نداری گفتم من سهل بن
سعدم که بخدمت پیغمبر خدا مشرف شده ام گفتند تعجب می کنیم که چرا آسمان خون نمی بارد و زمین سرنگون
نمی گردد گفتم چرا گفتند هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ عِتْرَةِ مُحَمَّدٍ يُهْدَى مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ شادی مردم
از جهة آن است که سر امام حسین فرزند پیغمبر را از عراق بهدیه می آورند گفتم واعجباه يُهْدَى رَأْسُ
الْحُسَيْنِ وَالنَّاسُ يَفْرَحُونَ آیا مردم شادی میکنند بجهة آنکه سر امام حسین را بهدیه می آورند گفتم از
کدام دروازه داخل میشود اشاره کردند بدروازه که از ساعات می گفتند من بسوی آن دروازه شتافتم
جمعیت بسیاری را دیدم که ایستاده اند منتظر اسیران و سرهای شهیدان بودند که دیدم رایات
کفر و ضلالت را از پی یکدیگر می آید ناگاه دیدم سواری آمد و علمی در دست و سری را بران نصب
کرده بود که شبیه ترین خلق بود برسول خدا و بروایتی چون این را دیدم طپانچه بر رو زدم و جامه چاک
کردم و صدا بگریه برکشیدم و گفتم واحزناه بران بدنهای برهنه کرده شده بغسل و کفن واحزناه علی
الخد الترب والشیب الخضیب از حسرت و اندوه بر روی غبار آلوده و ریش بخون خضاب ای
ابی عبدالله کاش پیغمبر خدا بود تا سر فرزندش را میدید که در بازارهای دمشق می گردانیدند و دختران ش را
میدید که با گریبانها و دامنهای دریده بر شتران سوارند و شرار و فساق برایشان نظر میکنند بار ای
من صدا را بگریه برکشیدم و هر کس که گریه مرا می شنید بگریه می آمد و لکن اکثر ایشان بر من خورده بجهة
شدت اشتغال ایشان بفرح و شادی و در این حال بودیم فَإِذَا بِنِسْوَةٍ عَلَى أَقْتَابِ الْجِمَالِ
بِغَيْرِ وِطَاءٍ وَلَا سِتْرٍ ناگاه زنی چند را سوار بر قتبهای شترها بدون زیرانداز و پوشش و بر دیگر
می گویند که زنی از زنان را دیدم که میگفت وامحمداه واعلیاه واحسناه واحسیناه لو رأیتم ما حل
بنا الاعداء کاش میدید که دشمنان با ما چه می کنند و نوحه میکرد تا دل سنگ را مجروح میکرد
و میگفت وَاحُزْنَاهُ عَلَى الرَّضِيعِ الصَّغِيرِ وَالشَّيْخِ الْكَبِيرِ وَاحُزْنَاهُ عَلَى الْمَذْبُوحِ
مِنَ الْقَفَا وَمَهْتُوكِ الْخِبَاءِ وَالْعُرْيَانِ بِلَا رِدَاءٍ و بروایت اول سهل میگوید نزدیک
شدم بانکه پیش از همه بود گفتم يَا جَارِيَةُ مَنْ أَنْتِ ای دختر تو کیستی گفت أَنَا سَكِينَةُ

سَكِينَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ من سکینه دختر حسینم گفتم ای سیده من از اصحاب جدتم اگر حاجتی داری بفرما
گفت با این نیزه که سر پدر بزرگوارم را از میان ما بیرون برند تا مردم مشغول نظاره آن سر شده و
چشم از حرم پیغمبر بردارند رفتم نزد آن ملعون گفتم حاجتی دارم چهارصد دینار بتو میدهم که اینرا بر آوری
گفت بگو گفتم که این سر را از میان زنان بیرون ببر گفت بیار رفتم آن کیسه دینار را بیرون آوردم با دادم
از میان زنان بیرون برد مخفف بروایتی سهل میگوید یک رفیق نصرانی دیدم که با سر نزد یزید میرفت
المقدس می آید و با نیزه بود دیده بصیرت او روشن گشته چون سر مقدس سید الشهداء و اسیران را
دید شنید که آن سر بریده قرآن تلاوت مینماید وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّا
لِمُونَ آن سعادتمند از برکت آن سر مقدس بنور هدایت بر دلش تافته و کلمه شهادتین را بر زبان
جاری کرده و بشرف اسلام شرفیاب گردید شمشیر در حمایت دین از کشیده بر آن قوم روسیاه حمله کرد
و با وجود این حال از کشته جماعتی را از آن اشرار به جنس الفرار رسانید پس
خودش را دور گرفتند و هنگامه برپا شد ام کلثوم پرسید که این غوغا از چیست این حکایت را با وی
گفتم همینکه این را شنید گفت واعجباه نصاری بغیرت میکشند از برای دین اسلام و کسانیکه خود را
از امت پیغمبر میدانند اولاد او را می کشند و اهل بیت او را اسیر میکنند بر ما ظلم کردند بلکه چنین
ستم کردند باری الحاصل آن نو مسلمان را گرفتند آخر او را از ضرب شمشیر و نیزه کشتند
و در بعضی از روایات وارد شده که چون بباب الساعات رسیدند توقف کردند که از یزید
رخصت بگیرند که در این اثنا مروان بن حکم بیرون آمد چون نظرش بر سر سید الشهداء افتاد
از شادی برقص آمد و چپ نظر میکرد و اظهار طرب و شادی مینمود و پس برادرش عبدالرحمن بیرون
آمد چون نظرش بران سر شریف افتاد اشک از دیدهایش جاری شده بگریه آمد گفت ای
شد بد از پیغمبر خدا که هرگز در امری با شما جمع نمیشوم پس گفت یا اباعبدالله و شواهد بر من
آنچه وارد شده بر تو پس این شعر را خواند سُمَيَّةُ أَمْسَى نَسْلُهَا عَدَدَ الْحَصَى وَبِنْتُ
رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ لَهَا نَسْلُ سمیه زانیه را اولاد او از بسیاری عدد و سنگ ریزه شده اند
و نسل دختر پیغمبر را قطع کردند و اولاد او را همه کشتند و او بلاء اهل بیت را وارد شام کردند
از حضرت صادق ع روایت شده و شیخ صدوق از جابر نقل کرده که چون وارد شام شدند

زنان و اسیران اهل بیت را در میان روز داخل شهر کردند بازوهای ایشان بسته چون اهل شام را
نظر بر آن اسیران افتاد و سیمای بزرگی در ایشان دیدند گفتند اسیری بهتر ازین اسیران ندیده‌ایم
شما کیستید و از کدام قبیله‌اید سکینه دختر سید الشهدا گفت نحن سبایا آل محمد ما اسیران
آل محمدیم و بروایتی چون اهل بیت را وارد دمشق کردند سید الساجدین بر شتر برهنه سوار بود و آن
مظلوم را بغل و زنجیر در آورده بودند آن حضرت از روی اندوه و حزن میفرمود اُقَادُ ذَلِیلاً
فِی دِمَشْقَ کَأَنَّنِی مِنَ الزِّنْجِ عَبْدٌ غَابَ عَنْهُ نَصِیرٌ وَجَدِّی رَسُولُ اللهِ
فِی کُلِّ مَشْهَدٍ وَ شَیْخِی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ أَمِیرٌ مرا کردانند مرا در دمشق با ذلت و خواری
بنحویکه گویا غلام سیاهیرا از زنگبار آورده‌اند و حال جدم رسول خدا است و پدرم امیر المؤ
منین است و پادشاه عالمیان است و بروایت ابن طاوس و غیره ایشان را آوردند تا در
مسجد اعظم که جای اسیران بود وا داشتند شیخ فخر الدین روایت کرده که در وقتی که خبر به یزید
آن ملعون طبیبی در پیش او بود بجهة معالجه مرضش و دست و پای او را در آب گرم گذارده بود که
آن کسی که خبر را آورده بود وارد شد و گفت که دیدهٔ تو روشن باد که سر امام حسین وارد شد
آن ملعون غضبناک گرد و گفت دیده تو روشن مباد پس طبیب گفت تعجب کن در کار خود
پس نامهٔ پسر زیاد را گرفته خواند و پس انگشت خود را بدندان گزید پس نامه را داد و بخدا
که بخواهند ساعتی پیش نگذشت که ناگاه رایات کفر و ضلال وارد گردید و در زیر آن
رایات و علمها الله اکبر میگفتند و در روایتی وارد شده که هاتفی این اشعار را میخواند
جَاؤُوا بِرَأْسِکَ یَا ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ مُتَرَمِّلاً بِدِمَائِهِ تَرْمِیلاً وَکَأَنَّمَا
بِکَ یَا ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهَاراً عَامِدِینَ رَسُولاً ای فرزند دختر پیغمبر
سر مقدس ترا آورده‌اند بخون آلوده و رنگین گویا بجهة کشتن تو جد تو پیغمبر را جهارا کشتند
قَتَلُوکَ عَطْشَاناً وَلَمَّا یَرْقُبُوا فِی قَتْلِکَ التَّأْوِیلَ وَالتَّنْزِیلَا ای نور دیدهٔ
پیغمبر ترا با لب تشنه کشتند و اصلا مراعات تنزیل کلام خدا را نکردند که شما بودید و
مراعات نکردند تاویل را که شما بودید مقصود از تاویل بلکه شما بودید کلام خدا و تاویل
وَیُکَبِّرُونَ بِأَنْ قُتِلْتَ وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِکَ التَّکْبِیرَ وَالتَّهْلِیلَا اینها

اینها شهادت این عظیمت که ترا میکشتند و تکبیر میگویند و حال آنکه بکشتن تو تکبیر و تهلیل را کشتند
پس باید بجای الله اکبر مات التکبیر گویند قطب راوندی از منهال عمرو روایت کرده که گفت
بخدا قسم که در دمشق بودم سر مبارک سید الشهدا را بر نیزه کرده بودند و در پیش روی او کسی سورهٔ کهف را
میخواند چون باین آیه رسید ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا پس بقدرت
خدا آن سر مقدس بزبان آمد و بزبان تیز و فصیح گفت اعجب من اصحاب الکهف قتلی و حملی
کشتن که مرا بر نیزه زدن عجیبتر از قصهٔ اصحاب کهف و رقیم است ای والله کشتن تو از هر امری
عجیبی عجیبتر است چون اهل بیت و اسیران را وارد شام کردند یزید ملعون مجلس آراست
و زینت بسیار بر تخت خود نشست و امر باحضار اهل بیت رسول کبار کرد
چون بدر خانهٔ آن لعین رسیدند محضر بن ثعلبه عائذی ملعونه فریاد زد که فاجران لئیم را بجهة
امیر المؤمنین آورده‌ایم وارد شده که سید الساجدین در راه شام یک کلمه سخن با کسی نگفت
چون این سخن را از آن لعین شنید فرمود ما وَلَدَتْ أُمُّ مُحَضَّرٍ أَشَرَّ وَأَلْأَمَ بخدا که حق
ظاهر است که فاجر و لئیم کیست چون آن سر مطهر را وارد مجلس آن بدگهر کردند فرح و شادی
بسیار کرد و گفت صاحب این سر که است میگفت پدر من بهتر است از پدر یزید و مادرم
و جدم بهتر از مادر و جد یزید است و من بهتر از یزیدم و این سخن او را بکشتن داد اما چون
اهل بیت و اسیران و محنت زدگان را وارد مجلس یزید کردند آه تعجب است که چرا
آسمان از هم نپاشید و چرا زمین سرنگون نگردید که حرم خاتم انبیا را در مجلس اولاد زنا
ببرند و بر ایشان استخفاف و استهزا نمایند ابن نما روایت کرده از سید الساجدین
که فرمودند ما دوازده نفر بودیم که ما را بمجلس یزید ملعون بردند و ما را بغل و زنجیر در آورده
بودند و ازین کلام معلوم میشود که زنان را نیز بغل و زنجیر در آورده بودند زیرا که دوازده نفر مرد
از ایشان نمانده بود و اگر بعضی از اطفال بودند باین عدد نبودند بلکه سید بن طاوس ذکر کرده
که بازماندگان و زنان امام حسین را داخل کردند در مجلس یزید وَهُمْ مُقَرَّنُونَ فِی الْحِبَالِ و ایشان
با ریسمان بیک دیگر بسته بودند فَمَنْ مُبْلِغُ الْکَرَّارِ ذَا الْبَأْسِ وَالتُّقَی بِأَنَّ
بَنِیهِ تُغَنَّی عَنْ تَنْکُلُوا آیا کیست که خبر کند حیدر کرار و دختر احمد مختار صاحب سطوت

اللعینه و حملات حیدریه را که اولاد او را و دختران او را بعد از آنکه همیشه در زیر سایه عزت
او بودند ایشان را از همه کس ذلیل‌تر نمودند وَاِنَّ الوُجُوهَ النَّیِّرَاتِ وَ ذَوِی البَهَا
تُهْدَی اِلَی رِجْسٍ زَنِیمٍ دَنِجِّلٍ ابیات ما خبر کنند علی کرار را که دختران او را
و صاحبان رویهای نورانی را بهدیه میبرند وَ آلُ یَزِیدَ فِی المَقَاصِیرِ وَ الخِبَا تُنَاطُ
عَلَیْهِنَّ السُّتُورُ وَ تُسْدَلُ وَ اٰلُ نَبِیِّ الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وُجُوهُهُمْ لِلنَّا
سِ تَبْدُو وَ تُبْذَلُ آه زنان و دختران یزید در قصرهای رفیعه و خیمه‌های عالیه نشسته اند و پرده آرا
آویخته اند و دختران فاطمه را در میان مردم میگردانند و بدترین خلق ایشان را می‌بینند
اَمَا غَیْرَةٌ هٰذِی بَنَاتُ مُحَمَّدٍ یُلَاحِظُهُنَّ النَّاسُ وَ الاَعْبُدُ الاَرْذَلُ
آیا صاحب غیرتی نیست که از درد فریاد زند و جامه چاک کند و بر سر و رو زند و اشک
خونین روان نماید و آخر اینها دختران پیغمبرند و ناموس حیدرند که مردمان ارازل و
علاجهای کشیده بر ایشان نظر میکنند و بروایت شیخ فخرالدین چون آن اسیران
محنت و بلا را وارد بزم یزید گردانیدند و ایشان را آوردند تا در برابر آن شقی ولد الزنا داشتند فاطمه دختر
سید الشهدا گفت یا یزید بنات رسول الله سبایا ای یزید خوب است که دختران رسول خدا اسیر باشند
و در برابر تو باشند جمیع اهل مجلس بگریه آمدند و صدای گریه از خانه یزید بلند شد سید سجاد
میفرماید که من در غل و زنجیر بودم گفتم اذن میدهی تا سخن بگویم گفت بگو اما هذیان مگو گفتم از برای من
سزاوار نیست در این مجلس بیهوده گویم ای یزید مَا ظَنُّكَ بِرَسُولِ اللّٰهِ لَوْ رَآنِی فِی الغُلِّ
آیا گمانت چیست که اگر رسول خدا در غل و زنجیر ببیند مرا آن ملعون گفت تو زنجیر را
از گردنت بر میدارد و از حضرت صادق ع روایت شده که چون سر مبارک سید الشهدا
را بمجلس یزید بردند و علی بن الحسین و دختران امیرالمؤمنین را بمجلس داخل کردند و علی
بن الحسین در قید و غل بود یزید گفت یا علی خدا را که پدرت را کشت حضرت فرمود
خدا لعنت کند کشنده پدر مرا آن ملعون در غضب شد امر کرد بقتل آن حضرت حضرت
فرمود اگر مرا میکشی پس دختران پیغمبر را که بسوی وطن ایشان برگرداند و ایشان را بجز من
محرمی نمی‌باشد گفت تو ایشان را برگردان پس سوهان طلب کرد و قیدی که در گردن

در گردن آن حضرت بود میسایید که بر دارد و بروایتی گفت میدانی که چرا خود مباشر این کار شدم آن
حضرت فرمود از برای آنکه ترا بر من منتی باشد سید بن طاوس گوید که امر کرد که زنان و اسیران را
در پشت سر او نشانیدند که نظر ایشان بر سر مطهر نیفتد و آن سر شریف را بر طبقی گذارده در برابر روی آن
شقی آوردند ناگاه سکینه و فاطمه چون نظرشان بران سر افتاد و سیلاب اشک خونین از دیده‌های
حق بینش جاری شد و بعد از آن هرگز دیگر کله گوسفند نخورد و بروایتی چون اهل بیت نظرشان بر آن
سر شریف افتاد خروش برآوردند و شیون برکشیدند و ناله وامظلوماه برآوردند سکینه گفت یا یزید
ایسرتک هذا آیا خوشحال میشوی از این دین ما گوید که اما زینب خاتون چون نظرش بر سر بریده
برادرش افتاد که در برابر یزید گذارده دست زد جامه را درید و باواز حزینی که دلها را کباب کند
میگفت واحسیناه و حبیب قلب رسول الله یا ابن مکه و منی یا ابن فاطمة الزهرا یا ابن بنت محمد المصطفی
بخدا قسم که همه اهل مجلس آن لعین بگریه در آمدند زنی از بنی هاشم در خانه یزید بود چون از ناله
اهل بیت یافت که زنان هاشمیه را در مجلس پسر معویه آورده اند دریافت که سر منور سید الشهدا را
حاضر کرده اند صدا را بلند کرده میگفت واحبیباه یا سید اهل بیتاه یا ابن محمداه یا ربیع الارامل
والیتامی یا قتیل اولاد الادعیاء یعنی ای حبیب دل افگار و ای بزرگ اهل بیت ای فریادرس بیوه زنان
و یتیمان ای شهید اولاد زنا و از ناله آن هاشمیه باز اهل مجلس بگریه در آمدند و گریستند پس آن ولد زنا
چوبی از خیزران طلبید و آن را گرفته بر لب و دندان سید عالمیان میزد و میگفت رحمک الله یا حسین
لقد کنت حسن الضحک خدا ترا رحمت کند که خوش لب و دندان بوده ای حسین کفریاتی چند بخواند
ابو برزه اسلمی گفت ویحک یا یزید اتنکث بقضیبک ثغر الحسین بن فاطمة وای بر تو ای یزید چوب
بر لب و دندان حسین فرزند فاطمه میزنی شهادت میدهم که بوسه میزد پیغمبر لب و دندان او را و برادرش را
میبوسید و میفرمود انتما سیدا شباب اهل الجنة شما دو سید جوانان اهل بهشتید خدا بکشد کشنده شما را
و لعنت کند کشنده شما را و مهیا کند از برای او عذاب جهنم را پس آن ملعون در غضب شد و امر کرد تا او را
از مجلس بیرون کردند پس زینب خاتون دختر امیرالمؤمنین برخواست و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله
علی محمد و آله اجمعین پس شروع کرد به تکلم و عتاب نمود به یزید بنحوی که متحیر شدند از فصاحت و بلاغت
کلمات حکمت آمیز او و بعد از کلمات چندی گفت اَمِنَ العَدْلِ یَا ابْنَ الطُّلَقَاءِ تَخْدِیرُکَ

حاجتک و اِمائک و سوقک بنات رسول الله سبایا ای از عدالت تو است ای فرزند
زنا کاران که زنان و کنیزان خود را در پرده نشانده و دختران مکرمه رسول خدا را اسیر کرده و پرده حرمت
ایشان را دریده بی کجاوه و هودج از شهری بشهری می گردانی تا اهل هر منزل و هر دیار بر ایشان نظر کنند
و وضیع و شریف و قریب و بعید ایشان را محل نظر خود قرار دهند و نه ایشان را یاوری باشد
و نه مددکاری و این افعال بعید نیست از جماعتی که جگر برگزیدگان را خاییده باشد و گوشت ایشان
از خون شهیدان پرورش یافته باشد و چگونه بعید باشد بغض ما از کسی که نظر کند بر ما از روی کراهت
و غیظ پس بگذار دستهای انکاری چوب بر لب و دندان ابی عبد الله سید جوانان اهل بهشت بزند و اشیاخ
خود را بخواند در کجایند تا شادی کنند با این عمل پس بعبرات بسیار بر آن سر که کفر و ضلالت کرده
و فرمود فکد کیدک و اسع سعیک و ناصب جهدک فوالله لا تمحوا ذکرنا
و لا تمیت وحینا و لا تدرک امدنا و لا یرحض عنک عارنا پس بکن هر که میتوانی
بکار بر و سعی و جد و جهد بجای آور که بخدا قسم که نمی توانی ذکر ما را برانداختی و وحی ما را برطرف
کنی و نیست مگر تو مگر اندک بکری و ایام دولت تو نیست مگر اندک زمانی و عنقریب جمعیت تو
از هم جدا خواهد شد و روزی که منادی از جانب خدا ندا کند که لعنت خدا بر ظالمان و ستمکاران است
ابن بابویه بسند معتبر از امام رضا روایت کرده که چون سر مطهر سید الشهدا را به مجلس یزید آوردند
مجلس شراب آراسته و با حریفان مشغول بخوردن شراب گردید چون فارغ شدند از خوردن
شراب امر کرد که آن سر مطهر را در طشتی گذارده در پایین تخت او گذارند و بساط شطرنج را برای آن
گسترانید و مشغول بشطرنج بازی گردید و امام حسین و جد و پدر او را یاد کرد و استهزا بایشان مینمود
هرگاه بر حریف غالب شد سه جرعه فقاع زهر مار میکرد و ته مانده او را در کنار طشت بر زمین
میریخت شیخ مفید روایت کرده است که پس اهل بیت و اسیران و زنان و بچگان را طلبید
چون در برابر آن لعین آمدند و نشستند و حال ایشان را بسیار مفتضح و قبیح دید گفت سیاه باد
روی پسر زیاد اگر میانه ما و شما راه قرابتی بود با شما چنین نمی کرد و شما را باین حال بسوی ما
و شام نمی فرستاد شیخ فخر الدین روایت میکند از سید ساجدین که میفرماید در وقتی که ما را به نزد
یزید می بردند ما را بسته بودند مانند گوسفندان و او چنان که اگر یکی از ما سستی میکرد در راه رفقای او را

او را اسیر نموده چون به برابر یزید رسیدیم در پیش رفتم و گفتم ای یزید آیا پیغمبر خدا ما را باین حال ببیند چه خواهد گفت
پس آن ملعون گریست و گفت ریسمان را از گردنهای ما بریدند و روایت شده که چون آن
اسیران در برابر آن ملعون حاضر شدند بسوی ایشان نظر کرد و اسم یک یک را پرسید یحیی میگفت هذه
ام کلثوم الکبری و هذه ام کلثوم الصغری و هذه صفیة و هذه ام هانی و
هذه رقیة بنات علی و هذه سکینة و هذه فاطمة بنت الحسین یعنی این ام
کلثوم کبری زینب خاتون و این ام کلثوم صغری و این صفیه و ام هانی و رقیه دختران امیر المؤمنین
و این فاطمه و سکینه دختران امام حسین و در آن میانه سکینه روی خود را بدست خود بپوشید گفت این
کیست گفتند سکینه دختر امام حسین پس سکینه بگریه آمد و گریه در گلویش گره کرد بحدیکه نزدیک بود که روح
از قالبش پرواز نماید آن ملعون گفت گریه میکنی گفت کیف لا یبکی من لیس لها ستر تستر یعنی
وجهها و رأسها عنک و عن جلسائک یعنی چگونه گریه نکند کسیکه چادر ندارد که روی خود را از
نشستگان مجلس تو بپوشد آن ملعون بگریه در آمد و گفت خدا لعنت کند پسر زیاد را چه قدر سخت دل
قلب است بر آل پیغمبر و بروایت دیگر گفت پدر تو کفران حق من کرد و رحم مرا قطع نمود و با من
منازعه کرد در مملکت من سکینه بگریه در آمد و گفت ای یزید شادی مکن بکشتن پدرم که او بنده مطیع خدا
بود و او اجابت نمود حق را و سعید شد باجابت حق و ان لک بین یدی الله مقاما
یسئلک عنه فاستعد للمسألة جوابا و انی لک الجواب بدان ای یزید که لابد است
ترا از مقامی که خدا از تو سؤال میفرماید ازین عمل شنیع پس مستعد باش جواب را از برای سؤال
جهت جواب بجهه کشتن فرزند پیغمبر و بروایت صاحب منتخب زینب خاتون گفت ای یزید آیا
نمی ترسی از خدا که کشتی امام حسین را و این ترا بس نبود که حرم رسول خدا را از عراق بشام اسیر در
گردانیدی و حرمت ایشان را ضایع کردی و این ترا بس نشد حتی اینکه ما را مثل کنیزان از بلدی بسوی بلدی
کشیدی و سوار بر شتران برهنه کردی آن ولد الزنا گفت که برادر تو میگفت من بهتر از یزیدم
و پدرم بهتر از پدر یزید است و مادرم بهتر از مادر یزید است و جدم بهتر از جد یزید است بعضی را
درست گفت و لکن بعضی را خطا کرد اما جد او پس بهتر از همه خلایق است و اما اینکه مادر او بهتر
از مادر من است پس بمادر او بی ادبی نمی توان کرد و اما اینکه گفت پدر او بهتر از پدر من است

پس پدر او و پدران من بحکم خدا شدند و حکم از برای پدرم کرد پس این آیه را خواند قُلِ اللّٰهُمَّ
مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ
تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ پس زینب خاتون گفت وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا
فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ پس گفت ای یزید امام حسین را
نکشت مگر تو و اگر تو نبودی پس پیغمبر خانه ذلیلتر و کمتر از همه کس بود آیا نشنیدی از خدا
بکشتی امام حسین و حال آنکه جد بزرگوارش در حق او و برادرش میفرمود الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ
سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ پس اگر انکار بکنی دروغ گفته و اگر تصدیق کنی پس خود خصمی
با خود کرده بعضی یزید ملعون از گفتگوی زینب خاتون خجل شده شیخ مفید از دختر سید الشهدا فاطمه خواهرها
روایت کرده که چون ما را به نزد یزید بردند اول مرتبه بر ما رحم کرد پس مردی سرخ روی
از اهل شام برخواست گفت یا امیرالمؤمنین این دختر را بمن بخش که در خانه من خدمت کند فاطمه
میگوید که من دختر صاحب جمالی بودم و حسن فاطمه مشهور است و زنی بآن جمال معلوم نیست
که آمده باشد در دنیا چنانچه از بعضی اخبار مستفاد میشود فاطمه گوید از شنیدن این سخن بر خود
لرزیدم جامه عمه‌ام را گرفتم و بر دامن او پناه بردم و این خواهر را گرفتم او از من بزرگتر و عاقلتر بود گفتم
أُوتِمْتُ وَأُسْتَخْدَمُ یتیم شدم بس نبود آیا حال باید کنیزی کنم عمه‌ام بآن شخص
گفت غلط فهمیده این هرگز نخواهد شد اگرچه خود را هلاک کنی نه تو میتوانی و نه یزید یزید گفت
دروغ گفتی اگر خواهم میتوانم عمه‌ام گفت هرگز نمیتوانی مگر آنکه از ملت ما بیرون روی آن
لعین بسیار در غضب شد و ناسزا از زبان ملعونش جاری شد که زینب خاتون فرمود بدین
خدا به جد و پدر و مادرم هدایت یافته تو و جدت و پدرت اگر مسلمان هستید پس گفت
امیری میکنی و ناسزا میگوئی از روی ظلم و غضب بجهة سلطنت آن ملعون گویا شرم کرده ساکت
شد آن شامی دو مرتبه اظهار کرد آن ملعون گفت دور شو خدا ترا مرگ دهد و بروایت سید بن
طاوس آن مرد گفت کیست این جاریه یزید گفت هٰذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ وَتِلْكَ
زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ شامی گفت حسینی که پسر فاطمه و علی باشد یزید گفت بلی شامی
گفت خدا ترا لعنت کند ای یزید عترت پیغمبرت را میکشی و زنان ایشان را اسیر میکنی وَاللّٰهِ

وَاللّٰهِ مَا تَوَهَّمْتُ إِلَّا أَنَّهُمْ أُسَرَاءُ الرُّومِ بخدا قسم که به گمانم اینها اسیران روم و فرنگند
آن ملعون گفت ترا ملحق بایشان میکنم پس امر کرد بقتل او و بروایت شیخ مفید که چون شامی
دو مرتبه اعاده کرد ام کلثوم او را نفرین کرد که خدا زبان ترا قطع کند و دستت را خشک و
چشمت را کور سازد هنوز کلام او تمام نشده دعایش مستجاب شد شیخ فخرالدین روایت میکند
از بعضی ثقات اخبار که شخص نصرانی از جانب ملک روم به نزد یزید آمده بود و حاضر بود
در مجلسی که سر مقدس سید الشهدا را حاضر کرده بودند چون نظرش بر آن سر مطهر افتاد
ازا بان حواری در نزد یزید دید به گریه در آمد و صدا را بگریه بلند کرد و آنقدر گریست که ریش
او از آب دیده‌اش تر شد پس گفت ای یزید بدان که من در زمان حیوة پیغمبر بتجارت
بمدینه رفتم خواستم هدیه بجهة پیغمبر برم پرسیدم که از چه چیز خوشش می‌آید گفتند از بوی خوش
پس دو فاره مشک و قدری عنبر برداشتم و رفتم به نزد آن حضرت که در خانه ام سلمه بود
چون بخدمت او رسیدم نوری از روی مشاهده کردم دلم شاد و محبتش در دلم قرار گرفت
سلام کرده هدیه را بخدمتش گذاردم فرمود چیست عرض کردم مختصر هدیه‌ایست فرمود اسمت
چیست گفتم عبد الشمس فرمود من ترا عبد الوهاب اسم کردم اگر تو اسلام را قبول بکنی
هدیه ترا قبول میکنم چون در خلق و خلق او نظر کردم او را همان پیغمبر دانستم که عیسی خبر داده
بود پس مسلمان شدم و بروم برگشتم و اسلام را مخفی داشتم و من با پنج پسر و چهار
دختر مسلمان میباشیم بدان ای یزید که روزی در خدمت پیغمبر بودم در خانه ام سلمه همین
عزیزی که سر مبارکش را باین حقارت و خواری در پیش روی تو گذاشته‌اند از در حجره
داخل شد پیغمبر بغل را گشوده و میگفت مرحبا بک یا حبیبی خوش آمدی ای حبیب دل من تا
اینکه او را در بغل گرفت و در آغوش خود نشانید و لبها و دندانهایش را میبوسید و
میفرمود دور باد از رحمت خدا آنکه ترا بکشد ای حسین و اشک از دیده مبارک بر زمین
میریخت روز دوم در مسجد بودم که صاحب همین سر مبارک با برادرش امام حسن
آمدند و گفت ای جد بزرگوار با برادرم امام حسن کشتی گرفتیم تا ببینیم قوت کدام یک
بیشتر است هیچ کدام غالب نشدیم حضرت فرمود این امر لایق شما نیست شما هر یک

خطی بنویسید هر کدام خوب نوشتید قوت او زیاد تر رفته هر یک سطری نوشته
و بخدمت جد امجد آوردند فرمود اِنّی نَبِیٌّ اُمِّیٌّ لا اَعْرِفُ الْخَطَّ من ناخوانده پیغمبر شده‌ام
به نزد پدر خود روید تا حاکم باشد میان شما و مقصودش ازین آن بود که دل ایشان را
نشکند ایشان رفتند و پیغمبر نیز برخاسته با ایشان رفت و همه بمنزل فاطمه رفتند بعد از
ساعتی جناب رسالت مآب را دیدم که تشریف آوردند و سلمان را با من صد اقتی و حسنی
جواب پرسیدم که پدر ایشان چه گفت و خط کدام یک بهتر بود و او را سوگند دادم بحق صداقت
که آنچه آن حضرت فرموده بگوید سلمان فرمود و پدر ایشان نیز تامل کرده نخواست دل هیچ یک
بشکند ایشان را نزد مادر ایشان فرستاد تا او حکم کند چون به نزد مادر آمدند و صورت واقعه را
بیان کردند فاطمه متفکر شد که جد و پدر هیچ یک خاطر ایشان را ملول نکردند من چه کنم پس فرمود
ای دو نور دیده من من قلادهٔ خود را بر شما نثار کردم هر که بیشتر از دانه آن برچیند قوت او
زیاد تر است و قلاده اش هفت دانه بود مروارید پس آن را پاره کرده بر سر ایشان ریخت
پس هر یک سه دانه برچیدند و هر یک خواستند که آن دانه دیگر را بردارند خداوند جلیل
بجبرئیل امر کرد که خود را برسان و بال خود آن دانه را دو حصه نما تا هر یک از ان نصفی بردارند
فَانْظُرْ یا یَزِیدُ کَیْفَ اَنَّ رَسُولَ اللّهِ لَمْ یُرِدْ اَنْ یُدْخِلَ عَلٰی اَحَدِهِمَا اَلَمًا نظر کن
ای یزید که پیغمبر خدا نخواست که دل ایشان را المی رسد بجهت ترجیح دادن خط یکی از ایشان
و همچنین امیر المؤمنین و فاطمه و همچنین رب العزت نخواست که دل ایشان را بشکند تا آنکه
امر فرمود با آنکه دانه مروارید را به نصف نمایند تا دل ایشان را بدست آورده باشد
و تو چنین بیکسی سر او را می بری و باین خواری در مجلس خود حاضر میکنی اف لک و لدینک یا یزید
پس برخواست آن سر را برداشت و میبوسید و میگریست و میگفت ای حسین گواه باش
بروز نزد خدا و نزد جدت و پدرت و مادرت در آخر روز یزید ملعون امر کرد تا پیران
و زنان را بردند بزندان و امر کرد تا سر مطهر را بر در مسجد جامع که محل تردد خلق بود بر زبر
نصب کردند شیخ صدوق از فاطمه دختر حضرت امیر روایت کرده که زنان را با علی بن الحسین
در مجلس حبس کردند مجلسی که ایشان را از سرما و گرما حفظ نمیکرد و آفتاب بر ایشان

بر ایشان می تابید حتی تقشرت وجوهنا تا آنکه رویهای ایشان از شدت گرمی و سرما پوست
انداخت و در آن زمان از بیت المقدس سنگی را از زمین بر نداشتند مگر آنکه از زیر آن خون
تازه میجوشید و مردم میدیدند که آفتاب بر دیوارها مانند ملحفه‌های سرخ بسیار رنگین تا آنکه
علی بن الحسین زنان را برگردانید بمدینه و سر مطهر بکربلا صاحب مناقب نقل کرده که چون آن سر
مطهر را بر در خانه یزید نصب کردند هند دختر عبد الله بن عامر که زن یزید بود و پیش ازین در خانه
سید الشهدا بود پرده را درید با موی پریشان و سر و پای برهنه در مجلس یزید دوید و گفت یا یزید
رَأْسُ ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللّهِ مَصْلُوبٌ عَلٰی فِنَاءِ بَابِی ای یزید آیا سر فرزند فاطمه را
بر در خانه من بردار میزنی یزید برجست و او را پوشانید و گفت بلی ای هند گریه و ناله کن در مصیبت
فرزند پیغمبر و بزرگ قریش که پسر زیاد در امر او تعجیل کرد و او را کشت خدا او را بکشد قطب
راوندی از اعمش روایت کرده که او نقل کرد از ان اشخاصی که محارست آن سر مطهر میکردند که
آن سر را یزید در حجره که در مقابل حجره که در آن شراب میکرد گذارد و ما چهل نفر بودیم که ما را به محافظت
آن امر کرده بود و چون من عجایب بسیار و غرایب بیشمار از آن سر بزرگوار دیده بودم داخل
آن قبه نشدم چون شب شد پاسی از شب گذشت صداها از آسمان شنیدم و غلغله از آسمان
بگوشم رسید پس منادی را شنیدم که میگفت یا آدم اهبط ای آدم فرود آی پس دیدم حضرت
آدم با جماعت بسیار از ملائکه بزیر آمدند ناگاه منادی دیگر شنیدم که گفت یا ابراهیم فرود آی پس
دیدم خلیل الرحمن با جماعت بسیار از ملائکه فرود آمدند پس منادی دیگر ندا داد که یا موسی اهبط پس
کلیم الله با گروه بسیار از ملائکه بزمین آمدند منادی دیگر ندا داد که ای عیسی اهبط با خلق بسیار از ملائکه
بزمین نازل شدند پس غلغلهٔ عظیم بگوشم رسید و منادی ندا داد که یا محمد اهبط ای محمد مصطفی
بزیارت سر فرزند عزیزت فرود آی پس ناگاه ساکن عرش برین و حبیب رب العالمین
با خلق عظیم از ملائکه نازل شدند پس ملائکه در آن قبه را احاطه کردند پس پیغمبر داخل آن قبه
شد و آن سر مطهر را برداشت و در روایت دیگر چون نظرش بر آن سر افتاد بیتاب شد
و در پای آن نیزه نشست ناگاه آن نیزه خم شد تا آنکه آن سر مقدس در دامن رسول الله افتاد
و آن حضرت آن سر را برداشت و به نزد حضرت آدم آمد و فرمود یا اَبی یا آدم ما تری

ما فَعَلَتْ اُمَّتِی بِوَلَدِی بَعْدِی ای پدر آیا می بینی که امت من با فرزندم چه کرده اند پدرش و
برادرش آن سر را بسینه چسبانیده گفت یَا فَتَاةَ عَیْنِی مَنْ قَتَلُوکَ اَمَا هُمْ مَا عَرَفُوكَ
وَ مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ مَنَعُوكَ وَ مِنْ قَفَاكَ ذَبَحُوكَ ای نور دیده ترا کشتند مگر
ترا نشناختند ای نور دیده ترا از آب منع کردند و از پشت گردنت سرت را بریدند
و مراعات جد و پدرت را نکردند آن شخص میگوید من از رسیدن این حال بلرزه درآمدم پس جبرئیل
برخواست و عرض کرد یا رسول الله منم صاحب زلزله بفرما که زمین را بزلزله درآورم و صیحه بر ایشان
زنم تا همه هلاک شوند آن حضرت فرمود ایشان را واگذار خدا ایشان را عرض کرد بگذار
تا این چهل نفر را که موکل این سرند هلاک کنم فرمود تو دانی با ایشان پس یک یک را بنفخه هلاک
میکرد چون بنزد من رسید فرمود تو می بینی و میشنوی من فریاد زدم که الامان الامان یا
رسول الله حضرت فرمود دَعُوهُ لَا یَغْفِرُ اللهُ لَهُ بگذارید او را خدا نیامرزد او را پس دست از
من برداشت پس آن سر مطهر را برداشتند پس غلغله و ولوله در میان ایشان بلند شد و آن
سر مطهر را با خود بردند و در آن شب آن سر مطهر مفقود شد و خبری از آن نبود چنین نقل کرده که
قطب راوندی آورده اما آن سر را بردند تا اهل آسمان او را زیارت کنند و زینت
محافل ماتم گردد بیان و مجالس مصیبت روحانیان گردد تا اینکه ببینند که زینت آسمانها و
زمینها را چگونه سرش را بریدند و بر نیزه کردند و در مقابل عشرتخانهٔ یزید بر نیزه زدند
که اگر یزید آن را در محل تردد بر نیزه بلند می کرد که جلالش زیاد گردد و مردم ببینند
و شادی کنند ملائکه ببرند او را تا ببینند و ناله و حسیناه و امظلوماه و اذبیحاه بر
آورند و اگر اهل شام جانب نوحه نشنیدند گرد بیان جانب مصیبت و الم بپوشند چه نیکو
میگوید صاحب قصیده وَ اُقِیمَ عِنْدَكَ فِی الشَّامِ كَمَا اَقَامَتْ فِی السَّمَاءِ لَهُ الْمَلَائِكَةُ
ما تماشا میان شوم رزبرای کشتش و آوردن سر او عید کردند و لکن گرد بیان و روحانیان
مجالس ماتمش را در آسمان برپا کردند اَللهُ اَكْبَرُ یَا لَهُ مِنْ حَادِثٍ اَمْسَى لَهُ
اَلْاُفُقُ النُّورُ مُظْلِمًا الله اکبر این چه مصیبتی بود که عالم ظلمانی و در نظر مقربان آن تاریک
شد اَللهُ اَكْبَرُ یَا لَهُ مِنْ حَادِثٍ اَبْكَى الْمَشَاعِرَ وَ الْمَقَامَ وَ زَمْزَمَ مَا ذا دارد

از یزید و رزاین مصیبت که ارکان شریعت و آیات هدایت را گریه درآورده و زمین و آسمان را
متزلزل نمود یَا اَبَا الْقَمَرِ الشَّاحِبِ وَ اَرَاسَاقِی الْمَسْلُوبَاتِ الْغَالِ
تَغَنَاجِی الْمُتَعَالِی پدر و مادرم فدای آن خونهای ناحق ریخته و سرهای بریده که اعضا بر نیزه
بلند کرده بودند بِاَبِی الْمَعْطُوبُ الظَّمَأ یَا ابْنَ الطَّوْلِ بِاَبِی الشِّفَاهُ
الذَّابِلَاتِ مِنَ الظَّمَأ پدر و مادرم و قبیله و عشیره ام فدای آن لبهای که از تشنگی و بهای
خشکیده که از تشنگی و حرارت خشک و کبود شده بود بِاَبِی الْوُجُوهُ الذَّابِلَاتُ مِنَ الْجَفَا
بِاَبِی الْعُیُونُ الشَّاخِصَاتُ الْمُسْتَقْهِمَا پدر و مادرم فدای آن رویهای منور و از جفا پژمرده
و چشمهای بیدار خواب نکشیده برآنکه چه ازین جفا و عیب چهار ستمبادی شود و در آن مدت
که اهل بیت رسالت در شام تحت انجام بوده و ایشان را در حبس محبوس داشته یزید
او یزید مکرر آن حضرت را در مجلس نحس خود حاضر مینمود و بر یک دفعه و درد تشفی قلب
ملعونش نمیشد ملک مکرر مهمان اهل بیت را در مجلس پلید حاضر میکرد و رسید است چه چنانکه
روایت شده که چون سر منور به شهر رسید آن ملعون آوردند روز با مجلس شراب میچید
و آن سر مطهر را می آوردند و در برابر او میگذاردند و آن ملعون زهرمار شراب میکرد و او بقا
دار اظهار سرور و شادی مینمود روزی در مجلس او رسول روم حاضر بود و از اشراف و علمای
اهل روم بود پرسید که ای پادشاه عرب این سر کیست گفت ترا با اینها چه کار گفت
چون برگردم بسوی پادشاه خود هر چه خواهد پرسید میخواهم قصهٔ این سر را نیز بدانم تا از برای
او نقل کنم تا او نیز در شادی با تو شریک باشد یزید گفت هذا راس حسین بن علی بن
ابیطالب این سر حسین بن علی است گفت مادرش کیست گفت فاطمهٔ زهرا دختر رسول خدا
نصرانی گفت اف لک و لدینک اف بر تو و بر دین تو باد دین من بهتر از دین توست
بدانکه پدر من از اولاد داود پیغمبر است و میان من و او پدران بسیار است و نصاری
مرا تعظیم میکنند و خاک قدم مرا میگیرند از جهة تبرک بجهة آنکه نسب من بداود منتهی
میشود و اَنْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ وَ مَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ نَبِیِّكُمْ اِلَّا
اُمٌّ وَاحِدَةٌ شما فرزند دختر پیغمبر خود را میکشید و حال آنکه فاصله او به پیغمبر شما یک مادر

پیش هست پس گفت آیا حدیث کنیسه حافر را شنیده گفت نه بگو تا بشنوم رسول روم گفت
میان عمان و چین جزیره ایست بقدر یکسال راه و معموره در آن نیست مگر یک شهر و آن شهر هشتاد فرسخ
شهری از آن عظیمتر بر روی زمین نیست و از آن شهر می آورند کافور و یاقوت و اشجار آن عود و عنبر است
و آن شهر در دست نصاری است و در آن شهر کنیسه های بسیار است عظیمتر از همه کنیسه حافر است
و در آن کنیسه حقه طلائی است آویخته و اطراف آن حقه زینت بسیار است از طلا و دیبا و در آن
حقه سم الاغی است که بگمان ایشان آن سم الاغی است که عیسی بن مریم بر آن سوار می شده
و در هر سال گروه بسیار از نصاری بزیارت آن می آیند و آن را میبوسند و حوایج خود را در آنجا میخواهند
و این دأب ایشان میباشد از برای ایشان تعظیم میکنند سمی که گمان میکنند که سم
الاغ ایشانست و شما فرزند دختر پیغمبر خود را میکشید پس خدا مبارک نگرداند بر شما و بر دین
شما یزید ملعون گفت این نصرانی را بکشید که ما را در بلاد خود مفتضح نگرداند چون آن مرد
این را شنید گفت میخواهی مرا بکشی گفت بلی گفت دوش پیغمبر شما را در خواب دیدم که
بمن میگفت یا نصرانی انت من اهل الجنة تو از اهل بهشتی پس من متعجب شدم و من شهادت
میدهم بیگانگی خدا و رسالت محمد مصطفی پس برجست و سر مطهر سید الشهدا را بر سینه
چسبانید و آن را میبوسید و میگریست تا آنکه او را کشتند چه نیکو میگوید یکی از شعرای عرب
نظم یُرجب قومٌ حافراً زاعمٌ انّه لمرکوب بعض الانبیاء الذی مضی وتقتل
قومٌ ابنَ بنتِ نبیّهم تامّل بانصافٍ تری منتهی الشقا گروهی تعظیم میکنند سمی
که گمان دارند که پیغمبر ایشان بر صاحب آن سم سوار شده و گروهی فرزند پیغمبر خود را بشمشیر
ابدار شهید میکنند تامل کن تا منتهای شقاوت را ببینی ابن طاوس روایت کرده
از ابن لهیعه که او روایت کرده از محمد بن عبد الرحمن که روزی راس الجالوت مرا ملاقات
نموده گفت بحق قسم که میان من و داود هفتاد پشت فاصله میباشد هنوز یهود مرا که می
بینند تعظیم و تکریم میکنند مرا و شما میان فرزند پیغمبر و پیغمبر شما فاصله نبوده مگر یک پشت
اولاد او را کشتید فیا صاح اجتمع من یزید وجوره وبغی اهالی الظلم والبغی
والذی المو ابا مرلیس یعهد مثله وهوا بنکر سیئة لم یکن یرعی

بوی ای رفیق فریاد برآور و جزع و فزع کن و داد و زن از یزید و اتباعش که امر را مرتکب شدند
که مثل آن شنیده نشده بود و عملی کردند که قبیح تر از آن عمل نبوده ابتداء و البته کاری کردند که پیش از آن
شنیده نشده بود مثل آن معهود نبود کی شنیده شده بود که سر فرزند پیغمبر را در مجلس شراب حاضر کنند
و چوب بر لب و دندانش زنند و او را در مجمع خلق بردار زنند و کی شنیده شده بود که دختر پیغمبر را مقید
نمایند و در مجلس عام حاضر کنند و ایشان را در زندان حبس نمایند لا غرو ان ناحت
علیه سمائها او ضجت الاملاک فی الاقطار او مارت الارضون بعد
قرارها او ناحت الاطیار فی الاوکار بحذا که تعجبی نیست که اسمان متزلزل
شده و به نعره رعد فریاد و نوحه برآورد و ملائکه بخروشند و زمینها متزلزل گردند و مرغان
هوا نوحه گری کنند سید بن طاوس و دیگران حکایت خطبه خواندن حضرت سید الساجدین را
بعبارات مختلفه ذکر کرده اند و چنانچه صاحب مناقب و غیر او نقل نموده اند آنست
که یزید ملعون خطیبی را گفت تا بر منبر رود و مردم را مطلع نماید بقبایح سید الشهدا و پدر بزرگوار
اش و افعال ایشان آن ملعون بر بالای منبر رفت و ناسزای بسیار با میرالمؤمنین و سید الشهدا
گفت و معویه و یزید را بسیار مدح نمود و ایشان را ستایش کرد چون جناب امام زین العابدین
این را دید فریاد زد که ویلک ایها الخاطب اشتریت مرضات المخلوق بسخط الخا
لق وای بر تو که خشم خدا بر رضای خلق اختیار کردی و رضای مخلوق را بر رضای خدا اختیار
کردی و عذاب الخشم آوردی جای خود را در جهنم مهیا دان و بنا بر ظاهر روایت سید بن طاوس
این شعر را که یکی از دوستان در مدح امیرالمؤمنین گفته خواند اعلی المنابر تعلنون
بسبه و بسیفه نصبت لکم اعوادها شما بر بالای منبر لعن میکنید امیرالمؤمنین را
و حال آنکه این منابر بشمشیر او بر پا شده و اگر شمشیر او نبود منبر و محرابی بر پا نمیشد پس فرمود
ای یزید رخصت ده تا بر این چوبها بالا روم و کلمه چند بگویم که موجب خوشنودی خداوند
عالمیان و اجر و ثواب حاضران گردد آن ملعون قبول نکرد اهل مجلس التماس کردند که
او را رخصت ده که چیزی از او بشنویم یزید گفت اگر بر منبر رود فرود نمی آید
تا آنکه مرا و آل ابی سفیان را رسوا میکند گفتند کودکی چه میتواند گفت گفت او از اهل بیتی

که در شیر خوارگی بعلم و کمال ورا رسته باری اصرار کردند تا رخصت داد چون بر بالای منبر رفت
حمد و ثنای الهی را ادا کرد و پس خطبه خواند که دلها را ترسانید و دیدها را گریانید پس فرمود ایها
الناس خدا شش خصلت بما داده و به هفت فضیلت ما را بر سایر خلق زیادتی داده عطا
کرده است بما علم و حلم و جوانمردی و فصاحت و شجاعت و محبت ما در دلهای مؤمنین را
و فضیلت و زیادتی داده است بما که از ماست نبی مختار محمد مصطفی صلعم و صدیق اکبر علی مرتضی
و از ماست جعفر طیار که با ملائکه در بهشت پرواز میکند و از ماست اسد الله و اسد رسول
و از ماست دو سبط این امت مَنْ عَرَفَنی فَقَدْ عَرَفَنی وَمَنْ لَمْ یَعْرِفْنی اُنَبِّئْهُ
بِحَسَبی وَنَسَبی هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد حسب و نسب خود را باو خبر میدهم
تا بشناسد منم فرزند مکه و منی و منم فرزند زمزم و صفا منم فرزند آنکه زکوة را بر ردای خود برداشت
و بذل کرد بفقرا منم فرزند بهترین ازار پوشیدگان و ردا پوشیدها منم فرزند بهترین طواف
کنندگان و سعی کنندگان منم فرزند بهترین حج کنندگان منم فرزند کسی که سوار شد
بر براق و بلند شد بر روی هوا منم فرزند آنکه در یکشب سیر کرد از مسجد الحرام تا مسجد اقصی
منم فرزند آنکه جبرئیل او را رسانید بسدرة المنتهی منم فرزند آنکه در مقام قرب الهی رسید
بمقام قاب قوسین او ادنی انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی منم فرزند آنکه شمشیر
زد بر بینیهای خلق تا گفتند لا اله الا الله منم فرزند ضارب سیفین و طاعن رمحین و بایع
بیعتین و قاتل بدر و حنین و کفر نکرد بخدا طرفة عینی منم فرزند صالح مؤمنین و وارث
النبیین و قامع الملحدین و یعسوب المسلمین و نور المجاهدین و زین العابدین و تاج البکائین و
صبر کننده تر از همه صابرین و افضل از همه قائمین از آل یٰس تا آنکه فرمود منم فرزند
وارث مشعرین و ابو السبطین الحسن و الحسین این است جد من علی بن ابیطالب اَنَا ابْنُ
فاطِمَةَ الزَّهْراءِ اَنَا ابْنُ سَیِّدَةِ النِّساءِ اَنَا ابْنُ خَدیجَةَ الْکُبْری اَنَا ابْنُ الْمَقْتُولِ
ظُلْماً اَنَا ابْنُ الْمَحْزُوزِ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفا اَنَا ابْنُ الْعَطْشانِ حَتّی قَضی اَنَا ابْنُ
طَریحِ کَرْبَلا اَنَا ابْنُ مَسْلُوبِ الْعِمامَةِ وَالرِّداءِ منم فرزند آنکه او را از روی ظلم
کشتند منم فرزند آنکه سرش را از پشت گردنش بریدند منم فرزند آنکه بدن او را در بیابان

در بیابان انداختند و عمامه و ردایش را بغارت بردند منم فرزند آنکه گریستند براو ملائکه سما و نوحه کردند
براو جنیان در زمین و مرغان در هوا اَنَا ابْنُ مَنْ رَأْسُهُ عَلَی السِّنانِ یُهْدی اَنَا ابْنُ مَنْ حَرَمُهُ
مِنَ الْعِراقِ اِلَی الشّامِ تُسْبی منم فرزند آنکه سر او را بریدند و بر نیزه زدند و بهدیه آوردند منم
فرزند آنکه عیالش را از عراق تا شام بطریق اسیری گردانیدند فَلَمْ یَزَلْ یَقُولُ اَنَا اَنَا حَتّی ضَجَّ
النّاسُ بِالْبُکاءِ وَالنَّحیبِ پس پیوسته میفرمود منم و منم و نسب خود را بیان میفرمود تا آنکه
غلغله در خلق افتاد و صداها بگریه بلند شد یزید لعین از فتنه ترسید مؤذن را گفت که اذان بگو
مؤذن کلام آن حضرت را قطع کرد و شروع باذان نمود چون الله اکبر گفت حضرت فرمود لا
شَیْءَ اَکْبَرُ مِنَ اللّٰهِ هیچ چیز بزرگتر از خدا نیست چون مؤذن گفت اشهد ان لا اله
الا الله آن حضرت فرمود شَهِدَ بِها شَعْری وَبَشَری وَلَحْمی وَدَمی باین شهادت میدهد
موی و پوست و گوشت و خون من چون مؤذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله آن حضرت
روی شریف را به یزید کرده فرمود محمد هذا جدی ام جدک یا یزید ای یزید این محمد که نام او را
برفعت میبرند جد من است یا جد تو اگر گمان میکنی جد تو است دروغ گفته و کافر شده و اگر میگوئی
جد من است پس چرا عترت او را کشتی و حرم او را اسیر کردی پس فرمود ای معاشر ناس
آیا در میان شما کسی هست که پدر او رسول خدا باشد پس صداهای خلق بگریه بلند شد پس مردی از
شیعیان آن حضرت که او را منهال بن عمرو طائی میگفتند و در روایت دیگر مکحول که از اصحاب
رسول خدا بود برخواست و گفت چگونه روز خود را بشام آوردی حضرت فرمود اَمْسَیْنا
فیکُمْ کَمِثْلِ بَنی اِسْرائیلَ فی آلِ فِرْعَوْنَ یُذَبِّحُونَ اَبْنائَهُمْ وَیَسْتَحْیُونَ نِسائَهُمْ
شام کردیم در میان شما مانند بنی اسرائیل در میان آل فرعون که مردان ایشان را میکشتند
و زنان ایشان را زنده میگذاشتند پس فرمود طایفهٔ عرب بر عجم فخر میکنند از جهة آنکه پیغمبر خدا از
ایشان است وَاَمْسی آلُ مُحَمَّدٍ مَقْصُورینَ مَخْذُولینَ و با وجود این آل محمد
روز را بشام میبرند در حالتی که مظلوم و ذلیل و خوار میباشند بسوی خدا شکایت میکنم از بسیاری
دشمنان و غلبهٔ ایشان و تفرقهٔ اوضاع خود بروایت دیگر در این مجلس یکی از علماء یهود حاضر بود
به یزید گفت یا امیر المؤمنین این پسر کیست گفت علی بن الحسین گفت حسین کیست گفت پسر علی

بن ابی طالب گفت مادرش کیست گفت فاطمه دختر محمد ص آن عالم گفت سبحان الله فهذا
ابن بنت نبیکم فقتلتموه فی هذه السرعة پس این پسر پیغمبر شما بوده است که باین زودی
او را کشتید بد رعایت کردید حرمت پیغمبر خود را در خصوص عترت او بخدا قسم که اگر موسی بن
عمران فرزندی را از صلبش گذارده بود گمان کنم که ما او را می پرستیدیم و مثل خدای خود میدانستیم
و پیغمبر شما دیروز از دنیا رفت امروز فرزندش را کشتید بد امتی بودید شما آن ولد الزنا امر کرد
بقتل او آن مرد برخاست و گفت خواهید مرا بکشید و خواهید مرا بزنید و خواهید مرا واگذارید
که پدرم در تورات دیده ام که کسی که ذریه پیغمبری را بکشد همیشه لعنت بر او نازل میشود تا
زنده است و چون بمیرد در آتش جهنم میباشد و بروایتی حضرت از منبر فرود آمد و نماز نکرده
از مسجد بیرون رفت و فرمود مرا حاجتی باین نماز نیست و سید بن طاوس و ابن نما و غیر
ایشان با الفاظ مختلفه و معانی متقاربه روایت کرده اند حکایت خواب دیدن سکینه را در شام
و ابسط و اجمع آن حکایت این است که روزی سکینه به نزد یزید آمد و گفت دوش در خواب
دیده ام اگر گوش میکنی از برایت نقل کنم و بروایت ابن طاوس آن خواب در روز
چهارم ورود اهل بیت بشام بود یزید گفت بگو سکینه گفت دیشب چون از نماز فارغ شدم
و تعقیب خواندم بسیار گریستم بر حال کثیر الاختلال خود و اهل بیت و بخواب نمی رفتم چون چشمم
بخواب شد ناگاه نوری دیدم که از آسمان تا زمین ساطع بود و حوریان بسیار از بهشت بزیر
آمدند ناگاه باغی دیدم در نهایت سبزی و خرمی و در آن باغ قصری دیدم ناگاه پنج مرد پیر
نورانی را دیدم که داخل آن قصر می شدند و در نزد ایشان بود حوریه پرسیدم که این
قصر از کیست گفت از پدرت امام حسین که خدا عطا فرموده باو بجهة صبری که در راه او کرد
گفتم این مشایخ کیانند گفت اما آدم ابو البشر است و دوم نوح نبی الله سیم ابراهیم خلیل الله اول
چهارم موسی کلیم الله گفتم آن پنجمی که از اندوه دست بر ریش مبارک گرفته و گریان غمناک
کیست گفت جد تو رسول خداست گفتم بکجا میروند گفت به نزد پدر تو امام حسین گفتم بخدا قسم
که میروم به نزد جد خود و شکایت میکنم به نزد او از ظلمی و ستمی که با ما کردند بروایتی رفتم به نزد
جد بزرگوار خود و گفتم یا جداه قتلت والله رجالنا و سفکت والله دمائنا وهتکت

وهتکت والله حریمنا وحملنا والله علی الاقتاب بغیر وطاء نساق الی یزید
ای جد بزرگوار بخدا قسم مردان ما را کشتند و خونهای ما را ریختند و حرمت ما را ضایع کردند
و زنان ما را برهنه نمودند و بخدا قسم که ما را سوار بر جهاز های شتر ها کردند بسوی یزید بردند چون
جد بزرگوارم این را شنید مرا گرفت و بر سینه چسبانید و رو را بسوی پیغمبران کرد و فرمود نمی بینید که
امت من با اولاد من چه کردند پس آن حوریه من گفت ای سکینه شکایت بس است که رسول
خدا را بگریه در آوردی و بروایت اول میگوید ایشان گذشتند و من پی ایشان شدم که شکایت
خود نمایم متفکر بودم که ناگاه جد بزرگوارم علی بن ابی طالب را دیدم شمشیر در دست داشت
و ایستاده چون نظرم بروی افتاد فریاد زدم که یا جداه قتل والله ابنک من بعدک ای
جد بزرگوار بخدا قسم که فرزندت حسین را بعد از تو شهید کردند همینکه این را شنید بگریه در آمد
و مرا بر سینه خود چسبانید و فرمود یا بنیة صبرا و بالله المستعان ای نور دیده ای
دختر صبر کن و استعانت از خدا جو پس آن حضرت رفت و ندانستم بکجا رفت متعجب
بودم ناگاه دیدم دری از آسمان گشاده شد و ملائکه فوج فوج بزیارت سر مقدس پدرم
می آمدند فوجی نازل میشدند و فوجی بالا میرفتند و بروایت دیگر میگوید آن حوریه دست
مرا گرفت و داخل در قصر کرد ناگاه پنج زن دیدم عظیم الشان که نور از ایشان ساطع بود و در
آن میانه زنی بود از همه عظیمتر و نورانی تر و جامه های سیاه پوشیده بود و پیراهن خون آلودی
در دست داشت و از اندوه و حزن می نشست و بر میخواست و هر گاه او می نشست ایشان
نیز می نشستند و هر گاه بر میخواست ایشان نیز بر میخواستند من پرسیدم که این خواتین معظمه
کیستند گفت اینها حوا و مریم و ساره و خدیجه و بروایتی هاجر میباشند و آنکه جامه پر خون
در دست دارد جده ات فاطمه زهراست چون این را شنیدم رفتم به نزد جده ام فاطمه
گفتم یا جدتاه قتل والله ابی و ایتمت علی صغر سنی ای جده عصمت پناه بخدا قسم
که پدر بزرگوارم را کشتند و مرا در کودکی یتیم گذاشتند و بروایت ابن نما گفتم یا اماه
جحدوا والله حقنا یا اماه بددوا والله شملنا یا اماه استباحوا والله حریمنا
یا اماه قتلوا والله الحسین ابانا ای مادر بخدا قسم که پدرم امام حسین را کشتند همینکه

این را گفت و فرمود کُفِّی یا سُکَینَةُ صَوتَکِ فَقَد اَحرَقتِ کَبِدی وَ قَطَعتِ نِیاطَ قَلبی
ای سکینه بس است جگر مرا سوختی و دلم را پاره پاره کردی اینک پیراهن پدرت با من است
از من دور مشو تا جدّ را ملاقات کنم و شکوه نمایم در نزد او پس از خواب بیدار شدم بروایتی
یزید ملعون اعتنائی بآن ننموده و بروایت دیگر طپانچه بر رو زد و گریست و گفت مرا با قتل حسین
چه کار بود و از هند زوجهٔ یزید روایت شده که شبی در خواب دیدم که دری از آسمان گشوده شده
و فوج فوج ملائکه از آسمان نازل میشدند و بزیارت سر مطهر سید الشهدا می آمدند و میگفتند اَلسَّلامُ
عَلَیکَ یا اَبا عَبدِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یَا بنَ رَسُولِ اللهِ در این اثنا دیدم ابری
از آسمان بزیر آمد و در آن مردان بسیاری بودند و در میان ایشان بود مردی در نهایت صباحت
و نور و بها چون بر زمین رسید دویده خود را بر روی آن سر مطهر انداخت و دندانهای آن را
میبوسید و میفرمود یا وَلَدی قَتَلُوکَ اَتَرٰیهُم ما عَرَفُوکَ وَ مِن شُربِ الماءِ
مَنَعُوکَ ای فرزند ارجمند ترا کشتند مگر ترا نشناختند و ترا از آب منع کردند ای فرزند
منم جد تو رسول خدا و این است پدرت علی مرتضی و این است برادرت حسن مجتبی و عم تو جعفر و
عقیل و این است حمزه و عباس که بزیارت تو آمده اند و یک یک اهل بیت خود را
می شمرد و هند گوید من هراسان و ترسان از خواب بیدار شدم چون بنزد آن سر مطهر
رفتم دیدم که نور از آن بآسمان میرفت رفتم که یزید را بیدار کنم و از خواب خود مطلع
نمایم او را در جای خود نیافتم چون تجسس کردم او را دیدم در حجرهٔ تاریک نشسته و رو را
بدیوار کرده میگوید مرا چه کار بود با حسین و هم و غم بسیار ازو مشاهده کردم چون خواب خود را
بجهت او نقل کردم غم و هم او مضاعف شد و جوابی نگفت چون صبح شد اهل بیت را
طلبید و ایشان را مخیر گردانید در میان رفتن بمدینه با جوائز سنیه و ماندن در شام با عزت
و احترام ایشان گفتند ما اوّلا میخواهیم که ما را رخصت کنی و ندبه و نوحه نمائیم بر کشتهٔ خود که ما را
مهلت گریه و نوحه نداده اند پس امر کرد تا خانها بجهت ایشان خالی کردند تا ایشان مشغول
بتعزیه و نوحه کردند چون یافتند مردم که آن ملعون رخصت تعزیه داری داده زنی از زنهای هاشم
و قریش نماند الا آنکه جامهای سیاه پوشیدند و با اسیران کربلا و غریبان محنت و جفا همزبان

همزبان گردیده بر مظلوم کربلا ندبه و نوحه بلند کردند و تا هفت روز چنانچه نقل شده مشغول
بعزاداری بودند یا آنکه در روایت دیگر است که تا در آن بلد بودند شب و روز مشغول بگریه
و نوحه بودند و از بعضی از روایات است که آن ملعون فی الجمله از غضب و عداوت فرود آمده
بود چاشت و شام نمی خورد مگر آنکه جناب سید الساجدین را بر خوان حاضر مینمود با آن حضرت
طعام میخورد و ابو مخنف نقل کرده که روزی امر کرد که زنان اهل بیت را بردند در خانهٔ پلیدش
چون اهل بیت و زنان ایشان داخل خانهٔ او شدند و زنان یزید و دختران معویه و آل ابی
سفیان چون نظر ایشان بر دختران فاطمه افتاد همگی زیورهای خود را از خود دور کردند و صدا
بندبه و نوحه و شیون برکشیدند همگی گریه کنان و شیون کنان باستقبال اسیران رفتند
آه دختر امیر المؤمنین را نظر بر آل ابی سفیان افتاد و زر و زیور ایشان را دیدند و قصرهای
ایشان را مشاهده کردند اسیری و دربدری و بی کسی خودشان زیادتر شد اشک از دیدها
جاری نمودند تا سه روز در خانهٔ یزید عزاداری سید الشهدا می نمودند اَیَزِیدُ یَتَقَلَّبُ فِی الحَرِیرِ
مُنَجَّداً وَحُسَینٌ فی حَرِّ الشُّمُوسِ مُضَیَّعٌ آیا رواست که یزید جامهای حریر و دیباج پوشیده
در کمال تجبر بر سریر سلطنت متمکن باشد و بدن مطهر منور امام حسین برهنه بماند و او یلا در میان
آفتاب افتاده باشد وَبَناتُ هِندٍ فِی القُصُورِ تَنَعَّمَت وَبَنُو البَتُولِ فِی البَرارِی
جُوَّعٌ آیا رواست که دختران هند در قصرهای زرنگار به تنعم مشغول و دختران فاطمه را گرسنه
در بیابان بگردانند مِثلُ السَّبایا بَل اَذَلُّ یُشَقُّ عَنهُنَّ الخِمارُ وَ یُستَباحُ
البُرقَعُ فَمُصَفَّدٌ فی قَیدِهِ لا یُفتَدیٰ وَکَرِیمَةٌ تُسبیٰ وَقُرطٌ یُنتَزَعُ آه ایشان را
مثل اسیران دستگیر کردند بلکه ذلیلتر از هر اسیری نمودند زیرا که مقنعه و خمار را از روی ایشان
ربودند و گوشواره از گوش ایشان بیرون کردند و ایشان را با اینها همه دربدر انداختند
محتشم خاموش محتشم که دل سنگ آب شد بر دیده اشک ستمان حزن تاب شد
فانا لله و انا الیه راجعون

مجلس چهاردهم در بیان مراجعت اهل بیت از شام شوم بسوی مدینهٔ مطهره

بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ اَلحَمدُ لِلّٰهِ رَبِّ العالَمِینَ وَالصَّلوٰةُ وَالسَّلامُ عَلیٰ
خَیرِ خَلقِهِ مُحَمَّدٍ وَاَهلِ بَیتِهِ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ وَبَعدُ فَقَد قالَ اللهُ

فرمود ایشان گروهی هستند که قبل از خروج صاحب الامر ظاهر میشوند صاحب خونی از آل محمد را
نمی گذارند مگر اینکه میکشند وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا فرمود مراد زمان خروج قایم ع است
و در حدیث دیگر وارد شده که در وقتی که مظلوم ترین عالمیان سید الشهدا بر زمین افتاده بود و هر چند
استغاثه میکرد کسی بدادش نمی رسید و هر چند داد می طلبید کسی بفریادش نمی رسید روح القدس
ملائکه آسمانها به گریه درآمدند و عرض کردند الهی یا بغوزند دختر پیغمبر تو این ظلمها میکنند و تو میدانی
و می بینی که در کمینگاه ستمکاران ندا رسید که ای ملائکه نظر کنید بجانب راست عرش چون
نظر کردند شخصی را دیدند ایستاده مشغول به نماز است ندا رسید که باین انتقام خواهم کشید
از برای او ای ملائکه بجهة خون بحق کشتم هفتاد هزار کس را در زود باشد که انتقام کشم بدست
قایم آل محمد ع بجهة خون امام حسین ع از بنی امیه و بکشم از ایشان هفتاد هزار هفتاد هزار کس را
و در آخرت ایشان را میباشد عذاب عظیم و در حدیثی که از مفضل بن عمر روایت شده
که او از حضرت صادق ع روایت کرده در کیفیت ظهور جناب صاحب الامر و احوال
آن حضرت و حدیث بسیار طولانی است در مجلد غیبت از بحار و غیره مذکور است و در آن
و در آن سؤالات غریبه کرده و جواب فرموده بیفرماید قرار آنکه آن حضرت ظاهر میشود در مکه
و از آنجا انصار او بدور او اجتماع میکنند و ملائکه و نجبای جن و نقبای انس با او بیعت
میکنند و برایشان خلیفه میگردانند یکی را از اهل بیت خود و از آنجا می آید بسوی دار الهجرت
ما بین کوفه و نجف و امور غریبه چند بیان فرمودند پس فرمود از آنجا میرود بسوی مدینه چون
بمدینه رود امر عجیب چند در مدینه از او ظاهر شود که باعث سرور مؤمنین و حزن کافرین گردد
و آن را بیان فرمودند پس سید حسنی ظهور نماید و با او بیعت کند پس از او بدمشق رود و طلب سفیانی
و او را بر طرف نماید پس فرمود ظاهر شود امام حسین ع با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر از آنها
که در صحبتش شهید شوند فَيَا لَكَ عِنْدَهَا مِنْ كَرَّةٍ زَهْرَاءَ وَرَجْعَةٍ بَيْضَاءَ پس
بیرون می آید صدیق اکبر امیر المؤمنین و قبهٔ نورانی سفیدی در نجف از برای او برپا شود رکنی
از آن در نجف میباشد و رکنی در صنعاء یمن و رکنی در مدینه طیبه و رکنی در بحرین گویا نظر میکنم
و می بینم مصابیح و قندیلهای آن که در میان آسمان و زمین روشنی میدهد زیاده از روشنی

از روشنی آفتاب و ماه و در آنوقت ظاهر و باطن هر کسی ظاهر شود وَتَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا
أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى
وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ پس فرمود حضرت صادق ع ثُمَّ يَظْهَرُ السَّيِّدُ الْأَجَلُّ
رَسُولُ اللَّهِ فِي أَنْصَارِهِ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَيْهِ وَمَنْ آمَنَ بِهِ وَصَدَّقَهُ وَا
سْتُشْهِدَ مَعَهُ پس ظاهر میشود اجل و آقای بزرگوار ختم انبیا پیغمبر خدا ص با انصار و مهاجرین
و کسانی که باو ایمان آورده اند و تصدیق او نموده اند و با او شهید شده اند و حاضر مینمایند
کسانی را که او را تکذیب کردند یا شک در نبوت او داشتند و کسانی را که کافر شدند
باو و رد کردند او را و گفتند که او ساحر و کاهن است و مجنون و معلم و شاعر است و از خواهش
نفس سخن میگوید و کسانی که با او مقاتله و محاربه کردند تا آنکه قصاص کنند ایشان را بحق
تا جزا داده شود ایشان به کردهای خود بجمیع آنچه مذکور شد از مکه و مدینه و شاکین و غیره از زمان
ظهور آن حضرت تا وقت ظهور مهدی در عصر هر امامی و در وقتی همه حاضر میشوند تا تاویل این آیه
ظاهر شود که وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ
تا آخر آیه و ظاهر ترجمه آیه این است که اراده کرده ایم بر اینکه منت گذاریم بر کسانیکه ضعیف
شمرده شدند در زمین و بگردانیم ایشان را ائمه و ایشان را وارث گردانیم در زمین
و همه زمین بتصرف ایشان درآوریم و می نماییم فرعون و هامان را مفضل گفت ای سید
من کیست فرعون و هامان حضرت فرمود اول و ثانی مفضل عرض کرد ای سید من رسول
خدا و امیر المؤمنین با مهدی ع میباشند لابد است از آنکه ایشان کام زمین جمیع زمینها را ای
دانسته ماورای قاف را با نجه اسم طی مینمایند ظلمات را و قعر دریاها را تا آنکه جای قدمی
نمی ماند مگر آنکه طی مینمایند او را و دین خدا را در آن اقامه مینمایند و گویا می بینم که ما معاشر
همه در برابر جد خود رسول خدا شکایت میکنیم از آنچه بما رسیده از امت بعد از او آنکه
ما را تکذیب کردند و بر ما رد کردند و ما را سب و لعن کردند و ما را تخویف بقتل نمودند
و آنچه کردند با ولات و حکام جور از آنکه ما را از حرم جد خود بیرون کردند و ما را در حبس

کردند و بزهر شهید کردند پس در آن وقت پیغمبر گریه در گلو آید و میفرماید بشما نازل نشده مگر آنچه وارد
شده بجده نماهش از شما فرمود ابتدا فاطمه برمی خیزد و شکایت میکند از فلان و فلان و میگوید
ای پدر فدک را از من گرفتند و در مجمع مهاجر و انصار رفتم و حق خود را طلب کردم و احتجاج مرا
رد کردند و صحیفه که نوشته بودی از برای من در باب فدک بیرون آوردم و در میان مهاجر و انصار
و قریش علی رؤس الاشهاد آن را گرفت و آب دهن بران انداخت و آن را پاره کرد پس با چشم
گریان و دل بریان و حزن فراوان با قلق و اضطراب در زمین گرم روان شده بر سر قبر تو آمدم
و شکایت ایشان را بتو کردم حضرت صادق ع فرمودند شکایت میکند فاطمه زهرا قصه فرستادن
خالد و قنفذ و فلان را و جمع کردن او مردم را از برای بیرون آوردن امیرالمؤمنین و شکایت میکند
از اینکه آن ملعون فریاد میزد که یا علی بیرون بیا بسوی بیعتی که مسلمین اجتماع کرده اند بران والله ترا
میکشم و قنفذ رفت و گفت امیرالمؤمنین مشغول است ایشان هیزم جمع کردند و در خانه ولایت را
سوختند و شکایت میکند از اینکه فاطمه آمد در پشت در و خطاب کرد که وای بر تو این چه جرأت
است بر خدا و رسول آیا میخواهی نسل پیغمبر را برطرف کنی و نور خدا را خاموش کنی آن ملعون گفت کفی
یا فاطمه ساکت شو ای فاطمه نه محمد حاضر است که بداد تو رسد و نه ملائکه امر و نهی می آورند علی هم
مثل یکی از مسلمین است یا بیرون آید بجهت بیعت یا آنکه همه شما را می سوزانم پس او گفت خدایا
بتو شکایت میکنم فقدان رسول ترا و ارتداد امت را و منع ایشان حق ما را آن ملعون گفت
دعی یا فاطمة حمقات النساء ای فاطمه سخنان احمقانه زنان را بگذار نبوت و خلافت
از برای شما جمع نمیشود پس آتش بچوب در خانه گرفته بود قنفذ دست را آورد که در را
بگشاید پس ناگاه آن ولد الزنا تازیانه بر بازوی شریف فاطمه زد که سیاه شد و ورم کرد
لگدی بر در زد و در بر شکم فاطمه خورد و به مخبر او تأثیر کرد که شکمش درد آمد و فرزند شش
ماهه اش ساقط گردید و طپانچه بر روی او زدند که جای آن باقی ماند و ظاهر شد پس صدا را
بگریه بلند کرده و میفرمود وا ابتاه وا رسول الله دختر ترا تکذیب کردند و میزنند و طفل شکم
او را میکشند پس امیرالمؤمنین غضبناک آمد و چشمهایش سرخ شده بود و عبای خود را بر سر فاطمه انداخت
و او را بر سینه چسبانید و فرمود ای فاطمه پدرت رحمة للعالمین بود مباد که سر را برهنه و موی را

و موی را پریشان کرده و نزد امت شکوه کنی که اگر چنین کنی نه مسلمانی می ماند و نه کافری و نه حیوان
بعزان پیش جنبنده بر روی زمین نمی ماند و پرنده در روی هوا نمی ماند مگر آنکه همه هلاک میشوند پس گفت
ای پسر خطاب بیرون رو پیش از آنکه تیغ برکشم و همه امت را بکشم پس ایشان را بیرون کرد
پس فریاد زد که یا فِضَّةُ مَوْلَاتَكِ وَاقْبَلِي مِنْهَا مَا تَقْبَلُهُ النِّسَاءُ فَقَدْ جَاءَهَا
الْمَخَاضُ مِنَ الرَّفْسَةِ ای فضه متوجه سیده است شو که فرزندش ساقط میشود در زن لگد او
درد عارض شده پس آن طفل از فاطمه ساقط شد و حضرت امیرالمؤمنین فرمود ملحق میشود بجدش
رسول خدا و شکایت میکند بسوی او پس شکایت میکند فاطمه از تقاعد امت از یاری ایشان با آنکه
امیرالمؤمنین در شب فاطمه را و امام حسن و امام حسین و زینب و ام کلثوم را که همه جگر گوشگان پیغمبر
بودند بر مرکب نشاند و بر در خانهای مهاجر و انصار میرفت و ایشان را موعظه میکرد و یاد می آورد ایشان را
بعهدیکه با خدا و رسول کرده اند بر ولایت او در چهار موطن همگی او را وعده نصرت دادند در شب
و چون روز میشد کسی یاری ایشان نمی آمد فرمود حضرت صادق ع که پس امیرالمؤمنین برمیخیزد و شکایت می نماید
در خدمت پیغمبر محنتهای عظیمه را که بعد از پیغمبر باو رسیده و یکیک بیان فرمود تا آنکه گفت که
میفرماید اِحْتَمَلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ مَا لَمْ يَحْتَمِلْ وَصِيُّ نَبِيٍّ مِنْ سَائِرِ الْأُمَمِ حَتَّى قَتَلُونِي
بِضَرْبَةِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ مُلْجَمٍ بمن رسید و متحمل شدم آن قدر از محن و مصائب که هیچ
وصی پیغمبری از سایر امتها متحمل نشده تا آنکه آخر امر بضرب ابن ملجم کشته ام پس برمیخیزد
امام حسن ع بسوی جد خود و میگوید یا جداه با پدرم امیرالمؤمنین بودم در دار هجرت او کوفه تا
آنکه او را شهید کردند و مرا وصی خود گردانید چون خبر شهادت پدرم بمعویه رسید زیاد را با صد و
پنجاه هزار مقاتل فرستاد بکوفه و امر کرد که مرا و برادرم امام حسین را و سایر برادران و اهل بیت
و شیعیان را بگیرد و بیعت ما را از برای معویه بگیرد و اگر ابا کنیم سر ما را بسوی او فرستد پس
من بیرون آمدم بسوی مسجد و بر منبر رفتم و مردم را موعظه کردم و از فتنه ترسانیدم و بسوی جهاد
خواندم پس هر چند از ایشان جواب خواستم کسی مرا جواب نداد مگر بیست نفر پس هر چند براست
و چپ نظر کردم بجز ایشان کسی را ندیدم پس گفتم مرا تأسی بلبایست به پیغمبر که خدا را بندگی
کرد در ستر و پنهانی و سی و نه نفر یاور داشت تا آنکه چون به چهل رسیدند اظهار کرد امر خدا را

اگر من هم بعهد ایشان نامه می‌یافتم جهادی کردم حق جهاد را پس ایشان را نفرین کردم و فرود آمدم
که از کوفه به مدینه روم پس آمدند مردم ببوسیدن و سواد اخبال زیاد و معاویه را بمن شکایت کردند که
زنان و اطفال را کشتند و سلاح را غارت کردند و اسیر نمودند گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست
لشکر را با ایشان فرستادم و گفتم عهد مرا خواهند شکست و به معاویه ملحق خواهند شد و چنان شد که گفتم
پس حضرت صادق علیه السلام فرمود فَیَقُولُ الْحُسَیْنُ مُخَضَّباً بِدَمِهِ وَ هُوَ وَ جَمِیعُ مَنْ
قُتِلَ مَعَهُ پس بعد از آنکه امام حسن شکوه خود را تمام میکند ناگاه برمیخیزد امام حسین علیه السلام
با شهدائی که در پیش روی او شهید شدند با بدنهای خون آلوده و اعضا با در خون غلطیده
همینکه پیغمبر خدا را نظر بر فرزند می‌افتد و بدن بخون رنگینش را می‌بیند به گریه درمی‌آید و جمیع اهل
آسمانها و زمینها به گریه درمی‌آیند وَ تَصْرُخُ فَاطِمَةُ فَتُزَلْزَلُ الْأَرْضُ وَ مَنْ عَلَیْهَا
چون فاطمه را نظر بر بدن غرقه بخون فرزندش می‌افتد بخروش درمی‌آید و چنان نعره میزند که
زمین و آنچه بر روی اوست به تزلزل درمی‌آیند و امیرالمؤمنین و امام حسن در جانب راست پیغمبر
می‌ایستند و فاطمه در جانب چپ و حمزه سید الشهدا در جانب راست امام حسین و جعفر طیار در
جانب چپ او و باین هیئت می‌آید در نزد رسول خدا پس جناب پیغمبر او را بر سینه می
چسباند و می‌گوید یَا حُسَیْنُ فَدَیْتُكَ قُرَّةُ عَیْنَايَ وَ عَیْنَاكَ فِیكَ فدای تو شوم ای
حسین غم مخور که روشنی دیده من تو در تو میباشد پس خدیجه دختر خویلد با فاطمه مادر امیر
المؤمنین می‌آیند و محسن شهید سقط شده [illegible] و [illegible] دست گرفته می‌آورند شیون کنان
[illegible] زنان مفضل میگوید که پس حضرت صادق علیه السلام آن قدر گریست که ریش مبارکش از
دیده اش تر شد پس فرمود لَا عَیْنٌ لَا تَبْکِی عِنْدَ هَذَا الذِّکْرِ چشمی نیست
[illegible] کردن این مصیبت گریان نکرد مفضل نیز بگریه درآمد و گریه بسیاری کرد پس
[illegible] یَا مَوْلَایَ مَا فِی الدُّمُوعِ ای مولای من چیست در این گریه بیا بفرمود ثواب
[illegible] این اشکها که در این مصیبت ریخته شود حضرت فرمود لَا یُحْصَی الْقَدْرُ نیانع و جه
[illegible] و آن است که احصا نتوان کرد مفضل می‌گوید که حضرت فرمود در آن وقت
فاطمه برمیخیزد و رو بدرگاه کبریائی می‌آورد و میگوید اللَّهُمَّ أَنْجِزْ وَعْدَكَ وَ مَوْ
وَ مَوْعِدَكَ لِی فِیمَنْ ظَلَمَنِی وَ غَصَبَنِی وَ ضَرَبَنِی وَ جَزَعَنِی بِکُلِّ أَوْلَادِی خداوندا بوعده خود
وفا کن و داد مرا بگیر از کسانی که ظلم کردند بر من و غصب کردند حق مرا و مرا زدند و اولاد مرا کشتند و مرا
در مصیبت اولاد مصیبت زده کردند فرمود پس بگریه درمی‌آیند ملائکه هفت آسمان و حمله عرش و سکان
آسمان و هر که در دنیاست و هر چه در تحت الثری میباشد و همه ناله میکنند بسوی خدا و میخروشند
در درگاه اله پس نمی‌ماند احدی از کسانی که با ما مقاتله کرده است و بر ما ظلم کرده است و کسانیکه راضی
بودند بانچه بما رسیده إِلَّا قُتِلَ فِی ذَلِكَ الْیَوْمِ أَلْفَ قَتْلَةٍ مگر آنکه در آن روز هزار مرتبه او را
می‌کشند و حدیث بسیار طولانیست موضع حاجت آن بر نهج اختصار ذکر یافت از این حکایت
بر خود ستم کردند و امر را بر خود دشوار کردند و عذاب خود را سخت کردند به گمان شان که نور
خدا را میتوان بهای پوست خاموش کردن و ندانستند آنچه کردند ظهور ایشان بیشتر و
سعادت ایشان زیادتر و مرتبه ایشان بلندتر شد و از برای خود مهیا کردند عذاب دائمی را
و لعن سرمدی را و غضب خدا و رسول را و ندانستند که خدا دوستان خود را نصرت
خواهد داد و این عذابها سهل است عذاب عظیم عذاب آخرت است که بجهة ایشان مهیا
شده و فضیحت در وقتی است که خدا دنه جلیلی از مقام بازخواست برآید و این خون
خونی است که خدا ولی آن است چنانچه حضرت صادق علیه السلام میفرماید ذَاكَ دَمٌ یَطْلُبُهُ
اللَّهُ این خونی است که خدا طلب میکند از ان سکانه عظیم وقتی است که در صحرای محشر
آید علغلۀ در صحرای محشر افتد فاطمه زهرا چنان خروش برآورد که عرش به تزلزل درآید محتشم
جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا • در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند • دست عتاب
حق بدر آید ز آستین • چون دست اهل بیت بر اهل ستم زنند • از صاحب حرم چه توقع کنند
باز • آن ناکسان که تیغ بصید حرم زنند • پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل • شوید غبار گیسویش
ز آب سلسبیل • از بس کم ظلم نکردند و کم آشوبی در اسلام برپا نکردند و کم فسادی در عالم نکردند
دل پیغمبر را بدرد آوردند دیده مقربان خدا را اشکبار کردند ملائکه مقربین را عزادار کردند [illegible]
کشتند که تا قیامت ملائکه برادر گریند و تا محشر عالمیان بر او می‌سوزند از ریحانه رسول الله
را کشتند و نو باوه فاطمه زهرا را پاره پاره کردند مَا آمَنَ الْقَوْمُ قَدْ مَا أَوْهَمَ

کفروا من بعد ایمانهم لو انهم شهروا اینجماعت از اول ایمان بخدا و رسول نیاورده
بودند یا اگر ایمان ظاهری را قبول کرده بودند بعد از پیغمبر مرتد شدند و از دین اسلام بکفر اول
برگشتند چنانچه صریح اخبار ائمه اخیارست قد حاربوا المصطفی فی حرب عشیرته
و لو انهم فی حربه ابتدروا چگونه ایمان به پیغمبر خدا داشتند و حال آنکه با پیغمبر
محاربه کردند و شمشیر بر روی پیغمبر کشیدند چون شمشیر بر روی عترت او کشیدند و حرب ایشان
حرب پیغمبر است چنانچه پیغمبر خدا فرمودند حربک حربی و سلمک سلمی و اگر باور می داشتند
با خود پیغمبر حرب می کردند چنانچه در ابتدای اسلام کردند لا کان ینزل عن سلطانه
ملک و لا لمنیته الساعی لها بدر هرگز نبود که بزرگی از بزرگیش دست بردارد یا
آرزومندی دست از مقصودش بدارد مگر آنکه باضطرار دستش را کوتاه کنند فمهما انسیت
فلا انسی الحسین و قد کرت علی قتله الافواج و التتار اگر تو فراموش کرده
لکن من هرگز فراموش نمی کنم امام حسین را که دور او را گرفته بودند افواج عساکر کفر و اصناف
لشگر ضلال و از هر جهت بر او حمله کردند کم قام فیهم خطیبا منذرا و تلا آیا فما اغنت
الآیات و النذر و چه بسیار از خطبهای شافیه خواند و مواعظ وافیه که کرد ایشان را
و چه قدر از آیات الهیه که برایشان خواند و آن قلوب قاسیه اصلا از موعظه الهیه آن حجة الله و خلیفه
رسول الله که دل سنگ را آب میکرد تاثیر نکرد و فایده نبخشید قال انسبونی احمد و سلوا
ما قال فی فلم یکن بکم الخبر چون موعظه اثر نمی کند فرمود آیا مرا میشناسید یا نه اگر
نمی شناسید منم فرزند محمد مصطفی منم جگر گوشه فاطمه زهرا منم نور دیده علی مرتضی و ینادی امی
الزهراء و ابی المرتضی و رسول الله جدی ایها القوم ارحمونی ندا میکرد
که مادرم فاطمه است و پدرم علی مرتضی و جدم رسول خداست ای قوم بجهة خاطر جد و پدر و مادرم بر من
رحم کنید و سؤال کنید که پیغمبر در حق من چه میفرمود آیا نفرمود حسین منی و انا من حسین
و آیا نفرمود حسن و حسین سید جوانان اهل بهشتند یا نه دعوتمونی لنصرتی و این
نصرتکم و این ما خطت الاقلام و الکتب بر خواندید مرا که یاری کنید مرا کو
یاری کردن شما و چه نامها که بمن نوشتید که با شمشیرها از برای تو مهیا باشیم آیا این یاری

شماست که دور مرا گرفته اید و خون مرا میریزید حلأتمونا عن الماء المباح و قد ا
صبحت ترنا حلة الاوغاد و العمر آب را که بر همه کس مباح بود از ما منع کردید و حال
آنکه از برای ما آتش شد هل من مغیث یغیث آل ل
عن ظماء یشربه من عیب ما لها خطل آیا فریاد رسی هست که شربتی از آب ما را فریاد
رسی نماید و ما را از تشنگی خلاص نماید شربت آبی که بهای مزارو هل راحم یرحم الطفل
الرضیع فقد جف الرضاع و ما للطفل مضطرع آیا رحم کننده هست که طفل شیرخوار
مرا رحم نماید و شربت آبی باو بدهد که شیر از پستان مادرش خشک شده و او را طاقت
صبر نیست هل من نصیر محام او اخی حسب یذمی النبی فما حاموا و لا انصر
آیا یاوری هست و آیا حمایت کننده هست و آیا صاحب حسب نسب میرسد که مراعات نماید
حرمت پیغمبر را که انجماعت حمایت پیغمبر نکردند و یاری او نکردند تلک الرزایا اللواتی ا
القلب من صخر احسن کان لا ذنا هن یتفطر در این مصیبتها سینه چه میباشند
که کوه جگر آنها و دلها را مشکافد اگرچه سخت تر باشد آنها از سنگ خاره بدانکه زین کرده که
بر آن حضرت ظلم کردند علاوه بر انتقاماتی که در قیامت و زمان رجعت از ایشان کشیده
خواهد شد بحمد الله در این دار نیز از ایشان کشیده شد با تیغ ابدار بدار البوار شتافتند
با ذل گوناگون مبتلا شدند بکوری و سیاهی و پیسی و دیوانگی و سایر دردها و مرضها و به
نکبت مبتلا بودند تا بجهنم واصل شدند عبد الله بن رباح میگوید کوری را دیده سؤال
کردم از و سبب کوری او را گفت من در کربلا بودم و لکن جنگ نمی کردم شبی خوابیدم
در خواب شخصی مهیبی را دیدم که به نزد من آمد و گفت رسول خدا ترا طلب میکند گفتم
نمی توانم بیایم مرا کشید تا به نزد آنحضرت برد آن حضرت را محزون و دلگیر دیدم و در دست
او حربه بود در پیش روی او نطعی گسترده بود و ملکی ایستاده در دست او شمشیری از آتش
بود گردن آن جماعت را میزد و آتش در ایشان میگرفت و ایشان را میسوخت تا زنده میشد
و او ایشان را میکشت و میسوخت و هم چنین من گفتم السلام علیک یا رسول الله بخدا قسم
نه شمشیری زدم و نه نیزه بکار بردم و نه تیری انداختم فرمود الست کثرت السواد آیا سواد

لشکر مخالف را بر فرزندم زیاد کرد پس مرا گشت پس بیا از خون که در طشتی که در نزد او بود در چشم کشید
چشمهای مرا سوخت چون بیدار شدم کور بودم و از قاسم بن اصبغ بن نباته روایت شده که گفت
مردی را دیدم از قبیلهٔ بنی دارم که رویش سیاه شده بود و او را پیش از این میشناختم نیک روی
و بسیار سفید بود پرسیدم ترا چه شده که با این هیئت برگشته نزدیک بود ترا نشناسم گفت چون مرا
از لشکر امام حسین گشتم که هنوز ریش بر نیاورده بود و میان دو چشمان او پینه کرده بود از کثرت سجود
شبی نمیشود که بخوابم مگر آنکه می‌آید گریبان مرا میگیرد و مرا میبرد تا بجهنم میاندازد پس فریاد میزنم کسی
بفریاد من نمیرسد و در حدیث دیگر قاسم میگوید دیدم آن ملعون را در وقتی که سر مطهر آن حضرت را
آورده بود بر اسب اشهب سوار بود و خوشحال بود و آن سر را بر سینهٔ اسب آویخته بود و آنرا چنان
بلند بسته بود که بر زانوهای اسب میخورد گفتم بپدرم که کاش این سر را قدری بلند کرده بود و دیدم
او را چنان میبینم که این سر مطهر بر زانوی اسب میخورد و این قدر از تربت باو نمیرسد پدرم
گفت ای فرزند صاحب این سر آنچه باو میکشد عذابش زیادتر از این است زیرا که او نقل کرد
بمن که از وقتی که او را کشته‌ام شبی نخوابیده‌ام مگر آنکه می‌آید و گریبان مرا میگیرد و میکشد و میگوید
بیا بسوی جهنم و میکشند مرا تا در جهنم میاندازد پس فریاد میزنم بنحوی که همهٔ ایلهان مطلع میشوند میگویند
شنیدم از همسایگان او که میگفتند از فریاد او نمیتوانیم بخواب رویم در شب و در حدیث
دیگر است که کسی نبود از آنها که با او محاربه کردند یا یاری کردند بر کشتن او مگر آنکه مبتلا شدند
بجنون و جذام و پیسی و در اولاد ایشان ماند و اولاد ایشان مبتلا باین بلیات میباشند و در
حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که آل ابی سفیان امام حسین را کشتند
پس خدا ملک را از ایشان گرفت و هشام بن عبدالملک زید بن علی را کشت و ملک از او گرفت
و ولید یحیی بن زید را کشت و خدا ملک را از او گرفت آری هرکس با آن حضرت بدی کرد بجزای
خود در دنیا رسید و دنیا و آخرت را بر خود تباه کرد و هرکس که چنگ بدامن او زد خیر دنیا
و آخرت را یافت آنچنانچه زیارت او و بپا داشتن تعزیهٔ او و اعانت زائران او و
اطعام تعزیه داران او و تعمیر مشهد مقدس او علاوه بر منافع اخرویه بجهت سبب خیر
و برکت و مزید دولت و عزت و رفعت و نیکنامی دنیا میگردد چنانچه بتجربه میباشد

میباشد و اخبار بر آن دلالت دارد و هم چنین اذیت او و اذیت قبر مطهرش و زوار و نوکر
درش علاوه بر خسران دنیوی می‌آورد چنانچه از حکایات کثیره معلوم و ملکوت شاهده و محسوس میباشد
از آنجمله نقل شده که معتز بالله که یکی از خلفای عباسیه بود فرستاد و خراب این مشهد مقدس آن
حضرت را برد و گفت قبر خرابه نبخواهد و سفری در پیش داشت همان روزها بسفر رفت یا در سفر
بود و این عمل را کرد در همان سفر خودش و لشکرش کشته شدند و اظهر شواهد بر این مطلب
حکایات سعود بن عبدالعزیز بن عبدالوهاب و تابعان ایشان است که در نجد بهم رسیدند
و طریقه را ابداع کردند و بسیاری از بلاد را تسخیر کردند و تسلط یافت بر عالمی و چون اعتقاد
فاسد ایشان تعظیم قبور مطلقا غیر جایز است بلکه آن را کفر و شرک میدانستند چون تسلط
بر کربلای معلی یافت اهل این بلد را نهب و قتل نمود قریب بچهار هزار نفر یا زیاده بقتل رسانید
و آنچه در آستانهٔ متبرکهٔ جناب حضرت یافت برد و ضریح مبارک را بلکه صندوق مطهر را در هم
شکست و این واقعه در غدیر هزار و دویست شانزده واقع گردید و تاریخش لفظ الغدیر میباشد
همینکه از سفر برگشت حالت او برگشت و از او بجائی نرفت مگر آنکه مخذول گردید و مبتلا
ببلاهای غریب شد تا عنقریب بجهنم واصل شد و با آنکه سلطنت او قوی بود و مسلط شد
بر ایشان قومی که ایشان را قلع و دفع نمود و بلاد ایشان را خراب فاعا صفصفا نمود
بجمیع اولاد و عشایرانش را زیاده از دویست نفر بمصر بردند اسیر و بعد از آنکه ده نفر از بزرگان
ایشان را باسلامبول برده در نزد سلطان روم و ایشان را کشت و الحمد لله رب العالمین
ابن قولویه از معویه بن وهب روایت کرده که گفت در نزد حضرت صادق علیه السلام
نشسته بودیم که مرد پیری با قد خمیده آمد و سلام کرد و آن حضرت جوابش را داد و عرض کرد یابن
رسول الله دستت را بده تا ببوسم آن حضرت دست خود را داد و آن مرد بوسید و گریست
آن حضرت فرمود چرا گریه میکنی ایها الشیخ عرض کرد فدای تو شوم چند سال میباشد که امید
دولت شما میباشم میگویم امسال است و این ماه است و امروز و اصلا بکام دل خود
نمیرسم أَرَاكُمْ مَقْتُولِينَ مُشَرَّدِينَ وَأَرَى أَعْدَاءَكُمْ يَطِيرُونَ بِالْأَجْنِحَةِ
شما را می‌بینم که در بدر میباشید و شما را بجور و ستم میکشند و دشمنان شما را می‌بینم که پرواز

می‌کشند و هر جانب را بر بال گرفته اند پس چشمهای مبارک آن حضرت پر از اشک شد و گریست
و فرمود یا شیخ اگر خدا ترا باقی دارد تا قایم علیه السلام ما را به بینی در درجه اعلا خواهی بود و اگر مرگ
ترا دریابد در روز قیامت اهل بیت پیغمبر خواهی بود ای شیخ پیغمبر خدا فرمود که من خلیفه میگذارم در
میان شما دو چیز بزرگ و سنگین که اگر چنگ بآن زنید هرگز گمراه نمی‌شوید که یکی از آن عترت
و اهل بیت من است و دیگری کتاب خدا است آن شیخ گفت بعد از آنکه این حدیث را شنیدم
دیگر باکی ندارم پس آن حضرت فرمود گمان میکنم که تو از اهل کوفه باشی گفت نه فرمود پس از
کجا میباشی گفت از سواد دهات کوفه فرمود چه قدر مسافت داری بقبر جد مظلوم امام حسین ع
گفت نزدیکم بآن فرمود بزیارت آن میروی عرض کردم میروم و بسیار زیارت میکنم او را
حضرت فرمود این خونی است که خدا آن را طلب میکند ما اصیب ولد فاطمة
ولا یصابون بمثل الحسین مصیبتی باولاد فاطمه نرسیده و نخواهد رسید بمثل مصیبتی که بامام حسین
رسید و بتحقیق که او را کشتند با هفده نفر از اهل بیت او که از برای خدا نصیحت میکردند
و در راه خدا صبر میکردند خدا ایشان را جزا دهد بهترین جزا صبر کنندگان را یا شیخ هرگاه
روز قیامت شود پیغمبر خدا می‌آید و امام حسین با او میباشد و سر بریده اش را بر کف دست
گرفته خون از آن میریزد پس پیغمبر خدا میگوید خدایا از امت بپرس که چرا فرزندم را کشتند
پس فرمود هر جزع و گریه مکروه است و ناخوش است غیر از جزع و گریه بر امام حسین ع و از
ابن عباس روایت شده که وحی شد بسوی پیغمبر خدا که بسبب یحیی بن زکریا هفتاد هزار
نفر را کشتم و میکشم بجهة فرزند تو هفتاد هزار و هفتاد هزار نفر را و از حضرت صادق ع روایت شده
که صد هزار نفر بجهة قتل امام حسین کشته شدند و طلب خون او نشده است و زود باشد
که طلب شود خون او و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود بخدا قسم که کشته
شدند کشندگان امام حسین و هنوز طلب خون او نشده آری خون امام حسین خونی است
که بیک مرتبه کشتن قاتلان او تلافی شود یا بکشتن مباشرین قتل او تلافی شود بلکه اگر
عالم تلف شود مقابل یک موی او نمی‌گردد و اگر دنیا سرنگون گردد تلافی خون او نخواهد
بود چگونه تلافی میتوان کرد کشتن کسیکه پاره رسول الله باشد و گوشت و استخوانش از گوشت

از گوشت و پوست رسول الله پرورش یافته باشد چگونه تلافی میشود کشتن کسی و کشتن او طرق هدایت
منطمس و اساس شریعت را مندرس نمودند و احکام را ضایع و سنن و حق را مضمحل کردند
فالویل للعصاة الفساق لقد قتلوا بقتله الاسلام ونقضوا
السنن والاحکام وعطلوا الصلوة والصیام واذلوا رقاب
البررة الکرام لقد فقد بقتله التکبیر والتهلیل والتحریم و
التحلیل والتأویل والتنزیل چه نیکو میگوید جعفر بن عفان طائی که از شعرای
اهل بیت بود و در خدمت حضرت صادق علیه السلام اشعار میخواند و آن حضرت او را تعظیم
میکرد لیبک علی الاسلام من کان باکیا فقد ضیعت احکامه واستحلت
باید که گریه کنندگان بگریند بر خرابی اسلام که احکام آن را ضایع کردند و ارکان از آن
درهم شکستند غداة حسین للرماح دریئة وقد نهلت منه السیوف
وعلت و از [illegible] میکنم آن زمان را که از جانب نیزه‌ها را حرکت میدادند و بر بدن
نازنین امام حسین میزدند و از هر طرف شمشیرها بر بدن شریفش میزدند تا آنکه شمشیرهای
خود را از بدنش سیراب میکردند وغودر فی الصحراء لحما مبددا علیه
عتاق الطیر باتت وظلت تا آنکه بدن شریفش را پاره پاره کردند و در میان صحرا
انداختند و شبها گذاشتند تا آنکه مرغان هوا در شب و روز در دور او بسر میبردند فما
نصرته امة السوء اذ دعا لقد طاشت الاحلام منها وضلت
آن بدترین امتها او را یاری نکردند با اینکه خواند ایشان را و استغاثه نمود از ایشان
بتحقیق که قبح کردار ایشان عقلها را حیران نمود الا بل محوا انوارهم باکفهم
فلا سلمت تلک الاکف وشلت یاری نکردند او را بلکه
بدستهای خود خواستند نورش را فرونشانند شل باد آن دستها و بریده باد آن کفها وناداهم
جهرا انا ابن محمد فان ابنه من نفسه حیث خلت فریاد زد که من فرزند
محمد مصطفایم و بخاطر جدم مرا یاری کنید یا دست از من بردارید آه فما حفظوا قربة الرسول
ولا رعوا وزلت بهم اقدامهم واستزلت اذا قتله حرم القتل امت جلة

فَهَنَتْ خَیْلُهَا فِیْ كَرْبَلَاءَ وَ ذَلَّتِ مراعات قرابت پیغمبر ننمودند و محافظت خویشی او را نکردند و او را کشته‌اند
است او بد لغزشی کردند و بسیار عملی قبیح از ایشان سر زد فَلَا قَدَّسَ الرَّحْمٰنُ اُمَّةً جَنَتْ وَ اِنْ
هِیَ صَامَتْ لِلْاِلٰهِ وَ صَلَّتْ فَجَعَتْ بِنْتَ الرَّسُوْلِ بِنَسْلِهَا وَ كَانُوْا حُمَاةَ الْحَرْبِ حِیْنَ
اسْتَقَلَّتْ هذا پاک نکردانند این امت را ازین لوث معصیت هرچند نماز کنند و روزه شوند هم چنانچه
دل فاطمه را بدرد آوردند در مصیبت فرزندانش بدانکه بعد از آنکه زمان اسیری اهل بیت باخر رسید
و ظلم و ستم یزید لعین بر آن اسیران بنهایت انجامید و ظلمی نماند که با اهل بیت نکنند چون وعده کرده بود
بعلی الحسین که سه حاجت از برای تو برمی‌آورم بعد از آنکه بکیفیتی که چنانچه نقل شده بر حضرت آن لعین بر مظلومی
سید الشهدا ندبه و نوحه کردند در روز هشتم طلبید سید الساجدین را و گفت سه حاجت را که وعده
کرده ام که بر آورم از برای تو بیان کن تا آنرا برآورم آن حضرت فرمود اَمَّا الْاَوَّلُ اَنْ تُرِيَنِیْ
وَجْهَ سَیِّدِیْ وَ اَبِیْ وَ مَوْلَایَ الْحُسَیْنِ فَاَتَزَوَّدَ مِنْهُ وَ اَنْظُرَ اِلَیْهِ وَ اُوَدِّعَهُ
حاجت اول این است که سر مقدس سید و مولا و پدر بزرگوارم امام حسین را بمن بنمائی تا آنرا بار دیگر
ببینم و او را وداع کنم و توشهٔ خود را از دیدن او بردارم حاجت دوم آنکه بگوئی که آنچه از ما برده اند تمام
آنرا رد نمایند حاجت سیم آنست که اگر عازم کشتن من باشی کسی را با این زنان بفرستی که ایشان را
بحرم جد ایشان برساند آن ملعون گفت اما روی پدرت را دیگر نمی‌بینی هرگز و بعضی ذکر کرده اند که
چون آن ملعون گفت که دیگر سر پدرت را نخواهی دید در آنوقت آن سر مطهر را در طشت طلائی گذارده بود
و روی آنرا پوشیده بود ناگاه آن ستر برداشته و ندا کرد آن سر مطهر گفت که السلام علیک یا ولدی علی
بن الحسین گفت و علیک السلام یا ابتا ایتمتنی علی صغر السنی ای پدر بزرگوار مرا در کودکی یتیم گذاردی
و در میان من و تو جدائی انداختند و اینک من بسوی حرم جد بر میگردم دیگر ترا کی خواهم دید ازین وجه
خروش از اهل مجلس بلند شد و یزید منفعل و خجل شد سید بن طاوس میفرماید که یزید گفت اما کشتن
تو از آن گذشتم و زنان را بمدینه خواهی برد و اما آنچه از شما برده اند من قیمت آن را باضعاف آن
از مال خود میدهم حضرت فرمود مال ترا نمیخواهم ارزانی تو باد مال تو و اموال خود را خواستم از جهة آنکه
در میان آنها است جامهٔ که فاطمه دختر پیغمبر رشتهٔ از دست خود رشته و در میان آنست مقنعهٔ فاطمهٔ
زهرا و پیراهن او و قلادهٔ او پس امر کرد که آنها را رد کردند و دویست دینار علاوه از مال خود نیز داد آن حضرت

آن حضرت را از او گرفت و در میان فقرا قسمت کرد پس امر کرد که اسیران را بمدینه برگردانند شیخ مفید
و صاحب مناقب روایت کرده که یزید ماندن در شام را با ایشان تکلیف کرد ایشان راضی نشدند
پس نعمان بن بشیر را که از اصحاب رسول خدا بود طلبید و امر کرد که تهیهٔ سفر ایشان را دیده
کسی را که بصلاح و امانت موصوف باشد با ایشان روانه کن با چهارپایان و خدمتکاران
تا ایشان را بمدینه برساند پس ایشان را پوشانید و عطایا بایشان انعام کرد و بروایت دیگر
ایشان را حاضر کرد و عطایا از جهة ایشان از مال خود حاضر کرد و رو بام کلثوم کرده گفت ای
ام کلثوم بگیر بدل این مال را العوض آنچه بشما رسیده ام کلثوم گفت یَا یَزِیْدُ مَا اَقَلَّ حَیَائَكَ
وَ اَصْلَبَ وَجْهَكَ تَقْتُلُ اَخِیْ وَ اَهْلَ بَیْتِیْ وَ تُعْطِیْنِیْ عِوَضَهُمْ مَالًا ای یزید بسیار
کم حیائی برادر بزرگوار مرا میکشی و اهل بیت مرا شهید میکنی و مال بعوض آن میدهی و میگوئی
این بعوض آنچه بشما رسیده فَوَاللّٰهِ مَا كَانَ بَدَلَ شَعْرَةٍ بخدا قسم که اینها بلکه جمیع دنیا
در برابر یک موی او نمی‌شود و بروایت صاحب مناقب بعلی بن الحسین گفت خدا
لعنت کند پسر مرجانه را بخدا قسم که اگر من با پدرت مصاحبه میکردم هرچه از من میخواست باو
عطا میکردم و کشتن را از او دفع میکردم اگرچه بتلف شدن بعضی از اولادم بود و لکن
قضای الهی چنین شده بود هر حاجتی که ترا عارض شود بمن رجوع کن پس سفارش کرد آنها را
با آنکه با ایشان میرفت که با ایشان نیک رفتاری کنند آمد و ایشان را از شام بیرون برد و در میان راه حسن
سلوک رفتاری مینمود سید بن طاوس میگوید چون از شام بیرون آمدند و بارض عراق داخل شدند بدلیل
خود گفتند ما را براه کربلا ببر ایشان را بآن راه انداخته طی مسافت بودند تا آنکه رسیدند بزمین
کربلا و محل رنج و عنا و مکان کشته شدن شهیدان و اسیر شدن زنان و دختران چون بآن
مکان رسیدند که جابر بن عبد الله انصاری با گروهی از بنی هاشم و جماعتی از خویشان ایشان
از اهل بیت بزیارت غریب مظلوم و شهید مدفون در آن بیابان آمده بودند و ایشان اول
کسی بودند که بزیارت آن غریب آمده بودند چون با یکدیگر ملاقات کردند هر دو طرف
صداها بگریه و ناله بلند کردند و طپانچه بر رو زنان و یا حسین گویان بر سر قبر مقدس سرور شهیدان
ماتمی برپا کردند که دلها را کباب میکردند غلغله در آن زمین برپا شد از گریه و نوحهٔ ایشان

که در اطراف آن زمین بودند مجمع گردیدند و به ستیاری ماتم داران آن عزاداران و نوحه گران آن
غریبان بیابان کربلا نوحه گری خود آن صحرا را ماتم سرا نمودند فناح لسان حال بنات طٰه
وهن من الکآبة یا تمیمنا فقد تاهبنا ثم امضینا بنور هداه یهدی
الطالبینا زبان آن زنان سوخته دل باین مقال مترنم بود که اینجا است که بدر فلک امامت
که سرگشتگان وادی ضلالت از نور هدایتش براه حق میرسیدند غروب کرد و عالم را ظلمانی
گذاشت فقد تاهبنا روحنا و ریحانا و ریحانتنا و زینتنا اینجا است که
روح عالمیان و رحمت مواسان و ریحان پیغمبر آخر الزمان را گم کردیم و تمین و زینتی که خدا در قرآن
آن نوکه حرزده است از میان ما رفت هنا سن الحراب علوج حرب هنا شنت
خیول الحرب فینا اینجا است که اولاد زنا اساس حرب را آراسته و مال ما را غارت
کردند هنا ذبح الحسین بسیف شمر هنا قد تربوا منه الجبینا اینجا است که شمر ولدالزنا
امام حسین را بشمشیر بیداد ذبح نمود و جبین نورانی او را بخاک مالید هنا العباس فی یوم
عبوس حبال الماء قد امسی رهینا اینجا است که عباس را در کنار آب فرات بر زمین
زدند و دستهایش را بریدند هنا ذبحوا الرضیع بسهم حقد فما رحموا الصغار ا
المرضعینا اینجا است که تیر بر حلقوم علی اصغر زدند و بعوض آب زهر پیکانش نوشانیدند
هنا قد طیرت اسیاف جور الکف القانتین المنفقینا اینجا است که به
شمشیرهای جور جدا کردند دستهای که بدعا بدرگاه خدا بلند بود و بعطا و بخشش گشوده بود هنا
صبغت نواصینا دماء بذبح بنی امیر المؤمنینا اینجا است که موهای ما و جبینهای
ما از خون کشتگان رنگین شده بود هنا علوا رؤس بنی علی رؤس بنی عقیل
العاقلینا اینجا است که سرهای اولاد امیر المؤمنین را بر نیزه زدند و سرهای اولاد عقیل را و جعفر را
بر نوک سنان افراشتند هنا حرقوا الخیام و احرقوها و قسم فیئنا فی ا
الخائنینا اینجا است که خیمهای آل عبا را سوختند و مال ما را غارت کردند و ما را برهنه کردند
و در بعضی از حکایات است که زینب خاتون چون نزدیک قبر برادر خود رسید دست زد و جامه
چاک نمود و با آواز حزین فریاد برکشید وا اخی وا حسینا وا حبیب رسول الله

الله یا ابن مکة و منی یا ابن فاطمة الزهراء یا ابن علی المرتضی پس بر زمین افتاد
و مدهوش گردید ام کلثوم موها را پریشان کرده طپانچه بر رو میزد و میگفت الیوم مات
علی المرتضی الیوم حل الثکل بالزهراء سکینه و فاطمه و سایر زنان و دختران
فریاد و واحسرتاه برکشیده و نعره و احسیناه برآورده بودند ابن طاوس میگوید چند روز
در آن زمین ماندند و اقامه عزا کردند و بروایتی سه روز ماندند و اتا جابر بن عبد الله و جمعی از
از بنی هاشم و غیر ایشان همگی وارد آن زمین شدند و آثار قبر ریحانه رسول خدا را در آن
بیابان دیدند بی اختیار شدند و از هر جانب ناله و احسیناه برآوردند از محمد بن ابی القاسم
طبرسی روایت شده که او روایت کرده است از اعمش و او روایت کرده است
از عطیه عوفی که گفت رفتم با جابر بن عبد الله انصاری بزیارت امام حسین ع چون وارد
کربلا شدیم جابر آمد بکنار فرات و غسل کرد و جامه را ازار نمود و جامه دیگر را ردا نمود
و سعد خوشبو کرد و روانه جانب قبر مقدس شد و مشغول بذکر خدا بود تا آنکه نزدیک
رسید گفت دست بقبر برسان چون دست او را بقبر گذاردم دیدم خود را بر روی
قبر انداخت و غش کرد و مدهوش بر زمین افتاد و قدری آب بر رویش پاشیدم تا آنکه
بهوش آمد سه مرتبه گفت یا حسین یا حسین یا حسین پس گفت لا یجیب حبیبه محبوبا است
که جواب حبیب را نمیدهد پس گفت و انی لک بالجواب و قد تشحطت او
داجک علی اثباجک و فرق بین بدنک و راسک و چگونه جواب گوئی و حال آنکه
بخون غلطیده رگهای گردن شریف بریده شده و ترا بخون رنگین کردند و میان سر و بدنت
جدائی افتاد پس زیارت کرد آن حضرت را بزیارتیکه در کتب علما مذکور است بدانکه اکثر علما
مراجعت اهل بیت را از شام بکربلا ذکر کرده اند و عمده از کسانیکه این را متعرض شده سید بن
طاوس است ولکن اگر این حکایت را صحیح بود سایر علما از عامه و خاصه که در تواریخ و کتب
مقتل متصدی ذکر وقایع اهلبیت شده اند بایست این را هم ذکر نمایند و بر فرض صحت
این نقل ورود ایشان در روز اربعین مستبعد است زیرا که رفتن ایشان بکوفه و از کوفه
بشام و از شام بعراق با آنچه سید بن طاوس خود میگوید که بعد از ورود ایشان بکوفه یزید نوشت

بر یزید کیفیت را وا نوشت که ایشانرا بشام بفرست و همچنین ماندن ایشان مدتها در شام در محبس تا آنکه روهای ایشان از گرما وسرما پوست انداخت و مدت هفت روز تعزیه داری کردند با وجود اینها بسیار مستبعد می باشد و رفتن از شام بمدینه محتاج بآمدن بعراق نیست که سید فرموده چون بعراق رسیدند از دلیل خواهش کردند که راه را بایشان دهد بجانب کربلا وهمچنین عدم ذکر کیفیت زیارت سید ساجدین در روز اربعین با آنکه زیارت جابر و کیفیت زیارت او مضبوط میباشد شاهد است بر عدم صحت این نقل با آنکه ایشان از یزید لعین ماذون نبودند و در این راه این را خواهش کردند آن راهی را که همراه ایشان بود از جانب یزید بی اذن آن جبار عنید این عمل را نمی کرد و با وجود اینها همه از حیز امکان بیرون نیست زیراکه عدم ذکر علما اعم از وقوع است و مقام ایشان در شام زیاده از هشت روز ثابت نیست و در مدت یکماه مثلا رفتن از عراق بشام و از شام بعراق امریست ممکن و حکایت دیدن ابو حنیفه هلال ذی حجه را در کوفه یا بغداد و ادراک او حج را مشهور است و همین کافی است از برای احتمال صحت این نقل با آنکه سید بن طاوس اجل از آن است که بی ماخذ ذکر نماید چیزی را و بالجمله صحت و عدم صحت این نقل را مدخلیتی باستحباب زیارت آن حضرت در روز اربعین نیست زیراکه استحباب زیارت بجهة روایات و نصوص است اگرچه فرض کنیم عدم صحت این نقل را چنانچه در اول رجب و نیمه آن و غیر آن از اوقات مخصوصه زیارت آن حضرت مستحب است بجهة روایات اگرچه حکمتش بخصوصه معلوم نباشد والعلم عند الله باری چون اهل بیت قضای مناسک ماتمداری و نوحه گری را در نزد آن قبله عارفان و کعبه مقصود عالمیان کرده اند چنانچه بعضی ذکر کرده اند سید الساجدین ع امر فرمودند که بار بندند و روانه مدینه گردند هنگامه در وقت وداع ایشان برپا شد که از تصورش دلها کباب میشود فاطمه دختر سید الشهدا قبر پدر بزرگوار را در بر کشید آن قدر گریه کرد که مدهوش بر زمین افتاد باری با دیدهای گریان و دلهای سوزان و سینهای از فراق بریان قبر مطهر سرور شهیدان و سایر کشتگان را وداع کردند و رو براه که نهاده طی منازل نموده تا آنکه بنزدیک مدینه رسیدند صاحب مناقب روایت میکند از فاطمه دختر امیر المؤمنین که بخواهرم زینب خاتون گفتم که این مردی که بهمراه ما میباشد با نیکی کرد در آن سفر وحق

وحق او بر ما بسیار شده آیا صلاح و انعامی باو کرده باشیم خواهرم فرمود بخدا قسم چیزیکه باو انعام کنیم نمی باشد مارا مگر آنکه زیورهای خود را باو دهیم پس دست بند خود را و خلخال خود را گرفتم و از خواهرم نیز گرفتم و بجهة آن شخص فرستادیم و عذر ازو خواستیم که این عطیه کم را قبول کن که تو با ما نیکی کرده گفت من آنچه را کردم از برای خدا و قرابت شما برسول خدا کردم نه از برای طمع و نیا سید بن طاوس روایت کرده از بشیر بن جذلم که چون نزدیک مدینه رسیدند علی بن الحسین فرود آمد بارها را فرود آوردند خیمه از جهة آن حضرت نصب کردند و زنان را فرود آوردند و بمن فرمود یا بشیر رحم الله اباک لقد کان شاعرا فهل تقدر علی شیء منه ای بشیر خدا پدرت را رحمت کند مرد شاعری بود آیا تو نیز میتوانی شعر بگوئی عرض کردم بلی یا ابن رسول الله فرمود پس داخل شو بمدینه و خبر مرگ ابا عبد الله را باهل مدینه رسان بشیر میگوید اسب خود را سوار شدم و تا حتم تا داخل مدینه شدم چون داخل مسجد پیغمبر شدم صدا را بلند کردم و با گریه این اشعار را خواندم یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرار ای اهل مدینه چه مانده اید دیگر اطمینان خاطر نشسته اید در اینجا اقامه میکنید که امام حسین ع کشته شد و باین جهة سیلاب اشک از دیدهای من جاریست الجسم منه بکربلاء مضرج والراس منه علی القناة یدار یعنی آه بدن مبارکش را در کربلا بخاک و خون غلطانیدند و سرش را بر نیزه کردند و در اطراف بلاد گردانیدند بشیر میگوید گفتم ای اهل مدینه اینک علی بن الحسین و خواهرانش در نزدیک شما فرود آمدند و من رسول او بسوی شما میباشم چون این خبر در مدینه منتشر شد جمیع مخدرات بنی هاشم و زنان مهاجر و انصار از خانها بیرون دویدند با گیسوهای پریشان و سرهای برهنه و روهای خود را میخراشیدند و بر سر و روی خود میزدند و صدا بنوحه و زاری و وا ویلاه و وا ثبوراه برکشیده بودند که اهل مدینه را باین حال مشاهده نکرده بودم و روزی را تلخ تر از آن روز بر مسلمین ندیده بودم جاریه را دیدم نوحه میکرد بر امام حسین و میگفت نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا وامرضنی ناع نعاه فافجعا یعنی خبر دهنده خبر مرگ آقایم را آورد پس دلها را بدرد آورد و خبر او مرا علیل کرد و اندوهگین نمود فعینی جودا بالدموع واسکبا وجودا بدمع بعد دمع کما معا پس ای چشمهای من بگرئید بگریستن و اشکهای خود را جاری کنید و بیایی اشک بریزید علی من دهی عرش الجلیل

فتزعزعنا فاصبح هذا الدين والمجد اجدعا ای چشمها اشک ریزید گریه برکسی که مصیبت او
بعرش رسید و عرش پروردگار را متزعزع و متزلزل گردانید و دین پیغمبر را خراب و مجد بزرگوار را
ناقص گردانید علی بن نبی الله و ابن وصیه و ان کان عنا شاحص الدار
استسعدا از چشمها گریه کنید بر فرزند پیغمبر و جگر گوشهٔ وصی پیغمبر اگرچه از ما دور افتاد و در بلاد
بعید مدفون گردید پس گفت ایها القاصد حزن و اندوه ما را تازه کردی بر سید الشهدا و جراحتهای
ناسور سینهای ما را ریش کردی خدا رحمت کند ترا تو کیستی و از کجا می‌آیی گفتم من بشیرم خدا علم
علی بن الحسین مرا بسوی شما فرستاده و خود با عیال و زنان و دختران امام شهید در فلان
موضع است چون این را از من شنیدند دست از من برداشته با چشمهای گریان از مدینه بیرون
ریختند و بآن جانب شتافتند من اسب را تاختم و برگشتم راهها پر شده بود از خلق
و راه نمی یافتم آخر از اسب فرود آمدم و گام برگردنهای خلق زدم تا خود را بدر خیمهٔ امام رسانیدم
دیدم آن حضرت دستمالی در دست دارد و اشک مشک بارش از دیده میریخت خادمی در عقب
سرش بود کرسی گذاشت و آن حضرت بر آن نشستند و بی اختیار شده بود از گریه و از هر
طرف صدای نوحه و گریه زنان و مردان و خواتین معظمه و کنیزان بلند بود فوج فوج می‌آمدند و آن
حضرت را تعزیه میگفتند صدای واحسیناه و ناله واظلوماه و فریاد واغریباه تا آسمان میرسید
و از زلزله در آن زمین برپا شده آن حضرت اشاره فرمود که ساکت شوید چون جوشش
خلق نشست خطبه خواند و بعد از خطبه فرمود حمد میکنم خدا را بر عظایم امور و فجایع دهور و بر الم
و محنتهای درد آورنده و سوزش گزنها حمد میکنم خدا را بر مصیبتی که از بلیهای جلیله و مصیبتهای عظیم
است که دلها را کباب و نفوس را هلاک می نماید ایها الناس خدا را است حمد که مبتلا شدیم
به بدترین مصیبتها و رخنه در اسلام شد بزرگترین رخنها قتل ابو عبد الله و عترته و
سبی نسائه و صبیته و دار برأسه فی البلدان پدرم ابی عبد الله را کشتند
و عترت او را کشتند و زنان و دختران او را اسیر کردند و سرش را بر نیزه زدند و در
شهرها گردانیدند پس کیست که بعد از کشتن امام حسین دیگر شادی کند و کدام دیده است که از
این مصیبت اشک نریزد و بخل نماید در اشک ریختن بتحقیق که آسمانهای هفتگانه گریسته

گریسته و دریا گریسته و درختان و ماهیان و وحشیان و ملائکه مقربین و جمیع اهل آسمانها و زمین
گریستند ایها الناس ای قلب لا یتصدع لقتله ام ای فؤاد لا یحن الیه یا کدام
دلیست که درین مصیبت نشکافد و کدام قلبی است که مشتاق او نباشد یا کدام گوشی است مثل این
مصیبت را شنیده باشد ایها الناس اصبحنا مطرودین مذودین شاسعین عن
الامصار کانا اولاد ترک و کابل از گروه خلق ما را مطرود کردند و از خود راندند و دور
کردند و از هر چیز منع نمودند و در شهرها گردانیدند بنحوی که گویا ما اسیران ترک و کابل بودیم و حال آنکه
گناهی نکرده بودیم و امر قبیح را مرتکب نشده بودیم و چنین قصه پیش ازین نشنیده بودیم بخدا قسم اگر پیغمبر
خدا سفارش میکرد بایشان کشتن و ذلیل کردن ما را هم چنانچه وصیت در رعایت ما کرد هر آینه از آنچه
کردند زیاده نمی کردند فانا لله و انا الیه راجعون چه مصیبتی است جانگداز و چه مالیست راحت برانداز
و چه سخت دل درد آورنده است و تلخ مصیبتی است از خدا میطلبیم مزد خود را از آنچه بما رسید پس ناگاه
صوحان بن صعصعة بن صوحان که در آن وقت زمین گیر شده بود عرض کرد یا بن رسول الله مرا معذور
دار که زمین گیر بودم و باین سبب از یاری شما محروم ماندم حضرت عذر او را قبول نمود بر پدرم
ترحیم فرمودند و در بعضی از حکایات چنانست که محمد بن حنفیه چون مطلع شد بآمدن اهل بیت بدار
شده بسرعت بیرون رفت چون نظرش بر علمهای سیاه افتاد و خیمهای بی صاحب برادرش
افتاد از اسب درگردید و بیهوش بر زمین افتاد یکی درآمد و علی بن الحسین را اعلام نمود که عم خود را
دریاب که نزدیک است هلاک شود آنحضرت گریه کنان از خیمه بیرون آمد تا بنزد عم خود سر او را
در کنار گرفت تا بهوش آمد چون نظرش بر فرزند برادرش افتاد و نعره کشید که یا بن اخی ابن اخی
قرة عینی ابن ثمرة فؤادی ابن الحسین اخی ای نور دیده برادر و نور دیده ام کو میوه دلم کو سرور
قلبم کو جانشین پدرم که برادرم امام حسین باشد کجاست آنحضرت فرمود یا عمی آمدیم یتیمان عمت ما را
یتیم کردند مردان ما را کشتند و زنان ما را اسیر کردند کاش بودی و میدیدی برادرت را که چگونه استغاثه
میکرد و کسی بدادش نمیرسید و مددکار میخواست کسی بفریادش نمی رسید پدرم را با لب تشنه کشتند
و حال آنکه هر حیوانی از آب سیراب بود محمد نعره زد و مدهوش گردید چون بهوش آمد گفت ای فرزند
برادر قصه خود را نقل کن آن حضرت قصهٔ پرغصهٔ اهل بیت را بیان میفرمود و او اشک از دیده

پیر بخت باری بعد از تلاقی قوافل اندوه کاروان الم روانه حرم محترم سید ام گردیدند و در حین ورود
ام کلثوم با دل پرخون بگفت مَدینَةَ جَدِّنا لا تَقبَلینا فَبِالحَسَراتِ وَالأَحزانِ جِئنا ای
مدینه ما را قبول مکن و مگذار که داخل شویم که ما قافله اندوه و حسرت میباشیم اَلا فَاخبِر رَسولَ
اللهِ عَنّا وَاِنّا قَد فُجِعنا فی اَبینا وَاِنَّ رِجالَنا بِالطَّفِّ صَرعیٰ بِلا رُؤوسٍ وَقَد ذَبَحوا
البَنینا کیست خبر کند رسول خدا را که کجا ما را بمصیبت پدر مبتلا کردند و کجا مردان ما را در زمین کربلا
بی سر بر زمین انداختند اَلا یا جَدَّنا اِنّا اُسِرنا وَبَعدَ الاَسرِ اِنّا قَد سُبینا ای جدّ بزرگوار ما را
باسیری مبتلا کردند و بعد از اسیری ما را برهنه کی کرفتند وَرَهطُکَ یا رَسولَ اللهِ اَضحَوا
عُرایا بِالطُّفوفِ مُسَبَّبینا اولاد ترا یا رسول الله همه را در زمین کربلا برهنه و عریان کردند
وَقَد ذَبَحوا الحُسَینَ وَلَم یُراعوا جَنابَکَ یا رَسولَ اللهِ فینا حسین ترا ذبح کردند و حرمت
ترا در باب ما مراعات نکردند اَفاطِمُ لَو نَظَرتِ اِلَی السَّبایا بَناتِکِ فِی البِلادِ
مُشَتَّتینا ای مادر ای فاطمه کاش میدیدی دختران را و اسیران را که ایشان را متفرق
کردانیدند اَفاطِمُ لَو رَأَیتِنا سُهاریٰ وَمِن سَهَرِ اللَّیالی قَد عَمینا ای مادر کاش
ما را میدیدی در راه سفر شام که شبها نگذاردند بخواب رویم و از بیخوابی نزدیک شد که
کور شویم فَلَو دامَت حَیاتُکِ لَم تَزالی اِلیٰ یَومِ القِیٰمَةِ تَندُبینا ای مادر اگر زنده بودی
تا قیامت برحال ما نوحه میکردی وَعَرِّج بِالبَقیعِ وَقِف وَنادِ اَیَا ابنَ حَبیبِ
رَبِّ العالَمینا وَقُل یا عَمِّ یا حَسَنَ الزَّکِیِّ بَناتُ اَخیکَ اَضحَوا ضایِعینا بالا رو
به بقیع و بایست و ندا کن حسن مجتبی را و بگو که دختران برادرت را اسیر کردند و بیاور که [illegible]
اَیا عَمّاهُ اِنَّ اَخاکَ اَضحیٰ بَعیداً عَنکَ بِالرَّمضاءِ فینا ای عم برادر بزرگوار ترا شهید
کردند و بدنش را بر ریگ گرم بیابان انداختند بِلا رَأسٍ تَنوحُ عَلَیهِ جَهراً وُحوشٌ وَا
الطُّیورُ الطّائِرینا برادر ترا بی سر بر زمین انداختند و وحشیان صحرا و مرغان هوا نوحه کر او بودند
وَلَو عایَنتَ یا مَولایَ ساقُوا حَریماً لا یَجِدنَ عَلیٰ مُتونِ النِّیاقِ بِلا وِطاءٍ
وَشاهَدتَ الرُّؤوسَ مُکَشَّفا کاش میدیدی حرم برادرت را که با سرهای برهنه سوار بر جهاز شترها
نمودند و قصیده طولانیست چون اهل بیت وارد مدینه شدند آمدند و بر در مسجد پیغمبر ایستادند زینب

زینب خاتون آمد و دست خود را بر دو بازوی در مسجد گرفت و فریاد زد که یا جَدّاه اِنّی ناعِیَةٌ
اِلَیکَ اَخِی الحُسَینَ ای جدّ بزرگوار حسین ترا کشتند و من خبر شهادت او را بسوی تو آورده ام
و مانند سیل اشک از دیده میریخت از ورود اهل بیت بروضه متبرکه پیغمبر شیونی از ایشان
برخواست که گویا در و دیوار آن روضه شریفه بلکه همه مدینه بر خود میلرزید و میگریست و گویا قبر مبارک را
بتزلزل در آوردند هر جانب ناله واابتاه و امحمداه بلند بود چون بخانهای خود برگشتند خانهای
خود را خالی و بی صاحب دیدند اندوه ایشان زیاد گردید گویا در و دیوار آن خانهای از مفارقت
صاحبان خود که شب و روز در آنها بعبادت مشغول بودند میگریست قَد تَمَّتِ الرِّسالَةُ
عَلیٰ سَبیلِ العُجالَةِ بِیَدِ مُؤَلِّفِ کَثیرِ الجَهالَةِ حَسَنِ بنِ مُحَمَّدِ عَلِیِّ الیزدی اَصلاً وَ
الکربلائی مَسکَناً وَمَدفَناً اِن شاءَ اللهُ مرجوا از ناظرین در این رساله آنکه مؤلف
عاصی را در حیات و ممات بطلب مغفرت یاد و بدعای خیر او را شاد نمایند و اگر بخطا و زللی از آن
برخورند اولا مسارعت در تخطئت ننمایند و بر فرض تحقیق خطا مستبعد نیست از کسی که سراپا خطاست

اللّهم اغفر من خطیئاتنا و آثامنا واختم لنا بالحسنی وارزقنا بتقوی واجعلنا
من المتمسکین بولایة محمد و آله سادات الوری وقد تمت الکتاب المستطاب المبهج
علی یدان عبد الحقیر الفقیر المحتاج الی ربک القدیر کثیر الاثم والذنب
والتقصیر المعترف لما فی ذمت مولاه اللطیف الخبیر
زین العابدین بن ملا شهریار [illegible]
فی یوم احد من شهر ذی حجة الحرام
فی سنة ۱۲۵۱

في معاملة الصبي

ليل في محله واذا لم يكن دليل خاص على شيء منهما وجب غاية الادلة العامة على اختلاف
ت ايض فالحق هو البطلان لاصالة عدم ترتب الاثر فالمستند هو الاصل وقد تقدم الكلا
لث بيعه وشرائه اذا اذن له الولي في مقام الاختبار وقد تقدم عن السيوري انه
ن من العامة وبه حكم المحقق في الشرايع والعلامة في التذكرة والارشاد والشهيد ان
جر التحرير بالصحة واستشكل في جر القواعد مع ان ظاهرهما في البيع هو القول بالبطلان
هما الاصحابنا والشافعية وهو يقتضي كونه مسبوقا بذلك ومقتضى الاطلاق هو
لقاسوا انكشف لرشد حال العقد او علم العدم او جهل الحال او وقع في مقام تحرير
ل الاذن وعين جهته في الجملة اما التغيير من جميع الوجوه فقد يخل بالاختبار وربما
ولين وتحقيق الحق منهما ما سبق فلا حاجة الى الاعادة **الموضع الرابع**
خلاف فيه مبتني على جواز توكيله وعدمه والظاهر من اصحابنا اتفاقهم على المنع و
ر وهو المنقول عن الشافعية ونقل في الخلاف عن ابي حنيفة وفي التذكرة عنه وعن احمد
وقال المقدس الاردبيلي لعل المنع اجماعي عند الاصحاب والا فدليله غير ظاهر وقال
لتمييز والمعرفة التامة بان يوقع عقدا بحضور الموكل وان يكون وكيلا في ايصال الحقوق
ل عبارته في الاذن في دخول دار الغير وايصال الهدية وان لم يكن خبره محفوفا بالقرائن
ذكرناه بالطريق الاولى هذا محصل كلامه ولا يخفى ان القول بالصحة هنا اوفق من القول
خ من استقلاله في التصرف ومن اذن الولي له في ذلك ويمكن الاستدلال بما رواه
ي عن ابي عبد الله ع قال تزوج رسول الله ص ام سلمة وزوجها اياه عمر بن ابي سلمة وهو
تر في النكاح فكذلك غيره بالطريق الاولى ولعدم القائل بالفرق وهو لضعف سنده
عقد وامكان النسخ لا يصلح للاعتماد والاعتماد على قول الصبي في غير العقود والايقاعات
يكفي في الفساد عدم الدليل على الصحة والادلة السابقة والحكمة المقررة والمخالفة لمن يدين
ن الادلة المعتبرة ومخالفة العترة صلوات الله عليهم واعلم ان الظاهر مساواة المأذون
ختلف الحال عندنا في الجميع **الموضع الخامس** بيعه وشرائه فيما جرت العادة
ستقلال وظاهر الاصحاب عدم الفرق بينه وبين الخطير ويشهد به ايض ما سبق عنهم
غ في اول الامر في الشيء اليسير فاذا لم يصح العقد منه في ذلك مع اذن الولي ووقوعه
لى بالمنع وقال العلامة في التذكرة الصغير محجور عليه بالنص والاجماع سواء كان
ص والاجماع الا ما استثني كعبادته واسلامه واحرامه وتدبيره ووصيته وايصال
خلاف في ذلك وظاهره ارادة اجماع المسلمين على الحجر في غير ما ذكروان الامر فيهما
و نقل فيها في موضع اخر ان ابا الدرداء اشترى عصفورا من صبي وارسله قال ونقله
ملكا للصبي فاستنقذه قلت ولسائر المنافع لذلك الا ان يكون ماذونا منه والاولى ان
نقل واحتمال الاستئذان من الولي وتسليم الثمن اليه وارادة الصبي في العرف وان كان
لغضبية وقال صاحب المفاتيح الاظهر جواز بيعه وشرائه فيما جرت العادة به منه في الشيء
ن قلت ويمكن ان يستأنس لذلك مضافا الى السيرة المستمرة وقضاء الحاجة والضرورة في
منه بما رواه الشيخ في الموثق كالصحيح عن عبيد بن زرارة قال سألت ابا عبد الله ع عن شهادة

في بيع وشراء الصبي الاختبار بأن العاقد وفي محل الاختبار

وفي معاملة الصبي المميز بإذن الولي

وفي معاملته مستقلا في المحقرات